

مجموعه دیجیتال ماهنامه



(سال هشتم (۲۰۱۰)

مدیر مسئول: مصطفی روزبه

تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم اکتوبر ۲۰۲۱

شناسنامهء مجموعه

عنوان: مجموعهء ماهنامهء مشعل سال هشتم (۲۰۱۰)

مدیر مسؤل: مصطفی روزبه

تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی

پخش دیجیتال: انتشارات راه پرچم اکتوبر ۲۰۲۱

<https://rahparcham1.org>

اشارات راه پرچم افتخار دارد که در راستای بازپخش اسناد و مدارک پیرامون جنبش روشنفکران و وطن، مجموعه
باهنامهء وزین مشعل را در دنیای بی کران انترنیت همگانی می سازد.

جمع آوری و پخش دیجیتال آثار مربوط به جمهوری دموکراتیک افغانستان، حزب دموکراتیک خلق
افغانستان و جنبش میهن پرستانه وطن، وظیفه و مکلفیت اساسی ما است.

در این امر شریفانه ما رایاری رسانید، داشته های خویش را در اختیار ما قرار دهید، بعد از سکون، همه آنها در کمال
امانتداری مسترد می گردد.

در کتابخانه تاریخی راه پرچم، صد ها کتاب و سند و مدرک در رابطه به همین موضوع با یکدیگر و در اختیار همگان قرار
دارد.

لینک‌های دانلود مجموعه‌های ماهنامه مشعل از کتابخانه راه پرچم:

۱. مجموعه سال اول ۲۰۰۳:

<https://rahparcham1.org/%d9%85%d8%ac%d9%85%d9%88%d8%b9%d9%87-%d8%b3%d8%a7%d9%84-%d8%a7%d9%88%d9%84-%d9%85%d8%a7%d9%87%d9%86%d8%a7%d9%85%d9%87-%d9%85%d8%b4%d8%b9%d9%84-%d9%85%d8%af%db%8c%d8%b1-%d9%85%d8%b3%d9%88%d9%84/>

۲. مجموعه سال دوم ۲۰۰۴:

<https://rahparcham1.org/%d%85%9d%8ac%d%85%9d%88%9d%8b%9d%87%9-%d%8b%3d%8a%7d%84%9-%d%8af%d%88%9d%85%9-%d%85%9d%8a%7d%87%9d%86%9d%8a%7d%85%9d%87%9-%d%85%9d%8b%4d%8b%9d%84-2004-%d%85%9d%8af%db%8c%d%8b1-%d%85%9d%8b%3d%88%9d%84%9>

۳. مجموعه سال سوم ۲۰۰۵:

<https://rahparcham1.org/%d9%85%d8%ac%d9%85%d9%88%d8%b9%d9%87-%d8%b3%d8%a7%d9%84-%d8%b3%d9%88%d9%85-%d9%85%d8%a7%d9%87%d9%86%d8%a7%d9%85%d9%87-%d9%85%d8%b4%d8%b9%d9%84-2005-%d9%85%d8%af%db%8c%d8%b1-%d9%85%d8%b3%d9%88%d9%84/>

۴. مجموعه سال چهارم ۲۰۰۶:

<https://rahparcham1.org/%d9%85%d8%ac%d9%85%d9%88%d8%b9%d9%87-%d8%b3%d8%a7%d9%84-%da%86%d9%87%d8%a7%d8%b1%d9%85-%d9%85%d8%a7%d9%87%d9%86%d8%a7%d9%85%d9%87-%d9%85%d8%b4%d8%b9%d9%84-2006-%d9%85%d8%af%db%8c%d8%b1-%d9%85%d8%b3/>

۵. مجموعه سال پنجم ۲۰۰۷:

<https://rahparcham1.org/%d9%85%d8%ac%d9%85%d9%88%d8%b9%d9%87-%d8%b3%d8%a7%d9%84-%d9%be%d9%86%d8%ac%d9%85-%d9%85%d8%a7%d9%87%d9%86%d8%a7%d9%85%d9%87-%d9%85%d8%b4%d8%b9%d9%84-2007-%d9%85%d8%af%db%8c%d8%b1-%d9%85%d8%b3%d9%88/>

٦. مجموعهء سال ششم ٢٠٠٨:

<https://rahparcham\org/%d9%80%da%ac%d9%80%da%aa%da%b9%da%87-%d8%b3%da%a7%da%84-%d8%b4%da%b4%da%80-%d9%80%da%a7%da%87%da%86%da%a7%da%80%da%87-%d9%80%da%b4%da%b9%da%84-%d9%80%da%af%db%ac%da%b1-%d9%80%da%b3%da%aa%da%84/>

٧. مجموعهء سال هفتم ٢٠٠٩

<https://rahparcham\org/%d%80%9d%ac%d%80%9d%aa%9d%ab%9d%87%9-%d%8b%3d%8a%7d%84%9-%d%87%9d%81%9d%8aa%d%80%9-%d%80%9d%8a%7d%87%9d%86%9d%8a%7d%80%9d%87%9-%d%80%9d%8b%4d%8b%9d%2009-84%9-%d%80%9d%8af%db%ac%d%8b1-%d%80%9d%8b%3d%8a%9>

پیام مصطفی روزبه مدیر مسؤل ماهنامه مشعل بمناسبت تکمیل بازپخش دیجیتال این مجموعه

اکنون که پس از تلاش و زحمات فراوان رفیق ورجاوند آسمایی گرانمایه هشتمین مجموعه ماهنامه مشعل در اینترنت پخش گردید جا دارد تا از نام همه دوستداران مشعل از ایشان سپاس و قدردانی نمایم. امید بازپخش دیجیتال ماهنامه چاپی مشعل برای خواننده گان گرامی خالی از دلچسپی نبوده باشد.

با مرور دوباره آن همه مطالب ارزنده که از قلم شخصیت‌های مطرح سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور و جهان در این مجموعه بازتاب یافته است به خوبی می‌توان دریافت که «مشعل» همانگونه که در سرلوحه آن نگارش یافته است پلی از شعر و شعور، ترانه و تصویر، عاطفه و اندیشه، تجربه و تئوری میان دیروز و فردا می‌کشد!

با آنکه در یادداشت گونه‌پی به مناسبت شروع بازنشر مشعل از سوی این کمترین آمده بود که انگیزه نشرات مشعل ایجاد فضای پسا طالبانی در میهن ما بود، اما با درد و دریغ که با پایان پخش دیجیتال مجموعه هشت سال ماهنامه مشعل بایست بنویسم که تاریخ دوباره به عقب بازگشت و طالبان با همان سیاست‌های تاریک، زن ستیزانه و قرون وسطایی شان دوباره بر اریکه قدرت تکیه زده و سایه شوم شانرا بر میهن ما چیره ساختند.

وضعیت ناهنجار سیاسی، اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی کنونی یکبار دیگر از همه روشنفکران، دگراندیشان و ترقی خواهان کشور ما می‌طلبد تا صرف نظر از تعلقات زبانی، تباری، سمتی و مذهبی دست بدست هم داده و در راه ایجاد یک جبهه فراگیر ملی به خاطر نجات میهن از تحجر و عقب گرایی از هیچ نوع تلاش دریغ نورزند.

در فرجام یکبار دیگر از همیاری، همکاری و تلاش خسته گی ناپذیر رفیق قاسم آسمایی گران ارج و گردانندگان تارنمای وزین راه پرچم بابت این کار سترگ شان سپاس و امتنان نموده برای ایشان بهروزی در همه پهنه‌های زنده گی را آرزو می‌برم.

با درود های رفیقانه،
ارادتمند روزبه

درباره ماهنامه مشعل و نقش تاریخی آن

سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان در سال ۱۹۹۲ دومین شکست بزرگ میهن پرستان افغان در قرن بیستم است. اگر عامل سقوط اول، استعمار انگریز و ایادی وطنی بی سواد آن بود، سقوط دوم بازم بر طبق همان سناریو قبلی انگریزی، توسط میراث خوار آن (امپریالیسم جهانی) و عمال وطنی آنها با پیشوندهای "پروفیسور، استاد، انجنیر، رهبر، امیر و آمر و ..." عملی گردید.

پیامد این سقوط بر علاوه چور و چپاول همه سیستم دولتی و دارایی عامه، قتل و کشتار هزاران هزار و آواره گی دهها هزار هموطن دیگر را در قبال داشت.

برای غلبه بر این پراگندگی های اجباری روشنفکران، تلاش های خستگی ناپذیر صورت گرفت و هسته ها، انجمن ها و تشکل های خورد و بزرگی از هموطنان در کشورهای گوناگون ایجاد گردید. نقش زنده یاد رفیق بریالی در ایجاد و استقامت دادن این حلقات و محافل تأثیرگذار و براننده بود.

برای وصل شدن این حلقات و همسوساختن تلاش های وطن پرستانه آنان، ضرورت به ایجاد نشریه در خط میهنی بود که در سال ۲۰۰۳ اولین شماره ماهنامه مشعل به مدیریت مسئول رفیق مصطفی روزبه و همکاری شماری دیگر از رفقا اقبال نشر یافت و طی هشت سال نقش براننده را در همین راستا ایفا کرد.

با مرور بر (۹۶) شماره ماهنامه مشعل میتوان سیر به هم پیوستن این حلقات گوناگون وطن پرستان و همصدایی آنان را برای تشکل واحد و یگانه بخوبی مشاهده کرد که پیامد آن ایجاد «نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان» و وصل شدن آن با سازمان های داخل کشور بود.

برای این که این مجموعه از یک طرف حفظ و از طرف دیگر قابل دسترسی همگانی برای پژوهندگان تاریخ مبارزات وطن باشد موضوع تدوین دیجیتالی آنرا با رفیق شفیقم روزبه مطرح نمودم که با لطف رفیقانه آن را اجابت و همه شماره های ماهنامه مشعل را برایم فرستادند که اینک حاصل آن پیشکش شما می گردد؛ ممنون لطف بی پایان او.

در فرصت، داشته های سودمند این گنجینه بصورت جداگانه نیز از طریق سایت راه پرچم همگانی خواهد شد.

با حرمت

قاسم آسمایی. اپریل ۲۰۲۱

یادداشت مصطفی روزبه مدیر مسئول ماهنامه مشعل بمناسبت پخش دیجیتالی مجموعه ماهنامه مشعل

خواننده گان گران ارج، دوستان عزیز!

طوری که بسیاری از هموندان گرانمایه آگاهی دارند پوره هژده سال پیش از امروز (۲۳ حمل سال ۱۳۸۳ / مارچ ۲۰۰۳ ترسایبی) ستاره‌یی دیگری در آسمان نشرات برون مرزی میهن درخشید و با سرلوحه «ماهنامه مشعل» به نشرات پرداخت.



در آن روزهایی پر از امید که تازه سایه شوم حاکمیت قرون وسطایی طالبان از بالای سر مردم زجر کشیده و دردمند کشور برچیده شده بود، ضرورت پایه‌گذاری همچو نشریه‌یی که بتواند به صدای رسای نیروهای ترقی‌خواه و تجددگرا مبدل گردیده و در بیان آرزوها و آرمان‌هایی انسانی، شریفانه و دادخواهانه‌یی نیروهای دگراندیش که تلاش آنها در راه شکوفایی میهن و مردم ریشه در کارنامه‌های ارزنده و ماندگار نسل‌های پیشین مبارزان سربکف جنبش مشروطیت، دهه دموکراسی، طلایه‌داران عدالت اجتماعی، برابری

ملی و اعاده حقوق حقه زحمتکشان کشور نضج گرفته و دوباره در بسیج هم‌اندیشان به دور یک «نهضت فراگیر و میهنی» سهم ارزنده‌یی ایفا نماید.

از همین رو شماری از رهبران سرشناس جنبش ترقی خواهانه کشور که از بد حادثه در غربت بسر می‌برند این نشریه را پی‌ریزی و مسوولیت آن را بر عهده من گذاشتند. انگیزه اصلی چاپ و نشر ماهنامه مشعل ایجاد پل ارتباطی میان هزاران روشنفکر متعهد و میهن پرست کشور ما بود که طی سال‌های پر از درد و رنج جنگ‌های میان تنظیمی و طالبان، آغوش مادر وطن را ترک نکرده و هنوز هم به باورهای نخستین شان برای خدمتگزاری به مردم زحمتکش و بینوای کشور ایمان راسخ داشتند.

گفتنی است که در آن روزها از کمپیوتر و انترنت چه که از چاپخانه نیز در افغانستان خبری نبود و تیراژ ناچیزی که به کمک هم‌زمان عزیز به درون کشور گسیل می‌گردید به دوردست‌ترین نقاط در

دسترس آنها قرار می‌گرفت و آن عزیزان نیز با قلم دستنویس شماره‌ها را کاپی نموده و برای سایر علاقه‌مندان در دوردست‌ترین قرا و قصبات قرار می‌دادند. با آنکه هنوز تهدیدهای جدی امنیتی چالش‌بزرگی فرا راه آنها بود، ولی خوشبختانه بدون هراس و با عزم راسخ به این تلاش‌های شریفانه‌شان ادامه می‌دادند.

جای نهایت مسرت است که مشعل توانست با نشرات منظم خویش نقش کوچکی در بسیج نیروهای ترقی‌خواه بدور «نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان» به مثابه یک سازمان تجددگرا و دموکراتیک ایفا نماید.

در پایان سال هشتم کار نشراتی ماهنامه مشعل از اینکه کمپیوتر و اینترنت نه تنها در اروپا و آمریکا، بلکه در داخل افغانستان نیز راه خود را به خانه‌ها باز نمود، تصمیم بر آن شد تا نشرات مشعل تنها از طریق شبکه اینترنتی که همزمان با چاپ نخستین نشریه مشعل راه اندازی گردید بود دنبال و به چاپ ماهنامه نقطه پایان گذاشته شود.

جا دارد تا در اینجا یکبار دگر از همه عزیزان و هم‌قلمانی که با مقالات ارزشمند و رایزنی‌های سودمندشان در غنای نشرات مشعل نقش ارزنده ایفا نموده و همچنان آن‌عده دوستانی که با کمک مادی به مشعل یاری رسانیده اند سپاس و امتنان قلبی خویش را ابراز بدارم.

قابل یاددہانی است تلاش هم‌زمان گرامی ما در درون کشور که با جسارت به بازنویسی و پخش مشعل می‌پرداختند، هیچگاه فراموش نمی‌گردد. آنها با این وقف و از خود گذری راه مشعل را به خانه‌های هم‌میهنان ما در درون کشور باز نموده و جای افتخار است که امروز بیشترین بازدیدکننده گان و نویسندگان تارنمای مشعل را هموطنان گرامی ما از داخل افغانستان تشکیل می‌دهد.

در پایان جا دارد تا از رفیق گران ارج و فرهیخته قاسم آسمایی و دست‌اندرکاران ارجمند «نشرات راه پرچم» بابت ابتکار و همکاری رفیقانه‌شان که نشرات ۸ ساله مشعل را به شکل دیجیتال تدوین و در دسترس علاقه‌مندان قرار داده اند، سپاس و امتنان رفیقانه خویش را ابراز داشته و برای ایشان در کار گسترده بازنشر آثار نویسندگان و نشریه‌های متعدد و در همه پهنه‌های زنده گی‌شان آرزو نمایم. با درود و ارادت مصطفی روزبه

ماہنامہ مشعل

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

MASHAL political, social and cultural Afghan News Paper, The Netherlands

شماره اول و دوم سال هشتم شماره مسلسل ۸۵ و ۸۶ حمل و ثور

۱۳۸۹ مارچ و اپریل ۲۰۱۰

پہ افغانستان کی دامریکا کومہ پالیسی روانہ ده

نثار احمد بھین

دنری تاریخ دشلمی پیری پہ اخر او دیویشتمی پیری پہ درشل کی پہ درامتیکه توگه دسترو بدلونونو شاهد وو، د۱۹۱۴-۱۸۷۵ کال پوری لویدیخو هیوادو خپل هغه کنترول چی د ۴۰۰ کالو راپدیخواپی دنری له څلورو برخو ځمکوڅخه پردریو برخو درلود له لاسه ورکړ، او دنری دزرو امپراتوریو ځای هم نویو راولاړ شویو قدرتو ونیو. پاتی په ۱۹ مخ کبئی

تفسیری بر نواندیشی سیاسی و سازمانی

نگارش از ع. بصیر دهبزاد

ادغام تشکیلاتی دو سازمان سیاسی که قبلاً قریب به عین خطوط فکری و با خصوصیات ملی - تحول اندیشی و دموکراسی در موازی با هم قرار داشتند، یک آغاز جسورانه و مسؤلانه در روند دموکراسی افغانی میباشد. این گام با ارزش میتواند احیا و تبارز جدید نهضت روشنگری در حلقات روشنفکری و وطنپرست افغان باشد. ۲۷ص

هر روز تان نوروز نوروز تان پیروز

سال نورابه امید بهبودی زنده گی مردم افغانستان، و ادامه حرکت به سوی شگوفایی، دموکراسی و عدالت اجتماعی آغاز میکنیم. آرزو ست که با آغاز نو، عناصر آگاه و وطن افغانستان، هر چه بیشتر و فشرده تر دور هم جمع شوند و رسالت تاریخی شانرا در امر خدمت به وطن عزیز، آنطوری که باید، ادا نمایند. مقدم روز نو و بهار نورابه ای هم میهنان عزیز و گران ارج ما صمیمانه تهنیت و شادباش میگویم و برای همه بهروزی در کار و زنده گی سیاسی، اجتماعی و خانوادگی آرزو می بریم. ((مشعل))

عمر محسن زاده

در حدود هشت سال پیش شاخه های آمیزگار حزب ما خطوط اساسی برنامه ئی خود را با توجه به شرایط تغییر یافته کشور ما تدوین و اعلام نمودند. حزب ما در "آن روز ها در نخستین اسناد و بیانات سیاسی خود باورمندی راسخ خود را به دیموکراسی و کثرت گرائی سیاسی و اجتماعی ابراز نمود و اظهار داشت که در راه دیموکراتیزه کردن ساختارهای اجتماعی و نهادینه سازی آن ها در جامعه مبارزه خواهد کرد. در سال های که گذشت معیار سیاست ها و کارکرد های سیاسی حزب مان تشخیص نیازمندی ها و خواسته های مردم بود. حزب

اسما و هویت حزب واحد

تدریجاً با روابط و مناسبات اجتماعی نو کشور آشنا شد و شرایط ذهنی و امکانات عینی موجود را شناخت. حزب دیدگاه ها و ساختار های نیرو های نهایت متنوع سیاسی را در کشور به ارزیابی گرفت و تشخیص داد که از میان آن ها دو نیروی اساسی یعنی نمایندگان سرمایه و حضور نظامی - سیاسی غرب و نیرو های وابسته به بنیاد گرایان اسلامی گاهی با هم و گاهی در برابر هم زمام امور کشور را در دست گرفته و میگیرند. آن ها مشترکاً برای نهادینه ساختن

سیستم " سرمایه داری لیبرال " در کشور ما تلاش میورزند. حزب تصریح نمود که برغم کمک های سخاوتمندانه بیرونی و امکانات گسترده رشد باز هم فعالیت های رژیم حاکم در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مایه بهزیستی و رفع نیازمندی های اساسی مردم نگردیده و در نتیجه تحمیل نسخه های نادرست اقتصادی و تسلط شبکه های مافیائی نه تنها بیعدالتی اجتماعی و فقر عمومی گسترش یافته بلکه لایه های از افشار میانه اجتماعی تا مرز از دست دادن موجودیت خود متضرر گردیده اند. ۸ص

ماہنامہ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

MASHAL political, social and cultural Afghan News Paper, The Netherlands
شماره سوم و چهارم سال هشتم شماره مسلسل ۸۷ و ۸۸ جوزا و سرطان
۱۳۸۹ می و جون ۲۰۱۰

سیاسی او امنیتی کمپاین له افغانستان څخه د وتلو لپاره د لویدیځ کمپاین شنونکی

کاکوجان نیازی

د افغانستان او سیمې لپاره د لویدیځ پالیسي په سیمه او افغانستان کې د ډیموکراتیک نظام تقویه کول دي. د امریکا، بریتانیا او هغو هیوادونو لپاره چې په هیواد کې سرتیري لري یوازنی ستونزه افغانستان ده دا هیوادونه اړ دي چې لوی خنډونه د خپلې لارې څخه لرې کړي، د دې هیوادونو څخه یو شمیر یې د افغانستان څخه د سرتیرو د ویستلو سمله مطرح کوي یو شمیر یې نا امنه سیمو ته سرتیري نه استوي نو د دې له امله د وتلو هیوادونو پیغام دا دی چې اوس وي او که څه موده وروسته له افغانستان څخه د وتلو په فکر کې دي، دا چې کله او څنگه به له افغانستان څخه وځي دا داسې یوې معما ته ورته ده چې هیڅوک یې په ځواب نه پوهیږي. ۲۹ پاڼه

پیشینهء مبارزات سیاسی مسالمت آمیز ومکثی بر مبارزات انتخاباتی در افغانستان

صدیق وفا

مدخل موضوع:

مبارزه طبقاتی زحمتکشان در هر مرحله ای از تاریخ، نهضتها و جنبشهای مترقی و پیشرونده متناسب با شرایط اجتماعی همان زمان و تحت تأثیر عوامل گوناگون درونی و بیرونی جنبش و اوضاع مسلط اجتماعی به اشکال و شیوه های تازه ای تظاهر یافته و تحقق می یابد، در این میدان گاهی دسته ای از غارتگران به نامهای مختلف و تحت شعارهای فریبنده دسترنج توده هارا به چپاول و یغما میبرند و گاه هم زحمتکشان عاصی دستهای غارتگران را کوتاه می سازند.
نگاه گذرا بر تاریخ نبرد طبقاتی زحمتکشان میرساند، ص ۲۴

است، مبارک باد. امید انسانها، در همه جای گیتی، به سلطه ویرانگر قدرت بر زنده گی انسان و طبیعت نه بگویند و افق معنویت و آزادی را بر روی خود بکشایند.

ص ۱۹

سال نو مبارک باد

تولد پیام آور عشق و اخلاق و سال نو به همه انسانهایی که قدرت خشونت گستر و ضد اخلاق، از عشق و زنده گی حقوقمند و برخوردار از اخلاق و فرهنگ استقلال و آزادی محروم کرده

کنفرانس کابل، اولین نشست بین المللی در افغانستان

میلاد

دوم ریاست جمهوری خود از هیچگونه تلاش و کوششی برای تامین امنیت و حاکمیت قانون و تطبیق برنامه های توسعه یی در کشور دریغ نخواهد کرد.
راهکار آقای کرزی در این مورد آغاز مذاکره با سران و فرماندهان گروه های مسلح مخالف دولت بود که در قالب یک طرح سیاسی به کنفرانس لندن ارائه و مورد تایید و موافقت شرکت کننده گان قرار گرفت.
ص ۳۰

۲۰۰۱ میلادی و چند روز پس از سقوط رژیم طالبان برگزار شد که در جریان آن آقای کرزی به عنوان رییس دولت موقت افغانستان انتخاب و سنگ بنای حکومت جدید کشور گذاشته شد.
آخرین نشست از سلسله نشست های زنجیره یی حدود شش ماه قبل در لندن دایر شد. در این نشست کرزی که به تازه گی برای دومین بار به عنوان رییس جمهور افغانستان انتخاب شده بود، ابراز داشت که در دوره

از سال ۲۰۰۱ میلادی تا کنون شش کنفرانس و گردهمایی بزرگ بین المللی با هدف دولت سازی، تامین نظم و امنیت، بازسازی و توسعه افغانستان و همچنین احیا و تقویت ساختار متلاشی شده ارتش و پولیس در پایتخت های کشورهای اروپایی و یکبار نیز در توکیو پایتخت جاپان برگزار شده است.
نخستین نشست در شهر "بن" آلمان در سال



خبرونه او گزارشونه

انتخابات

مجلس نماینده گان افغانستان در سایه نا امنی و تهدید طالبان

جواد نصریان

دومین انتخابات مجلس نمایندگان افغانستان (ولسی جرگه) در شرایطی ۲۷ ماهه سنبله امسال برگزار می‌شود که گروه‌های عمده مخالف از جمله طالبان، لحظه‌یی از تهدید و ناامنی علیه مردم کشور ما دست برد نداشته اند.

طالبان همواره با برگزاری نشست مشورتی صلح و انتخابات مخالفت کرده و باتوجه به پیشینه این گروه، بنظر می‌رسد در آستانه برگزاری انتخابات مجلس نماینده گان، به تحركات خود در این کشور بیافزاید.

اما مقامات امنیتی کشور ادعا دارند که دولت از هیچ تلاشی برای تامین امنیت انتخابات دریغ نخواهد کرد و مسوولیت تامین امنیت دومین دوره انتخابات مجلس نماینده گان (ولسی جرگه)، برعهده ۳۰۰ هزار نیروی امنیتی گذاشته شده است.

در انتخابات ریاست جمهوری سال پار، ۱۵۰ هزار سرباز ارتش، پولیس و اداره امنیت ملی با همکاری نیروهای خارجی مسوولیت تامین امنیت مناطق رای‌گیری را بر عهده داشتند. با آنهم با وجود تدابیر شدید امنیتی در انتخابات سال گذشته، شهر کابل و برخی ولایات شاهد ناامنی و چند رویداد تروریستی بود.

شبه نظامیان طالبان در نشست مشورتی صلح افغانستان با شلیک چندین راکت حمله کردند، که منجر به استعفای آقایان اتمر و صالح از پست های وزارت امور داخله (کشور) و اداره امنیت ملی کشور گردید. با این حال دولت کابل می‌کوشد امنیت کامل را بویژه در زمان برگزاری انتخابات در سراسر کشور برقرار کند.

از همینرو مسوولین امور از دو برابر شدن شمار نیروهای امنیتی برای برگزاری این انتخابات خبر می‌دهند، اما افزایش تحركات گروه طالبان که اخیرا همزمان با اعزام ۳۰ هزار نیروی تازه نفس امریکا به افغانستان آغاز شده بر نگرانی‌های ناظران مسایل افغانستان افزوده است.

امریکا که اکنون خود را برای یک نبرد سنگین در قندهار به عنوان پایگاه اصلی طالبان در افغانستان آماده می‌کند، در ماه‌های اخیر شمار نیروهای خود را از

حدود ۱۰۰ هزار نظامی به ۱۳۰ هزار نفر رسانده است. البته این نیروها علاوه بر حدود ۵۰ هزار نیروی نظامی ناتو در افغانستان است.

دولت افغانستان شش هزار و ۸۳۵ مرکز اخذ رای و حدود ۲۰ هزار صندوق برای جمع آوری آرای شرکت‌کننده گان در انتخابات مجلس در ۳۴ ولایت در نظر گرفته است.

هر چند مقام‌های دولتی در مقابل نگرانی‌های منتقدان، تهدید را به معنای نا امنی در افغانستان نمی‌دانند، با اینحال مسلط نبودن دولت مرکزی در مناطق وسیعی از افغانستان و همچنین قدرت گرفتن شبه نظامیان طالبان، می‌تواند امنیت برگزاری انتخابات در افغانستان را با چالش روبرو کند.

چنانچه ژنرال منیر منگل معین امنیتی وزارت امور داخله ضمن گزارشی در پارلمان پیرامون آماده گی ها برای انتخابات گفت: امنیت در ۹ شهرستان (ولسوالی) از ۳۶۴ ولسوالی کشور برقرار است و سایر ولسوالی ها ناامن هستند.

اما با آنهم مقامات امنیتی از ایجاد چهار کمربند امنیتی در روز برگزاری انتخابات پارلمانی خبر داده و می‌گویند که: نیروهای پولیس در کمربند نخست، نیروهای ارتش در کمربند دوم و سوم و نیروهای ارتش، پولیس و نظامیان خارجی به صورت مشترک در کمربند چهارم مسوولیت امنیت برگزاری این انتخابات را برعهده دارند.

به گفته کارشناسان، هر چند مشکلات امنیتی، برگزاری انتخابات را در محل‌های ناامن، ناممکن می‌سازد و گمان بر این است که گذاشتن صندوق در این مناطق با مشکل مواجه خواهد شد، اما با این حال، برگزاری انتخابات می‌تواند ثبات و آرامش را زودتر به این کشور بحران زده بازگرداند.

اگر چه برخی از کارشناسان بر این باور هستند که برگزاری انتخابات پارلمانی در شرایط نا امن، می‌تواند برگزاری انتخابات سالم و عادلانه را با تردیدهایی مواجه کند، اما اکنون دولت آقای کرزی تمام تلاش خود را برای برگزاری سالم و آرام این انتخابات بکار گرفته است.

افغانستان در یک سال گذشته صرفنظر از نا امنی و تحركات طالبان، با مسایل و مشکلات زیادی از جمله برگزاری انتخابات ریاست جمهوری که حاشیه‌های فراوانی از جمله اتهام تقلب در آن داشته، روبرو بوده است. در انتخابات پارلمانی پیشرو نیز دولت تمام تلاش خود را برای اجرای قانون جدید انتخابات، بکار بست، اما با مخالفت

مجلس نماینده گان افغانستان روبرو شد و مجلس نماینده گان در دو رای‌گیری جداگانه، آن را تصویب نکرد.

یکی از تفاوت‌های قانون انتخابات براساس فرمان آقای کرزی با قانون پیشین این است که در قانون جدید، اختیار انتخاب تمامی اعضای کمیسیون رسیده گی به شکایات انتخاباتی به رییس جمهوری واگذار شده است.

قانون جدید همچنین حکم می‌کند که تمامی اعضای این کمیسیون باید شهروندان افغان باشند و به این ترتیب، امکان عضویت خارجیان از جمله افراد مورد نظر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به عنوان اعضای کمیسیون را از میان می‌برد.

آقای کرزی هر چند با اصلاح قانون جدید انتخابات موافقت کرده، اما در کنار ائتلاف با مجلس نمایندگان افغانستان بر سر اجرای قانون جدید انتخابات، با شکلی از نا امنی در افغانستان در هنگام برگزاری انتخابات مواجه است.

اکنون دولت در مقابل یک آزمون بزرگ و دشوار برای برگزاری سالم و عادلانه این انتخابات قرار گرفته است. چنانچه دولت بتواند انتخابات مجلس نماینده گان را در موعد مقرر و در فضای آرام و عادلانه برگزار کند، می‌تواند بیش از پیش به حل سایر مشکلات افغان‌ها امیدوار باشد.

کشور ما علاوه بر توسعه نیافته گی، با حضور نیروهای بیگانه در این کشور مواجه است. این حضور به تحركات طالبان و افزایش ناامنی در این کشور افزوده است.

اگرچه امریکا اعلام کرده که تابستان سال ۲۰۱۱ (سال آینده) نیروهای نظامی خود را از خاک افغانستان خارج خواهد کرد. اما اکنون این پرسش در میان ناظران مسایل افغانستان مطرح است که آیا دولت کابل در نبود نیروهای نظامی امریکا و ناتو، قادر به تامین امنیت در این کشور است یا خیر؟ اگر چه نیروهای امریکایی و ناتو نیز در مدت ۹ سال حضور در افغانستان، نتوانستند امنیت را برای مردم جنگ زده ما به ارمغان بیاورند.

دولت کابل برای توسعه و حفظ ثبات و آرامش در افغانستان، در نشست ماه گذشته مجلس مشورتی صلح، پیشنهاد مذاکره و گفت‌وگو با گروه‌های مخالف را مطرح کرده است. این رویکرد هر چند با استقبال گروه‌های مخالف روبرو نشده، اما می‌تواند مبنای خوبی برای کاهش یک دهه بحران در سرزمین بلاکشیده ما مدنظر قرار گیرد. /

ناتو دریافته است که چاره‌ی جز خروج از افغانستان ندارد

فرزاد بهنام

حضور نیروهای خارجی مانع برقراری صلح و ثبات در افغانستان است

مقامات ناتو دریافته‌اند که جنگ در افغانستان قابل پیروزی نیست و کشورهای خارجی چاره‌ی جز خروج از افغانستان ندارند.

کشورهای عضو ناتو بتدریج در می‌یابند که ماموریت شان در افغانستان شکاف برداشته و به رغم حضور ۹ ساله در آنجا نتوانسته‌اند هیچ گونه پیشرفت ملموسی داشته باشند.

آنچه که از سخنان مقامات غربی و همچنین تحلیل‌های رسانه‌ها و محافل سیاسی بر می‌آید خروج نیروهای ناتو از افغانستان اجتناب‌ناپذیر شده است. این خروج هرچند دیر هنگام ولی برای جلوگیری از تلفات بیشتر مردم غیرنظامی افغانستان و خود نیروهای خارجی ضروری است.

اصولاً جنگ افغانستان یک جنگ غیرقانونی، غیرسازنده و مخرب بوده است و نمی‌تواند بیش از این ادامه یابد.

امریکا و متحدانش به بهانه حملات ۱۱ سپتامبر به افغانستان حمله کردند، در حالی که هنوز شبهات زیادی درباره این حملات تروریستی وجود دارد و تاکنون مدرک مستندی مبنی بر اینکه افغانستان و یا حتی گروه طالبان در این حمله دست داشته باشند، ارائه نشده است.

امریکا و متحدانش به بهانه مقابله با تروریست‌ها، هزاران نفر از غیرنظامیان را در افغانستان به خاک و خون کشیدند و باید بسیاری از سیاستمداران و مقامات نظامی این کشورها به خاطر ارتکاب جنایات جنگی تحت تعقیب قضایی قرار بگیرند.

جنگ افغانستان غیرسازنده بود زیرا امریکا و انگلیس ادعا می‌کردند که این جنگ برای امنیت خیابان‌های نیویارک و لندن ضروری است در حالی که حمله به افغانستان نه تنها باعث ریشه کن شدن تروریسم در جهان نشد بلکه بهانه‌ی بی‌در اختیار تندروها قرارداد تا فعالیت‌های خود را تشدید کنند و حملات بیشتری انجام دهند.

حاکمیت گروه‌های تندرویی نظیر نو محافظه کاران در دولت جورج بوش در امریکا همواره تلاش کرده‌اند دشمنانی خیالی را برای امریکا درست کنند تا بتوانند سیاست‌های خود را پیش ببرند و به صنایع نظامی امریکا رونق ببخشند.

به رغم تغییر دولت در امریکا و انگلیس، گروه‌های نومحافظه کار و لابی‌های صهیونیستی همچنان تلاش می‌کنند به دولت‌مردان این کشورها فشار بیاورند که به عملیات نظامی در افغانستان، عراق و دیگر مناطق جهان ادامه بدهند و دشمنان خیالی را شکست بدهند.

برکناری ژنرال مک کریستال از فرماندهی نیروهای امریکا و ناتو در افغانستان نشانگر ادامه فشارهای تندروها بر دولت امریکا است و با برنامه‌های اعلام شده از سوی برخی سیاستمداران امریکایی و انگلیسی که خواستار ترک افغانستان حداکثر طی پنج سال آینده هستند، در تناقض می‌باشد.

اهمیت راهبردی افغانستان و منابع معدنی غنی آن برای امریکا خیلی مهم بوده و امریکا به دنبال این است که افغانستان را حتی پس از خروج رسمی نظامیان، به یک پایگاه دائمی خود تبدیل کند تا بتواند از آنجا به کشورهای نظیر چین، روسیه ایران و پاکستان فشار بیاورد.

طی هفته‌های اخیر مقامات امریکایی و انگلیسی بر ضرورت برعهده گرفتن مسوولیت‌های امنیتی بیشتر توسط دولت افغانستان تاکید کرده‌اند تا بتوانند زمینه خروج نیروهای خود را از آن کشور فراهم نمایند.

در ارتش افغانستان هیچکس آماده قبول مسوولیت امنیت این کشور نیست. زیرا این کشور در وضعیت ویران‌کننده‌ی بی‌قرار دارد. ارتش افغانستان تعلیمات درستی نداشته و از روحیه لازم نیز برای مقاومت برخوردار نیست. دولت و ارتش افغانستان هرگز قادر به برعهده گرفتن مسوولیت امنیت این کشور به این سرعت نخواهند بود. طرح اوباما درباره واگذاری امنیت افغانستان در سال ۲۰۱۴ به قوای مسلح افغانستان باید گفت که هدف اوباما کشاندن سربازان خود به (قرارگاهها) پادگانها و ادامه جنگ توسط نیروهای افغانی است. ولی در حقیقت پولیس و ارتش افغانستان قادر به چنین کاری نیستند.

این امر نمایانگر آنست که امریکا قصد دارد تا نیروهای نظامی خود را به مدت زیادی در افغانستان نگه دارد.

از همینرو ادعای کشورهای غربی مبنی بر اینکه در سه سال آینده از این کشور خارج خواهند شد غیرواقع بینانه بوده و صرفاً جنبه تبلیغاتی دارد. از نظر کارشناسان، اوباما قصد پیروزی در انتخابات بعدی را

دارد و برای همین هم با زور تعداد بسیار کمی از سربازان این کشور را بازمی‌گرداند و از آن به عنوان تبلیغات انتخاباتی استفاده خواهد کرد.

اینکه کشورهای غربی همچنین خواستار گفت‌وگو با طالبان و بویژه عناصر میانه روی این گروه شده‌اند تا به اصطلاح به یک راه حل سیاسی مبتنی بر آشتی ملی برای بحران افغانستان دست یابند، از نظر آگاهان سیاسی بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد. زیرا طالبان همواره به همچو پیشنهادات پاسخ منفی ارائه داشته‌اند. چنانچه اینبار نیز سخنگویان طالبان به این پیشنهادها وقعی نگذاشته و اعلام کرده‌اند که این گروه در جنگ افغانستان دست بالا را دارد و حاضر نیست با کشورهای اشغالگر و دولت افغانستان مذاکره کند.

از سوی دیگر خروج نیروهای ناتو ممکن است خلاء قدرتی را در افغانستان ایجاد کند که برای پر کردن این خلاء و جلوگیری از ناامنی‌های بیشتر باید همه گروه‌های افغان با مدارا و تخفیف دادن در خواسته‌ها و شرایط خود به یک مصالحه و آشتی ملی دست یابند.

برای حل ریشه‌ی بحران افغانستان باید این موضوع را در چارچوب وسیع تر منطقه‌ی و راهبردهای امریکا و غرب در قبال جهان اسلام و منطقه خاورمیانه دید... موضوع خاورمیانه و اشغال فلسطین، اشغال عراق، جنگ در افغانستان و سیاست به اصطلاح جنگ با تروریسم امریکا همه با هم مرتبط هستند.

تا زمانی که سیاست خصمانه امریکا و غرب در منطقه بطور اصولی تغییر نکند نمی‌توان به حل ریشه‌ی بحران‌های منطقه‌ی امیدوار بود.

با آنکه فعالیت گسترده گروه‌های مدنی و ضدجنگ در کشورهای غربی نظیر شکل بزرگ موسوم به "ائتلاف جنگ را متوقف کنید" در انگلستان از جمله عواملی بود که باعث شد مقامات غربی موضوع خروج از افغانستان را بطور جدی مورد توجه قرار دهند.

به هر رو به عنوان نتیجه به این مختصر می‌توان نوشت که: راهبرد جنگ با تروریسم امریکا و حمله نظامی به افغانستان و عراق نه تنها از نظر قوانین و مقررات بین‌المللی غیرقانونی و غیرانسانی بود بلکه باعث شد به رغم ادعاهای مقامات غربی، تروریسم و ناامنی در سراسر جهان گسترش یابد./

رازهای نامکشوف در سایه ستراتیژی مشترک کابل - واشنگتن

انجنیر خلیل الله روؤفی

سفر آقای کرزی به ایالات متحده آمریکا که با تبصره های ضد و نقیض، در رسانه ها انعکاس پیدا کرد بمثابة اخبار بحث برانگیز و انفجاری در همه جا، پرآوازه گردید که نه تنها مردم افغانستان بیصبرانه در انتظار تغییرات مثبت آن چشم امید دوخته بودند، بلکه جامعه ملل و ارکان رهبری قصر سفید نیز در برابر سخنان تند و غیرپیش بینی شده حامد کرزی که بالای کارگزاران بلند پایه خارجی و کشورهای متحد و حامی خود تاختن گرفت و موجودیت آنها را عامل فساد و تقلب در افغانستان عنوان کرد، مناسبتهای سخت به تیره گی و بی اعتمادی کشید. از همین روبرو که عده از سناتوران و دستیاران امنیتی بارک اوباما آمادگی داشتند تا آقای کرزی را در مذاکرات واشنگتن زیر رگبار تهدید و فشار سیاسی کشیده و علت همه ناکامی ها، در افغانستان را، به مدیریت ضعیف و فساد گسترده دولت و تیم کاری او توجیه سازند.

اما بارک اوباما که همین اکنون با حضور حدود یکصد هزار عسکر امریکائی در افغانستان، به صد ها نوع پراپلم مرگ و زندگی درگیر است، در مشوره با مشاوران ارشد نظامی و امنیتی خود، که نمیخواهند پای امریکا یک بار دیگر بمانند شکست ویتنام، در باطل جنگ افغانستان، بیشتر از این در زمین فرو رود، با یک انعطاف غیرمنتظره همه تشهارا ظاهراً نادیده گرفته، بشکل کم سابقه ئی از آقای کرزی و هیأت معینی شان پذیرائی گرمی بعمل آوردند. رئیس جمهور امریکا با کلمات دوستانه، حامد کرزی را شریک مطمئن ستراتیژی امریکا، در افغانستان و منطقه خطاب نمود.

سفر آقای کرزی به امریکا و نتایج حاصله از آن، با برداشتهای متفاوتی هم از سوی نخبه گان و کارشناسان امور سیاسی در افغانستان و هم در رسانه های معتبر امریکا و انگلستان، بازتاب جالبی یافت. کسی آنرا دعوت رسمی و ستراتیژیکی عنوان کرد، عده از آن بنام دعوت احضار و استیضاح نام برد، جمعی از هواداران تیم حکومتی این سفر را تاریخی و سرنوشت ساز تعریف نمودند. و اما در تحلیل و بررسی اکثریت قاطعی که دسترسی ژرفی در قضایا داشتند این سفر یک بازدید نمایشی و بی هیچگونه دستاوردی به ارزیابی گرفته شد. هر چند بروز کشیدگی عمیق سیاسی بین حامد کرزی و واشنگتن را، میتوان

در ظاهر امر قابل ترمیم دانست، آنگونه که سیاستمداران کاخ سفید در استقبال مهمانان افغانستانی خود، با فرش قالین تشریفات و ضیافتهای شاندار، ظاهراً همه چیز را به به فراموشی سپردند. اما از آنجائیکه از خصلت ابرقدرتهای اشغالگر آشکار است که آنها در برابر همچو تنشهای لفظی، هیچگاهی به واکنش بالمثل دست بکار نمی شوند، بلکه ستراتیژی مخفی خود را بخاطر رسیدن به هدف، از درون آماده آماج قرار میدهند.

ویلیام هیک وزیر خارجه جدید انگلیس در سخنانی بصراحت میگوید: هدف ما دوباره از نوساختن افغانستان نیست. این مسؤلیتی است بدوش خود افغانها، که با کمک جامعه جهانی، باید از عهده آن بدر آیند. درین جملات علیرغم آنکه از ستراتیژی سطره و اشغال سخن بمیان می آید، در عین زمان طعن زنده آن واقعیت تلخ است که اهرمداران نظام باید مسؤلیت آنرا بردوش گیرند.

طعن تلخی که در طول تاریخ سلاطین جاه طلب و ظل الله های عیاش افغانستان آنرا بگوش جان شنیده اند ولی بدون آنکه کدام حرکتی در راه ترقی، آزادی و سلامت جامعه خود برداشته باشند، بر عکس سنت عقبگرائی و بدام بستن خلقهای مظلوم را به نشانه لکه های ننگ در تاریخ از خود بجا مانده اند.

روی همین سیاستهای تفرقه اندازی و برتری جویی بوده که ملت را همیشه در توهم اختلافات و تعصبات نژادی نگهداشته و بدون آنکه این قشر ساده و مظلوم از سرنوشت خود آگاهی بی داشته باشند، آنها را به حراج استبداد و استعمار سپرده اند.

روزی آقای مرادیان پالیسی ساز وزارت امور خارجه در مورد سفر حامد کرزی و نقش ستراتیژی مشترک افغان و امریکا، با یک برداشت کتابی که گفتی از بحران فراگیر کشور، از عقب افتادگی و تعصبات کورو و خشونت بار قومی، زبانی و ده ها بدبختی دیگر مردم خود، آگاهی نداشته باشد، در مصاحبه ئی اظهار مینماید: ستراتیژی مشترک جدید که یکبار دیگر میان رهبران امریکا و افغانستان مورد تأیید قرار گرفت، تعهد نامه مشترکیست که بمنافع مشخص سیاسی، نظامی و اقتصادی دوطرف بستگی دارد. مانندیکه امریکا با کشورهای جاپان، جرمنی، کوریای جنوبی و ترکیه چنین ستراتیژی را به امضا رسانده بود. چه مثال گنگ و بی مفهومی که جناب شان،

ستراتیژی این کشورها را با امریکا، در آن سالهای که رستاخیز حرکت ملت های شان با وجدانهای کاری، تمدن آفرین بود، با شرایط مرگبار امروزه افغانستان که حتا آرمان ملت را به تراج برده اند، بمقایسه میگیرد. به تحلیل آقای مرادیان، افغانستان هم از برکت این ستراتیژی سردرگم بمانند یکی از این کشور های پیشرفته، در منطقه سربالا خواهد کرد!!

مگردر مورد این ستراتیژی مشترک، که در سال ۲۰۰۵ اساس آن گذاشته شد، کسی نمیداند که متن و محتوی آن روی کدام مسایل حیاتی خواهد چرخید که با منافع ملی کشور و سازندگی مملکت عملاً همسوئی داشته باشد؟

شاید در محور اصلی این ستراتیژی تکمیل پایگاههای نظامی امریکا در خاک افغانستان و داعیه مبهم جنگ علیه تروریسم، باز هم تجلی بیشتر یافته باشد. داعیه نیکه که در آن نیز سرانجام ماشین جنگی امریکا و قطعات ناتو در چالشهای عمیقی فرو رفته است.

چه افقهای تیره و تاری که در پشت این سیاست بازیها نهفته است. امریکا که از یکسو در جنگ و ستیز با القاعده و طالب، با صدها چالش پیچیده و خونین درگیر مانده و ستراتیژی برگشت را رویدست دارد، از جانبی، از دست دادن موقعیت جیو پولوتیک افغانستان، درین نقطه حساس جهان، که امریکا به سادگی صاحب آن گردیده است، برای دست اندرکاران قصر سفید، بسیار سنگین جلوه میکند، بناء آنها موازنه سیاست جنگی خود را در افغانستان بر مبنای معادلات دقیق، حتا انعطاف پذیری در برابر طالب و حامد کرزی به مطالعه گرفته اند. از همینجاست که اوباما در مذاکرات واشنگتن بدون توجه به اوضاع آشفته و فقر زده ملت افغانستان، تنها از حامد کرزی لب به تمجید میگشاید و ازو بحیث یک رهبر کاری، شایسته و منتخب مردم افغانستان یاد آوری میکند. مگردرین مذاکرات از التماس شش ماهه خود که به رئیس جمهور کرزی داده بود تا تغییرات بنیادی را در کشورش ایجاد کند، پرسشی هم بمیان نمی آورد که درین مدت چه دست آوردی بخاطر آرمان مردم آواره و امنیت کشور خود داشته است. اما آنگونه که از فضای سرد این مذاکرات برمی آید که محراق برنامه ریزی شان بیشتر از همه روی طالب و طالب سازی و جرگه های مشورتی صلح و بعداً هم جرگه صلح کابل،

تأملاتی درباره‌ی عدالت

کیومرث فاضل

پیوست به شماره پیشین

عدالت در سده‌های میانه

توماس آکوین، یزدان‌شناس سده‌های میانه

سده‌های میانه را از منظر تاریخ اندیشه به دو دوره یی «پاتریستیک» و «اسکولاستیک» تقسیم می‌کنند. ما در پیگیری اندیشه‌های مربوط به عدالت، به آرای آگوستین (سده یی چهارم میلادی) و توماس آکوین (سده یی سیزدهم میلادی) که در واقع برجسته‌ترین یزدان‌شناسان عصر خود می‌باشند، اشاراتی خواهیم کرد.

بدواً باید گفت که درک از مفهوم عدالت در سده‌های میانه، عمدتاً متأثر از اندیشه یی یونانی و حقوق رومی و پیش از هر چیز آموزه‌های افلاطونی و ارسطویی است. در آموزه‌های آگوستین، عدالت ملهم از اندیشه یی افلاطونی، چونان فضیلتی اصلی فهم می‌شود. آگوستین در بینش خود تحت تأثیر اندیشه‌های افلاطون، ذات عدالت را در عشق به عالی‌ترین ایده یی نیک، یعنی عشق به خداوند می‌داند. مطابق تقسیم بندی آگوستین، عالی‌ترین قوانین، «قوانین جاودانی» هستند که در آموزه‌های کتاب مقدس آمده‌اند و تجسم خرد و اراده یی الهی می‌باشند. در مرتبه یی دوم «قوانین طبیعی» قرار دارند که تصویر و انگاره یی از قوانین جاودان هستند و به صورتی مشخص در آگاهی انسان جای گرفته‌اند. و در نازل‌ترین مرتبه «قوانین زمانی» قرار دارند که چیزی جز قوانین موضوعه نیستند و در هر زمانی از طریق انسان قانونگذار وضع می‌شوند و دستورات و ممنوعات را تعیین می‌کنند. به باور آگوستین، قوانین موضوعه تنها زمانی الزام آور و متعهدکننده هستند که بر قوانین گروه اول یعنی «قوانین جاودانی» الهی مبتنی باشند.

آگوستین عدالت انسانی را تصویری از عدالت الهی می‌بیند که در «قوانین طبیعی» یعنی در آگاهی و سینه یی انسان جای دارد و انسان باید آن را از قوه به فعل درآورد یعنی وارد قوانین موضوعه سازد. از همین روست که وی در کتاب «حکومت الهی» (De civitate Dei) خود تصریح می‌کند که: «قوانین ناعادلانه، در حقیقت قانون نیستند، همانگونه که دولت‌های بدون عدالت، چیزی جز باند بزرگی از راهزنان نمی‌باشند».

اما در دوره یی اوج فلسفه یی مدرسی (اسکولاستیک)، آموزه یی عدالت، صورت کلاسیک قرون وسطایی خود را در اندیشه های توماس آکوین متجلی می‌سازد. بر خلاف آگوستین که تحت تأثیر آموزه های افلاطونی بود، توماس آکوین متأثر از آرای ارسطوست. توماس آکوین در کلیات یزدانشناسی (Summa theologica) خود، در بررسی موضوع عدالت، نخست به عدالت در قانون می‌پردازد و برای آن سه سنجیدار تعیین می‌کند: قانون باید عادلانه باشد نخست مطابق هدف گیری خود یعنی از طریق نظامی که متوجه خیر عمومی است، دوم مطابق آفریننده یی خود یعنی از طریق صلاحیت و اختیار کسی که قانون را وضع می‌کند، و سوم مطابق صورت مضمونی خود یعنی از طریق تناسب برابری باری که تحمیل می‌کند، زیرا برای توماس آکوین باری که هر فرد در خدمت جامعه بر دوش می‌گیرد، با توجه به رابطه یی میان جزء و کل موجه است. قرینه یی چنین دریافتی از عدالت را می‌توان در سه دلیلی باز یافت که به نظر توماس آکوین قانونی را ناعادلانه می‌کنند:

نخست هدف گیری قانون به سوی امیال شخصی و شهرت طلبی حاکمان و نه به سوی خیر عمومی؛
دوم درنوردیدن مرزهای مسوولیت و اختیار؛
و **سوم** تقسیم نابرابر باری که هر کس باید بر دوش بگیرد.

اما توماس افزون بر موضوع عدالت قانونی، در فلسفه یی حق خود مشخصاً به آموزه یی عدالت نیز می‌پردازد که برای ملاحظات ما دارای اهمیت است. جهت گیری این آموزه یی توماس نه متوجه مفهوم قانون، بلکه بیشتر متوجه حق است، آنهم حقی مشخص. در اندیشه یی وی همین حق است که موضوع عدالت را می‌سازد و آنگونه که نشان خواهیم داد در بسیاری زمینه ها متأثر از آرای ارسطوست.

عدالت برای توماس آکوین، نخست فضیلتی در رفتار انسانی است که مبتنی بر حق به مثابه پیشبوده یی نسبت به آن فضیلت است. به همین دلیل برای وی عدالت نه ایده آلی انتزاعی برای طراحی و ساختن حق، بلکه بیشتر چیزی است که حق را به کرسی می‌نشاند. عدالت برای توماس یک مَلَکه (Habitus) است، یعنی عادت‌ی پایدار و

رویکردی بنیادین در شخص برای رفتاری حقمدار.

توماس برای تعریف عدالت، نخست به حقوقدانان رومی متوسل می‌گردد و اراده را در کانون توجه قرار می‌دهد. مطابق تعریف او «عدالت اراده یی مستحکم و پایدار برای رساندن حق به حقدار است». سپس این تعریف را با تعریف ارسطویی عدالت که بر پایه یی مَلَکه (Habitus) استوار است ترکیب می‌کند تا نتیجه بگیرد که: «عدالت مَلَکه یی است که کسی مطابق آن با اراده یی مستحکم و پایدار حق هر کس را به او می‌دهد». به روشنی می‌توان دید که توماس در تأملات خود، متأثر از کتاب «علم اخلاق نیکوماخوسی» ارسطوست که ما در بالا به آن اشاره کرده ایم.

به نظر توماس آکوین باید سرچشمه یی حق را تفکیک کرد. حق یا می‌تواند منشأیی طبیعی داشته باشد بنابراین حقی طبیعی و همه جا یکسان است؛ و یا از توافقی حاصل شده باشد بنابراین حقی موضوعه است. به این ترتیب، امر برحق به مثابه موضوع عدالت می‌تواند یا بنیادی «طبیعی» داشته باشد و در خود مناسبات و طبیعت آن نهفته باشد و یا اینکه مستقل از امر درست و برحق، پایه در قراردادی ارادی و توافقی داشته باشد یعنی اینکه در قوانین انسانی به تصویب برسد. توجه عمده یی توماس به مثابه یزدانشناس البته متوجه امر حق با منشاء طبیعی و به عبارت دیگر «طبیعت امر» است.

توماس هم مانند ارسطو قوانین پیرامون خود را می‌پذیرد و به این معنا آموزه یی عدالت او جنبه یی تصدیقی (affirmativ) دارد. اما در عین حال مناسبات حقوقی موجود را با توجه به درک مسیحی خود از طبیعت انسان و حق طبیعی نسبی می‌کند و تغییر می‌دهد. این امر را می‌توان در نمونه یی تبیین مناسبات میان پدر و پسر از یکطرف و صاحب برده (خدایگان) و برده از طرف دیگر دید.

توماس اگر چه حق پیشبوده یی پدری و خدایگانی را که ارسطو به آنها پرداخته بود، به مثابه مناسبات وابسته گی و خدایگانی مورد پرسش قرار نمی‌دهد، اما در عین حال امر برابری گوهرین انسانها را معتبر می‌خواند. می‌دانیم که مطابق آموزه های کتاب مقدس، خدا انسان را چونان قرینه یی از خود آفریده است.



به ادامه ص ۵ تأملاتی در باره...

همین دریافت مسیحی از جایگاه انسان است که از طریق توماس در مفهوم ارسطویی عدالت نفوذ می‌کند. در حالی که ارسطو از این امر حرکت می‌کرد که پسر بخشی از پدر و برده ابزار خدایگان است و میان آنان تنها می‌تواند عدالتی تمثیلی وجود داشته باشد، توماس پسر و برده را به عنوان انسان از پدر و خدایگان تفکیک می‌کند و به گونه‌ی عدالت در مناسبات میان آنان قائل می‌گردد. به این ترتیب این توماس است که مفهوم ارسطویی «برده‌ی طبیعی» یا «طبیعتاً برده» را نسبی می‌کند.

در آن چه که به گونه‌های مختلف عدالت مربوط می‌شود نیز توماس باز به ارسطو استناد می‌کند. توماس نیز مانند ارسطو بر این نظر است که عدالت صرفاً در مناسبات اجتماعی می‌تواند معنا یابد و نه آنگونه که افلاطون معتقد بود به مثابه توانش جداگانه‌ی در نفس انسان. از آنجا که عدالت رفتار انسان را در رابطه با دیگران هدایت می‌کند، نمی‌تواند معطوف به خویشتن باشد. بنابراین عدالت، گوهر رفتار خویشتن است با دیگران و پیش شرط آن تنها می‌تواند سوبژکت‌های گوناگون باشد. پس در مناسبات میان قوای نفسانی انسان فقط می‌توان از عدالت به معنایی مجازی سخن راند. به عقیده‌ی توماس آکوین همین پیوند اجتماعی عدالت است که گونه‌های آن را نیز متعین می‌سازد:

- «عدالت تنظیمی» برای مناسبات میان تک افراد با یکدیگر.
- «عدالت توزیعی» برای مناسبات میان جامعه‌ی سیاسی با تک افراد.
- «عدالت قانونی» برای مناسبات میان تک افراد با جامعه‌ی سیاسی.

به روشنی می‌توان دید که توماس آکوین دو گونه‌ی نخست عدالت را از ارسطو می‌گیرد و خود گونه‌ی سومی به آن می‌افزاید.

توماس هابس و اندیشه‌ی عدالت

توماس هابس، فیلسوف انگلیسی و پایه‌گذار نظریه‌ی دولت مدرن

در پیگیری مباحث مربوط به عدالت، به دوران جدید و آرای توماس هابس (Thomas Hobbes) فیلسوف انگلیسی سده‌ی هفدهم و دوره‌ی آغازین عصر روشنگری می‌رسیم. توماس هابس که می‌توان وی را پایه‌گذار نظریه‌ی دولت مدرن دانست، در فلسفه‌ی سیاسی خود، درک از نظم سیاسی عادلانه را به گونه‌ی ریشه‌ی دگرگون می‌سازد. هابس در مهم‌ترین اثر خود «لویاتان»، به دقت به ترسیم خطوط اصلی سرشت، صورت و قدرت دولت مدنی می‌پردازد.

وی که تحت تأثیر شگوفایی دانش‌های

طبیعی عصر خویش است، در ژرف‌اندیشی‌های خود تلاش می‌کند تا با دقت آن قواعدی را ارائه دهد که بر اساس آنها انسان‌ها بتوانند در یک نظم سیاسی بی‌منزاعه و عادلانه زنده گی کنند. وی به این منظور نخست در ذهن خود ساختار دولت را کاملاً تخریب می‌سازد تا سپس با بررسی و کاوش تک‌تک اجزای آن، آن را از نو بازسازد. به نظر هابس، غایت همی‌دولتها چیزی جز برقراری صلح و عدالت نیست. بنابراین مطابق مدل نظری او، باید نظامی صورت تحقق پذیرد که چنین غایتی را برآورد.

برای هابس، انسان به مثابه کارمایه‌ی دولت، ذاتی مطلقاً خودخواه و تحت جبر آرزوها و بیزاری‌های خویشتن است. هابس قاطعانه با این نظر ارسطو که بعدها در سده‌های میانه در آرای توماس آکوین نیز مطرح می‌شود به مخالفت برمی‌خیزد که انسان طبیعتاً موجودی سیاسی و اجتماعی است. در واقع هابس برای اینکه نشان دهد انسان‌ها پیش از هر چیز اهداف حفظ خویشتن و کسب قدرت را دنبال می‌کنند، «وضعیت طبیعی» را که وضعیتی پیش از ایجاد دولت است به تصور درمی‌آورد و افراد را در چنین وضعیتی قرار می‌دهد. ناگفته نماند که وضعیت طبیعی تصور شده‌ی هابس، نشانگر وضعیت واقعی جامعه‌ی زمانه‌ی اوست که جنگ‌های طولانی ساختارهای آن را منهدم ساخته بود.

هابس در راستای تبیین مفهوم عدالت، نخست به «حق طبیعی» می‌پردازد و چنین حقی را با آزادی هر فرد در کاربرد قدرت خود مطابق اراده‌ی خویش و در جهت حفظ زنده گی تعریف می‌کند. آزادی برای هابس به معنی «نبود موانع بیرونی» است. وی سپس در توضیح «قانون طبیعی» تصریح می‌کند که چنین قانونی، دستور یا قاعده‌ی است که از طرف خرد انسان تعیین شده است و مطابق آن هیچ انسانی مجاز نیست کاری کند که زنده گی را نابود سازد، یا وسایلی را که در خدمت حفظ آن است از میان ببرد و یا از کاری کوتاهی کند که به بهترین نحوی از زنده گی او محافظت می‌کند.

هابس تأکید می‌کند که معمولاً تفکیکی میان «حق» و «قانون» قائل نمی‌شوند، در حالی که ضروریست میان این دو مفهوم تفکیک قائل شد. زیرا «حق» متکی بر آزادی برای انجام یا عدم انجام کاری است، در صورتی که «قانون» تعیین و موظف می‌کند که چه کاری باید انجام گیرد و یا نگیرد. به این اعتبار، تفاوت میان «حق» و «قانون»، همانند تفاوت میان «آزادی» و «وظیفه» است.

هابس معتقد است که طبیعت، انسان‌ها را از

نظر استعدادهای جسمی و روحی برابر آفریده است. اختلافات کوچکی اگر در این زمینه میان آنان موجود باشد، به گونه‌ی نیست که کسی را نسبت به دیگری در موقعیتی برتر قرار دهد. مثلاً در مورد نیروی بدنی، حتا ضعیف‌ترین فرد نیز می‌تواند قوی‌ترین فرد را یا با نیرنگ یا به یاری متحدان خود از بین ببرد. همین برابری طبیعی انسانهاست که آرزوهای مشابهی را نیز در آنان بوجود می‌آورد. حال اگر دو انسان در پی چیز واحدی باشند که هر دو نتوانند همزمان آن را تصاحب کنند، دشمن یکدیگر می‌گردند و در پی رسیدن به هدف، هر یک تلاش می‌ورزد تا دیگری را یا از میدان بدر کند، یا مطیع و یا نابود سازد.

هابس نتیجه می‌گیرد که از آنجا که انسان‌ها ذاتاً برابرند و هر کس حق دارد با همی‌وسایلی ممکن به تمام اقدامات ضرور برای حفظ خویشتن و رسیدن به هدف دست زند، در «وضعیت طبیعی» چیزی جز رقابت و بدبینی حاکم نیست که بطور گریزناپذیری به «جنگ همه علیه همه» منجر می‌گردد. در چنین وضعیتی هر کس نسبت به هر چیز حق دارد حتا نسبت به جسم دیگری. بنابراین هیچکس از این امنیت برخوردار نیست تا آن اندازه که معمولاً طبیعت برایش مقرر ساخته عمر کند. پس در چنین وضعیتی هیچ دستاورد متمدنانه‌ی وجود ندارد و آنچه باقی می‌ماند بیم پایدار و خطر مرگ است که زنده گی انسان را مهجور، فلاکت‌بار، چندان‌آور، حیوانی و کوتاه می‌نماید.

پیامد دیگر «جنگ همه علیه همه» اینست که هیچ چیز ناعادلانه‌ی وجود ندارد و مالکیت نیز نمی‌تواند مصداق یابد. زیرا در جایی که قدرتی عمومی حاکم نباشد، قانونی نیز برقرار نیست و در آنجا که قانون برقرار نیست، بی‌عدالتی و ظلم معنا ندارد. انسان‌ها مجاز به هر کاری هستند که از زنده گی‌شان محافظت کند و این امر شامل کاربرد خشونت و نیرنگ نیز می‌گردد. به نظر هابس، اساساً در وضعیت جنگی، خشونت و نیرنگ «دو فضیلت اصلی» هستند و از آنجا که در چنین وضعیتی هر کس از این حق طبیعی برخوردار است که از هر چیز مورد علاقه‌ی خود بهره‌مند گردد، هیچکس نمی‌تواند واقعاً صاحب چیزی باشد، بلکه هر کس تنها صاحب آن چیزی است که با زور یا نیرنگ به چنگ آورده و فقط تا زمانی صاحب آن است که بتواند آن را در مقابل تصرف دیگران حفظ کند. به باور هابس، بیم از مرگ و آرزوی یک زنده گی آرام، به یاری خرد سرانجام انسان را به آنجا رهنمون می‌گردد تا بر این وضعیت پرهراس که طبیعت به او ارزانی داشته چیره گردد.



به ادامه ص ۶ تأملاتی در باره...

لازمه‌ی این کار صرفنظر کردن از «حق طبیعی» و چشم‌پوشی نمودن از صلاح‌دید شخصی برای حفظ خویشتن و انتقال این حق و صلاح‌دید به یک فرمانروا از طریق بستن یک قرارداد دولتی است. به میانجی این قرارداد، همه‌ی قدرت به یک فرد یا جمعی از افراد واگذار می‌شود و موجودی زایش می‌یابد که نتیجه‌ی وحدت همه‌ی مردم است. این موجود چیزی جز «لوباتان» یعنی دولت‌هایسی نیست. به این اعتبار، انسان دیگر نه فقط «کارمایه‌ی» نظم سیاسی، بلکه افزون بر آن سازنده‌ی «صانع» آن است.

برای هابیس، واگذار کردن متقابل حق، همان «قرارداد» است. اما هر کس حقی را واگذار می‌کند، ابزاری را نیز که لازم‌هی بهرهوری از آن حق است واگذار می‌کند. مثلاً کسی که آسیاب‌ی آبی را می‌فروشد، نمی‌تواند نهری را که به آن جاری است، تغییر مسیر دهد. بنابراین کسی هم که حق خود را به فرمانروایی منتقل می‌سازد، باید برای او این حق را قائل شود که از همه‌ی ابزارها برای فرمانروایی برخوردار گردد. به این ترتیب، اعتبار و برآوردن قرارداد را فقط می‌تواند قدرتی مطلق و قاهر تضمین نماید. هابیس تصریح می‌کند که قانون طبیعی ما را موظف می‌کند قراردادهای منعقد شده را که در خدمت صلح و حفظ بشریت است رعایت کنیم. بدون قانون طبیعی، قراردادها حرفی پوچ و بی‌تأثیر هستند.

بطور خلاصه می‌توان گفت که هابیس خاستگاه و سرچشمه‌ی عدالت را در همین قانون طبیعی می‌داند. جایی که قراردادی منعقد نمی‌گردد، حقی هم واگذار نمی‌شود، پس هر کس نسبت به همه چیز حق دارد و رفتارش نمی‌تواند ناعادلانه باشد. اما اگر قراردادی منعقد شد، نقض آن ناعادلانه است. پس در تعریف بی‌عدالتی یا ظلم می‌توان گفت که چیزی جز نقض قرارداد نیست و از آن می‌توان نتیجه گرفت که هر چیز ناعادلانه نیست، عادلانه است.

به این ترتیب برای هابیس، پیش‌شرط امر عادلانه و رفتار مطابق عدالت، وجود دولت و قوانین است و به این اعتبار نمی‌توان نزد او از عدالت به مثابه یک مقوله‌ی اخلاقی سخن راند. هابیس در همین زمینه، به تعریف توماس اکوین از عدالت اشاره می‌کند که: «عدالت اراده‌ای پایدار در دادن سهم هر کس به اوست» و می‌افزاید که: اما در آنجا که «مال من» یعنی مالکیت وجود ندارد، عدالتی نیز وجود ندارد و جایی که دولت متکی بر قدرت جبر وجود ندارد، مالکیتی وجود ندارد، زیرا همه نسبت به همه چیز حق دارند و هیچ چیز ناعادلانه نیست. بنابراین ذات عدالت، در رعایت قراردادهای معتبر است.

ژان ژاک روسو و اندیشه‌ی عدالت

در بررسی موضوع عدالت، به سده‌ی هجدهم می‌رسیم. از منفکران این سده، نگاهی به آرای ژان ژاک روسو (Jean-Jaques Rousseau) فیلسوف سوئیسی در مورد عدالت خواهیم افکند. روسو یکی از نماینده‌گان برجسته‌ی روشنگری و همزمان منتقد آن است، چرا که وی در ژرفکاو‌ی‌های خود صرفاً معطوف به خرد نیست، بلکه جایگاه ویژه‌ی برای طبیعت و احساس آدمی قائل می‌شود.

روسو در دو اثر خود یعنی «دومین گفتن: درباره‌ی خاستگاه و بنیادهای نابرابری میان انسان‌ها»، و بویژه در «قرارداد اجتماعی» به تأمل و بررسی درباره‌ی موضوع عدالت می‌پردازد.

روسو که مانند هابیس در سنت «قرارداد» می‌اندیشد، در «دومین گفتن» خود که در سال ۱۷۵۵ تحریر شده است، به بازنمود نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی می‌پردازد. به نظر او افراد در «وضعیت طبیعی» پیش اجتماعی، در شرایط مساوی می‌زیستند و آزاد بودند. اما عمدتاً در نتیجه‌ی خودپرستی و پیدایش مالکیت خصوصی، وارد «وضعیت اجتماعی» شدند که وضعیتی مبتنی بر نابرابری و عدم آزادی است. این نابرابری اجتماعی هر انسانی را از خودبیگانه می‌کند.

به عقیده‌ی روسو، در گذر زمان، افرادی که ثروت اندوخته بودند برای حفظ مالکیت و موقعیت خود، با افراد فقیر بر سر قوانینی توافق کردند که مبتنی بر عقد قرارداد اجتماعی نبود، یعنی چیزی که می‌بایست بنیاد جامعه‌ی جمهوریخواهانه باشد. دولتی که نتیجه‌ی بی‌از خودبیگانه‌گی فرد در جامعه است، محصولی است در خدمت تثبیت اختلافات و نابرابری‌ها و در خدمت ویرانی آزادی طبیعی و تحکیم خودکامه‌گی. در این رساله‌ی روسو آشکار می‌گردد که وی «انسان طبیعی» یعنی انسانی را که در «وضعیت طبیعی» می‌زید، چگونه تصور می‌کند. چنین انسانی نخست بدون مالکیت خصوصی است و وجودش آکنده از عشق و ترحم نسبت به خود و هموعان خویش می‌باشد. این انسان قانع است و از نظر احساسی در تفاهم بی‌میانجی با انسانهای دیگر زنده‌گی می‌کند. به نظر روسو تقسیم کار در ایجاد نابرابری اجتماعی نقش بسیار مهمی داشته است، در حالی که کار اصولاً نمی‌بایست به نابرابری و محدودیت آزادی منجر گردد. با این حال روسو در نقد خود از جامعه‌ی مبتنی بر مالکیت خصوصی نتایج انقلابی نمی‌گیرد و حرفی از خلع مالکیت و یا از بین بردن ثروت به میان نمی‌آورد و صرفاً خواهان جلوگیری از ازدیاد تفاوت در مالکیت است.

روسو بعدها در مهمترین اثر خود یعنی «قرارداد اجتماعی» که در سال ۱۷۶۲ منتشر شد، تغییراتی در دیدگاه خود در زمینه‌ی بی‌خروج انسان از «وضعیت طبیعی» و گذر به «وضعیت حقوقی» می‌دهد و از جمله خاطر نشان می‌سازد که طبیعت آنچنان مقاومت نیرومندی در مقابل «حفظ خویشتن» افراد قرار می‌دهد که به عدم تناسبی میان نیازهای انسان و نیروهای طبیعی او منجر می‌گردد.

«قرارداد اجتماعی» از طرف روسو بعضاً به عنوان اقدامی تاریخی و بعضاً به مثابه فرضیه‌ی فکری توصیف می‌شود. هسته‌ی مرکزی آن دارای این مضمون است که افراد از برابری و آزادی اولیه‌ی طبیعی خود صرفنظر و آن را به جامعه‌ی سیاسی منتقل می‌کنند، تا آن برابری و آزادی از دست داده را در مرحله‌ی عالی‌تر بازیابند. قرارداد اجتماعی روسو بدیلی در مقابل جامعه‌ی بی‌از خودبیگانه و دولت خودکامه و نتیجه‌ی بی‌اراده‌ی عمومی است. بنابراین می‌توان الگوی مورد نظر روسو را اراده‌ی گرایانه نامید. اراده‌ی آزاد شهروند می‌بایست جامعه، دولت و سیاست را آگاهانه در خود پذیرا شود و در پیوند با اراده‌ی آگاهانه‌ی دیگر افراد، به اراده‌ی عمومی فراروید. تفاوت «قرارداد دولت» هابیس با «قرارداد اجتماعی» روسو در آن است که در اولی افراد خود را تابع فرمانروایی می‌کنند که از قدرتی نامحدود برخوردار است، اما در دومی مردم و اراده‌ی عمومی و یا جمهوری، خود عالی‌ترین فرمانروا هستند. برای روسو هر دولت متکی بر قانون یک جمهوری است و شکل حکومت در این میان نقشی ندارد.

روسو در همان آغاز کتاب «قرارداد اجتماعی» بر موضوع عدالت انگشت می‌گذارد و خاطر نشان می‌سازد که هدف او بررسی نظام مدنی برای یافتن قواعد حقوقی عمومی و مطمئن حکومتی است و در بررسی خود تلاش خواهد کرد تا آنچه را که حق مجاز می‌داند همواره با آنچه که سودمندی مقرر می‌دارد پیوند زند تا میان عدالت و فایده افتراق نیفتد. برای روسو در گذر از وضعیت طبیعی به وضعیت مدنی در انسان دگرگونی‌های قابل توجهی رخ می‌دهد و از جمله عدالت جانشین غریزه می‌گردد.

وی سپس در کتاب دوم همین اثر در مبحث «درباره‌ی قانون» بطور مشخص تری به موضوع عدالت می‌پردازد. روسو قوانین را به منزله‌ی انگیزش و اراده‌ی بی‌نظم اجتماعی مورد نظر خود می‌داند و توضیح می‌دهد که از طریق قرارداد اجتماعی، اگر چه پیکره‌ی سیاسی هستی می‌پذیرد و زنده‌گی می‌آغازد، ص ۲۰

پترائوس به زودی در می‌یابد که افغانستان، عراق نیست

از غیر نظامیان، تقویت نیروهای امنیتی بومی، ارتقاء حکمرانی و توسعه اقتصادی - پیشرفت در افغانستان دلگرم کننده نبوده است.

به گونه مثال در مارجه، سربازان امریکا در کنار دولت جدید محلی به استخدام بومیان منطقه جهت گشتزنی در خیابان‌های خود پرداختند، اما همچنان این منطقه به طور کامل از شبه نظامیان پاکسازی نشده و شرایط برای بازسازی مهیا نیست.

همچنین بزرگان و رییس منطقه که حمایت آنها برای هر ابتکار عملی در منطقه لازم است، به طور کامل حامی نیروهای خارجی نیستند و بیم آن دارند که شورشیان دست به انجام حملات تلافی جویانه علیه آنها بزنند.

یکی دیگر از مشکلات موجود این است که هیچ یک از رهبران قومی دوست ندارد اولین فردی باشند که نیروهای خود را به کمک نیروهای امریکایی می‌فرستند.

هر از گاهی حامیان دولت در مناطق مختلف از سوی مخالفان به قتل می‌رسند. چنانچه چندی پیش در دره ارغنداب واقع در شمال کندهار، حاجی عبدالجبار، رهبر منطقه بی‌تعیین شده از سوی دولت، به همراه پسرش به قتل رسید.

در گزارش سازمان ملل متحد که در همین تازه گی‌ها منتشر شد آمده است که کارگذاری بمب‌های کنار جاده بی‌در چهار ماه اول سال جاری عیسایی و نسبت به زمان مشابه در سال پار چهار برابر افزایش یافته است. قتل مقامات دولتی نیز ۴۵ درصد افزایش یافته و به طور میانگین در هر هفته سه عملیات انتحاری صورت می‌گیرد.

اکثر حملات در جنوب افغانستان به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی مکانی که نیروهای امریکایی، سربازان بین‌المللی عملیات خود علیه طالبان را افزایش داده‌اند. حتا در منطقه "دند" در ولایت هلمند که رهبران محلی در حال همکاری نزدیک با نیروهای امریکایی و کانادایی هستند و مقامات معتقدند راهبرد ضد شورش در این مکان مفید واقع شده است، خشونت شایع و متداول است. کافیسیت گفته شود که بیش از ۱۴ رهبر روستایی و قومی در طول سه سال گذشته در آنجا کشته شده‌اند. مرگ این رهبران می‌تواند باعث بی‌تمایلی سایر رهبران محلی برای کمک به نیروهای امریکایی شود.

گرچه بسیاری از افسران امریکایی می‌گویند که استراتژی ضد شورشی‌گری تنها استراتژی است که می‌تواند در افغانستان موفق شود. اما با آنهم این پرسش نزد بسیاری از نظامیان امریکایی وجود دارد که: ما ۹ سال اینجا بوده‌ایم و باید چند سال دیگر نیز در افغانستان باقی بمانیم؟ پرسشی که تنها طراحان اصلی جنگ افغانستان به آن پاسخ داده می‌توانند و سایر بازیگران جنگ از ارائه جواب به آن عاجز اند!!!/

خروج نیروهای امریکایی از افغانستان آغاز شود و این ضرب الاجل به سرعت در حال نزدیک شدن است. پترائوس هیچ‌گاه در زمان ریاست جمهوری جورج بوش، با چنین ضرب الاجلی مواجه نشده بود.

- در عراق پترائوس با راهکار خروج سربازان امریکایی از پایگاه‌های بزرگ و استقرار آنها در پست‌های بازرسی کوچک، شرایط امنیتی را تغییر داد و از مردم در مقابل شورش‌ها محافظت کرد.

وی همچنین نیروهای امنیتی عراق را توسعه داد و مانع تشدید درگیری‌های نژادی در عراق شد. پس از افزایش ۳۰ هزار نفری سربازان امریکایی به دستور جورج بوش، پترائوس این اقدامات را انجام داد.

ژنرال استنلی مک کریستال، فرمانده پیشین نیروهای امریکایی در افغانستان، تا پیش از برکناری‌اش سعی داشت از روش‌های بکار رفته در جنگ عراق برای پیروزی استفاده کند، اما ۳۴ هزار سربازی که او یاما دستور اعزام آنها را به افغانستان صادر کرده هنوز به طور کامل در این کشور استقرار نیافته‌اند و از سوی دیگر نیروهای امریکایی و بین‌المللی همچنان باید مانع از افزایش شورش طالبان در نقاط مختلف کشور شوند.

علاوه بر این، برخی از دستورات تاکتیکی مک کریستال مبتنی بر ممنوعیت استفاده از تسلیحات سنگین و حملات هوایی و توپخانه علیه مواضعی که در آنها امکان حضور غیر نظامیان باشد، باعث ناراضی سربازان شده بود.

از سوی دیگر، حمله به مواضع طالبان در "مارجه" که انتظار می‌رفت یک حمله محوری و منتهی به پاکسازی طالبان از این منطقه باشد، بی نتیجه ماند و هم‌اکنون تبدیل به تیراندازی‌های روزانه میان سربازان و نیروهای طالبان شده است.

عملیات گسترده علیه مواضع طالبان در قندهار که بسیار حائز اهمیت است نیز چندین بار به تعویق افتاده و انتظار می‌رود به فصل پاییز کشانده شود. با آنکه پلان ایجاد پولیس محلی، یا بهتر است گفته شود همان ملیشه (اربکی) های پیشین در دستور روز قرار دارد.

از سویی هم در بسیاری از روستاها مردم علیه طالبان دست به اسلحه برده‌اند، اما بعید به نظر می‌رسد که شوراهای بیداری همانند عراق که پترائوس مبتکر ایجاد آن بود، در افغانستان تکرار شوند. همچنین ساختار قبایلی در افغانستان برقرار است و از طرفی کشورما شاهد ۳۰ سال جنگ بوده است.

(شوراهایی که در آنها قبایل سنی در ولایت الانبار و سایر ولایات برای مبارزه با شورشیان با نیروهای امریکایی متحد شدند. تغییر موضع بسیاری از شورشیان سنی در سال ۲۰۰۷ و اعلام ارتش المهدي مبنی بر کنار گذاشتن اسلحه، باعث کاهش شورش‌ها در عراق شد.)

در حالی که استراتژی مک کریستال شبیه استراتژی پترائوس در عراق بود - محافظت

دنیا بهزاد

پس از برکناری ژنرال مک کریستال که در پی گفت و شنود جنجال برانگیز او با مجله رولینگ ستون و اظهاراتش در مورد مقام های امریکایی به وقوع پیوست، کاخ سفید ژنرال دیوید پترائوس فرمانده کل نیروهای امریکا در خاورمیانه، شرق افریقا و آسیای میانه را به صفت فرمانده امریکایی نیروهای ائتلاف و ناتو در افغانستان برگزید.

سه سال پیش، ژنرال دیوید پترائوس فرماندهی جنگ عراق را که به نظر می‌رسید در آن امید پیروزی وجود ندارد برعهده گرفت و هم اکنون عده بسیاری معتقدند امریکا در عراق به پیروزی دست یافته است.

باراک اوباما، رییس جمهور امریکا، امیدوار است با انتخاب پترائوس به عنوان فرمانده جدید نیروهای امریکایی در افغانستان، موفقیت بدست آمده در عراق در افغانستان تکرار شود، اما این مرتبه کار قدری دشوارتر است.

دو جنگ عراق و افغانستان دارای شباهت‌هایی با یکدیگرند. در افغانستان به مانند عراق، شورشیان در میان مردم محلی حضور دارند. نیروهای امنیتی بومی از آموزش‌های کافی و نظم لازم برخوردار نیستند. تحولات اقتصادی بسیار ناچیز هستند و این در حالی است که دولت با فساد مالی و کشتار رهبران محلی مواجه است.

از سوی دیگر، مردم اعتماد اندکی به نیروهای امریکایی و سایر نیروهای بین‌المللی برای پیروزی دارند.

در همین حال، نظرسنجی‌ها در امریکا نشان می‌دهد زمانی که پترائوس مسوولیت جنگ در عراق را برعهده گرفت، مردم همان قدر نسبت به پیروزی در شک و تردید بودند که هم‌اکنون در افغانستان هستند. بیش از نیمی از مردم امریکا معتقدند که دیگر جنگ در افغانستان ارزش ادامه ندارد.

البته تفاوت‌های بارزی نیز میان جنگ در دو کشور وجود دارد: - شورش در عراق در مناطق شهری بود، اما در افغانستان شورش در مناطق روستایی و بیشتر خارج از شهر است.

- در عراق عده بسیاری از مردم جزء طبقه متوسط تحصیل کرده هستند، این در حالی است که اکثر مردم افغانستان فقیر و بی‌سواد هستند و این مساله آموزش نیروهای بومی را دشوار ساخته است.

- اوباما قول داده طی ۱۲ ماه آینده روند

معضله پناهجویان افغان در هالند و تابوی ا-اف

ع. بصیر دهراد

انگیزه تحریر این مقاله احساس عاطفی و بشری نویسنده است که تعداد از خانواده های هموطنان افغان ما اعم از اطفال و زنان در هالند و سویدن بیش از ده سال را در درد و رنج بسر میبرند و بدون کدام سرنوشت روشن به زندگی رفتبار و پر از محرومیت های اجتماعی و عاری از حقوق ابتدائی انسانی مجبوراً ادامه میدهند.

پارلمان هالند در ماه اپریل ۲۰۱۰ یک پیشنهاد حزب سبز ها (Groen Links) را به اکثریت آرا پذیرفت مبنی بر اینکه پرویلم افغانان تحت ا-اف باید توسط اداره جرایم و مجازات بین المللی و دبیارمنت ا-اف وزارت عدلیه بزودی به بررسی دوباره گرفته شود و این اداره باید توانائی مستدل و حقوقی اش را در دریافت فاکت های لازم نشان دهد و در زود ترین فرصت ممکن گزارش خود را به پارلمان ارائه نماید. این بدین معنی است که گزارش سال ۲۰۰۰ وزارت خارجه هالند احتمالاً اهمیت خویش را در حال از دست دادن است و ستون های قبلا مستحکم سیاست ا-اف در حالت نم کشیدن و فروپاشی است.

این مقاله متکی بر واقعیت های تحریر یافته است که نویسنده با احساس مسئولیت و با موجودیت فاکت ها و اسناد قابل دسترسی اقدام به این تحریر زده است. هدف عمده نویسنده جلب توجه نهاد های حقوق بشری افغانی اعم در داخل و خارج کشور و مقامات حکومتی افغانستان به این معضله حقوقی اتباع اش در کشور های هالند و سویدن است. ضمناً نویسنده می خواهد توجه آنان را به این مسأله جلب کند و این سوال را مطرح نماید که آیا میتوان با عقده مندیهای سیاسی و جانبدارانه تحت نام حقوق بشر خود عامل نقض این حقوق مقدس انسانی شد و راه عدالت انسانی را در کشور جنگ زده افغانستان باز گشائی نمود؟

قابل تاکید میدانم تراکم واقعیت های تلخ و احساساتم در برابر آنها باعث طوالت در این تحریر گردیده که برای خواننده گرامی حوصله مندی میخوام.

در هالند چندین صد از خانواده های افغان هموطن ما در حالت بحرانی عمدی قرار داده شده اند که احتمال نقض حقوق بشری آنان را توسط دستگاه عدلیه و وزارت خارجه هالند و آنچه در کنوانسیون های بین المللی مربوط بر حقوق مننی-سیاسی و حقوق بشری توضیح گردیده است، قویاً متبازز میگرداند. شکنجه روانی بیش از ده سال با انواع اهانت ها، برخوردار هاب تبعیضی و قطع عمدی امکانت صحی برای ضرورتندان آن همه و همه استدلال بر نقض صریح حقوق بشری این هموطنان ما میباشد.

مشکل پناهندهگی بیش از هفتصد خانواده افغان در کشور هالند که تعداد بیش از دوهزار افراد خانواده های هموطن ما را در مدت بیشتر از ده سال در شرایط فوق العاده دشوار و دلخراش قرار داده است، از واقعات سوال بر انگیز توسط حلقات حقوقی و بشری در هالند تلقی میگردد که از مدت سه چهار سال اخیر جر و بحث های را بر انگیزخته است. شرایط به وجود آورده شده توسط حکومت هالند و در تبتانی با تعداد محدود افغانهای خود مان در این کشور، درد ها و انواع رنجهای جسمانی و روانی را بر اطفال، جوانان و نوجوانان، زنان و خود افراد تحت تاثیر ماده یک اف (F1) تحمیل نموده و آنها را از حقوق ابتدائی بشری، اجتماعی و بلاخره از حقوق پناهنده گی محروم ساخته است.

مسأله (F1) از کجا نشأت میکند

در خزان سال ۱۹۹۷ برای اولین بار مقاله در مجله

نیدرلند آزاد (Vrij Nederland) به نشر رسید که در آن ادعا شده بود که گویا تعداد از مقامات عالیرتبه حکومت افغانستان و جنرالان اردوی افغانستان که در سالهای بین ۱۹۸۷-۱۹۹۲ مضمون بر اعمال جرایم احتمالی جنگی اند، از حقوق پناهندهگی استفاده مینمایند. در این مقاله که بعداً در روزنامه (Trouw) نیز به نشر رسید، تعداد از افغانهای که در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان کشور را ترک نموده بودند، ادعا نمودند که آنها از موجودیت این افراد در ترس و تشویش هستند. تعداد آنان چنین وانمود کردند که گویا دهها اعضای خانواده های خود را در در زمان حاکمیت این حزب از دست داده اند. مثلاً یکی از دختران جوان که خود در هالند بزرگ شده است ادعا نمود که ۲۸ نفر اعضای خانواده خود را از دست داده است. اگر این ادعا را از دیدگاه بشری و غیر سیاسی دید، و واقعیت بودن آن بدون کدام هدف جانبی و مبالغه آمیز ثابت گردد، میتوان آنرا قابل درک دانست ولی باید روشن گردد که در کدام سال و یا دوره سیاسی این اتفاق واقع گردیده است. نویسنده احتمال این واقعه را در سه حادثه (چندانول، بالاحصار و قیام هرات که هر سه در سال ۱۹۷۸ رخ داده است) میبیند که احتمالاً این افراد در زمان زمامداری حفیظالله امین کشته و یا مفقود الاثر گردیده باشند زیرا در آن زمان تعداد زیاد از مرتیطین این سه حادثه که بیشتر تحت رهبری و با گروههای سیاسی مانویستی و گروهیهای تندرو اسلامی پیوند داشتند، بیشترین قربانی را دادند و بیشتر آنان قربانیان مربوط اهل تشیع در کابل بودند. در حالیکه طی همین زمان دهها هزار از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان که شامل فراکسیون پرچم و فرکسیون خلق طرفدار نور محمد ترکی فقید بودند، نیز در زندانها بسر میبردند و روزانه ده ها تن این افراد نیز بدون کدام پروسه عدلی و قضائی اعدام میگرددند.

حلقات فعال مانویستی و حزب اسلامی که شناخت های وسیع قبلی با مقامات هالندی داشتند، از نفوذ و شناخت شان در تشدید و خشن ساختن بیشتر سیاسیتها ی پناهندهگی هالند در برابر این گروه افغانهای جدید الورود نقش قوی را بازی نمودند و تا سرحد ادامه داده شد که این سیاست محتوای ضد حقوق بشری در برابر اطفال، نوجوانان و زنان خانواده های کتگوری ا-اف را نیز در بر گرفت.

ناگفته نباید گذاشت که این گروه از مظاهرات وسیع که توسط افغانان و بخاطر حقوق افغانان در این کشور در سالهای بین ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸ در شهر دن هاگ براه انداخته شده بود و در آن اکثریت قاطع افغانان جدید الورود اشتراک نموده بودند، استفاده وسیع نمودند تا از یکطرف خود را در وجود یک سازمان اجتماعی اولاً کشوری (هالند) و بعداً فدراسیون اروپائی تثبیت نمایند و در قدم بعدی ضربه های خویش را دوباره بر اکثریت افغانان که بعد از سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (۱۹۹۲) به هالند پناهجو شده بودند، نشانه گیری نمایند. این نهاد های افغانی فعالانه نهاد های هالندی را با ارسال قطعنامه ها، کنفرانسها و ملاقاتهای متداوم با مقامات عدلیه هالند تحت تاثیر قرار میدادند که متأسفانه هنوز هم ادامه دارد.

این ضربات از کدام کانالها و امکانات و زمینه ها صورت میگرفت و سازماندهی میگردد.

فاکت های سالهای بین ۱۹۹۵ الی ۲۰۰۶ نشان دهنده این واقعیت تلخ است که تعداد انگشت شمار از مترجمان رسمی افغان که در اداره مهاجرین وزارت عدلیه کار مینمودند جریان مصاحبه افغانان پناهجو را وارونه و قسمی بر گردان میکردند که گویا شخص پناهجو یا خود مستقیماً و یا غیر

مستقیم

در جرایم جنگی ویا جرایم ضد حقوق بشری سهیم بوده است و یا از نقض حقوق بشر در اداره امنیت دولتی افغانستان آگاهی کامل داشته اند. این افراد به گونه ی مهم و صاحب صلاحیت های آزاد در دستگیری ها و به اصطلاح شکنجه های جسمی معرفی میگرددند که با اصل محتوای مصاحبه کاملاً در تضاد بوده است. بگونه مثال در یکی از مصاحبه های که نویسنده بحیث شاهد اشتراک نموده بود و پناهجو را که اصلاً یک کارمند عادی دادگستری /حارنوالی افغانستان بود و اصلاً از لحاظ وظیفوی کدام ارتباط با امورات امنیتی نداشت، ترجمان افغان در حضور نویسنده موصوف را عمداً افسر وزارت داخله معرفی نمود.

یکی از ضربات دیگر و یا زمینه سازی تطبیق ماده ۱-اف در وجود یک تعداد از پناهجویان افغان بود که هیچگونه شناخت و معلوماتهای قبلی در مورد ادارات امنیتی افغانستان در زمان حاکمیت ح.د.خ.ا. نداشتند و با تعلیقات های سیاسی -تنظیمی از کشورهای مانند ایران و پاکستان به این کشور آمده و تقاضای پناهندهگی نموده بودند. آنان صرفاً بخاطر کسب اجازه اقامت بحیث پناهنده سیاسی خود را یا عضو ح.د.خ.ا. و یا کارمند استخبارات (خادواد) معرفی و دست به ارائه معلوماتهای مبالغه آمیز زدند تا وانمو نمایند که حیات شان در افغانستان گویا در خطر است. با آنکه تعداد از آنان در اول جواب منفی و تحت ماده ۱-اف بدست آوردند ولی بعد ها با شهادت دادن دوستان همفکر شان در محاکم دوباره مستحق حق پناهندهگی گردیدند. در این مدت این افراد کارت های تقلبی ح.د.خ.ا. را از پاکستان بدست میآوردند و بحیث سند سیاسی از آن سو استفاده میکردند.

سوم، به نسبت تسلط زبان هالندی و نفوذ بر سازمانهای حقوق بشر و کار با مهاجرین هالند توانسند افغانهای که در دوران حاکمیت ح.د.خ.ا. به این کشور مهاجر گردیده بودند، روابط خود را با بعضی از احزاب سیاسی در هالند قایمتر و از آن کانالها تطبیق ماده ۱-اف را مورد توجه مقامات هالندی از جمله مطبوعات قرار دهند. در این راستا نقش حلقه رهبری وقت فدراسیون پناهندگان افغان در هالند که بعداً به فدراسیون اروپائی نامگذاری گردید و سازمان انقلابی زنان افغانستان، راوا (R.A.W.A.) که در هالند بنام سازمان رابعه بلخی یاد میگردد، با براه انداختن محافل، نشر مقالات احساساتی و استفاده از امکانات وسیع، در تحت فشار دادن خانواده های تحت ماده ۱-اف برجسته است.

این دو سازمان سیاسی -اجتماعی در همکاری با سازمان حقوق بشر هالند طی چندین ابلاغیه خوستار شهادت دادن به اصطلاح قربانیان جرایم جنگی و حقوق بشر گردیدند که در مورد موفقیت لازم را بدست نیآوردند. این دو سازمان الی سال ۲۰۰۹ به دفعات قطعنامه های را از نام افغانان در هالند به کمسیون دایمی عدلی و حقوقی پارلمان تقدیم نموده اند و طی آن خواهان مجازات، اخراج و عدم ارائه حق پناهندهگی به افراد تحت ماده ۱-اف و خانواده های شان شده اند. قرار اعتراف شخص بنام مسکینیار مسئول کانال تلویزیونی اریانا که از آمریکا به نشر میرسد. چندین بار تقاضا های مبنی بر شهادت دادن از این کانال به نشر رسیده است. موصوف قرار اعتراف تلففونی با یکی پناهجو بان افغان که تحت شرایط ۱-اف قرار دارد، متذکر گردیده است که در سال ۲۰۰۲ ملاقات را با یکی از مدعی العموم های هالند و پولیس بین المللی (Interpol) بیرامون جمع آموری اسناد و شهود در آمریکا داشته است که قبلاً از هالند سازماندهی گردیده بود.



به ادامه ص ۹ معضله پناهجویان...

برای اثبات این تحریر میتوان به مقالات و اعلامیه های نشر شده در در سایت های گفتمان و آریایی بخش حقوق بشر مراجعه شود.

موضع و تلاشهای وزارت عدلیه در قضیه ۱-اف: چنانچه در فوق تذکر داده شد، مرتبط با مقاله که در یک مجله هالندی در سال ۱۹۹۷ نشر گردیده بود تعداد افغانان ادعا نموده بودند که خود را در موجودیت تعداد از جنرالان و کارمندان اداره امنیت دولتی زمان حاکمیت ج.د.خ.۱. غیر مصنون و تحت فشار روانی احساس میکنند. در گزارش دومی یک لست ۳۵ نفری از کارمندان علیرتبه دولتی و جنرالان اورگانهای سه گانه قوای مسلح وقت به نشر رسید. چنانچه دو نفر از این جنرالان بدون کدام آمادگی و یا دادن اجازه قبلی در برابر کمره های تلویزیون قرار داده شدند که هنوز آنان هیچ گونه بلدیته به زبان هالندی نداشتند. بدین معنی که این ژورنالستان به اصطلاح پیام آور دموکراسی و آزادی چنان از هر حرف این دو جنرال که هنوز هیچگونه آگاهی از قضیه نداشتند، بر ضد آنان استفاده نمودند.

سکرتز دولتی وقت وزارت عدلیه در امور خارجیان این مسأله را با جدیت تمام تحت تعقیب و بررسی آن اداره و بعداً حکومت هالند قرار داد. اولین اقدام رسمی سکرتز دولتی حکومت وقت هالند تقاضای جمعآوری معلومات از طریق وزارت امور خارجه آن کشور بود که این وزارت در ماه فبروری ۲۰۰۰ مجموع معلوماتهای جمعآوری شده را بحیث یک گزارش رسمی وزارت خارجه به وزارت عدلیه فرستاد. این سند که حاوی معلوماتهای جانبدارانه، مشکوک و با یک بررسی غیر حقوقی ولی واضحاً با رنگ سیاسی بوده و بعداً مورد شک، گمان و توأم با انتقادهای زیاد حلقات حقوقی و تعداد از نهاد های علوم حقوق قرار گرفت، تا امروز علی الرغم محتوای تبعیضی-سیاسی آن بحیث حلقه زشت و وسیله انواع شکنجه های روانی تعداد از خانواده های افغان ما در این "کشور دموکراسی و حافظ حقوق بشر" قرار داده شده است.

قرار شایعات به احتمال قوی بیشترین این معلومات ها از منابع پاکستانی بدست آمده است. البته ارائه معلوماتهای عقده مندانه آنده افغانهای که امکانات ارتباطی با سفارت هالند در اسلام آباد داشتند، را نباید دور از احتمال دانست.

گزارش وزارت خارجه هالند که در سال ۲۰۰۰ تهیه گردیده است عمدتاً بر چهار منبع بنیاد یافته است که هر چهار آن در سالهای حاکمیت ج.د.خ.۱ و در خارج کشور و تحت تأثیر جو سیاسی و نظامی همان وقت به تحریر آمده اند. چنانچه از این چهار منبع در قسمت ایفرنس ها تذکر داده شده است. در جمله این منابع که تذکریافته دو کتاب اند که یکی در ایلات متحده آمریکا و دیگری در پاکستان برشته تحریر در آمده که ماهیت جانبدارانه آن در متن گزارش سال ۲۰۰۰ واضح و برجسته است. یکی از منابع قوی دیگر که بر آن در مورد انواع شکنجه و کشتار های بدون محاکمه و دستگیری های دسته جمعی، استناد گردیده است گزارشات فیلیپ المکور (philippe alma cara) گزارشگر حقوق بشر ملل متحد است که قسمت زیاد آن در سال ۱۹۸۰ تهیه شده بود و آن هم مربوط می شد بر حوادث بین سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ یعنی دوران حاکمیت حفیظ الله امین که در این دوره بیش از سی هزار روشنفکر، روحانی و صاحبان تفکر سیاسی و مذهبی به قتل رسیدند که از جمله بیش از دو هزار اعضای حزب یعنی طرفداران مرحوم ببرک کارمل و همچنان تعداد از هواخواهان مرحوم ترکی بعد از حادثه ۲۲ میزان ۱۹۷۸ بدون کدام پروسه عدلی و قضائی کشته شدند. ده ها هزار از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعد از

شکنجه های وحشتناک و غیر انسانی در زندانها انداخته شدند. در این دوره هم تعداد از اعضای گروهپهای مائویستی که در قیامهای بلا حصار و چنداول سال ۱۹۷۸ که رهبری این قیامها را بدست داشتند، زندانی و کشته شدند. در این حوادث تعداد زیاد از مردان اهالی چنداول کابل و تعداد دیگر از اهالی اهل تشیع از نواحی دیگر کابل به زندانها انداخته شدند و تعداد کشته شدند. نظر به ارقام دقیق بیش از سی فیصد افراد که اکنون تحت تأثیر ماده ۱-اف از حقوق پناهندگی در هالند محروم اند، در زندانهای زمان حفیظ الله امین زندانی و شکنجه گردیده اند.

وزارت عدلیه هالند در جریان سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ نه تنها از دادن حقوق پناهندگی به کارمندان قبلی دستگاه امنیت وقت افغانستان اباً و ورزید بلکه حدود آنرا به اعضای حزب دموکراتیک خلق- حزب وطن و کارمندان عادی دولتی از جمله کارمندان ملکی وزارت داخله، سربازان که تحت جلب قانون در دوره مکلفیت عسکری را اجباراً سپری مینمودند، هنرمندان و تعداد از استادان دانشگاه ها وسعت داد. جای تعجب و یقیناً سوال برانگیز است که وزارت عدلیه در تناقض صریح با اصول مسلکی حقوقی اصل بررسی فرد را در تناسب بر وضعیت شخصی کنار گذاشته و اصل گنگوری را بر بنیاد محتوای جانبدارانه گزارش سال ۲۰۰۰ وزارت خارجه هالند معیار سلب حقوق پناهندگی تعداد افغانان و خانواده های شان تحت حکم ماده ۱-اف کنوانسیون ژنیو سال ۱۹۵۱ ملل متحد ساخت.

کنوانسیون ژنیو ملل متحد سال ۱۹۵۱ مسأله دادن حق پناهندگی را برای پناهجویان که به نسبت عدم مصونیت جانی، ممنوعیت فعالیتها ی سیاسی، کلتوری و مذهبی و موجودیت خطر تعقیب، دستگیری و حذف فزیک بر اساس تعلقیته بر یکی از چهار اصل باشد، تضمین و تسجیل نموده است. این چهار اصل عبارت از تعلقیته به یک نژاد، اقلیت ملی-زبانی، مذهب و یا یک مفکوره سیاسی باید باشد که از طرف یک دولت متبوع این حقوق بشری ممنوع و تحت تعقیب باشد. در ماده اول ا بند اف ین کنوانسیون بین المللی تذکر داده شده است که افراد که به جرایم (شدید) ضد بشری و جنسی متهم ویا مضمون باشند از این حق پناهنده گی مستثنا اند. این جرایم تحت نام جرایم بین المللی در کنوانسیون آگست ۱۹۴۹ ژنیو وسیعاً تعریف و توضیح گردیده است که اصولاً این جرایم بصورت فردی و متکی بر اسناد، شواهد و مدارک مورد اقامه دعوی و فیصله قضائی در یک محکمه بین المللی صورت میگردد. بدین مفهوم که اصل جرم، ارتکاب و اقامه دعوی بر علیه فرد بر اساس محتوای کنوانسیون بین المللی ۱۹۴۹ در مورد جرایم بین المللی و حکم شورای امنیت ملل متحد میتواند مورد بررسی باید قرار گیرد. در سال ۲۰۰۳ وزارت عدلیه هالند یک دیپارتمنت علیهمه را در جنب وزارت عدلیه در شهر آرنهم و همچنان دیپارتمنت جرایم و مجازات بین المللی را متکی بر قانون جرایم و مجازات بین المللی (۲۰۰۳) تأسیس و متعاقباً تعقیب عدلی سه تن از افغانان را روی دست گرفت. در یک دادگاه دونفر از افغانان به حبس های ۵ و ۱۲ سال محکوم گردیدند که در مورد اقامه دعوی، اسناد، شواهد و مدارک اثبات شک و تردید های زیاد وجود دارد مبنی بر عادلانه بودن این پروسه قضائی. یکی از دلایل شک و تردید عبارت از یک سفر کاری یکی از مدعی العموم های اداره عدلیه هالند به افغانستان در سال ۲۰۰۲ است که موصوف به همکاری چند تن از مجاهدین مسلح سابق به جمعآوری اسناد دست یازید. فلم مستند این سفر شاهد گویای از بازدید وی از پولیگون پل چرخ کابل و گورهای دسته جمعی قربانیان کشتار های دسته جمعی و بدون محکمه توسط حلقات

وفادار به حفیظ الله امین یعنی در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ بوده است و این گور های دسته جمعی عمدتاً به سالهای بعد از سقوط حفیظ الله امین نسبت داده شده اند. در این مورد هنوز این سوال وجود دارد که آیا حکومت هالند حق دارد کتگوری افراد را خارج صلاحیت های توفیض شده از جانب ملل متحد به محاکمه بکشاند؟

وزارت عدلیه هالند از سال ۲۰۰۲ الی اکنون صد ها افراد که قبلاً در دستگاه دولت بعد از سقوط دیکتاتور امین ایفای خدمت نموده بودند محروم از حق پناهندگی ساخته و اکثریت قاطع آنان را بحیث افراد نا مطلوب از تمام حقوق اولیه انسانی و خدمات اجتماعی محروم ساخته که بیش از ده سال این حالت فرسایشی ادامه دارد.

تعداد از افغانان تحت ۱-اف به نسبت زندگی غیر قانونی به دفعات در زندانها تحت نظارت قرار داده شده اند. که بعضی ها بیشتر از یکسال را بدون کدام جرم ویا تخطی از اصول و نظم عامه در زندانها بسر برده اند.

چند مثال از واقعات تکانهنده:

هنگام دستگیری یک پدر چند طفل در عین حال شوهر یک خانم حامله گروپ از پولیس به منزل اش یورش میبرد تا او را دستگیر نمایند. خانم حامله در ترس و وحشت از یک عمل وحشیانه بیهوش میافتد. در این لحظه پسر جوان خانواده میخواهد به امبولانس زنگ بزند ولی پولیس اجازه تلفون نمیدهد تا این خانم کمک عاجل صحتی برای خودش و طفل اش دریافت نماید. خوشبختانه که بعداً این خانم دوباره به سر حال میآید.

یک کارمند سابق اداره حارنوالی افغانستان که از لحاظ شغل قبلی هیچ ارتباطی با مسایل سیاسی و نظامی نداشت در هر دوره از رژیمهای افغانستان دچار پرولم بوده است و در زمان طالبان به حالت نیمجان مورد شکنجه و لت و کوب قرار گرفته که اکنون به انواع پروبلیمهای صحتی اعم از جسمانی و روانی قرار دارد، دو بار به زندان انداخته شده است و تحت این ماده قانون تبعیضی حکومت هالند در شکنجه روانی بیش از ده سال قرار دارد.

دستگاه عدلیه هالند تا کنون تعداد را بدون کدام اسناد شناسائی با زور، فشار و اهانتها ی غیر انسانی به افغانستان فرستاده و ایشان را در فرودگاه کابل بدون کدام سرنوشت رها نموده است که اکثریت خانواده های آنان یعنی همسر و فرزندان شان در هالند باقی مانده اند، بدین معنی که جدائی و متلاشی شدن جبری خانواده ها سوال روز است. در حالیکه مصونیت و حمایت خانواده بحیث اساس اولیه اجتماعی در اعلامیه جهانی حقوق بشر و تمام قوانین ملی کشور ها تسجیل یافته است.

پولیس به دستور وزارت عدلیه به ساعت ۳ نیمه شب به منزل یک خانواده که اطفال خورد سال دارد به شیوه بربری داخل میشود، به آن شیوه که گویا یک حلقه ترورستی مسلح را دستگیر نماید. این شیوه بر خورد شوک روانی خورد کننده را بالای اطفال به وجود آورد. چنین شوک های روانی که یک حادثه و یک ضربه جدی در زندگی این اطفال معصوم بوده است، نمیتوان با پول معالجه نمود. در حالیکه شهرداری مربوط به عین هدف " انساندوستانه و حمایت حقوق اطفال" عین پیشنهاد را به خانواده نموده است. ولی هیچ مقامی حاضر به اعتراف قصور و تقاضای معذرت نمیگردد. در حالیکه در کشور هالند قانون مبنی بر دفاع و حمایت حقوق اطفال وجود دارد که سالانه هزاران طفل و خانواده های شان کمک های وسیع بخاطر رشد و پرورش سالم و مصنون بدست میآورند.

تعداد از افغانهای که تحت تأثیر ماده ۱-اف بیش از ده سال در عالم محرومیت های انسانی و اجتماعی قرار داده شده اند،



به ادامه ص ۱۰ معضله پناهجویان...

به انواع ناراحتی های روانی مصاب گردیده اند و با به ناراحتی های جسمانی مواجه اند که خود ناشی از فشار های روانی می تواند باشند. علاوه بر مجموع این شرایط تکانه دهنده مشکلات زیاد را در داخل خانواده ها به وجود آورده که ناشی از عدم اطمینان به آینده و ترس و رعب از گرفتاریهای غیر قابل پیشبینی پدران و شوهران آنان است. نظر به معلوماتها تعداد از اطفال این خانواده ها در حالیکه دارای استعداد های خوب آموزشی اند، در سطح پائینتر از استعداد های شان می آموزند که نمیتوانند به مکاتب بهتر و با سطح بلند راه یابند. و صد ها مثالهای دیگر. مثالهای زیاد از پروبلم های مانند تمرکز فکری، عدم اطمینان، دپریشن و نشان دادن خشونت در محیط از اطفال خانواده های این گروپ افغانها وجود دارد.

برخورد دولت افغانستان در برابر این معضله حقوقی از لحاظ حقوق اتباع و پرنسپ های عام حقوق اساسی (دولتی) که در هر قانون اساسی مسجل است، دولت از مجرای حکومت وظیفه دفاع از تمام حقوق اتباع خود را بدون تبعیض و استثناء در خارج قلمرو خود دارد. بر خورد مسئولانه دولتمداران در این ارتباط و به این چنین حالات نمیتواند بیانگر غرور ملی و انجام مسئولیت قانونی مسئولین باشد که بر آن تعهد نموده است و آنرا خارج از تبعیض و یا احساسات شخصی خود مورد اجرا و پیگرد قرار دهد.

در قضیه حقوقی این گروپ افغانها در هالند تا بحال چندین نامه از پارلمان افغانستان و به امضای جناب یونس قانونی به پارلمان هالند مواصلت نموده است که در چوکات رسمیات معمول چندان قابل توجه و مذاقه حکومت هالند نبوده است، زیرا پارلمان یک اورگان قانونگذاری است. در حالیکه چنین نامه ها و تبادل آن باید از طریق حکومت و از نام آن وزارت امور خارجه افغانستان صورت گیرد. با کمال تأسف عمیق وزارت امور خارجه افغانستان و شخص وزیر قبلی آن در این معضله خیلی ها پسفید برخورد نموده است که میتوان آنرا یک برخورد غیر مسئولانه تلقی نمود. نویسنده بر خورد تبعیضی و تحت تأثیر اندیشه های سیاسی بعضی مقامات وزارت خارجه و شخص وزیر خارجه را مبنی بر عدم توجه و کسب موقعیت پسفید شان را دور از احتمال نمیداند.

نویسنده بر این عقیده است که دولت و حکومت افغانستان نباید دیگر در برابر این معضله دلخراش و ضد حقوق بشری حکومت هالند و در برابر این خانواده های افغان بی تفاوت بماند.

برخورد افغانان در هالند و سیانر کشور**های اروپا پیرامون این قضیه**

قسمی که در فوق هم اشاره گردیده است، آغاز کننده اتهام بر تمام کارمندان حکومت قبل از سال ۱۹۹۲ که وارد هالند شده اند، از جانب تعداد افغانهای طرحریزی گردید که قبل سال ۱۹۹۲ و بنا بر مشکلات شان که با دولت وقت داشتند، به هالند اقامت داشتند که بیشتر شان مربوط به سازمانهای چپ مانوویستی میباشند و هم تعداد مربوط به بعضی سازمانهای تنظیمی. آنان گرچه بعد از سقوط طالبان بیشترین فعالیتهای خود را متمرکز به داخل افغانستان ساخته اند و دست بر ایجاد سازمانهای زنان و حمایت حقوق بشر زده اند. این حلقه هنوز در داخل هالند زمینه های وسیع تأثیرگذاری را از طریق وزارت های عدلیه و امور خارجه هالند و بعضی نهاد های دیگر در این کشور دارند تا از این نفوذ و شناخت های شان در شدت بخشیدن این معضله بیش از ده ساله افغانان استفاده نمایند. متأسفانه هنوز این تلاشها با قوت آن ادامه دارد.

در پهلوی آن اقدامات حلقات و نهاد های اجتماعی افغانان در هالند و در سائر کشور های اروپائی در

دفاع از حقوق مجوز و انسانی افغانان ما در هالند و سویدن قویاً متبازر است. تا کنون به دفعات مظاهرات و میتنگها با تقدیم اعلامیه ها به سفارتخانه های هالند در اروپا در کشور های مانند اطریش، آلمان، بلجیم و سویدن سازمان داده شده است. از نام اتحادیه انجمن های افغانان در هالند دو بار با سکرتر دولتی امور جارجیان و پناهنده گان وزارت عدلیه هالند ملاقات صورت گرفته است. همچنان بعضی از نهاد های سیاسی افغان در اروپا نقش مثبت را در دفاع بدون تبعیض و استثناء افغانان ما داشته اند. تا کنون بیش از ۱۴ بار تظاهرات بخاطر دفاع از حقوق پناهندگی افغانان در هالند و بلجیم، مقر اتحادیه اروپا براه افتاده است. که نقش فعال اتحادیه انجمنهای پناهنده گان افغان در هالند و دو نهاد مربوط به جوانان خیلی ها بر جسته است.

لازم به تذکر است که نقش انجمن حقوقدانان افغان در اروپا از آغاز موجودیت اش تا بحال در این راستا و در دفاع از حقوق مشروع و مجوز افغانان ما بخصوص در هالند، البته در چوکات خطوط برنامه و اساسنامه خویش فعالانه متبازر گردیده است. انجمن حقوقدانان افغان در اروپا که نویسنده افتخار معاونیت آنرا نیز به عهده دارد در عرضه خدمات مسلکی، مشوره و دفاع مشروع از حقوق و جایگاه آبرومندانه اجتماعی همه افغانان ما در کشورهای اروپائی بدون تبعیض، جانبداری سیاسی و استثناء دفاع مینماید.

برخورد نهاد های هالندی و نهاد های بین المللی پیرامون پناهندگان افغان تحت ماده ۱-ا ف در هالند نهاد وکلای مدافع در هالند که یک سازمان اجتماعی غیر دولتی است موقعیت قاطع مسلکی شان را در مورد و طی یک نامه در سال ۲۰۰۸ که به مراجع عدلی و قضائی هالند فرستاده شده است، روشن ساخته است. این نهاد بالای چهار مسأله تأکید نموده و خوستار برخورد مسلکی حقوقی شده اند. آنان مسأله جرم و یا مضمونیت به جرم را بحیث یک اصل مربوط به فرد میدانند نه با یک بررسی گروپی (کتگوری). دوم اینکه مسأله احتمالی شکنجه در دستگاه امنیت دولتی نه تنها یک احتمال است بلکه شکنجه متداوم و سیستماتیک غیر قابل اثبات است. همچنان باید تفاوت میان جرایم (شدید) ضد بشری و مضمونیت و آنهم منحصر به عمل فردی باشد.

سازمان هالندی کار با پناهنده گان و سازمان عفو بین المللی که در سالهای اول تحت تأثیر ادعا های مملو از عقده ها، احساسات، و برخورد های سیاسی -تبعیضی افغانان خود ما در طوالت شکنجه های روانی افغانان برخورد سازشکارانه میکردند و حتی به اهانت و اتهام ها متوصل میشدند، اکنون به اشتباه و برخورد احساساتی و عاری از بشرمنشی پی برده و طرفدار پیدا شدن راه های حل اند. سازمان عفو بین المللی هم در این راستای نامه به پارلمان هالند موجبات نگرانی خود را ابراز نموده است. کمیساری ملل متحد در امور مهاجرین اکنون با جدیت بیشتر طرفدار راه حل این قضیه است که باید در مورد واقعی بودن الزامات و اتهامات که در گزارش رسمی وزارت امور خارجه هالند انعکاس یافته است، تجدید نظر و تحقیقات جدید صورت گیرد. کمسیون دایمی عدلی پارلمان هالند تا حال نامه کمیساری ملل متحد در امور پناهنده گان را که در سال ۲۰۰۸ به پارلمان ارائه گردیده است (de Note on the Structure and Operation of the KhAD/Wad in Afghanistan ۱۹۷۸-۱۹۹۲)، سه بار به بررسی گرفته است.

چند تذکر و تفسیری بر مواد کنوانسیون بین المللی سال ۱۹۴۹ در مورد جرایم و مجازات بین المللی جنگی و ضد حقوق بشر و قانون جرایم و مجازات بین المللی هالند جون ۲۰۰۳

قانون جرایم و مجازات بین المللی هالند در روشنی و

تطابق کامل با کنوانسیون بین المللی فوق الذکر به وجود آمده است.

کنوانسیون بین المللی که در ۱۲ شگست ۱۹۴۹ در سه مورد به تصویب جامعه بین المللی رسیده است که موضوع بهتر ساختن وضع و شیوه برخورد با اسیران جنگی، عرضه خدمات صحی و حفظ جان آنان را توسط قوای اسیر گیرنده پیشبینی نموده است. در این قانون تعقیب، زندانی ساختن، شکنجه و تجاوز بر افراد بر بنیاد تعلیقت های گروهی یعنی تعلیقت با یک ملیت، نژاد، جنس، کلتور و مذهب ممنوع و بحیث جرایم شدید پیشبینی و مورد مجازات میباشد که در ماده ۴ بند (H) پیشبینی شده است. علاوه بر این ماده جرایم مانند قتل عمدی، شکنجه، برده ساختن و انتقال (کوچداندن) جبری مردم به مناطق دیگر را پیشبینی و قابل مجازات میدانند. این کنوانسیون بین المللی شکنجه جسمی که با عث جرح و شکستگی بدن، شکنجه روانی بدلیل اهانت و سائر وسائل که فرد متکی بر تشریح فوق بصورت دوامدار و سیستماتیک قرار داده شود، مورد تعریف و توضیح قرار داده است. مسأله مجازات بدون پروسیجر عدلی و قضائی و مفقود الاثر شدن زندانیان سیاسی و اسیران جنگی همه و همه ممنوع و قابل مجازات میباشد.

البته توضیح بیشتر این کنوانسیون از حوصله این مقاله برون است ولی لازم میدانم تا مسائل فوق را در ارتباط با مضمونیهای عدلیه هالند و محتوای گزارش سال ۲۰۰۰ وزارت امور خارجه هالند در سلب حقوق پناهندگی و وارد کردن شرایط دشوار بالای خانواده های افغان ما در هالند مشخص سازم.

نویسنده مانند ده هزار افغان شاهد زنده است که بعد از به وجود آمدن حاکمیت د.خ.ا. تحت زعامت مرحوم ببرک کارمل در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ دستگاه امنیت ک.ا.م. تعویض گردید و تعداد از جنایت کاران دوران حفیظ الله امین بنا بر جرایم شدید ضد بشری که در کنوانسیون فوق الذکر توضیح گردیده است، دستگیر و مجازات گردیدند.

با عفو عمومی ده هزار زندانی سیاسی بدون کدام استثناء آزاد گردیدند. دولت قانونی را روی دست گرفت تا متهمین و مرتکبین مسلح جرایم ضد امنیت داخلی و خارجی کشور در یک پروسیجر قانونی عدلی و حقوقی قرار داده شوند. آنچه در قوانین مانند قانون کشف و تحقیق جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و قانون تشکیل و صلاحیتهای محاکم و حارنوالیهای اختصاصی موضوع تعقیب عدلی مجرمین پیشبینی شده بود.

نظر به این قانون در مدت الی ششماه باید متهم در روشنائی تصمیم قضائی قرار میگرفت. حدود و شدت مجازات برای شخص محکوم اعلان میگردد. قرار و اقیعت های چشمدید نویسنده محاکم علنی هم صورت میگرفت. مجازات اعدام بر مبنای جرایم شدید در قانون پیشبینی گردیده بود. خانواده های محکومین جرایم ضد امنیت ملی میتوانستند با زندانی ملاقات نمایند که در روزهای جمعه صورت میگرفت. بعد از اعلام مشی مصالحه ملی دیده بانان حقوق بشر به دفعات از این زندانها دیدن نمودند.

زندانیان که دوره حبس را تمام مینمودند، دوباره حق دریافت کار و ادامه تحصیل را دریافت مینمودند. ولی اینکه تعداد از آنان دوباره به صفوف گروه های مسلح میپیوستند و یا کشور را ترک مینمودند، مسأله دیگری است.

یکی از مسائل مورد اتهام در گزارش سال ۲۰۰ وزارت امور خارجه هالند بر جسته گردیده است موضوع شکنجه است. نظر به فاکتها هیچ مورد و وجود ندارد که شکنجه متهمین در دستگاههای کشف و تحقیق جرایم علیه امنیت بصورت متداوم و سیستماتیک بوده باشد.

ایا سياست ايران ماجراجويانه است؟

نثار احمد بهین

ایران یگانه کشوریست در همسایگی افغانستان که با آمریکا و متحدین آن راویط خیلی سرد داشته ولی با رژیم اسلامی افغانستان دم از دوستی و برادری میزند . به اساس همین ادعا ایران طی ماه گذشته ریس جمهور ایران آقای احمدی نژاد به افغانستان و مقابلتاً آقای حامد کرزی به تهران سفر های دوستانه داشتند .

مگر ایالات متحده آمریکا و برخی از مامورین امنیتی افغانستان که در سرحدات با ایران اچرای وظیفه دارند ایران را متهم به کمک به مخالفان افغانستان مینماید .

به اساس منابع استخباراتی ناتو همکاری بین سپاه پاسداران ایران و طالبان رو به افزایش است .

روزنامه « سندی تایمز » لندن طی ماه گذشته راپور را به نشر سپرد که طی آن یک قوماندان مهم طالبان ادعا دارد که صدها جنگجویی در مناطق سرحدی افغانستان و ایران تحت تربیه و آموزش گارد انقلابی ایران غرض فراگیری حملات بر عساکر امریکایی و ناتو و مین گذاری جاده های مهم ایکه از جانب قوای خارجی در افغانستان مورد استفاده قرار میگرد میباشند . صاحبمنصبان امنیتی افغانستان نیز که در ولایت همسرحد با ایران اجرای وظیفه مینمایند چندین بار گفته اند که آنها طی عملیات مختلف سلاح های را بدست آورده اند که مارک ایرانی داشت .

جنرال « مایک کریستال » قوماندان عمومی قوای امریکا و ناتو در افغانستان بتاریخ ۱۷ اپریل یعنی دیروز نیز اعلام داشت که نشانه های مبنی بر همکاری ایران با مخالفان افغانستان بدست آمده و وی در زمینه مصروف تحقیق بیشتر است .

امریکا نتنها ایران را متهم به مداخله در امور افغانستان مینماید بلکه ادعا دارد که دولت ایران بر علاوه کوشش برای ساختن سلاح اتمی در امور منطقه نیز مداخله داشته و سعی دارد تا ثبات منطقه را برهم بزند .

واشنگتن تهران را به حمایت از جامعه شیعه رادیکال عراق و بخصوص « مقتدا الصدر » رهبر رادیکال شیعه های عراق که زمانی علیه قوای امریکایی در عراق جنگ های سختی را براه انداخته بود و فعلا در خارج از شهر مقدس (قوم) زندگی دارد، مینماید . همچنان امریکا تهران را

حمایتگر « حزب الله لبنان » ، « حماس فلسطین » و فعالیت های خرابکارانه در شمال یمن دانسته و اضافه میکنند که شواهد نشان میدهد که ایران برای حزب الله و حماس بطور مسلسل سلاح بخصوص راکتها غرض حمله به اسراییل و اهداف دیگر در منطقه میفرستد .

امریکایی ها نیز به نقل از منابع اسراییلی ادعا دارند که « محمود المبهو » یکی از قوماندان برجسته حماس که در ماه جنوری در دوی (به احتمال قوی از جانب اسراییلی ها) ترور شد غرض گفتگو با مامورین ایرانی بمنظور رسیدن کشتی مملو از سلاح بوقت وزمان معین به حماس به دوی بوده .

و اما تهران امریکا را تروریست بین المللی خوانده ادعا دارند که این امریکا است که در امور داخلی کشور ها (طور مثال افغانستان ، عراق و ایران) مداخله کرده و آرامش منطقه و جهان را برهم میزند .

تهران ادعا دارد « عبدالملک ریگی » رهبر گروه جندالله مخالف رژیم ایران که اخیرا دستگیر شد، در اعترافات خود بیان داشته، که او برای نیروی های امنیتی امریکا و بریتانیا کار میکرد، و یک روز قبل از گرفتاری در یکی از پایگاه های نظامی امریکا در افغانستان بسر میبرد و از آنجا برایش پاسپورت جعلی افغانی تهیه شده بود .

ریگی که متهم به عملیات دهشت افگنی علیه مقامات ایرانی است ، به اساس راپور های رسانه های گروهی بتایخ ۲۳ فبروری هنگامیکه بوسیله طیاره بوپنگ ۷۳۷ شرکت هوایی قرقیزستان از دوی به پیشکک با برادر خود یکجا پرواز داشت و طیاره حامل آنها از خاک ایران عبور میکرد، سه طیاره جنگی ایران به پرواز درآمده و طیاره حامل آنها را در میدان هوایی بندر عباس مجبور به فرود آمدن ساخت و سپس نیروی های امنیتی ایران آنها را دستگیر کردند .

گروه جندالله که از پنج سال بدینسو در خاک پاکستان و ایران فعالیت دارد، عملیات زیادی را علیه اهداف ایران براه انداخته است .

به همین قسم احمدی نژاد ریس جمهور ایران، امریکا را متهم به چپاول ثروت منطقه کرده و طی دو هفته قبل در یکی از مصاحبه های تلویزیونی خود گفت: « چون ایران اجازه نمیدهد تا این ثروت

ها به یغما برده شود ازین سبب عصبی استند » (منظورش امریکاهای) است .

همچنان ایران، امریکا و برتانیه را بادت داشتن در نارامیهای اخیر ایکه بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران در انکشور براه انداخته شدو منجر بقتل وزخمی شدن تعدادی زیادی از ایرانی هاگردیدمتهم میسازد و حضور نظامی امریکا و متحدین آنرا در افغانستان تهدید مستقیم به حاکمیت و استقلال کشور های منطقه و خود میداند .

تمام این ادعاها را هم امریکا و هم ایران علیه خود رد کرده و از انکار میورزند، ولی واقعیت امر اینست که امریکا منحیث یگانه ابر قدرت جهان بخود حق میدهد تا در امور نتنها منطقه بلکه جهان دخالت داشته باشد و جهانیان هم تقریباً تا اندازه ای از این امر آگاهی کامل دارند .

و اما ایران کشوریست با پوتانسیل بمراتب کوچکتر و ضعیف تر از امریکا که از دیر زمانی است که سیاست بلند پروازانه و بیش از ظرفیت های خویش را در منطقه تعقیب کرده، تلاش دارد تا از طریق بکار گیری مذهب شیعه و گروه های رادیکال طرفدار خویش حق و ناحق در امور داخلی کشور های منطقه دخالت کرده و خود را ناجی و حامی شیعه مذهبیون دنیا جازند که با اینکار خویش نتنها مردم کشور خود را در تنگنای اقتصادی و سیاسی قرار داده است، بلکه برای ان گروه ها و گروپ هالیکه سیاست ایران رادیکال شور های خود تعقیب میکنند هم پرابلم و دشواری ها ایجاد کرده است .

سیاست های ایران در برابر افغانستان هم در طول تاریخ روی اهداف غرض الود و چند پهلو استوار بوده، همواره تلاش ورزیده اند، تا از نا ارامی ها و دشواری های افغانستان استفاده نادرست و نا حابز کرده و از ان به نفع خویش بهره برداری نمایند .

طور مثال

همین سلسله اعدام افغان ها در ایران طی هفته گذشته یکی دیگر از همجو نمونه های سیاستهای مزورانه، دو پهلو و ماجراجویانه ایران را در برابر مردم افغانستان به نمایش میگذارد / ۰

«پرندگان بیبال» در آبهای سیال

نیلاب موج سلام

سفر پرندگان بیبال

«سفر پرندگان بیبال» در چهار صد و شصت و پنج رویه، رمانیست ریالیستیک و تراژیک از خامه داستانونیس متفکر و مبتکر، روزنامه نگار مستعد و متعهد - داکتر ببرک ارغند.

اگر در حوزه ادبیات افغانستان چند رمان انگشت شمار در پیرامون شهامت و شهادت زن افغانستان به نوشت آمده باشند، یکی آن «سفر پرندگان بیبال» است.

نویسنده رمان، با به دیده داشتن تسلسل منطقی به عنوان یک اصل، از سرگذشت مردمان افغانستان در دو دهه بازپسین سده بیستم و سالهای آغازین سده بیست و یکم ترسای میگوید.

سوژه «سفر پرندگان بیبال» بیش پیشینه دارد و تازه؛ پیشینه به سبب دیرینه بودن رنج زن افغانستان و تازه به خاطر اینکه درد ها بار بار تازه میشوند و هر بار در فورم دیگر کارگر. زنان افغانستان مانند زنان جهان به ویژه کشور های جنوب و " زون شرقی " نه تنها قربانی خشونت های خانگی و جامعه مرد سالار هستند بلکه جنگها و سیاست های غیر منصفانه نیز. رمان نشان میدهد که زنان بیگناه و بیبانه افغان چگونه از اوایل دهه نود ترسای با دیگرگون شدن فضای سیاسی در بند و زنجیر کشیده شده، به ملیشه های عرب به فروش رسیده و در گرداب زندگی غیر انسانی فرو برده میشوند.

زبان نگارشی روان و زیباست که در یگان پاره، جذب آن بیمانند میشود. شخصیت های رمان، متأثر از پیوندهای خونی و عاطفی، که کنار هم، گاهی موازی با هم و گاه دیگر در مسیر مخالف راه میپویند و اما در فرجام به سوی یکدیگر که همدیگر را باز میابند. خواننده به پیچیدگیهایی که شایسته رمان نیست، برنمیخورد. چنانچه گفته اند، نویسنده یک رمان نبایستی خواننده را پیاپی با جملاتی روبه رو بسازد که هم ناگزیر باشد، آنها را دوبار بخواند تا منظور نویسنده را دریابد و گاه به گمان بسنده کند و بگذرد.

«تمنا» - نماد پرنده

پرند گان بیبال، استعاره میشود برای آدمها و تمنا ها و پرداختن به غریزه انسانی «تمنا» یکی از نکات کلیدیست در رمان. شاید، یک واقعیت عینی که به آن برمخوریم و ناخواسته نادیده اش می

انگاریم و یا خواسته از کنارش میگذریم، در کنش آوردن نانسجیده تمنا باشد. تمنا ها، جلوه افروز اند در سرای زندگی مملو از واقعیتها. آدمها کمتر «ترک آرزو» میکنند و بر خویش «رنج هستی» آسان. در «سفر پرندگان بیبال» آرزو های دختران و زنان میهنم راه دریا در پیش میگیرند و با آرزو زادگان خویش امواج را هم آغوش میگردند.

دو کرکتر مرکزی رمان «عتیقه» و «طلعت» - خاله و خواهر زاده هر دو به یک مرد یعنی گلاب دل بسته اند با این تباین که شیفتگی میان «عتیقه» و «گلاب» پیشینه یی دارد. پس از آنکه پدر «عتیقه»، همو را در عقد مرد کهن سالی - «صوفی» می آورد، او با ناملایمات میسازد. «طلعت» از آنچه میان خاله و همسر آینده اش روان بوده، بیخبر است. نیز آندو ره میپویند به سوی پوشاندن جامعه عمل بر «تمنا» ها شان و اما فرجام زندگی آنان تلختر و غمینتر میگردد از سراسر آن.

برازندگیها

۱. تشبیهات و ژرفکاوایی که این رمان ریالیستیک را از دیدگاه تصویر آفرینی نیکو میسازند، به روشنی در آن دید میزنند. اگر نویسنده از لای ترکهای باریک اندیشه، تشبیهات نو را برون میدهد، نه تنها مبتکر است بلکه رهگشا نیز. برای رسیدن به آن حس تصویر شناسی را بیدار بسازیم در مان!

«... و به تماشای آسمان صاف پرداخت که مانند یک کاسه آبی استالفی میدرخشید و مثل یک جنگل سوخته خاموش بود و پرنده یی در آن پر نمیزد. ص. ۲۷»

«... گفתי عبور آب در مجری گلونش معلوم میشد که گلاب آن را با لذتی تماشا داشت. ص. ۳۹»

«... نیلوفر از جایش برخاست. پیش آینه درز برداشته یی که از میخ زنگزده یی آویزان بود، ایستاد. نوک انگشت کوچکش را با زبان تر نمود و تار مویی را که در تاق ابرویش ایستاده بود با مالشی خواباند. زلفان سیاهش را با دو دستش جمع نمود و با حرکت به پشت سر انداخت. درز آینه تصویر صورتش را دو نیم کرده بود. ص. ۵۳»

«زن که صورت دراز رخی داشت و بینش مانند دیوار خمیده یی روی صورتش شکم انداخته بود، سرش را به عنوان تایید تکان میداد ... ص. ۵۹»

«... صورتش مانند گچ سپید شده بود، دانه های اشک مانند قافله یی در صحرای صورتش روان بودند. ص. ۹۸»

«... و چادرش را با دست گرفت، کوله کرد و سوی چاه پرتاب نمود. چادر سپیدش در پایه چاه بند ماند و اسیر بادی شد که تازه به وزیدن آغازیده بود. ص. ۹۹»

«گلاب درد دل آن دو سرباز را مانند شرشر آبی که از دور بیاید، میشنید. ص. ۱۷۹»

۲. تصاویری هم با جنبه کمیک آراستگر پاره هایی اند، چون:

«در این اتنا صدای شاگرد دوکان بلند شد: { یک ملایی، زیر عکس وحیده رحمان... هله زود شو!}

و در حالی که شتابزده از جوار میزی میگذشت، سیل مگسها را با چوری دستش پراند. ص. ۵۸»

«در آن هنگام صدای شاگرد دوکان آمد که میگفت: { برادر ها پاهایتان را بلند بگیرید که آب پاش میدهم. بینماز نشوید!} و سطل آب سفید رنگی را که ظرفها را با آن شسته بود، زیر پاهای مشتریها خالی نمود. آب شلپ صدا داد و مثل ماهی نیم جان زیر پاها خیز برداشت و مشتریها شتابزده پاهایشان را بلند گرفتند و خانمها چادریهای شان را دو دسته جمع نمودند... ص. ۶۱»

«یاد شان بده که چی وقت از خانه برآیند و چی وقت به خانه بیایند. از این گروپهای تلاشی هم نمیترسند... یگان بار شیطان در دلم می آورد که کدام تای شان حزبی نشده باشد. همی اسلم خه یگان دفعه صحتمند باشید، صحتمند باشید، میگوید. وقت خراب است، فکرت را بگیر. ص. ۹۴»

(اگر بتوان از لغزش تاییبی که در یگان جا به چشم میخورد، نام برد، آوردن واژه «دوکان» جای «دکان» است که من شکل نوشتاری آن را همینگونه یعنی بدون حرف «و» درست میدانم.)

۳. نویسنده با کاربرد کنایه های آب خورده از واقعیات عینی جامعه، نقدگریانه به دیالوگها رنگ سیاسی میبخشد.

«جگرن روی دو زانو نشست. دگروال رفت کلاه وی را از سرش گرفت و به سربازی داد و با همان لحن افزود:

{ حیف این کلاه. حیف این فرم و نشان. واسطه دار است. به زور کمیته مرکزی به جگرنی رسیده است... سه ماه است که یک پای زدن را به سرباز یاد داده نمیتواند.}

به ادامه ص ۱۳ پرندگان...

ص. ۱۷۶»

- { نمیدانم پرچمی است یا خلقی. بروت ندارد که بگویم خلقی است، تسبیحی هم در دستش نیست که بگویم پرچمیست. شاید سازهایی باشد. } وقتی دگروال پاسخ کسی را در تلفون داد و در اخیر مکالمه خویش گفت: { صحتمند باشید! } مفتاح الدین همانطوری که به صورت چیچکی وی نگاه میکرد، گفتم منظور خویش را دریافت که با خود گفت: { مردکه پرچمی خود ماست... مگر رفقای را که من میشناختم، خه اینقدر ظالم نبودند. } ص. ۱۸۴»

- « صوفی آب دهنش را فرو برد:

{ صدقه شوم خدا را، حالی هر دزد و رهن خود را مجاهد میگوید! همی روسها که بخیر برآیند، بهانه آنان هم تمام میشود. ببینیم که باز دگر چی چیز را بهانه میگیرند. } ص. ۲۰۰»

۴. زنتیزی - انسانستیزی در رمان نکوهش میگردد.

یعقوب - نمونه خیانت و خشونت با داشتن زنان (زینب و نور بیگم)، فرزندان بالغ و ارتباطات نا سالم با دیگران در پیرامون گونه پندار و رفتار در برابر خانواده با خویش میگوید:

- « ماه یکی دوبار که مثل سگ به پوز شان نزنم، و آدم شان نسازم، اوقاتم را تلخ میکنند. غلط نگفته اند: تا نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو و خر ... ص. ۸۳ »

« یعقوب » روزی گیسوان نور بیگم - یکی از زنانش را به دلیل " زبان بازی و درازی " همو میترشد و این صحنه بیگمان یکی از دلخراشترینهاست:

- « نور بیگم همچنان سرش را به دخترانش نشان میداد هق هق زنان میگفت: { دیگر چی کرده میتواند. موهایم، موهایم! مو، عزت زن است مو! } وقتی شکلیا به سر برهنه مادرش افتاد، دو دسته به صورت خویش نواخت و با آه و درد و گفت: { سر مادرم!... خداناترس سر مادرم را کل کرده است... } ... و هر سه هق زنان و با درد و شیون، سر به سر هم گذاشتند، گفتمی تنهای جمع شده شان، همچون مرده واحدی که سه سر داشت و شش دست و پا، در گور تنگی در میان یک تاریکی سیال خفته بودند و باد چادر سپید نور بیگم را همچون جنده قیرستانی بر فراز آن گورستان، آرام آرام تکان میداد. ص. ۱۰۰».

- « صوفی در دل خود میگفت:

{ دستگیر خان آدم خوب است. خدا خواهد همی طلعت را به او میدهم. مهربانیهایش را مجرا میکنم. عتیقه را مجبور میسازم که طلعت را راضی بسازد. دستگیر خان اگر زن هم دارد داشته باشد؛ مگر ما شکر مسلمان هستیم و چهار تا حق داریم. سیاست

است انشالله راضی میشود. هر زنی اول نی و نو میکند... } ص. ۲۳۵».

زنان آزاده یا پرندگان بیبال تسلیم زورگویی و بردگی نمیشوند بلکه از روی ناگزیری خویشان را با حفظ نجابت و شرافت روانه دیار نیستی میسازند. آنان برتر میدانند که چنان کنند تا از سوی دست ملیشه های عرب در بازاری که در آن انسانهای سرزمینم - کودکان و زنان با باورها، ارزشها و تمنا های شان چونان اشیا به فروش و خرید میرسند، متحمل ترک گفتن « جایگاه انسانی » گردند.

- « بلقیس غم انگیز گفت: { من هم یافتم... دریا، دریا! هرکدام ما که فرار کرده نتوانستیم، دریا مهماندار ماست. بگذار دریا مرده های ما رابه ابحار ببرد. بگذار ماهیها افسانه و غمهای ما رابدانند. بگذار دریا گور ما باشد، یک گور بزرگ و جاویدان، گور قصه زن افغان ... » گفتمی گلویش گرفت، اشکی از چشمانش بر تاریکی شب فروچکید. } ص. ۳۹۷»

- « نصرالله صدای شان میزد:

{ پیش نروید، دریا چقر است، غرق میشوید! }

مگر زنان به جز صدای آب دیگر صدایی را نمیشنیدند. وقتی نصرالله به دریا نزدیک شد، زنان یکی پشت دیگر خود را به دست امواج خروشان دریا سپردند. زیبا هنوز دست شاه گل را به دست داشت، تنش میلرزید و دندانهایش به همدیگر میخورند. میگفت:

{ آب سرد نیست. من از مرگ نمیترسم... خواهر جان من از مرگ نمیترسم! من... و صدای بهم خوردن دندانهایش را ماهیان میشنیدند و صدفها پیش پا های آماسیده و آبله مندش میگریستند و امواج متلاطم دریا از بلعیدن جسم نحیفش شرم میکردند و میرمیدند. }

کسی دردناک صدا میزد:

{ مادر، مادر! }

و صدایش در سایه روشن صبحگاهی روی صفحه متلاطم آب تا دور دستها میدوید. ص. ۴۱۳»

و تابش سورریالیسم

« ... رنگ خاکستری دیوار آرام آرام سر تراشیده و خاکستری رنگ نور بیگم را در ذهن آشفته اش تداعی میکرد. به نظرش می آمد که دیوار سر تراشیده نور بیگم است... طلعت چون مجسمه بی نشسته بود و دیوار در برابر چشمانش مانند یک پرده سینمایی تصویر عوض مینمود. میدید دیوار، یک زن است زنی که دست و پا ندارد. سرش را تراشیده اند و یک جنده سبز به دستش داده اند. میخواهد آن را بر شاخه باریکی ببندد. یکبار میبیند که تمام آن زنانی که او میشناسد شان، همه در همان دیوار جمع شده اند و

دیوار در تمامیت خود یک زن شده است. زنی که سر ندارد. زنی که فکر ندارد. زنی که زینت در وجودش خشکیده است. فقط دو دانه سینه لرزان ولذتبخش دارد که از آنها به جای شیر، شراب سره می آید. یکبار میبیند که آن زن را مانند مجسمه از عصر عتیق، در موزیمی به نمایش گذاشته اند. یکبار میبیند که سر و پای آن زن مانند شمعی آب میشود، تا جایی که از آن اندام زیبا فقط نافش باقی میماند، فقط بالای نافش و پایین نافش باقی میمانند و این سه بلندی را گذرگاه طولانی بهم وصل میکند و آدمهای دیوار، همه از همین گذرگاه میآیند؛ همه در پایان این گذرگاه می ایستند... ص. ۱۳۴-۱۳۵»

« طلعت » فریب یعقوب فریبگر را خورده و به خانه او رفته بود تا زنش بشود. نویسنده خیالات « طلعت » را در

پاره بی که بیشتر زاینده سورریالیسم است، پس از شنیدن ستمگریهای یعقوب از زبان نوربیگم و زینب - زنان یعقوب، بیان میکند که از همان پاره نسبتاً کوتاه سورریالیستی این رمان ریالیستیک، پیامهای پابینی را میتوان دریافت:

۱. « طلعت » تماشاگر خموش میشود؛ بر دیواری که سدیست در برابرش، پرده نمایش، میباید گشایش. دیوار، زنی میشود و در برابرش قرار میگیرد. آیا او خود دیوار میشود یا دیوار او؟ آیا او در برابر خویش قرار میگیرد؟

۲. جنده سبز - آرزوی تراشیده بی، کلیشه بی و تحمیلی در زن تزیق میگردد که ناپایداریش را میتوان از بستنش بر شاخه باریک دریافت.

۳. دیوار - زن سر تراشیده میشود یعنی تلاش شده است تا با تراشیدن گیسوان همو " بیغور " و " بیعزت " اش بسازند. نیز « زن » عزتش را فنا داده می انگارد.

۴. زنانی که « طلعت » را با آنان آشناییست، جز یک پیکر میشوند زیرا که « درد مشترک » فرای شان میگیرد. این زن - گزینه زنان در پیکره زن بیدست و پا اما با « سینه های لذتبخش » نشانگر واقعیت تلخ دیگری میگردد: بیدست، بیپا، بیفکر - بیعقل و بی اندیشه اما " زنده " به خاطر چشمداشت مردسالارانی که خواستهای نفسانی خویش را مهار کرده نمیتوانند و به خاطر ضعف اخلاقی شان نیز زنان را متهم میسازند.

۵. زن میباید طبق سنتها به خاطر « زن بودنش » تابع و تسلیم گردد.

۶. زن چونان شمع میسوزد؛ چیزی کم فنا میشود. آنچه از او باز میماند بالا و پایین ناف اوست. ناف زن که از بند آن نطفه بسته میشود گذرگاه هست برای آمدن همه از آنجا و نقطه سکون. ص ۲۸

بزرگداشت فردوسی، بیست و پنجم ماه ثور

س.صیور

درود به فروهر زنان و مردان، جانباخته گان میهن اهورایی، و درود به فروهر فردوسی بزرگ، که با فراهم آوردن نامه بی همتای خود شناسه سرزمین ما را برای نسل های بعدی به ارمغان گذاشت.

در شاهنامه فردوسی، پس از گذشت بیش از هزار سال، هنوز راز و رمز و شگفتی های بسیاری نهفته است، که برای پی بردن به آنها، شایسته است به جستجو و پژوهش پرداخته شود.

استاد توس در نامه کلان خود که ریشه در فرهنگ پر بار خراسان زمین دارد و بیش از سه دهه برای فراهم آوردن آن تلاش کرد، می گوید که گوشه هایی از فرهنگ والا و خرد گرایی را بما بشناساند. سده ها است که پژوهشگرانی به جستجوی این شگفتی ها در شاهنامه فردوسی برآمده اند، و هنوز نیز در ژرفای این اقیانوس پهناور در پی بدست آوردن گوشه هایی از راز و رمز های این فرهنگ کهن و پربار شناور می باشند، و هنوز راه درازی در پیش است. شاهنامه یی که در این روزگار به دست ما رسیده، برگرفته از نوشته هایی است، که فرمان خسرو انوشیروان، شاهنشاه ساسانی از گوشه و کنار خراسان گرد آوری شد، و به دیگر نسخه های بجای مانده درکنج خانه تیسفون افزوده شد. از زمان خسرو پرویز تا پایان فرمانروایی یزدگرد سوم، هر چه گرد آوری شده بود را به آن افزودند این نامه ها پس از یورش تازیان به سرزمین ما به تاراج رفت.

گفته می شود که یعقوب پسر رویگر، فرمانروای سیستان، آن نسخه را بدست آورد، و به وزیر خود دستور داد تا آنرا از زبان پهلوی به پارسی برگرداند. سپس کتابی فراهم شد که، نوشته هایی از آن در خراسان و عراق بدست آمده است. هنگامیکه سامانیان که تبار خود را به ساسانیان می رساندند به فرمانروایی رسیدند، به پژوهش در آن کوشیدند. و از دقیقی (۱) چامه سرا، که پیرو آیین زرتشت بود خواستند که آن را به نظم در آورد و کتابی فراهم شد.

هنگامیکه دقیقی بگفته یی دو یا سه هزار بیت سروده بود، در جوانی بدست خدمتگار خود کشته شد، و آن چامه ها از وی بجای ماند، پس از آنکه فرمانروایی سامانیان از میان رفت، محمود غزنوی به فرمانروایی نشست، محمود که دست پرورده سامانیان بود، بفرآگیری و آموختن تاریخ پرداخت و

شیفته آن شد، و سرودن آنرا به خداوند شاهنامه، فردوسی، سپرد.

استاد سخن خداینامه ها، نوشته هایی را بنظم در آورد و آنرا شاهنامه خواندند.

شاهنامه دیر زمانی را گذراند تا بگونه امروزی آن در آمد، درازای زمان در برگرداندن خداینامه ها به پارسی، و بنظم در آورده شدن آنها، و دستکاری نویسنده گان با باور های گوناگون، نادرستی هایی را در آن به جای گذاشته است که بایستی هنگام پژوهش در شاهنامه آنها را در نظر داشت.

شاهنامه فردوسی هم از نظر شمار چامه ها و هم از نظر درونمایه یکی از بزرگترین ماندگارهای تاریخی و نظم زبان فارسی، و از شاهکار های ادب جهانی بشمار می رود. نخستین خدمتی که فردوسی به مردمان ما کرده، زنده کردن شناسه سرزمین ما می باشد. هر چند او کتاب هایی را که از پیش فراهم شده بودند بنظم در آورده، ولی همگان او را زنده کننده آثار گذشته خراسان باستان و پیش از اسلام می دانند. فردوسی خود می گوید:

بناهای آبادگر در خراب

ز باران وز تابش آفتاب

پی افکنم از نظم کاخی بلند

که از باد و بارانش نیاید گزند

برین نامه بر سالها بگذرد

همی خواند آنکس که دارد خرد

و یا در باره زنده کردن نام های بسیاری از بزرگان سرزمین ما می گوید:

چو عیسی من این مردگان را تمام

سراسر همه زنده کردم بنام

اگر فردوسی شاهنامه را به نظم در نیآورده بود، این داستان ها و دانستی هایی که بر گرفته شده از فرهنگ کهن سرزمین ما بود، از گستره روزگار گم می شدند، و به سرنوشت دیگر کتاب های آن روزگار دچار می گشتند. شیرینی و روان بودن چامه های فردوسی به پارسی دری توانست، مردمان ما را که از دریافتن تازی نامه ها ناتوان بودند و دلبسته گی به خواندن آن ها نداشتند را بسوی شاهنامه بکشاند.

دومین خدمت فردوسی به مردم ما، زنده کردن زبان پارسی، و زدودن و پالایش این زبان از واژه های تازی می باشد. سخن موزون و خوش آهنگ در میان همگان بویژه پارسی زبانان پسندیده و با سرشت آنان نیز آمیخته شده است.

پارسی زبانان با یاری گرفتن از شاهنامه توانستند در برابر نابودی زبان پارسی و

جایگزینی آن با زبان تازی ایستاده گی نمایند، و تنها مردمی که پس از چیره گی تازیان زبان مادری خود را از دست ندادند پارسی زبانان بودند.

فردوسی شصت هزار بیت در شاهنامه آورده است. وی آنچه را که در خداینامه ها بوده می سراید و نه چیزی را می کاهد و نه می افزاید، فردوسی که در دامان فرهنگ پاک و والای خراسان تر بیت و بزرگ شده، پیماننداری را ارج می نهد، و در سرودن چامه ها زبان را آلوده نمی کند. چامه های فردوسی بازگو کننده روح خرد گرایی خراسانیان می باشند. در شاهنامه همچنین به اشاء، راستی، پیماننداری، بردباری، ریزی، وزین بودن، خویشتن داری، خودداری از خشم و آز، بدست آوردن نام نیک، بخشش و دستگیری از مستمندان، مهربانی با اسیران سفارش شده است، و در ناپسند بودن دروغ و دوری از خود پسندی و خود خواهی، شتاب زده گی، دوری جستن از بد نامی و تنگ، خرده گیری و جنگ و خونریزی و بسیاری اندرز های دیگر گفتگو می کند، که بن مایه در فرهنگ کهن خراسان دارند. چامه های او در باره خرد ورزی که درونمایه و بینش گاتابی (۲) دارد و نشان دهنده اندیشه خرد گرای فردوسی می باشند.

فردوسی بازتاب فروزه های والای فرهنگ سرزمین ما می باشد، در میهن ستایی و میهن دوستی همتا ندارد. میهن ستایی وی بر پایه خود ستایی و تنگ چشمی و دژ منشی در برابر بیگانه گان نیست، مبارزه او با دروغ، پلیدی، بدی و بدکاری و بدکاران است و هیچگاه از سیه کاری روزگار در باره دشمنان نیز شادی نمی کند.

شاهنامه فردوسی افزون بر داستان های رزمی و تاریخی، بازگو کننده بسیاری از یشت های اوستای کهن (نوشته های آریایی پیش از دوران زرتشت) مانند: فروردین یشت، مهر یشت، آبان یشت، بهرام یشت، زامیاد یشت می باشد، و هم چنین در برگزیده یشت های پسین دوران ساسانی مانند نوشته های زرتشتیان: بن دَهِش، ویسپرد، مینوی خرد که در تنظیم خدای نامه ها از آنها بهره گرفته شده است. در بخش بزرگی از شاهنامه به داستان های رزمی پرداخته شده است، این بخش جنگ آوری را بیشتر پارسی زبانان از بر می خوانند، و شب ها پس از پایان کار روزانه و در پای کرسی های زمستانی در روستا های کشور بازگو می شود،

دنیای مدهوشان

من به میخانه چی مدهوشم عجب فارغ از غمها و درجوشم عجب دور و پیشم چون نظر انداختم عاشقانی دیدم و دل باختم هریکی مستند و مستانه خیال باطراوت هست و شاهانه جمال دختران رخسارشان رنگ انار غنچه بشگفتست و چشمان خمار چشم خود بر چشم هریک دوختم درسی خوبی زین طریق آموختم قلب هایش پاک چون آب صفا عهد و پیمان استوار و با وفا هرسخن شیرینتر از قند و نبات گویی از آتش تومی یابی نجات در زبان و باطنش دویی نبود آنچه پیشت بود پسگویی نبود عالمی خوبی به آنجا یافتم رفته ام جایکه می پنداشتم چون شراب اصلاً به شرع نارواست لیک بهتر از فساد و از دغاساست مردمانی نیست آنجا پشردروغ همچو آب ناب قلبش پشردروغ ساقیان گرمی فروشنند آب تاک به زآ نانی که میفروشنند خاک میکشان گر آب گلگون می خورند قاتلان از آدمی خون می خورند هریکی آرام می نوشند چنین تا نریزد قطره آبش بر زمین آبرو ریزی نباشد پیشه اش نیش عقرب نیست اندر پیشه اش قلب های شان همه جای خداست نی در آنجا ملحد و نی نارواست نی تظاهر پیشه گان زاهدان تا فروشنند دین خود را رایگان هر قدر دیدم کسی مغموم نیست چونکه جای ظالم و مظلوم نیست دل خدا گوید، زبان گوید خدا از کریم خویش دارند التجا بسکه خواجه ز هر بیرون راچشید د م بدم جام خوشی سرمیکشید

عبدالودود فضلوی

بیتو این زنده گی

بیتو شام غربتم پایان ندارد، نازنین دل ز غم درسینه ام جولان ندارد، نازنین همدلی نبود درین دور عذاب زنده گی کس گذر پای هلاک جان ندارد، نازنین بسکه از دست حریفان خورده ام تیر جفا زخم ناسور دلم درمان ندارد، نازنین هر سو بیینی بزم رنگین نشاط است و ولی رنگ و بوی مجلس یاران ندارد، نازنین هر که در بند هوس مانده پی سودای خویش بیتو شهر آرزو سامان ندارد، نازنین هر سرایی بنگری جولانگه نامردمیست شیوه مردانه گی میدان ندارد، نازنین باکدامین باوری عهدی ببندی با کسان کس به آیین وفا، ایمان ندارد، نازنین بیتو این هستی مرا، دام فراق و ماتم است بی حضورت زنده گی امکان ندارد، نازنین گر بود روزی رسی ویرانه ام شادان کنی باتوبودن این دلم حرمان ندارد نازنین

نورالدین (همسنگر)

مسافر شهیده

چی توره شپه شی او مابنام شی وایم اوس به راخی دژ وندفکرونه را تمام شی وایم اوس به راخی دماسفردر اتلورغ واورم په کلي کلي زي ماته رایاد بنکلی گلفام شی وایم اوس به راخی له کوره لیری مسافر به بیرته هم راستون شی که تورلحدی په یوگام شی وایم اوس به راخی زره می لاوس هم دوصال په تمه ژوند تیرو ی په توروخاوروکی نهام شی وایم اوس به راخی چی سترگی پتی کرم یادونه یی په خیال کی راخی وخته! شیرین خوب می حرام شی وایم اوس به راخی گنی دصبرکاتی کی بنسردم په زخمی زرگوتی ماشوم ارمان می ورته پام شی وایم اوس به راخی دبشمرمل خوانی لوخره شوه دغم په اورکی لاپیدی هیله یی مدام شی وایم اوس به راخی

بشمرمل ناصر



شاعران

وکیل قوم

وکیل قوم اگر شخصی بی خبر باشد حیات ما تو در معرض خطر باشد در انتخاب وکیل ات به غور دقت کن ز چشم ما تو کورونه گوش کرباشد اول وکیل تو باید که بی وفان بود محب خاک وطن دوست و باهنر باشد مساز محرم خود هر که راکه محرم نیست که در قفای تو طماع و پرده در باشد ادیب و فاضل و منحت کشیده ای باشد که توده براند نه معتبر باشد اگر ز دوره تحصیل کامیاب بود نهال بی ثمر نیست با ثمر باشد چرانمی شنود گوش کس ندای ترا فغان و ناله جان سوز بی اثر باشد حریف گفت اگر سر رود مضایقه نیست که چو کسی ولسی جرگه در نظر باشد فدای چوکی مشرانو جرگه گردیم مرادویاره نه پروای جان و سر باشد کند خطاب ((لبیبی)) به او و میگوی فریب او نخورد گر کسی خبر باشد

شعر از لیبیبی

بدقسمته بنیخه

چی پیدا شومه دادا په ما خپه شو هم زره ادکی نیا په ما خپه شوه د قسمت داول ورخ تند کی گونخه توبه توبه تول دنیا په ما خپه شول ****

چی لږ لویه شوم ما وویلی مورکی ته دمکتب دشوق کیسه خپلی ادی ته مورکی وویل بابا نه به دی پوینتم بابا وویل نور غور مه ره دی انجلی ته ****

د مورکی سترکوته اوینکه ژرا زه شوم خوار قسمته د بیر خولو وویلا زه شوم په وی و باندي می پیل دژوند سبا شوه تر هغه چی دخوانی یوه بنکلا زه شوم ****

دهر خوان د زرگی مینی ته کیسه شوم دهر زره دمینی بنکلی تلو سه شوم چا بانه راته ستایل او چاهم سترگی چی خراغ دپینخو گوتو افسانه شوم ****

مرکو او د جرگو گرم بازار شو توبه توبه تول دنیا می خریدار شو د هر چا په خوله کی زما و صفتونه مرکو باندي می ستری عالمونه ****

بیا هم نیا او هم دادا زما واکدار شول دولور پیسوطلب ته طرفدار شول بی له دی چی خوک له مانه تپوس وکری خما کوژده اوبیا واده هم را تیار شول ****

په سرو سترگو می ژرل چی واده نه کرم وه ابوی او ای دادا خان به می مره کرم ما ویل چی ددی کور زه مندوری کرم ته چی ما خرخوی زور سری به خه کرم؟ ****

دادا وویل په توپک دمره کوم ددی کور په مندوری د نه ساتم بنخینه جنس دشرمونو یوه توتیه وی زه مجبوریم دا خپل شرم خوندي کوم ****

بله لاره راته پاتی نه شوه خدایه خله اوینکی توبومه زه ببخایه یا خو دلته یا خو هلته مندوری کرم ای قسمته زه کمبخته زندگی کرم ****

د واده نه می دیر پاتی شول غمونه د میره او زما دخوابی پیغورونه دلغتو د سوکانو گذارونه په نهاره توری شپي او مابنامونه ****

ژوندمی تیر شوه په ژرا اوتراوتر یم د حیوان غوندي سودا د سودا گر یم نه د قدر نه دعزت خای می پیدا شو بد قسمته یمه بنخه یم تورسرم ****

زرلبنبت ولیده افغانی بنخی خواری شپه اوورخ چی د دستور په ویر کی ژاری دنری بنخی سپورمی پلوری درومی خو زما د وطن بنخی دی ناچاری

زرلبنته حفیظ

عنايت اله پويان

د دوهمی گنی پاتی

چا به يو څه او چا به بل څه ويل او د کم عمر بي تجربه ناداني جلگی څخه لوری ورک و هغه نه پوهيدله چی څه وکړي او له چا څخه مرسته وغواړي - له زړپاني ترور څخه خوب تينتيدلي و هغي به بشپړه شپه په چيغو او کوکارو کی سبا کوله او د گاونډيانو راحت او خوب يي له ستونزو سره مخامخ کړی و دا چې زړپانه ترور يوه نیک بخته د بڼه سلوک ميرمن وه نو کاونديانو به د هغي د مزاحمتونو په وړاندي څه نه ويل د دوبي کرغیرنی شپي او ورځي وي تاوده بادونه لگيدل او کرغیرنو تاودو بادونو د خلکو د کورونو دروازي خوځولي کړی ورځ می د لمر د اورينو پلوشو په گرميو کی په بازار کی تيره کړی وه، د ستریا د لري کولو لپاره دخپل کټ د پاسه د خپلو ويجارو کوټو په پامونو کی ستونی ستاخ پروت وم د زړپاني تروری غرونو خوب را څخه تينتولی و، سترگی می آسمان ته شخی نيولی وي او د لکی لرونکو ستورو تماشي می کولي په ناڅاپه توگه د زړپاني تروری اواز چوپ شو له خان سره می وويل : که زړپانه ترور په حق رسيدلي وي څوک به له (گلی) سره چې د کم عمر جلگی ده او کله هم له داسی خبرو سره مخامخ شوي نه ده مرسته وکړي؟ زړه نازره خوب می پريښود، خپلی می چې د کټ لاندی پرتی وي په پښو کړی، ځادر می له خان سره را واخيست او دکنډو کپرو زينو له لاري حویلی ته کوز شوم د گلی اواز می ترغورو شو په زوره په زوره بی چينگی وهلی(وه خدایه! دهغي زلکن دي، چا ته لاره شم او له چا څخه مرسته وغواړم) د خپل کور په دروازي می قلیونه ولگول او کوڅی ته را و وتم په کوڅی کی پيشوگانو او صحرايي سپو دا خوا او هغه خوا مندی را منډي وهلی په غلجکی توکه د زړپاني ترور د کور زنجیرونه می و شرنګول، له کور څخه د چا غږ اوچت نه شو، دا خوا او هغه خوا د کوڅی څار می کاوه، هسی نه چې د هغوی د کوچنوتی کور مخی ته نژدی څوک می و ویني او را باندي شکمن شي او دیوی پاک لمنی جلگی پاک نوم ته تاوان ورسپړي، د لاسونو او پښو غري می لرزيدل، د خولی لاری می وچي شوي وي، نه پوهيدم څه وکړم ؟ د رنځوري ابی مرستی ته ور وډانگم او که خپل کورته را ستون شم؟ لا می له خان سره فيصله کړی نه وه د سپين سري ترور د کورد دروازي له شاه څخه بنځينه نری غږ اوچت شو(څوک يي چې دروازه ټکوي) ما چې وهغي ته خپل نوم واخيست د هغي د نازکو سپينو لاسونو د بنگرو شرنګ پورته شو او د بنگرو د شرنګ د غږ له پورته کيدو سره جوخت هغي راته دخپل کور دروازه خلاصه کړه ، له بنياسته ډيري مودي وروسته سترگی می د هغي په ليدو خورې شوي ، کوچنی ډيوه يي په لاس کی وه د بازپه څير شني گلالی سترگی يي له اوبنکو ډکی وي- ژړل يي او په ژړا کی يي راته ويل(بڼه شو چی راغلي، په ادی می د زلکن علامی را بر سيره شوي دي) هغي ته می و ويل (دا څه اورم) هغي راته وويل (ريښتیا در ته وایم، د سترگو تور بی تينتيدلي دي، کلکه تبه يي ده او د غړيدو توان نه لري) هغه د مخه شوه او زه ور پسي شوم او په منډو منډو می خان د زړپاني ترور کټ ته نژدی ور ورساوه او د لاسونو ارغوي می د هغي په وچولي ولگول او په هگی می غږ وکړ(ترور جانی ! سترگی وغوروه او د خپلی ناروغتیا په هکله را سره خبري وکړه)هغه له خان او جهان بی خبره پتی سترگی پرته وه، نری،نری زگیروی يي کاوه او زما خبری يي نه آوریدي، د ډيرو شیبو له تيريدو څخه وروسته هغي خپلی سترگی نیمکشي خلاصی کړی او په زگیروي کی يي راته و ويل (څوک يي چې ترور جانی ترور جانی نارې وهي اواز دی راته آشنا

لپونی بابا

برينی خو پته دي راته نه لگيري) گلی خپله خوله د هغي غورونو ته ورنژدی کړه او بيا يي د هغي په غور کی و ويل(د خدای بښلي سيد بی بي ترور زوی سيد جان دی،خدای دي عمر ورکړي، پوينتې ته دی راغلی) هغي دشونډو لاندی و ويل (سيد بی بی دی خدای و بښي، له ما سره به يي خپلوي پاله او راشه او درشه کوله، خو سيد جان خپله کونډه ترور او خپله ترورزی هيره کړی ده او زمونځوارانو او غريبانو خبر ناخلي)هغي ته وويل (ترورجانی!شکر الحمد الله گلی جانه پيغله شوي ده، خلک خبری کوي نو ځکه ستاسو له کور څخه می پښه نيولی ده) زړپاني ترور راته و ويل(د خلکو د خبرو پسي سر مه گرځوه د سپو په چرپ، چرپ د سين اوبه نه مرداريږي) هغي را سره ډيري خبري وکړي او په پای کی د ډير درد او عذاب له لاسه سترگی يي پتي شولی او د غفلت او گنگستيا څپه پري را پريوته خبری يي بس کړی او چوپه شوله - گلی د خپلی رنځوري مور له کټ څخه لري ناسته وه ، سترگی يي نه را پورته کولی ، شرميدله ، د سري مني په څير تکه سره اوبنتي وه ، خان يي د اورلگيدو له کرگو سره مشغول کړی و او د اورلگيدو سوي څوکی يي پر ځمکی مورلي ، او د سترگو لاندی يي په مينه پټ ، پټ راته کتل ، په سپين مخ او وچولي يي د سپينو ملغلرو په څير د خولو ځاڅکي را مات و او په زرو شلیدلو جامو کی د کوه قاف د غره د پريانو او بناپيريانو په څير خليدله ، د شين پاچ شين ټيکری يي په سر پروت و او ول، ول زلفی يي په نری ملا را ماتې وي او زه د هغي د ښکلا او بنايست په سمندر کی ډوب وم او خبری را څخه هيري وي، د بنايسته د ډيرو شیبو له تيريدو څخه وروسته يو زل بيا زړپاني ترور خپلی سترگی نیمکشي خلاصی کړی اوبيا يي راته و ويل(سيد جانه زويه! راته نژدی کينه او خبری می واوره) هغي ته می وويل(زه ستا کټ ته نژدی ناست يم او خبری دی اورم) هغه څو شیبی چوپه شوله او دمه يي جوړه کړه او بيا يي راته وويل(زه د څو شپو لپاره ستاسو ميلمنه يم، مرگ حق دی، له مرگ څخه نه دارېرم، د گل څانگی تنهایی او بی کسی می ژروي، که زما سترگی له دغی کرغیرني، بی وفا دنیا کی څخه پتی شي څوک به دغه مظلومه جلگی د ظالم آباد د ښار د وحشی سپاهيانو له منگولو وژغوري او څوک به يي د سر سيوری شي)هغي ته می و ويل(خدای دی تا ژوندی لري، غم مه کوه ، د هرچا ساتندوی پاک خدای دی) هغي راته و ويل(بی له شکه د هر چا ساتنه خدای کوي خو هيڅ کار بی له واسطی نه تر سره کيږي)هغي لنډی شیبی خبری بس کړی اوبيا يي راته و ويل (خير دي وي، د دي لپاره چې زما په اغزو پرتی کلمی را ټولی شي او پريشانی می لري شي که دغه مظلومه جلگی چې ستا همځولی ده او له تا سره بی گب او شب لگيږی او له کوچنيوالي را نيولی تر دي دمه پوري له تاسره مينه لري د خپل ژوند د ملگري په توگه و مني) ما څه و نه ويل او هغي ته می د سر په خوځولو خپل رضایت څرگند کړ زړپاني ترور راته و ويل(زه به د خپل اصلي وطن د بهادرانو د کلي د خلکو په دود او دستور ستا لپاره د گلی گوره او

خوره در کرم،سبا به که ژوند باقي و د جومات ملا ته بلنه ور کړم او شرعی نکاح به و ترم) زه چوپ پاته شوم او زړپاني ترورخپل وچ ډنگر لاسونه د خپل بالښت لاندی ننويستل او يو ښکلی رنگين دستمال يي چې خورې گوري او پتاسی په کی برتي وي را بر سيره کړ او راته يي و ويل(مبارکه دی شه) او هغي ته می و ويل(په تادی هم مبارکه وي) لاسونه می و غځول او دستمال يي تر لاسه کړ او بيا می هغه د خپل واسکتبه په جب کی له خان سره خوندي وساته د ډيرو شیبو له تيريدو څخه وروسته يو زل بيا د زړپاني ترور لاسونه سره شو، د مخ پټوکی يي د ژير کورکمن په څير تک ژير واوبنت د پښو تلې يي د وارو په څير سري شوي او گل څانگی ته می و ويل(د هغي د ناروغتیا حال راته د ډاډ ور نه برينی بڼه به دا وي لار شم او د کوم ډاکتر او يا کوم طبيب پسي سر و گرځوم او درملنه يي وکړم) گل څانگی راته و ويل(د ورځي له خوا به لار شي) هغي ته می و ويل(شپه بڼه ده چې هوا سره ده او د ورځي له پلوه خو د لمر وړانگی د بنيادم په هډوکو لکه چرې بنځيري) گل څانگی څه و نه ويل د خپلیو بڼدونه می و تړل ځادر می په اوږو وارا وه او د هغوی د کور د دروازي په لور و خوځيدم. گلی د کور د دروازي د تړلو په پلمه د دروازي په لور را سره راغله لاسونه می د هغي له نری ملا را تاو کړل او هغه می په غير کی ټينگه کړه، د صحرانو د کيليو په څير هغه زما په غير کی لرزيدله، له سرو شونډو او سپينو غابونو يي خوندوره ورمه پورته کيده او راته يي ويل(سيد جانه! مه کوه شرم دی څوک به راشي)

او ما هغي ته ويل(د شرم لپاره نوری خبری پاته نه دي،ته زما او زه ستا يم) د وروستی زل لپاره هغه می په غير کی ټينگه کړه اوبيا می خوشی کړه او ارمانجن زړه د هغوی له کوره و وتم او د نامالوم طبيب د کور د مندلو لپاره می هغي پيل کړی د ظالم آباد ښار د يوه مست شرابي سري په څير په نشو او سکر کی چوپه خوله پروت و او د ښار په گردجنو کوڅو کی د چا غږ نه لگيده کله نا کله به د خوارو، بی وزلو خلکو له ويجارو کورونو څخه د رنځورو وړو تړو ماشومانو دژړا گانو او چيغو غرونه پورته شو او بيا به غلي شو ماشومانو به له خپلو نيستمونو ميندو څخه ډوډی او خوراکی ټوکی غوښتلې او د بی وزلو مورگانو په واک کی به څه نه و او خپل ماشومان به يي په وهلو ، ټکولو غلي کول او خپل ماشومانو ته به يي ويل(بسی شيشکی را شه او دغه هلک چې ډوډی غواړي وڅوره) څورلسمی سپورمی خپله خرچکه ربا د ظالم آباد د ښار د ويجارو وراستو کورونو د شينيدلو ديوالونو د اوږو د پاسه شندله او صحرايي رنځورو کوڅه گردو سپو او رنځورو پيشوگانو به د خوراکی شيانو د لاسته راوړلو لپاره دا خوا او هغه خوا منډی را منډي وهلی خپلی می په لاسونو کی پښی ټنکی کړي وي او خپلی می په لاسونو کی گرځولی او د کوڅی پستی، پستی خاوري می د ژوبلو پښو په تلو سري، سري را لگيدلی او خوندي يي را کاوه د نامالوم طبيب د کور د مندلو لپاره می اوردی لاری سترې کرلي له يوي تنگی کوڅی څخه ارتی کوڅی ته ورسيدم سترگی می د يوه ښکلي فيشني کور په شنو دروازو ولگيدی د دروازو د پاسه د مشق په قلم ليکل شوي(د ډاکتر رنځورمل گور) د ښاغلي ډاکتر د کور په لور می گامونه اوچت کړل او د کور دروازه می وټکوله له کور څخه د چا غږ پورته نه شو يو زلی بيا می د ښاغلي ډاکتر د کور زنجیرونه وشرنگول او بيا هم چاراته د کور دروازه خلاصه نه کړه د وروستی زل لپاره می د کور زنجیرونه په زوره په زوره و شرنګول ډاکتر د کور په گاوند کی د پاخه عمر وسلول کس د خپل کور له پامونو څخه سر را اوچت کړ او راته يي و ويل



د ۱۷ مخ پاتی لیونی...

(خوک بی شپه دي په سر آخېستی ده او تش کورونه ډیوي اوخلک خوب ته نه پریردی) هغه ته می و ویل (ماماجانه! درویشانو د کوڅې نا بلد سړی یم ډاکتر می په کار دی) هغه په قار او غضب کې راته و ویل (ډاکتر دی ستا سر و خوري، لاسونه دي اوچت نیسه او تماچي دي غورځوه) هغه ته می و ویل (ماماجانه! دا تماچي نه دي، دا زما میرات مري څپلی دي، پښي يي راته روپلي کړي دي، په لاسونو کې يي گرځوم) هغه راته و ویل (خان را باندې مه وژنه او لاسونه دي اوچت نیسه او تماچي دي و غورځوه) لاسونه می اوچت و نیول او میرات مري څپلی می له لاسونو و غورځولي د پاخه عمر وسلوال کس له خپلی وسلې سره کوڅې ته را کوز شو او راته يي و ویل (تماچي دي چېرته غورځولي دي) هغه ته می و ویل (هاغه دی، هلته په کندي کې پرته دي، تماچي نه دي څپلی دي) د پاخه عمر وسلوال کس کندي ته ورکوز شو او څپلی يي له نظر تیري کړي او بیا يي زما مخي ته را و غورځولي او راته يي و ویل (ما پخپلو گناهگارو سترگو ستا په لاسونو کې تماچي و لیدی خو ته دومره بي حيا غل يي چې زما په سترگو کې را ننوزي او راته وايي: هغه څپلی وي، گواکي زه په سپینه ربره دروغ وایم او ته رینستیا وایي) او ما هغه ته و ویل (ماما جانانه! زه د دیواله سوري ته ولاړ وم او د دیواله په تیارو کې ستا په سترگو کې څپلی تماچي ښکاره شوې) هغه زما خبري نه منلی، په څپيرو يي وهلم او تماچي يي را څخه غوښتي او له ما سره هیڅ هم نه وو- د پیربابا نوم می ورته واخیست او قران شریف می ورته له جیبه را برسیره کړ خو د هغه زما په قسمونو باور ته کیده او په پای کې هغه زما د سر پکړی را خلاسه کړه او زه يي د یوي وچي ونې په ډډ کې و تړلم او پخپل کور ننوت د ښایسته ډیر وخت له تیریدو څخه وروسته په داسې حال کې چې د یوي ښکري قچري قیضه او جلوه يي په لاس کې وه له خپل کور را و وت او زه يي د ښکري قچري په کتي کښینولم او خپله ماشينداره يي په اوږو و اړوله او پلی را پسې و خوځید شپه پخه شوي وه، د ښار په کوڅو کې د چا غږ نه لگیده، له لري لري گلیو څخه خال خال د ټوپکو ډزي غوږ ته رسيدې، بیرسري وسلوال کس د قربانی د پسونو په څیر د حلالولو لپاره د نامالومو سیمو په لور بولم او د نا مالوم برخه لیک سره مخ وم د ډيرو ساتونو له تیریدو څخه وروسته قچره د یوي هسکي غونډۍ د پاسه وختله او د یوي برجوري تانی مخي ته نژدې ودریده او ورسره جوخت د برجوري تانی له مورچو څخه غږ و وچت شو (خوک يي چې د تانی په لور را راون يي او غږ نه کوي) د قچري خاوند وسلوال سري غږ اوچت کړ (زه یم، غل می نیولی دي، دروازه خلاسه کړئ) یو بل د تانی پیره دار چې کوچنی ډیوه يي مخي ته نژدې بلیده اوپه یوي کوچنی مورچي کې ناست و په لور آواز کې و ویل (د اربابانو د کوڅې د بازار چوکي دار کڼدل ماما دی، دروازه ورته خلاسه کړئ) د تانی د وسپنيزي دروازي څخه (دقراو قور) غږونه اوچت شو او دروازه خلاسه شوه او قچره د تانی په سوروري دروازي ور ننوته او د سپاهیانو بارکونو ته نژدې ودریده. گڼ شمیر سپاهیان له بلو ډیوو سره زما د تماشې لپاره هلته را غونډ شوي و او یو بل ته يي ویل (له خړو سترگو څخه يي مالومیږي چې گڼي کڼدل ماما خطرناک غل نیولی دي) هغوی د بوسو د ترنگتې په څیر د قچري له شاه څخه ځمکې ته را و غورځولم، سر می د یوي پخي خښتې په تیرو ولگید او سري ویني تری جاري شوي. د سپاهیانو په اخ او ډب او شور ماشور کې د تانی مشر چې توره انگریزي کرتی يي په تن کې وه را نژدې شو او په غوږ کې يي راته و ویل (خان را باندې مه وژنه او راته و وایه تماچي دي چېرته غورځولي دي) هغه ته می و ویل (حوالدار جانانه! هغه تماچي نه وي، هغه زما

میراتي څپلی وي، پښي يي راته ژوبلي کړي وي او د کڼدل خان ماما په سترگو کې څپلی تماچي شکاره شوي) یو بل بوج پزي سپاهي کلکه څپیره په مخ راکړه او راته يي و ویل (ولی د مقام د خاوند منصبدار او د ساده سپاهي حوالدار توپیر نه کوي حوالدار د منصبدار او منصبدار د حوالدار په نامه سپک یادی) مخ می د تانی د مشر په لور و اړاوه او په زاریو کې هغه ته می و ویل (منصبدار جانانه! راته عفوي تقصیرات وکړه، پوه نه شوم، تاته می د حوالدار خطاب وکړ او اجازه راکړه چې خپلی رنځوري مور ته ډاکتر ورولم) هغه زما خبري نه اوریدلي، په څپيرو يي وهلم او تماچي يي را څخه غوښتي او له ما سره هیڅ هم نه وو. په پای کې هغه له موزو سره را باندې وخت او زه يي د تانی د تور زندان په تور سلول کې کوته قلفي کړم او د سلول دروازه يي را پسې و تړله. د سلول د شیندلو دیوالونو له سورکو او چاودو درزونو څخه د خطرناکو لړمانو، چرمینکیو، غوږبو د (وز، وز) رنگ رنگ غږونه پورته کیدل شاه می د سلول د سپیره دیوال په سپيرو خاورو ولگوله او د بویناک سلول په ترریمو کې چوپه خوله کښیناستم- شپيې د باد په څیر په بیره راغلي او په بیره لاري، دپیشلمی چرگانو آزانوته بیل کرل شپه پای ته ورسیده د سلول د وسپنيزي کړکي او پنجرې له لاري د سباوون خره رڼا سلول ته را ننوته د خاورو په گردونو کې سترگی می د یوه وحشي ځنور په وحشتناکي څیري ولگیدي د کیشپ په څیر ساه يي کارله، له خولي او سپومو يي د حیوان په څیر د (فش، فش) غږونه پورته کیدل ډار په سر واخیستم او د سلول د دروازي په لور می تیزه منډه واخیسته له بده مرغه په دروازي باندې قلیونه لگیدلي و او د تینستي لار تړل شوې وه، مخ می د سلول په لور را و اړاوه خوځیدونکي بسی د توري بلا په څیر زما مخي ته نژدې ودریده او په خاورو ککړ لاسونه يي زما په اوږو ولگول او راته يي و ویل (مه دارپیره ، زه هم ستا په څیر بنیادم یم خو د ظالم آباد د وحشت استازو دغه حالت ته رسولی یم) د هغه څیري ته څیر شوم، په رینستیا هم هغه بنیادم و، د لاسونو او پښو نوکان يي د پړانگانو او لیوانو په څیر اوږده شوي و، د بېري څیرني ریري او د شونډو وینتالو يي ورته خوله پټه کړي وه او په شلیدلو جامو يي د خيرو وار نه کیده. هغه راته ته څیر، څیر وکتل او بیا يي را څخه پوښتنه وکړه (غل يي که د سیاسي جرمنونو تور در باندې لگیدلای دی) هغه ته می و ویل (غل نه یم او د جومات له ملا څخه می خني کتابونه لوستي دي او په سیاسي خبرو می سر نه خلاصیږي، د گاونډي له لور سره نوی کوژدن شوی وم دجلکي مور ناجوره وه د طبیب پسې گرځیدم، په بلا واوښتم) هغه ته می د تیري شپي ټوله کیسه تیره کړله او هغه راته ډاډگيرنه را کړه او راته يي و ویل (غم مه کوه، د ظلم کاسه نسکوره ده او د ولس لپاره هغه ورځ لري نه ده چې یو لاسي شي او د ظالم آباد نوم په واقعي توگه په عادل آباد بدل کړي او د وسلو او حرامو پیسو په زور د ظلم او ستم پاچاهي گاني رنګي شي) هغه ته می و ویل (په تا کوم تور لگیدلی دی) هغه راته و ویل (څخري اوږدی دي، لنډه به يي درته وایم، زه د امیرالملک سالار اعظم د رنځوري مور معالج طبیب یم، په ما تور لگیدلی دی چې گڼي ما د امیر صاحب پر ضد لیکنې کړي او د وسلو او حرامو پیسو په زور پاچاهي گاني می غندلي دي) هغه ډیري خبري وکړي خو زما سر د هغه په خبرو نه خلاصیده) لا زما او د ډاکتر خبري خلاصی نه وي د سلول د وسپنيزو دروازو زنجیرونو و شرنګیدل او ورسره جوخت د زندان څو تنه سپاهیان سلول ته را ننوتل او زه او ډاکتر يي یو داسې زندان ته ور حواله کړل چې ما يي په ځینو کتابونو کې کیسي لوستلي وي - دغه زندان د ظالم آباد ښار په څیرمه د خلکو له کورونو څخه لري په هسکي سیمي کې پروت و د ورځې له پلوه به د

زندان سپاهیانو د کارلپاره د سلار اعظم د قسرونو د اعمار لپاره له نورو بندیانو سره بیکار ته بولم او د شپي له پلوه به می په زندان کې له ډاکتر سره شپي تیرولي ډاکتر به زه په تل پاته توگه د زندان د کړاونو په وړاندې زغم او صبر او سختي گاللو لپاره هڅولم او راته به يي د هغو نومیلایو او اتلانو په هکله کیسي کولي کوم چې د عدالت د خوندي کیدو په لار کې د ظالمو پاچایانو له خوا شهیدان شوي و او د زندان کړاونه يي گاللي و په دغه زندان کې د ډاکتر تر څنگه په ما کالونه تیر شو له هغه څخه می ډیر کتابونه ولوستل او د لوړې پوهې او لوړ سواد خاوند شوم - ډیره هڅه می وکړه چې د گل خانګي او دهغي د سپین سري رنځوري مور له حال او احوال خان خبر کړم خو له بده مرغه هغوی ځای بدل کړی و زما لیکونه هغوی ته رسیدل د مني شپي پای ته ورسیدي او د ژمي ساره بادونه ولگیدل د هرې بلي ورځي په څیر ډاکتر کتابونه غوړولي وو او مطالعه يي کوله او زه د نورو ورځو په څیر له کوټي څخه بهر د کوچنی برنډي لاندې ناست وم او د اوږو د اورښت تماشه می کوله په لري واټن کې سترګي می په هغه هزاره گي سپاهي ولگیدي کوم چې له ما سره يي انډیوالي وه او له ډاکتر څخه يي د خواجه حافظ او سعدي کتابونه لوستل او علی حسین نومیده خوله يي له خندا ډکه وه او زما په لور يي منډي را وهلي هغه په منډو منډو خان را ورساوه او راته يي و ویل (سید جان لالا! یو ښه په زړه پوري زبیري درته لرم، د خلاصون کاغذونه دي را رسيدلي دي)- هغه ته می و ویل (توکي او مسخري مه را سره کوه، د توکو حوصله نه لرم) هغه راته و ویل (زه له مشرانو سره توکي نه کوم رینستیا درته وایم) ډاکتر د علی حسین سپاهي خبري واوریدي، شری يي له خان را تاوه کړي وه له کوټي را و وت او راته يي و ویل (علی حسین د دروغو هلک نه دی او له مشرانو سره توکي نه کوي، ماته هم ستا د خلاصون خبره را رسيدلي وه یقین می نه کیده او باور می نه کاوه، اوس خبره یقیني شوه- خوښ یم چې خپل کور ته ورځي او د گاونډي له لور سره واده کوي او خپه یم چې له تا بیلیرم) لا زما او د هغه مرکي خلاصی نه وي د زندان جگپوری منصبدار زمونږ حجرې مخي ته نژدې ودرید او راته يي و ویل (هلکه سیدجانانه! خپل او خپلوان دي شته چې راشي او ضامن دي شي چې بیا له خان سره تماچي و نه گرځوي او خلاص شي) هغه ته می و ویل (پلار می په حق رسيدلی دی، اکا او ورو نه لرم چې راشي او ضامن می شي، یوازي د پاخه عمر سپین سره ترور لرم گل اندامه نومیږي- که د گل اندامي ضمانت منل کیږي سپاهي را سره ملګری کړه چې لاړ شم او هغه راولم چې ضامنه می شي) د زندان مشر سر قوماندان کت کت په خندا شو او په خندا کې يي راته و ویل (نه شرمیږي او د نامحرمو خلکو په حضور کې د سیاسرو نومونه یادوي او ځان ته پښتون او میره هم وایي، د ښځو ضمانت چا منلی چې زه يي و منم) ډاکتر و ویل (ښځي او نارینه دواړه د خدای یو شان بنده گان دي او فرق يي نه کیږي، خیر دي وي که د ښځو ضمانت نه منل کیږي زه به يي ضامن شم) د زندان د مشر مجاز واوښت، سترګي يي برګي برګي شوې او په قار او غضب کې يي ډاکتر ته و ویل (ستا د ناوړو او بدو اعمالو او جنایتونو ضامن به څوک شي چې ته لگیا يي او سړی وژونکو قاتلانو ضمانتونه کوي) ډاکتر غوښتل څه و وایي خو علی حسین سپاهي هغه ته سترګه و وهله او هغه يي پوه کړ چې له جاهل سري سره خبري لنډي کړي او ډاکتر چوپ باته شو او د زندان مشر راته د زندان دروازه خلاصه کړه او راته يي و ویل (سیخ او مستقیم به خپل کور ته ځي او د عادل آباد د عادل او مسلمان پاچا د عمر د اوږدوالي او د سلطنت د بقا لپاره به دعاګاني کوي او له خان سره به تماچي نه گرځوي)

سکتور مختلط اقتصادی همگانی و رفاه همگانی

عبدالوکيل کوچی

موضوع اقتصادی منحیت مسئله کلیدی در صدر مسایل استراتیژی دولت ها ، احزاب و سازمان ها قرار دارد . مردم افغانستان طی سال های گذشته انواع و اشکال سیستم اقتصادی را با رژیم های مختلف دولتی تجربه کرده اند . که بنا بر شرایط و امکانات جامعه در سه دهه اخیر از میان اشکال مختلف سیستم های اقتصادی ، سه شکل سکتور اقتصادی یعنی سکتور اقتصاد دولتی ، خصوصی ، و مختلط در مرکز فعالیت های اقتصادی کشور قرار داشت که با تشدید خشونت در مملکت ، اقتصاد کوفته شده در طول مدت زمان جنگ از میان کوره های آتش و خون راه خود را به پیش گشوده و بشکل ورشکسته و لرزان موجودیت خود را بتصویر میکشد . با توجه به وضعیت جاری در کشور ورشکستگی اقتصاد ، رکود چرخ اقتصادی و کارگاه های تولیدی اعم از تخنیک و صنایع ، عقب ماندگی زراعت بشیوه های قرون وسطایی و کندی تولیدات زراعتی رشد روز افزون فساد مالی و اداری ، قاچاق در عرصه های مختلف از یکسو ، بوجود آمدن فشر سرمایه داری و دلالان داخلی بشکل سرسام آورانه حصاری ، دخیل بودن سرمایه خارجی ، وابستگی های اقتصادی ، لگام گسیختگی اقتصاد بازار ، ضعف و ناتوانی دولت بر کنترل اقتصاد و یا به عباره دیگر عدم کار آرابی مسئولین امور از سوی دیگر منجر به فقر عمومی گردیده است که بیکاری یکی از عوامل اصلی آن بشمار میرود . به این ترتیب مردم افغانستان با اقتصاد مریض و آغشته با عوامل بیگانه به حیث نفوس مستهلک رنج نیاز مندی و خرید کالای بیگانه را بدوش میکشند و دار و ندار آنها در ازای کالای وارداتی کار آمد و ناکار آمد خارجی به یغما میرود . زیرا دشمنان افغانستان بخاطر عقب نگهداشتن مردم افغانستان ، تلاش خصمانه شان را بوسیله عمال داخلی و نفوذ داده خویش در جهت عقیم ساختن فعالیت های اقتصادی و رکود دستگا های تولیدی کشور بمنظور صدور کالا های بی کیفیت شان در افغانستان و بازار یابی در کشور شرایط ناگوار جنگ را بر مردم رنج دیده افغانستان تحمیل میکنند . که پاکستانی های جنگ طلب بر خلاف کلیه موازین بین المللی دست تعرض شان را بسوی وطن ما دراز کرده اند . باتوجه به چنین وضعیت نا هنجار سیاسی

و اقتصادی ، وطنپرستان آگاه و ترقی خواه کشور ، داد خواهان و عدالت پسندان ، دموکراتان و صلح خواهان مسایل نجات وطن از حالت کنونی را سر لوحه وظایف خویش قرار داده در عرصه باز سازی و انکشاف اقتصادی راهکار ها و سیاست های علما تنظیم شده را پیش نهاد و تعقیب مینمایند که از انجمله باز سازی اقتصادی کشور بخاطر انکشاف و توسعه اقتصادی ، تامین تعادل و هماهنگی میان سکتور های مختلف اقتصادی اعم از خصوصی ، مختلط ، کوپراتیوی و دولتی تامین مالکیت بر منابع زیر زمینی ، معادن ، منابع انرژی ، بنادر و تاسیسات بزرگ دولتی و احیای کارخانه های که در جنگ ویران گردیده است . همچنان ایجاد صنایع ملی و حمایت از اقتصاد بازار با سمتگیری اجتماعی ، حمایت از اتحادیه ها و انجمن های کارگران و پیشه وران و حمایت از ریفورم ارضی و میکابیزه ساختن زراعت و بهبود مدیریت اقتصادی مبارزه با فساد مالی و اداری و دها طرح توسعه و انکشاف را در نظر گرفته اند . ازین که کشور افغانستان به مثابه عقب نگذاشته ترین کشور دنیا که اکثریت مردمش با رنج جانکاه جهل ، فقر ، مرض ، گرسنگی ، بیخانگی و محروم از پنج اصل ابتدایی ترین حق زندگی بسر میبرند . باید گفت که تقویه سکتور اقتصاد مختلط بهترین گزینه ای بخاطر خدمت به اکثریت نفوس کشور و رفاه همگانی خواهد بود . زیرا سکتور اقتصاد مختلط از یکطرف دسترسی دولت را بر امور بازار و کنترل کالای ممکن می سازد از جانی در تطبیق نظم و قانون ، دولت را یاری رسانیده از بروز هرج و مرج اقتصادی جلو گیری نموده خود سری و لگام گسیختگی را مهار میکند . از جانب دیگر مردم و خصوصاً فشر نادار و متوسط جامعه را قادر به کار و رفاه نیاز مندی های اولیه شان میسازد . بنا بر آن تقویه سکتور مختلط اقتصاد نه تنها زمینه ساز تامینات فوقالذکر گردیده بلکه رفاهیت همگانی را در عمل تحقق می بخشد و نفوذ و اعتبار روز افزون و گسترده جنبش ترقی خواهان ، عدالت پسندان و متحدان آنها در میان مردم رقم میزند . ببینیم اگر اقتصاد بازار و بازار آزاد در حد یک فشر نو به پا خواسته در حدود بازار فعالیت دارد و یا بالعکس فعالیت های کوپراتیوی و متشبتین خصوصی در سطح یک شهر و یا اطراف آن تلاش می ورزند ولی سکتور مختلط اقتصادی در بر گیرنده رفاه و آسایش برای عظیم ترین گروه های انسانی در کشور محسوب میشود که هم اشتغال سازی و هم رفاهیت بالفعل را در میان مردم تامین کرده و در خانه بخانه مردم کشور فعالیت های خدماتی آن را درک میکنند . و اگر شرایط بدیل وضعیت جاری افغانستان که صلح و آرامش است حکم فرما شود مسلماً اوضاع به نفع سکتور مختلط اقتصادی رشد نموده و آنگاه با بدست آوردن امکانات نسبی قدرت کنترل بر بازار میسر گردیده و از انارشی اقتصادی جلو گیری بعمل خواهد آمد و اقتصاد با نظم جدید و با یک استراتیژی معقول و کار آمد راه انکشاف و توسعه را خواهد پیمود . و سکتور مختلط اقتصادی سمتگیری

اجتماعی و رفاه همگانی را در بر خواهد داشت .

به ادامه ص ۱ سال نو...

اینک مسلم است که زنده گی انسان و هر جاندار ، بخاطر آلوده گی محیط زیست در خطر است . نسل جوان در همه جوامع بویژه کشور جنگ زده ما احساس امنیت را از دست داده و نگران فرادهای نزدیک خویش است . بحران اقتصادی و مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که بر هم افزوده می شوند ، سبب شده اند که زنده گی انسان در بند خشونت در اشکال گوناگون بگردد و امید به آینده جای به ترس از آینده بسپارد . تنها وقتی همه انسانها به خشونت زدائی و بازیافت استقلال و آزادی و حقوق خویش همت بگمارند ، می توان از این بیراهه به راست راه رشد ، رشد انسان بر میزان عدالت اجتماعی ، بازگشت . بدین قرار ، انسان امروز بیش از هر زمان به پیام عشق و استقلال و آزادی و اخلاق نیاز دارد . سال نو می شود اگر این پیام را بشنویم و بکار بریم .

نظام سرمایه داری که ویرانگر جامعه انسانی ، آینده بشریت و محیط زیست است چشمه بی از بحران ذاتی و انفجار آتی خود را نشان داد و کارگزارانش را به حیرت و دستپاچه گی انداخت . خیلی ها به یاد مارکس افتادند و مهمترین آژانس ، که خیلی ها چندین سال شادمانی کرده بودند که دیگر فراموش شده است ، مجدداً انتشار یافت . از همینرو سال پار را وسایل اطلاعات جمعی ، سال مارک نام گذاری نمودند .

سال پار ، سال کونپهاگن و اعتراف جهانی به فاجعه ویرانی طبیعت که پیامد نظام تولید سرمایه داری است و عجز کارگزارانش از مهار کردن آن ، می باشد ، مسما شد .

سال پیش ، سالی بود که اسرائیل یکی از جنایتکارانه ترین اقداماتش را علیه خلق فلسطین با بمباران و کشتار غزه مرتکب شد و چه بسیار کشورها و مردمانی که در برابر آن به بهانه های گوناگون لب فرو بستند ! اما در آخرین روزهای سال به برکت مقاومت همه جانبه فلسطینی ها یک همبسته گی عظیم جهانی با غزه سامان یافت و ۱۴۰۰ نفر از ۴۲ کشور کاروانی از کمک های غذایی و دارویی و حمایت سیاسی و معنوی به سوی غزه به راه انداخته شد . که با دریغ مورد حمله وحشیانه نیروهای اسرائیلی قرار گرفت و حداقل ده کشته بجا گذاشت . نکته مهم اینکه این کاروان به رغم ممانعت های ارتجاع اردن و مصر که در این روزها بارها به تحصن و اعتصاب غذا و اعتراض به این محاصره ستمکارانه و بر ضرورت شکستن بایکوت غزه ادامه می دهند ، به غزه رسید و کاروانهای دیگری به راه افتید . اما کاروان نخست یا کاروان انترناسیونالیستی چون نمادی از دستاورد مقاومت فلسطین و نشانه هشیاری وجدان جهانی است و آن را می توان با بریگاد انترناسیونال مقایسه کرد که در سالهای دهه سی قرن گذشته به حمایت از جمهوری اسپانیا برخاست .

ادامه و حفظ دستاوردهای سال پار در سال نو و سالهای پیشرو و مبارزه هرچه هوشیارانه و خردمندانه و پیگیرتر بر همه نابرابری ها بر همه عزیزان مبارک باد!

به ادامه ص ۷ تأملاتی در باره...

اما باید به یاری قانون به آن جنبش و اراده بخشید تا این پیکره به ابزار حفظ خویشتن نیز مجهز گردد. موضوع عدالت در کانون این بخش از تأملات روسو قرار دارد و پیکره بی سیاسی ناشی از اراده بی عمومی برای او سرچشمه بی قوانین و عدالت است. روسو خاطر نشان می سازد که آنچه نیک و مطابق نظم است ناشی از طبیعت اشیاء است و بسته گی به توافق های انسانی ندارد. همه بی عدالت ها ناشی از خداوند است و او به تنهایی سرچشمه بی آنهاست. اما اگر ما می توانستیم عدالت را از چنین جایگاه بلندی پذیرا شویم، نه نیازی به حکومت داشتیم و نه به قانون. به نظر روسو بدون شک عدالتی فراگیر وجود دارد که ناشی از خرد است، اما اگر چنین عدالتی بخواهد اعتبار یابد، باید متقابل باشد. قوانین عدالت به دلیل فقدان پیامدهای طبیعی در میان انسانها یافت نمی شوند. آنچه که باقی می ماند فقط به نفع آدم ظالم و به ضرر آدم عادل است، زیرا آدم عادل عدالت را در مقابل همگان رعایت می کند، در حالیکه آدم ظالم آن را در مقابل هیچکس رعایت نمی کند. روسو نتیجه می گیرد که بنابراین ما نیازمند میثاق ها و قوانینی هستیم که وظایف و حقوق را با هم پیوند زنند و عدالت را موضوعیت بخشند. به این ترتیب روشن می گردد که برای روسو عدالت تنها از طریق قوانین قابل حصول است.

به نظر روسو در وضعیت طبیعی که در آن همه چیز مشترک است و انسانها برابرند، هیچکس وظیفه بی نسبت به دیگری ندارد، چرا که تعهدی نسبت به دیگری متقبل نشده است. کفایت آنچیز را که استفاده بی برایش ندارد، به عنوان مالکیت دیگری به رسمیت بشناسد. اما در وضعیت اجتماعی که همه بی حقوق توسط قوانین تثبیت شده است، این طور نیست.

روسو ادعای عمومی بودن موضوع قوانین را اینگونه فهم می کند که قانون فرمانبران را به مثابه یک کل و رفتار های آنان را انتزاعی در نظر می گیرد و هرگز از فرد انسانی و رفتار فردی حرکت نمی کند. به همین دلیل قانون می تواند حقوق اولیه بی را مقرر کند، اما آن را به نام شخص معینی مقرر نمی کند. قانون می تواند طبقات گوناگونی از شهروندان ایجاد کند و حتی ویژه گی هایی را تعیین نماید که حق این یا آن طبقه به حساب می آیند، اما نمی تواند مقرر کند که این یا آن شخص در طبقه بی پذیرفته شود یا نه.

روسو نتیجه می گیرد که بنابراین لازم نیست بپرسیم که قوانین توسط چه کسی وضع می شود، زیرا آنها از اراده بی عمومی ناشی شده اند. لازم نیست بپرسیم که

آیا شهروار مافوق قوانین قرار دارد یا نه، چرا که او عضوی از دولت است. لازم نیست بپرسیم که قانون می تواند ناعادلانه باشد یا نه، چرا که هیچکس نسبت به خود ناعادلانه نیست. این پرسش نیز بی مورد است که آیا انسان می تواند هم آزاد و هم مطیع قوانین باشد، زیرا قوانین صرفاً نمایه بی اراده بی ما هستند. بنابراین آنچه که فردی صرفنظر از جایگاه اجتماعی خود به اراده بی خود مقرر می کند نمی تواند قانون باشد. حتماً آنچه که فرمانروا در مورد خاصی مقرر می دارد نیز قانون نیست، زیرا قانون تصمیم اراده بی عمومی در مورد موضوعی است.

روسو پس از این تأملات، در کتاب سوم «قرارداد اجتماعی»، عدالت را به عنوان سنجیداری برای تعیین مشروعیت حکومت به کار می گیرد. وی در بررسی سوء استفاده بی حکومت از دولت تصریح می کند که: جبار به معنای عادی پادشاهی است که با سختگیری حکومت می کند و به قانون و عدالت بی توجه است. اما جبار به معنایی معین تر فردیست که اقتدار پادشاهی را بدون اینکه حق او باشد در اختیار گرفته است. یونانیان نیز جبار را به همین معنا به کار می بردند. آنان جبار را پادشاهان خوب یا بدی می دانستند که قدرتشان قانونی نبود. بنابراین در نظر آنان جبار و غاصب کاملاً هم معنی بود. اما برای اینکه بر این چیزهای متفاوت نام های متفاوتی اطلاق کنیم من می گویم که جبار غاصب قدرت پادشاهی است و مستبد غاصب قدرت فرمانروایی. بنابراین، جبار کسی است که غیرقانونی بر سر کار آمده تا مطابق قانون حکومت کند. لذا جبار ممکن است مستبد نباشد، اما مستبد همواره جبار است.

جان استیوارت میل و اندیشه بی عدالت

جان استیوارت میل متفکر انگلیسی سده بی نوزدهم، از برجسته ترین نماینده گان آموزه بی لیبرالی فایده-باوری (Utilitarianism) است. آموزه بی که معیار در حوزه های اخلاق، سیاست و اقتصاد را در فایده می داند. بنیانگذاران این مکتب «جرمی بنتهام» (Jeremy Bentham) و «جیمز میل» (James Mill) پدر جان استیوارت میل بودند. آنان در آموزه های خود امر نیک و سودمند را یکی می دانستند. سودمند آنچیزی بود که در مقیاسی بالا خوشبختی ایجاد کند.

بنابراین مطابق آموزه بی آنان، هدف کنش انسانی باید ایجاد بیشترین حد سعادت برای بزرگترین تعداد ممکن از افراد جامعه باشد. فایده مبنای همه بی فضیلت هاست و ارزش های ما با سمتگیری به سوی لذت تعیین شدنی است. بنابراین اخلاق مبتنی بر وظیفه و ایده آل کمال انسانی ممکن نیست.

جان استیوارت میل که از نظر فکری در مکتب «فایده باوری» پرورش و رشد یافته بود، بعدها در آموزه های نخستین آن تجدیدنظرهایی کرد و موضوع عدالت اجتماعی را به یکی از مهمترین مباحث سیاسی و اقتصادی خود تبدیل ساخت. باید یادآور شد که جامعه بی انگلستان در میانه سده بی نوزدهم یعنی مقارن انتشار مهمترین آثار میل، پیشرفته ترین جامعه بی صنعتی در جهان بود.

جان استیوارت میل به موضوع عدالت در اثر خود تحت عنوان «یوتیلیتاریسم» (فایده-باوری) که در سال ۱۸۶۱ منتشر شد می پردازد. وی در آغاز خاطر نشان می سازد که نوشته بی او در خدمت فهم بهتر و قدرشناسی منصفانه تر از نظریه بی «فایده باوری» و «خوشبختی» و اثبات آن به رشته بی تحریر درآمده است. میل خوشبختی هر فرد را نعمتی برای آن فرد می شناسد و نتیجه می گیرد که بنابراین سعادت جمعی، نعمتی برای کل بشریت است و افزایش فایده و سعادت و لذت، معیاری اخلاقی برای رفتار انسانی محسوب می گردد. اما برای میل صرفاً کمیت این فایده یا خوشبختی تعیین کننده نیست، بلکه همچنین کیفیت و ساخت آن نیز مهم است.

میل بر این نظر است که انسان دارای احساسات اخلاقی است که اگر چه طبیعی هستند ولی همزاد انسان نیستند و باید آنها را از طریق تربیت پرورش داد. میل عدالت را نیز در زمره بی چنین احساساتی می داند و آن را مبتنی بر «احساس وحدت با هموعان» ارزیابی می کند. در فصل پنجم اثر یادشده و در بررسی پیوند میان «عدالت و فایده» خاطر نشان می سازد که احساس نیرومند و تصور ظاهراً روشنی که مفهوم عدالت با سرعت و اطمینانی بطور غریزی یکسان به ذهن متبادر می کند، به نظر اکثر فیلسوفان نشانه بی از خصوصیتی درونی از واقعیت و برهانی برای آن است که امر عادلانه باید بصورت چیزی مطلق در طبیعت وجود داشته باشد، چیزی ذاتاً متفاوت از هرگونه صورت امر سودمند و به عنوان ایده بی در مقابل آن. اما چه وجود احساس طبیعی عدالت را بپذیریم و چه آنرا به عنوان سنجیداری نهایی برای رفتار درست به رسمیت بشناسیم، هر دو دریافت در واقعیت بطور تنگاتنگی با هم پیوند دارند.

میل یادآور می شود که اخلاق شناسان وظایف اخلاقی را به دو دسته تقسیم می کنند: «وظایف اخلاقی ناکامل» و «وظایف اخلاقی کامل». دسته بی اول شامل وظایفی است که عمل کردن به آنها برعهده بی خود ما گذاشته شده است مانند بخشنده گی یا نیکوکاری.

اگر چه چنین فضیلت هایی وظیفه بی اخلاقی محسوب می شوند،



به ادامه ص ۲۰ تأملاتی در باره...

اما هیچکس نمی‌گوید که مشخصاً کجا و در مورد چه کسی باید اعمال گردند. اما دست‌هایی دوم شامل وظایف اخلاقی کامل است که باید آنرا همواره و در مورد همگان اعمال کرد. میل عدالت را در این دسته‌بندی دوم جای می‌دهد. برای او **تبعیض قائل شدن میان افراد یکی از مظاهر بیعدالتی است.** وی در توضیح تفاوت میان عدالت و فضیلت‌هایی چون سخاوت‌مندی و یا نیکوکاری خاطر نشان می‌سازد که عدالت فقط به معنای آن نیست که کاری را که حق است انجام دهیم و از کاری که ناحق است پرهیز کنیم، بلکه عدالت آن چیزی است که هر کس می‌تواند در مقابل ما به عنوان حق اخلاقی خود مطالبه کند، در حالی که هیچکس نمی‌تواند نسبت به ما مطالبه‌ی حقوقی در زمین‌هایی سخاوت‌مندی و نیکوکاری داشته باشد.

میل با این توضیحات به این تعریف از مفهوم عدالت می‌رسد که عدالت نامی برای یکسری از قواعد اخلاقی است که نسبت به دیگر قواعد رفتار عملی، برای رفاه بشری مستقیماً تعیین کننده و از همین رو بطور نامشروط تعهدآورتر هستند. میل «ادعای حق هر فرد در مقابل دیگران» را در چنین تعهدی بیان شده می‌داند و سرشت تصور از مفهوم عدالت را در آن بازمی‌یابد.

به نظر میل در بافت احساس عدالت، نه فقط خرد، بلکه همچنین عنصری رانشی برای جبران و تلافی وجود دارد. این رانش، حق اخلاقی خود را از اهمیت فوق‌العاده‌ی نوع فایده‌ی بی که در میان است کسب می‌کند. فایده‌ی بی که در اینجا مطرح است، علاقه به امنیت در انسان است. امنیت در نظر هر انسانی از همه‌ی علایق دیگر حیاتی‌تر است. انسان می‌تواند از بسیاری نعمات در جهان در صورت لزوم صرف‌نظر کند و یا آنها را با چیز دیگری مبادله کند، اما هرگز نمی‌تواند از امنیت چشمپوشی کند. زیرا فقط از طریق امنیت است که انسان می‌تواند از بدبختی در امان بماند. بنابراین، آن دستورات اخلاقی که آسیب رساندن انسانها به یکدیگر را ممنوع می‌کنند، نسبت به سایر دستوره‌های رفتاری که صرفاً برای حوزه‌ی بی از زنده‌گی در نظر گرفته شده‌اند، از اهمیت بیشتری برای رفاه بشری برخوردارند، زیرا پیروی از آنها صلح را تأمین می‌کند. اگر پیروی از این دستورات به قاعده و تخطی از آنها به استثنا تبدیل نگردد، هر انسانی در وجود هر انسانی دیگر دشمن خود را می‌بیند. وظایف مربوط به اعمال عدالت نیز در اصل از همین دستورات اخلاقی برخاسته‌اند.

جان استیوارت میل سپس به موضوع عدالت قضایی می‌پردازد و تصریح می‌کند که این اصل که «باید به هر کس آنچه را که سزاوار اوست داد» یعنی خوبی را با خوبی

و بدی را با بدی تلافی کرد، نه تنها در مفهوم عدالت مستتر است، بلکه همزمان موضوع آن احساس پیوسته‌ی خاصی است که در ارزشگذاری انسان، عدالت را از سودمندی خالص بالاتر قرار می‌دهد. بیشتر آغازه‌های عدالت که در جهان وجود دارد و به آنها رجوع می‌شود، در خدمت به کرسی نشاندن همین‌گونه اصل‌ها هستند. از جمله اینکه هر کس فقط مسوول آن کاری است که ارادی انجام داده است یا ارادی می‌توانسته مانع آن شود؛ یا اینکه عادلانه نیست کسی را بدون محاکمه محکوم کنیم؛ و یا اینکه مجازات باید با جرم متناسب باشد. این‌گونه آغازه‌ها باید مانع از آن شوند که اصل عادلانه‌ی تلافی کردن بدی با بدی مورد سوء استفاده قرار گیرد. میل نتیجه می‌گیرد که بنابراین از این مبانی می‌توان پی برد که **بیطرفی یکی از والاترین فضیلت‌های قضاوت است،** زیرا بیطرفی پیش‌شرط ضرور تحقق سایر وظایف مربوط به عدالت است.

میل در بخش دیگری از تأملات خود، با الهام از مفهوم ارسطویی «عدالت توزیعی»، به بازنمود این مفهوم از دیدگاه خود می‌پردازد. به نظر او، اینکه جامعه می‌بایست با همه‌ی افرادی که در مقیاسی کاملاً برابر به جامعه خدمت کرده‌اند، بطور مطلقاً یکسان خوب رفتار کند، بالاترین اصل عمومی عدالت اجتماعی و توزیعی است. همه‌ی نهادهای اجتماعی و تلاش‌های همه‌ی شهروندان در بالاترین مقیاس ممکن بایست مبتنی بر چنین اصلی باشند. این وظیفه‌ی بزرگ اخلاقی، ریشه‌ی بی ژرف دارد، زیرا نه گزاره‌ی مشتق شده از اصل‌های ثانوی، بلکه بی‌میانجی برخاسته از عالی‌ترین اصل اخلاقی است و بخشی از معنای اصل فایده‌ی بزرگترین سعادت را دربرمی‌گیرد.

میل تأکید می‌کند که همه‌ی انسانها حق دارند از رفتاری یکسان نسبت به خود برخوردار باشند، مگر اینکه منفعت عمومی به رسمیت شناخته شده‌ی بی، عکس آن را ایجاب کند. بنابراین هرگونه نابرابری اجتماعی که فایده‌ی بی آن برای جامعه قابل درک نباشد، نه فقط به یک ناسازگاری، بلکه همچنین به یک بیعدالتی تبدیل می‌گردد و شکل پدیده‌ی بی جبارانه را به خود می‌گیرد و انسان را بعداً به شگفتی وامی‌دارد که چطور توانسته آن را تحمل کند.

میل نتیجه می‌گیرد که پس عدالت نامی برای مطالبات معین اخلاقی است که اگر آنها را در کل در نظر بگیریم، در یک درجه‌بندی مربوط به سودمندی اجتماعی، مکانی بالا اشغال می‌کند و به همین دلیل در مقیاسی بالا نیز تعهدآور است. عدالت عنوانی مناسب برای حوزه‌ی بی از سودمندی اجتماعی است

که از سایر حوزه‌ها (به استثنای مواردی معین) مهم‌تر، اجتناب‌ناپذیرتر و عاجل‌تر است.

در جمع‌بندی آرای جان استیوارت میل درباره‌ی عدالت می‌توان گفت که او از این مفهوم در هسته‌ی مرکزی آن، ادعای حق هر فرد در مقابل دیگران و همچنین اصلی حقوقی و اخلاقی را دریافت می‌کند که مطابق آن باید به هر کس آنچه را که سزاوار اوست داد. به این معنا او عدالت را در رفتار یکسان نسبت به همگان و تقسیم عادلانه‌ی نعمات مادی با توجه به تفاوت میان افراد تعریف می‌کند. میل خصلت تعهدآور عدالت را مشتق از آن می‌داند که سودمند است و خوشبختی بزرگ عمومی را ایجاد می‌کند. به نظر میل هر فردی با فایده‌ی بی که می‌رساند، اساساً کل فایده‌ی اجتماعی و از طریق آن عدالت اجتماعی را افزایش می‌دهد. اما در شرایط معین تاریخی، نابرابری اجتماعی نیز می‌تواند برای جامعه فایده‌آور باشد. در چنین شرایطی، رفتار برابر نسبت به همگان با محدودیت‌هایی روبرو می‌گردد، اما تناقض میان علایق مختلف و تضادهای طبقاتی همواره در تاریخ بی‌مورد شده‌اند و سرانجام بر آنها غلبه شده است. به عقیده‌ی میل تضادها در چارچوب نظام اقتصادی سرمایه‌داری نیز از طریق اصلاحات قابل رفع هستند.

به این ترتیب، میل در آثار خود از اصلاحات منظم در نظام اقتصادی سرمایه‌داری جانبداری می‌کند. او خواهان آن است که کارگران در حیات تربیتی و آموزشی جامعه سهیم شوند. میل نابرابری ساختاری در نظام مبتنی بر اقتصاد سرمایه‌داری را تا آنجایی می‌پذیرد که همه‌ی اعضای جامعه بتوانند از مالکیت خصوصی فایده ببرند. او در راستای دفاع از آزادی فرد برای شگوفایی شخصیت خویش، همچنین از همبسته‌گی آزادیخواهان‌هایی کارگران در ایجاد اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها و سندیکاها پشتیبانی می‌کند. البته آزادی فردی برای جان استیوارت میل پیش از هر چیز آزادی وجدان و آزادی بیان است. بیم او از برقراری استبداد در گستره‌ی عمومی نیز با توجه به همین امر قابل درک است. میل معتقد است که هر فردی می‌بایست خیر خود را دنبال کند، مادامی که در این راه منافع دیگران را خدشه‌دار نمی‌سازد.

میل مالکیت خصوصی را با عطف به فایده‌باوری تا آنجایی توجیه‌پذیر می‌داند که موجودیت افرادی را که جز نیروی کار خود چیزی در اختیار ندارند، تهدید نکند. سعادت هر فردی بایست به اندازه‌ی سعادت هر فرد دیگر مد نظر قرار گیرد.



به ادامه ص ۲۱ تأملاتی در باره...

اینکه هر کس یکسان خواهان خوشبختی است به این معناست که هر کس یکسان نیز باید از ابزار رسیدن به خوشبختی برخوردار باشد، مگر به دلیل مرزهایی که شرایط خاص زنده گی انسانی و منافع عمومی به ما تحمیل می‌کنند. این اصل دارای پیامدیی اجتماعی است و به لیبرالیسم میل خصلتی اجتماعی می‌بخشد. از همین رو جان استیوارت میل را میانجی مکتب‌های سیاسی لیبرالیسم و سوسیالیسم و به اعتباری برجسته‌ترین نماینده‌ی فکری «سوسیال لیبرالیسم» می‌دانند.

کارل مارکس و اندیشه بی عدالت

در بررسی موضوع عدالت، نگاهی گذرا به آرای کارل مارکس (Karl Marx) از متفکران جنبش سوسیالیستی سده بی نوزدهم می‌افزاییم. کارل مارکس در آغاز ملهم از فلسفه بی روشنگری اروپا و اندیشه بی اعتقاد به پیشرفت در آن و بویژه ایده های رادیکال - دموکراتیک انقلاب فرانسه بود. وی در مکتب هگل فلسفه آموخت و جزو جناح چپ پیروان او بود. بعدها با حفظ هسته بی دیالکتیکی فلسفه بی هگل، از دیدگاهی ماتریالیستی به نقد ایده آلیسم آن پرداخت.

در حالیکه هگل تاریخ را تکامل «روح جهانی» می‌فهمید، برای مارکس تاریخ، مناسبات تولیدی مادی و پیامدهای آن و از همان آغاز تاریخ پیکار طبقاتی است. یکی دیگر از شالوده های فلسفی مارکس، ماتریالیسم فویرباخ است که تأثیری انکارناپذیر بر وی داشته است. اما مارکس به دلیل بیگانه بودن آن با عمل و واقعیت اجتماعی، به نقد آن می‌پردازد. مارکس از جمله در یازدهمین تز خود درباره بی فویرباخ تصریح کرده است که: «فیلسوفان صرفاً جهان را گوناگون تفسیر کرده اند، اما موضوع بر سر تغییر آن است».

به این ترتیب، مارکس تدریجاً از فلسفه به معنای متعارف آن فاصله گرفت و به اقتصادسیاسی و جامعه شناسی روی آورد. تحت تأثیر آرای اقتصاددانانی مانند «ریکاردو» و «آدام اسمیت» و اندیشه بی سوسیالیست‌هایی چون «سن سیمون» و «اوئن» قرار داشت. به تنهایی و یا در همکاری با پیار و همفکرش فریدریش انگلس (Friedrich Engels) آموزه های خود درباره بی «ماتریالیسم دیالکتیک» و «ماتریالیسم تاریخی» را در آثار گوناگونی پیکر بخشید. در حالی که «ماتریالیسم دیالکتیک» به نظریه بی فلسفی مادیت گیتی، رابطه بی میان ماده و آگاهی و جنبش و تکامل در جهان می‌پردازد، موضوع «ماتریالیسم تاریخی» بررسی رابطه بی میان هستی و آگاهی اجتماعی، قوانین و نیروهای تکامل جامعه و به این اعتبار،

نوعی فلسفه بی اجتماعی است.

در آنچه که به بحث عدالت مربوط می‌شود، باید یادآور شد که مارکس در آثار خود بطور مشخص به تبیین این مفهوم نپرداخته است. چرا که وی در آموزه های خود، صرفاً در پی نشان دادن ضرورت تقسیم عادلانه بی نعمات مادی نیست و چنین چیزی را «سوسیالیسم مبتدل» می‌داند. مارکس با آموزه های خود می‌خواهد تاریخ تکامل نیروهای مولده را به عنوان روندی قانونمند که فرجام قهری آن پیروزی کمونیسم است نشان دهد. با این حال نادرست نیست اگر بگوییم که کل آموزه های وی در نقد اقتصادسیاسی سرمایه داری و برای نیل به آرمانشهر کمونیستی، ناظر بر اندیشه بی کانونی عدالت اجتماعی است. برای موجه کردن این ادعا، لازم است نگاهی به وضعیت اجتماعی - اقتصادی عصر مارکس و نیز آرای وی بیفکنیم.

در اروپای سده های هژدهم و نوزدهم، در نتیجه بی یکسری عوامل گوناگون و با تأثیرات متقابل، جمعیت بطور شتابانی رشد یافت. این عامل که خود از یکسو پیش شرط «انقلاب صنعتی» بود، از دیگر سو به بیکاری توده بی عظیمی از فرودستان فاقد ابزار تولید منجر گردید. میکانیزه شدن کشاورزی، بیکاری در میان دهقانان را دامن می‌زد و آنان را ناچار می‌ساخت در جستجوی کار به شهرها روی آورند. شتاب افزایش تعداد جستجوگران کار در شهرها، بسیار بیشتر از تعداد شاغلینی بود که صنایع در حال گسترش جذب می‌کردند. در نتیجه بی این روند، به تعبیر فریدریش انگلس «ارتش ذخیره بی صنعتی» بوجود آمد و رقابت شدیدی در میان آن برای کسب محل اشتغال درگرفت. این رقابت برای صاحبان ابزار تولید و سرمایه داران فرصت مغتنمی بود تا دستمزد کارگران را به پایین ترین سطح ممکن تنزل دهند و تولید را از طریق تحمیل تا ۱۶ ساعت کار در روز به کارگران شتاب بخشند. این وضعیت وخیم با عامل دیگری نیز تشدید می‌شد: بسیاری از پیشه وران و صنعتکاران کوچک شهرها، توانایی رقابت با کارخانه ها و صنایع بزرگ را از دست داده بودند و پس از ورشکسته گی به سپاه عظیم بیکاران می‌پیوستند و به گفته بی مارکس «پرولتاریزه» می‌شدند. افزون بر آن، در کارخانه های بزرگ، ماشین ها تدریجاً جای انسان ها را می‌گرفتند و این عامل نیز به سپاه بیکاران و ارتش ذخیره بی صنعتی می‌افزود. فقر و تنگدستی ناشی از چنین وضعیتی، به نکبت، گرسنه گی، بیماری های جسمی و آسیب های روحی فزاینده بی در میان کارگران و خانواده های آنان منجر گردیده بود. رشد جنبش کارگری در چنین شرایطی،

نتیجه بی منطقی نقد عملی پیامدهای سرمایه داری بود و بطور همزمان نظریه های ضدسرمایه داری اعم از ایده های اصلاح طلبانه و یا انقلابی آن را پدید آورد. گرایش های انسانگرایانه و انتقادی لیبرال در آغاز نقش مهمی در این راستا داشتند. «ریکاردو»، «اوئن» و «جان استیوارت میل» در انگلستان، «سن-سیمون»، «بلان»، «بابوف»، «فوریه» و «بلانکی» در فرانسه، «وایتلینگ»، «اشتیرنر» و «لاسال» در آلمان، تحلیل-های سنجشگرانه بی در مورد سرمایه داری ارائه دادند و راهبردهایی برای چگونه گی رهایی طبقه بی کارگر و رفتن به سوی آرمانشهرهای سوسیالیستی یا کمونیستی ترسیم نمودند. مارکس و انگلس فرزندان چنین زمانه بی بودند و ضمن نقد آرای نامبرده گان، بخش هایی از آموزه های آنان را اخذ کردند و با پروردن آنها، نظریه های خود را عرضه نمودند. ماتریالیسم مارکس، نه آموزه بی معطوف به ذات واقعیت، بلکه در درجه بی نخست دریافت ویژه بی از مناسبات میان اندیشه و هستی اجتماعی است. مطابق آن، ایده ها و از جمله ایده های فلسفی، وابسته به عوامل اجتماعی و اقتصادی هستند و آنها را بازمی‌تابند. پذیرش این امر که فلسفه، حقوق، اخلاق، زیبایی شناسی، تئولوژی و غیره، صرفاً روبنایی برای زیربنای اجتماعی - اقتصادی هستند، شاخص ماتریالیسم تاریخی است. به عبارت دیگر، ماتریالیسم تاریخی، تأثیر آغازین ایده ها را منکر می‌شود و آنها را به عوامل مادی مشروط می‌سازد. مارکس اندیشه بی را که وابسته گی ایده ها به پیش شرط های مادی را نمی‌پذیرد، آگاهی کاذب یا «ایدیولوژی» می‌نامد. مطابق نظر مارکس، این آگاهی انسان نیست که هستی اجتماعی او را متعین می‌سازد، بلکه آگاهی انسان تحت جبر هستی اجتماعی قرار دارد. این مناسبات وابسته گی، با مناسبات میان روبنا و زیربنا در کل جامعه منطبق است. تعیین کننده، زیربنای اقتصادی جامعه یعنی نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است و روبنای سیاسی و نظری و همچنین ارزشها و هنجارها، صرفاً توجیهات ایدیولوژیک و تضمین های حقوقی برای زیربنای اقتصادی و ملاً طبقه بی حاکم هستند. به این ترتیب، برای مارکس اندیشه بی فلسفی نیز، به بخشی از ایدیولوژی روبنایی تبدیل می‌گردد و همین امر، علت رویگردانی وی از فلسفه بطور فی نفسه و رویکرد او به دانش هایی چون اقتصادسیاسی و جامعه شناسی را توضیح می‌دهد. مارکس و انگلس در یکی از آثار مشترک خود تحت عنوان «ایدیولوژی آلمانی» در نقد واقعیت گریزی پیروان هگل تصریح می‌کنند که: ←

به ادامه ص ۲۲ تأملاتی در باره...

آنان مدعی اند که اصطلاح درست برای فعالیت خود را یافته اند و آن پیکار علیه بیهوده گویی است. اما فراموش می کنند که خود نیز در مقابله با این بیهوده گویی، کاری جز بیهوده گویی نمی کنند و پیکار با بیهوده گویی های این جهان، هرگز به معنی پیکار با جهان واقعاً موجود نیست. به ذهن هیچ یک از این فیلسوفان خطور نکرده است که از رابطه بی میان فلسفه بی آلمانی و واقعیت آلمان، و از رابطه بی میان نقد آنان و پیرامون مادی شان بپرسد.

و در همین راستا، فریدریش انگلس در اثر معروف خود تحت عنوان «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه بی کلاسیک آلمانی» خاطر نشان می سازد که: دریافت مارکسی از تاریخ، به فلسفه در قلمروی تاریخ و طبیعت پایان داده است و اینک در همه جا دیگر موضوع بر سر آن نیست که روابط را در ذهن به اندیشه درآوریم، بلکه بر سر آن است که آنها را در واقعیات مکشوف سازیم. انگلس می افزاید: در آلمان بویژه در قلمرو علوم تاریخ و از جمله فلسفه، بازوال فلسفه بی کلاسیک، روح سابق پژوهش نظری بی ملاحظه نیز ناپدید شده است و التقاط گری بی مایه و ترس ملاحظه کارانه نسبت به مقام و عایدی تا حد پست ترین جاه طلبی جای آن را گرفته است. نماینده گان رسمی فلسفه، ایدئولوگ-های آشکار بورژوازی و دولت موجودند، آنها در زمانی که هر دو در تقابل علنی با طبقه بی-کارگر ایستاده اند. بدینسان است که مارکس در پی «تغییر جهان»، در مهمترین اثر خود «سرمایه» (کاپیتال) به باز نمود قوانین حرکت نظام سرمایه داری می پردازد. «اضافه-ارزش» یکی از مفاهیم کانونی نظریه بی اقتصادی اوست. در توضیح بسیار ساده و فشرده بی آن نخست باید گفت که منظور از ارزش، «ارزش مبادله» است و مارکس آن را صورتی پدیداری از مفهوم انتزاعی کار انسانی می فهمد. به نظر مارکس، کار، جوهر سازنده بی ارزش و همزمان معیاری ارزشی است. فقط کار است که ارزش می آفریند و نه سرمایه و یا گردش کالا. «نیروی-کار» کارگر نیز خود یک کالا است. ارزش یک کالا، وابسته به زمان کاری است که بطور میانگین برای تولید آن در اقتصاد مصرف می شود. برای نمونه، ارزش کالایی چون «نیروی کار»، از طریق ارزش کاری متعین می گردد که برای تولید یا بازتولید نیروی کار لازم است. مارکس آن بخش از کار روزانه را که فرآورده بی ارزشی به میزان ارزش نیروی کار می آفریند «کار لازم» و آن بخش از کار روزانه را که از این «کار لازم» فراتر می رود، «اضافه-کار» می نامد. در بخش

اخیر کار روزانه است که «اضافه-ارزش» تولید می شود. سرمایه دار یا صاحب وسایل تولید، از طریق تصرف همین «اضافه-کار» که سرچشمه بی «اضافه-ارزش» و در واقع سود است و با رشد تولید افزایش می یابد، کارگر را که فاقد ابزار تولید است مورد بهره کشی قرار می دهد و یا بقول معروف استثمار می کند. بنابراین، «اضافه ارزش» ما به تفاوت ارزش نیروی کار مزدبگیران و بازده کار است و درجه بی استثمار کارگران، وابسته به میزان «اضافه-ارزشی» است که تولید می کنند. به نظر مارکس، پولی که از طرف سرمایه داران در نیروی کار و ابزار تولید سرمایه گذاری می شود، غایت گرایش به ازدیاد نامحدود را دنبال می کند و رشد سرمایه یا به عبارت دیگر «انباشت» آن که با تجمع و تمرکز همراه است، تضاد فزاینده بی میان ثروت و فقر ایجاد می کند و به دو قطبی شدن جامعه و وخامت بیشتر وضعیت کارگران منجر می گردد.

به این ترتیب مارکس نتیجه می گیرد که نظام سرمایه داری، نظامی مبتنی بر استثمار انسان از انسان است و به این اعتبار نه تنها نظامی غیرانسانی، بلکه حتا ضدانسانی است. مارکس اساساً نظام اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی را نفی می کند، چرا که به عقیده بی او در جامعه بی مبتنی بر مالکیت خصوصی، انسان از ذات خود بیگانه می شود. «از خود بیگانه گی» یکی از مفاهیم کلیدی در آرای انسان-شناختی (آنتروپولوژیک) و اجتماعی مارکس است. به عقیده بی وی، پیش از شکوفایی سرمایه داری، مالکیت خصوصی صرفاً ناشی از اراده بی ذهنی برای ثروتمند شدن بود. اما با انقلاب بورژوازی، آزادی کامل تجارت فراهم گشت و سرمایه داری در چارچوب ملی به اوج رقابت بی نظم در بازار کالا، سرمایه و کار رسید. این رقابت بی نظم و بی سالارانه (انارشیک)، باعث شد که انباشت سرمایه بر اصل بلعیدن یا بلعیده شدن استوار گردد. به این ترتیب اراده بی ذهنی سرمایه داران برای انباشت سرمایه، به جبری عینی برای انباشت هر چه بیشتر جهت بقا دگرگون شد. جبر سود حداکثر، بدون دخالت تولیدکننده گان و از بالای سر آنان خود را به صورت امرقانونمند بیگانه و ناشناسی تحمیل می کند. هم سرمایه داران و هم مزدبگیران، به یک اندازه مطیع چنین امری می شوند. سرمایه داران به کارمندان و مجریان صرف این انباشت سرمایه بی حداکثر و مستقل، تحت فشار دائمی رقابت و پیشرفت فن آورانه تبدیل می گردند. و کارگران با کار خود بیگانه می شوند و آن را نه تأیید بلکه نفی می کنند. زیرا آنان در کار دیگر نه

خیر، بلکه شری احساس می کنند که نه به آزادسازی انرژی جسمی و روحی، بلکه به فرسایش جسم و ویرانی روح می انجامد. مارکس در یکی از نخستین آثار خود یعنی «یادداشت های اقتصادی - فلسفی» تصریح می کند که در نتیجه بی چنین روندی، کارگر فقط وقتی بیرون از کار است، خود را بازمی یابد و وقتی کار می کند، از خود بی خود می شود. او هنگامی در خانه است که کار نمی کند و هنگامی که کار می کند در خانه نیست. به این اعتبار، کار او داوطلبانه نیست، بلکه جبراً کار اجباری است. پس کار او نه برآورنده بی یک نیاز، بلکه ابزاری در خدمت برآوردن نیازهای غیرخود است. این بیگانه گی در آنجا کاملاً متجلی می گردد که به محض آنکه جبر فیزیکی یا جبر دیگری وجود نداشته باشد، کارگر از کار چونان طاعون فرار می کند. پیامد قهری بیگانه گی انسان از محصول کار خود، بیگانه شدن انسان از انسان است. برای چیره گی بر این از خود بیگانه گی انسان، باید مناسبات تولیدی سرمایه داری و بویژه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را از میان برداشت و مالکیت اشتراکی را جانشین آن ساخت. به عقیده بی مارکس، تاریخ همه بی جوامع بشری تا کنون، تاریخ مبارزه بی طبقاتی بوده است و نظام سرمایه داری آخرین نظام طبقاتی تاریخ است. چرا که این نظام با رشد صنایع بزرگ همراه است و پرولتاریا را که «گورکن» آن و خود محصول صنایع بزرگ است به دست خود می آفریند. مارکس نابودی نظام سرمایه داری و پی ریزی کمونیسم را رسالت تاریخی طبقه بی کارگر می داند.

مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» به توضیح بیعدالتی در نظام سرمایه داری می پردازند و تصریح می کنند که کارگران در نظام سرمایه داری تنها در صورتی می توانند زنده گی کنند که کار بیابند و فقط تا زمانی کار می یابند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران که ناچارند کار خود را روزانه بفروشند، کالایی هستند مانند اشیاء دیگر مورد داد و ستد. در نتیجه بی کاربرد ماشین و تقسیم کار، کارگر به ضمیمه بی ساده بی ماشین تبدیل شده است. بنابراین هزینه بی که برای کارگر صرف می شود، تقریباً فقط محدود است به هزینه بی معاشی که بتواند حیات او و ادامه بی نسلش را تأمین کند.

مارکس و انگلس سپس برای چیره گی بر این بیعدالتی اجتماعی، کسب قدرت سیاسی توسط کارگران (پرولتاریا) و رفتن به سوی جامعه بی کمونیستی را پیشنهاد می کنند. به عقیده بی آنان، ویژه گی کمونیسم، برانداختن مالکیت بورژوازی است و از آنجا که مالکیت خصوصی بورژوازی، ص ۳۱

په ادامه ص ۱ پيشنه مبارزات...

که رخدادهای تاریخی را نباید فقط به عنوان اتفاقات مجزا از هم ببینیم، بلکه این همه مجموعه ای زنده از خط السیر تکامل تاریخی ایست که بروفق شرایط معین مکانی و زمانی تحول پذیر بوده و دمبدم اشکال تازه ای را بخود میگرد، تجربه نشان داده است که تاریخ تکامل اجتماعی ملو از فرود و فراز مبارزه در راه بوجود آوردن شرایط برتر برای زیست اجتماعی ایست.

همانطوری که الفبای مبارزه سیاسی می آموزاند، چنین مبارزه متناسب به شرایط ویژه تغییر پذیر و ملو از شیوه ها و اشکال متعدد و ذوجوانب است، هر گاه مبارزان صف نتوانند با درایت و شایسته گی پیچ و خمها و ویژه گیهای این نبرد را درک کنند و با شتابزده گی و تنگنظری برخورد نمایند، بعید نیست که مرتکب اشتباهات جبران ناپذیر خواهند شد.

هرگاه با یک نگاه گذرا به تاریخ صد سال اخیر افغانستان، جنبشهای مشروطیت و استقلال طلبی تا مبارزات پارلمانی و انتخاباتی دوره هفتم شورا تا دوره های دوازده و سیزده پارلمان دوره شاهی در افغانستان نظر اندازیم، به وضاحت آشکار میبینیم که چگونه آزادیخواهان، ترقی پسندان و پیشگامان نهضت انقلابی کشور از شادروان عبدالرحمن محمودی تا شادروان میر غلام محمد غبار تا شادروان ببرک کارمل و بسا همقطاران و یاران شان با استفاده از مبارزه مسالمت آمیز و قانونی در مبارزات پارلمانی ارتجاعی ترین پارلمانها فعالانه شرکت کردند، اهداف و آرمانهای ترقی خواهانه را از ستیز مبارزه پارلمانی جهت آگاه سازی توده ها و نسلهای از مبارزان ترقی خواه تبلیغ و ترویج نمودند و درحقیقت باهمان مبارزات دشوار و پیرارج شان زمینه تحولات بعدی دموکراتیک را فراهم ساختند و نقش بزرگی را در بیداری سیاسی جامعه روشنفکری رسالتمندانه ایفاء داشتند.

تاریخ مبارزات سیاسی افغانستان هیچگاه نقش عظیم چنین راد مردان و مبارزان نستوه را فراموش نمی کند و پیشرفتهای فکری کنونی را به یقین ثمره کار سترگ آنان میدانند.

اکنون که ما در مرحله ای دیگر از تاریخ سیاسی کشور قرار داریم، استفاده از تجارب گرانبهای مبارزان دلیر و رهبران آگاه جنبش تحول طلبانه کشور را وجیبه خود دانسته و کسانی را که تحت بیرق این راد مردان تاریخ، نا آگاهانه یا مغرضانه علیه نظریات و اندیشه ها و وپراتیک بزرگ رهبران فقید جنبش قرار گرفته و مبارزه مسالمت آمیز و قانونی را که انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی نماد برجسته آن میباشد مردود دانسته و گویا آترا تحریم مینمایند، خطاب به این آقایان میگویم، شما که خواهان مبارزه سیاسی بوده و میخواهید کشور را نجات داده و به توده های ملیونی زحمتکش خدمت صادقانه نموده و حکومت دموکراتیک را ایجاد و جامعه را شگوفان و گل و گلزار بسازید، گاهی تصور نموده اید که در شرایط تسلط جهانی نیروهای عقبگرا و ارتجاعی که تا دندان مسلح اند، شیوه بهتری از مبارزه مسالمت آمیز و قانونی و گسترش پایه های اجتماعی جامعه مدنی و سیر بسوی تحولات دموکراتیک وجود دارد که جنبش را به سرمنزل مقصود برساند؟ اگر انتخاب شما راه دیگری غیر آنست، آن دیگر راه منطقی و وسیله رسیدن به آرمانهای زحمتکشانی، بل راه انقلابی گری و ماورای انقلابی است که منطبق زمان بدان ساز گاری ندارد، شعار های میان تهی و هیچ و پوچ و بلند پروزانه هیچگاهی نمی تواند جای عمل سالم تحول طلبانه را بگیرد و پهنه مبارزه سیاسی را سیراب کند، بهتر آنست بادرک شرایط و اوضاع کنونی عمل نموده و از ریختن آب به آسیاب دیگران بهره نبرد!

(۱) نخستین جرقه های زایش شورا در کشور

و آغاز مبارزات انتخاباتی:

هنگام زعامت شاه امان الله نخست بر مبنای قانون اساسی ۱۹۲۳ یک شورای دولتی که مناصفه آن انتخابی بود تشکیل شد، اما این مجمع طوری که از نامش پیداست یک شورای وابسته به دولت بوده و چندان استقلالی از خود نداشت، همان بود که طی جرگه معروف و کبیر هزار نفری پغمان در سال ۱۹۲۸ خورشیدی فیصله بعمل آمد تا یک شورای یکصد و پنجاه نفری از وکلای انتخابی و حتی المقدور با سواد افغانستان تأسیس گردد، اما در همین سال آتش اغتشاش در مملکت دامن زده شد و دولت مستعجل نتوانست به آرمانهای خود نایل آید، لذا مصوبه های این جرگه بزرگ نیز به تعویق افتاد، بعد ها نادرشاه به اساس قانون اساسی ۱۹۳۰ نه تنها برای نمایش، بلکه برای تحمیل فیصله های خود در صدد ایجاد یک شورای میان تهی برآمد، در این شورا بر عکس دوره امانی قید سواد مانند دور کنونی که حتا داشتن سواد برای کاندیدان الزامی نمیشد از وکیل منتخب حذف گردید و بعبود و وثیقه شرعی جاگزین داشتن سواد کافی و اهلیت و کفایت وکیل گردید، بهرحال نادرشاه بعد از تشکیل لویه جرگه ۳۰۱ نفری کابل در سپتامبر ۱۹۳۱ اعضای شورای ملی را نیز از بین وکلای جرگه انتخاب و در این عصر نه تنها انتخاب وکلا وابسته به نظر دولت و مراجع ذیصلاح بود، بلکه مباحثات ایشان هم مربوط به استیذان دولت بود، یکسال بعد مجلس عیان هم تأسیس و در آنوقت صرف ۲۷ نفر عضو انتصابی داشت و هدف از تأسیس آن در قید و بند نگهداشتن شورای ملی بود.

آری! شورا چنین پایه گذاری شد که در آن مساله انتخابی بودن چندان مطرح نبود، اما بعد ها در بحبویه ای جنگ دوم جهانی در اثر مبارزات دامنه دار فشر آگاه که بیدارسازی جامعه با نقش اکتیف احزاب روشنفکری چون (حزب ویش زلمیان به رهبری عبدالرؤف بیبواکه در نوامبر سال ۱۹۴۷ تأسیس و جریده انگار ارگان نشراتی و تبلیغی آن به امتیاز فیض محمد انگار بود، یا حزب خلق به رهبری شاد روان داکتر عبدالرحمن محمودی که در سال ۱۹۵۰ تأسیس و ارگان نشراتی آن ندای خلق نام داشت و به مدیریت ولی محمد عطایی نشرات میکرد، هکذا حزب وطن به رهبری میر غلام محمد غبار که در سال ۱۹۵۰ تأسیس و جریده وطن ارگان نشراتی آن بود) آغاز یافته بود، در این میان نقش مبارزات انتخاباتی دوره هفتم شورای ملی در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۴۹ که رهبران فقید یاد شده و شماری از مشروطه خواهان در پیشقراولی این نهضت قرار داشتند نهایت برجسته و برای هموار ساختن راه مبارزه پارلمانی الگوی نخستین و پایه یی محسوب میشود.

(۲) نقش برجسته روشنفکران مرقی در دوره هفتم شورای ملی:

مبارزات پارلمانی دوره هفتم شورای ملی نهایت خاطره انگیز است و درسهای از آن میتواند برای طرفداران مبارزه مسالمت آمیز و قانونی در مرحله کنونی تجربه بزرگ و انتباه انقلابی و تحول پسندانه باشد.

دوره هفتم شورای ملی بدان جهت حایز اهمیت است که این نخستین دور انتخابات سری و آزاد شورای ملی در کشور میباشد که در زمستان ۱۹۴۸ هنگام پادشاهی محمد ظاهر شاه توسط شاه محمود صدراعظم وقت اعلان شد و در این کارزار بخشی از روشنفکران از شهر کابل و ولایات دیگر در آن حصه گرفته و کاندیدای شانرا اعلام نمودند، همچنان دولت نیز سعی کرد تا گماشته گان خود را نفوذ دهد، باینصورت ۱۷۱ نفر وکیل شورا مرکب از سه دسته: روشنفکران مبارز و مخالف دولت، گماشته گان دولت و اشخاص بیطرف تکمیل و تشکیل یافت. روشنفکران مبارز در هر مرحله از کار دور هفتم

شورا سهم بارز داشته و در اکثر موارد همصدا و هم نظر بودند، چنانچه همه روشنفکران صرف نظر از وابسته گی شان به این یا آن حزب، همه و همه به نماینده حزب ویش زلمیان مرحوم گل پاچا الفت رای دادند تا معین دوم شورا گردید.

همچنین هنگام ایفاء مراسم تحلیف روشنفکران از ذکر نام حکومت خود داری کرده و علی الرغم قاعده قدیم فقط سوگند و فادرای نسبت به مملکت و ملت را برجسته ساختند، این حرکت در صف آرای بین دست راستی ها و چپیی ها (اپوزیسیون پارلمانی) خط کشی جدید را بوجود آورد که توانستند در تشکیل کمیسیونهای متعدد، انتخاب روسا و منشیان کمیسیونها اپوزیسیون رای بیشتر را نصیب شود، قانون جدید و وظایف داخلی شورا و قانون جدید انتخابات را نسبتاً به شکل دموکراتیک آن تصویب نمودند، همچنان بسا قوانین دیگر را با تأثیر گذاری مثبت گذرانیدند، هکذا مساله ابطال و الغای خط دیورند در جون ۱۹۴۷، تصویب روزی بنام پشتونستان و اعلان تعطیل عمومی در ۲۲ دسامبر ۱۹۵۱ از زمره کار ها و تأثیرات همین دوره روشنگرانه شورای ملی افغانستان میباشد.

قابل تذکر است که در این دوره در برابر گروه دولتی ها صف یک عده وکلای ملی به شکل جبهه متحد ملی قرار داشت، این جبهه مرکب از اشخاص مستقل و آزاد و همچنان شماری از نماینده گان احزاب سیاسی بودند، اینک با تذکر نام برخی از برجسته ترین های آن اکثفا مینمایم و به آنهایی که تصور میکنند که شرکت در مبارزات پارلمانی زاید و گویا نا معقول است گوشزد مینمایم که به نام ها و شخصیتهای بزرگی که امروز ظاهراً به مقام آنها ارج میگذارند و به عملکرد و آموزه های شان التفات نمی نمایند، دقت کنید و زیر عنوان تحلیل مشخص از وضعیت کنونی که وضعیت دیروز دشوارتر و پیچیده تر از امروز بود از کارزار مبارزه انتخاباتی شان خالی نکنید. به نام ناموران تاریخ توجه کنید: پوهاند عبدالحی حبیبی، محمد کریم زبیبی، نظر محمد خان نوا، محمد قاسم خان سر پلی، محمد انور بگرامی، عبد الاول قریشی، درانی خان کوچی، و بسا شخصیت های دیگر مستقل از نگرهار، کهدامن، سربیی، جاغوری، قره باغ، لغمان، خوست و فرنگ بغلان، تاشقرغان، کتواز و اطراف و اکناف کشور کسانیی بودند که با هویت مستقل در مبارزه پارلمانی شرکت کردند و حماسه آفریدند، همچنان از حزب وطن: میر غلام محمد غبار، سید محمد دهقان کشمی، از حزب خلق داکتر عبدالرحمن محمودی، خال محمد خسته، از حزب ویش زلمیان گل پاچا الفت و نور محمد پنجوایی و دیگران بودند که افتخار شرکت در دوره هفتم شورای ملی را داشتند.

دوره نهم شورای ملی نیز یکی از دوره های برجسته میباشد که دستاوردهای مشابه دور هفتم را داشت، منجمله موافقنامه معاملات امور ترانزیتی و تبادل پارسل های پستی میان افغانستان و اتحاد شوروی پیشین بتاریخ ۷ اگست ۱۹۵۵ در دور نهم شورای ملی تصویب شد و بسا تصامیم دیگر در عرصه مناسبات بین المللی که جهان تازه از جنگ فارغ شده بود و افغانستان ناگزیر بود با مناسبات نوین وارد روابط جهانی گردد.

(۳) انتخابات بلدی (شهرداری یا شاروالی) کابل: در سال ۱۹۵۰ شماری از روشنفکران آگاه در انتخابات آزاد بلدی (شهرداری) کابل شرکت نموده و انتخاب شدند، با استفاده از تربیون مبارزه انتخاباتی در اجتماعات شهری سخنرانی ها و نطقهای پرشوری را بر راه انداختند و در بیدار سازی جامعه رول ارزشمندی را ایفاء داشتند، در میان آنان چهره های درخشان و شخصیتهای برجسته یی چون: انجنیر غلام محمد فرهاد رییس بلدی، میر محمد صدیق فرهنگ و داکتر عبدالله واحدی معاونان، محمد حسین نهضت

به ادامه ص ۲۴ پیشینه مبارزات...

منشی و سرورجوبیا، محمد آصف آهنگ، شیر محمد آسیابان و دیگران منحیت اعضای مجلس بلدیہ (شاروالی) شامل کادر شهر داری کابل شدند.

اینجا بزودی بلدیہ کابل را سر و سامان تازه بخشیدند، دفاتر، ناحیه ها و بودجه بلدی را تنظیم، جاده ها را قیر ریزی، باغچه ها و وکارته های جدید احداث و جاده های مرکزی شهر (میوند و نادر پشتون) را تمدید، سینما ها اعمار و مجله بلدیہ را انتشار دادند.

مردم وباشنده گان شهر کابل بزودی نتایج بلدیہ انتخاباتی و مشارکت جمعی روشنفکران را در اعمار و ساختن بنا های شهر بچشم و سر دیدند و روشنفکران متعدد به آرمانهای و وطنداران شان کار دلسوزانه را میزول داشته و در انظار اعتباری دریافتند، این نخستین تجربه در پروسه انتخاباتی بودن شهر داری بود که پایه و بنیاد مبارزات بعدی را تشکیل داد و بر مبنای همین کار مشترک تفاهماتی میان آمد، البته حکومت نتوانست این همه را تحمل کند، بنا توطئه و سبوتاز راه اندازی شد و شهرداری برای سالیان متمادی انتصابی بود، بعد از رویداد دوره هفتم شورای ملی و انتخابات بلدیہ است که مردم بخاطر برآورده شدن مطالبات قانونی شان در سالهای ۱۹۵۲ به بعد دست به تظاهرات زده و جنبشها و نهضت‌های سیاسی را راه اندازی نمودند که یکی از آنها اوج گیری جنبش محصلان و دیگری هم ایجاد احزاب سیاسی با تمایلات چپ، چپ دموکراتیک و سوسیال دموکرات بود که طبق قانون اساسی ۱۹۶۴ علی الرغم عدم تصویب قانون احزاب سیاسی فعالیت چنین احزاب علنی شد و جراید متعدد با تمایلات یاد شده میان آمد.

۴) مبارزه پارلمانی دوره های دوازدهم و سیزدهم شورای ملی:

انتخابات پارلمانی دور دوازدهم شورای ملی که از زمره پر شور ترین، آموزنده ترین و برجسته ترین هاست در سالهای (۱۹۶۵-۱۹۶۴) تحقق یافت، قانون اساسی ۱۹۶۴ اساس دومجلس را در شورای ملی افغانستان گذاشت، در این دور ۲۱۶ وکیل در ولسی جرگه (مجلس نماینده گان) و ۱۰۰ سناتور در مشرانو جرگه (مجلس سنا) عضویت داشتند.

طبق قانون اساسی ۱۹۶۴ شورای ملی دارای سه نوع قدرت بود:

- وضع قوانین برای تنظیم امور حیاتی افغانستان.
- نظارت بر فعالیت‌های قوه اجراییه و استیضاح حکومت.

- از طریق ابراز عدم رای اعتماد شورا میتوانست حکومت را از پا در آورد.

این چرخش عمده در طرز فعالیت و اثرمندی پارلمان تأثیر بسزا داشت که در حقیقت میراث مبارزات پردامنه آزادی خواهان و مشروطه خواهان در دوره های پیشین بود، تجربه نشان داده است که مبارزه سیاسی سلسله و زنجیره ای از روند تکامل اجتماعی و تاریخی است که نسل به نسل و سینه به سینه انتقال مییابد و در هر دوره ای ویژه گیهای منحصر بهمان دوره را داشته و دمیدم غنا و تکامل مییابد.

افغانستان در چوکات قانون اساسی ۱۹۶۴، دوبار شورا را انتخاب کرد، یکی آن دور دوازدهم است که در سال ۱۹۶۵ در زمان حکومت داکتر محمد یوسف تحقق یافت و دیگری دور سیزدهم است که در سال ۱۹۶۹ هنگام حکومت اعتمادی دایر گردید، بطور عموم شورای دور ۱۲ نسبت به دور ۱۳ نسبتاً به شکل دیمو کراتیک تر آن انتخاب شد، چنانچه در دور سیزدهم مداخلات حکومت بیشتر از پیش محسوس بود، در این دو دوره تاریخی کابینه های صدراعظم هایی چون: داکتر محمد یوسف، محمد هاشم میوند وال، نور احمد اعتمادی، داکتر عبدالظاهر و محمد موسی شفیق رای اعتماد گرفته و نزد پارلمان

مسئول بودند.

بهرحال در پرتو قانون اساسی جدید فضای مساعد تری برای تنفس سیاسی در کشور فراهم شد، جوانان و روشنفکران دسته دسته و گروه، گروه در حلقه های پراکنده و بعضاً تحت سازماندهی جمعیت جدید التشکل دموکراتیک خلق افغانستان (تاسیس ۱۱ جدی ۱۳۴۳ برابر به اول جنوری (۱۹۶۴) که بعد ها بنام های حزب (د.خ.ا) و (حزب وطن) مسما شد، بخاطر دفاع از حقوق پامال شده مردم و پایه گذاری مبارزه متشکل دموکراتیک، شرکت فعال در مبارزات انتخاباتی و پارلمانی را بهترین وسیله دانسته و بادرسهایی از رویداد های سیاسی دوره های هفتم، هشتم و نهم شورای ملی و جنبش اتحادیه محصلان وارد کارزار مبارزه مسالمت آمیز و همزمان مبارزات انتخاباتی گردیدند.

غالباً در نبود قانون احزاب دشوار بود تا احزاب سیاسی با پلاتفرم انتخاباتی وارد عرصه انتخابات شوند، بنا بران احزاب مترقی با طرح خطوط کلی انتخاباتی و هم چنان احزاب دست راستی بدون مشی انتخاباتی با چند شعار و با خدعه و نیرنگ و اعمال نفوذ بوسیله متنفذین محلی در این عرصه پا گذاشتند. کاندیدای نیروهای مترقی به فعالیت‌های گسترده انتخاباتی در شهر کابل، برخی مراکز و ولایات و حتا نقاط دور دست پرداختند، در همچو مبارزات انتخاباتی حزب (د.خ.ا) و سایر نیروهای ملی اهدافی مانند: افشاء ماهیت ارتجاعی طبقات و محافل حاکمه، بیدارسازی مردم و جلب آنان به مبارزه فعال علیه اختناق و ستمگری بخاطر دستیابی به حقوق اساسی شان را در برابر خود قرار دادند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان با تحلیل وضعیت عینی سیاسی کشور و درک عمیق از مبارزه مسالمت آمیز و قانونی و با در نظر داشت امکانات عملی راه اندازی کارزار انتخاباتی دواطلبان، برجسته ترین رهبران، کادرها و مسوولین خویشرا کاندید نمود تا وارد عرصه انتخاباتی شوند، به اینترتیب: ببرک کارمل، اناهیتا راتبازاد و سلطان علی کشمند از شهرو ولایت کابل، نورمحمد تره کی از ولسوالی ناوه ولایت غزنی، نوراحمد نورو صالح محمد زبیری از ولایت کندهار، فیضان الحق فیضان از ولایت ننگرهار، دستگیر پنجشیری و هادی کریم از ولایت پروان وقت، قادر بهیار از ولایت کندز و اکرم کارگر از ولایت بغلان و ددها روشنفکر انقلابی و وطنپرست از اکناف کشور کاندید و وارد کارزار انتخابات شدند، بادرخ که در برخی حوزه ها به صندوق های آراء دستبرد شد و شماری از کاندیدان حزب خلاف موازین دموکراتیک بازداشت شدند، نورمحمد تره کی و سلطان علی کشمند در حوزه های مربوط موفق به اخذ رای نگردیدند.

علی الرغم سنگ اندازی ها از زمره کاندیدان حزب ۴ تن از رهبران و فعالان موفق به اخذ اکثریت آراء شدند و بعنوان وکیل در دوره دوازدهم شورا انتخاب شدند و فرکسیون پارلمانی حزب را تشکیل دادند، اینان عبارت بودند از: ببرک کارمل، اناهیتا راتبازاد، نوراحمد نورو فیضان الحق فیضان بر علاوه ایشان شخصیت‌های معروف سیاسی چون: میر محمد صدیق فرهنگ، عبدالرحیم هاتف، محمد شاه رحمتیان، محمد اسماعیل مبلغ و محمد آصف آهنگ که پیشینه مبارزات سیاسی درخشان داشتند وارد پارلمان شدند و نقش با اهمیتی را دوشادوش فرکسیون پارلمانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در راستای نهادینه ساختن دموکراسی و دفاع از حقوق اساسی مردم بعهده گرفتند.

در دوره سیزدهم شورای ملی حزب علی الرغم موانع قانونی و غیر قانونی طبقه حاکم نتوانست راه دشوار کاندیداتوری را پیروزمندانه طی و در این دوره از شهر کابل صرف یکنر را کاندید و در نتیجه موفق شد تا ببرک کارمل را منحیت نماینده منتخب مردم به

پارلمان بفرستد، حفیظ الله امین نیز در این دوره به پارلمان راه یافت.

در جریان مبارزات انتخاباتی شهر کابل که نگارنده نیز دوشادوش همزمان درفش داد خواهی را بدوش میکشیدم و در کمپاین حوزه های انتخاباتی ناحیه چارم و هفتم فعالانه میرزمیدم، شاهد بر پای میتنگها، کار عظیم تبلیغاتی، تهیجی و روشنگرانه بویژه سخنرانی های پر شور ببرک کارمل رهبر فقید حزب بودم، این مبارزه انتخاباتی برای بسیاری ها به مدرسه بزرگ آموزش انقلابی و فراگیری دانش مترقی مبدل شده بود و ما در جریان این کارزار بسا استعداد های سرشار را دریافتیم و با بسیح آنان صفوف حزب را تکامل بخشیدیم.

سخنرانی های پر شور، هیجان برانگیز و آموزنده ببرک کارمل یکتا از بنیان گذاران برجسته حزب (د.خ.ا) و رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان هنگام مبارزه انتخاباتی در تپه سلام (کارته سخی)، دهمزنگ و گذرگاه خاطره بزرگیست که هرگز فراموش نمیشود، این سخنرانی حدود ۴۰ سال قبل از امروز صورت گرفت، اما ندای داد خواهانه و کلمات و جملات متین آن تاکنون در ذهن و روان من طنین انداز بوده و نیرو بخش مبارزه داد خواهانه کنونی ما میباشد، مانند من صدها و هزاران تن از جوانانی که دارای مختصات لازم برای شرکت در مبارزه دشوار سیاسی بودند با شرکت در کارزار انتخابات پارلمانی و شنیدن چنین سخنرانی ها به اهداف و آرمانهای والای حزب آشنا شدند و صفوف حزب را تقویه نمودند.

اگر بخوایم طور مختصر پیرامون اثر بخشی مبارزه فرکسیون پارلمانی حزب و نقش سخنگوی آن در داخل پارلمان تماس حاصل نمایم، خاطرات فراوان وجود دارد که به رشته تحریر در آوردن همه آن دشوار است، اما بیانیته های تحلیلی، رهنمودی و افشاگرانه ببرک کارمل و سایر هموندان فرکسیون پارلمانی حزب (د.خ.ا) بویژه هنگام رای اعتماد به حکومت مؤظف خاطره ای عظیمی است که یاران روزهای آموزش و کار مشترک، روز های دشوار، اما افتخار آفرین و همقطاران با شهامت من بدان صده خواند گذاشت، استماع چنین بیانیته ها از امواج رادیو کابل وقت به جشن همه گانی مبدل میشد و ما در صحن لیسه حبیبیه با آوردن رادیو های بطری دار دسته، دسته و جوقه و جوقه همصنفان و همقطاران را بدور حلقه های خویش فرا میخواندیم و در پایان با کمیت قابل ملاحظه هواخواهان و یاران تازه روبرو میشدیم و این همه از برکت همان سخنرانی ها و بیانیته پر شور رهبران حزب بود که از مقر پارلمان کشور انتشار می یافت، اگر بیبا بنگریم، قضیه کاملاً روشن و پر واضحست که شرکت در مبارزات قانونی و مسالمت آمیز هسته مرکزی زنده گی آگاهانه حزب د.خ.ا و همچنان ادامه دهنده گان و بازمانده های آنرا تشکیل داده و میدهد.

حزب با استفاده از تریبون پارلمانی توانست اهداف و برنامه مترقی خویشرا توضیح و تبلیغ کند، بیداری زحمتکشان و جلب روشنفکران در روند مبارزه انقلابی و آماده گی نسبی برای همسان سازی حزب با تحولات تازه و دفاع از جمهوریت بمثابه پدیده پیشرونده و همچنان صبح یابی مفکوره وحدت مجدد حزب در سالهای بعدی یکی از نتایج سودمند مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی بود که حزب ما نصیب شد.

۵) شورای ملی در عصر مصالحه ملی:

حزب (د.خ.ا) و (وطن) بعد از احراز قدرت سیاسی و تحول اپریل ۱۹۷۸ بنابر عوامل درونی و بیرونی صرف بعد از ۱۶ جنوری ۱۹۸۷ در وجود دولت جمهوری افغانستان تحت زعامت شاد دولت داکتر نجیب الله که مشی مصالحه ملی را با اهداف: قطع جنگ، اعاده صلح و ثبات، تشکیل اتحاد چپ دموکراتیک، پذیرفتن سیستم چند حزبی،

به ادامه ص ۲۵ پیشنهاد می‌دهم...
ایجاد ارگانه‌های اداره ایتلافی در سطوح مختلف، طرح قانون اساسی جدید، آماده‌گی برای انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، اعلام مجدد موقف بیطرفی و غیرنظامی ساختن افغانستان، مراجعه به آرای عمومی (ریفرنندم)، مذاکره برای ایجاد یک دوره انتقالی، قطع ارسال سلاح به هر دو جانب و بسا مسایل دیگر اعلام نمود، مجال یافت که برفوق تعدیلات ۲۹ نوامبر ۱۹۸۷ در قانون اساسی انتخابات پارلمانی را تصویب کند و شورای ملی دو مجلسه را مجدداً احیاء و اعلام بدارد، شورای ملی جدید که در شرایط نوین بمیان آمد، در اپریل ۱۹۸۸ با راه اندازی انتخابات پارلمانی تشکیل یافت، این دور شورامانند گذشته، تصویب قوانین، نظارت بر فعالیت‌های قوه اجراییه، استیضاح و رای اعتماد به حکومت را در محراق کار خود قرار داد، درحالی که این شورابه تناسب دوره‌های مهم هفتم، دوازدهم و سیزدهم درخشش قابل ملاحظه نداشت، اما بتوانست در ۱۶ جون ۱۹۸۸ به حکومت داکتر حسن شرف و در ۲۲ فیروری ۱۹۸۹ به حکومت سلطان علی کشتمند و در مارچ ۱۹۹۰ به حکومت فضل الحق خالقیار رای اعتماد دهد و شمار زیادی قوانین، لوایح قانونی و مقررات مهم را تصویب و از نظر مجلسین (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) بگذراند و چندین مرتبه شماری از وزراء و مسؤولین دولتی و مقامهای اجرایی را مورد استماع و استیضاح قرار دادند و دموکراسی را تمثیل و پیاده نمودند.

۶) روند کنونی انتخابات پارلمانی و پیوند منطقی آن با گذشته تاریخی:

قرار است دومین انتخابات پارلمانی افغانستان برفوق قانون اساسی مصوب ۲۰۰۳ این کشور بتاریخ بیست و هفتم سنبله ۱۳۸۹ برابر به هجده سپتامبر سالجاری برگزار شود، در این انتخابات بیش از دو هزار نفر در سراسر کشور ثبت نام نموده اند که از مجموع افراد ثبت نام شده نزدیک به ۳۰۰ نفر آن زن هستند، قانون این انتخابات در کشمشیهای حکومت و پارلمان دچار لنگش و چالش شده است، هرگاه سرنوشت این قانون به زودی روشن نشود، ممکن است برنامه کمیسیون برگزاری انتخابات را به شدت متأثر کند.

نیروهای مترقی و خبیر سیاسی کشور و همچنان ترقیخواهان مستقل و روشنفکران آزاد اندیش بمثابه وارثین برجسته و پشاهنگ حزب و تشکلهای دیروز و ادامه دهنده سنن پرافتخار پیشین ما با الهام از تجارب گرانبهای نهضت مشروطیت، پراتیک شرکت ترقی خواهان و پیشروان در کارزار انتخاباتی و مبارزه مسالمت آمیز کمیت قابل ملاحظه را در کارزار انتخابات

پارلمانی کاندید نموده اند که هر یک با نقش برجسته شان خلا و کمبود ترقی پسندان را مرفوع و تکمیل خواهند کرد.
البته در صف بندی های مقابل این روند شماری از تکنوکراتها، عقبگرایان و عناصر وابسته به ارتجاع و نیروهای خارجی هم قرار دارند که نیروهای مترقی را به مصاف میطلبند.

اکنون زمان آن فرا رسیده است که با الهام از مبارزات آگاهانه دهه های پیشین دست بدست هم داده و بمثابه وارثین نیاکان مبارز و پیشقراولان نهضت انقلابی، بادرک وضعیت حساس کنونی، زنجیر اتحاد و همبسته گی را محکم تر نگهداشته و با هوشیاری و درایت سیاسی و کنار گذاشتن تکروی و مخالفت های روشنفکرانه، به بهانه تراشی ها و ترفندها خاتمه بخشید و با تکیه بر وجوه اشتراک و زدودن وجوه اختلاف و اجتناب از جزم ها، برای حل مسایل مبرم ملی همبسته گی خویش را در پراتیک تبارز دهیم و با حمایت و پشتیبانی از کاندیدان آگاه و ترقی پسند صرف نظر از علایق سازمانی و تشکیلاتی شان صف واحد ترقی خواهان را تشکیل و یکبار دیگر به ثبوت برسائیم که افغانها هنوز هم شایسته گی آنرا دارند که میهن شان را از ورطه نابودی نجات دهند و حیثیت و اعتبار ملی و بین المللی آنرا با گزینش شایسته ترین نماینده گان اعاده نمایند.

در فرجام:

غایبه و هدف نهایی من از نگارش و جمعبندی این نوشته آنست که همه ما با توسل به خرد جمعی و با استفاده بجا و معقول از تجارب گرانبهای تاریخی در عرصه مبارزه مسالمت آمیز که راه اندازی انتخابات پارلمانی و انواع دیگر انتخابات چه در دستگاه دولت از قبیل انتخابات ارگانه های محلی قدرت دولتی باشد، یا انتخابات درون سازمانی و حزبی از قبیل انتخابات این کنگره و آن کنگره، این شورا و آن شورا، این کمیته و آن کمیته، یا انتخابات فلان سازمان اجتماعی همه همه جز لاینفک همین مبارزه مسالمت آمیز بوده و غیر شفاف ترین انتخابات به مراتب دموکرات تر از هر انتصاب است، ولو در این انتصاب نورمها و ضوابط و روابطی هم اگر در نظر گرفته شده باشد، حقیقت آنست که در هر انتخابات عناصر دموکراتیک آن بیشتر از شفاف ترین انتصاب ها میباشد.

پس در این مقطع تاریخی که مردم افغانستان بعد از این همه قربانی و سپری نمودن رنج و عذاب میخوانند، بخاطر تعیین سرنوشت شان به شیوه مدرن بیای صندوقهای آرا بروند بی انصافی خواهد بود که روشنفکران ما در پی منافع گروهی و شخصی خویش برآمده و به همه دستاوردهای صد ساله ملت

افغانستان خط بطلان کشیده جهان راز عینک تنک منافع گروهی شان تیره و تار ترسیم کنند.

همین اکنون نهضت انتخابات به نهضت بیدار سازی جامعه افغانستان مبدل گردیده است، اینکه برخی ها بدون تحلیل وضعیت کنونی میخوانند، در ضدیت با مبارزه مسالمت آمیز انتخابات را تحریم و اسپ توسن را چارنعل بسوی تحقق شعارهای آرمانگرایانه و ماورای انقلابی و انقلابی گریهای لجام گسیخته هدایت کنند، اینان یا درک ناقص از وضعیت کنونی دارند، یا هدف از ارایه دیدگاههای شان پراتیک سیاسی نی، بل پیشکش نمودن شعارهای دلفریب و رنگینی ایست که صرف در چوکات یک تفکروایدیالوژی میتواند در کار پژوهشی لازم آید و برای ویتترین همسویی و سر تکانی با احزاب چپ اروپایی و امریکای لاتین زبینه باشد!

در اشاعه این نوشته از آثار و منابع آتی بهره گرفته شده است.

- جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ نوشته مورخ شهیر و شخصیت برجسته سیاسی میر غلام محمد غبار.

- یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی نوشته شخصیت سیاسی و صدراعظم پیشین افغانستان سلطان علی کشتمند.

- کروئولوژی رویداد های مهم افغانستان نوشته محقق و رزیده داکتر علی محمد زکریا.

- منابع خبری و رسانه ها.

به ادامه ص ۳۱ تأملاتی در...

اگر چه جامعه اختلاف طبقاتی را به رسمیت نمی شناسد و همگان را در حکم کارگرانی همسان می داند، اما خاموشانه استعداد های نابرابر فردی و توانایی بازده کار را به مثابه امتیازات طبیعی به رسمیت می شناسد. به این معنا از نظر محتوایی به حق نابرابری تمکین می کند. مارکس تصریح می کند که در مراحل نخستین جامعه بی کمونیستی، یعنی در زمانی که این جامعه پس از دردهای طولانی زایمان از بطن جامعه بی سرمایه داری بیرون آمده، این کمبودها اجتناب ناپذیر خواهند بود. اما در مرحله بی بالاتر جامعه بی کمونیستی، یعنی پس از آنکه تبعیت بنده وار فرد از تقسیم کار و تضاد میان کار روحی و بدنی از میان رفت؛ پس از آنکه کار از وسیله بی برای زنده گی، به نیاز زنده گی تبدیل شد؛ و پس از آنکه با تکامل همه جانبه بی افراد، نیروی مولده بی آنان نیز رشد کرد و چشمه های ثروت تعاونی کاملاً جاری گشت، تنها در آن زمان می توان از افق حقوقی تنگ بورژوایی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست بر درفش خود بنویسد که:

«از هر کس مطابق استعداد هایش، به هر کس مطابق نیاز هایش».

پایان

به ادامه ص ۴ رازهای...

که هیچ نوع روزنه‌ امید ازین نشستهای یکجانبه قومی بر نمی تابد، چرخیده باشد، زیرا مقامات امریکائی نه تنها این جرگه مشورتی دولتی را مورد حمایه قرار داده اند، بلکه به تطبیق فیصله های خود درین راستا دستوراتی، نیز صادر کرده اند.

در آستانه سفر آقای کرزی به امریکا بود که این تنشهای لفظی به اوج خود رسیده بود. چند کارمند ارشد امریکا بشمول سفیر آنکشورد در افغانستان تقلبات گسترده تیم آقای کرزی در انتخابات ریاست جمهوری را مورد انتقاد قرار دادند. همزمان با آن در روزنامه های معتبر امریکا و انگلستان مقالات افشا گرانه علیه حامد کرزی و بیکه تازیهای خانواده اش به نشر رسید.

در جو این تصادمات سیاسی، حامد کرزی با عصبانیت شدید از عملکردهای خود بدفاع برخاست و خارجیهارا عامل فساد و توطئه در افغانستان خواند و هشدار داد که : « یک تغییر کوچک میتواند همکاری جهانی را به مفهوم اشغال و یاغی گری را به مقاومت ملی تبدیل کند »

باز هم در جمع عده یی از اعضای پارلمان اعلام نمود « اگر جامعه ملل به توطئه خود ادامه دهد اوبه طالبان می پیوندد » سخنانیکه همه را گیج زده ساخت و یک راهبرد خطرناکی را در برابر امریکا و جامعه ملل به نمایش در آورد. راهبردی که انگیزه آن طبعاً از اتکا مطمئن به بازوی قومی طالبها، منشأ میگیرد. در غیر آن همه میدانند که امروز کشور ما در چه بحران درد آوری، از فقر و بیکاری و در پردی گرفته تا نظامی ناکاره با کابینه بی در وبی مسؤلیت که نیمی از بدنه اش در فقدان مشروعیت بسر میبرد گرفتار است، ازین رو این هشدارهای زنده آقای کرزی به ولینعمتانیکه خود در سایه حمایت آنها نفس میکشد، متکی بر سنجش ستراتیژیک دولتمداری نیست زیرا ضربه آن باز هم جز برگردنه ملت و بکام ازدها سپردن کشور، مفهوم دیگری نمیتواند داشته باشد. داعیه استقلالیت به شاخصه های دیگری، مانند موجودیت یک ملت واحد، زیر ساختهای قوی اقتصادی و ارتشی نیرومند و واقعاً ملی و متکی بخود، اشد نیاز دارد. در حالیکه ما می بینیم در هر کدام ازین عرصه ها، تا کجاها دست نگر و محتاج نشستیم.

سخنان تند و واکنشی آقای کرزی به آدرس امریکا و جامعه ملل و حتا ب مردم خودش، نه از خواستگاه اراده ملت و ملت سازی و نه بخاطر ریشه کن ساختن فساد مافیائی در افغانستان بوده است، بلکه او با سنجش حال و هوای روز، خواسته است تا از یکسو اتهامات و انتقادات مخالفان را، با جلوه دادن

عملکردهای گویا شفاف، از دامان شخص خود و خانواده خود دور سازد و از جانب دیگر از شجاعت خود در موقف یک رهبر مستقل، در برابر ابر قدرتهای اشغالگر، توجه ملت را بیشتر بسوی خود جلب کند.

در جو این تصادمات سیاسی، حامد کرزی با عصبانیت شدید از عملکردهای خود بدفاع برخاست و خارجیهارا عامل فساد و توطئه در افغانستان خواند و هشدار داد که : « یک تغییر کوچک میتواند همکاری جهانی را به مفهوم اشغال و یاغی گری را به مقاومت ملی تبدیل کند »

باز هم در جمع عده یی از اعضای پارلمان اعلام نمود « اگر جامعه ملل به توطئه خود ادامه دهد اوبه طالبان می پیوندد » سخنانیکه همه را گیج زده ساخت و یک راهبرد خطرناکی را در برابر امریکا و جامعه ملل به نمایش در آورد. راهبردی که انگیزه آن طبعاً از اتکا مطمئن به بازوی قومی طالبها، منشأ میگیرد. در غیر آن همه میدانند که امروز کشور ما در چه بحران درد آوری، از فقر و بیکاری و در پردی گرفته تا نظامی ناکاره با کابینه بی در وبی مسؤلیت که نیمی از بدنه اش در فقدان مشروعیت بسر میبرد گرفتار است، ازین رو این هشدارهای زنده آقای کرزی به ولینعمتانیکه خود در سایه حمایت آنها نفس میکشد، متکی بر سنجش ستراتیژیک دولتمداری نیست زیرا ضربه آن باز هم جز برگردنه ملت و بکام ازدها سپردن کشور، مفهوم دیگری نمیتواند داشته باشد. داعیه استقلالیت به شاخصه های دیگری، مانند موجودیت یک ملت واحد، زیر ساختهای قوی اقتصادی و ارتشی نیرومند و واقعاً ملی و متکی بخود، اشد نیاز دارد. در حالیکه ما می بینیم در هر کدام ازین عرصه ها، تا کجاها دست نگر و محتاج نشستیم.

سخنان تند و واکنشی آقای کرزی به آدرس امریکا و جامعه ملل و حتا ب مردم خودش، نه از خواستگاه اراده ملت و ملت سازی و نه بخاطر ریشه کن ساختن فساد مافیائی در افغانستان بوده است، بلکه او با سنجش حال و هوای روز، خواسته است تا از یکسو اتهامات و انتقادات مخالفان را، با جلوه دادن عملکردهای گویا شفاف، از دامان شخص خود و خانواده خود دور سازد و از جانب دیگر از شجاعت خود در موقف یک رهبر مستقل، در برابر ابر قدرتهای اشغالگر، توجه ملت را بیشتر بسوی خود جلب کند.

مگر با چنین تلون مزاج و عصبانیت، آنهم بادستان خالی، نمیشود کاریک مملکت از هم پاشیده را، سرو سامان بخشید و یا تنها با توافق یک ستراتیژی میان خالی، کشور را گل و گلزار ساخت. ستراتیژی که در آن تأکید بعمل آمد تا بعد ازین در عملیات هوائی از تلفات مردم ملکی جداً خود داری شود.

اما در برگشت آقای کرزی که هنوز پایش بخاک وطن نرسیده بود، در یک بمبارد هوائی امریکا در منطقه سرخرو جلال آباد، ده نفر مردم بیگناه ملکی به هلاکت رسیدند.

در ستراتیژی جدید بدون آنکه بارک اوباما از توده های برباد رفته کشور نامی ببرد و یا شریک ستراتیژی خود، مردم افغانستان را خطاب کند، او از حامد کرزی بحیث متحد خوب ستراتیژی امریکا یاد میکند و دیگر همه چیز را تمام شده بحساب میگیرد. این پالیسی، خود بیانگر آنست که درینجا مسئله ملتها و دموکراسی اصلاً مطرح بحث و گفتمان سیاسی قرار نمیگیرد. برای امریکا و یا سایر ابر قدرتهای مغرور اگر مردم مومن و بی دفاع افغانستان حیثیت چوب سوخت را دارند، در عین زمان مهره های دست نشاندۀ نظام نیز اکثر آدرجه آدم های به حراج رفته، در صحنه سیاسی قد بر افراشته اند، که نه بخاطر پاسداری از منافع علیای کشور بلکه بخاطر رضای خاطر ولینعمتان، عرق میریزند و حاصل بر میدارند. بگونه مثال وزیر خارجه افغانستان که ممثل سیاسی دولت آقای کرزی در سطح ملی و بین المللی است معلوم نیست درین شرایط بحرانی وطن، بچه کاری مصروف اند. حتا فکر میشود با قضایای مرگبار و تنزل آفرین افغانستان که مستقیماً به مسؤلیت او ارتباط میگیرد، کاملاً بیگانه است. زیرا اگر خلاف موازین حقوق بین الدول، رژیم فاشیستی ایران، جوانان آواره افغانستانی را دسته دسته به چوبه دار می آویزد، وزارت خارجه افغانستان با بی تفاوتی عجیبی از داعیه خونبهای این حادثه تکاندهنده طفره میرود. اگر وزیر خارجه جدید بریطانیا آقای ویلیام هیگ، غیر مسؤلانه و خارج از آداب دیپلماسی کشور افغانستان را به اهانت میگیرد و میگوید : « ما نمیخواهیم در آستانه قرن ۲۱ از امنیت کشور در هم شکسته افغانستان که در قرن ۱۳ بسر می برد دفاع کنیم تا دختران و پسران شان به تحصیل ادامه دهند. بلکه ما اینجا آمده ایم تا القاعده و طالب را سرکوب کنیم و از امنیت کوچه های لندن دفاع نماییم ».

وزیر دفاع انگلیس نیز سخنان مشابهی را در کابل اظهار میدارد و فقدان ظرفیت دفاعی نیروهای مسلح کشور را با کلمات تعجیز آمیز، زیر سوال میبرد. اما در مقابل یک حرفی که بتواند با دلایل موجه از حیثیت و آبروی افغانستان بدفاع برخیزد، از زبان وزرای نصب گشته خارجه و دفاع و یا سایر پالیسی سازان دولت بلند نمیشود. از همینجا است که در جبن سکوت و خاموشی این اهرم داران مسؤل، سرانجام شکست عزت و حیثیت کشور زیر پرسش سنگین تاریخ برده میشود، چیزیکه امروز سخت مایه نگرانی ملت افغانستان قرار گرفته است. /

به ادامه ص ۳۲ در فراق ...

ابتدا برخاست و دسته‌گلی در پای پیکره احمد ظاهر گذاشت و در حالی که سر به تعظیم او خم کرده بود، دقیقه ای سکوت کرد. بعد به آهستگی در پشت میکروفون قرار گرفت و پیش از آنکه آهنگی بخواند، به ستایش آوازخوانان معروف دیگری که آنجا بودند پرداخت. وقتی از همسر خود نام می‌برد، چشمانش برق می‌زد و می‌شد در نگاهش ذوقی پنهان و غمی ناپیدا را با هم دید. **می‌گفت: "پرستو رفیق شفیق من است"** حالا پرستو در آشیانه‌ای که مهریاری از آن پرکشیده، تنهاست و شاید آهنگی را زیر لب زمزمه کند که سال‌ها پیش هر دو آن را با هم خوانده بودند:

**باز هم قصه عشق من و تو
قصه عشق دو دل‌داده به هم**

همه جا ورد زبان خواهد شد**مثل افسانه بیان خواهد شد.**

در شش ماه گذشته ظاهرش به سامان نمی‌بود، نکتایی (کراوات) و دریشی (کت و شلوار) و آراستگی ظاهر نمی‌توانست آثار آن بیماری ناجوانمرد را بزداید.

در دسامبر سال گذشته، یعنی همین شش ماه پیش، در یک اجرای تلویزیونی برای شبکه‌های داخلی افغانستان آهنگی خواند که بسیاری آن را حدیث نفس او تعبیر کردند:

**من بنده آزادم، عشق است امام من
عشق است امام من، عقل است غلام من
هنگامه این محفل از گردش جام من
این کوکب شام من، این ماه تمام من
ای عالم رنگ و بو این صحبت ما تا چند
مرگ است دوام تو، عشق است دوام من**

سه دختر و یک پسر حاصل ازدواج این زوج هنرمند است که همه جوان شده‌اند و دوتا از دختران‌شان به خانه بخت رفته و دو فرزند دیگر مشغول درس در دانشگاه

هستند. رحیم مهریار در شیوه کلاسیک یا در اصطلاح اهل فن، شیوه غزل بسیار توانا بود، اما بیشتر آهنگ پاپ می‌خواند. ولی در آغاز چنین آهنگ‌هایی نیز از آن تک‌بیت‌های استادانه استفاده می‌کرد، مانند این یکی:

خود بیا و حال ما بنگر که در ملک فنا**روزگار ما ز روز و شب جدا افتاده است**

رحیم مهریار بیست سال آخر عمر را در آلمان به سر برده بود، اما یاد وطن و آرزوی صلح در سرزمین پدری رهایش نمی‌کرد. در آخرین روزهای حیات پیوسته از آرزوی خود برای بازگشتن به کابل و گذراندن باقی عمر در آنجا می‌گفت. اما چه چاره که به گفته حسنگ وزیر، پایان کار آدمی مرگ است. رحیم مهریار آرزوی دیدار وطن را به وطنی دیگر برد....

روانش شاد و صدایش ماندگار باد!**به ادامه ص ۱۴ پرندگان...**

وگر این پاره رمان ببرک ارغند را نقاشی کنیم، یک نقاشی زیبای سورریالیستی بیرون داده خواهد شد. طبق اندری برتون، «من ایمان دارم که در آینده خیال و واقعیت در یکدیگر حل میشوند و از ترکیب آنها یک مافوق واقعیت بدست داده خواهد شد.» نویسنده در چند پاره رمان «سفر پرندگانه بیبال» از اندرون ناخودآگاه همراهی می‌خواهد؛ به سمبولیسم می‌گراید؛ پلشتی را آشکاره می‌سازد؛ سرکش میشود و پرخاشگرانه بند از هم می‌درد. نویسنده ناگزیر است برای پرده برداشتن از ددمنشی خیال را به همراهی بطلبد؛ زشتیها را به پیمانۀ زشتی شان و زیباییها را به پیمانۀ زیبایی شان با در نظر داشت نسبی بودن شان بنمایاند نه بیشتر و نه کمتر بلکه گودتر.

با آنکه سورریالیسم بر شفافیت، پرده ابریشمین میکشد، بیشتر میبینیم زیرا که با آن در ژرفای آنچه هست، میرویم.

جون ۲۰۱۰

شناسنامه کتاب

نام کتاب: سفر پرندگانه بیبال

نویسنده: دکتر ببرک ارغند

تیراژ: پنجمصد جلد

زمان چاپ: تابستان ۱۳۸۶ خورشیدی

صفحه آرای: آرین دهقان

نشر آینده

به ادامه ص ۱۵ بزرگداشت فردوسی...

چامه‌هایی که کودکان در کوچه‌ها هنگام بازی‌های جنگی، برای هم‌آورد خود می‌خوانند.

چامه‌هایی که در جنگ‌ها و نبرد‌های تاریخی، از زبان پادشاهان و سرداران و سربازان سرزمین ما شنیده شده است، سروده‌های فردوسی در شاهنامه به مردم روحیه و نیروی سلحشوری می‌دهد.

نیروی اهورایی، که جای آنرا هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند پر کند. یک فرمانده ارتش، برای به پیش بردن نیرو هایش در برابر دشمن با سر دادن چند چامه از شاهنامه، روحیه سربازان را به جایی می‌رساند، که خود را در راه پدافند از میهن اهورایی و پیروزی بر دشمن، بی پروا به کشتن دهند.

در چامه‌های رزمی شاهنامه فردوسی با زیبایی بی‌مانندی به نمایش گسترده رزم می‌پردازد. در رزم رستم با اشکبوس به نمونه‌ی از استادی این خداوند سخن بر می‌خوریم.

کمان را بمالید رستم بچنگ**بشست اندر آوردتیر خدنگ****برو راست خم کرد و چپ کرد راست****خروش از خم چرخ چاچی (۳) بخاست****چو سوفارش (۴) آمد به پهنای گوش****زشاخ گوزنان بر آمد خروش****چو بوسید پیکان سر انگشت او****گذر کرد بر مهرة پشت او**

برای حق دفاع امکان دستیابی به وکیل مدافع را نداشت، یک کاستی است ولی شرایط جنگی که کشور نه تنها با گروه‌های مسلح داخلی مواجه بود بلکه به مداخلات غیر مستقیم نظامی ده‌ها کشور نیز دست و گریبان بود نیز قابل درک است. مسأله در این است که با تمام کاستی‌های ناشی از شرایط نمیتوان از ایجاد پروسه‌های عدلی و قضائی در قضایای جرایم ضد امنیت ملی انکار نمود.

یکی از مثالهای اثباتیه و دلائل نویسنده از موجودیت پروسه عدلی و قضائی شرح داستان زندانی شدن تعداد از کسانی که در سایت‌های اینترنتی تحریر یافته است. اینکه چگونه این جریان تحقیق و پروسیجر قضائی بوده است قابل بررسی علیهه است ولی نمیتواند انکاری از حضور

به ادامه ص ۱۰ معضله پناهجویان...

زیرا مثالهای هم در دستگاه امنیت دولتی وجود داشته که مستنطق به دلیل استفاده از وسائل زور در جریان تحقیق یا از وظیفه سبکدوش شده و یا قانوناً مجازات گردیده است. ولی با واقعیت بینی نمیتوان از کاستی‌ها و اشتباهات در تمام عرصه‌ها انکار نمود و این در هر دولت و جامعه امکانپذیر است.

از نظر نویسنده مبارزه بر ضد گروه‌های مسلح ضد دولت البته در چوکات قوانین ملی و بین‌المللی حق هر دولت است. حفظ امنیت و تأمین مصونیت اتباع و نظم عامه از خصوصیات ستونی دولت‌ها است. اینکه یک شخص متهم به جرم اختطاف، ترور و انفجار در محلات ملکی دستگیر میگردد و این متهم

**بزد بر بر و سینه اشکبوس
سپهر آزمان دست او داد بوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده
فلک گفت احسنت و مه گفت زه
کشتانی هم اندر زمان جان بداد
چنان شد که گفتی ز مادر نژاد**

پس از فردوسی چامه سرایان دیگری کوشیدند، که کتابی در این راستا بنظم در آورند، و نامی‌ترین این کتاب‌ها شاهنامه نو بخت است، که به روش شاهنامه فردوسی سروده شده، و ازدوران یزدگرد سوم پادشاه ساسانی به بعد را در بر می‌گیرد، ولی به پایان نرسید و چامه‌های آن در سنجش با شاهنامه فردوسی سست و کم بها می‌باشند، و همین است که نام فردوسی و شاهنامه را ناگسستن و جاودانی می‌کند.

۱- این چامه از دقیقی گواه بر باور او به آیین زرتشت می‌باشد:

فرمان پیغمبر راستگوی**سوی گنبد آذر آرید روی****به یزدان که هرگز نیاید بهشت****کسی کو ندارد ره زردهشت**

۲- گاتا‌ها، سروده‌های هفده گانه زرتشت، که در بخش یسنا‌های اوستا آورده شده‌اند.

۳- چاچ شهری در ترکستان

۴- بخش پایینی تیر که در چله کمان گذاشته می‌شود

پروسیجر عدلی و قضائی در سالهای بعداز ۱۹۷۹ باشد.

نویسنده بر این عقیده است که زمینه تثبیت ادعا‌های مبنی بر واقعیت و یا عدم واقعیت مبنی بر احتمال جرایم شدید جنگی و ضد بشری در افغانستان هنوز وجود دارد. هرگونه بررسی و تحقیق مجدد در داخل افغانستان امکانپذیر است و آن فقط در صورت ایجاد یک کمیسیون کاملاً بیطرف که طرف قبول تمام جوانب باشد، میتواند یک راه حل معقول و عاری از ماجراجویی‌ها و عقده‌مندیهای سیاسی باشد. همکاری دولت افغانستان در حل مشروع قضیه مربوط میشود بر برخورد مسؤولانه و بر طبق قوانین و مشروعیت حقوقی مسأله /

د لومړی مخ پاتی سیاسی و امنیتي...

د امریکا ډیموکرات گوند چې د ولسمشر بل کلینټن پر مهال د طالبانو بښت ایښودونکي بلل کیدل کونښن کوي چې د ولسمشر جورج بوش د واکمني پر مهال چې کوم زیانونه رامنځ ته شوي دي له منځه یوسي خو بل لوري ته ولسمشر اوباما غواړي چې د امریکا د خلکو ذهنونو د راتلونکو ټاکنو لپاره چې له دریو کلو څخه کم وخت ورته پاتي دی سم وساتي او د ځان لپاره یې وکاروي. چې دې ته ورته قضیه د د بریتانیا د محافظه کار گوند د مشر او اوسني لومړي وزیر ډیویډ کامرون سره هم روانه ده. کامرون د ټاکنیزو هڅو پر مهال له افغانستان څخه د سرتیرو ویستل د افغانستان د ستونزې لپاره د یوازنی حل لاری په توګه د خلکو په اذهانو کې ترزبیک کړه، خو د ټاکل کیدو او له لیبرال گوند سره د ګډ حکومت تر جوړیدو وروسته یې ډیر محتاطانه ګامونه واخیستل او ویې ویل چې ترڅو په افغانستان کې بریتانیوي سرتیرو ته اړتیا وي سرتیري به یې په افغانستان کې شتون ولري. خو اوس یې چې د واکمني څخه څو میاشتې تیریدي د خپلو سرتیرو د وتلو لپاره یې پنځه کاله ضرب الاجل ټاکلی دی چې دې ته ورته ناسمه ستراتیژي یې حزب د افغانستان او کډوالو په وړاندې لري چې دا کرار کرار شکل نیسي. خو له بل لوري د همدې هیواد د وسله والو قواو لوی درستیز ریچاردز بیا له طالبانو سره د ډیر ژر خبرو اترو د پیل کیدو غوښتنه کوي ترڅو افغانستان پاکستان ته په لاس کې ورکړي. خو له بل لوري د جنرال مک کرسټال پر ځای د بهرنیو ځواکون لپاره نوی ټاکل شوی قومندان ډیویډ پیټریوس بیا سولې ته د وسله والو د هڅونې یوازنی لار پر دوی باندې پوځي بوج بولي ترڅو دوی دې ته اړباسي چې سوله وکړي. چې د داسې دوه هیوادونو د داسې دوه لوړپوړو پوځي چارواکو ویناوې چې په افغانستان کې نرتولو ډیر سرتیري لري د یوې پوځي ناهم غزې بڼودنه کوي.

د دې څخه ها خوا کوم نور موارد په ملي او نړیواله کچه له ترهګري سره د مبارزې په برخه کې د سیاسي او پوځي وضعیت د بحراني کیدو لامل شوي دي او بریالي توب په افغانستان کې څه شی بریالي کیدی شي؟

۱- کورني مسايل:

۲- د دې هیواد د ګاونډیانو لخوا د امریکا او نورو هیوادونو د سرخوږي لپاره د ځینې ستونزو جوړول. په افغانستان کې دولت جوړونې هر یوه یې په خپل ځای خپلې ستونزې درلودې او اوس مهال د افغانستان سیاسي نظام د جګړې د دوام له امله خپل پوځوالي ته نه ده رسېدلی. د سم سیستم نه شتون، د کار ستراتیژي نه شتون، په افغانستان او سیمه کې د جګړې نا مشخص پیژند، نام کورني رقابتونه، د انټیکي صف بنديو په ګډون، د قوم او قبیلې څخه په ګټه اخیستنه ترڅو په قدرت کې ګډ شي ناسم او نیمګړي سیاسي ایتلافونه او په دولت کې د هغه څه شتون چې د ټولو له لوري اداري فساد نومول کيږي، د هغو بنسټونو او ارګانونو تر منځ د هماهنگي کموالی کوم چې د دولت ماشني ګرځوي ټولو لاسونه سره ورکړي او د سیاسي او امنیتي بحران په رامنځ ته کیدو کې یې خپل رول لوبولی دی. په داسې حال کې چې د افغانستان حکومت د دې ستونزو لامل د نړیوالې ټولني لخوا د ناسمې ستراتیژي پلي کول بولي خو بی له شکه چې پورتنیو عواملو په افغانستان کې د امریکا د پالیسي په پلي کیدو کې خپل ځای درلود.

د باندني او سرحدي بعد له پلوه د افغانستان قضیې یو جیوپولیتیک او ستراتیژیک والی ځان ته غوره کړی چې له همدې امله یې د ټولو پاملرنه ځان ته را اړولی ده، په افغانستان کې د نړیوالو چارو شنونکي په دې اند دي چې افغانستان د سیمه ایزو سیالیو قرباني شوی دی. د هند او پاکستان ترمنځ ستونزه یې

له شکه د افغانستان، پاکستان او حتی د ټولو اسیایي هیوادونو د بی ثباتي لامل شوی ده. په ظاهري توګه په داسې حال کې چې پاکستان له ترهګري سره د مبارزې په حال کې ته خو له بل لوري کونښن کوي ترڅو له تڼدارو څخه د هند او افغانستان په وړاندې ګټه پورته کړي. په همدې ترڅ کې په دې هیواد کې د چارو شنونکي ادعا کوي چې د پاکستان کرنې او څرګندونې د ترهګري په وړاندې د امریکا په مبارزه کې زیات رول لري. له یو لوري اتومي پاکستان، اتومي هندوستان، اتومي ایران او اتومي شمالي کوریا د اسیا په سویل او په ټوله نړۍ کې امنیت ګواښوي. د پاکستان لپاره د اتومي وسلې لرل او په نورو هیوادونو د دې مفکورې پیل یو بل غم دی چې نړۍ یې حیرانه کړي ده. په همدې توګه د لویدیځ په ځانګړي توګه د سپینې ماڼۍ هڅه د پاکستان د اتومي وسلې ساتل دي ترڅو د طالبانو او القاعدې ډلې لاس ته ورشي. که چېرې داسې وشي نو ویلی شو چې د ځمکې د کړي امنیت له ګواښ سره مخ شو. په همدې ترڅ کې پاکستان هڅه کوي چې د خپل قلمرو د ساتلو په موخه له افغانستان څخه د بهرنیو ځواکونو وتلو ته لاره هواره کړي. خو متأسفانه د پاکستان دا هیر دي چې له افغانستان څخه د بهرنیو سرتیرو ژر وتل به دا هیواد په سیند لاهو کړي. او هر څومره زیان چې د دې لارې رامنځ ته شي پاکستان ته به متوجي وي.

راځو د افغانستان او پاکستان لویدیځو پولو ته چې ایران دی. ایران د دې سره سره چې له طالبانو سره بڼي اړیکې نه لري او وړاندې یې دښمنی وه ورسره خو امریکا خپل ستراتیژیک دښمن بولي. ایران په روښانه توګه په افغانستان کې د امریکا له شتون څخه ډارېږي او هر ډول چې وي هڅه کوي چې دا هیواد په افغانستان کې ناکام شي. په تیر یو کال کې داسې ادعاوې شتون لري چې له طالب وسله والو سره ایراني وسلې لیدل شوي دي. خو په دا وروستیو کې ایران یو ګام وړاندې راغلی دی او غواړي چې له امریکا سره د مبارزې په برخه کې د سیمې له هیوادونو سره ځان مشر ورور ویني. همدارنګه د هغو ځوانانو له خولې چې له ایران څخه راغلي دي داسې راپورونه شتون لري چې هغه ځوانان چې له اردو او پولیسو څخه وټنښتي په دې هیواد کې ورته د ژوند او کار زمینه برابریږي.

د دې هیواد اتومي بنسټ په یوه نړیواله ستونزه اوبنټی دی تر ډېې دمه د ملګرو ملتونو د هستوي انرژي ادارې چې په راس کې یې ښاغلی امانو او ډیر هم مصري البرادعي قرار لري تر دې دمه یې په دې برخه کې هیڅ هم نه دي کړي، د دې هیواد د اتومي انرژي مسله بیرته راګرځي له نن څخه ۶۰ کاله وړاندې ته، یوه مهمه ستونزه بله ده چې د اوباما اداره او د لویدیځو هیوادونو پاملرنه یې ځان ته را اړولی ده. ځکه شونکي وايي چې د ایران په هستوي پروګرام کې صداقت نه لیدل کيږي، هیڅ داسې خیال نه کيږي چې ایران دې خپل هستوي پروګرام د سوله ایزو موخو لپاره پر مخ بوزي او کوم ضمانت هم شتون نه لري. د روسیې فدراتیف جمهوریت او د دوی طرفدار هیوادونه د دې سره سره چې د بنسټپالو له تاوتریخوالي څخه ډارېږي خو بیا هم افغانستان کې ماتي وخورې. ځکه دوی د سرو لښکرو ماتي چې د سري جګړې په پای ته رسیدو تمامه شوه نه ده هیره کړي.

واشنگټن ته د ولسمشر حامدکرزي او افغاني هېتانو د پنځه ورځني سفر په ترڅ کې د دواړو هیوادونو مشرانو یوه ګډه بیانیه صادره کړه چې پکې ویل شوي و چې د دې دواړو هیوادونو د حقوقو د الویت په اړه پکې څرګندونې شوي وې. په دې بحث کې د حکومت کونې، امنیت، اقتصادي او ټولنیز انکشاف او سیمه ایزو مسلو په اړه د نورو جلسو په ادامه پکې د افغانستان او امریکا ترمنځ د ستراتیژیکو فیصلو په

اړه پکې خبرې اترې شوي وې. د دې سفر په پای کې ولسمشر کرزي د لومړني مشر په توګه له ډیویډ کامرون سره لیده کاته وکړل او ډاډ یې حاصل کړ تر هغه چې اړتیا وي بریتانیا به د افغانستان د خلکو تر څنګ وي.

دې ټکو ته په پاملرنې سره د لویدیځو هیوادونو یو شمیر رسنیو چې په راس کې یې د امریکا متحده ایالات او بریتانیا شتون لري د دې هیواد د سیاسي مشرانو له خولې داسې نارې سوري پیل کړي چې د دوی سرتیري پرته له دې چې د افغانستان شته وضعیت وګوري خپل سرتیري باسي چې دا کرنې د افغانستان د دولت او په ځانګړي توګه د عامو خلکو د خواشیني لامل شوي. دا خلک د دې هیوادونو څخه غواړي دغو هیوادونو چې د ترهګري سره د مبارزې په نوم یې د دې هیواد په قضیه کې خپل ځانونه ښکېل کړل او اوس یې د افغانستان د خلکو ستونزې روښانه کړي دي وروسته دې د سرتیرو د وتو په اړه د اوردمهاله او لنډ مهاله نیټې په اړه ګام پورته کړي. ځکه دا غوغایوي د دولت د مخالفتینو د پیاوړي توب څخه پرته نوره ګټه نه لري. د هغه وخت څخه د ځینې هیوادونو لخوا د سرتیرو د وتلو مسله یاده شوې د هیواد په ځینو برخو کې طالبان پیاوړي شوي دي او خپل پوځي خوځښتونو ته یې د نړیوالو ځواکونو په وړاندې زور ورکړی دی چې د دې غوغاو پایله د ۲۰۱۰ کال د جون په میاشت کې د همدې هیوادونو د سرتیرو وژل کیدل وو چې شمیر یې له سلو څخه واوښت. همدارنګه د افغانستان یو زیات شمیر ملکي وګړي په ځانګړي توګه ملي اردو او پولیس د غیر مسولانه او په ټولیز ډول د مبهمې ستراتیژي قرباني شوي دي.

په پای کې غواړم په لنډ ډول د هیواد د سیاسي مشرانو د متخصصینو، پوهانو او خبره خلکو په ګډون غواړم چې لاسونه سره ورکړي او یوه واحده ستراتیژي چې د هیواد ټول سیاسي مسايل د بهرني سیاست په ګډون، سیمه ایزې همکاري، نړیوالې اړیکې او د ځینو مبهم ویونو لکه مذاکره، له ترهګري سره مبارزه، او د دوست او دښمن لپاره پیژند ولټوي.

امریکا، فرانسه، بریتانیا او المان د ملګرو ملتونو د امنیت د شورا د دایمي غړو په ګډون د نړۍ د امنیت چارې د ملګرو ملتونو د مشور سره سمې په غاړه لري، پاکستان دې ا فشار لاندې ونیسي ترڅو د افغانستان په چارو کې له بی مورده لاسوهنو څخه لاس واخلي ځکه دا کار د دې هیواد د نابودې او له جغرافیې څخه د دې هیواد د له منځه ورو لامل کيږي. پاکستان باید پوه شي چې هر افغان د دې هیواد له نیت څخه خبر دی که دا هیواد غواړي چې بهرني سرتیر دي ژر له دې هیواد څخه و ځي د افغانستان په چارو کې د پټو او ښکاره لاسوهنو څخه لاس واخلي. ګنه نو د نړۍ له هر ګوټه څخه ډیر به پاکستان له نامني، بی ثباتي او نړیوالو فشارونو سره لاس او ګریوان وي.

ښه به دا وي چې د لویدیځو هیوادونو لوړپوړي مشران د بی ځایه تبلیغاتو پر ځای چې سرتیري یې ګواکي له افغانستان څخه وځي، د وتو لپاره یوه معقوله لاره وپلټي او افغانستان خود ګفا کړي. ګنه نو د په صورت کې به د بریتانیا ر کارګر گوند مشرانو په قول هلمند په په لندن کې د جګړې لومړی کرښه، کندهار به په اتواوا کې د جګړې لومړی کرښه، او نور نا امنه ولایتونه به د واشنگټن، نیویارک او نورو اروپایي هیوادونو د جګړې لومړی کرښه وي. دا مشران نه باید چې دا ډول تبلیغاتو له مخې عامه اذهان خراب کړي او یا هم د خپلو ټاکنیزو هڅو لپاره ترې کار واخلي. ترڅو له دې لارې په افغانستان او نړۍ کې د خونړیو پیښو څخه مخنیوی وشي او د افغانستان خوریدلی ولس د ځمکې د کړې په دې برخه کې څو ورځې په کرارې سره تیرې کړي. /

درخواست خواهد کرد که بیشتر کمک‌های مالی خود را به برنامه‌هایی که از نظر مقام‌های افغان و نه مقام‌های خارجی برای توسعه مهم هستند، اختصاص دهند.

مقامات در کابل می‌گویند طی چند سال گذشته حدود چهار میلیارد دلار بنام کمک به بازسازی و توسعه افغانستان از سوی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به این کشور اختصاص داده شده است اما تنها چهار میلیارد دلار از این کمک‌ها به دولت افغانستان و بقیه به سازمان‌ها، شرکت‌ها و موسسات خارجی وابسته به خود این کشورها پرداخت شده است.

اما از آنجایی که حکومت افغانستان در افکار عمومی و محافل سیاسی و حکومتی غرب به فساد متهم است و برخی منابع غربی با متهم کردن شماری از مقامات حکومتی افغانستان به فساد، این حکومت را فاسدترین حکومت‌های جهان می‌دانند، بعید است که در نشست کابل با این پیشنهاد آقای کرزی بدون قید و شرط موافقت صورت گیرد.

به نظر می‌رسد شرکت کننده گان این نشست تنها در صورتی با این درخواست حکومت افغانستان موافقت خواهند کرد که آقای کرزی و تیم حکومتی وی تعهدات و تضمین‌های لازم را در زمینه مبارزه با فساد به آنان بدهند و برنامه‌ها و پروژه‌هایی را که ارائه می‌دهند از شفافیت کامل و قانع کننده برخوردار باشد و تعهد نمایند که پول‌های دریافت شده توسط مقامات عالی‌رتبه حکومتی حیف و میل و اختلاس نخواهد شد.

با اینحال دولت افغانستان که به دنبال استقلال بیشتری است قصد دارد رهبری کشور را برای خارج کردن آن از سه دهه مناقشه و درگیری به دست گیرد. از طرفی مجامع بین‌المللی که در طول ۹ سال جنگ در افغانستان که میلیارد ها دلار صرف این جنگ کرده و شاهد تلفات سنگین سربازان خود بوده‌اند، نسبت به سپردن اداره امور به دولت افغانستان مردد و نگران هستند. اما برای دولت افغانستان بسیار حائز اهمیت است زیرا مقامات دولتی درصدد هستند نشان دهند پیشرفت قابل ملاحظه‌یی برای به دست گیری اداره امور کشور داشته‌اند. این چانه زنی‌های دولت افغانستان در حالی مطرح می‌گردد که اکنون امریکا و سایر کشورهای کمک کننده معتقد هستند تقویت دولت افغانستان تنها راه پایان بخشیدن به دخالت نظامی در افغانستان است. اما اینکه دولت پس از کنفرانس کابل تا چه اندازه به وعده‌های خود عمل خواهد کرد، زمان نشان خواهد داد. زیرا مردم از وعده‌های چرب و نرم خسته شده‌اند. از همینرو می‌توان گفت که این کنفرانس یک فرصت تاریخی برای دولت افغانستان جهت تجدید تعهدات به مردم جنگ زده و رنجور افغانستان می‌باشد.

"ادغام مجدد" یاد می‌شود و هدف از آن بازگرداندن آن عده از جنگجویانی است که به دلیل فقر و بیکاری و یا نارضایتی از عملکرد حکومت و نیروهای خارجی سلاح در دست گرفته و به صفوف طالبان پیوسته‌اند.

به گفته مقامات حکومتی این عده از طالبان، طالبان ایدیالوژیک و عقیدتی نیستند بلکه افرادی‌اند که بنا به دلایل یاد شده و از روی ناگزیری و برای به دست آوردن پول و تامین هزینه زنده گی خود و خانواده‌های خود جنگ را به عنوان یک شغل انتخاب کرده‌اند.

رئیس جمهور کرزی در نظر دارد با دادن پول و فراهم ساختن سرپناه و شغل مناسب برای این عده از جنگجویان مخالف و ناراضی، آنان را از صفوف طالبان جدا ساخته و به زنده گی عادی برگرداند.

به عقیده آقای کرزی در صورت عملی شدن این طرح به کمک جامعه جهانی، زمینه‌های استقرار صلح در افغانستان فراهم خواهد شد. پیش بینی می‌شود نشست کابل با طرح ادغام مجدد باتفاق آراء موافقت خواهد کرد اما در مورد مذاکره و مصالحه با رهبران طالبان شك و تردیدها و ابهاماتی وجود دارد.

به نظر سازمان ملل متحد مذاکره و در نهایت مصالحه با افراد و گروه‌هایی قابل تایید است که با زمین گذاشتن اسلحه از خشونت دست بکشند، با شبکه القاعده روابط خود را قطع کنند و قانون اساسی افغانستان را بپذیرند.

و این چیز است که به گفته ذبیح الله مجاهد یکی از سخنگویان طالبان در مصاحبه با یکی از رسانه‌ها، مذاکره تحت این نوع شرایط، مذاکره نه، بلکه به معنای تسلیم شدن است. وی گفت افغانستان یک کشور اشغال شده است و تا زمانی که اشغالگران از این کشور خارج نشوند، رهبری طالبان نه با حامد کرزی و نه با اشغالگران مذاکره نخواهد کرد.

به این صورت کنفرانس کابل در مورد مذاکره با سران طالبان پیام روشنی نخواهد داشت زیرا ملا عمر و اطرافیانش هنوز هم بر طبل جنگ می‌کوبند و خود را فاتح این نبرد می‌دانند و حاضر نیستند با کرزی و نیروهای خارجی که به نظر آنان در آستانه شکست قرار دارند بر سر تقسیم قدرت وارد مذاکره و چانه زنی‌های سیاسی شوند.

نکته سوم درخواست آقای کرزی و حکومت افغانستان از نشست کابل مبنی بر اختصاص دادن ۵۰ درصد از کمک‌های بین‌المللی به حکومت افغانستان است. درخواستی که شش ماه قبل در کنفرانس لندن به آن جواب رد داده شد. همچنان دولت افغانستان در کنفرانس بین‌المللی کابل از اهداکننده گان بین‌المللی

به ادامه ص ۱ کنفرانس کابل...

همه این نشست‌های ششگانه در خارج از افغانستان برگزار شد. در این مدت سازمان ملل متحد و جامعه جهانی به دلیل عدم توانایی حکومت افغانستان به برگزاری یک نشست بزرگ بین‌المللی و مساعد نبودن شرایط امنیتی این کشور، هیچکدام جرأت به برگزاری این نشست‌ها در کابل نکردند، اما اکنون حامد کرزی برخود می‌بالد و افتخار می‌کند که در نخستین سال از دومین دوره ریاست جمهوری وی، شهر کابل پس از نزدیک به ده سال، میزبان هفتمین نشست بین‌المللی درباره افغانستان است، نشستی که به قول منابع غربی برای آینده افغانستان سرنوشت ساز خواهد بود.

در این ارتباط سه نکته درخور اهمیت است؛ **نکته اول**، در شرایطی که افغانستان سخت‌ترین روزهای جنگ و بحران را پشت سر می‌گذارد و هر دو طرف درگیر هم ژنرال پترائوس و هم ملا عمر در اظهارات و اعلامیه‌های خود تابستان امسال را خونین‌ترین فصل جنگ و خشونت در افغانستان می‌نامند، آیا نیروهای امنیتی افغان و نیروهای خارجی در جریان برگزاری نشست کابل قادر به تامین امنیت پایتخت و جلوگیری از وقوع حملات تروریستی در این شهر خواهند بود؟

رویدادهای انتحاری در پایتخت انجام می‌شود دیوار اعتماد شهروندان کابل را نسبت به کارایی نیروهای امنیتی افغان و خارجی در حفاظت از پایتخت فرو ریخته و اکنون همه می‌پرسند آیا وقایع خشونت باری از این دست در روز برگزاری اجلاس بین‌المللی کابل تکرار خواهد شد؟

دولت افغانستان که حیثیت و اعتبار سیاسی خود را در گرو این کنفرانس گذاشته است برای پیشگیری از چنین رویدادهایی پس از حملات انتحاری، از همین حالا تدابیر امنیتی و حفاظتی خود را در پایتخت دو برابر افزایش داده است.

ولی از آنجا که طالبان حمله به پایتخت و اختلال در نشست کابل را از لحاظ جنگ روانی برای خود یک هدف استراتژیک تلقی می‌کنند طبیعی است که از تمام نیرو و امکانات خود برای رسیدن به این هدف استفاده خواهند کرد.

نکته دوم محورهای مورد بحث در نشست بین‌المللی کابل است. دولت افغانستان طرح‌هایی را در پنج محور کلی آماده کرده است تا جهت تایید و دریافت هزینه که بالغ بر ۱۵ میلیارد دلار می‌شود به این کنفرانس پیشکش کند. یکی از این طرح‌ها مذاکره با سران گروه‌های مسلح مخالف دولت از جمله گروه طالبان است.

این طرح شامل دو بخش است؛ یک - مذاکره با سران این گروه‌ها و شریک ساختن آنان در ساختار قدرت سیاسی.

دو - برنامه‌یی که از آن به عنوان طرح

به ادامه ص ۲۳ تأملاتی در باره...
آخرین و کامل ترین مظهر شیوه بی تولید و تملک مبتنی بر تضادهای طبقاتی و استثمار انسان ها به دست انسان های دیگر است، می توان هدف کمونیسم را در برانداختن مالکیت خصوصی خلاصه کرد.

اگر سرمایه که قدرتی نه شخصی بلکه اجتماعی است، به مالکیت جمعی همه بی اعضای جامعه تبدیل گردد، خصلت اجتماعی مالکیت تغییر می کند، یعنی مالکیت خصلت طبقاتی خود را از دست می دهد. البته به اعتقاد مارکس و انگلس، کمونیسم امکان تملک محصولات اجتماعی را از هیچکس سلب نمی کند، بلکه فقط این امکان را سلب می کند که با تملک این محصولات، تسلط اسارت آور بر کار انسانی دیگر برقرار گردد.

مارکس و انگلس در دیگر اثر مشترک خود «ایدیالوژی آلمانی» نیز بر نکته بی یادشده انگشت گذاشته و تصریح کرده اند که: «کمونیسم آن جنبش واقعی است که وضع موجود را رفع می کند. با رفع مالکیت خصوصی و با سازماندهی کمونیستی تولید و نابودی آن بیگانه گی که در رفتار انسان ها نسبت به فرآورده های خود وجود دارد، قدرت رابطه بی تقاضا و عرضه نیز نابود می شود و انسان ها دوباره بر دادوستد، تولید و شیوه بی رفتار متقابلشان حاکم می گردند».

مارکس برابری حقوقی در جامعه بی بورژوازی را ظاهری و در خدمت لاپوشانی ساختارهای استثماراری آن می داند. اساساً دولت برای مارکس چیزی جز ابزار اعمال قهر طبقه بی حاکم نیست. از همین رو، در جامعه بی سرمایه داری نیز دولت صرفاً ابزاری در خدمت تحکیم سیطره بی بورژوازی و فشار و ظلم نسبت به پرولتاریاست. مطابق چنین دریافتی از دولت، طبعاً حقوق معتبر در جامعه نیز به مثابه قوانین طبقه بی حاکم و در خدمت منافع آن تفسیر می شود. انگلس در همان کتاب «لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه بی کلاسیک آلمانی» خاطر نشان می سازد که: «در وجود دولت، نخستین نیروی ایدیالوژیک مسلط بر انسان در برابر ما خودنمایی می کند. جامعه برای خود ارگانی به منظور دفاع از منافع عمومی خود در مقابل حمله های داخلی و خارجی به وجود می آورد. این ارگان، قدرت حاکمه بی دولتی است و به محض آنکه پدید آمد، نسبت به جامعه کسب استقلال می کند و هر قدر بیشتر به ارگان یک طبقه بی معین تبدیل می گردد و تسلط این طبقه را مستقیم تر عملی می کند، به همان اندازه در این مورد موفقیت بیشتری دارد. مبارزه بی طبقه بی ستمکش علیه طبقه بی حاکم، ناگزیر به

مبارزه بی سیاسی یعنی به مبارزه بی تبدیل می گردد که پیش از هر چیز متوجه تسلط سیاسی این طبقه است». به همین دلیل است که مارکس و انگلس، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه بی کارگر و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را برای پایان دادن به یک چنین بیعدالتی اجتماعی ضروری می دانند. قدرت سیاسی تصرف شده توسط پرولتاریا، باید به مثابه وسیله بی در خدمت انقلابی کردن مناسبات اجتماعی قرار گیرد و به این وضعیت ناعادلانه پایان دهد که: «در جامعه کسی که کار می کند چیزی به دست نمی آورد و آنکه چیزی به دست می آورد، کار نمی کند».

در همین زمینه، در «مانیفست حزب کمونیست» تاکید شده است که **نخستین گام انقلاب کارگری عبارت است از برکشیدن پرولتاریا به جایگاه طبقه بی حاکم. پرولتاریا از حاکمیت سیاسی خویش برای آن استفاده خواهد کرد که تمام سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون کشد، تمام افزارهای تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریای متشکل شده به صورت طبقه بی حاکم متمرکز سازد و توده بی نیروهای مولده را حتی الامکان با سرعت افزایش دهد.**

البته باید خاطر نشان ساخت که مارکس و انگلس امکان پیروزی کمونیسم به صورت محلی را نفی می کنند. آنان در کتاب «ایدیالوژی آلمانی» تصریح می کنند که: «برای اینکه قدرتی «تحمّل-ناپذیر» گردد، یعنی قدرتی که علیه آن انقلاب صورت پذیرد، باید توده بی بشریت را «فاقد مالکیت» سازد و همزمان در تضاد با جهانی موجود از ثروت و فرهنگ باشد. پدیده بی توده ی «فاقد مالکیت» در همه بی ملل دنیا، تحول هر یک را وابسته به دیگری می کند و سرانجام افراد تاریخ جهانی و با تجربه بی جهانشمول، جانشین افراد محلی می گردند. کمونیسم بطور تجربی فقط می تواند به مثابه عمل ملل حاکم «یکباره» و همزمان ممکن گردد، چیزی که پیش شرط آن تکامل جهانی نیروهای مولده و مراوده بی جهانی پیوسته با آن است».

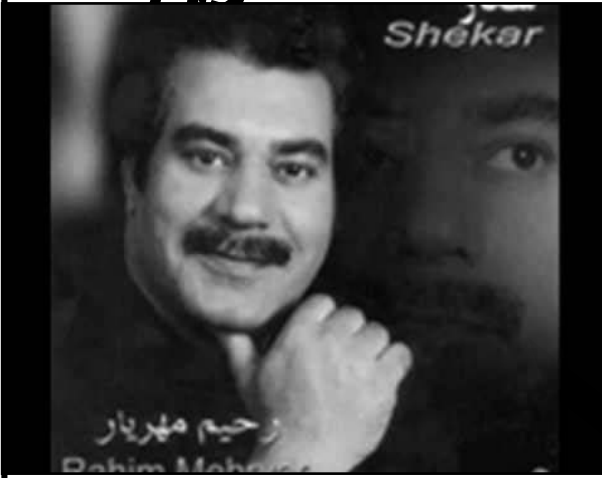
مارکس روند پس از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را به مثابه یک دوره بی سیاسی گذار در نظر می گیرد و در رساله بی انتقادی خود در مورد برنامه بی حزب کارگران آلمان تحت عنوان «نقد برنامه بی گوتا» خاطر نشان می سازد که: «میان جامعه بی سرمایه داری و کمونیستی، یک دوره بی تحولات انقلابی از این به آن قرار دارد. این دوره منطبق است با یک دوره بی

گذار سیاسی که دولت آن چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد». به اشاره باید گفت که مارکس فرمول «دیکتاتوری پرولتاریا» را از «لویی آگوست بلانکی» انقلابی فرانسوی سده بی نوزدهم اقتباس کرده است که از آن دیکتاتوری آموزشی برای آماده سازی کمونیسم را می فهمید. مارکس یادآور می شود که هدف باید آزادسازی واقعی دولت یعنی تبدیل آن از ارگانی تحمیلی بر جامعه به ارگانی تحت تسلط مطلق جامعه باشد. اما برای مارکس این آزادسازی دولت، غایت فی نفسه نیست، چرا که با از بین رفتن تضادهای طبقاتی و ایجاد جامعه بی بی طبقه بی کمونیستی، دولت نیز به مثابه ابزار اعمال حاکمیت یک طبقه، علت وجودی خود را از دست می دهد و زوال می یابد.

در «مانیفست حزب کمونیست» در زمینه بی یاد شده می خوانیم که: «هنگامی که پرولتاریا در جریان پیکار علیه بورژوازی الزاماً به مثابه یک طبقه متحد می گردد و از طریق انقلاب خود را به طبقه بی حاکم تبدیل می سازد و در مقام طبقه بی حاکم مناسبات کهن تولیدی را با توسل به قهر از میان برمی دارد، با رفع این مناسبات تولیدی، شرایط وجود تضاد طبقاتی، اساساً طبقات و از آن طریق حاکمیت خود به مثابه یک طبقه را نیز رفع می کند». و به این ترتیب، «جای جامعه بی کهن بورژوازی با طبقات و تضادهای طبقاتی آن را جامعه بی می گیرد که در آن تکامل آزاد هر فرد، شرط تکامل آزاد همگان است». جامعه بی مورد نظر مارکس، چیزی جز یک «جمهوری کار» نیست.

مارکس در «نقد برنامه بی گوتا»، خطوطی کلی از جامعه بی آرمانی و عادلانه بی خود را ترسیم می کند: در مراحل نخستین جامعه بی کمونیستی، فرد تولید کننده، دقیقاً همان چیزی را از جامعه دریافت می کند که با نیروی کار خود و به شکل دیگر به آن تحویل داده است. از آنجا که این دادوستد نیز در حکم مبادله بی کالاهای هم ارزش است، پس در آن همان قوانین مبادله بی کالا حاکم خواهد بود. اما شکل و محتوای این مبادله تغییر خواهد یافت، زیرا در شرایط تازه، هیچکس نخواهد توانست چیزی جز کار خود عرضه کند و از طرف دیگر چیزی جز وسایل مصرفی در مالکیت او نخواهد بود. اما از آنجا که برخی افراد نسبت به دیگران از برتری های جسمی و روحی برخوردارند و می توانند کار بیشتری انجام دهند، پس حقوق برابر میان افراد می تواند به حقوق نابرابر برای کار نابرابر تبدیل گردد.

در فراق حنجره مهریار



شهباز شکوه

هر روز که می‌گذشت چنگال های سرطان بر تنش فروتر می‌شد. اما او امید شگفتی آوری به آینده داشت. چهار ماه پیش هنگامی که او را در جشن نوروز در شهری در آلمان دیدند، عینکی سیاه بر چشم داشت و قسمت هایی از سر پرشورش را موهای بلند ترک گفته بود.

هنوز می‌خندید، هنوز می‌کوشید در صحبت‌های دوستانه از بیماری کشنده‌اش چیزی نگوید و نشنود. از کارهای آینده می‌گفت، از آلبوم‌هایی که قرار بود منتشر کند.

شب‌های هم که برای آخرین بار به شفاخانه می‌بردند تنها از درد پا شکایت کرده بود و هیچ کسی نمی‌توانست آن بار رفتن به بیمارستان را بی بازگشت تصور کند.

در بستر هم که بود می‌گفت به زودی خوب خواهد شد و به ملک خویش باز خواهد گشت. رحیم مهریار درخشانترین سال‌های جوانی خود را در کابل گذرانده بود، کابل و کابلی‌ها سال‌ها به صدای خوش او گوش داده بودند و در شب‌های مهتابی در محله کارته چهار بارها در شب نشینی‌های سال‌های جوانی، آهنگ‌های پرسوز عاشقانه خوانده بود.

وقتی از دنیا رفت، همه در هنگام بیان تأسف و غم می‌گفتند: "رحیم‌جان یک توته ادب بود". شاید همین "یک توته ادب" بودن‌ها بود که رحیم‌جان خیلی خود را به رخ خلق نکشید و تا بود شبیه کسی ماند که آمده باشد برای گفتن حرفی و آن حرف را نگفته برگشته و رفته باشد.

«مشعل» از شما و برای شما است. ما ارزومندیم چون پلی وصلی برای انانی که بخاطر میهن عزیز ما می‌اندیشند و می‌نویسند قرار گیریم. به «مشعل» مضمون بفرستید، ما وعده می‌دهیم که همه نبشته های هموطنان خویش را بدون تعصب چاپ و نشر می‌نماییم. به «مشعل» اشتراک نمایید و ما را یاری رسانید تا بتوانیم این مشعل را برای همیشه فروزان نگهداریم.

مسئولیت از نوشته ها به دوش نویسنده گان آن است. صرف سر مقاله بازتاب دهنده دیدگاه «مشعل» می باشد. لطفاً در صورت امکان مطالب تان را تایپی ارسال دارید. مشعل در کوتاه ساختن مطالب طویل دست باز دارد، ولی این کار تسلسل مقالات را اسباب نمیرساند، و عمدتاً مطالبی را به نشر می سپارد که در سایر نشرات قبلاً چاپ نگردیده باشد.

مدیر مسوول: **مصطفی روزبه**
Editor - in - chief
Mustafa Rozbe
Tel/ +31-79-351-66-59
Fax/+31-84-757-63 -81

نشانی ما:
Gershwinrode -8
2717 EK - Zoetermeer
Nederland
آدرس ما بر روی صفحه انترنت:
www.mashal.org
پست الکترونیکی ما:

mashalafghanistan
@hotmail.com

و یا
info@mashal.org
وجه اشتراک سالانه:

هالند: ۳۰ اوپرو
اروپا: ۴۰ اوپرو
سایر قاره ها: ۵۰ اوپرو
حساب بانکی مشعل:

Postbank N.V.
Gironr:3062779
International
Banking Account:
Bic: pstbnl21
IBAN:
nl 93pstb0003062779

او در ۵۴ سال زندگی که ۳۰ سال آن صرف آوازخوانی شد، نزدیک به ۱۵۰ آهنگ خواند، اما هنوز دوستدارانش گلی از گل‌های او را شگفته می‌پنداشتند که... برگ عمرش از درخت زندگانی فرو لغزید.

عبدالوهاب مددی، نویسنده کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، محمد حسین آرمان، آهنگساز، مسحور جمال، آهنگساز و چندین آوازخوان که از دوستان دیرین او بودند، مرگ او را نابهنگام دانستند و می‌گفتند که نمی‌توان رفتنی چنین زود را باور کرد.

پرستو مهریار، همسر او، در حالی که نمی‌توانست نگرید، می‌گفت در فراق او صبر پیشه می‌کند، چرا که خداوند چنین خواسته‌است. سال گذشته در چنین شب و روزی پرستو و رحیم مهریار در مجلس یادبود احمد ظاهر در شهر هامبورگ حضور داشتند، وقتی از رحیم مهریار خواسته شد آهنگی به یاد احمد ظاهر بخواند، ص ۲۸

پیام تسلیت و همدردی

با درد و دریغ فراوان آگاهی یافتیم که رحیم مهریار آوازخوان سرشناس و پر آوازه کشور ما روز چهارشنبه ۲ سرطان ۱۳۸۹ خورشیدی مطابق ۲۳ جون ۲۰۱۰ عیسانی در سن پنجاه و چهار ساله گی در شهر هانور آلمان با زنده گی بدرود گفته است.

رحیم مهریار که در دهه پنجاه خورشیدی به آواز خوانی در رادیو تلویزیون افغانستان شروع نمود، با آواز گیرا و دلنشین خویش بزودی از جایگاه ویژه در میان هنرمندان آماتور برخوردار گردیده و با پیشکش نمودن بیش از ۱۴۰ آهنگ از طریق رادیو تلویزیون افغانستان به شمار علاقه مندان خویش در سراسر کشور افزود.

او از دوسال بدینسو به بیماری مهلك سرطان جگر مبتلا گردیده، ولی با آنهم آهنگ هایی تهیه و به دوستداران آواز خویش تقدیم نمود که بدون شک جز گنجینه پربهای موسیقی کشور ما خواهد گردید.

((مشعل)) در حالی که درگذشت نا بهنگام این هنرمند محبوب و دوست داشتنی کشور ما را یک ضایعه بزرگ هنری دانسته، مراتب همدردی و تسلیت خویش را به جامعه هنری، اعضای خانواده، دوستداران آواز مهریار و همه هنردوستان کشور ما ابراز داشته، یاد و خاطره او را گرمی داشته و روح او را شاد می خواهد.

ماہنامہ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

MASHAL political, social and cultural Afghan News Paper, The Netherlands

شماره پنجم و ششم سال هشتم شماره مسلسل ۸۹ و ۹۰ اسد و سنبله

۱۳۸۹ جولای و اگست ۲۰۱۰

پیروزی حزب واحد در وحدت حرف و عمل آن است

داکتر آراین

تشکیل حزب واحد بمثابة ثمره یک وحدت تاریخی رویداد بزرگ و آینده ساز در زنده گی سیاسی میهن و مردم ماست، به ویژه برای زحمتکشان، روشنفکران، وطنپرستان و همه آنانیکه به ترقی، تجدد به دموکراسی و عدالت اجتماعی می اندیشند. ماهیت فعالیت حزب واحد، سنن انقلابی مبارزان پیشین، وطنپرستان و تجددگرایان و تاریخ افتخار آمیز انقلابیون سده گذشته را در بر میگیرد، کار و کارنامه های آنان را ادامه میدهد **ص ۲۴**

ادغام - چالش ها و راهکارها

انجنیر عزیز

ادغام از لحاظ لغوی یکجا شدن و مخلوط کردن اشیای همجنس است. در احزاب و سازمانهای اجتماعی معنی یکجا شدن و مخلوط کردن ساختارهای است که به ادغام می روند. تا جائیکه به ادغام احزاب نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان و متحد ملی ارتباط میگیرد عبارت از یکجا شدن اعضای واحدهای اولیه و واحدهای محل زیست با حضور حقیقی اعضا است که باید ثبت و راجستر شود **ص ۳۱**

کابل کنفرانس : ترهگر او اداری فساد

مرادزی

کابل کنفرانس د پریکرو پر وړاندې دوه توري بلاگاني ولاري دي : یوه توره بلا ترهگر او بله بلا اداری فساد ! تر کومه ځایه چې خپله کنفرانس پوري اړه لري ، هغه یو بریالی او کامیاب کنفرانس بللی شو . کنفرانس کې د څلوېښتو هیوادو د باندنیو چارو وزیرانو او د اویا هیوادو او موسسو د استازو گډون او له افغان ملت څخه ننګه او ملاتړ خپله لویه بریا کښل کيږي . پاتی په ۲۳ مخ کښی

افغانستان در جهنم سردرگمیا

انجنیر خلیل الله روفی

واژگان عقلانیت و عصبیت، آنهم عصبیت تفوق طلبی، که یکی از خرد سرچشمه میگیرد و دیگری از طغیان احساسات، بمثابة دو مقوله سرنوشت ساز، چه در زندگی شخصی افراد و چه در عرصه بازیهای کلان سیاسی در چوکات رهبری کشورها، قابل تحلیل و تأمل است. دو عنصریکه همیشه با هم در تضاد سلیقه ای قرار داشته یکی در مسایل با تدبیر و تعقل جهانبینی عمل میکنند، و دیگری پر خاشگرانه و پر شتاب که معقولات و منطق، در جرقه احساسات منفی فروکش میشود، به قضایا برخورد مینماید. **ص ۲۹**

وضع در کشور و نقش چپ دموکراتیک در بهبودی اوضاع

دولت انگلیس که در زمان حکومت گوردن براون می گفت تاچهل سال دیگر عساکرش را از افغانستان بیرون نمی کند تغیر سیاست داده صدراعظم جدید اعلان کرد که حتی تا قبل از سال ۲۰۱۲ شروع به خروج عساکرش از افغانستان می نماید سایر ممالک اروپایی سال ۲۰۱۴ ارسال سپردن مسئولیت امور نظامی **ص ۱۰**

تشدید عملیات هوایی وزمینی علیه مخالفین مسلح دولت پرداخته به اعزام سی هزار عسکر اضافی اقدام نمود، همزمان با این سیاست جانب مقابل دولت نیز باتکتیک های جدید عملیات جنگی شانرا تشدید کرده تلفات بسیار سنگینی را بر جنگنده های مسلح حامی دولت وارد کردند و این شدت هنوز ادامه دارد .

محمد ولی

پس از اعلان سیاست جدید (اوباما) در مورد افغانستان، متحدین جنگی در مورد آرایش قوت های شان و نقشی که باید در افغانستان بازی نمایند به بررسی پرداختند. سیاست جدید اوباما استراتیژی آغاز خروج قوتهای عسکری امریکا از افغانستان را الی سال ۲۰۱۱ مطرح ساخت و موازی با آن به



خبرونه او گزارشونه

مروري بر گزارش سازمان ملل از افزایش تلفات غیرنظامیان در جنگ افغانستان

اوباما پس از ورود به کاخ سفید دستور اعزام سی هزار سرباز جدید را برای نبرد با شورشیان مسلح به ویژه در جنوب و شرق افغانستان صادر کرد که ورود سربازان تازه نفس، جنگ در سرزمین ما نسبت به سال ۲۰۰۹ عیسایی شدت بیشتری پیدا کرد و در جریان آن هزاران هم میهن بی گناه ما کشته و یا زخمی شدند.

روزنامه نگار مشعل می افزاید که رویکرد جدید جنگ از سوی وزارت دفاع امریکا منجر به افزایش تلفات غیرنظامیان در نبرد میان طالبان و عناصر مخالف دولت افغانستان با نیروهای دولتی و نظامیان خارجی در کشور ما شد، به طوریکه بخش حقوق بشر سازمان ملل متحد در کابل در گزارش جدید خود که چندی پیش منتشر شد، ضمن ابراز نگرانی از افزایش تلفات غیرنظامیان از طرفین درگیر خواست به قوانین بین المللی در حفاظت از مردم عادی احترام بگذارند.

در گزارش بخش حقوق بشر نماینده گی سازمان ملل متحد در افغانستان UNAMA اعلام شد که در شش ماهه اول سال ۲۰۱۰ میلادی سه هزار و ۲۶۸ نفر در این کشور کشته و یا زخمی شدند. در این گزارش آمده است: از این تعداد یک هزار و ۲۷۱ نفر از سوی افراد و گروه های درگیر و در حوادث مختلف کشته شدند.

این گزارش می افزاید: گروه های مسلح مخالف دولت افغانستان از جمله طالبان با مسوول شناخته شدن قتل ۹۲۰ نفر، در صدر فهرست کشتار غیرنظامیان قرار دارد. براساس گزارش این نهاد، طالبان بیشتر با ارتکاب حملات انتحاری، بمب گذاری ها و اعدام افراد بیگناه به اتهام همکاری با دولت و یا نظامیان خارجی به کشتار این افراد می پردازند.

همچنین در این گزارش از کشته شدن ۳۷۴ غیرنظامی بر اثر انفجار بمب های کارگذاری شده در حاشیه جاده خبر داده شد و آمده است: ۱۸۳ نفر در نتیجه انفجارهای انتحاری که توسط مخالفین مسلح دولت انجام می شود؟ در نیمه اول سال ۲۰۱۰ میلادی جان خود را از دست داده اند. بخش حقوق

بشر یوناما در ادامه گزارش خود از موارد آدم ربایی، قتل عمدی، اعدام ها، بازرسی منازل مسکونی و تهدید مردم به وسیله شب نامه از سوی گروه های شورشی مسلح خبر داد و می افزاید: ۱۸۳ مورد اعدام و ۱۶۵ مورد قتل عمد در شش ماه اول سال جاری میلادی از سوی این نهاد ثبت شده است.

گزارش می افزاید: طالبان در نیمه اول سال جاری میلادی بر حملات خود علیه کارمندان غیر نظامی دولت و نیز افراد بیگناه به اتهام همکاری با دولت و نیروهای خارجی افزوده اند و موارد اعدام، قتل و تهدید بوسیله شب نامه از سوی این گروه در ولایات جنوبی بیشتر شده است.

همچنین دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در گزارش تازه خود از کشته شدن زنان و کودکان در جریان درگیری ها و یا حملات

افزایش حضور نظامیان خارجی بویژه نیروهای امریکایی در سال ۲۰۱۰ میلادی یکی از عوامل تشدید جنگ در افغانستان نسبت به سال پیش گردیده است. اما با آنهم ژنرال پترانوس تقاضای اعزام سربازان بیشتر را افزون بر ۳۰ هزار نظامی امریکایی از کشورهای عضو پیمان ناتو نموده است.

موشکی و بمب گذاری ها خبر داد و افزود: از اول جنوری تا ۳۰ جون سال ۲۰۱۰ میلادی، ۳۹ زن و ۷۴ کودک بر اثر انفجار بمب های کنار جاده و یا انفجارهای انتحاری کشته شده اند که اغلب این حوادث در مناطق جنوبی و شرقی کشور رخ داده است.

در بخش دیگری از این گزارش آمده است که نیروهای بین المللی کمک به امنیت ISAF در افغانستان نیز مسوول بخشی از تلفات غیرنظامیان در این کشور به شمار می روند.

براساس این گزارش، بیشتر این تلفات در حملات هوایی نیروهای خارجی رخ داده است و تیراندازی های بی مورد و اشتباهی نیز عده زیادی از غیرنظامیان را به کام مرگ می فرستد.

در گزارش شمار تلفات ناشی از حملات نظامیان خارجی در افغانستان ۳۸۶ نفر گزارش شد. بخش حقوق بشر سازمان ملل متحد، این گزارش را هشداردهنده خواند و از همه گروه های درگیر در جنگ به ویژه نظامیان خارجی در افغانستان خواست در نبرد با شورشیان باید جدا مواظب حفظ جان غیرنظامیان باشند. همچنین استفان دی میستورا نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد

در افغانستان اخیراً به خبرنگاران گفته بود که گزارش جدید بخش حقوق بشر در این کشور نشان می دهد که تلفات غیرنظامیان نسبت به مدت مشابه سال قبل ۳۱ درصد افزایش دارد.

وی افزود: شورشیان مسلح با کشتن مردم به اتهام همکاری با دولت افغانستان، درصدد ایجاد رعب و وحشت هستند.

همچنین جورج گون رییس بخش حقوق بشر دفتر سازمان ملل متحد در افغانستان از شورشیان مسلح مخالف دولت خواست به استفاده از غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی پایان دهند.

وی تاکید کرد که طالبان باید تمام اعلامیه ها و فرامین خود را که در آن خواستار کشتار افراد غیرنظامی هستند، لغو کنند و قوانین بین المللی را رعایت نمایند و به تهدید، ترور، اعدام و آدم ربایی هم پایان دهند.

خانم گون اظهار داشت: تاثیر مخرب جنگ ۹ ساله در افغانستان، اهمیت اتخاذ تدابیر برای محافظت موثر از غیرنظامیان و کاهش تاثیر جنگ بر حقوق اساسی انسان را از هر زمان دیگری ضروری ساخته است.

این مقام سازمان ملل به دولت افغانستان پیشنهاد کرد: حکومت يك نهاد مناسب دولتی را برای پاسخگویی به تلفات غیرنظامیان و نیز به عنوان رابط با نیروهای خارجی ایجاد کند تا ضمن تحقیقات لازم نسبت به جبران خسارت به خانواده های قربانیان اقدام شود.

به گفته وی این نهاد باید تدابیر احتیاطی لازم را هم برای نیروهای امنیتی افغان که به دلایل غیرقانونی باعث کشته و یا زخمی شدن غیرنظامیان می شوند و یا از حقوق شهروندی تخطی می کنند را عملی کند.

گون به نیروهای مسلح خارجی که در افغانستان حضور دارند توصیه کرد، هرچه زودتر تحقیقات شفاف، بی طرف و معتبر خود را در مورد حوادثی که باعث تلفات غیرنظامیان می شود آغاز کنند و ضمن رعایت مقررات در حملات هوایی و خودداری از بازرسی های شبانه در ارایه آمار تلفات غیرنظامیان با دولت افغانستان همکاری کنند. قابل یاددانه نیست که اریکا گاستون، حقوقدان و فعال در زمینه سنجش افکار عمومی افغان ها در زمینه تلفات غیرنظامیان، اخیراً با ۲۵۰ تن از مردم کشور ما مصاحبه کرده است. وی در این

زمینه گفت: مصاحبه شونده گان صرف نظر از منطقه، محل زنده گی، میزان سواد یا دیدگاه های سیاسی شان، نیروهای بین المللی را عامل افزایش مرگ و میر غیر نظامیان

می دانند. **ص ۶**

پاکستان حریف پنهانی و اشنگتن

تدارک میدارد.

دکتر اسد محسن زاده

پس از حملات القاعده بر نیویارک و واشنگتن پاکستان کشور هممرز با افغانستان، در وضع ناهنجاری قرار دارد. پاکستان رسماً به ایتلاف

جهانی که توسط جورج دبلیو بوش رییس جمهور امریکا پی ریزی گردید پیوست اما بصورت غیر رسمی نیروهای امنیتی پاکستان حامی آن طالب های شدند که به اسامه بن لادن و تروریست های وی پناه داده بودند.

این یک حرف درستی است که بدون کمک و یاری کشور همسایه (پاکستان - م) طالبی نمی توانست وجود داشته باشد.

وقتی با خروج شوروی ها از افغانستان این کشور در جنگ برادران فاتح جهادی غرق میشد و خلا قدرت کشور را تهدید میکرد

آی اس آی - سازمان جاسوسی پاکستان

Directorate for Inter-Services Intelligence (ISI)

طالبان را آفرید و آنرا بکارگرفت.

باوجود تضمینات سیاستمداران پاکستان در مورد اینکه پیوند های گذشته قبلاً قطع شده است پاکستان سیاست دو پهلوئی را از پیش میبرد:

پاکستان در عین وقت متحد امریکا و هم مددگار رقیب آن میباشد.

برای این فرضیه اینک مدارک زیاد اثباتیه تازه در دست است. در اسناد (۹۰ هزار مدرک سری که توسط تارنمای ویکی لیکس در این تازه گی ها بنشر رسید - م) روشن میگردد که سازمان جاسوسی پاکستان به گمان قوی هنوز هم مهمترین مددگار غیر افغانی طالب ها میباشد.

واقعیت اینست که :

جنگ در برابر نیروهای امنیتی افغان، امریکایی ها و همپیمانان ایساف شان هنوز هم از خاک پاکستان از پیش برده میشود و این کشور پناه گاهی برای عقب نشینی نیروهای دشمن و حصار تعرضی آنها را

از طریق مرز پاکستان - افغانستان طالبهای تازه جذب شده و در میان آنها جنگاوران مخوف خارجی سرازیر میشوند. سه دشمن اصلی نیروهای ایتلاف غرب - طالب های ملا عمر، جنگاوران رهبر پیشینه

داستان جنگ تمامیت خواهان دینی و اشغالگران آمده از آنسوی اوقیانوس ها و بازیگران آشکار و پنهان آن در بزنگاه افغانستان داستانیست دراز و سخت جانگاہ که وجدان انسانیت را می آزارد.

درونگری همه جانبه این جنگ برای همه کاریست مشکل. گرداننده گان و بازیگران اصلی این درامه غم انگیز وقتی خواستند جفنگ های را سرهم می بندند و بخورد مردم میدهند و حقایق را در زیر پرده ضخیم پنهان نگه میدارند.

گاه گاهی پرده ها فرو میریزند و نیمرخ جنایات پنهانی و بازیگران تراژیدی افغان آشکار میگردد. به تازه گی ها تارنمای ویکی لیکس پرونده بخشی از زد و بند های آشکار و پنهان فاجعه افغان را به نشر رسانید.

قسمت های از این پرونده ضخیم در سه رسانه پرتیراژ غرب مجله اشپیگل چاپ المان، روزنامه امریکایی نیویارک تایمز و روزنامه گاردین انگلستان نشر شده و جار و جنجالهای زیادی را در پی داشت.

جامعه افغانی توجه چندانی به این اسناد نکرده یکی آنرا « افشای اسرار محرمی » خواند که باعث « درد سر سربازان افغان و همپیمانان میشود » و دیگر آنرا چیز تازه ندانست.

نگارنده این یادداشت، اسناد را که بخش آن قابل باور و شماری هم قابل تردید بنظر میرسند را در شناسایی ریشه و پهنای جنگ و افشای چهره غیر انسانی بازیگران و دست اندکاران آن با اهمیت دانسته و روی همین هدف دست به ترجمه و کوتاه سازی گذارش نشر شده در شماره ۳۰ (۲۶ جولای ۲۰۱۰) مجله اشپیگل زده و اینک آنرا پیشکش تان میدارد.

مجاهدین، گلبدین حکمتیار و ملیشه های قبیلوی حقانی جنگ سالار - پناهگاه های اصلی و مراکز فرماندهی شانرا در پاکستان دارند.

بعدها اسامه بن لادن (دلیل اصلی این جنگ) نیز در پاکستان جابجا شده و تا حال در مسایل روزمره جهاد در برابر کفار سهیم میگردد.

اسناد درجایی ادعا دارد که وی در برابر دشمنان خود سم پاشی با زهری که به افتخار اسامه بنام « کپه اسامه » نام گذاری شده است را برنامه ریزی مینماید. زمانی وی برای یک طالب پرکار زنی را به تحفه میدهد.

شورشیان مین های اثربخشی را پی ریزی

نموده اند که از دور میتوان آنرا انفجار داد.

سازمان استخباراتی پاکستان دارای بهترین پیوند با همه ی گروه ها میباشد. در ترس دایمی از اینکه مبادا رقیب سرسخت اش

هند، برایش جای پایی در افغانستان پیدا و از این طریق بر پاکستان فشار وارد نماید از هر آن چه به حفظ و استحکام نفوذ اش در کابل یاری رساند جانبداری میکند.

و چون از سوی دیگر بسیاری از استراتژیست های آی اس آی باور ندارند که امریکایی ها برای مدت طولانی در افغانستان باقی میمانند (آنها خود آنها شروع خروج سربازان شانرا اعلام کرده اند) طالبان وسیله اثر گذاری پاکستان بر آینده کابل میباشند. هیچ جایی این مساله چون در طرازنامه جنگ افغانستان برجسته نمی گردد.

با وجود هشدارها در مورد حملات تازه انتحاری توسط نیروهای دشمن، فرستاده های آی اس آی در جریان برگزاری شورای جنگی فرماندهان گلبدین حکمتیار در وزیرستان شمالی خود حضور داشتند.

سند تاریخی اول سپتامبر ۲۰۰۷ در مورد عملیات قریب الوقوع گروهی از جنگجویان گلبدین حکمتیار بر یک پوسه مقدم متحدین در ولایت کنر، ولایت همجوار به پیشاور پاکستان گزارش میدهد. تعرض دقیق و همه جانبه برنامه ریزی شده بود:

چهار انتحاری همزمان وارد عمل میشوند (خبرچین های امریکایی حتا هویت آنها را می شناسند) یک پاکستانی، یک عرب و دو افغان. اول باید یک حمله راکتی صورت گیرد و از آتش توپخانه نیز استفاده گردد. در اخیر عساکر پیاده بر پوسه مقدم حمله و در صورت امکان سربازان مخالف را به اسارت درآورند. مهمات چینیایی برای جنگجویان را سازمان جاسوسی پاکستان تحویل میدهد و آنی که پول میدهد می خواهد کنترل را نیز در دست خود داشته باشد بناً یک افسر آی اس آی حمله را مشاهده و

برای جنگجویان مشوره میدهد. ص ۲۵

پاکستان کی ترهگر څوک پالي ، دولت که ټاکلې کړی ؟

مسعود سرلوخ

څه حاجت دی چې دې خط په ملا لوم چې زما په باب دي کينلې دي پوهيرم رقيبان ځکه تيری په رحمان کاندې تا په خوا پوري نيولي دي پوهيرم

رحمان بابا

د ويکي ليکس لاسوندو له رسواکي دو روسته کومه خبره چې پخوا افغانانو په يوازي ځان امريکا ، لويديځ او نړۍ ته کوله او هغه دا چې افغانستان ته ترهگر له پاکستانه راځي او د ترهگرو ځالي په پاکستان کې دي ، نن هغه خبره ټوله نړۍ پاکستان ته کوي . اوس نړۍ ته ښکاره ده چې ترهگر په پاکستان کې روزل کيږي ، وسلوال کيږي او افغانستان او د نړۍ نورو برخو ته استول کيږي .

بله پوښتنه چې ارزښت يې نور هم زيات دی او هغه دا چې ترهگرو څخه ملاتړ د پاکستان دولت رسمي تگلار ده او که په دولت کې ځيني کړی د خپلو ځانگړو گټو لپاره د مرکزي دولت له هوکړې او لمسونه پرته داسې ملاتړ کوي ؟

ايا پاکستان ترهگرو ته دايمي اړتيا لري او که د لنډمهال لپاره يې پکار دي ؟ ترهگر ساتل او کارول د پاکستان ستراتيژي سره تړلي او که يوازي تاکتيکي لوبه ده ؟

ايا يوازي جنرال حميدگل ، نصرالله بابا او څو تنه نور دي چې د ترهگرو په ملاتړ کې ليوني دي او که دا ليونتوب د پاکستان د ټولو حکومتونو رسمي کړنلار ده ؟

د پورته پوښتنو ځوابونه به د پاکستاني چارواکو په خپلو څرگندونو او د ويکي ليکس په خپرو شويو لاسوندونو کې وگورو :

د اوسني دولتمشر اصف زرداري ميرمن بې نظير بوتو يو وخت رسنيو ته ويلي و چې د طالبانو د رامنځ ته کيدو چلوته لومړی انگرېزانو پکار اچولی وه ، امريکايي شرکت يونيکال او عربانو يې پيسې ورکړي دي او پاکستان هغه په عمل کې پلي کړي ده .

د پاکستان پخواني دولتمشر جنرال مشرف شپيگل سره په مرکه کې يو مهال ويلي و :

«که چيرې نړۍ غواړي سيمه کې له ترهگرۍ سره ټينگه مبارزه وکړي ، بايد هند هم له پامه ونه غورځوي » او زياتوي «مور په دې توگه د يوه دوښمن په وړاندې له بل دوښمن څخه گټه پورته کوو . » د مشرف له يوه دوښمن څخه موخه ترهگر او له بل دوښمن څخه هندوستان دی . مشرف دلته په سپين سترگۍ او بې شرمۍ سره په مستقيم توگه د هند او په نامسقيه توگه د

افغانستان په وړاندې د ترهگرو له روزلو څخه ملاتړ د پنجاب حق بولي .

د ۲۰۰۹ کال د می په ۱۲ مه ، د پاکستان دولتمشر اصف زرداري ، د امريکا د ان . بي . سي جالياني سره په يوه مرکه کې اعتراف کوي او وايي ، دا د پاکستان ای ای او د امريکي سي ای ای CIA «و چې په افغانستان او سيمه کې يې د خپلې واکمنۍ د بسيا او غځولو په موخه طالبان روزيږول .

همدارنگه د روان عيسوي کال د جولای په درېيمه د پاکستان د مسلم ليگ (ن) گروپ مشرنواز شريف په لاهور کې د خبريالانو يوې غونډې ته په وينا کې ويلي وو : «ترهگري د پاکستان له بهرنۍ پالیسۍ او ملي سياست سره نېغ په نېغه ارتباط لري او دا تگلارې په اسلام اباد کې جوړېږي »

د روان کال د جولای په ۱۶ مه د ای ایس ای پخواني مشر متقاعد جنرال حميدگل د يوه پاکستاني خصوصي تلويزيون ای ار وای سره په مرکه کې وايي «ناتو په افغانستان کې ماتي خوړلي او اوس کابل د پاکستان لپاره تياره شوي دودۍ ده چې بايد وخورل شي . » حميدگل نور هم په مرکه کې وړاندې ځي او وايي «پاکستان پلوه وسلوال طالبان بريالي دي او راتلونکی حکومت به په افغانستان کې د دوی وي چې د پاکستان خواخوږي دي » همدارنگه نوموړي دا خبره چې گواکې پنجابي طالبان هم شته رد کړه . ده زياته کړه «د پنجابي طالبانو اصطلاح غلطه ده په پنجاب کې چې څوک نا امني پيدا کوي هغه وړانکاري او د ده په وينا د هند جاسوسان دي . حميد گل وسله والو طالبانو ته په بيا بيا د سپي څلو مجاهدينو خطاب وکړ او ويي ويل چې سپي څلي مجاهدين پوهيږي چې د جهاد او مقصد ځای افغانستان دی پاکستان نه دی . »

حميد گل په يادو شويو خبرو هم بسيا نه کوي وړاندې ځي او د اسلام اباد چارواکو ته سلا ورکوي «چې له افغانستان څخه د شوروي اتحاد له وتلو وروسته حالت تکرار نه کړي او دا ځل واردمخه د افغانستان لپاره منځمهالی حکومت جوړ کړي »

ټول هغه لاسوندونه چې افغاني حاکميت يې له ډېر پخوانه وړاندې کوي ، په دې شاهدي ورکوي چې ترهگرو ته د پاکستان دولت دايمي اړتيا لري او پاکستان د ترهگرو په ملاتړ ژوندی دی . که پاکستان کې څوک پر لوړو دولتي څوکيو کار کوي او که متقاعد دي ، له ترهگرو به پالنه او ساتنه کوي . له ترهگرو ملاتړ د پاکستان ستراتيژيکه موخه

ده ، نه لنډمهاله او تاکتيکي ! له دې کبله خبريالانو ته د ۲۰۰۸ کال د جون په ۱۵ مه د افغان ولسمشر ويلي و چې مور ته نور زغم نه دی پاتي . مور دا حق ځان ته خوندي ساتو ، دوښمن په هغه ځای کې چې زموږ پر ضد روزل کيږي او راسنول کيږي تعقيب کړو او مخکې له دې چې دوښمن زموږ په کور کې مور ووژني بايد دوښمن د هغه په ځای کې له منځه یوسو .

خو دا چې له ترهگرو ملاتړ د پاکستان ستراتيژيکه موخه ده روستۍ ډاډمنه سرچينه چې د پاکستاني واکمنانو د نيتونو جرري راباسي ويکی ليکس دی . نوموړي ويبپاڼه هم داسې لاسوندونه راسپړي چې هغو کې نه يوازي د پاکستان څو تنه متقاعد جنرالان بلکې د دولت د واکمنۍ کړی غړي لاس لري . پر دې ټولو سربېره د نړۍ ځيني مشرانو هم ترهگرو سره په ملاتړ د پاکستان دولت د دوه مخي تگلارې څخه پرده پورته کړه .

«د انگلستان صدراعظم ډيويد کامرون ترورويزم ضد جگړې کې د پاکستان د سوابقو په اړه له خپلو څرگندونو څخه دفاع وکړه او وايي ، مهمه ده چې سپينې او څرگندې خبرې وکړو . کامرون په نوي ډهلي کې د هند له صدراعظم من موهن سنگ سره په گډ خبري کنفرانس کې وويل ، هيڅوک په دې کې شک نه لري چې تروريستي ډلې له پاکستان څخه صادرېږي او دا ډلې بايد چې وځپلي شي او له منځه یورلي شي . »

په افغانستان کې د کاناډا پخواني سفير کريس الگزنډر وايي چې د ويکيلکس له خوا د پټو اسنادو په خپرېدو اوس په افغانستان کې د پاکستان لاسوهنه په ټولو کچو رسوا شوې او بايد په نړيوالو محفلونو کې پرې بحثونه وشي . د کاناډا پخوانی سفير وايي د دې لپاره کياني په افغانستان کې چريکي جگړه پيل کړېده او له شمالي وزيرستان او بلوچستان څخه افغانستان ته ځانمرکي لېږي . نوموړی وايي چې پاکستان دا کار په دې موخه کوي چې په افغانستان کې د پښتنو ملتپالې ووژني ، هندوستان وباسي او کرزی کمزوری کړي .

اوس چې د ويکي ليکس له رسوايو روسته ، د نړيوالو او پاکستاني چارواکو د ډاډ منو لاسوندونو پر بنسټ د ترهگرو په ملاتړ د پاکستان مرکزي حکومت مجرم دي او د ترهگرو ځالي په پاکستان کې دي ، پکار دي : پاتي په ۲۷ مخ کې

اندیشه‌های چپ روشنگری و ضرورت فعلی

کیومرث فاضل

فرهنگ، به عنوان میراث گذشته گان، مانند رودخانه طویلی است، که برای یک نسل مشخص جامعه انسانی ارزشهای اخلاقی، معیارهای زیبایی، عقیده های دینی، سیاسی، تاریخ(ملتها) و رموز نمادهای جامعه را منتقل میکند. به عبارت دیگر، فرهنگ یک میراث غنی، صاف، و صیقل داده شده از نیاکان و گذشته گان جامعه است، که نسل جدید، آنرا تصاحب میکند. تصاحب این هدیه گرانها، وقتی امکان پذیر است، که یک نقطه تلاقی و تبادل و ملاقات بین نسلهای وارث و مورث ممکن باشد. انقلابیون همیشه گذشته را زیر سؤال میبرند، و نسبت به میراث باقی مانده از گذشته گان فاصله میگیرند، آنها بر این باورند، که فرهنگ گذشته گان، میراث طبقات حاکم در گذشته اند، که مدتها سیر حرکت تاریخ را در دست داشتند، و امروز در مبارزه برای در دست گرفتن قدرت شکست خورده اند. _ پیشوایان انقلاب فرانسه، و انقلاب اکتبر روسیه، به این عنوان که میراث فرهنگی گذشته گان به طبقه فئودال شکست خورده، تعلق دارد، آن فرهنگ را طرد میکردند. در انقلاب بلشویکی روسیه بحث معروفی، به عنوان فرهنگ کارگری و فرهنگ بورژوازی پیش کشیده شد. بعضی از نظریه پردازان، و تئوریسین های انقلاب، این نظریه را پیش کشیدند، که باید میراث فرهنگی گذشته گان را کاملاً از بین برد، و بجای آن فرهنگ نوینی بنام فرهنگ کارگری بنیاد کرد. تروتسکی برای حفظ میراث فرهنگی، با تمام قدرت و شدت به مبارزه برخاست، و چنین اعلام نمود: درست به این دلیل که (بعد از انقلاب) یک دگرگونی سیاسی رخ داده است، لذا این بار دیگر فرهنگ، ماهیت طبقاتی اش، یعنی فرهنگ نشأت گرفته از بورژوازی، تبدیل به فرهنگ جامعه انسانی شده است. در نتیجه انقلاب باید بکوشد، که ارزشهایش، بوسیله تمام آحاد مردم پذیرفته شود، و عصر نوینی در تاریخ شروع گردد. _ ما در اینجا به سر آغاز و رهیافت مسأله میپردازیم. آنچه که به میراث فرهنگی خصوصیات فرهنگ ارتجاعی میدهد، خود آن میراث فرهنگی نیست، بلکه وسیله قرار دادن آن میراث، توسط نیروهای ارتجاعی است، که درک آن میراث را برای اکثریت جامعه دشوار میکند. با این حال میتوان با اتخاذ راه و

روش معقول و ساده مانند تبلیغ مطالعه، تسهیل کار انتشار کتاب، گسترش کتابخانه ها در سطح جامعه، و آشنا کردن مردم به ارزش آثار ادبی و هنری در چهار چوب یک سیاست فرهنگی، که بتواند، هنر را از صورت یک کالای تجملی و تجاری درآورد، و استفاده از آن را که تاکنون در انحصار عده معدودی از افراد جامعه بوده، برای عده بیشتری از مردم میسر سازد. بعد از فرهنگ مورثی، فرهنگ به مفهوم آگاهی و شعور، که شکل و حضور آن در تمام زوایای زنده گی فردی و اجتماعی قابل ملاحظه است، در خور بررسی است. انسانها از لحظه ای که به موضع و جایگاه خود در جامعه، و روابط با دیگر انسانها و بطور کلی با جهان پیرامونی خود پی میبرند، صاحب فرهنگ هستند. از این استدلال یک رشته مفاهیم فرهنگی، چون آگاهی به خویشتن خویش، (نفس خود) هستی و وجود، روابط با دنیای خارج، و روابط با دیگران نشأت میگیرد، (و مورد سؤال هر فرد قرار میگیرد) به همین علت، وقتی که ما به خود اجازه میدهم که یک عده را صاحب فرهنگ، و عده دیگر را فاقد آن مینامیم، با این عمل غیر عقلانی و غیر منطقی، علناً، خود به یک عمل عمیقاً ناعادلانه دست میزنیم. _ امکان داشتن آگاهی در زمینه هائی چون شناخت نفس خویش، آگاهی از اعمال و کردار خود، و نقشی که انسان در رابطه با دیگران دارد، چنین آگاهی ها در وجود هر انسان باشد، نمیتوان او را از دایره، (صاحب فرهنگ) بیرون گذاشت. در مقابل این دو مفهوم از فرهنگ، (فرهنگ به مفهوم ارث گذشته گان، و فرهنگ به مفهوم آگاهی)، بطور سنتی تا کنون دو سیاست، و دو عملکرد فریبکارانه سیاسی بکار گرفته شده است. از یک جهت، سیاستهای فرهنگی در نظامهای ارتجائی اینست، که فرهنگ مورثی و فرهنگ آگاهی را در هم آمیخته، تا این ترکیب را انحصاراً در اختیار خود بگیرد، و آنها را بصورت «حقیقت های از پیش ساخته شده» با نظم حاکم در جامعه پیوند بدهد، تا از این راه مانع تفکر و تعقل آزاد انسانها در جامعه شود. از جهت دیگر، این سیاست فرهنگی نظام های ارتجائی است که، در بهترین وجه، در همان حال که، سعی میکنند، فرهنگ را وسیله وحدت بخشیدن به جامعه قرار بدهند، و در همان حال نیز، خالی کردن فرهنگ از محتوای

ذاتی خود، از طریق کنترل مستبدانه فرهنگ، حتی از بین بردن و مسخ آن و دادن هویت ما ورأ الطبیعه، چهره دینی و مذهبی، به فرهنگ سیاسی تبدیل بکنند. مجموعه همه این اعمال بیانگر حاکمیت فاشیسم در جامعه است. - نیروهای چپ از مسلط شدن به فرهنگ مورثی و استفاده ابزاری از آن، در جهت استقرار ضابطه و ارزشهای خود پرهیز میکنند. سیاستهای فرهنگی چپ، باید در درجه اول از قبول فرهنگ مورثی (بعنوان فرهنگ انسانی نسل گذشته) شروع شده، و با ارزش دادن به نقش دگرگون کننده فرهنگ «در زمینه های»، پویائی شعور و عقل نقاد انسان، ادامه پیدا کند. و در نهایت و با تحلیل و تفسیر یک سیاست فرهنگی مترقی در جامعه، باید با لا بردن آگاهی طبقاتی را یک شکل برتر فرهنگ بحساب بیاورد. (منظور مانئول وازکز مونتالبان اینست: فرهنگی که مانع رشد و شعور و عقل نقاد و در نهایت مانع آگاهی طبقاتی در جامعه شود، آن فرهنگ نیست، بلکه درست ضد فرهنگ است.) بر خوردار بودن از آن درجه از آگاهی، که یک سیاست فرهنگی، باید توسعه دینامیسم تاریخ را، در داخل مفاهیم کلی پیشرفت، مورد توجه و دقت قرار بدهد، نیرو های چپ را لازم میدارد، که در تلاش و فعالیت فرهنگی، از خود نیروی خارق العاده یی را بکار گیرند، تا به آن حد ای که، چه بسا، مفهوم و ترقی و پیشرفت جامعه را نیز بتواند زیر سؤال قرار بدهند. کرنلیوس کاستور بادیس تاکید میکرده، که بزرگترین انتخاب عصر ما، انتخاب بین «سوسیالیسم با توحش» است. او به استناد به این انتخاب، دو فرهنگ مختلف را بهم ارتباط میدهد. ارتباط این دو مفهوم متضاد، رابطه تاریخی سیستم سازمان دهی زنده گی اجتماعی (در بطن جامعه) و نحوه تولید اقتصادی و روابط انسانی را در مجموع شامل میشود. این دو مفهوم متضاد، یکی بر سود جوئی و موفقیت مادی اقلیتی از صاحبان و کار فرمایان و مسولین رده با لای دولتی پایه گذاری شده است.

دیگری سوسیالیسم به مفهوم اداره جامعه برمنطق عقل، در مقابل توحش، و آفریدن یک رابطه انسانی نوین، همراه با فرهنگ جدید، و امکان دست یافتن انسان، به استقلال مادی و معنوی را فراهم میسازد.

محمدنبی عظیمی

بیشتر از یک ماه می شود که به منظور شرکت در مراسم عروسی یکی از عزیزان و اجرای برخی از کارهای ضروری در شهر کابل یعنی زادگاه عزیزم به سر می برم. در کابلی که برای باز سازی آن تمام امیدها از بین رفته اند. در شهری که اگر آب است، برق نیست و اگر برق است از آب خبری نیست. در کابلی که شمار زیاد سرک هایش حتی پس از

این همه سال و این همه مصرف و این همه وعده و سوگند به خداوند و قرآن و این همه داد و فریاد همشهریان، هنوز هم داغدار یا به گفته شاعر عارف و نامدارمان زنده یاد، صوفی عشقوی "وند، وند" است. آری دلم خون می شود وقتی که در شهر خودم به هرسومی روم و به هرسو می نگریم، با موانع سمتی و دیوارهای بتونی و سیم های خاردار مواجه می شوم و آنگاه به نظرم می رسد که زندانبانی بیش نیستیم در شهر خودم. به همین سبب قلبم می شکند و با خود می گویم خدایا! چه بلایی بر سر این شهری که روزگاری جنت مکانش می خواندند، آورده اند. آخر چقدر زباله، چقدر کثافت، چقدر بوی گند و عفونت؟ خدایا آن کابلی که هوایش به هوای باغ ارم شبیه بود کجا و این شهری که انگار تمام بوهای بد و مشمئزکننده جهنم را در آن جا داده اند کجا؟ زیرا همین که سحرگاهان بیدار می شوی و پنجره را می گشایی، بوی عفونت انبار های کثافات مقابل منزلت، بوی پیکرهای سوخته و بوی خون اجساد پاره پاره همشهریانت به مشامت می رسد و یا شامگاهان که به بستر می روی از ترس صدای انفجار و یا از بیم "لالایی" - به تعبیر استاد لطیف ناظمی- "انفجار موشک تا صبح خواب پریشان می بینی و آنگاه چه خواهی چه نخواهی از خود می پرسی: آیا این کشور صاحب دارد؟ آیا در این سرزمین دولتی در کار است؟ اگر دولت و حکومتی هم در کار باشد آیا همان دولت کورهای "ژوزه سارماگو" نیست که برآمد های نابینا حکومت می کند؟ ولی مگر انسانیت می تواند بدون چشم زنده گی کند؟ و اگر پاسخ آری و شاید باشد، در آن صورت مگر می توان بر آن نام انسانیت را گذاشت؟

در جایی خوانده بودم که عالمان الهیاتی بوده هستند که به طور قطع و یقین گفته بودند می گویند که سخت ترین چیز یک زنده گی در جهنم، عادت کردن به بوی بد آن جاست. هر چند این عقیده دقیقاً با همین واژه گان نمی باشد ولی مفهوم همین است و مادر این سرزمین - در سرزمین من- از بس بوی بد از هر چیز و از هر ارزش انسانی بلند شده است، دیگر ما به این دوزخ بوها عادت کرده ایم: به بوی ناخوشایند فقر و مسکنت، به بوی بد بیکاری و در یوزه گی، به بوی قبیله پرستی و قوم گرایی، به بوی مشمئز کننده تبعیض نژادی، به بوی بد نسواری، به بوی چرس، بوی افیون و شنیدن بوی گند و مردار و طنفروشی، به بوی تملق و بوت پاکتی، به بوی قلب و بوی دروغ و ریا و بوی خیانت به امانت مردم و میهن. بلی بوهای بد بسیار اند که متأسفانه آن ها را هر روز یا استنشام می کنیم و یا می شنویم؛ اما چنان عادت کرده ایم که با حس کردن آن ها خم بر ابرو نمی آوریم. مثلاً با همین بوی بد و دلآزاری که از تضرع و اصرار و ابرام بزرگان ما به بهانه "مصالحه ملی" در برابر یک مشت طالب وحشی برمی خیزد، درست مثل دیروز. یا با بویی که از فساد اداری گسترده بلند شده و بلند تر شده می رود، یا با بوی ناراحت کننده پی که از ناکارایی دولت و نوکر منشی برخی از عمال بلند پایه آن بالا می شود. یا اگر زیاد دور نرویم و به ابتدال اخیری که سایت انترنتی "ویکی لیکس" به راه انداخت و بوی بدافشاگری های بی رحمانه آن بردامن امریکایی ها، پاکستانی ها و شرکا و برخی از کارگزاران لشکری

لسوی بالا

و کشوری ما نشست، اشاره کنیم، می بینیم که چگونه سرزمین مان در گنداب این بو های متعفن و ناخوشایند غطه ور و در حال غرق شدن است:

هنوز یک ماهی هم از افشای ۷۶ هزار سند محرم مربوط به جنگ افغانستان و بازی های پشت پرده امریکا و متحد دیرینش (پاکستان) توسط سایت افشاگر "ویکی لیکس" نمی گذرد که مدیر آن سایت به جهانیان وعده داده است که علی الرغم خواهش دولت وزارت دفاع امریکا مبنی بر عدم نشر اسناد باقیمانده، دست اندر کاران ویکی لیکس به زودی ۱۵ هزار سند مهم دیگر را به ارتباط این جنگ ویرانگر و نقش پاکستان به ویژه سازمان آی اس آی پاکستان به دست نشر خواهند سپرد. اسنادی که در بردارنده گزارش های تکنیکی و احد های خرد و بزرگ نظامی امریکا و حاوی تحلیل های راهبردی و کلیدی سیاسی - نظامی مربوط به جنگ امریکا با قوت های درگیر در بتلاق افغانستان و پاکستان است.

اگر از این اسناد از یک سو بوی همکاری های نزدیک استخبارات پاکستان و شرکت اعضای بلند پایه آی اس آی در هنگام طرح برنامه های تروریستی بر ضد نیروهای امریکایی و جامعه جهانی بلند شده است، از سوی دیگر بوی مردار خیانت و وطن فروشی عده بی از دست پروردگان سازمان جهنمی آی اس آی پاکستان را در درون دستگاه حاکم کشور به مشام ما می رساند و هویدا می سازد که پاکستان برای اجرای نقشه ها و پلان گذاری های ضد افغانی اش از عوامل نفوذی با صلاحیتی در دولت افغانستان برخوردار است. هرگاه درنگ کوتاهی بر اظهارات دوسه تن از مقام بلند امنیتی کشور مان پس از افشای این اسناد بیندازیم، می بینیم که چگونه یکی از بزرگان نظامی کشور با خونسردی تمام می گوید که در این اسناد سخن تازه بی وجود ندارد و "ما" از آن چه گفته شده است، خبر داشتیم؛ ولی در همان روز مشاور امنیت ملی کشور داکتر سپینا در برابر نشر و پخش این اسناد واکنش به شدت منفی نشان می دهد و آن را یک خبر تکانهنده و شگفتی آفرین برای مقامات دولت افغانستان عنوان می کند و وحید عمر سخنگوی حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان نیز می گوید: "ما از این که رقم درشتی از اسناد به بیرون درز کرده، تکان خوردیم. این خبر تکان دهنده بود."

پس حالا باید از آن مقام بزرگ نظامی پرسید که مگر طرح ناکام هوایما ربایی از فرودگاه کابل و کوبیدن آن به مقر ریاست جمهوری به منظور از بین بردن حامد کرزی، هدف قرار دادن مرکز فرماندهی ناتو و سفارت های امریکا و بریتانیا، و هتل آریانا بنابر دستور ایمن الظواهری مرد شماره دوم سازمان جهنمی القاعده، توطئه مهمی نبود و جناب شما از آن خبر داشتید؟

اگر نگاهی به گذشته نه چندان دور بیفکنیم متوجه می شویم که آی اس آی در دوران جهاد ظاهراً برای کمک به مجاهدین ولی در حقیقت برای تطبیق اهداف سیاسی - نظامی دولت متبوعش در افغانستان، برخی از افراد سست عنصر و نوکر منش را انتخاب و با دادن بعضی امتیازات مادی دست پرورده و نمک خور خویش ساخته بود. اظهارات اخیر کرنیل امام که برای رهاییش از دام رباینده گانش پخش و نشر شد، گویای این حقیقت است که وی اسرار فراوانی از

دخالت آی اس آی و جا به جا ساختن افراد نفوذی اش در ادارات کشوری و لشکری کشور ما دارد. وانگهی مادامی که برخی از این مقامات در برابر نماینده گان مردم در مجلس پارلمان افغانستان با حضور ذهن و بدون کدام جبر و فشار مدت ها پیش اعتراف کرده باشند که در دوران جهاد دست نگر آی اس آی بوده و روابط نزدیکی با مقامات دولتی آن کشور داشته اند، دیگر چه سوالی باقی خواهد ماند درباره موجودیت این عمال نفوذی پاکستان در درون اردوی افغانستان؟ و همین افراد نفوذی اینک بیشتر از ۸ سال می شود که در محور سیاست های کشور ما قرار دارند. آخر مگر این تصادفی است که کسی که فرماندهی اردوی افغانستان را به دست دارد و در سالروز جشن مجاهدین و در برابر چشمان تمام جهانیان پس از شلیک چند فیر تفنگ، فرار را بر قرار ترجیح می دهد، تا هنوز که هنوز است و بوی بد پیروزی دشمن بیشتر از پیش شنیده می شود، همچنان در چوکی این مقام مهم لم داده است و آن کس که در مخالفت با آی اس آی بیرق افراشته بود، قربانی گردد؟

بنابراین اگر در برخورد های روزمره و در جنگ ها و عملیات نظامی با دشمن بوی ناخوشایند خیانت و تلفات و شکست نیروهای مان را می شنویم، باید بدانیم که ما سیاست و اعمال انفعالی را در برابر چنین کارستان های بزرگ پاکستانی ها داشته ایم. به یاد بیاوریم جنگ جلال آباد را. مگر در آن جنگ نابرابر، جلال آباد از چهار طرف محاصره نشده بود؟ مگر به جز هوا کدام راه و کانال ا کمالاتی دیگری وجود داشت؟ مگر شمار نیرو های پیاده مخالفین بیشتر از پانزده هزار نفر نبود و این قوت ها با ۲۵ چین تانک و بیشتر از یک صد واحد توپ و هاوان و صدها میل ماشیندار دشمن. و توپ های ز. او. ۲۳ م م دافع هوا و راکت های دافع هوای بلویایب و ستگر مجهز نبودند؟ در حالی که قوت های اردو، وزارت داخله و وزارت امنیت دولتی مستقر در جلال آباد و حومه به کمتر از ۸۰۰۰ تن می رسیدند. پس چه واقع شد که "ما" از آن جنگ پیروز به در آمدیم و مخالفین دولت را به شکست مقتضاحانه بی مواجه ساختیم؟

پاسخ روشن است: در آن موقع رهبران و فرماندهان و منسوبان قوای مسلح افغانستان به منظور دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور شان، دفاع از منافع و نوامیس و دفاع از بلست بلست مرزهای کشور می رژیمیدند؛ ولی حالا چگونه می توان از کسانی که سال ها از نصیر الله بابر و جنرال حمید گل و کرنیل امام و سایر دولتمردان پاکستانی پول گرفته اند و تا هنوز هم نیاز مند دست حمایت گر پاکستانی ها بر سر خویش هستند، انتظار داشت که در برابر امیال خصمانه دشمنان تاریخی مردم افغانستان - حتا - کوچکترین واکنشی نشان دهند؟ رویکرد:

* برای آشنایی با رمان "کوری" نویسنده پرتگالی به بخش فرهنگی سایت وزین دیدگاه و نوشته بی از همین قلم به نام "کوری" منتشره سایت وزین مشعل مراجعه گردد.

به ادامه ص ۲ مروری بر...

همچنین افغانها معتقدند اقدامات نیروهای خارجی برای محافظت از آنها کافی نیست. این نیروها خود را پشت دیوارهای سیم خاردار و خودروهای ضدگلوله پنهان کرده اند، در حالیکه مردم افغانستان در برابر طالبان پناهی ندارند.

افزون بر این، حضور نیروهای خارجی در نزدیکی آنها توجه نیروهای شبه نظامی را به محل زندگی شان جلب می کند و احتمالاً موجب حمله طالبان به این مناطق می شود.

درد زنان افغانستان، درد مشترک همه زنان ستمدیده است

دنیا بهزاد

زنان دردمند افغانستان سالهاست که در چنگال دژخیمان حاکم بر کشورشان اسیرند. زمانی که تاریخ بر آن چه بر زنان افغانستان گذشته و میگذرد به قضاوت بنشیند، شاید بسختی در تصور آینده گان بگنجد که جنایاتی که امروز در افغانستان جریان دارد، در قرن بیست و یکم بوقوع پیوسته اند. اما همه این جنایات ها و مصیبت های ناشی از آن ها، جلوه های اجتناب ناپذیر تداوم حاکمیت مردسالار و نماینده گان افراطی رنگارنگش در کشورمامی باشد. زنده گی و سرنوشت عایشه دختر ۱۸ ساله یکی از نمونه هایی است که گوشه یی از واقعیت های دردناکی که در افغانستان می گذرد را بر ملا می سازد.

عایشه در ولایت اروزگان، در سن ۱۲ ساله گی به یک طالب به عنوان "ادای قرض" داده شده بود. چند سال بعد، وی از دست شوهرش فرار میکند. در سال ۲۰۰۹ وقتی شوهر عایشه وی را پیدا میکند، جهت تنبیه وی، نوک دماغ و یک گوش او را به حکم دادگاه طالبان با چاقو می برد و به قصد مرگ او را رها میکند. عایشه اکنون ۱۸ سال دارد.

به این ترتیب، عایشه، که به جرم رهایی از شرایط تحمل ناپذیری که خانواده شوهرش برایش بوجود آورده بودند فرار کرده بود، بطرز فجیعی توسط شوهرش مثله شد. شوهر عایشه به کمک برادرانش، گوش و دماغ عایشه نوجوان را

برید تا دیگر او هوای گریز از شرایط جهنمی زنده گی اش را حتا در رویا هایش هم نکند.

بدون شک خبر و تصویر مثله شدن صورت عایشه برای هر انسان آزادیخواه و با وجدانی بسیار متاثر کننده می باشد،

زیرا که با دریغ و درد فراوان در سده بیست و یکم یا عصر تمدن روشنگرانه، در سرزمین ما و در برابر چشمان مردم و یا بهتر است بگوییم در زیر ریش هزاران نیروی نظامی خارجی که به گفته خود شان بخاطر تأمین حقوق مساوی زن و مرد به کشور ما لشکر کشی نموده اند، همچو جنایت نابخشودنی از سوی طالبان وحشی

انجام یافته است.

اما مساله نفرت انگیز تر فریبکاری آنهایی ست که خود محصول زایش این طاعون قرن بوده اند و پس از آنکه آنها از اداره و کنترل شان خارج شدند، می کوشند این جنایات را دست مایه توجیه تداوم لشکرکشی نظامی خود در افغانستان بنمایند. مجله تایم با چاپ عکسی از چهره عایشه بر روی جلد مجله خود که هر بیننده یی را شدیداً متأثر می سازد، عوام فریبانه بر روی این



تصویر چنین می نویسد: "اگر ما از افغانستان خارج شویم چه خواهد شد".

بالا گرفتن نارضایتی مردم از سال ها جنگ تجاوزگرانه در افغانستان و فشار افکار عمومی باعث شده است که کشور های ناتو بتدریج طرح خارج کردن بخش هایی از نیرو های نظامی خود از افغانستان را در دستور برنامه خود قرار دهند. هالند اولین کشوری است که حضور نظامی خود در افغانستان را خاتمه داده و بدنبال آن کانادا و فرانسه و آلمان، تحت فشار افکار عمومی مردم کشور های خود، صحبت از پایان دادن به حضور نظامی شان در افغانستان

می کنند.

فشار افکار عمومی برای پایان دادن به جنگ در افغانستان باعث شده تا مجله تایم با چاپ این عکس بسیار تکان دهنده بر روی جلد گاهنامه، سیاست های جنگ طلبانه امریکا را تایید و تبلیغ کرده و مصیبت عایشه را دستاویزی جهت ادامه جنگ در افغانستان و تداوم سیاست های دولت اشغالگر امریکا در افغانستان قرار دهد.

براستی دیده درایی تا چه حد؟ آیا این جنایت درست در حضور نیروی نظامی امریکا و در سایه بمباران های شبانه روزی مردم افغانستان نیست که صورت گرفته است؟ آیا هزاران تن از مرتجعینی که قبلاً با مجاهدین و طالبان همکاری می کردند همین امروز در زیر چتر حمایت ارتش امریکا و ناتو نیست که در کابینه آقای کرزی بر مسند قدرت نشسته اند؟ آیا سردبیر مجله تایم فراموش کرده که دارو دسته طالبان خود، ساخته و پرداخته امریکا و انگلیس بوده اند! سال ها بر زنان دردمند افغانستان در زیر سلطه رژیم طالبان چنان ستم هایی روا شد که بشریت در طول تاریخ کمتر شاهد آن بوده است و رسانه های حافظ منافع غربی ها که همواره در خط ترویج سیاست های جنگ طلبانه دولت های امپریالیستی حرکت کرده اند در مقابل آن همه جنایات سکوت کردند و دم بر نیاروند و امروز چنین وقعیانه می خواهند ضرورت حضور نظامی بیگانه گان را با مصیبت هایی که بر

زنان افغانستان اعمال میشود توجیه کنند. روشن است که چاپ چنین عکسی با آن متن تحریک آمیز، تنها در جهت تحمیق افکار عمومی برای جا انداختن ایده ضرورت تداوم حضور نظامی در مسهن ما صورت می پذیرد.

عایشه اولین و آخرین زن قربانی سیستم ظالمانه موجود در افغانستان نیست. مردم جهان هر روز خبر قتل و تجاوز به زنان بی گناه افغانستان را می شنوند و می دانند که شرایط زنان افغانستان امروز بسیار وحشتناک و درد آور و از زوایایی وخیم تر از هر زمان دیگری است.

گزارشگر صدیق رهپو طرزی
باور به آینده پاکستان رنگ
می بازد

نوشته «گرهاد شپوری»
خبر نگار «شپینگل» در «لاهور»

شهر بُردبار و پُر مدارای
«لاهور» که سال های زیادی پایگاه و
پناهگاه روشنفکران نخبه «پاکستان» بود،
اکنون به آماج و هدف مورد توجه
«طالبان» قرا رگرفته است. این وضع، نگاه
خوشبینانه «احمد رشید»، نویسنده به نام را
که کتاب هایش تا دانشگاه های بزرگ جنگی
جهان «غرب» برای بررسی و مطالعه راه
باز نموده اند، را کم رنگ ساخته است. او
دیگر به این امر که شکست «طالبان» در
افق قرار دارد، باور ندارد.

تصویر کوچکی که در دیوار دفترش آویزان
است، مردی را با نگاه جدی نشان می دهد.
او ریش دراز و سیاه به مانند رنگ شبق
دارد و سرپایش را لباس سپید در بر گرفته
است. این مرد، یکی از میان آن جنگسالاران
و فرماندهان متعدد «افغان» است که زنده
گی را برای کسانی که در قرن های متمادی
از شرق و غرب، خواب فتح این جارا می
دیدند، به جهنم و دوزخی بدل نمود است.
«احمد رشید» در این تصویر، در کنارش
ایستاده است. او نیز به کمره عکاسی با
همان احساس گنگ و منگ نگاه می نماید.

این مرد سپید جامه، «جلال الدین حقانی»
رهبر خیل و طایفه بی از شرق «افغانستان»
است. این عکس بیست و دو سال پیش گرفته
شده است. در آن هنگام، «حقانی» با لحن
پُر از ریشخند به «طالبان» نگاه می کرد و
آنان را دهاتیان بیسواد می دانست که در
خیمه گاه های پناهنده گان در «پاکستان»
چشم به دنیا گشوده اند، در مدرسه های
اسلامی به جای آموزش تلقین شده اند و به
وسیله گزافه گران پُرشور دینی از
«فلسطین»، «عربستان سعودی» و
«مصر» هدایت شده اند. در آن هنگام
«طالبان» به آموزش جنگی مصروف بودند
و یاد می گرفتند که چگونه جنگ را پیش
ببرند و اشتباه های زیادی را مرتکب می
شدند. رهبران شان یکی پی دیگر چشمی،
بازویی و یا دستی را در این راه می باختند.
جنگجویان «طالبان» بیسواد و نا آگاه بودند.
آنان تاریخ قومشان که پشتونان اند، نمی
دانستند، با تاریخ کشور خویش نا آشنا بودند،
و هرگز و هیچگاهی در یک شهر واقعی
زنده گی نکرده بودند. «حقانی» از سوی
دیگر، سرکرده خیلش بود و دنیا دیده. او
باری با «ریگن»، رییس جمهور امریکا، در
«واشنگتن»، ملاقات نموده بود. حالا،
«حقانی» شصت ساله بود و یک «افغان»
درست به حساب می رفت. او خویشتن را

آماج جدید «طالبان»

چنین می پنداشت و «افغانستان» به او با
چنین نگاهی می نگریست.

«رشید» به آرامی روی چوکی چرخکی اش
نشسته، دست هایش را به عقب سر گرفته، و
تنه اش را به پیش و پس حرکت می دهد. او
رفتار دوستانه دارد، سنش شصت و دو سال
را پشت سر گذارده است و صدای بمش به
یک قصه گوی می ماند. این مرد بی ادعا که
یک پاکستانی روشنفکر است، به واقعه
نگار این بخش جهان بدل شده است.

هر دو مرد، در زمانی نگاه پُر اشتباه داشته
اند. جنگ سالار به این باور بود که همه
جنگجویان «افغان» باید مانند خودش باشند.
اشباه اش در این امر نهفته بود که او
«طالبان» را جدی نمی گرفت. و «رشید»
به نیروی پُرتوانی که در باور ساده
«طالبان» جای داشت، بهای کمی می داد.
اعضای گروه «طالبان» با مرگ کدام
مشکلی ندارند و آنان به ساده گی آن را به
جنگ افزار و سلاح سیاسی بدل می نمایند.
آنان از آن گاهی که آموختند تا چگونه جنگ
نمایند، دیگر نبرد و جنگیدن را به زنده گی
خویش بدل کردند. آنان همچنان گدی گک
هایی نیستند که سر نخ حرکت شان به دست
«بن لادن» رهبر دهشت افگان قرار داشته
باشد، بر عکس ایشان خود یک تهدید مرگبار
به حساب می آیند.

تجربه تاریخی

«رشید» سفر های گونه گونه و بار بار در
این سی سال به «افغانستان» داشته است. او
اکنون آگاهی دانشنامه بی از این بخش جهان
دارد، او در این راستا منفرد به فرد و آدم
یگانه بی به حساب می آید، برای این که او
نی تنها تاریخ را تشریح می نماید، بل خود
آن را با گوشت و پوستش تجربه نموده است.
«رشید» آن گاهی که تانک های «شوروی»
بر کشور در سال ۱۹۷۹ع. هجوم بردند، در
«کابل» به سر می برد. او در سال ۱۹۹۴ع.
هنگامیکه «طالبان» شهر «کندهار» را
تصرف نمودند، در آن جا بود. او خود شاهد
بود که چگونه آنان حمام خونی را به راه
انداختند. او شاهد زنده و دست اول حادثه ها
در این سرزمین شگفت انگیز، جای دور
افتاده جهان می باشد و در همان زمان کتاب
هایش را نوشت و توجه جهانیان را به سوی
رخداد ها در افغانستان، پاکستان و آسیای
مرکزی کشاند. غرب به وسیله کتاب های
رشید برای بار اول در مورد جهادیان،
حامیان و یار دهنده گانشان آگاهی به دست

آوردند. رشیدکسی بود که در مورد
مساله هایی نوشت که اکنون غرب در
باره جنگسالاران افغانستان چون حقانی
در شرق، دوستم در شمال و اسماعیل
در غرب کشور می دانند. او در مورد
پیوند های پُر مناقشه شان با اداره های
استخبارات پاکستان، ترکیه و ایران
مدت ها پیش روشنی کافی انداخت. اثر
معروفش به نام طالبان هنوز هم کتاب مهم
درسی برای افسران انگلیسی و امریکایی
در دانشگاه های نظامی شان شمرده می شود.
«رشید» در سال ۱۹۹۹ع، درست دوسال
پیش از یورش یازده سپتمبر نوشت. او با
روشنی توضیح داد که «طالبان» کی ها
هستند، چگونه تفسیری از «اسلام» (ارایه
می کنند، کی ها بر آنان اثر وارد می نمایند،
چی نقشی را «بن لادن» «و عربانش بر آنان
داشته اند. او بود که چهره واقعی اداره
استخبارات نظامی «پاکستان» را به جهانیان
نشان داد. او به صورت ناگهانی به تک
مفسری در خط توضیح پدیده جدیدی در
جهان سیاست، بدل گردید.

در کاخ سپید

از آن گاه، به بعد «رشید» به آدمی در این
بخش جهان که بوی حادثه ها، پیش از
رخداد آنها به مشامش می رسند، بدل شد.
پس از یورش دهشت افگانه بر «مرکز
تجارت جهانی» «و وزارت دفاع امریکا»،
این «کاخ سپید» بود که خرید ۲۸ جلد این
کتاب را فرمایش داد. بعد، «رمزفیلد» (با او
ملاقات نمود تا دیدگاه اش را دریافت نماید.
از آن پس او زیر باران دعوت نامه ها از
جای های گونه گونه به مانند «ولفویز»،
اندیشه پرداز «نو محافظه کاران امریکا»،
«بلیر» نخست وزیر «انگلستان»، قرار
گرفت. «اوباما» پیش از مراسم سوگند، او
را به ضیافت شب دعوت نمود. «اوباما»،
در آن زمان آگاهی ژرفی در مورد وضع
افغانستان نداشت.

به مشکل، روشنفکر دیگری به این سطح
بلند، دست یافته است. با این شهرت، به ساده
گی می توان غرورش را بخشید.
در «جرمنی» در این سطح آدم موثر می
توان از «هانس مگنیوس انسزبرگر»
H.M. Enzensberger نام برد، اما، او
مانند «رشید» تمایل نداشت تا مشاور
رهبران سیاسی باشد. در «فرانسه»، این
«برنارد - هنرری لیوی» Bernard-
Henri Levy بود که نقش روشنفکر عامه
یا مردم را به دوش گرفت. او در این راستا
خدمت بزرگ و شایسته بی را انجام داد و
نشان داد که انسان پُرارزش است. در
«انگلستان» بیش تر به دانشمندان جدی مانند
«بروما» Bruma و «تیموتی گارتن اش»
Timothy Garton Ash، بها می دهند.

هنگامیکه جنگی آغاز می‌شود، حقیقت اولین قربانی آن است

زیرا عوامل کنونی و پیشین سرویس جاسوسی پاکستان به طور فعالانه با عوامل طالبان در انجام حملات در افغانستان همکاری داشته‌اند.

اما با دریغ که واشنگتن در حمله به وفاداران و حامیان طالبان در پاکستان ناکام بوده است.

با تأسف باید گفت که هم پیمانان دولت افغانستان توجه مورد نیاز به حمایت‌های خارجی از تروریست‌های بین‌المللی را ندارند.

چنانچه دولت افغانستان مدت‌هاست پاکستان را به دخالت در امور داخلی خود متهم می‌کند و معتقد است که شبه نظامیان از خاک پاکستان برای انجام حملات در افغانستان استفاده می‌کنند. اما برعکس می‌لباردها دالر را امریکا به پاکستان طی چند سال اخیر زیر

عنوان مبارزه علیه تروریسم کمک نموده است. از همینرو می‌توان گفت که در جنگ افغانستان نمی‌توان پیروز شد. مگر اینکه

بازنگری از سوی واشنگتن در مورد سیاست‌هایش در افغانستان انجام شود. افرادی که از شبه نظامیان حمایت می‌کنند باید تنبیه شوند نه از آنها به عنوان هم پیمان یاد کرد.

اما از آنجایی که عملیات روانی بخش مهمی از جنگ محسوب می‌شود و امروزه یکی از وظایف رسانه‌ها، عملیات روانی قبل و در

حین جنگ است. بی‌نیاز از بیان است که پنتاگون تاکید بر عملیات روانی دارد. چنانچه پیش از حملات ۱۱ سپتامبر پنتاگون از

هالیوود خواسته بود تا به منظور تقویت روحیه سربازان امریکایی که قرار بود در جنگ افغانستان و عراق شرکت کنند، فیلمی

را تهیه کند و به "استیون اسپیلبرگ" کارگردان نامی هالیوود گفته بود که هیچ محدودیتی برای بودجه این فیلم وجود ندارد.

اسپیلبرگ با توجه به توجه‌هایی که شده بود یکی از شاهکارهای هنری خود را به نام "نجات سرباز رایان" و با هزینه ۷۰ میلیون دالر آفرید و پنتاگون با این فیلم توانست روحیه سربازان خود را برای

عملیات نظامی در افغانستان آماده سازد. اطلاعات منتشر شده در ویکی لیکس در نگاه اول دولت امریکا و متحدان آن را زیر

سؤال می‌برد اما نگاه کارشناسانه به این موضوع و افشای حجم بالایی از اطلاعات این شبهه را ایجاد می‌کند که چطور پنتاگون نتوانسته مانع افشای اطلاعات شود.

۳۵۰ انگلیسی و بیش از هزار امریکایی در آن جان خود را از دست داده‌اند و هرگاه رقم کشته شده گان ناتو را به آن جمع کنیم یک رقم خیلی درشت را نشان می‌دهد. این اسناد محرمانه نشان می‌دهد که واحدهای نیروهای ویژه به نام کندک سیاه تشکیل شده تا سران طالبان را بدون محاکمه به قتل برسانند. امریکا همچنین مدارکی را که اثبات می‌کرد طالبان به موشک‌های مرگبار زمین به هوا دست پیدا کرده است، مخفی نگاه داشته بود.

از همینرو جولیان آسانژ سردبیر وب سایت ویکی لیکس که به تازه گی ۹۰ هزار اسناد محرمانه نظامی امریکا در جنگ افغانستان را منتشر ساخته است، گفت:

مردم در نهایت می‌بایست آنچه در این جنگ، گذشته است با خبر شوند. به گفته او مردم جهان باید حقایق جنگ افغانستان را بدانند. وی با این جسارت خود را نیز به

خطر انداخت. چنانچه از همان آوان تا کنون از سفر به امریکا سر باز زده و اکنون در گیر ماجرای جدید که گفته می‌شود از سوی سازمان سیا طراحی گردیده است، می‌باشد.

او به جرم تجاوز جنسی در سویدن تحت پیگرد قرار دارد. به گفته او، این اقدام ویکی لیکس بسیاری از افراد را به مخاطره انداخته است، بسیاری از آنها دادگاهی خواهند شد و برخی از افراد (در امریکا) نتیجه انتخابات (آینده در امریکا) را خواهند باخت. اما ارائه این

اطلاعات هیچ یک از نیروهای نظامی (امریکایی) را مورد خطر جدی قرار نداده است.

به گفته آسانژ او خواسته است تنها گوشه‌هایی از آثار این جنگ را برای اذهان عمومی جهان روشن سازد. تا باشد افکار عمومی جهان اطلاعاتی که لازم است

در مورد این جنگ بدانند باید از آن با خبر شوند. مردم در حقیقت متوجه می‌شوند (در این جنگ) که چه اتفاقی افتاده است، هر چند ممکن است باعث سرخورده گی آنان شود.

بخشی از این اطلاعات محرمانه فاش شده، شامل شمار قربانیان بی‌گناه غیر نظامی افغان است. چیزی که همواره مورد انتقاد شدید مقامات افغان و بویژه قربانیان و بازمانده گان این جنایت قرار دارد.

افشای این اسناد روشن ساخت که امریکا با بی‌توجهی نسبت به نقش پاکستان در فعالیت‌های شبه نظامیان یک سیاست متناقض را در پیش گرفته است.

جواد نصریان

اسناد محرمانه امریکا گوشه‌هایی از واقعیات جنگ افغانستان را فاش ساخت

این اسناد همه مواردی را که گروه‌های ضدجنگ و صلح طلب طی سال‌های اخیر در مورد جنگ افغانستان و کشته شدن غیرنظامیان در این جنگ می‌گفتند، تایید می‌کند.

جنگ افغانستان یک جنگ بی‌مورد، بیهوده و غیرقابل پیروزی بوده است و جنگ افروزان طی این مدت بطور مستمر به مردم دروغ گفته‌اند.

پس لازمست تا این جنگ باید فوراً متوقف شود و همه نیروهای خارجی افغانستان را ترک کنند.

بیش از ۹۰ هزار سند محرمانه ارتش امریکا به رسانه‌ها درز کرده و جزییاتی از عملیات‌های پنهان از جمله قتل غیرنظامیان در افغانستان افشا شده است.

این اسناد را ویکی لیکس، یک تارنمای غیردولتی به نیویارک تایمز امریکا، گاردین انگلستان و مجله اشپیکل آلمان ارائه کرده و این سه نشریه بخش‌هایی از این اسناد را منتشر کرده‌اند.

اسناد یاد شده از جنوری ۲۰۰۴ تا دسامبر ۲۰۰۹ را در بر می‌گیرد و شامل گزارش‌های منتشر نشده از کشته شدن غیرنظامیان و نیز عملیات پنهان کماندوهای

امریکایی برای دستگیری و قتل رهبران طالبان و دیگر مخالفان در افغانستان است. دولت امریکا انتشار این اسناد را محکوم

کرده و تاکید کرده است که افشای این اطلاعات محرمانه می‌تواند جان امریکاییان و متحدان امریکا را در معرض خطر قرار دهد و امنیت ملی آن کشور را تهدید کند.

زیرا حجم زیادی از اطلاعات محرمانه ارتش امریکا واقعیت تلخ شکست در افغانستان را نشان می‌دهد. این اطلاعات نشان می‌دهد که چگونه نیروهای خارجی

صدها نفر از مردم بی‌گناه غیر مسلح را بدون آنکه گزارش کنند به قتل رسانده‌اند. بر اساس این اسناد، حملات طالبان و بمب

گذاری‌های آنها بیشتر شده و فرماندهان ناتو از آن ترس دارند که همسایه گان افغانستان شورشیان را حمایت کرده و آنها را تغذیه نمایند.

این آشکارسازی اتفاقات لحظه به لحظه جنگ افغانستان در شش سال پیشین را نشان می‌دهد، جنگی که تاکنون تنها نزدیک به

به ادامه ص ۱ وضع در کشور...

به قوت های افغانستان اعلان کردند و کشور هالند عساکرش رادراول اگست سال روان بصورت مکمل از افغانستان خارج نمود .

کنفرانس کابل که تحت پوشش های مختلف تبلیغاتی قرارداد شده عمدتاً روی تبادل نظریه‌ها و استراتژی خروج از افغانستان چرخید که دولت کابل بناحق آنرا ابتکار از جانب خود قلمداد کرد، زیرا استراتژی خروج از افغانستان نزد مراجع امریکائی و شرکایش کامپلکسی از استراتژی های با استراتژی نظامی، وضع استراتژی اقتصادی و مالی، وضع و چگونگی حکومت داری، پراپلم فساد در دولت، استراتژی سازش و تفاهم با اپوزیسیون مسلح و غیره را احتوا می کند . کنفرانس کابل روی همین موارد دگرگرنده تحویلدهی ۵۰٪ کمک هابه دولت و ۵۰٪ به موسسات غیردولتی و سازمانهای بین المللی راتائید نمود، زیرا وقتی انحلال نظامی افغانستان صورت میگیرد و وظایف قوت های نظامی خارجی بدوش قوای مسلح افغانستان گذاشته می شود موازی با آن بایست امور مالی و اقتصادی نیز بدولت سپرده شود و این یکی از اجزای اساسی استراتژی جدید " اوباما" است .

از وضع برمی آید که امریکا از جنگ در افغانستان چیزی بدست نیاورده یکجا با متحدین تحت فشار مردم خویش قرارداد . این سوال که فرزندان آن هاتاچه وقت و برای چه در افغانستان باقیمانده و کشته می شوند و تاچه زمانی پولهای جمع آوری شده از مالیه دهندگان را برای دولت مبتلا به فساد در افغانستان میدهند از جانب مردم مطرح است .

رهبری جدید امریکا و انگلیس با کمپاین های جدید انتخاباتی در سالهای ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ مواجه اند و میخواهند آرای مردم شان را بدست آورند، از این روجبراً و ادار شده اند تا این خواست مردم شان را بحیث یک استراتژی جدید در مورد افغانستان و معضلات عدیده آن شکل دهند . شاید این حالت امریکا را و ادار سازد تا عالی الرغم مراحل اول استراتژی اشغال حالا استراتژی خروج را مطرح سازد .

اوضاع مغشوش نظامی و سیاسی، حالت بیمارگونه دولت، آرایش سیاسی و نظامی مؤتلفین دولت و مانورهای اپوزیسیون مسلح سوال ثبات و استقرار اوضاع را در صورت خروج نیروهای جنگی خارجی از همین حال مطرح می سازد .

نیروهای نظامی و سیاسی داخل کشور، هیأت حاکمه و ممالک همجوار از این وضع برداشت های مطابق بدورنمای سیاست های مطروحه و موقف های جداگانه شان رانزد خوددارند .

هیأت حاکمه ائتلافی که روی کدام اصل سیاسی، ملی یا وطنی باهم یکجا نشده بلکه زیرجبر بیگانه در فساد و چپاول باهم دست داده است معلوم نیست بعد از خروج عساکر خارجی به چه حالی باهم در خواهد افتید یا در چه وضعیتی قرار خواهد گرفت، سقوط احتمالی، جدائی، ملامتی یکدیگر در دوران حاکمیت با آغاز خصومت های جنگی، ترور و غیره ؟

با اعلان مذاکره با طالبان و سهمدهی آنان در قدرت موضعگیری نیروهای سیاسی تحول مجدد نموده ، متحدین نه ساله رژیم که ستون اساسی حاکمیت به ایشان اختصاص دارد علیه این سیاست قرار گرفتند و بسوی آرایش قبل از کنفرانس بن که در مقابل با طالب هابمیان آمده بود گرایش یافتند .

حالا افغانستان متاع رویدست معامله گران خارجی است ، پاکستان به امریکا افاده میدهد که کلید حل مسایل رابدست دارد و اگر امریکا آن کشور را در منازعه با هندوستان امتیاز بیشتر بدهد می تواند مخالفین مسلح دولت را روی میز مذاکره بنشاند، امریکانیز به این « راه گنجشک » دل خوش کرده مایک مولن لوی درستیزان کشور اعلان کرد که حل مسایل افغانستان بدون اشتراک پاکستان (یقیناً منظور از اشتراک دادن، سهم بلند است) ، ممکن نیست .

در صورت تحقق گرایش بالا و تغییر موضعگیری قوت های مطرح داخل افغانستان خطرات تکرار حادثات دهه ۹۰ در برابر چشمان مردم قرار گرفته سطح مهاجرت هابلند رفته بازار قاچاقبران انسانها گرمتر میگردد .

در دهه ۹۰ سیاست سازان عقب پرده رسماً سیاست عقبگرا و تخریب دستاوردهای پیش از ۶۰ سال افغانستان را در سرخط کارشان قرار دادند، این سیاست تخریبی که توأم با جنگ و آدمکشی، مهاجرت های کتلوی، دامن زدن به اختلافات قومی و قبیلهای، تسلط کلچر زور سالاری عملی می شد تاکنون اثرات بسیار سوء و بیازدارنده در حرکت بسوی تحولات به نفع مردم رادارد . البته ترکیب حاکمیت و نیات منفی و غیردلسوزانه آنها به امور کشوری یکجا با سیاست های نامتعادل خارجی هادر همه عرصه ها و مداخلات همسایگان مغرض در این بازی و گرایش به انارشی محرواصلی عوامل جاری را می سازد .

نه سال حاکمیت موجود که از هر لحاظ فسادزده و غیرقابل اعتماد برای مردم است در همین بازی هاسپری گردیده مسایل اساسی مملکت دامنگیر مردم در سایه بازی های ناپخته و خاک به چشم یکدیگر زدن سپری شد .

فقر فرهنگی، عدم تأمینات لازم اجتماعی، خدمات صحی، معارف، بازسازی

و بعد هاشبھی از انکشافات آن هم نامتوازن، قاچاق مواد مخدر و ابتلای جوانان و زنان به آن، آدم ربائی، زجر زنان و اطفال ناشی از کرکتر تفنگ سالاری و زورگویی افراد و گروه های مسلح داخل و خارج رژیم بخصوص جنایات کمپنی های خصوصی امنیتی، فراموشی کثیرالعدده ترین طبقه جامعه یعنی دهقانان و زندگی فلاکتبار دهات، نبود وسایل مدرن زراعتی و اتکابه گاو آهن مانند قرون اولی در امور زراعتی، قشر سازی و طبقه سازی تصنعی بنا بر پلان های ظالمانه و غیر عادلانه برخی حامیان رژیم مخصوصاً ایالات متحده امریکا (دار اساختن نامشروع یک تعداد معلوم الحال که بیش از سه دهه تحت حمایت امریکا قرار داشته و عده ای از برگشتگان از آن کشور)، قشر جدید مصروف در کار مواد مخدره که طبق یک احصائیه ملل متحد در سال ۲۰۰۷ به تعداد ۲٫۹ میلیون نفر در این عرصه مصروفیت داشته و به تعداد یکصد هزار نفر در کار قاچاق آن استخدام شده اند و نقش آن در همه امور کشور بخصوص تعیین خط حرکت دولت، انتخابات ریاست جمهوری، پارلمان و دیگر ارگانها چشمگیر خواهد بود، زندانی ساختن خودسرانه مردم توسط عساکر خارجی، زجر و شکنجه بیرحمانه آنها، پولیس بی عاطفه ، اردوی ناقابل در امور مسلکی و حربی، سیاست نامتوازن خارجی و ترک سیاست عنعنوی بی طرفی و عدم انسلاک افغانستان همه معضلات و پراپلم های است که سر راه زندگی مردم قرار دارد .

وضع آشفته وطن ضرورت یک تشکل فراگیر ملی را برای حل معضلات و مبارزه برای به حال تعادل آوردن کشور از لحاظ امورد داخلی و خارجی با مسولیت عظیم ملی و وطنی جد احساس ساختن است . تشکلی که بتواند از طرق دموکراتیک به حل و فصل این معضلات اثر بیگدار در حقیقت محتوای مبارزه اش را همین اصل تشکیل دهد . جای این تشکل در روند سیاسی - اجتماعی افغانستان خالی است .

حل این معضلات یک پروگرام کوتاه مدت و طویل المدت را احتوا خواهد کرد . در کوتاه مدت میرم ترین مشکلات مردم بایست راه حل یابد، باید اعتماد مردم برای احیای احساس ملی و وطنی و باور مند ساختن آنها در راهی از استبداد و جبر زورمندان و عناصر فاقد حس انسان دوستی و عواطف بشری و قطع دست رشوه خواران و غارتگران دارایی عامه از ارتکاب مزید اعمال شان جلب گردد .

پروگرام طویل المدت را همانا وظایف احیای مجدد همه مبادی از میان رفته و ساختن مجدد افغانستان که حاکمیت قانون و موازین دولت داری مدرن در آن تمثیل گردد



به ادامه ص ۱۰ وضع در کشور...

و جایگاه آن در میان همسایگان و سائرممل جهان به حیث یک دولت دارای موازین حقوقی و قانونی تثبیت نماید، دربر خواهد گرفت زیراحداث دودههء اخیر همه بنیادها و اساسات ضروری برای یک جامعهء قانونی شده و متعادل را از میان برده است و طی ده سال قبل از دولت جدید کشور در خالای قانون اساسی و سایر قوانین قرار داشته است.

نیروهای که بتوانند در یک پروگرام مشترک ملی به خاطر خدمت و بهر روزی مردم باهم جمع شوند از اهم ضروریات در وضع کنونی افغانستان است.

تاجاییکه تجارب دهه هشتاد در خاطر ها باقیمانده است نیروی چپ دموکراتیک شاید بتواند با داشتن تجارب بیش از چهل سال اعم از حالت اپوزیسیون و حاکمیت کاری را از پیش ببرد و با داشتن استحکام داخلی تشکیلاتی - فکری و برنامه‌ی بحیث یکی از هسته های تحول پسند و ترقیخواه قدرت جازبه و همسوئی سیاسی با سایر تشکلات مطرح در کشور را ایجاد نماید، باشیوه های سالم سیاسی و اتکاب بر موازین دموکراسی و مردم سالاری در روند جاری و بعدی جامعه نقش و اثر بگذارد تا در رقابت برای خدمت به مردم و بهبود اوضاع در خط مقدم تحولات جاگیرد.

حل این همه معضلات بستگی به صلح و استقرار اوضاع دارد. تامین صلح و استقرار اوضاع با سیاست جاری هیئت حاکمه مشکل بنظر می رسد زیرا صلح دوامدار، نه تاکتیکی که توسط خارجی ها جهت پافراشی از جنگ جاری پیش کشیده شده است ایجاب می نماید تا مشکلات ناشی از عدم تفاهم ملی، نابرابری در تأمین حقوق ملیت های ساکن در کشور یکجا با قطع سیاست های مداخله گرانه خارجی ها ممکن نیست.

سیاست های جاری خارجی ها که ظاهراً به شکل دوپهل و دوگونه پیش برده می شود دورنمای تاریک و تداوم جنگ را در ابعاد دیگری ترسیم می نماید. نشود که کشور ما برای مدت های دیگر میدان سیاست بهم اندازی فرق مذهبی گردیده و در آینده جنگ مدارس و تکلیف صفحات خونین تر دیگری را بر تاریخ جنگها در افغانستان بکشاند. شدت فعالیت های و هابیون و مدارس آن ها و در عین زمان گستره فعالیت مذهبی ایران و بنیادگرایی محافل بنیادگرایی پاکستان امکان بروز حادثات بعدی را از روند فدای کشور دور نمی سازد. چپ دموکراتیک که از لحاظ تفکر و اندیشه های برنامه‌ی درواری تعصبات ملی و مذهبی سیر می کند باید نگذارد دین پاک اسلام که مردم از تولد تا مرگ بر طبق هدیایات آن عمل می کند

بیشتر از این وسیله دست غارتگران و خرافات پسندان باشد بایست حقایق این دین را که سعادت و خوشبختی دنیوی و اخروی مردم را بر بنیاد آزدیستن، نوع بشر را به خیر و فلاح رهنمون شدن و صلح را بر جنگ رجحان دادن و دهها ارزش دیگر را احتوا می کند به مردم تفهیم کرد.

پیشبرد سیاست معقول و متناسب به ارزش های معنوی جامعه باعث خواهد شد تا مردم به شفافیت و سچگی اهداف و برنامه های چپ دموکراتیک را بدرستی درک کنند و آتراهه حیث یک جمع سیاسی متعهد بر آرمان ها و سعادت جامعه بشناسند. این تشکل می تواند با تجدید کامل مرامی و تشکیلاتی متکی بر مبانی دموکراتیک مرز روشن میان نیک و بد ترسیم نماید.

در جنگ های تبلیغاتی امروز معمول شده است تا نقش گذشته چپ دموکراتیک را باشیوه های غیر واقع بینانه و خلاف رعایت اصول اخلاق در سیاست سراسر منفی جلوه دهند و آنرا در برابر برخی کمبودی های طبیعی و غیر قابل جلوگیری مسئول نشان دهند، همه خوبی ها و کارکردهای احسن را در سایهء خموشی ببرد و طویل و سرنای معایب را با ضرب محکم تریکوبند، حتی چیزهای را که خود خراب کرده اند آنرا نیز بدوش گذشته بگذارند. برخی اجرائی را که طی نه سال حاکمیت بعد از کنفرانس صورت گرفته است نمی توان نفی کرد زیرا حاکمیت موجود وقتی در کابل جاداده شد در دوایر دولتی جز تف دانی و سرخانه چلم چیزی دیگری نبود. اما آنچه که باید صورت میگرفت و عملی می شد با امکانات وسیع مالی (۲۰ میلیارد دالر طی نه سال در افغانستان مصرف شده است) " به گفته عمر زخیل وال وزیر مالیه رژیم" و حضور قوای نظامی، مشاورین و متخصصین بیش از ۴۰ کشور جهان تطابق نمی کند، از این سبب شکوه و شکایت مردم روز افزون است. وزیر مالیه رژیم اعتراف کرد که طی سه سال اخیر ۴۲ میلیارد دالر توسط شرکت های بزرگ خارجی و همدستان افغانی آنها از کشور به بیرون انتقال داده شده است. یک نیروی سالم با داشتن دست و دل پاک و سازمانده خوب از لحاظ اجرائات می توانست از مبالغ و امکانات سرشار یک زیر بنای خوب تولیدی صنعتی و زراعتی را ایجاد کند تا افغانستان را آهسته آهسته از بازار مصرف مواد متعمهء خارجی به یک کشور نسبتاً خودکفا مبدل سازد.

آیا چپ دموکراتیک خواهد توانست مملکت را از تنگناهای اختناق آور موجود به سلامتی عبور دهد؟ این امر ممکن است به شرط آنکه:

۱- نیروهای چپ از پراگندگی موجود به سوی تشکل واحد سیر کنند، همدلی و همسویی

ناشی از احساسات و وطنپرستانه و خدمتگذاری به مردم محرک این سیر باشد. آرمان واحد (افغانستان آرام و در حال پیشرفت) تشکل واحد را از لحاظ پیوندهای ارگانیک سیاسی و تشکیلاتی بهم نزدیک سازد و تکلیف بحث های طولانی و اتلاف وقت را یکجا با چانه زنی هاروی بده و بیستانهای تشکیلاتی از سر راه ایشان بردارد.

۲- چپ دموکراتیک در یک طیف گسترده تر با احزاب سیاسی و وطنپرست و دارای آرمانهای نیک مشترکات سیاسی اش را در کنار هم قرار دهد و در جهت تحقق وظایف عاجل و میرم مسیر مشترک پیدا کند.

۳- حمایت از یک دولت دارای سجایای نیک و هواه خواه آسودگی مردم بحیث یک وظیفه در مقابل هر نیروی که خواهان سعادت انسان سیه روز و شوربخت جامعهء ماست بانیست قرار داشته باشد، اما خط فاصل صریح و قابل لمس باید میان چپ دموکراتیک و دولت فاسد، مفسدین و غارتگران، رشوه خواران و فریبکاران کشیده شود زیرا همسوئی با یک قدرت حاکم فاسد، وابسته و مطیع به بیگانه حال و آینده چپ دموکراتیک را در آئینه تاریخ زیر سوال می برد.

۴- از تفکر برخی فعالان سیاسی چنین بر می آید که جنبش چپ در حدود یک تشکل خالص روشنفکری اکتفا کرده نقش سایر اقشار و لایه ها را از طریق بدست آوردن آرای آنها در میدان های انتخابات مربوط می سازد. این اندیشه می تواند در شرایط یک جامعهء مدنی پیشرفته که هر لایه و قشر از خود تشکل اجتماعی یا سیاسی داشته باشد، تا حدودی عملی گردد ولی در شرایط پراگندگی سیاسی - اجتماعی، تقسیم بندی ها و دسته بندی های قومی و قبیله‌ی که در افغانستان شیوع داده شده است ایفای این نقش از جانب یک عدهء محدود تحصیل کرده ها آن هم نیمه در داخل و نیمه پراکنده در غرب مجال این تفکر را در عمل ضعیف جلوه می دهد. در شرایط تقسیم بندی های قومی، ملیتی و سمتی (که بیش از ۴۰۰ شورای خورد و بزرگ قومی و قبیله‌ی در وزارت عدلیه ثبت شده است) ضرور است تا جنبش چپ از لحاظ تشکیلاتی ترکیبی از اقوام و قبایل مختلف کشور بوده از نمایندگان همه اقشار و طبقات اجتماعی آئینه داری نماید. این اصل غرض تمثیل وحدت ملی و سیر درواری گرایشات منفی و تفرقه افکنی می تواند چپ دموکراتیک را از یک موقف برتر در روند سیاسی و اجتماعی برخوردار سازد.

۵- چپ دموکراتیک زمانی خواهد توانست مورد اعتماد و محاسبه نیروهای مطرح سیاسی قرار گیرد که بر بحرانات احتمالی تشکیلاتی و فکری خود غالب باشد ص ۳۱

فردریش فون هایک؛ برجسته‌ترین نماینده پی نئولیبرالیسم

میلا

انگاره‌یی بر آرای او

"فردریش فون هایک" فیلسوف و اقتصاددان مشهور اتریشی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان و مدافعان نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی است. او که در سال ۱۸۹۹ به دنیا آمده بود، پس از آن‌که در اتریش به اقتصاددانی برجسته تبدیل شد در سال ۱۹۳۱ در انگلستان اقامت گزید. هایک از اواخر دهه‌یی سی به مبارزه پی‌توریک و خسته‌گی‌ناپذیر علیه سوسیالیسم و جمع‌گرایی مشغول شد. در دوران پس از جنگ جهانی دوم و بحران اقتصادی ۱۹۳۰ اندیشه‌های هایک در انزوا و جوئی آکنده از عدم مقبولیت به سر می‌برد؛ چرا که در آن زمان، سرمایه‌داری لیبرال در نتیجه‌یی بحران اقتصادی و اجتماعی تن به عقب‌نشینی داده و برخی از آموزه‌های سوسیالیستی را پذیرفته بود اما با گذشت چند دهه، با آشکار شدن شکست اقتصادی بلاک شرق و همچنین وقوع برخی بحران‌ها در دولت‌های رفاه و الگوهای "کینزی"، نظریات هایک با اقبال زیادی روبه‌رو شد و گسترش و انتشار این نظریات با پاگرفتن مجدد سرمایه‌داری کلاسیک مصادف شد. در سال ۱۹۷۴ جایزه‌ی نوبل در اقتصاد به او اعطا شد و پس از فروپاشی شوروی، جناح راست در دنیای غرب هایک را به مقام پیامبری رساند. استدلال محوری هایک در دفاع از نظام سرمایه‌داری اعتقادش به محدودیت و نارسایی عقل و خرد بشری است. او در این اعتقاد از دوست و همکارش "کارل پوپر" خیلی رادیکال‌تر است و به‌منظر او تمهیداتی که پوپر برای حل معضلات شناختی و خطاهای خرد و ذهن می‌اندیشد اعتبار لازم را ندارند. از این‌جهت نظرات هایک تا حد زیادی در کنار نظریات پسامدرن قرار می‌گیرد. او با علم باوری تمام و کمال به شدت مخالف است. ۱| هایک به‌خصوص با آن نوع ایمان به علم و عقلي که ادعا دارد دانش و شناخت لازم را برای بازساختن عقلانی کل جامعه در اختیار دارد، مخالف است. مهم‌ترین هدف حملات نظری هایک مفهوم سازماندهی آگاهانه یا سازمان‌دادن جامعه در کل است. ۲| او متناسب با همین اعتقاد از ناقدان جدی تفکر "کل‌گرا" است و می‌گوید کل‌های اجتماعی صرفاً به‌میزانی وجود دارند که نظریه‌یی ما دربارهمی ربط اجزاء در آن‌ها درست باشد. در مجموع به اعتقاد هایک نمی‌توان یک نظریه‌یی عمومی و نقادانه دربارهمی کلیت

یک جامعه صادر کرد. در این میان افراد و جوامعی که به توانایی عقل خویش برای بازساختن و سازمان‌دهی جامعه بر اساس یک تئوری عمومی اعتماد می‌کنند دچار خسران و شکست می‌شوند که این شکست می‌تواند توتالیتراریسم یا ورشکسته‌گی اقتصادی باشد. به اعتقاد او اندیشه‌های ساختمان‌گر و سازمان‌ده زمینه‌ساز دیکتاتوری سیاسی هستند؛ چرا که با اعمال نیرو و جبر، بخش زیادی از نیروهای انسانی و مادی جامعه را در مسیری خاص برخلاف سیر طبیعی و دل‌خواه آن‌ها سوق می‌دهند و چون به یک حقانیت کلی معتقدند، به مرزبندی با بقیه‌یی نیروها و عقاید و انحصار قدرت سیاسی در دستان خود اقدام می‌کنند. جای‌گزین قابل اعتماد هایک برای تئوری‌های سازمان‌ده و ساختمان‌گر، امکانات بالقوه‌یی امری است که او آن را "نظم اجتماعی خودانگیخته" می‌خواند. نظم اجتماعی خودانگیخته، نظمی است که کسی آن را عمداً طراحی نکرده است و شکل دهنده‌یی آن ویژه‌گی‌های طبیعی و روابط خودمدار ناشی از الزامات این ویژه‌گی‌ها است. ۳| آشکارترین مثال نظم خودانگیخته صورت‌های بیولوژیکی در جریان تکامل داروینی هستند که سیر تکامل آن‌ها برنامهریزی شده نیست و طبیعی و ناشی از فرآیندهای درونی و حیاتی این موجودات است، تکامل نظم اجتماعی طراحی نشده هم امری میسر است. به اعتقاد هایک تکیه بر این نظم‌های اجتماعی خودانگیخته نتایج بهتری برای انسان‌ها در بر دارد. از مهم‌ترین ویژه‌گی‌های این نظم‌ها این است که عناصر آن‌ها نوعی قانون‌مندی در رفتارشان نشان می‌دهند و البته این به آن معنا نیست که این عناصر بر این قانونمندی اشراف و آگاهی دارند. هایک میان مفهوم قانونمندی‌های رفتاری و قواعد رفتاری، تفاوت مهمی قابل است. برخلاف خصلت خودانگیخته قانونمندی‌های رفتاری قواعد رفتاری هنجارها و مقرراتی قراردادی و تدوین شده هستند و در معرض تغییر و تحول قرار دارند. اما قانونمندی‌های رفتاری تنها کشف شدنی بوده و معمولاً تغییر ناپذیر هستند. ۴| مثالی که معمولاً هایک در مورد قانونمندی‌های رفتاری می‌آورد قواعد رفتار در اقتصاد مبادله‌یی است؛ یعنی آن‌جا که رفتار افراد بر حسب فرمول سود بیش‌تر و زیان کم‌تر عمل می‌کند و به‌همین دلیل قابل پیش‌بینی است، بدون این‌که قوانین و مقررات نوشته شده‌ی افراد

را ملزم به کسب بیش‌ترین سود ممکن گرداند؛ اما مهم‌ترین نتیجه‌یی که هایک می‌گیرد این است که این دو قاعده‌یی رفتاری (یعنی قانونمندی‌ها و قواعد) در یک نقطه به هم می‌رسند و آن موضوع مالکیت خصوصی است. در این‌جا قواعد رفتاری تدوین شده‌ی افراد را از هرگونه تعرض به مال دیگری باز می‌دارند، بیش‌ترین همراهی را با قانونمندی‌های رفتاری طبیعی رفتار اقتصادی دارند و این زمانی تکمیل می‌شود که مشروعیت کامل سازوکار بازار آزاد توسط قواعد رفتاری به رسمیت شناخته شود؛ به این معنی که در چارچوب این سازوکار، افراد می‌توانند به هر میزان ثروت دست پیدا کنند و کسی نمی‌تواند نسبت به این ثروت کسب شده چون و چرا کند؛ بنابراین اصل مالکیت خصوصی مناسب‌ترین و تنها اصل مطمئن و قابل اتکالی است که باید به‌عنوان محور نظم اجتماعی و از سوی دیگر خط قرمز نظام دموکراسی قرار گیرد.

هایک می‌گوید در اقتصاد دو نوع شناخت مورد نیاز است، اول؛ شناخت نیاز مردم و دوم؛ شیوه‌های تولید کالاها و تمهید خدمات مورد نیاز و محدودی‌یی این دو شناخت بسیار گسترده و پیچیده و تفصیل آن هول‌آور است. به اعتقاد هایک این دانش نمی‌تواند در ذهن افرادی معدود و برنامهریز باشد و به‌ناگزیر در ذهن افراد بسیار پراکنده است و بهترین راه این است که همه را به‌حال خود گذاریم تا هرکس پاسخ‌گویی نیازهایی شود که خود می‌شناسد. هایک بخش زیادی از وقت و نیروی ذهنی‌اش را صرف حمله به مکتب اقتصادی کینز و دولت‌های رفاه می‌کند که به اعتقاد او نظام بازار را مختل کرده‌اند و مانع شگوفایی امکانات پیشرفت شده‌اند. از دیدگاه او دولت‌های رفاه هدردهنده‌یی منابع ملی و تنبل پرور هستند. او هزینه‌های اجتماعی را که دولت‌های رفاه صرف کمک‌هایی به اقشار پایین می‌نمودند موجب رکود و پایین آمدن نرخ رشد اقتصادی می‌داند. هایک معتقد است به‌محض این‌که دولت مسئولیت اشتغال کامل را بر اساس دستمزدهایی که اتحادیه‌های کارگری در تعیین آن‌ها مؤثرند می‌پذیرد، اتحادیه‌ها دیگر دلیلی نمی‌بینند که بیکاری ناشی از تقاضای افزایش دستمزد را به حساب آورند. افزایش در تقاضای کلی، به این ترتیب ناگزیر از مرزهای افزایش در تولید خواهد گذشت و تورم شتابنده‌یی به‌وجود خواهد آورد.



به ادامه ص ۱۲ انگاره می...

این روند آن قدر ادامه پیدا می‌کند تا نظام بازار را از پا درآورد یا باید به بهای به‌وجود آوردن بیکاری گسترده‌تر به آن خاتمه داد. |۵| راه‌حل هایک نیز حذف کمک‌های دولت به قشرهای پایین و بخش تأمین اجتماعی است؛ مانند حذف و کاهش یارانه‌های پزشکی و بهداشتی یا سپردن امر حمل‌ونقل و نظافت خیابان‌ها به بخش خصوصی (که نتیجه‌ی آن رواج بیماری‌های عفونی در محلات فقیر نشین است.) به علاوه او به‌طور مشخص با برابری تمهیدات و امکانات آموزشی هم مخالفت می‌کند؛ چرا که این امر مانع از آن خواهد شد که عده بی که در غیراین‌صورت می‌توانستند از آموزش بهتری برخوردار شوند از آن منتفع شوند؛ چرا که آموزش‌های ویژه‌ی خصوصی و گران، اگرچه باعث محرومیت عده بی از امکانات آموزشی می‌شود ولی از سوی دیگر باعث شگوفایی بهتر برخی از استعدادها می‌شود و این در مجموع به سود جامعه است. هایک با همه نوع برابری مخالف است جز برابری در مقابل قانون. چرا که برابری با میکانیسم نظام بازار - که اعطای پاداش‌های بسیار نابرابر است - متناقض است. از سوی دیگر او همانند استدلالش در مورد نابرابری آموزشی، معتقد است که برابری با پیشرفت ناسازگار است؛ چون دانش و مزایای آن به‌طور تدریجی و از میان افراد خاصی پیشرفت می‌کند و همواره باید عده بی ثروتمند حمایت‌گر و استفاده‌کننده‌ی تکنالوژی‌های جدید باشند و بقیه هم به‌دنبال آنان حرکت کنند تا به‌تدریج از برخی از این مزایا بهره‌مند شوند و به اعتقاد هایک این ناگزیر است. او با این اندیشه که هر کسی سهم به‌خصوصی از ثروت دارد به‌شدت مخالف است و سیستم مالیاتی دولت‌های رفاه را تحمیلی و ضد رشد اقتصادی می‌داند. او معتقد است این سیستم‌ها باعث ظلم به ثروتمندان می‌شود و تبدیل به وسیله بی برای باج‌گیری اکثریت جامعه از یک اقلیت ثروتمند شده است و این موضوع را با آزادی و دموکراسی در تضاد می‌یابد.

اندیشه‌های هایک یکی از منابع الهام‌بخش مهم سیاست‌های نئولیبرالی در آغاز دهه‌ی هشتاد بود که توسط دولت‌های تاچر و ریگن به اجرا گذاشته شد و نقل قول‌هایی که آن‌ها - به‌خصوص تاچر - از هایک برای توجیه سیاست‌های خویش مطرح می‌کردند، پیوند کامل هایک را با موج سیاست‌های نئولیبرالی دهه‌های هشتاد و نود نشان می‌دهد. این سیاست‌ها در امریکای لاتین، اروپای شرقی و بخش‌هایی از آسیا و آفریقا موجب افزایش شدید فاصله میان ثروتمندان و طبقات متوسط به پایین شد. میلتن فریدمن

اقتصاددان نئولیبرال و از شاگردان هایک پس از کودتای پنوچت در چیلی، مامور سازمان‌دادن اقتصاد آن کشور بر اساس تئوری‌های اولترا راست‌گرای نئولیبرالی و ریشه‌کن کردن سیاست‌های شبه‌سوسیالیستی و فقر پسند سالوادور آلنده شد.

اما هایک در عین این‌که از مهم‌ترین مدافعان سیستم سرمایه‌داری در قرن بیستم است اما با مدافعان کلاسیک سرمایه‌داری تفاوت مهمی دارد و آن واقع‌بینی و صداقت هایک پیرامون برخی ویژه گی‌ها و معایب سرمایه‌داری است. آنان مفهوم کلیدی رقابت کامل را مطرح می‌کنند و با یک استدلال کاپیتالستی - داروینیستی مزایای فرضی آن را که سبب انتخاب و بقای بهترین کیفیت‌ها می‌شود، سبب‌ساز مشروعیت سرمایه‌داری بازار می‌دانند اما از نظر هایک رقابت کامل و تحقق آن کاملاً پوچ و مردود است؛ چرا که از شرایط اصلی رقابت کامل، دانش و شناخت کامل فعالان اقتصادی است و این با اندیشه‌ی محوری هایک تناقض دارد. او معتقد است دانش و شناخت کامل پیرامون عرصه‌ی اقتصادی دست‌یافتنی نیست؛ در غیراین‌صورت این امکان هم وجود داشت که برنامه‌ریزان اقتصادی کشورهای کمونیستی نیز از چنین دانش و شناختی برخوردار باشند. هایک همچنین معتقد است که نابرابری‌های بازار، برابری فرصت‌ها را هم از میان می‌برد و آنرا محال می‌کند. |۷| یکی از دلایل آن این است که نابرابری بازار فقط به‌معنای افراد نابرابر نیست بلکه به‌معنای خانواده بی نابرابر هم هست. او همچنین برخلاف نسل اول نظریه‌پردازان اقتصاد کلاسیک مدعی نمی‌شود نابرابری‌های ناشی از بازار عادلانه است. او می‌پذیرد که آنانی که به یمن عملکرد بازار نفع بیش‌تری می‌برند لزوماً شایسته‌ی آن نیستند، بلکه فقط بخت و اقبال بیش‌تری داشته‌اند. او می‌پذیرد که توزیع ثروت در نظام بازار چنان است که اگر چنین توزیع ثروتی با طرحی پیشین انجام می‌شد می‌بایست آن را بسیار ناعادلانه خواند؛ اما توجیه و مبنای هایک برای دفاع از سرمایه‌داری این اعتقاد اوست که در جامعه‌ی آزاد و در اقتصاد بازار، توزیع ثروت را نمی‌توان حاصل عملی غیر عادلانه دانست؛ چرا که اصولاً نمی‌توان آن را حاصل هیچ عملی دانست و هیچ‌کس مسئول به‌وجود آمدن آن نیست و شامل همان موضوع نظم اجتماعی خودانگیخته است.

اما نکاتی انتقادی پیرامون آرای هایک؛ می‌توان گفت زیر بنای اندیشه‌ی فلسفی هایک دیدگاه ویژه‌ی شناخت‌شناسانه‌ی اوست. هایک معتقد است که چارچوب‌های فکری و ذهنی انسان که جهان را قابل شناسایی می‌سازند ثابت نیستند؛ بلکه در

معرض تغییر و تکاملند و ذهن نیز خود تابع قواعدی است که برخی از این قواعد، اساساً غیرقابل شناسایی هستند و اساسی‌ترین آن‌ها در حوزه‌ی فراآگاهی یعنی در واری توانایی ادراک‌ها قرار دارند. |۹| بر اساس نظر هایک، ذهن دارای نوعی استقلال است؛ به این معنی که خودآگاهی ذهن به‌وسیله‌ی ذهن ممکن نیست. پیامد این نظریه در جامعه شناسی این است که دستیابی به هیچ‌گونه موضعی ممکن نیست و انسان نمی‌تواند از آن‌جا اشرافی نسبت به کل جامعه به‌دست آورد؛ بنابراین نقد و نظر بنیادین اجتماعی ممکن و مشروع نیست. در این‌جا سوال مهمی مطرح می‌شود و آن این‌که مگر نظریه‌ی اصلی هایک نیز مبتنی بر یک موضع کلی جهان‌شمول و فراتاریخی نسبت به کل جوامع نیست؟ او سرمایه‌داری را یک نظم اجتماعی طراحی نشده می‌داند که تکامل می‌یابد، بر اساس دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ی هایک، او چگونه توانسته است بر یک نیروی درونی محوری خودمدار در کل تاریخ بشر وقوف پیدا کند؟

آیا تنها عقل ساختمان‌گر در معرض خطای ذهن و خرد قرار دارد و عقل کاشف و تعمیم‌نهاد در مورد عدم ثبات چارچوب‌های ذهنی و عدم امکان ادراک و تسلط برحوزه‌ی فراآگاهی و قواعد ذهن با مشکلی مواجه نمی‌شود؟

از سوی دیگر هایک از جدی‌ترین مخالفان تعمیم دادن شیوه‌های علوم طبیعی به علوم اجتماعی است چرا که موضوع علوم اجتماعی و داده‌هایش ذهنی هستند؛ یعنی نه بر اساس مادیات بلکه بر اساس نحوی تفکر انسان‌ها نسبت به مادیات تعریف می‌شوند. |۱۰| اما او در بحث از نظم‌های خودانگیخته، مدعی است عناصر نظم‌های اجتماعی خودانگیخته - یعنی انسان‌ها - همچون عناصر مادی بر قواعد و قانونمندی رفتارشان در این نظم‌ها اشراف و آگاهی ندارند. پس میان درک قواعد نظم‌های اجتماعی و مادی چه تفاوت مهمی باقی می‌ماند؟

بر موضع محوری هایک و دیگر نئولیبرال‌ها که نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد را پیش‌شرط و لازمه‌ی دموکراسی می‌دانند و معتقدند تنها در سایه‌ی وجود این بازار رقابت، انسان‌ها می‌توانند از انقیاد حکومت‌ها رهایی یافته و از آزادی بهره‌مند باشند این نقد وارد است که آنان به‌هیچ عنوان نگران تأثیرات نابرابری عمیق از لحاظ ثروت و دارایی بر آزادی و قدرت حقوقی افراد در جامعه نیستند. هایک می‌گوید آزادی فرد در جامعه بی‌مدن آن قدرها هم بسته گی به این ندارد که خودش نوعی دارایی و مالکیت داشته باشد

بازسازی افغانستان در چشم انداز بیم و امید

فرزاد بهنام

در حالی که روند بازسازی کشور جنگ زده ما به کندی پیش می رود تحولات نشان می دهد که افغانستان تا رسیدن به صلح و ثبات پایدار و آرامش فاصله زیادی دارد، آرامشی که پیش زمینه لازم شروع بازسازی و پیشرفت و توسعه هر کشوری است.

هر چند دولت امریکا پیشتر اعلام کرده بود که تابستان سال آینده، نیروهای خود را از افغانستان خارج خواهد کرد، اما مواضع اخیر کاخ سفید نشان می دهد که این کشور حداقل در شرایط کنونی چندان علاقه یی به این اقدام ندارد. ناپایداری صلح و ثبات در افغانستان را می توان بخوبی در گفتار و اظهارات مقام های امریکایی مشاهده کرد.

آمریکا در جنگ افغانستان هنوز به پیشرفتی دست نیافته است و شورشیان طالبان همواره به نیروهای امریکایی و ناتو یورش می برند و خسارات جانی و مالی به آن ها وارد می کنند و به گفته کارشناسان، این موضوع می تواند خروج کامل نیروهای امریکا را از افغانستان به تاخیر بیندازد.

واشنگتن پس از ۹ سال حضور در افغانستان هنوز نتوانسته است معضل طالبان را حل کند و همین موضوع سبب شده با شک و تردید به خروج نیروهای خود از افغانستان نگاه کند.

هنوز افغانستان از امنیت پایدار برخوردار نیست و همین وضعیت، شروع بازسازی را با مشکل و اختلال مواجه کرده است. نیروهای خارجی که قرار بود امنیت را به کشور بازگردانند در بسیاری از موارد خود در نقش ناقض امنیت ظاهر شدند، بطوریکه تاکنون صدها تن از شهروندان سرزمین ما در نتیجه عملیات نظامی آن ها کشته شده اند.

حملات شبه نظامیان طالبان علیه نیروهای امریکایی و ناتو رو به افزایش است و این رشد حملات، افزایش نیروهای خارجی را به همراه داشته است. اما این افزایش نیروها نه تنها منجر به عقب نشینی شبه نظامیان طالبان نشده، بلکه بر دامنه حملات این گروه به نیروهای خارجی افزوده است.

اکنون نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا در هیچ جای افغانستان احساس امنیت نمی کنند. این مساله در کنار طولانی شدن جنگ افغانستان، صبر سربازان خارجی را لبریز کرده است.

اگر سربازان امریکایی و ناتو خوش شانس

باشند و در جنگ افغانستان جان سالم بدر ببرند، اما هرگز نمی توانند از افسرده گی و بیماری های روانی آن نجات یابند. امریکایی ها و مقام های ناتو هر چند به ظاهر تلاش می کنند واقعیت های این جنگ را پنهان کنند، اما افکار عمومی این کشورها بخوبی عدم پیشرفت در جنگ و شکست نیروهای ائتلاف در این جنگ را مشاهده می کنند.

اگر چه امریکا هزینه های فراوانی در جنگ و تجاوز به افغانستان محتمل می شود اما شرایط جنگ در افغانستان، بازسازی این کشور را با تردیدهای جدی روبرو کرده است. امریکا اگرچه در این مدت تمام تمرکز خود را برای نابودی طالبان بکارگرفت، اما نه تنها مساله طالبان در افغانستان را حل نکرده بلکه افزایش حملات این گروه به نیروهای خارجی، پیروزی در جنگ را برای نیروهای ائتلاف دشوارتر کرده است.

هزینه های جنگ افغانستان آنقدر برای طرف های درگیر، چه نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا و چه طالبان بالا است که می توان با این مبالغ، بخش وسیعی از این کشور را بازسازی و آباد کرد.

در این شرایط طالبان هنوز بر طبل جنگ می کوبد و نه تنها تاکنون روی خوشی برای شروع مذاکره و دستیابی به صلح نداده است بلکه هر روز بر دامنه حملات خود به نیروهای خارجی افزوده است.

نیروهای خارجی نیز سعی می کنند تا تاثیر کشورهای همسایه به عنوان بازیگران اصلی در تحولات افغانستان را کم رنگ جلوه دهند. این سیاست منجر به طولانی شدن جنگ افغانستان شده است.

جامعه جهانی که پس از سقوط طالبان، موضوع بازسازی افغانستان را در اولویت همکاری های خود قرار داده بود، اکنون با افزایش ناامنی و بی ثباتی در افغانستان، پیشرفت چندانانی در بازسازی این کشور مشاهده نمی کند.

جامعه جهانی در کنفرانس های گذشته و عده داد مبلغ ۳۹/۵ میلیارد دلار به افغانستان کمک کند و از این مبلغ تاکنون قرار داد ۲۵/۵ میلیارد دلار آن میان افغانستان و کشورهای کمک کننده به امضاء رسیده و از مجموع این مبلغ ۲۵/۵ میلیارد دلار، ۱۵/۲ میلیارد دلار آن در امر بازسازی مصرف شده است.

هر چند در طول شش سال گذشته اقداماتی در بخش آموزش و پرورش، بازسازی جاده

های ولایات و راه های مواصلاتی و تجارت انجام شده، اما روند بازسازی امیدوارکننده نیست و کمک های خارجی استفاده شده نیز براساس اولویت ها و ضروریات، هزینه نشده است.

به باور کارشناسان از مجموع ۱۵/۲ میلیارد دلاری که به بازسازی اختصاص یافته فقط ۳/۶ میلیارد دلار آن از طریق دولت و مابقی از سوی سازمان های غیردولتی و موسسات خارجی و یا سازمان ملل متحد مصرف شده که به باور منتقدین، بخش اعظم پول هایی که توسط سازمان های غیردولتی و موسسات خارجی به مصرف رسیده، حیف و میل شده و صرف معاشات هنگفت یا تجملات شده است.

کمک های این موسسات در بازسازی افغانستان هزینه نمی شود و کابل با اتکا به کمک های خارجی نمی تواند به توسعه پایدار دست یابد و خودکفا شود.

دولت باید با استفاده از منابع و ظرفیت های داخلی، قدرت اقتصادی خود را افزایش دهد. زیرا افغانستان کشوری است که می تواند بازار خوب تجاری برای کشورهای منطقه و کشورهای اروپایی باشد و هم چنان اگر کشور ما از منابع زیرزمینی خود استفاده نماید و در این جهت سرمایه گذاری صورت بگیرد می تواند در رديف کشورهای صنعتی جهان قرار بگیرد، اما خارجیان در افغانستان به خاطر اهداف و راهبردی خودشان برنامه ریزی می کنند در حالی که طرح های آن ها باید براساس منافع و نیازهای مردم ما باشد.

افغانستان دارای منابع زیر زمینی بسیار وسیعی است و برآورد می شود که رقم تنها بخشی از این ثروت ها تا پنج تریلیون دلار برسد.

با آنکه دولت و مردم ما همیشه آرزو داشتند که کمک های خارجی مستقیماً به دولت افغانستان تعلق بگیرد تا مطابق اولویت ها و تشخیص دولت به مصرف برسانند که بازسازی باید بیشتر در عرصه های معارف، تحصیلات عالی و زیر ساخت اقتصادی انجام شود که برای مردم و آینده آنان بسیار مفید است. متأسفانه در این بخش ها، دولت و جامعه جهانی توجه چندانانی نکرده اند و تمام مصارف در عرصه های جنگ و مسایل نظامی به مصرف رسید.

هرچند کشورهای خارجی در افغانستان، اهداف و طرح های بلند مدت دارند و بر همین اساس،

گام های سبز، نشانه های قرمز

عبدالقدیر میرزایی
پژوهشی در راستای نهاد

سازای هسته یی ایران
دولت ایران و برنامه های اتمی اش،
امتیاز یا دشواری های جهانی
کنش ها و واکنش های منطقه و جهان
پیرامون هسته یی شدن ایران
افغانستان و دیدگاه هایش پیرامون توسعه

ی برنامه های هسته یی ایران
چندی پیش برنامه ی پژوهشی را بنام " گام های سبز، نشانه های قرمز" که در محور برنامه های هسته یی ایران و پیامدهای ملی و بین المللی آن می چرخید، در تلویزیون آریانا نشر گردید. این برنامه بازتاب گسترده یی به بارداشت که محصل آن نزدیک به چهار هزار پیام از خواننده گان این برنامه از گوشه و کنار جهان به آدرس دست اندرکاران این برنامه در تلویزیون جهانی آریانا میباشد.

تحلیل هایی که توسط این برنامه ی پژوهشی ارائه گردید، ایران را در سال ۲۰۱۰ به عنوان دولت هسته یی پیشبینی نمود و ظرفیت های این کشور را در دوره های مختلفی از تاریخ شکل گیری برنامه های هسته یی آن مورد بحث قرار داد. بتاريخ ۲۲ ماه دلو سال ۱۳۸۸ آقای محمود احمدی نژاد رییس جمهور ایران از تولید اولین محموله ی یورانیوم ۲۰ در صدی خبر داد و جهان را متحیر گردانید. با اعلان این خبر، پیش بینی برنامه ی «گام های سبز، نشانه های قرمز» جامه ی عمل پوشید.

به باور تعداد کثیری از روشنفکران کشور، همچو برنامه ها زمینه های مهم و مساعدی را برای روشن سازی ذهنیت های دولت مردان و اهل سیاست امور بین المللی در کشور فراهم ساخته و باعث شکل گیری تصمیم دقیق در برنامه ها و پالیسی ها میگردد.

اینک نظری به بخش دوم این برنامه ی پژوهشی می پردازیم. این برنامه تلاش می نماید تا پیامدهای این کارزار مهم بین المللی را در همسایگی افغانستان مورد بحث قرار دهد. در این برنامه تلاش به عمل آمده تا اهمیت غنی سازی ۲۰ درصد یورانیوم را در توسعه ی برنامه های هسته یی ایران و پیامدهای آن با تحلیلگران امور بین المللی و مسوولان دولتی دو کشور افغانستان و ایران به بحث گیریم.

در نخست نظری به هدفمندی های ایران در پیوند به تقویت برنامه های هسته یی اش می افکنیم.

۱. ملک ستیز تحلیلگر امور بین المللی :

ایران دارای سه هدف مهم در پیوند به تقویت برنامه های هسته یی خود دارد:

نخست، هدف ملی

تقویت برنامه های اقتصادی ایران که از یکی از غنی ترین کشورهای جهان از لحاظ منابع نفت و گاز است، بدون توسعه ی برنامه های انرژی هسته یی ناممکن است. استخراج و بکارگیری این منابع نیاز مبرمی به انرژی (برق) دارد. انرژی وافر در توسعه ی ساختار های صنعت ثقیله و خفیفه ی ایران از اهمیت زیادی برای امروز و فردای ایران خواهد داشت. تقویت و توسعه ی اقتصادی ایران، سنگ پایه های صیانت از منافع ملی، امنیت ملی و سیاست خارجی این کشور را در جهان تمثیل خواهد نمود.

دوم، هدف سیاسی- فکری نظام ایران در دنیای اسلام
جهان اسلام از نبود هماهنگی و تفاهم استراتژیک رنج فراوانی می برد. فقدان این هم باوری سبب گردیده است که جهان اسلام به دو دسته ی بزرگ و دسته های کوچک ناشی ازین دو دسته ی بزرگ منقسم گردد. این دو دسته ی بزرگ از مذاهب بسیار مهم دین مقدس اسلام نشأت کرده اند و دولت های اسلامی را که اکثریت باشندگان آنها پیروان این مکتب های اسلام را در خود دارند، هماهنگ کرده است. عربستان سعودی غنی، که در تقاهم نزدیک با پاکستان هسته یی و کشورهای چون امارات متحده ی عربی، بحرین، قطر، عمان، اردن قرار دارد، در حمایت از یک باور، گردهمایی استراتژیک خویش را شکل داده اند. این روند از حمایت های گسترده ی غرب در راس ایالات متحده ی آمریکا قرار دارد. این در حالیست که ایران به عنوان دولت بسیار مقتدر با انقلابی ترین برخورد با اسلام، مکتب دیگر اسلام را هماهنگی می نماید که تأثیرات مستقیم و با اهمیتی به عراق، افغانستان، لبنان و گروه های از مردمان تحت تأثیرش را در پاکستان نیز در پی دارد. گروه دیگر، کشورهای اسلامی که بیشتر سیکولارتر می اندیشند، مانند مصر، اندونیزیا، ترکیه، تونس و لیبیا پیوندهای معتدل را با هردو سوی این مناسبات گسترانیده اند. بدین ترتیب تقویت برنامه های هسته یی ایران، توازن در حاکمیت گرایشانه ی عربستان سعودی و پاکستان را تضعیف خواهد کرد و بر وزنه ی ایران افزایش به عمل خواهد آمد.

سوم، هدف جهانی

جهانیان و ایرانی ها به خوبی میدانند که دستیابی ایران به سلاح هسته یی، ریسک و حتی خطر حمله ی غرب به ایران را محدود و یا حتی منقعی می گرداند. این اصل باعث می گردد که ایران تأثیراتش را در عراق تحت تأثیر امریکا قوت بخشد و نقش ابر قدرتی امریکا را در شرق میانه به چالش بکشاند. از سوی دیگر اسرائیلی که در حمایت مستقیم امریکا از مدرن ترین سلاح و نیروهای به رسمت نا شناخته ی هسته یی بهره مند است، در برابر حریف پر قدرت هسته یی و نفتی در شرق میانه قرار میگردد و توازن تسلیحاتی را در منطقه، به نفع دنیای اسلام و ایران تغییر فاحشی می آورد. البته در این امر روس ها نیز با ایران توافق دارند.

۲. عبدالقدیر میرزایی ژورنالیست تلویزیون آریانا ،
اما تأثیرات هسته یی شدن ایران به منطقه و افغانستان، می تواند بر جیوپولیتیک منطقه تأثیراتی زیادی را وارد نماید. حضور گسترده ی نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا در نزدیکی مرزهای ایران و تقویت برنامه های هسته یی ایران چه تأثیراتی را بر افغانستان خواهد گذاشت؟ دولت های افغانستان و ایران پیشینه های بحث بر انگیزی داشته اند. تاریخ باستان، تاریخ معاصر و دوران جنگ سرد، هریک معضله های گسترده ی بر شانه های سنگین این مناسبات گذاشته است. توسعه و تقویت برنامه های هسته یی ایران چه تأثیراتی را بر این روابط خواهد داشت. دولت افغانستان دوست و شریک استراتژیک ایالات متحده امریکا است در حالیکه ایران این کشور را به عنوان رقیب استراتژیک و دشمن منافع ملی خود می داند. چگونه این توازن با اهمیت توسط دولت افغانستان مطرح میگردد؟ آیا راهی برای حفظ این میزان متناسب

وجود دارد؟

دکتر
محمود احمدی نژاد رییس
جمهور ایران :

دولت ها و ملت ها می نشینند تا با هم منافع مشترک تعریف کنند بین ایران و افغانستان هرچه است مشترک است تاریخ مشترک ، فرهنگ مشترک ، تمدن مشترک ، مرز مشترک، دوستان مشترک ، دشمنان مشترک ، سرنوشت مشترک ، همه ی مسایل میان دو کشور مشترک است ما در واقع دو ملت برادر هستیم که به طور طبیعی و تاریخی همسایه و برادر هم هستیم در غم ها و شادی های یکدیگر شریک هستیم، نمیتوانیم شریک نباشیم بسیاری از مردمان ما پیوند خوردند و در یک منطقه ی واقع شدیم که بسیار مهم و اثر گزار است.

ملک ستیز تحلیلگر امور بین المللی :

آیا ما دولت ایران را به عنوان دولت هسته یی به رسمیت می شناسیم. خواسته یا نا خواسته این نکته به شاهرگ مناسبات دیپلماتیک ما با ایران مبدل میگردد. بحث به رسمیت شناسی، تأثیرات زیادی را بر روابط دو کشور خواهد گذاشت. سازمان بین المللی اتمی و پیمان منع گسترش برنامه های اتمی، هردو این بهانه را برای دولت افغانستان فراهم میسازد تا از به رسمیت شناسی دولت هسته یی ایران جلوگیری کند. اما این دو نهاد، هند و پاکستان را نیز بنام دولت های اتمی به رسمیت نمی شناسند ولی واقعیت این است که اتمی شدن هند و پاکستان از مرز به رسمیت شناسی فرا تر گام گذاشته است. به باور من دولت افغانستان باید به این چه باید کرد از همین حالا پرسش موجه ی را تهیه بپند.

نبود موضع مشخص در سیاست خارجی افغانستان پیرامون دولت های اتمی همسایه اش میتواند سکوت مرموز ولی مثبت برای همسایگان تلقی گردد. اما این سکوت مرموز و مثبت به هیچ صورتی به نفع منافع ملی و امنیت ملی افغانستان تمام نخواهد گردید. به باور من دولت افغانستان نیاز به تدوین استراتژی دولت انحصار شده به جهان هسته یی دارد. ما باید ایران هسته یی همسایه، پاکستان هسته یی همسایه و هند هسته یی همسایه را برای خود تعریف نماییم. این تعریف باید تعریف استراتژیک باشد، نه تعریف، معامله گرانه و فرصت طلبانه که در بسیاری از موارد برخلاف امنیت ملی دولت و ملت ما باشد. ما نیاز به آسیب شناسی خود از این همسایه ها داریم. این آسیب شناسی باید از سوی ما صورت گیرد. هیچ نهاد و یا دولت دیگری نمیتواند برای ما این آسیب شناسی را انجام دهد.

۳. عبدالقدیر میرزایی ژورنالیست تلویزیون آریانا :

در آغاز شکل گیری نظام هسته یی ایران، بحث برنامه های اتمی برای تولید انرژی، مورد بحث قرار داشت. با تغییر رژیم سیاسی، بویژه پس از انقلاب اسلامی ایران، واکنش پیرامون برنامه های هسته یی ایران تعویض شد و بحث خطر تقویت یورانیوم به عنوان ماده ی خطرناک برای تولید سلاح هسته یی مورد توجه ی جهان قرار گرفت. حالا که رییس جمهور ایران قادر بودن ایران را به تقویت بیست در صد یورانیوم مطرح کرده است، جهان به بحث خطرناکتری مراجعه میکند. یعنی تولید سلاح اتمی ایران. این بحث تشویش ایالات متحده و اتحادیه ی اروپا را به حدی زیاد کرده است که هردو دست به ایجاد تحریم های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خواهند زد.

مسکا دی مه در پغوه

راته و بی وایه
هرخه چی غواری ،
راته و بی وایه
د زره غمجنی شی بی
د زره خواریه یادونه
خو راته و بی وایه
دغه زما زره درته پرائیستی نری
په کی مسکا شه
په کی غم شه
په کی ولامبه ته
زره می د سین په شان پرائیستی درته
سنرگی دی مه پتوه
مسکا دی مه در پغوه
د خدای لپاره
خدای دی مه در پغوه .
دغه زما زره ،
لکه یوه ماته بی ری
دا ستا د شونډو له ساحله نه ځی
دغه زما سنرگی ،
د غمونو په ځیر
دا ستا د سنرگو له کابله نه ځی
دا زما نظر ،
لکه د سیوری په ځیر
ستا د قدم له یوه منزله نه ځی
مسکا دی مه در پغوه .
خدای دی مه در پغوه .

۱
ته راته ولیکه ،
د زره پر مزل
زمور د یادونو آواز
ته راته ولیکه ،
د باغ په ژبه
د غور پدلو پرواز
ته راته غم شه
ته می ونروه
ته می مسکا شه
ته می وسپروه
ته یو غاټول شه زما د زره پر سحر
ته می نری شه ،
راته و بی وایه
هرخه چی غواری ،
راته و بی وایه ! **حنیف بکتاش**

آزادی

تا جهان باقیست دایم باد استقلال ما
چونکه استقلال باشد شوکت اجلال ما
ملت آزاد دارد در جهان شان و شرف
این سعادت ثبت تاریخ است با تمثال ما
گر چه پاکستان به میهن میزند تیر جفا
میرسد روزی که گردد چون مگس پا مال ما
آن زمانی میرود کشور بسوی اعتلا
تا دورنگی ها نباشد در همه اعمال ما
اتحاد است آدمی را میرسد سوی هدف
این امید ما بود این آرزو آمل ما
ثبت تاریخ است نام قهرمانان وطن
سهیم این مطلب شود از امر قیل و قال ما
ای "تتا" در طارم گیتی بیبینی سر بلند
بیرق آزادی و هر رایت اقبال ما

محمد اسحاق ثنا**شاعران****وحدت**

اولین معیار آزادیء انسان وحدت است
در قبال آرزو های بزرگ میهنی
رهبر فرزانهء مردم چنین فرموده بود
تا ز اول پا نهادیم در کلاس رزم و کار
خواستما چون دفع رنج بیکران مردمست
انتظار مردم از ما وحدت و همبسته گیت
از تئوری ها گرفته تا به میدان عمل
هیچ کس از ما نخواهد معجزات بی بدیل
در مسیر آرزو ها وره پر پیچ و خم
از جهانی دهکده سازند آقایان به خویش
سرزمینی راکه با باروت آتش سوختند
بهر احیای مجد د ، رفع بیکاری و فقر
در ازای زورگویان کارمسئولانه چیست
لاله و استاره شد خون شهیدان وطن
کشتیء بشکستهء ماعرقی توفان تا بکی
قدرت و پابندگی در اتحاد و همد لیست
راه وحدت مقتضای جنبش بالنده گیت
باگذشت و با شکیبایی ، نه باسازشگری
همدلیء صاد قانه ، مایه پیروزی است
اتحاد همگر ایان سرنوشت زندگیست
زنده بادا آن دلپیکه سوخت در عشق وطن
دانهء صدق و صفا را با محبت کا شتیم
در نبرد حق و باطل در پیء آزاده گئی

چه دهل و چه دنگ است (مستزاد)

دربادیه امروز چسان شور و شرننگ است
چه دهل و چه دنگ است
آواز دف و سرننا و هم طبله و چنگ است
چه دهل و چه دنگ است
آسوده گی را نیست در این بادیه جانی
میگردد صدائی
آسایش ما نیست که این دامنه تنگ است
چه دهل و چه دنگ است
مرغان چمن غلغله دارد جو هزانش
گنم کرده دیارش
گوئی که همه گیچه سراز دانه ی بنگ است
چه دهل و چه دنگ است
خالی ز کتاب و ز قلم گشت معارف
بی سالک و عارف
برشانه بدیل طلب علم تفنگ است
چه دهل و چه دنگ است
از پرده ی ناقوس صدائی به طنین گشت
آهننگا غمیین گشت
این صوت چسان بود در این جای دنگ است
چه دهل و چه دنگ است
آسوده نباشد سری از چشم پُر از آب
در پیچ و تیب و تاب
هرچاک گریبان به خدا زخم خدنگ است
چه دهل و چه دنگ است
ماهی به سر آب چنان بی سر و سامان
حیران و پیریشان
گفتا پسرم وای که در کام نهنگ است
چه دهل و چه دنگ است
از سوی دگر نعره ز چوپان بشنیدیم
از جای پری دیدیم
کاین رمه ی من طعمه ی گرگان و پلنگ است
چه دهل و چه دنگ است
این بادیه از جمع محبان همه خالیست
یک شهزاد شغال یست
خفاش و شغال و ز غنش چه رنگ رنگ است
چه دهل و چه دنگ است
از عجز سواد شهرت ما غیرت دنیاست
چه خواب و چه رویاست
سازنده ی این خانه ی ما روس و فرنگ است
چه دهل و چه دنگ است
در خواب سموریم چنان بی خبر از خویش
از عقرب و از نیش
ما بی خبر از دشمن و دشمن چه ز رنگ است
چه دهل و چه دنگ است
پامال شود عزت ما در همه منوال
هر روز و مه و سال
مر نعره به تور فلک از عزت و ننگ است
چه دهل و چه دنگ است
از تفرقه ی خویش ز خود نام فروشیم
هر جا بخروشیم
این کله فروشیت که بر روی تینگ است
چه دهل و چه دنگ است
کس ناله ی بیچاره و مظلوم ننبوشند
هر چند بکوشند
هر کس به غم سیم و زر و ملاش رنگ است
چه دهل و چه دنگ است
ما بوسه زدیم دست از آن زاهد و پارسا
با دیده ی تقوا
دیدیم پلنگیست که با دلق ملنگ است
چه دهل و چه دنگ است
کو گوش که این را شنود مردم دنیا
با دیده ی بی نا
اندر قفس سینه مگر پارچه ی سنگ است
چه دهل و چه دنگ است
"فضلی" مگر این شعر نوشتی به زمانه
این نیست فسانه
شاید که بگویند سرا پاش جفنگ است
چه دهل و چه دنگ است

عبدالودود فضلی**هرم سیاست**

زبوی وعده ها دل تب گرفته
دل جاهل و عاقل تب گرفته
زبس هرم سیاست رفته بالا
درو دیوار منزل تب گرفته

رأی باطل

من دیوانه با عاقل نسازم
دمی با گیر و دار دل نسازم
مکن وعده خلافی نازنینم
که رأی داده را باطل نسازم

نورالله وثوق**سروده از عبدالوکیل کوچی**

قدرت رزمنده میهن پرستان وحدت است
اولین دستور کار همگرایان وحدت است
که نخستین شرط پیروزی میان وحدت است
اولین مضمون درس این دیستان وحدت است
رنج تاریخی و طنز ادافع درمان وحدت است
این رسالت در ازای خواست آنان وحدت است
چون محک ملاک کارایی انسان وحدت است
انتظار از کافهء میهن پرستان وحدت است
خواست میرم از گروه پیشانان وحدت است
ماوطن سازیم اساس کارسازان وحدت است
مابهر صورت، در آنجا خواستمرغان وحدت است
خواست تاریخیء کارگرودهقان وحدت است
کار مسئولانه، تا در تن بود جان وحدت است
حرمت عالی به ار واح شهیدان وحدت است
ساحل منظور ما در موج توفان وحدت است
موج نیرومند امواج خروشان وحدت است
نی که ره رفتن بیای مورلنگان وحدت است
در وفای عهد ، کار قهر مانان وحدت است
اندرین ره ، رهگشای پاکبازان وحدت است
سرنوشت زندگیء همگر ایان وحدت است
عشق میهن عشقمردم عشق سوزان وحدت است
حاصل مهر و وفای این گلستان وحدت است
برج و باروسنگر میهن پرستان وحدت است

عنايت اله پويان

د څلورمې گني پاتي

غوښتل مي له خپل د کورني ملگري داکتر سره مخه ښه وکړم خو د زندان وحشي سپاهيانو همداسې لوڅ لير د زندان له دروازې څخه بهر و غورځولم- د اوږدو کلونو په بهير کې د زندان نمجنو حجره د پښو غري راته سست کړي وو

، تگ راته گران کار ؤ او په شلېدلو خپرونو جامو کې خلکو د ليوني گومان را باندې کاوه، د زندان د شاه او خوا د کورونو ماشومانو د اوږو په غوښسو ويشتم او لوبې يې را باندې جوړې کړې وې، دا خوا او هغه خوا مي کتل گوندې څوک را پيدا شي ، لاس مي ونيسي، مرسته را سره وکړي او هوارې سيمي ته مي ورسوي - له نيکه مرغه چا لکړه لاس کې را کړه د لکړي په زور هوارې ځمکې ته ودرېدم - په هډوکو کې مي ساره را ننوتې و سړو لړزولم جامي مي شلېدلې وې او دشلېدلې پرتاکه له سورکو څخه مي (شرم ځای) ښکاره کيده - د شاه له لوري پر برمنډو اوږو مي چا شړی را و غورځوله او (شرم ځای) مي پټ شو- شاه ته مي وکتل د خيراتي شړی خاوند مي ونه ليد. په زړه کې مي ورته دعا وکړه - په نژدې واټن کې سترگي مي د يوه سپين جومات په منارو ولگيدې د جومات په لور مي ورو ورو قدمونه اوچت کړل او د جومات دروازې ته مخامخ ودرېدم - خلکو د ما بنام لمونځونه کړي وو او له جومات څخه د را وتلو په حال کې وو- د جومات ملا چې د لاندې د پسه په څير چاق او خيتور سړی ؤ لاسونه مينځل او د ما بنام د ډوډی د خوړلو لپاره يې تيارې نيولې د هغه سترگي په ما ولگيدې او راته يې ؤ ويل(ملنگ ماما!په کوم لوري داسې گنگس او گيچ روان يې او پوښتنه نه کوي،له چاسره ډي کار دی) هغه ته مي ؤ ويل(ملا صايب!مساپر يم ساره مي کيږي، ډوډی نه غواړم،په جومات کې شپه تيروم) خيتور ملا بد بد راته وکتل او بيا يې راته ؤ ويل(ډوډي ؤ خوره خو څلورم مه را خوشي کوه) هغه ته مي ؤ ويل(ملا صايب! د خبرو په مطلب دي پوه نه شوم) او ملا صايب راته ؤ ويل(ته بايد په دي پوه شي چې جومات د عبادت ځای دی خو ستا په څير چرسبان او ليونيان يې له سپگو او خزندو ډکوي ته لار شه او بل ځای واره او شپه تيره کړه) هغه ته مي ؤ ويل(ملا صايب!که په دي سره ژمي کې کوم پردیس مساپر د هندوانو درمسال ته ورشي هندوان يې د خدای په جات ساتي- خو ته ځان ته ملا هم وايي او د قران ترجمي هم کوي او بيا يو مسکين مساپر له جومات شړي- زه په دغه سره ژمي کې چيرته لار شم او په کوم گور ننوزم) ملا صايب راته ؤ ويل(هغه ستا خپله خوښه ده ، په هر گور چې ننوزي ننوزه) د دې لپاره چې يو زل بيا د زندان له تورو تمبو سره مخامخ نه شم له خيتور ملا سره مي خبرې بس کړې او د کوڅې په لور را تاو شوم د شلېدلو څپليو په سورکو کې مي د واورو بڅرکي را ننوتې وو- د ژوبلو پښو له نوکانو مي وينې بهيدلې - د لکړي په زور مي اوږدې لارې لنډې کړې سترگي مي د يوه لوغړن حمام په دودکشو ولگيدې- له دود کشو څخه تور لوگي او د اور د لمبو سري سپرغگي باديدلې- ځان مي د حمام د اور بلولو گوټي ته نژدې ورساوه - گل خني ماما د تورو ابرو د پاسه ناست ؤ او د اور لمبو ته يې وچ بوتې ور وړاندې کول هغه زما د قدمونو آواز واوريد او راته يې ؤ ويل(څوک يې چې شپه دي په سر آخيستي ده، د گل خن په لور را روان يې او غر نه کوي)هغه ته مي ؤ ويل(مساپر يم، ساره مي کيږي که لږ سات مي د گل خن د اور لمبو ته نژدې در پرېږدي، ثواب به ؤ گټي او خدای به دي د دوڅ د اور له عذابو وساتي) هغه راته ؤ ويل(د کومي کوڅې هستوگن يې) هغه ته مي ؤ ويل(د دروېشانو د کوڅې) هغه راته ؤ ويل(هلته خو د امير صايب د پوزيانو هډې او بارکونه پراته دي، پوزي يې او يا

ليونی بابا

سرکاري آسونه او قچري ساتي)هغه ته مي ؤ ويل(پخوا مي پيرکي خرڅول او اوس د وکان کوم هغه راته ؤ ويل (د دروېشانو کوڅې ته خو لږ لار پاته ده، ولي خپل کور ته نه ځي)هغه ته مي ؤ ويل(سړو ژوبل کړی يم ، د تگ توان نه لرم)هغه را ته ؤ ويل(چې داسې ده نو راشه د اور لمبو ته نژدې کښينه شپه به له ما سره په حمام کې تاوده تيره کړي او که خیر وي سبا به د ورځې په رڼا کې دخپل کور په لور ؤ خوڅيږي) د گل خني ماما په خوښه د اور لمبو ته نژدې کښيناستم، لاسونه مي د اور لمبو ته نژدې ؤ نيول، په واورو لمډې څپلې مي د اور په لمبو کې وچې کړلې - ماما پورته شو او د خپلې کرتی له شوارو جیبونو څخه يې د توري گوري په ابرو ککړه چکی را بر سیره کړه او په ماتو او خپرونو پيالو کې يې راته د شبن چای مزه دارې پيالې کښيولې- د جای تودې تودې پيالې مي په سر واړولې، ډوډی مي ؤ وخورله،نس مي مور شو، په مخ مي تودې خولي را ماتې شولي دمه مي جوړه شوله- شاه مي د گل خن د لوغړن ديواله په سپيرو خاورو ولگوله او د اور لمبو ته نژدې کله ويښ کله ويده کښيناستم - ماما کړی شپه ناست ؤ او د گل خن د اور لمبوته يې د سوند بوتې ور وړاندې کول او راته يې د خپل ورک شوي زوی کيسې کولې او ما د خپل وران شاميت او بد قسمت په هکله چرتونه وهل او د ماما غمجنو کيسو ته مي پام نه کيده. شيبې په بيره راغلي او لارې د پيشلمي خرچکه رڼا گل خن ته را ولويده،د سباون چرگانو غاړې وکړې او ماما په پارسی کې راته ويل(روز محشر که جان گداز بود * اول پرسشش از نماز بود. پاڅيره د خدای په ذکر او فکر کې شه او دعا وکړه چې خدای دي د عادل آباد له ښار څخه د شر او پسات لمن ټوله کړي)د ماما د غر سره جوخت پاڅيدم او د حمام په سرو اوبو کې مي اودس تازه کړ د خدای فرايض مي سرته ورسول او له هغه سره مي د چای تودې، تودې پيالې په سر واړولې ډوډی مي ؤ خوره او له ماما څخه مي د تگ اجازه ؤ وغوښته. ماما خپل په ابرو ککړ لاسونه د قبلي په لور اوچت کړل او د تگ دعا يې راکړه د څپليو بندونه مي وتړل شړی مي له ځان را تاوه کړله او د خپل کور په لور ؤ خوڅيدم - لا د لمر څرک لگيدلې نه ؤ د دروېشانو د کوڅې کورونو ته ورسيدم - له ورايه سترگي مي د خپل کور په دروازې ولگيدې غټ غټ قهپونه پرې لگيدلې ؤ د زرپانې د ترور د کور په لور را تاو شوم د هغې د کور د دروازې شاه ته غټي غټي ډبرې اړم شوې وې د جومات په لور لارم په جومات کې د چا غږ نه لگيده د سرکاري قچرو د تويلو په لور لارم سترگي مي له ورايه په گل اندامې ترور ولگيدې له ژرندې څخه را ستته شوې وه او د ورو کوچنی کڅوره يې په شاه اړولې وه او د خپل کور په لور کړوپه، کړوپه روانه وه د شاه له لوري په هغې مي غږ ؤ کړ(ترور جانې! ودرېزه کار در سره لرم) دهغې غوږونه کانه شوي وو شاه ته يې نه را کتل په منډو، منډو مي ځان هغې ته نژدې ورساوه اوپه لور آواز مي هغې ته وويل (گل اندامې ترورې!تاته وایم شاه ته ؤ گوره،او خبرې واوره)

کتل او بيا يې راته ؤ ويل(ملنگه وروره! له چا سره دي کار دی) هغې ته مي ؤ ويل(ملنگ نه يم، د سيد بي بي زوی سيدجان يم د گلي او د هغې د رنخوري مور پوښتنه در څخه کوم) هغې د خپلو چرخنو سترگو اوښکې د خپل زاړه پورنی په پيسکي پاکي کړلې او خیر، خیر يې راته وکتل او زه يې له سترگو ؤ پيژاندم او راته يې ؤ ويل(د مړينې ښوره دي خپره شوي وه،چيرته ورک وي) هغې ته مي ؤ ويل(خبرې اوږدې دي، دا راته واپه گل څانگه او د هغې رنخوره مور له چا سره ژوند کوي) هغې راته ؤ ويل(کاله ته به لار شو او په خبرو به سره پوه شو) هغه د مخه شوه او زه ور پسې شوم د لارې په اوږدو کې سترگي مي د هغې په گنجي لمسي داد محمد ولگيدې.د لمر په پښايي کې له خپلو همځولو هلکانو سره ناست ؤ او د بېدبو لوبې يې کولې. د هغه سترگي په ما ولگيدې او په منډو منډو زما خواته راغی او غير په غير يې راسره جوړتازه وکړه او بيا يې راته ؤ ويل(لالاجانه! چيرته ورک وي او څه درباندي تير شوي دي)هغه ته مي ؤ ويل(کيسي اوږدې دي، دا راته واپه زرپانه ترور په څه حال کې ده او د هغې لورگلی له چا سره اوسيري) دادو کې راته ؤ ويل(زرپانه ترور په حق رسيدلې ده او د گلي ساتنه د ملک شيرين په کور کې کيږي)هغه ته مي ؤ ويل(ملک شيرين څوک دي) داد محمد راته ؤ ويل (هغه د عادل آباد د ښار دويم پاچا دي، د بي سربرستو انجونو او گونډو ښځو ساتنه کوي او ما يې کور ليدلای دی)گل اندامې ترور مخ را واره او راته يې ؤ ويل(غوږونه مي کانه دي،په غوږو کې مي پيريان باجي غږوي، خبرې سمې ناوړم، دانوگی څه در ته وايي) دانوگی خپله خوله د خپلې کني نيا غوږو ته ور وړاندې کړه او بيا يې هغې ته ؤ ويل (سيدجان لالا د ملک شيرين د کور پوښتنه کوي) او گل اندامې ترور ؤ يل(که ستړی نه يې او له واکه دي پوره وي داد محمد به دي همدا اوس په خره بار د ملک شيرين کور ته ورسوي او مظلومه جلکې به خپل کور ته را ولي او د ژوندانه چاري به دي سمې شي) هغې ته مي ؤ ويل (نه ستړي نه يم) او کله چې د گل اندامې د کور دروازې ته ورسيدو دانوگی ټوپ وهل او خپل د سورلی خر يې راته نژدې ودراره او گل اندامې ترور راته ؤ ويل(پام کوه د ملک شيرين سره شخړه ؤ نکړي، که پيسې يې درڅخه غوښتي ورته ؤ واپه مهلت راکړه په مناسب وخت کې به يې در ورسوم) پښه مي د زنګي خره په شاه واړوله زه د مخه شوم او دادمحمد را پسې شو- زنګي خره د ظالم آباد د ښار په کوڅو کې د مللک شيرين د کور په لور ورو، ورو قدمونه پور ته کول او دانوگی د خره شاه ته را پسې را روان ؤ او په لور آواز د سوز سندرې يې ويلي

- له دا کت کت خدا دي جار شم ***
- لکه ماشين څوک په بخلم ؤ چلونه**
- سترگي دي سري سري مالوميري ***
- تاته د کور کاپرو څه ويلي دینه**
- سلام دي راغی ته را نه غلي ***
- زه به دي څه کرم بي ديدنه سلامونه**
- سلام په سرو شونډو مزه کا ***
- د مساپرو سلام خي په کاغذونه**
- په آخرت کې به نارې کرم ***
- زه له دنيا نه ارمانجن راغلی يم**
- څومره ظالمه زمانه ده ***
- يو ورته خاندي بل پري لښتي واروينه**
- آخرنی تپه دي دا وي ***
- سيدجان لالا د گل پيکی سلام ته خينه**
- يوه دي بله ور پسې وي ***
- خدای دي مين کړه چې دي ژيرنگ ؤ**

به ادامه ص ۷ درد زنان...

امروز آنهایی که در زیر حمایت سربازان ناتو بر افغانستان حکومت می کنند از هر زمان دیگری بیشتر بر حقوق زنان افغانستان تجاوز می کنند و شرایط بس نا امنی را بر زنده گی میلیون ها زن در افغانستان تحمیل کرده اند. جنایاتی که در حق عایشه روا شد در واقعیت بار دیگر از شرایط وحشتناک زنان افغانستان در حضور نیروهای نظامی قدرت های غربی پرده برداشت و به جهانیان نشان داد که شرایط زنان افغانستان با وجود هزاران سرباز و نیروهای متجاوز اسفناک تر از هر زمانی است.

واقعیت این است که زنان افغانستان نه تنها در مناطق زیر نفوذ طالبان بلکه در قلمرو دولت آقای کرزی هم شدیداً زیر فشار قرار دارند. طالبان زنان را مورد وحشیانه ترین سرکوب ها قرار می دهند تا بتوانند فضای رعب و وحشت را تشدید کنند و با بریدن گوش و دماغ و شلاق و اعدام زنان، قصد زهر چشم گرفتن از زنان شجاع افغانستان را در سر می پروراند و قدرت های غربی و در رأس آنها امریکا به کمک رژیم آقای کرزی جهت غارت هر چه بیشتر منابع طبیعی و دسترنج زحمتکشان افغانستان، جنایات اعمال شده در حق زنان این کشور را دستمایه بی برای موجه جلوه دادن حضور ناخواسته ارتش امریکا و متحدین خود نموده اند تا بدینوسیله تداوم جنگ و خونریزی در افغانستان را ضروری جلوه دهند.

مجله تایم منافع اش حکم می کند به خواننده خود نگویید که همین نیروهای انتلاف و ناتو چگونه هر روزه تحت بهانه مبارزه با "تروریسم" با حملات هوایی، مردم بی گناه افغانستان را بمباران می کنند و درست در حضور همین نیروهای نظامی امریکا روزانه هزاران هزار انسان دردمند در افغانستان طعمه این جنگ خانمانسوز شده اند. مجله تایم نمی گوید که چگونه تحت بهانه مبارزه با طالبان مردم بی گناه هر روزه به خاک و خون کشیده میشوند، چگونه هزاران کودک در اثر مواد کیمایی استفاده شده جان می بازند و یا ناقص بدنیا می آیند. چگونه پسران جوان طعمه هوس بازی های مزدوران جنگ سالار، این چکمه لیسان ارتش متجاوز قرار می گیرند. مجله تایم، بمباران جشن عروسی مردم بی گناه را توسط بمب افکن های شان در روستا ها فراموش می کند و نمی خواهد به یاد بیاورند که در لسوالی های سید آباد شیندند و سایر محلات چه تعداد انسان بی گناه را همین ارتش به کام مرگ فرستاد! و فراموش میکند بنویسد که روزانه چند زن و دختر جوان مورد تجاوز سربازان ارتش های تجاوزگر قرار میگیرند!

زنان شجاع و مبارز افغانستان به خوبی بر این امر آگاه هستند که دشمن اصلی آن ها کیهی می باشند و بخوبی میدانند که برای رسیدن به آزادی و برابری باید پوزه بنیادگرایان، این فرزندان خلف امپریالیسم را به خاک بمانند و برای همیشه سایه تکبوت بار آنها و نوکران زرخیر آنها را از خاک افغانستان محو نمایند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که واقعیات زنده گی دردناک امروز زنان افغانستان بار دیگر ماهیت نیروهای بیگانه و دروغین بودن ادعای آن ها مبنی بر بوجود آوردن جامعه بی دموکراتیک را نشان داد و بار دیگر روشن نمود که این قدرت ها هیچوقت ارمانی جز فقر و بدبختی برای خلق های تحت ستم نداشته و نخواهند داشت.

شرایط امروز افغانستان با گذشت ۹ سال از اشغال این کشور توسط نیروهای متجاوز بار دیگر اجتناب ناپذیری مبارزه بی قطعی بر علیه بیدادگری و برای برچیدن سلطه ظلم و ستم و همه دارو دسته های مرتجع را در پیش روی زنان و مردان مبارز افغانستان نهاد. چنین هدفی با اهدافی که مجله تایم با درج عکس عایشه روی مجله خود پیش می برد در تعارض آشکار است. جیره خواران میلع سیاست های دروغین بیگانه ها، مسأله شان نه نشان دادن چهره درد مند زنان افغانستان بلکه آفریدن توجیحات و دلالتی دروغین برای ادامه تجاوز به حریم خلق های تحت ستم افغانستان می باشد. آزادی زنان ستمدیده افغانستان قبل از هر چیز وابسته است به قطع نفوذ و سلطه بیگانه ها در امور داخلی کشورما و نابودی آن مناسبات گندیده بی که بیگانه گان و دست نشانده گان و همه مرتجعین رنگارنگ در جهت حفظ آن می کوشند. /

به ادامه ص ۳۰ گام های سبز...

این گزارش که برای اولین بار با این جدیت مطرح میگردد، واکنشهای شدیدی دولت های غربی را در برابر ایران سبب گردیده است. ایرانی ها بخش های زیادی از این گزارش ده صفحه ای این سازمان را اقترا خوانده اند. اما واقعیت اینست که گزارشی با این صراحت باعث نگرانی برنامه های استراتژیک جهان گردیده و نیاز به دقت بیشتر دارد. اما این موضع گیری سازمان بین المللی انرژی اتمی چه پیامدهای را برای تولید برنامه های اتمی ایران خواهد داشت؟

۵. ملک ستیز تحلیگر امور بین المللی :**دانشمندان و نقش آنها در برنامه های نظامی ایران؟**

گزارش آژانس می افزایش بازرسان در هنگام بازدید از تاسیسات اتمی نطنز در ماه نوامبر متوجه شدند سانتریفوژهای کمتری مشغول غنی سازی هستند، اما تولید بورانیم غنی شده در مقایسه با گذشته افزایش یافته است.

به گفته ی کارشناسان این نشان می دهد، ایران در نصب سانتریفوژها به مشکل برخورده اما بازدی سانتریفوژهای فعال افزایش یافته است.

این در حالیکه است آژانس بین المللی انرژی اتمی گفته است ایران از "همکاری های لازم" برای تایید صلح آمیز بودن فعالیت های هسته اش خودداری کرده است.

همکاری با بازرسان ضعیف است باید، گسترش یابد.

اگر ایران این خواست ها را نپذیرد، سازمان بین المللی اتمی به شورای امنیت مراجعه خواهد کرد.

فرق مهم البرادعی رییس پیشین آژانس اتمی بین المللی و آقای امانو رییس کنونی این نهاد، در نحو برخورد (یا مدیریت) دیپلماتیک آنهاست. آقای البرادعی بیشتر برخوردهای دیپلماتیک به مسایل داشت در حالیکه آقای امانو بخش های تخصصی و پژوهش های علمی را برای رسیدن به راه حل ترجیح میدهد. به نظر میرسد آقای امانو، این بحث را با جدیت تمام با دولت های بزرگ جهان نیز مطرح نماید.

۶. عبدالقدیر میرزایی ژورنالیست تلویزیون آریانا :

اما پرسش مهمی که ذهن هر افغان را به خود مشغول گردانیده اینست که دولت افغانستان چه باید کند تا خود را در محور این برنامه های خطرناک منطقه ای که تاثیرات جهانی را بر انگیخته است، عیار سازد. برخی ها به این باور هستند که مشارکت استراتژیک با ایالات متحده امریکا، میزان خطرات را برای امنیت ملی افغانستان کاهش می بخشد. اما تعداد دیگری به این باور هستند که مشارکت استراتژیک با امریکا فقط یک روی سکه ی منافع ملی را میسازد که بر می گردد به امنیت ملی ایالات متحده ی امریکا در منطقه، سکه ی دیگر که عبارت از منافع ملی دولت افغانستان در دورنمای استراتژیک باشد، کمتر مورد دقت این مناسبات قرار گرفته است. پس چه باید کرد تا این میزان را تشخیص کرد و چه باید کرد تا مافع افغانستان در این محاصره ی هسته بی کشور های همسایه حفظ گردد و خود این کشور از خطر مداخلات بیرونی در امان ماند؟

دکتر محمود احمدی نژاد رییس جمهور ایران :

ما راه حل امنیت در افغانستان، استقرار دولت قانونی افغانستان را بدست دولت قانونی این کشور می بینیم، سعی ما برین است تا از وحدت ملی و دولت افغانستان حمایت کرده و در کنار مردم باشیم. و سیاست قطعی ما حمایت از مردم، امنیت و آبادانی افغانستان بوده و در آینده خواهد بود.

وحید عمر سخنگوی رییس جمهور افغانستان :

ایران در همسایگی افغانستان یک کشور مهم و بزرگ است، ما خواهان روابط خوب و حسنه با این کشور هستیم. هیچ عواملی در هشت سال گذشته نتوانست ویا نمی تواند در روابط دو کشور افغانستان و ایران خدشه وارد کند. افغانستان خواهان روابط خوب و حسنه با ایران است در عین حال باید گفت که حضور نظامی جامعه ی بین المللی بنابر خواست مردم افغانستان صورت گرفته و در شرایط موجود حضور این نیروها بسیار مهم بوده و ما موجودیت این نیروها را به نفع کشور خود میدانیم، هرگاه کشور های دیگر، کدام مشکلی بین خود دارند لطفاً افغانستان را از آن دور نگهدارند. افغانستان خواهان روابط خوب با ایران، پاکستان، هند، امریکا و در کل دنیای غرب است. و حرف مهم این است که ما نمی خواهیم هیچ کشوری از خاک افغانستان علیه کشور دیگری استفاده کند.

دکتر رنگین دادفر سینتا مشاور امنیت ملی**رییس جمهور افغانستان :**

افغانستان از نظر جغرافیایی در یک منطقه ی بسیار بحرانی جهان موقعیت دارد، در پیرامون این کشور، کشور های اتمی و برخی از کشور های بزرگ دیگر که دارای سیاست های خارجی خاص خود هستند موقعیت دارند از سوی دیگر افغانستان در مرکز توجه تروریسم جهانی قرار داشته، هم چنان که در مرکز توجه ضد تروریسم جهانی قرار دارد. در چنین شرایطی تدوین سیاست امنیتی مبتنی بر منافع ملی بوده و دارای اصول ارزشی است لذا نباید جهان تنها به نگاه سیاه و سفید دیده شود، در جهان رنگ های متفاوتی وجود دارد، هرگاه با کشوری دوستی داریم نمیتوانیم با کشور دیگری دشمن باشیم زیرا ما توانایی سیاست خارجی متوازن "سیاست خارجی کثیرالمحور" را داریم. افغانستان با ایالات متحده ی امریکا همکاری استراتژیک دراز مدت به هدف تامین منافع ملی خود دارد و این یکی از ستون های سیاست خارجی ما است در عین زمان بدلیل هویت تمدنی و موقعیت جغرافیایی خود، دوستی استوار، جدا ناپذیر با ایران و سایر همسایه های خود داریم ما نمیتوانیم از دوستی امریکا بدلیل منافع ملی خود صرف نظر کنیم همان طوریکه نمیتوانیم به دلیل منافع و موجودیت خود از دوستی با ایران منصرف شویم، و مشکل که میان این کشور ها وجود دارد مربوط به خود شان است در جهان تنوعی از دوستی ها و جود دارند، این سیاست ما است و کماکان تداوم خواهد کرد.

۶. ملک ستیز تحلیگر امور بین المللی :**چه باید کرد؟**

طوریکه در برنامه ی نخست شما پیرامون برنامه های هسته ای ایران بنام «گامهای سبز نشانه های قرمز» پیشنهاد نمودم، توسعه ی برنامه های هسته ای ایران گامهای سبزی را برای شگوفایی این کشور به بار خواهد آورد اما بدون شک توسعه ی برنامه های هسته ای ایران به عنوان گامهای قرمز برای افغانستان و منطقه به حساب خواهد آمد. مثل ایجاد بمب اتمی پاکستان که خطر جدی برای منافع ملی دولت افغانستان به حساب میاید.

اما بیابید از خود ببرسیم، آیا تا به حال واکنشی را از سوی دولت افغانستان در پیوند با این تهدید مدش در همسایگی خود شاهد بوده ایم؟ سکوت ما در برابر این برنامه های سنگین دولت های همسایه که بر شانه های جیو پولیتیک ما تاثیراتی زیادی را خواهد داشت، خیلی بر زبان منافع و امنیت ملی افغانستان تمام میگردد. بنا قسمیکه در آن برنامه پیشنهاد نمودم،

به ادامه ص ۸ آماج...

رواداری زیر باران یورش

اما «رشید» در «موتشن»، «پاریس» و یا «لندن» زنده گی نمی کند. بر عکس، او در «لاهور» شهری در «پاکستان» کشوری که روشنفکرش همیشه زیر باران تهدید گرفتاری و رو به رو شدن با خطر قرار دارد، کار و زنده گی می نماید. «طالبان» گروهی که او درمورد شان به صورت گسترده نوشته است، تلاش هایش را بر تر از مرزی که آنان آن را نبرد رهای بخش ملی می نامند، رسانده است. حالا نوبت «پاکستان» و آن هم در «لاهور»، جایی که «طالبان» به بسیاری پدیده هایی که در آن جا جریان دارد و آنان با نفرت به این ها می نگرند و بر آن اند تا همه را ویران نماید، رسیده است.

«لاهور» هنوز شهر زیبایی است، آن را می توان گوهر پُرچل و بل خواند. در آن مسجد زیبای «پادشاهی»، بوستان ها و باغ های «شالیمار» و قلعه با عظمتش که دیوار های بلند و پُر پهن را به سخریه می گیرد، می توان مشتی از خروار دانست. «بریتانیای» از خویشتن تعداد زیاد مکتب و دانشگاه ها در این شهر به جای مانده است. این جا، همچنان شهری است که موتر سیکل های سه عرابه پی که انباشته از سواری اند، بر سرک ها فرمان می رانند. اما، در آن می توان گادی ها و بگی های زیبایی که گذشته را به یاد می آورند، و نفس گرم اسپان از آن ها بیرون می زنند، را دید.

در ظاهر امر، «لاهور»، شهری ده میلیون نفری، هنوز هم در میان شهرهای آسیایی به صورت استثنایی تر و تازه تر، پاک تر و خوش آب و هوا تر از «دهلی»، «کراچی» و «بنکاک» است. از سوی دیگر، بسیار بسیار دارای ذهن باز و فراخ اندیش می باشد. مهم ترین نمایش تلویزونی شهر پراز زرق و برق است. در همین حال، «لاهور» جایی است که میدان بر تفکر باز تنگ تر می گردد و این ها زیر یورش های سنگین قرار می گیرند.

«لاهور» با ترس ولرز دگرگونی را

می پذیرد

منظر و دید زیبای ساختمان های بانک ها در شهر، با تخته های بزرگ چوبی هم خوانی ندارد. در عقب این ها، بوجی های سنگین ریگ، برای جلوگیری از بم های آتش زاء، صف بسته اند.

دختران دانشگاه که حتا یک تا تار موی شان هم زیر دستمال سر پنهان است، از دانشگاه طبی «ادوارد»، ساختمان پُرشکوه که رنگ سپیدش از همه جا به چشم می خورد و یادگار دوران حضور «انگلیسان» می باشد، سیل آسا بیرون می شوند. اسلام گرایان که برخی جوانان آنان را همراهی می کردند،

بر گروهی از دختران که چادر به سر نداشتند، به تازه گی یورش بردند. هرگاهی یک موسسه خارجی می خواهد محفلی را به راه بیندازد - مانند این که بنیاد «هانریش بول» بر آن بود تا برای رییس پیشینش محفل خدا حافظی بر پا دارد - باید اجازه یی دریافت می کرد. اجازه داد شد، اما، همراه با پیش شرط هایی مبنی بر این که: هیچ بیانه یی با مساله های سیاسی همراه نباشد، هیچ انتقادی از حکومت نباید صورت بگیرد و زنان اجازه رقص را ندارند.

«لاهور» با ترش رویی و ترس ولرز راهش را دگرگون می سازد. حکومت شهر، سعی بر آن می نماید تا مساله هایی را که آماج یورش «طالبان» قرار می گیرند، کم تر و کم تر بسازد. شهر را یورش ها و بم گذاری های انتحاری اخیر، به شدت تکان داد. شرکت های اروپایی و آسیایی شهر را ترک می گویند. کاری که برای «پاکستان» مصیبت بار است. کشوری که با بحران اقتصادی، به یاری میلیارد ها دالر سرمایه گذاری جهانی و کمک های امریکا تلاش می نماید، دست و پنجه نرم نماید.

بیش از نود نفر در دو بمگذاری بر دو مسجد در پایان ماه می کشته شدند. همه چیز پس از این یورش دگرگون شدند. آن را می توان نقطه چرخش برای «لاهور» دانست. این امر، نمایشگر واقعیت تلخی است که «طالبان» پاکستان حضور روشن دارند. این امر، با یاری «طالبان افغان» و «القاعده» که اکنون به دو جبهه در «پاکستان» و «افغانستان» می جنگند، صورت گرفت. برای «طالبان» می تواند «پاکستان» آماج مطلوب تر باشد، زیرا دارای جنگ افزار اتمی می باشد.

بیرون از جریان زنده گی

«رشید» در محله یی که طبقه متوسط بالا در آن زنده گی می نمایند، جایی که همه پیش گیری های امنیتی روی دست گرفته شده اند، به سر می برد. راننده گان باید سرعت شان را در جاده فراخی که از این جا می گذرد، به دلیل مانع هایی که سر راه شان قرار دارد، کاهش بدهند. آنان و موتر هایشان، به صورت منظم به وسیله سربازان تفنگ به شانه، آرام و با دقت تلاشی می کردند. این محله «کانت» نامیده می شود. در این جا نظامیان و امنیتیان به سر می برند. آنان در خانه های بزرگ، عقب دیوار های سر به فلک کشیده، درحالی که همه جاده ها توسط موتر های گزرمه پولیس عادی و مخفی نگهبانی می گردد، به سر می برند. «رشید» در این جا، دور از همه زنده گی می نماید. او در کتاب هایش توضیح می دهد که چگونه اردو در «پاکستان» با کمک اداره استخباراتی اش، «طالبان» و گروه های دیگر دهشت افکن را از همان آغاز،

پرورش داد تا از آنان بهره برداری سیاسی نماید. اما، این برنامه رزم آریانه یا استراتژیک در دراز مدت نا کار آمد برآمد و گروه ها، دست به بازی خودشان زدند. شگفت انگیز است که «رشید» با خانواده اش در محله آرام و پُر امنیت زنده گی می نماید. او اکنون کم تر سر و صدا به راه می اندازد و با آرامی به کارش ادامه می دهد.

دفترش در جوار خانه اش قرار دارد. اتاق بزرگی با رف های پُر از کتاب. باری «حامد کرزی» در یکی از همین کوچ ها، پیش از آن که رییس جمهور افغانستان گردد، نشسته بود. او درمورد این که آیا به کشورش بر گردد، و اگر باز برود با چی چیزی رو به رو خواهد شد، مشوره می نمود. صدای تلویزون را که در گوشه یی قرار داشت، کمی بلند نمود. جنرال «پتریوس» که «واشنگتن» او را به «افغانستان» فرستاده است تا مساله ها را رو به راه نماید، راجع به این که در «عراق» دست به چی کار هایی زد، سخن می زد. «رشید» صدا را کمی بلند تر نمود، زیرا جنرال توضیح می داد که وظیفه دشواری در برابرش قرار دارد و هم اکنون هم وضع پیچیده و دشوار است، اما، او در آن جاست تا جنگ را ببرد. جنرال، این واژه گان را با صدای مطمئن به زبان می آورد. «رشید» می گوید «امریکا» حالا سر عقل آمده است. اما، بسیار بسیار دیر است. «عراق» برای امریکا مهم تر بود.

نگاه دو بُعدی

«رشید» به دنیا از دو بُعد می نگرند، به حیث یک «پاکستانی» و هم چنان «بریتانیایی». او در «پاکستان» چشم به دنیا گشود، حالا این جا را خانه اش ساخته است. اما، سال های آغازین را در «انگلستان» از مکتب ابتدایی تا دانشگاه «کمبریج»، به سر برده بود. پدرش انجینری بود. او در دوران حضور «انگلستان» در این جا بزرگ شد و در میان آن کسانی بود که مقام های آن زمان برای شاگردان پُر استعداد، زمینه های دانش آموزی را فراهم می نمودند. خانواده، پس از آن که «پاکستان» به وجود آمد راهی «لندن» شدند.

«رشید» با ارزش های جامعه مبتنی بر مردم سالاری می اندیشد، او به ژرفای این ارزش ها پی برده است. او خواب طراحان برنامه های رزم آریانه و استراتژیک این کشور ها را از سرشان می پراند، زیرا توجه شان را به مساله هایی جلب می نماید که در این بخش آسیا موثر می باشند. او برای شان دشواری خلق می نماید، زیرا حل و بر خورد با این مساله ها ساده نبوده و پر از دشواری اند.

او در اثرش به نام «هبوط در هرج و مرج» که تازه ترین کتابش می باشد،

توجه نمودند تا در برابر بدترین امکان که آن را یورش اتمی «هند» می خوانند به مقابله برخیزند.

پس از یازده سپتمبر، همنسل «رشید»، بیش از همه زمان، امیدوار بودند که رهبران «پاکستان» سر عقل خواهند آمد و یا «امریکاییان» آنان را به زور بر سر عقل خواهد آورد. در حقیقت امر، «امریکا» بسیار فعال است، و هزاران میلیارد دالر به خزانه شان می ریزد. اما، آن گاهی که پای فشار برای اصلاح در میان می آید، رییسان جمهور «امریکا»، بیش تر به سوی تقویت نظامیان در این خط باور که آنان پایگاه نیرومند خرد گرایی اند، روی می آورند.

گذشته پُر عصیان

شام فرا می رسد. «اسپانیا» در صدد آن است تا «جرمنی» را در بخش نیمه نهایی بازی فوتبال جام جهانی شکست بدهد. «رشید» با بانویی از «اسپانیا» ازدواج کرده است، و مهمان یکی پی دیگری خانه را پُر می کنند. «رشید» پس از پایان گفت و گو با یک روزنامه، شاد است. او هنوز قصه ناگفتنیی در زیر زبان دارد. این بار در مورد خودش است، در باره سال های آغاز زنده کی اش به حیث یک واقعه نگار این بخش جهان. در این بخش زندگی «رشید»، برهه پی رقم خورده است که او را به یک روشنفکر مردمی، یک دوران انقلابی که بازی ساده بی نبوده است، بدل کرد. سال ۱۹۶۳ع، بود و رشید محصل دانشگاه «کمبریج». عصیان محصلان سال های ۶۰، تازه رنگ می گرفت، و رشید نماد «پاکستانی» نسلش به حساب می رفت. آنان اثر های «ماوو»، «تروتسکی» و «لنین» را می خواندند و «چی گوارا» بت و قهرمان شان به حساب می رفت. آنان غرق جریان پُر احساس زمان شان بودند. این نیروی پُر توان و عصیانگر، از شعله های جنگ «ویتنام» بر می خاست.

«رشید» در میان چار «پاکستانی» قرا داشت که خویشتن را «گروه لندن» می خواندند، نامی که برای شان نماد بزرگ شمرده می شد. آنان می خواستند تا پا را از مطالعه اثر ها و شرکت در تظاهر ها، فراخ تر به بیرون بگذارند. آنان می خواستند که کشور شان را دگر گون بسازند، دگرگونییی در خط انقلابی. آنان به «بیروت» رفتند تا در خیمه گاه آموزش چریکی شرکت کنند. آنان در آن جا کورس های آموزش پایه پی جنگ ایله جاری را و این که چگونه از جنگ افزار کار بگیرند، دنبال کردند.

به سوی کوه ها

آن گاهی که به «پاکستان» برگشتند، کشور در چنگال یکی از بدترین بحران هستی سوز، که بار ها با آن ها رو به رو شده بود، قرار داشت.

صرف نان چاشت با بانو «اسما جهانگیر»، زن پُر نفوذ و شناخته شده پی در «پاکستان»، صورت گرفت. این زن یک حقوق دان و مدعی العموم در «دادگاه عالی پاکستان» است. او و تعداد دیگری که در ساختارهای جامعه مدنی به کار مشغول اند، از ضعف سیاستمداران در بخش ملکی، نگران اند. گروه های روشنفکر آزاد اندیش مانند خاری در چشمان متعصبان و گزافه گران دینی اند و به همین دلیل، همیشه جامعه ترس به بر دارند.

مهمانان در اتاقی گرد هم آمدند که دیوار هایش بقایای یک باشگاه و کلوب ادبی انگلیسی را به یاد می آورد. بخش زیاد زنان ساری پوش اند، همه متکی و مطمئن به خود و شهری. آنان روی مساله های زیاد بحث کردند و باور و عقیده شان را به صورت روشن در باره «اوباما»، بانو «کلنتون»، جنرال «پتر یوس» بیان می داشتند. چنین به نظر می آمد که آنان مهمانان یک بحث و گفت و گوی صبحانه در یکی از تلویزیون های «امریکا» اند که دور هم نشسته اند. همه، سال های زیادی را در «لندن»، «نیویارک» و شاه شهر های دیگر «اروپا» به سر برده اند. آنان امید خویش را به «غرب» بسته اند و هم زمان به شدت از «غرب» نگران و درمانده اند.

اینان بخشی از هم نسلان «رشید» که پیش و پس از ایجاد «پاکستان» چشم به دنیا گشوده اند، می باشند. آنان دارای امتیاز ها اند، آنان در «غرب» زنده گی نموده اند، و می توانند هر زمانی که وضع، حالت خطرناکی را به خود بگیرد، این جا را ترک نمایند. اما، اینان محروم از یک چیز بسیار مهمی که روشنفکران در جامعه های مردم سالار به آن دسترسی دارند، می باشند و آن فرصتی که در قدرت به آنان سهمی داده شود.

نظارت اردو

پاکستان در حقیقت امر، یک اردوست که بر همه کار های کشور نظارت می نماید. این کشور، خود در سال ۱۹۴۷ع، با گذر از جوی های خون و دهشت به میان آمد. در آن سال، گروهی از مسلمانان که در «هند» زنده گی می کردند، به سوی «پاکستان» آینده روی آوردند و «هندوان» به سوی «هند» رهسپار شدند. هردو سوی دست به کشتار علیه یکدیگر زدند. «پاکستان» در بیش از شش دهه، به وسیله رژیم ها بی ثبات ملکی و نظامی اداره شد.

هر دو شکل حکومت ها، چی ملکی و چی نظامی به خیال خویش و در چارچوب اندیشه های خویش تعریفی، از منفعت های ملی نمودند. رهبران نظامی «پاکستان» همیشه در برابر اصلاح ها و رفورم ها چون سد سکندر ایستاده اند. آنان تنها به افزایش گدام جنگ افرار های اتمی خویش

به ادامه ص ۱۹ آماج...

به صورت روشن از سرازیر شدن «پاکستان» و «افغانستان» به سوی سقوط، پس از یازده سپتمبر، گپ می زند. این اثر، حاصل تجربه خودش می باشد. لحن این کتاب بسیار بدبینانه تر از اثر های پیشینش است.

همیشه یک گام به پیش

وضع و حالت در این گوشه جهان به صورت وحشتناک، دیوانه کننده و سرسام آوری پیچیده و بغرنج می باشند. هر کشور، تلاش می وزرد تا بر دیگری نفوذ وارد نماید. همه کشور های این جا هم مرز اند. هر کسی که در مورد «افغانستان» فکر می نماید باید در باره «پاکستان» نیز بیاندیشد، زیرا اردو و استخبارات این کشور، بر آن اند که آن گاهی که «امریکا» این جا را ترک بگوید، باید بر «کابل» نفوذ داشته باشند.

هر کسی که در مورد «پاکستان» می اندیشد، باید «هند» را در نظر بگیرد، زیرا هر دو در یک کابوس وحشتناک دشمن گونه به سر می برند. هر کسی که «ایران»، همسایه اش را در نظر می گیرد، نمی تواند مساله اختلاف آن کشور را با «امریکا» بر سر برنامه اتمی اش، فراموش نماید. «ایران» به نوبه خویش بر «امریکا» این گمان بد را دارد که آن کشور از «افغانستان» به حیث تخته خیز، برای یورش بر پایگاه های اتمی اش، بهره می گیرد. اگر امریکا بر آن شود تا مدت دراز و بیش از زمان پیش بینی شده، به «افغانستان» بماند، «چین» و «روسیه» نا آرام می گردند.

سند های مخفی در باره ماموریت در «افغانستان» که از سوی «ویکی لیک»، فشرده اش در هفته پیش از سوی «اشیگل»، «گاردین» و «نیویارک تایمز» به دست نشر سپرده شد، مهر تایید بر آن چی «رشید» مدت ها پیش نوشته بود، می گذارد. او بیان داشته بود که دستگاه استخباراتی «پاکستان» از طالبان حمایت می نماید. «رشید» که همیشه یک گام به پیش قرار دارد، درست چند ماه پیش در مورد «کرزی» حرف زده بود. حالا چنین به نظر می رسد که «کرزی» از این افشا گری ها بسیار شاد است. اما او هم چنان اضافه نموده بود: از آن جایی که «کرزی» حس کرده بود که «امریکاییان» نمی توانند «طالبان» را شکست بدهند و از سوی دیگر مذاکره با «طالبان» ناموفق است، بر آن شد تا رابطه هایش را با «پاکستان» و «ایران» بهبود ببخشد. «رشید» هم چنان می گوید که «کرزی» امیدوار است تا بدون «امریکاییان» با مخالفانش دست به آتش بس بزند و آنان را در قدرت شریک بسازد.

نا امیدی از «غرب»

از «رشید»، به همین تازه گی دعوت برای

به ادامه ص ۲۰ آماج...

«پاکستان شرقی» پس از جنگ ۱۹۷۱ع، برای استقلال از آن جدا شد و کشور جداگانه‌یی را زیر نام «بنگله دش»، تشکیل داد. تمام کشور که ساختار ساختگی داشت، در لب پرتگاه تجزیه قرار داشت. اداره در پایین ترین وضع قدرتش به سر می برد. آن گونه که «رشید» و هم‌زمانش مشاهده می کردند، در برابر شان دروازه های فراخ برای آوردن دگرگونی در کشور، گشوده شده بودند.

اما، این انقلاب شان باید از کجا آغاز می یافت؟ «چی گوارا»، بت شان از راه کوهستان، به شهر ها دست یافته بود. «پاکستان» به «کوبای» شان بدل شده بود. کوهستان در «بلوچستان» قرار داشت. ایالت ناداری که قبیله های کوهی، آن گونه که «افغانان» تجربه کرده بودند، سال ها بود که برای استقلال و یا کم از کم خود مختاری، دست به نبرد زده بودند.

همان چار تن رابطه هایی را با رهبران قبیله های در کوهستان، بر قرار نمودند. آنان به جای پای گذاردند که مانند سطح ماه، برای شان نا آشنا و بیگانه بود. آنان بر خویش نام فرمانده گذاشتند، به دهقانان یاری می رساندند تا کشت شان به تر شود و به تداوی شان دست می یازیدند. روزنامه نشر می کردند و کودکان را آموزش می دادند. «رشید» شعر می سرود و داستان کوتاه می نوشت و خویشان را نویسنده یی در یک انقلاب می دانست.

فرصت همراه با مواد بی بها
به این گونه، او بار اول به «افغانستان» آمد. او می خواست تا با سران محلی و جنگ سالاران به گفت و گو بنشیند تا پناه گاه هایی را برای خانواده گان بلوچ فراهم نمایند. او با پای پیاده به «کابل» رفت. به یاد می آورد که در زمستان ۱۹۷۹/۱۹۸۰، آن گاهی که «روسان» وارد شهر شدند، به آن جا رسید. او به فرصتی دست یافت که برای کم تر مورخی فراهم می گردد.

وضع نو در «افغانستان» مورد توجه نظامیان «پاکستان» قرار گرفت. آنان برای این که یخنشان را از دست جنگ بی پایان و بی نتیجه رهایی بخشند، پای قرار داد

آتش بسی را با رهبران قبیله های «بلوچ» امضا نمودند. این کار به چار انقلابی فرصت داد تا به شهر باز گردند و مورد عفو قرار بگیرند.

«رشید» به «لندن» سفر کرد تا با پدر و مادرش دیدار نماید و به تنوایش بپردازد. او دندان سازی را دید، و برای علاج درد کمرش تلاش نمود. به این گونه پس از سال ها رنج جسمی به آرامش دست یافته بود. بعد، به با عکاسی که تصویر هایی از تانک های روسی را در «کابل» گرفته بود، پیوست. هر دو درب روزنامه های بریتانیایی را تک تک زدند. «رشید» علاقه داشت تا در مورد نبرد آزادی بخش در «بلوچستان» بنویسد. آن گاهی که دبیران نشریه ها دریافتند که این دو، مواد پُر ارزشی در باره تجاوز «شوروی» به همراه دارند، گوش های شان از شدت شگفتی و خوشی اوچ بلند شدند. به این گونه، «رشید» اولین مقاله پُراهمیتش را در باره «افغانستان» و ابر قدرتی که بر کشور یورش برده بود، تا وضع را دگرگون بسازد، نوشت.

خوشبینی بی که رنگ می

بازد

آیا ارزش آن را داشت که ده سال تمام به حیث یک انقلابی در کوهستان به سر بردی؟ «رشید» می خندد و شانه هایش را بالا می اندازد. او می گوید، اما، چیز نوی از آن حاصل شده است.

او ممکن در «بلوچستان» می مرد و نمونه یی دیگری از «چی گوارا» در «پاکستان» می شد. اما، او دست به سفر های گونه گونه زد و تلاش نمود تا بداند که در این دنیای پیچیده که ما زنده گی می نماییم، چی رخ می دهد. او آرام آرام به مورخی بدل شد و به این آگاهی دست یافت که روزی این سر و صدای کر کننده ناشی از برخوردی که در «افغانستان» طنین انداخته است، به بیرون راه باز می نماید و پرده گوش «پاکستانیان» را می درد.

این روز فرا رسید. برای «طالبان»، شهر «لاهور» به مانند «نیویارک» اهمیت دارد. «احمد رشید» همیشه آدم خوش بین بوده است، اما، آرام آرام این خوشبینی اش کم رنگ می گردد.

د ۱ مخ پاتی کابل کنفرانس ...

تر تولو رومی د ملگرو ملتو سرمنشی بناغلی بان کی مون هغه ویناوی چی په کابل کنفرانس کی وشوي گتوري اوهر اړخيزي وبللي او ويي ويل « دسه شنبې په ورځ دکابل کنفرانس په پای کی یو پریکړه لیک تصویب شو چی ددغه کنفرانس موخي اونتیجی بیانوي.

دغه راز نوموړي دنړیوالی ټولني په استازیتوب دافغانستان خلکو ته داو ورکړ چی نړیواله ټولنه به د افغانستان د امنیت تامینولو اوپراختیا په برخه کی خپلو مرستو ته دوام ورکړي. هغه څرگنده کړه د کابل کنفرانس نن پای ته رسیري خو دکابل بهیر دغه راز دوام لري . دملگروملتو سرمنشی په دې بیان سره چی دافغانستان خلک له کابل کنفرانس څخه لوري هیلي لري وویل ، هیله لرم په هغو ژمنو سره چی دافغانستان دخلکو په وړاندي شوي په راتلونکی کی د یو باثباته اومتړقي افغانستان شاهدان اواسو »

د امریکا ولسمشر اوباما هم کابل کنفرانس څخه په ټینگار خپل ملاتړ څرگند او میرمن کلنټن په زغرده وویل چی امریکا او نړیواله ټولنه به د افغانستان ترڅنګه ولاړه وي .

د کابل کنفرانس په درشل کی د افغانستان او پاکستان ترمنځ د سوداگری تړون لاسلیک شو چی خپل ډول کی لوی ارزښت لري . جاپان افغانستان سره د پولس سوه میلیونو ډلرو مرستی ژمنه وکړه چی په راتلونکو درې کلونو کی به افغانستان ته ورکول کیري او امریکا ۱۵۰ میلیونو ډالره د کرهني په برخه کی کرنی وزارت ته بېلې کړي . دنورو هیوادو مرستی او ملاتړ هم د یادونی وړ دی .

په کور دننه هم کابل کنفرانس څخه پوره ملاتړ وشو او ډېری پوهانو او د نظرخواندانو نوموړی کنفرانس گټور او ارزښتمن وارزوه .

خو د کابل کنفرانس په وړاندي د افغانستان سوگندخوړلي دوښمنان هم چوپ کینناستل . له هغه او دغه ځایه یی سرونه راپورته کړل . چا په سایتونو او رسنیو کی د قلم په ژبه ، د ایران سفیر د کنفرانس په غونډه کی په بدماشی او ترهگرو د هیواد په یوه او بل ځای کی د ځانمرگو بریدونو په ترسره کولو سره ، له کنفرانس سره خپله کرکه څرگنده کړه !

پاکستان خو د تل پشان دوه مخی سیاست ولوباوه . د کنفرانس پریکړي یی په یوه یا بله بڼه تایید کړي . خو د کنفرانس بریالی پایته رسیدل یی ونه شول زغملای ، شوک یی واخیست او

سملاسی یی د ترهگرو په خوله دا لاندي بیان جاري کړ :
«دکابل تش په نامه اوبی نتیجی کانفرانس دا وښودله چی امریکایانونور دافغانستان د قضیې په اړه دخل ابتکار له لاسه ورکړی اوهر هغه څه چی د دوی له لوري ددغی لانجی د حل په نامه ترسره کیري هغه مخکی تر مخکی په ناکامی محکوم دي ، اودوی هم چی هرڅه په دغه پلمه ترسره کوي هغه په حقیقت کی دلانجی د اوږدولو او په افغانستان کی د بهرنیانو دلا ښکیلولو لامل گرځي او دا هغه څه دي چی افغانان یی نه غواړي اومقاومت به لانور هم ورسره زیات شي .د کانفرانس له شیندلی اونامالومی محتوا نه هم داسی مالومیري چی امریکایان اونړیواله ټولنه غواړي په یو ډول نه په یو ډول نور هسی له افغانستانه پښی سپکی اولته د راتلونکی تباھی ، ناکامی اوسوایی بار د کابل د بیواکه اداری په غاړه ور واچوي.»

له دې اعلامیې څخه څرگندیري چی پاکستان هیڅکله هم سرلوری ، پیاوړی او پرمختلی افغانستان پخپل څنګ کی نه شي لیدلای . د کابل کنفرانس پریکړو د شنډولو لپاره به بیا پاکستان له ټولی نړی څخه توره بان دیوان ، لنډه غر ، ترهگر ، القاعده او نور نااشنا موجودات راتولوي او افغانستان ته به یی د جهاد لپاره الریري .

خو د کنفرانس پریکړي او د افغانستان ودانی ، سوکالی او امنیت د پاکستان له ترهگرو سربری له بل لوی دښمن هم لري . ص ۳۱

به ادامه ص ۹ هنگامیکه جنگی...

محتمل ترین سناریو برای این موضوع این است که پنتاگون باز هم دست به عملیات روانی زده و اطلاعاتی که قصد بهره برداری از آنها را دارد در میان اطلاعات درست و واقعی گنجانده و مجموعه اطلاعات را به ویکی لیکس درز داده است. گرچه بسیاری از اطلاعات هزینه های سنگینی مادی و معنوی برای امریکا دارد اما به یقین دستاورد کلی و منافع نهایی این کار برای پنتاگون مهم است.

تشخیص و جداسازی اطلاعات درست از نادرست تقریباً غیرممکن است و بنابراین پنتاگون به ساده گی می تواند نتایج تاثیر روانی این عمل را با متهم کردن ظاهری خود به دست آورد.

به نظر می رسد که پنتاگون این بار به جای هزینه ۷۰ میلیون دلاری، حاضر شده است تا موجی از اتهامات را بپذیرد تا اما به نتیجه مطلوب خود برسد. چنانچه پاکستان از جمله اهداف این سناریو بوده و یکی از گزینه ها به شما می رود.

گرچه این سناریو باید اهداف بزرگی را در پی داشته باشد اما آن چه محتمل تر از هر چیزی به نظر می رسد هدف قرار دادن پاکستان است.

به دنبال گزارش "مدرسه اقتصادی لندن" که بر اساس آن سازمان اطلاعات پاکستان همکاری نزدیکی با سران طالبان دارد، اظهارات "ریچارد هالبروک" فرستاده ویژه اوپاما در امور افغانستان و پاکستان که گفته بود "بن لادن" و "ملا محمد عمر" در پاکستان زنده گی می کنند، اکنون اطلاعات منتشر شده در ویکی لیکس، ISI را متهم به همکاری نزدیک با طالبان می کند، با تأیید سخنان آنها زمینه را برای لشکرکشی به پاکستان مساعد می سازد.

"دیوید کامرون" نخست وزیر انگلستان نیز به منظور هماهنگی با سیاست امریکا پس از افشای اطلاعات اخیر به پاکستان هشدار داد که نمی تواند به صورت علنی علیه طالبان فعالیت کند اما در خفا به این گروه کمک کند.

اطلاعات اخیر درباره همکاری ISI با سران طالبان که به ظاهر اطلاعات خام میدان جنگ است، می تواند تاثیر فوق العاده بی بر روی اذهان عامه بگذارد و جو را برای هر گونه اقدام علیه پاکستان آماده کند.

این اقدام می تواند از تحت فشار قرار دادن پاکستان برای هر گونه معامله تا ورود نظامیان امریکایی به مناطق قبایلی پاکستان باشد.

گفتنی است ویکی لیکس پیش از این نیز با انتشار یک فیلم ویدئویی از جنایت نظامیان امریکایی در عراق، در دسرهای فراوانی را برای ارتش و دولت امریکا به وجود آورده بود که در همین رابطه ماه گذشته یک هکر

ارتش امریکا به اتهام افشای اطلاعات محرمانه دستگیر شد.

این حوادث نشان میدهد که چگونه از تجارب تلخ جنگ های تباه کن پیشین انتباه درست گرفت، و زمینه آنرا مساعد نساخت تا جنگ دیگری برای تطبیق پلان های شوم قدرت های بزرگ جهانی را شعله ور گردد. چنانچه ده سال پس از متارکه جنگ جهانی اول، "آرتور پونسون بی"، عضو پارلمان انگلستان تحقیقات ابتکاری و جدید خود را تحت عنوان "دروغ در زمان جنگ:

طبقه بندی دروغ های مورد استفاده ملل مختلف در زمان جنگ جهانی اول " به چاپ رساند. او اثر خود را با چند نقل قول آغاز می کند و مهم ترین آن که به ساده گی در ذهن هر خواننده بی می ماند، این جمله است: "زمانی که جنگی آغاز می شود، حقیقت اولین قربانی است." هر چند پونسون بی از فرد خاصی نام نمی برد، اما این نقل قول به احتمال زیاد به "هیرام جانسون"، سناتور امریکایی نسبت داده می شود که در سال ۱۹۱۷ گفت: "هنگامی که جنگی آغاز می شود، اولین قربانی آن حقیقت است." از طرفی این احتمال نیز وجود دارد که پونسون بی این جمله را به نقل از "آشیل"، نمایشنامه نویس یونانی بیان کرده باشد که در قرن پنجم پیش از میلاد نوشته بود: "در جنگ، حقیقت اولین قربانی است."

پونسون بی، با نیم نگاهی به نبرد وحشتناک بعدی، قصد داشت تا با اثر کوچک اما تاثیرگذار خود مانع از بروز چنین کشتاری گردد. وی اظهار داشت:

"قهرمانانی که خود را برای رنج کشیدن و از خودگذشته گی آماده می نمودند، عامه مردمی که برای پیروزی از دستورات فرمانده آماده خدمت بودند، دیگر حاضر نیستند تا به ندای کشور خود پاسخ دهند. آنها منبع آلوده چنین درخواست هایی را شناسایی کرده و انگشت هیولای دروغ که میادین نبرد را به آنها نشان می دهد را می شناسند." با وجودیکه پونسون بی معتقد بود بیشتر دروغ های جنگ جهانی اول ریشه در تبلیغات ساخته گی و دروغین داشتند، اما دریافت که چنین تبلیغاتی چه تاثیری بر انسان های خیر خواه داشته است. وی همچنین نوشت: "نوعی جنون همگانی همه جا را فرا گرفته و آنقدر به اوج می رسد که در نهایت دامن مردم عاقل و روزنامه های معتبر و خوشنام را نیز گرفته و بر آنها نیز غلبه می کند." در ادامه وی تصریح می کند: در صورت آغاز جنگ به عنوان آخرین راه حل، دولت ها برای حمایت از اقدامات خود وقوع آن را به طور یک جانبه توجیه می کنند.

پونسون بی بر این باور است که اندیشمندان با کمی تفکر و تعمق درمی یابند "چنین تعصب کورکورانه احتمالاً نمی تواند بیانگر

حقیقت باشد"، اما بیشتر مردم برای توجیه اقدام دولت مردان متبوع خود، به میل خود فریب می خورند.

پونسون بی روش های اصلی تبلیغات را که در خلال جنگ جهانی اول از طرف نیروهای درگیر مورد استفاده قرار گرفته، شناسایی کرده و از یکدیگر تمیز می دارد.

در این میان، ممکن است دروغ عمدی و آگاهانه که شنیده شده اما هیچگاه تکذیب نمی شود، ترجمه اشتباه، حذف عبارات از اسناد رسمی، اغراق های عامدانه، کتمان حقیقت و پخش تصاویر جعلی نیز به چشم خورد. شاید مهم ترین عاملی که پونسون بی به آن توجه دارد "مصرف نگهداشتن همگانی است که با شایعه آغاز شده و با تکرار و گسترش آن از طریق رفتارهای جنون آمیز تشدید می یابد که سرانجام نیز به باور عمومی منتهی خواهد شد."

افراد ساده لوح اندکی هستند که تصور می کنند چنین دروغ هایی با متارکه جنگ در سال ۱۹۱۸ پایان پذیرفته است. در اصل، اخیراً حقایق فاش ساختند جزئیات واقعه "خلیج تونکن ویتنام" که در ماه اگست ۱۹۶۴ در اختیار عموم قرار گرفته، با این دروغ شایعه شده است که چند قایق جنگی ویتنام شمالی به یکی از ناوهای رزمی امریکا که در آب های بین المللی در حال گشت زنی بود، حمله کرده اند. وقوع این حادثه همان بهانه بی بود که رییس جمهور "لیندون جانسون" نیاز داشت تا آتش جنگ ویتنام را شعله ورتر نماید.

نمونه جدیدتر از آن، جنگ ۹۱-۱۹۹۰ خلیج فارس است که در دوره ریاست جمهوری "جورج اچ. بوش" به وقوع پیوست، یک شرکت معتبر در حوزه مسائل روابط عمومی با نام "هیل و نولتون" که مدیریت آن را "کریگ فولر"، رییس سابق ستاد نهاد ریاست جمهوری امریکا برعهده داشت، در زمان ایراد شهادت پیرامون حمله نظامی عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ تاثیرگذار بوده است. بعدها فاش گردید دختر پناهنده کویتی به نام "نهییره" که در جلسه استماع گزارش کمیته های حزبی کنگره شهادت متاثرکننده و تکان دهنده بی را ارائه کرد، همان دختر سفیر کویت در ایالات متحده امریکاست. شرکت هیل و نولتون این دختر جوان را پیشنهاد کرده و حتا به گونه بی آموزش داده بودند تا از طرف موکل خود یعنی سازمان "شهروندان کویت آزاد" سخن بگوید، سازمانی که منابع مالی آن را امیر کویت تامین می کرد.

پونسون بی در ادامه کتاب خود به ماجرای هولناک دیگری از کشتار مردم عراق اشاره کرد که موضوع اصلی جلسه ویدئو کنفرانس شورای امنیت سازمان ملل در ۲۷ نوامبر ۱۹۹۰ بود.



به ادامه ص ۲۲ هنگامیکه جنگی...
زمانی که "فاطمه فهد" رو به مخاطبان خود در حال تشریح جنایات عراق بود، هیچکس گمان نمی کرد که این "پناهنده" در واقع همسر "سلیمان الموتی"، وزیر برنامه ریزی و بودجه کویت باشد. علاوه بر این، وی یکی از چهره های برجسته و مشهور تلویزیونی بود. در جریان مصاحبه با یکی از مدیران سازمان "شهروندان کویت آزاد"؛ این پرسش مطرح شد که چرا فاطمه فهد را برای ارائه شهادت به سازمان ملل انتخاب کردند. "فوزی السلطان" نیز در پاسخ گفت: "کلام فهد به واسطه تجربه حرفه اش به ساده گی قابل باور بود."

با پیشروی جنگ دوم عراق، عامه مردم کم کم نسبت به خط مشی رسمی حزب شکاک شدند. مبارزه تبلیغاتی که آنها از کاخ سفید آغاز کرده بودند، در ابتدا بدون هدف و نامتمرکز بود. از قرار معلوم، رییس جمهور "جورج دبلیو بوش" در تلاش بود تا آهنگی را پیدا کند که با صدای مردم آمریکا به بهترین شکل ممکن طنین انداز شود. از بی رحمی و سنگدلی صدام حسین علیه ملت عراق سخن گفتند و ارتباطات مشکوک عراق با القاعده و تروریسم بین المللی را مطرح کردند. اما، بازم به این موارد بسنده نکرده و در نهایت این طرح ابهام انگیز برنامه تسلیحات کشتار جمعی عراق بود که توانست آروزی نثومحافظه کاران را تحقق بخشد. اشاره به بمباران کیمیایی کردها در سال ۱۹۸۸ حافظه عموم مردم آمریکا را به تحرك واداشت تا قتل عام های جنگ جهانی دوم را یکبار دیگر به یاد آورند. آنها از صدام حسین تصویر "هیتلر" معاصر را برای جهانیان ترسیم کردند.

بمورد نسبت که بسیاری ها حملات ۱۱ سپتامبر را نیز جزئی از همچو پلانه های جنگ طلبانه مقامات آمریکایی میدانند. فلم مستند مایکل مور ریژیسور معروف آمریکایی گواه بر این ادعاست.
هر چند به نظر می رسد حقیقت بالاخره در جریان مناقشات داخلی فاش گردد، اما پرهزینه ترین جنگ قرن گذشته ندرتاً در زیر ذره بین مورخان قرار می گیرد. از جنگ جهانی دوم همچنان به عنوان "جنگ شرافتمدانه" یاد می کنند. از کسانی که در این جنگ حضور داشته اند و حتا در آن دوران زیسته اند، به عنوان "بزرگترین نسل" نام می برند. اما در حال حاضر، اظهارات یکجانبه و تعصبات کورکورانه ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند گویی که آن جنگ هنوز هم در جریان است.

در مورد واقعه بندر "پرل هاربر"، ابتدا مطمئن شوید که آیا تحقیقات و مناظرات به قدر کفایت انجام گرفته است. هر چند موضع

رسمی دولت آمریکا همواره بر حمله غافلگیرانه نیروهای جاپان تکیه زده است، اما برخی از مورخان منتقد مستندات را گردآوری نموده اند که نشان می دهد "فرانکلین روزولت"، رییس جمهور ایالات متحده آمریکا وقوع حمله را از قبل می دانست و حتا به گونه ماهرانه بی رفتار کرده بود تا جاپانی ها ضربه اول را وارد نمایند، پس می توانست از این واقعه به عنوان دستاویزی برای ورود به جنگ قاره اروپا بهره برداری نماید. بعلاوه، منتقدانی همچون "هری بارنز" و "گور ویدال" ضرورت بمباران اتمی جاپان را مورد تردید قرار داده اند. ترومن برای نجات جان صدها هزار آمریکایی در جریان حمله زمینی به جاپان فرمان داد تا با بمب های اتمی به هیروشیما و ناگاساکی حمله کنند و یا شاید هم مورخان حکومتی اینگونه به ما می گویند. اما منتقدان با ذکر این مطلب که جاپانی ها پیش از این چندین بار پیشنهاد صلح داده و اعلام کرده بودند که حملات نظامی صرفاً ابزاری برای ترساندن اتحاد جماهیر شوروی است، این سناریو را به چالش می کشند.

جنگ علیه آلمان نازی به ندرت پارامترهای غیر متعارف زیر سوال می برد. آنهایی که در تلاشند تا نقش تبلیغات ساخته گی را کم ارزش جلوه دهند، در معرض هر نوع حمله بی قرار می گیرند. امروزه، بیان اظهارات مثبت در مورد نیروی نظامی آلمان در جنگ جهانی دوم و تحقیق درباره تاکتیک های متفقین برای شکست نیروهای محور تقریباً غیر ممکن است.

البته، جنگ جهانی دوم بواسطه تبلیغات یکجانبه اش برای به تصویر کشیدن نیروهای متفقین به عنوان جناح کاملاً برحق و نیروهای محور به عنوان جناح باطل، هیچ تفاوتی با جنگ های قبل یا بعد از خود ندارد. به قول پونسون بی، مردم "ساده لوح" هر جنایتی و اتهام عجیب و غریبی را بدون پرسش می پذیرند. آنچه که باقی می ماند، باور عمومی این ماجرا آن هم پس از گذشت ۶۰ سال است. پونسون بی در مقاله خود نوشت: "در زمان جنگ، دروغ نگفتن نوعی مسامحه و بی احتیاطی است. باور نکردن دروغ، گناه است و بیان حقیقت، جرم است" **امروزه در عصر جنگ های دانمی، حقیقت ممکن است در هر زمان جنایتی را بر ملا سازد.** افرادی که این جسارت را دارند تا جنبه های ناخوشایند جنگ جهانی دوم را روشن سازند، از جانب کسانی که به لحاظ احساسی نابینا بوده، ساده لوح یا گاهی اوقات حتا حامیانی دروغگو هستند به طرز بی رحمانه بی مورد عتاب و سرزنش قرار می گیرند.

هنوز هم افرادی هستند که معتقدند درک

صحیح وقایع جنگ جهانی دوم نه لزوماً برای نسل های آینده بلکه مطمئناً برای زمان حال نیز بسیار مهم و حیاتی است. به قول پونسون بی، کسانی هستند که آزرده خاطر می شوند از اینکه احساسات ما به غلیان درآید، خشم ما برافروخته گردد، از حس میهن پرستی ما سوء استفاده شود و والاترین آرزوهای ما با پنهانکاری، ظفره رفتن، اغفال، دروغ، حيله گری و دروغ های تعمدي از سوی اشخاصی مورد بی حرمتی قرار گیرد که به ما آموخته اند به آنها اعتماد کنیم و سفارش کرده اند به آنها احترام بگذاریم.

اما خوشبختانه اکنون از برکت انقلاب تکنالوژیک دسترسی به هر نوع اسناد و مدارک برای همه و در هر کجا مساعد گردیده است. چنانچه افشای اسناد محرمانه آمریکا گوشه هایی از واقعیات جنگ افغانستان را فاش ساخت. افزون بر آن به بیهوده بودن جنگ زیر نام مبارزه علیه تروریسم تأکید ورزید.

گفتنی است ویکی لیکس پیش از این نیز با انتشار یک فیلم ویدیویی از جنایت نظامیان آمریکایی در عراق، در دسر های فراوانی را برای ارتش و دولت آمریکا به وجود آورده بود که در همین رابطه ماه گذشته یک هکر ارتش آمریکا به اتهام افشای اطلاعات محرمانه دستگیر شد. آسانژ به ارتباط پروند او باید در دادگاه شهادت بدهد. اما او هراس دارد که حضور او در دادگاه منجر به زندانی شدن اش نگردد. /

به ادامه ص ۱۸ گام های سبز...

اکیدا مطرح می نماید اینکه دولت افغانستان دست به ایجاد مرکز مطالعات و تحقیقات هسته بی زده و زمینه های ایجاد نطفه های شکل گیری انرژی هسته بی را فراهم سازد.

طوری که بارها گفته ایم ایجاد مرکز تحقیقات اتمی در افغانستان و رابطه ی آن با منافع و امنیت ملی افغانستان میتواند ضمانت های لازم را برای منافع و امنیت ملی فراهم گرداند.

۷. عبدالقدیر میرزایی ژورنالیست تلویزیون آریانا :

علاقتمندان عزیز! افغانستان، با وجود اهمیت جیوپولیتیک خویش، در محاصره ی قدرت های هسته بی منطقه بی قرار گرفته است. برخی ها به این باور هستند که فقر گسترده در این کشور اجازه نمیدهد، تا دولتمردان این کشور پیرامون برنامه های هسته بی فکر کنند. آنها این بحث ها را در چارچوب بحث های دور از امکانات و ظرفیت های دولت افغانستان میدانند. اما از سوی دیگر فراموش نباید کرد که ایجاد برنامه های مفید هسته بی، یکی از مهمترین راه های بیرون رفت از فقر گسترده را تشکیل میدهد. ایران یکی از نمونه های مهم این تغییر است. تحولات در این کشور، همسایه نشان داد که چگونه در هفت دهه ی اخیر، زمینه های بهبود وضعیت اقتصادی برای این سرزمین مهیا گردیده است. پس تشکیل و تقویت سازمان های تحقیقات هسته بی که بتواند زمینه های توسعه ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را مساعد سازد و مشروعیت ملی و بین المللی حاصل نماید، میتواند گام بزرگی برای توسعه ی یک ملت به حساب آید، اما این برنامه ها نباید برای استفاده ی سلاح هسته بی قرار گرفته و خطر منطقه بی و جهانی خلق نماید. /

به ادامه ص ۱ پیروزی حزب...

و رویای شهدای راه آزادی، دموکراسی، عدالت و انسانیت را تحقق میبخشد و وارث همه رویدادهای ترقی خواهانه تاریخ افغانستان است.

اگر به تاریخ جنبشهای میهنی و مترقی سده گذشته میهن ما دقت نمایم و عوامل خارجی آنرا نادیده بگیریم، مبارزان مشروطه خواه بنابر سازش و شیطنت بعضی از خائنین به دولتهای ارتجاعی و استبدادی، نا امید و ناکام شده، اعضای آن به سیاه چالها انداخته شد و به دهن توپ ها بسته گردیدند، نهضت مترقی امانی بازهم در نتیجه سازش و خیانت دوستان وفادار او سرنگون گردید و حاکمیت "ح د خ" باخاطر وحدت شکنی ها، خودخواهی ها و خود محوریها در میان حزب، مزه شکست و سقوط را چشید، که بعد از آن، چندین سال طول کشید تا تفرقه هایکه توسط از خود و بیگانه پدید آمده بود با گذشت زمان از میان برداشته شود و حزب واحد از نو برپایه دموکراسی، تجدیدگرائی، عدالت خواهی و انسانگرائی پا به عرصه وجود بگذارد که این وحدت سرنوشت ساز پاسخ روشن به آنانی بود، که تفرقه میافکندند و خواست اعضای حزب واحد را نادیده گرفته و به آن وقعی نمی گذاشتن و حتی چنین وحدتی را مردود میشمردند، از طرف دیگر این وحدت جواب به سیاست های مفتضعانه بود، که نه تنها نتوانستند از این وحدت جلوگیری کنند، بلکه به ناکامی روبرو شدند، از این رو شگفت آور نیست که اعضای پرافتخار حزب واحد به رغم فعالیتهای خصمانه، حسادتها و عقده گشاهی های مخالفان حزب و دشمنان مردم، از این وحدت آینده ساز چون مردمک چشم حفاظت میکنند و آنرا ضامن پیروزی های بیشتر و تابناکتر خویش در آینده میدانند.

تشکیل حزب واحد و ماهیت این دستاورد بزرگ را در این واقعیت باید جستجو کرد، که در دوران پیچیده تاریخی حاضر آغازگر، گره گشاه و راه گشاه برای وحدت تمام احزاب چپ و وطنپرست بوده و راهی را بسوی تشکیل جبهه چپ باز نمود، این حزب که در ستیزه های توفنده زمان با اشکال رنگارنگ ذهنی گریها، خودمحوری ها، خود خواهی ها و خود بزرگیها دست و پنجه نرم کرد و به خواست اکثریت مطلق اعضای آن پایه گذاری شد، درست بخاطریکه، چه در گفتار و چه در کردار باهمدیگر صادق بودند و پیوسته منافع مردم، میهن و جامعه را مد نظر داشته وحدت و اتحاد با متحدان را شرط اساسی دستیابی به آزادی های راستین، دموکراسی و ترقی میشمردند و به همین اساس هم بود که پرچم مبارزه متحد، فراگیر، مشترک و واحد را به دست گرفته و برافراشت.

رفقا! در حالیکه فراخوان وحدت رفته رفته در صفوف احزاب چپ و شخصیتهای با اعتبار سیاسی و همه وطنپرستان بازتاب میآید، مبارزین آگاه بکدیگر نزدیک شده بر اختلافات فائق آمده و راه مبارزه مشترک را آغاز نموده اند، سرو صداهای تفرقه با انعکاسات و پیامد های مختلف و متفاوت در میان روشنفکران زمزمه میگردد، که یقیننا در صورتیکه واقعیت داشته باشد، عواقب خطرناک و خانمانسوز خواهد داشت، ادعائیه های مورد بررسی قرار میگیرد، ملامتهای نشانی و سلامتهای برجسته میگردد و اگر این سروصداها خالی از حقیقت باشد، در آن صورت برای حزب واحد این تبلیغات از طرف بعضی از حلقات ضد ترقی و دموکراسی کاملاً قابل فهم و طبیعی است زیرا رژیمها و احزابی که بعد از رژیم دموکراتیک و "ح د خ" در افغانستان یکی پی دیگری آمده اند، نتوانسته اند برای میهن، مردم و جامعه مصدر خدمت شوند و در مقابل مظهر فساد، ظلم، ستم، بی عدالتی، غارت و چپاول نیز شده اند، یگانه نیروی که میتواند مردم و میهن را نجات دهد و تجربه خدمت و آبادی میهن را دارد نیروهای وطنپرست اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان است، بدین سبب روشن است که این دشمنی و تبلیغات ضد در اکثر برآمد های مقامات دولتی و نیروهای تاریک اندیش و احزاب نام نهاد گوناگون و عناصر ضد ترقی و عدالت بدون پرده و تحریف شده بازتاب میگردد و به هر تناسب که وضع نیروهای مترقی بالا میگیرد به همان تناسب موضعگیری های دشمنانه نسبت به حزب واحد و تمام وطنپرستان بیشتر دیده میشود سنگ اندازی ها، مخالف خوانی ها، افترا ها، توهین ها، تهدید ها، دروغ ها و لجن پراگنی ها و حمله ها شدت میآید، ارگانهای نیرومند تبلیغاتی و نهاد های ذینفع در فساد، قاچاق و چپاول مردم و تجزیه افغانستان به صدها روزنامه و ده ها دستگاه رادیو و تلویزیون را در خارج و داخل توسط اشخاص مزدور و بی مسولیت و خود فروخته ایجاد و به زبانهای رسمی کشورما شب و روز برضد نیروهای اصیل میهن ما بسیار مزورانه و روباه صفتانه تبلیغ نموده و افکار عمومی مردم ناآگاه و کم آگاه و بیخبر را علیه صدیق ترین فرزندان افغانستان مسموم میسازند، آشکار است که همه این ادعاها و نامها مانند صدها هزار تهمت و افتراح دیگر دروغ مطلق است، ولی واقعیت تلخ این است که تابه حال توانسته اند از آن بهره برداری نمایند و تلخ تر از آن هم که این تبلیغات و عمال آنها توانسته اند تا یکتعداد از وطنپرستان دیروز را فریب بدهند یکتعداد را فلج نموده و یکتعداد را هم به جان هم انداخته و میان آنها تفرقه ایجاد

نمایند و به عکس العمل های غیر عاقلانه تحریک نموده و حتماً آتش تفرقه را میان اردوی نیروهای راستین میهن میخوانند شعله ور سازند که هدف نهایی آنان از پا درآوردن وطنپرستان و درهم شکستن وحدت میان نیروهای مترقی است.

ما به اندازه کافی در این زمینه ها تجارب غنی و با ارزش را داریم و بسیار خوب ابعاد خطرناک و آینده این توطئه ها را درک کرده میتوانیم و چوب نادرستی وحدت شکنی ها، خود بزرگ بینی ها، چشم و هم چشمی ها را خورده ایم، باید از تجربه های دردناک گذشته بیشترین پند را گرفته و به اهمیت اتحاد و وحدت آهنین برای عقیم ساختن توطئه های دشمنان مردم و مخالفین حزب واحد پی برد و از افتادن در دامهای خطرناک که یکی از آن شکستن وحدت حزب واحد است پرهیزیم.

رفقا! ما باید چنان حزبی را بنیاد گذاری نمایم که از چنان پایه های استوار و ساختار مستحکمی بهرمنند باشد که نه توفان زمان و نه تهاجمات ارتجاع و نه شیاطین قرون هیچ گاه و هیچ کدام نتوانند آنرا به لرزه درآورده و یا میان آن تخم تفرقه بیاشند، حزب ما باید حربه کارا و برنده در دست تمام مردم افغانستان باشد تا ریشه های تفرقه، فقر و بد بختی را برای همیشه بریده و بیرون اندازد، حزب ما باید از تمام طبقات و اقشار جامعه بطور عادلانه و منصفانه پشتیبانی نماید، حزب ما باید جامعه دارای دموکراسی، آزادی و مردم سالاری را پی ریزی نماید و بجا خواهد بود اگر نام حزب ما " حزب متحد، فراگیر و احیای افغانستان" باشد حزب ما که وارث همه رویداد های ترقی خواهانه تاریخ خلق های ما است ریشه های عمیق آنرا باید در تاریخ جنبش وطنپرستانه و عدالتخواهانه میهن ما جستجو کرد، تشکیل حزب واحد بیانگر ضرورت و خواست زمان و مضمون شرایط دوران تاریخی کشورماست، به این علت تصادفی نیست که مخالفین حزب واحد و دشمنان مردم افغانستان بخاطر پیشبرد مقاصد شوم و پلید خویش ناگزیر اند تا به چشم مردم خاک زده و چشمان خویش را حتماً در برابر واقعیت های انکار ناپذیر ببندند و به هر شیوه ای توسل میجویند تا در حزب واحد تفرقه ایجاد نمایند.

حاصل سخن اینکه، درس های که باید از این نوشته آموخت این است: حزب واحد تنها هنگامی میتواند رسالت تاریخی خود را ایفا کند که بر هرگونه تفرقه و وحدت شکنی به وقت و زمان آن میان صفوف و رهبری فائق آید، وحدت خود را برپایه دموکراسی و دسپلین و بازخواست استوار سازد و به آن بمثابة یک آرمان مقدس، نجات مردم، شگوفایی افغانستان ارج گذاشته ص ۲۷

به ادامه ص ۳ پاکستان ...

بلوچستان، ایالت غربی پاکستان منحنیث منطقه ای برای عقب نشینی در اختیار رهبر طالبان ملا عمر قرار دارد. در شهر کوپته گرد همایی « شورا » مرجع تصمیم گیری طالبان برگزار میشود. (در سالهای اول بعد از عقب نشینی طالبان اقلماً ماه یکبار)

شماره ای از اسناد از جمله هوشدار در مورد تهاجم ۱۶ اگست حتما مدعی اند که رهبر القاعده اسامه بن لادن بصورت منظم در این جلسات شرکت مینموند. البته این مساله برای گردآورنده اخبار امریکایی مشکوک بنظر میرسد. آنها اطلاعاتی با شفر ۳ اف را قابل بررسی ندانستند. یکی از افرادی که به یقین در شورا شرکت داشت ملا برادر باجه ملا عمر و فرمانده نظامی طالبان است.

در اسناد وی منحنیث ریس شورا یاد شده است که از « تمویل ،

تدارک و توزیع سلاح ، مهمات و سایر ذخایر و ارسی مینماید.»

ملا برادر شخص قابل اعتمادی برای آی اس آی است. وی طراح استراتژی طالبان بوده و بر اساس طراز نامه ای او مسوول استفاده از انتحاری ها میباشد.

چرا نیرو های امنیتی پاکستان بروز ۸ فیبروری ۲۰۱۰ ملا برادر را دستگیر کردند؟

بسیاری از شاهدان عینی بدین باور اند که سازمان استخباراتی پاکستان وقتی

گفتگو میان ملا برادر و حامد کرزی ریس جمهور افغانستان را ثبت کردند به بازداشت وی اقدام نمودند.

اگر این مساله درست باشد این خود پیام روشنی به طالبان و متحدین آنهاست که:

بدون ما هیچ کاری از پیش برده نمی شود ! آنهایکه اسناد را خوانده اند بدون آنها قبلاً به همین نتیجه گیری رسیده بودند.

در هر سند این آی اس آی است که جریان جنگ را اداره میکند و یکی از سلاح های مورد توجه اش انتحاری ها میباشد. اغلباً همین سازمان استخباراتی است که آنها را (برای انتحار - م) اعزام میدارد.

در این مورد در **اخطاریه تاریخی ۳۰ اکتوبر ۲۰۰۷ میخوانیم :**

« ا ق (القاعده) و آی اس آی گروه عملیاتی را ایجاد نموده اند که بنام - جنرال - یاد میشود. گروه متشکل از ۲ چینیایی ، ۲ ازبک و بقیه عرب ها میباشد. انتحاری ها در خوست نفوذ کردند.»

علاوتاً آی اس آی فرمان سنجیده شده قتل را نیز صادر مینمایند.

بر بنیاد این اسناد در صدر جدول ریس جمهور کرزی قرار دارد چنانکه بگونه مثال بروز ۲۱ اگست ۲۰۰۸ حتماً اجرا کننده کان عمل تروریستی نیز نام برده میشود.

در این هشدار بصورت موجز آمده است :

« یک کرنیل آی اس آی به مولوی عزت الله طالب ، هدایت داد تا زمینه قتل کرزی را فراهم آورد. عزت الله عبدالباری از ولسوالی سروبی را وظیفه داد تا کرزی را با عمل انتحاری در کاخ ریاست جمهوری به قتل برساند.»

همواره هند دشمن بزرگ پاکستان هدف میباشد.

بر پایه این اسناد سازمان جاسوسی (آی اس آی - م) به همپیمانان افغانی اش دستور داد هندی های را که در افغانستان کار

هم نوشابه های الکولی که در بازار سیاه به فروش میرسد را مسموم سازند.

در برابر همه ی این حملات از جمله حملات انتحاری علیه نیروهای خارجی پول پرداخت میشود که گذارش در مورد حجم این پاداش زیاد با هم تفاوت دارد.

در بدل حمله بر هندی ها آی اس آی احتمالاً بین ۱۵ تا ۳۰ هزار دالر به شبکه جنگ جویان حقانی میپردازد.

حمید گل ریس پیشین سازمان جاسوسی پاکستان در اسناد مربوط به پاکستان نقش ویژه ای را بازی مینماید. در جریان جنگ مجاهدین در برابر شوروی ها ژنرال پیشین اردو کمک کننده مقاومت بوده و از سال ۱۹۸۷ الی ۱۹۸۹ ریاست سازمان استخبارتی را عهده دار بود.

حمید گل بعد ها در برابر رسانه های جمعی غرب نقش مبلغ و شخصی که برای مبارزه طالبان در برابر

امریکایی ها موافقت فراوانی خواهد داشت عمل مینماید.

امریکا وی را متهم به داشتن روابط با سازمان تروریستی القاعده مینمایند. در اسناد کنونی نیز حمید گل منحنیث همپیمان و حتماً یکبار منحنیث « یکی از رهبران » طالبان خوانده میشود.

طوریکه در گذارش ۱۴ جنوری ۲۰۰۸ ادعا میشود وی هماهنگی برنامه

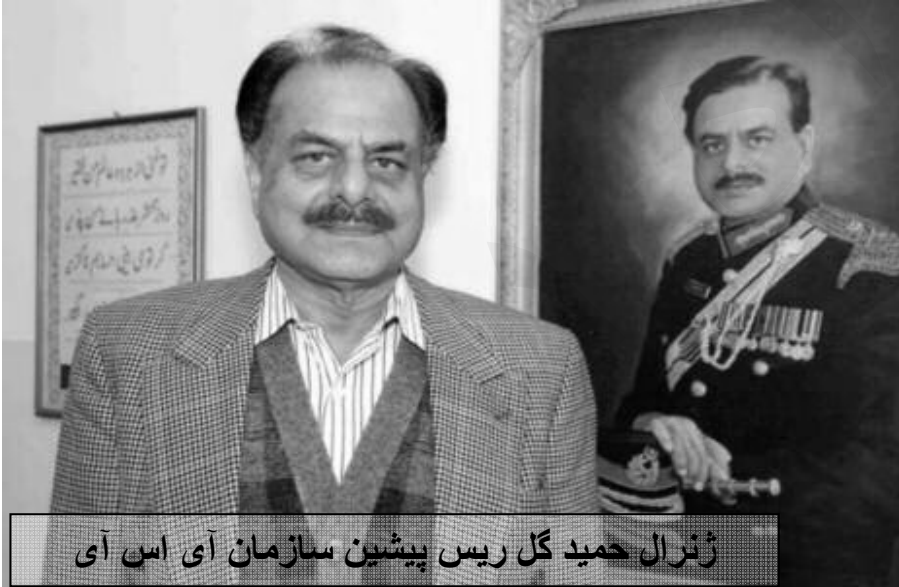
ربودن کارمندان سازمان ملل متحد در شاهراه نمبر یک بین کابل و جلال آباد را بعهده داشت. بین ۱۵ تا ۲۰ طالب بایست کاروان موتررو سازمان ملل متحد را توقف داده و سر نشینان آنها را با زور سلاح تهدید نمایند. در این عملیات هیچگونه اشتباهی بخشیده نمیشود. در صورتیکه طالبان در جریان این آدم ربایی با مقاومت روبرو شوند افراد وابسته به آنها باید در برابر مقاومت کننده گان کار گرفته و یا همه ی گروگان ها را بکشند. از ماشیندار های AK47 بر اساس گذارشات هنوز هم این ژنرال باز نشسته ولی نعمتانش را با سلاح تمویل میکند. از جمله یک جاسوسی که تهیه کننده خبر نمی تواند کاملاً بر وی اعتماد نماید

یاد آور میشود که گل (ژنرال حمید گل - م) برای طالب ها یک کاروان اکمالاتی متشکل از ۶۴ وسیله نقلیه با مهمات را سازمان داد. در جای دیگری حرف از آنست که آی اس آی

مینمایند در برابر مکافات به قتل برسانند. آی اس آی به شبکه جنگجویان حقانی برای کشتن هندی ها وعده پول گزافی را میدهد. علاوه بر قونسلگری های هند در افغانستان ، سرک های ساخته شده توسط هندی ها و شبکه تلفونی تاسیس شده توسط هند اهداف درجه اول آی اس آی را تشکیل میدهند. فقط در هشدار حمله بر سفارت هند در کابل بروز ۷ جولای ۲۰۰۸ که در آن ۵۸ نفر کشته شد ، اشاره ای در مورد سهم آی اس آی به نظر نمی خورد. این هشدار از طرف یک حلقه جاسوسی قطعه پولندی ایساف صادر شده بود.

همچنان دستور حمله بر هدف های استراتژی یک چون:

بند ها ، جاده های مهم زمینی و شبکه برق رسانی کابل داده شد. بعضاً سازمان جاسوسی (آی اس آی - م) برنامه های عملیاتی غیر عادی را طرح مینماید. چنانکه جاسوس های آی اس آی پلان نمودند تا آب آشامیدنی و یا



ژنرال حمید گل ریس پیشین سازمان آی اس آی



محافظ بین المللی بر حسب میل جریان ندارد. دشمن دست به ابتکار زده و بزرگترین ارتش غرب را پیوسته سراز نو با نبرد های تازه ای درگیر میسازد. امریکایی ها تلاش دارند تا با بکارگیری هواپیما های بدون سرنشین و استفاده از راکت های حساس «هل فایر» هژمونی جنگ را سراز نو بدست آرند.

آنها رهبران بیشتر طالب را هدف گرفته و آنها را به امید تضعیف تمام جنبش به قتل میرسانند.

به ویژه در ولایت جنوبی هلمند فرماندهان طالب عمر کوتاهی دارند.

البته شورشیان در برابر هر حرکت استراتژیک امریکا سریع و با هوشیاری جواب میدهند.

برگشت به تناسب قوا دست نمی دهد. جنگجویان چریک حتما نبود فرمانده شریر نظامی شان، ملا داد الله یک پا، را جبران کردند.

در مقایسه با سال چرخش (۲۰۰۶) که در آن طالبان گرفتار برفکوچ های خشونت باری شدند، آنها توانستند رقم حملات خود را تا سال ۲۰۰۹ چهار چند افزایش دهند. (اکثر قربانیان را غیر نظامیان افغان تشکیل میدهند.)

آخرین سال یادشده در اسناد تا حال پرقربانی

میتوان آنرا انفجار داد. علاوه جالب درخواست کننده گان داخلی و خارجی شهادت، کار سازمان استخباراتی پاکستان است. آیا آنها نمیتوانند گردن خود را از این شر خلاص کنند؟

آیا واقعا ای اس آی از زن ها خواسته است تا واسکت های انفجاری را زیر چادری

به ادامه ص ۲۵ پاکستان ...
به تعداد ۱۰۰۰ عراده موتر سایکل را برای حقانی ارسال و یا به تعداد ۷۰۰۰ میل سلاح شامل کلاشنیکوف، هاوان و راکت های نوع « استریلا» را به ولایت مرزی کنر ها ارسال داشته است.
تلاش ها برای اینکه حامیان ای اس آی



حقانی بیشتر از دیگران مورد توجه و محبت ای اس آی قرار دارد.

های شان پنهان نمایند؟
آیا آن مواد انفجاری که جاسوسان ای اس آی

طالبان که تردیدی در برابر این اسناد دارند
را هیولا های وحشتناک خواند، خیالی ها بی



جنگجویان طالب با سلاح و وسایط اهدا شده توسط ای اس آی

ترین سال در افغانستان است. در این سال همپیمانان غربی ۵۲۱ سرباز شائرا از دست دادند. از جمله ۳۱۷ سرباز امریکایی. در مقایسه با تلفات داده شده از سوی طالبان بدون تردید این رقم خیلی ها ناچیز میباشد. هزاران تن دیگر در نتیجه فرو ریختن بم و فیر راکت کشته شده اند.
... و پیوستن سربازان تازه دم پایان نا پذیر است.

این بدان معنا است که :

در میدان جنگ، نبرد ها سهمگین تر از گذشته ادامه می یابد. /

با علاقه فراوان در قرآن پوش طلایی نقلی جابجا نموده بودند وجود داشت؟
همه ی این ها را میتوان در گذارش جاسوسانی بازخواند که امریکایی آنرا جمع آوری نموده اند.
آیا این گذارشات با حقیقت سر و کار دارند؟ اسناد و داشته های این گنجینه خالی از تردید نیستند.

پروتوکول جنگ در افغانستان یک چیز را بیشتر از همه برجسته میسازد:
جنگ برای امریکایی ها و نیرو های

پرده اند.
در اینجا سازمان استخباراتی افغانستان بتاريخ ۲۵ می ۲۰۰۶ در باره کمپاین ای اس آی بخاطر به آتش کشیدن مکتب ها گزارش داد.
همه ی اینها کار بخش سیکولار خدمات جاسوسی ارتش است و یا کار بنیاد گرا های مذهبی طالب؟
آیا مساله استخدام کودکان بخاطراتحار حقیقت دارد؟
از قرار معلوم آنها بایست با واسکت های انفجاری اعزام میگردند که از دور ها

به ادامه ص ۲۴ پیروزی حزب...

و پیوند خویش را با تمام مردم افغانستان نزدیک و مستحکم سازد، از اصل وحدت حرف و عمل باید پیروی کرد، ما باید به وضاحت درک کنیم که هنوز حزب واحد و وحدت آن در مرحله آغازین خود قرار دارد. آهنگین ساختن و برگشت ناپذیری این وحدت وظیفه اساسی تمام اعضای حزب واحد می باشد این کار دشوار است اما شدنی، باید با استواری گام به گام بدون تزلزل به پیش رفت، شرایط را با هوشیاری و دقت ارزیابی نمود و به آینده با احتیاط و حوصله برخورد کرد از انتقادات، پیشنهادات، طرح ها و اصلاح اشتباهات نهراسید و خشمیگین نشد بلکه در جستجو و پیدا کردن شیوه ها و طرق حل مسائل و پرابلمها برآمد و به طرف آینده به جلو رفت، متاسفانه بعضی از رفقا به کندی از زیر بار گذشته و پدیده های منفی و مضر برای حزب و وحدت حزب، کمر راست مینمایند با انتقادات و نظریات بسیار پیش پا افتاده سردرگمی خلق نموده و در پی متوقف ساختن پروسه وحدت می برآیند، من به این باورم که نه همه اینها فهمیده اند که آرمان ما بسیار بزرگ، بسیار صادقانه و بسیار شریفانه است البته تکرار میگویم مقصد من همان اعضای حزب است که نسبت به پروسه وحدت حزب واحد موضعیگیری متزلزل دارند، برخی از اعضای حزب، هنوز از اصل وحدت حرف و عمل پیروی نمیکنند در حالیکه ضرور است تا هرروز دستآورد های ما بیشتر و وحدت ما ژرفتر گردد نه اینکه آنچه را که بدست آورده ایم از دست بدهیم.

رفقا! من به این باورم که ما همه خوب میدانیم که موفقیت حزب واحد ارتباط مستقیم و با وحدت آهنگین آن دارد و این وحدت وقتی ناگسستگی میگردد که تمام اعضای حزب از صفوف تا به رهبری ضرورت آنرا که شرایط امروز میهن ما مطرح مینماید خوب درک کنند تا باعث جلوگیری از خطاها در آینده گردد، ما حق نداریم و نمیتوانیم به حساب منافع حزب، جامعه و مردم اصول و پرنسیپهای حزبی را زیر پا بگذاریم، ما حق نداریم اشتباهات گذشته را یکبار دیگر تکرار کنیم، بلی، فکر میکنم چنین چیزی را نه اعضای حزب واحد و نه مردم بی خبر، بی گناه و بی دفاع میهن در خون تپیده ما، بما اجازه نخواهد داد و اگر عضو از حزب واحد به تفرقه و وحدت شکنی با گذشته و دو رنگی چنگ میزند راهی اعضای حزب واحد با آنان یکی نیست و جدا خواهد شد.

رفقا! ما سیاست مینمایم " اپارات برای سیاست... نه سیاست برای اپارات است" سیاست ما باید سیاست بزرگ باشد - سیاست بزرگ روند آغاز شده، پایه دار و برگشت ناپذیر است که از گردانندگان آن شجاعت

فراوان، ایمان محکم، قول ستوار، پیگیری در اهداف، صداقت در کار و پیاده نمودن حرف به عمل راخواستار است، زیرا صحبت اصلی برسمنافع و خوشبختی میهن ما، مردم ما و پیروزی وسربلندی حزب ماست، ما سیاست بزرگی را آغاز نموده ایم و مکلف هستیم آنرا تا فرجام برسانیم، تمام اعضای حزب واحد مسوولیت دارند تا در این راستا سیاست فعال را پیش ببرند، بجای اینکه از کوچکترین تفاوت نظرها و طرح ها بزرگترین پرابلمها را بسازند باید توانائی حل مسایل را پیدا نموده و آنرا به یکی از معیارهای عمده و پختگی سیاسی شان مبدل سازند.

پایان سخن اینکه: ایجاد اختلافات در استراتژی ها و گزیدن تاکتیکها، تفاوت نظرها، برخوردهای متضاد نسبت به قضایا، طرح های متفاوت در تمام احزاب، سازمانها و دولتها یک پدیده طبیعی است و اختلاف نظر هاست که زمینه را برای تسریع حرکت به پیش مساعد میسازد و در نتیجه بحث و مباحثات بهترین نظر را میگزینند به این ترتیب از " کاه ، نباید کوه ساخت" و " گنجشک را لازم نیست با توپ زد" و این اختلاف نظرها ماتم بزرگ هم نمی باشد، بلکه باید به موقع به حل آنها پرداخت، اندیشه و عمل مشترک خویش را باید در جهت حل مسایل مبرم و اساسی باید متمرکز ساخت، آرمان ما آنقدر بزرگ است که بروز چنین تفاوت نظرها در دریا قطره بیش نیست، اگر در یک سخن آنچه راکه هوشدار میدهم و میخواهم بگویم و آنرا خلاصه ساخت باید گفت که: پیروزی حزب واحد در وحدت حرف و عمل آن است، امروز دنیا بسوی ما مینگرد و مردم از ما امیدها دارند، اعضای حزب دیگر از اسارت اندیشه های گذشته آزاد اند در موارد مختلف و حل پرابلمها از حزب توضیحات روشن خواسته و نمی خواهند کمافی السابق مشکلات و پرابلمها پوشیده، حاد و ناهل باقی بماند از طرف دیگر مخالفین و منافقین که از روی کینه و حسادت به ما نگاه میکنند به ما افترا میزنند و دروغ ها اختراع میکنند و با بسیار دقت پروسه وحدت حزب واحد را تعقیب مینمایند، که آیا ما از این پروسه سرفراز بدر می آیم یاخیر، درانتظاراند و غیبگویی ها مینمایند، به این علت است که ما باید با تمام مساعی با تمام قوت و با تمام تجربه و شایستگی های که داریم به آنها بهترین پاسخ را ارائه کنیم و این پاسخ شایسته و رسیدن به سرانجام نیک و موفقیت آمیز در گسترش فضابنده نفاق شکن و پیروزی آفرین وحدت ما نهفته است.

تاریخ آینده نشان خواهد داد که حزب واحد سرفراز و سرخ رو از این آزمون بزرگ تاریخی بدر خواهد آمد و یا عکس آن،

محکوم آینده گان شده و نفاق افگان در کار خویش موفق خواهند شد، اگر چنین شود ضربه محکمی است که به روند ترقی دموکراسی در میهن ما وارد میشود روحیه وطنپرستان را میشکند و توان پیکار را از آنان سلب مینماید که در نتیجه ای این "تسلیم بدون نبرد" به فالبینی های مخالفین مریض و مزور، به آنانیکه انتظار شرمنده گی، سرنگونی و نابودی کامل مارا دارند نبروداده و حرف شان را تصدیق مینماییم، از طرف دیگر بی علاقگی نسبت به مبارزه، سراسر حزب را فرا خواهد گرفت، شوق وفا و ایمان اعضای حزب خدشه دار شده رکود و جمود قابل پیشبینی است، حزب اکثر مواضع خویش را از دست داده و اعتبار سیاسی آن سخت صدمه میبیند، پیگیری و قاطعیت وطنپرستان ضعیف و حقانیت تاریخی آنها به بازی گرفته شده و زیر سوال میرود و در نتیجه آشکار خواهد شد که دشمن را نه در بیرون، بلکه در میان خویش باید تشخیص نمود./

۴د ۱د مخ پاتی پاکستان...

- ناتو او ایساف خوکونه باید د ترهگرو خالی په پاکستان کی په نینه کړي
- د ملگرو ملتو لخوا ای ایس ای د تروریستانو په لیست کی ونیول شي
ددی ترخنگ افغان دولت ته لاندې وړاندیزونه کیري :

- افغان دولت باید په افغانستان کی د پاکستان لخوا د تروریستی بریدونو په اړوند ، له ایساف او ناتو څخه د روښانه دریځ او وړو اقدامونو غوښتنه وکړي .

- د پاکستان لخوا په افغانستان کی د تروریستی بریدونو موضوع باید د ملگرو ملتو د امنیت په شورا کی مطرح شي .

- افغان دولت د اسلامي کنفرانس له لاری هم باید ، د پاکستان پر دولت فشار راوړي چې په افغان خاوره خپل تروریستی بریدونه بند کړي .

- د افغان دولت د بهرنیو چارو وزارت باید له اوږده خوبه وینښ شي ، په بهر کی خپلو ټولو سفارتونو ته دنده وسپاري چې د مطبوعاتي کانفرانسونو او نورو ممکنه لارو څخه نړیوالو ته ، د تروریزم په اړه د پاکستان له دوه مخی سیاست او په افغانستان کی د هغه دولت د تروریستی بریدونو په اړوند مالومات ورکړي او د افغان او لري پښتونخوا پر مظلوم ملت د پنجابي یرغلگرو له توطیو او بریدونو څخه پرده پورته کړي .

جنگه جنگه!

جنگه جنگه سور شه نور
مرگ د جنگ په اور شه نور
ورک زموږ له کور شه نور
څوک چې جنگوي موره
مخ د هغه سور شه نور
اتک یوسفزی

به ادامه ص ۵ اندیشه های...

سوسیالیسم بعنوان یک میعاد گاه، محل واقعی بر خورد اندیشه ها است، که در آنجا تمام رموز و کلید گسترش فرهنگ و طیف و سمت گیری آن تلاقی پیدا میکنند. توماس استرن- الیوت (- تولد ۱۸۸۸مرگ- ۱۹۲۷ Thomas Sterns Eliot) شاعر عالی مقام انگلیسی - امریکائی تبار با گرایش سیاسی راست، ومعنی و مفهوم موقعیت فرهنگی را به خوبی توضیح داده است. او میگوید: برای انسان معاصر، درک این نکته که باز تولید فرهنگ، عملی است سرمدی که تداوم آن ناشی از بر خورد دیالکتیک (کنش - واکنش) بین سنت، و انقلاب (انقلاب به مفهوم دگرگونی ارزشها، ناشی از عقل نقاد) حاصل میشود، و درک این چالش مستمر، توسط انسان، خود جوهر آفرینش، و نو آوری فرهنگی است. هر عصری سنت فرهنگی خود را دارد، که با آگاهی نقاد زمان خود درگیر است، و از این برخورد، بین ارث فرهنگی (باز مانده از گذشته) و آگاهی، امکان تداوم، نو آفرینی فرهنگی بوجود میاید. الیوت عمل کرد میکائیک آگاهی فرهنگی را شناخته است، و جای دارد که ما از او تشکر کنیم. نیروهای سیاسی مترقی، برای ایجاد یک فرهنگ پیشرو متعهد میشوند، (این تعهد فقط در انحصار چپ روشنفکری نیست). و این نیروها، عموماً فرهنگ سنتی را قبول میکنند، با این تفاوت، که بر فرهنگ مورثی، با اتکا به انقلاب و تحولات فرهنگی، ناشی از کنش و واکنش فکری و ارزشهای نوین، یک آگاهی متکی به عقل نقاد، اضافه میکنند. اما این نیروهای مترقی، برای رسیدن، به این هدف، باید، برای جامعه، یک برنامه بی را ارائه بدهند، که معیار اساسی آن، از انتخاب دو مقوله، سوسیالیسم، یا توحش ریشه گرفته باشد، که در نهایت، در این جمله خلاصه میشود: لزوم ادامه حیات، در مقابل گرایشهای ویرانگری. (بعنوان مثال اقتصاد نئو لیبرالیسم و نئو امپریالیسم لجام گسیخته جهان امروز). زمانیکه در این مبارزه فرهنگی، فکر نجات بشریت، تلاش برای ادامه حیات انسانها، بعنوان اولین هدف (هدف فرهنگی) مورد قبول واقع شده، دومین هدف، ایجاد برابری در جامعه است، منظور از برابری، به مفهوم یک شکل کردن جامعه نیست. سومین هدف - ایجاد فرهنگ آزادی بخش، (آزاد کننده از همه پیش داورها) علیه از خود بیگانه گی (Alienation) است. منظور از خود بیگانه گی، به مفهوم مارکسیستی آن نیست. (به عقیده مارکس، وقتیکه انسان، از داشتن ابزار تولیدی محروم میماند، و محصولاتی که خود تولید کننده آن است، به آن دسترسی پیدا نمیکنند، و از آنچه که خود ساخته، دور میماند، چنین انسانی، از خود بیگانه است. مارکس با این مفهوم و تعریف فلسفی، طبقه کارگر را، طبقه از خود بیگانه میخواند. اما از خود بیگانه گی به مفهوم بسیار گسترده کلمه، گرایشهای منفی تقدس مابیی، مذهبیت، مشارکت در تبلیغات تجرات و خرافات، که هر نوع استعداد و نقد و خرد گرایی را در انسان نابود میکند، در واقع از خود بیگانه گی است. آزاد شدن انسان از چنگال این خرافات، و تجرات، و شناخت خویشن خویش، رفتارهای فردی، اجتماعی، در زمینه های سیاسی، اخلاقی، و روابط جنسی (رابطه زن و مرد)، از قضاوتها و پیش داورها و خفاخن خشکه مقدسهای مزورانه مذهب و خرافات، انسان را از چنگال از خود بیگانه گی، رها میسازد. چهارمین هدف - مبارزه برای برقراری صلح در جهان است، که در واقع عالی ترین ارزش فرهنگی است. کاملاً ضروری است، که جنگ بعنوان ضد ارزش و اید یالوژی ضد انقلاب افشا گردد. خطر جنگ در درجه اول استقرار یک فرهنگ وحشت و ترس در جامعه است، که تا از این طریق آگاهی های (اجتماعی) را در انسان فلج بکند، و او را بیشتر به محافظه کاری سوق بدهد. بر عکس صلح طلبی، یک عمل انقلابی است، برای اینکه در تغییرات بنیادی در بطن جامعه تلاش میکنند. صلح از نیروهای خلاق در انسان، و آزادی های بیان، و آفرینشهای هنری و دگرگونی های ساختاری پشتیبانی میکند. نیروهای مترقی، زمانی از اکثریت در جامعه بر خوردار میشوند، که از اکثریت خود، در جامعه آگاه باشند، و درست در این زمان است، که میتوانند، نیروهای ارتجاعی و باز دارنده تحولات اجتماعی را به انزوا بکشند. برای اینکه فرهنگ مورثی حفظ شود، و در اختیار اکثریت جامعه قرار بگیرد، چپ روشنگری باید در دو جبهه مبارزه بکند. - دفاع از آگاهی اجتماعی خود در بطن جامعه. - جلوگیری از استقرار ترس و محافظه کاری، که همیشه جبهه مخالف سعی کرده است، که ترس را بعنوان ارزش والا، در جامعه حاکم بکند. /

به ادامه ص ۱۳ انگاره های...

و بیش تر وابسته این شرط است که برخی وسایل مادی حیاتی به طور کل در کنترل و انحصار عامل دیگری نباشد و مالکیت وسایل مادی پراکنده باشد اما توضیح نمی دهد میکانیسم بازار که به قول خودش بر مبنای پاداش دادن به بهترین توانایی ها و خلاقیت ها و اقبال ها قرار دارد، چگونه می تواند این امر را تضمین کند؟ همچنین او که بر این باور است که آزادی استخدام شونده گان به تعداد استخدام کننده گان بسته گی دارد، ناچار به اعتراف می شود، که حداقل در زمان هایی که بیکاری گسترده می شود، این قاعده نقض می شود. ۱۱ | اما تناقضی که در این بخش از آرای هایک وجود دارد، به آسانی حل شدنی نیست و به همین بحث ها هم ختم نمی شود. او که مدعی می شود با تمام انواع برابری مخالف است، مگر برابری در برابر قانون؛ آنجا که از ضرورت یک تمهید اجتماعی بسیار محدود برای زنده ماندن بخش های بسیار فقیر اجتماع از طریق مالیات محدود و ... صحبت می کند؛ ضمن آن که یادآور می شود دریافت کننده گان این کمک بیش از افراد متوسط و ثروتمندان جامعه مستحق آن نیستند و فقط از روی انگیزه های انسانی، گذشت و فداکاری به آنان اعطا می شود، معتقد است این افراد که از این گونه کمک های دولتی و اجتماعی برخوردار می شوند نباید در انتخابات ها حق رای داشته باشند و در توجیه این امر می گوید: "این که برخوردار شده گان از کمک و بخشش دیگر افراد اجتماع، - یعنی سالمندان فقیر، بیکاران و غیره - حق داشته باشند رای بدهند که چگونه موجبشان از جیب دیگران تأمین شود، به نظر ترتیب معقولی نمی آید. ۱۲"

به نظر می رسد توابع و نتایج نظری و عملی این ادعای هایک به هیچ گونه تفسیر و توضیحی نیاز ندارد!

پی نوشت ها:

- ۱- فلسفه های سیاسی فون هایک. جان گری؛ ترجمه می خشیار دیهیمی، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحات ۱۷ الی ۲۳
- ۲- تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم. حسین بشیریه؛ جلد دوم نشر نو، چاپ اول ۱۳۸۰، صفحه می ۸۷
- ۳- قانون، قانون گذاری و آزادی. فریدریش فون هایک؛ ترجمه می مهشید معیری و موسی غنی نژاد، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۸۰، صفحات ۷۰ الی ۷۳
- ۴- همان منبع؛ صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹
- ۵- فیلسوفان سیاسی قرن بیستم. مایکل ایچ لسناف؛ ترجمه می خشیار دیهیمی، نشر کوچک چاپ اول ۱۳۷۸، صفحه می ۲۰۴
- ۶- برای آشنایی با آرای اقتصادی فریدمن به منبع زیر مراجعه فرمایید:

- ۷- اندیشه های اقتصادی میلتون فریدمن. ایمن باتلر؛ ترجمه می فریدون تقضلی، نشر نی چاپ اول ۱۳۷۷"
- ۸- تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم ...؛ صفحه می ۸۶
- ۹- همان منبع؛ صفحه می ۸۲
- ۱۰- فلسفه سیاسی فون هایک ...؛ صفحه می ۳۰
- ۱۱- فیلسوفان سیاسی قرن بیستم ...؛ صفحه می ۲۰۴
- ۱۲- همان منبع؛ صفحه می ۲۷۱

قضاوت

انتخاب از سید علی کاظمی

مردی چهار پسر داشت. آنها را به ترتیب به سراغ درخت گلابی فرستاد که در فاصله یی دور از خانه شان روییده بود:

پسر اول در زمستان، دومی در بهار، سومی در تابستان و پسر چهارم در پاییز به کنار درخت رفتند.

سپس پدر همه را فراخواند و از آنها خواست که بر اساس آنچه دیده بودند درخت را توصیف کنند.

پسر اول گفت: درخت زشتی بود، خمیده و در هم پیچیده.

پسر دوم گفت: نه.. درختی پوشیده از جوانه بود و پر از امید شگفتن.

پسر سوم گفت: نه.. درختی بود سرشار از شگوفه های زیبا و عطر آگین.. و باشکوه ترین صحنه ای بود که تا به امروز دیده ام.

پسر چهارم گفت: نه!!! درخت بالغی بود پر بار از میوه ها.. پر از زنده گی و زایش!

مرد لبخندی زد و گفت: همه شما درست گفتید، اما هر یک از شما فقط یک فصل از زنده گی درخت را دیده اید! شما نمیتوانید درباره یک درخت یا یک انسان بر اساس یک فصل قضاوت کنید: همه حاصل آنچه هستند و لذت، شوق و عشقی که از زنده گیشان برمی آید فقط در انتها نمایان میشود، وقتی همه فصلها آمده و رفته باشند!

اگر در " زمستان" تسلیم شوید، امید شگوفایی " بهار"، زیبایی "تابستان" و باروری "پاییز" را از کف داده اید!

مبادا بگذاری درد و رنج یک فصل زیبایی و شادی تمام فصلهای دیگر را نابود کند!

زنده گی را فقط با فصلهای دشوارش نبین؛

در راههای سخت پایداری کن: لحظه های بهتر بالاخره از راه میرسند!

به ادامه ص ۱۴ بازسازی...

کمک های خود را در جهت رسیدن به این اهداف هزینه می کنند. افغانستان باید برای توسعه و پیشرفت به منابع و توانایی های داخلی تکیه کند. /

به ادامه ص ۱ افغانستان...

تاریخ نشان داده است که شخصیتها و زمامدارانی که تفکر و احساس شان بر مبنای تعصبات قومی و زبانی استوار بوده، اگرچند صباحی چرخش ایام را فقط بخاطر بقا و اقتدار خود و خانواده خود، آنهم از طریق استبداد خود ارادیت، به گردش درآورده اند، ولی همیشه در فواصل نفرت و نا باوری از مردم خود از یکسو و محکومیت تاریخ، از سوی دیگر قرار گرفته و کمتر توانسته اند، نام با ارزشی را در قلمرو خرد و ارزشهای انسانی برای خود کمائی کنند. اگر باز هم از طریق فشار و عصیان تقوی طلبی به اهداف زودگذری هم نایل آمده اند، تنها نام و ننگی بوده که بر صفحه روزگار از خود بجا مانده اند و دیگر هیچ!

بگونه مثال پالیسی تک حکومت جهانی آقای بوش و تیم کاری او نمونه از همین عصیان گریه‌ای احساساتی در قرن ۲۱ است که امروز نتایج زیانبار آن نه تنها کشور آمریکا را در بحران عمیق اقتصادی و آماج انزجار بین المللی فرو برده، بلکه ضربه های مهلک دیگری را نیز بر پیکر جهان وارد نموده است که با هیچگونه اصول عقلانیت و داعیه گلوبال که خود آنرا روکش برنامه های مبارزه علیه تروریسم خود ساخته بود همخوانی نداشت و از همین رو در مدت بسیار اندک ستراتیژی تاریخ زده اش در جهان افشا گردید.

اگر امروز به اوضاع پرتشنج کشور خود دقیق شویم در میابیم که واژگان عقلانیت و عصیانیت تباری در اوج بیسابقه کشمکشها، در برابر هم قرار گرفته اند.

اگر تفکر نهادهای مدنی، نهضت دموکراسی و دانشگاهی به تغییر و تحولات مثبت در جامعه خود می اندیشند و در جستجوی راهای بديل آن، متعهدانه تلاش میورزند، اما در مقابل با آن، مغزهای تاریک اندیش و عقبگرای حاکم برجامعه که ایده های روشنگری و حرکت بسوی ترقی را خلاف منافع خود می بینند، چون دیواری به پا می ایستند تا بهرنحوی که میسر باشد از این حرکت پیشرونده، جلوگیری بعمل

آورند. روی همین دلیل است که امروز سیستم دولتمداری در افغانستان چنان است که اگر یک گام آنهم با ده ها خدعه و فریب، به پیش گذاشته میشود، بلافاصله دوگام به عقب برمیگردد. حالتیکه کشور را در یک ایستائی حقراتبار تاریخی محصور ساخته است.

دولت آقای کرزی هم با کابینه شکسته و ریخته خود که از ظرفیت مملکت سازی سخت ناکام برآمده است باز هم بخاطر حفظ قدرت، حامی چنین نهادهای بازدارنده ارزشهای مدنی و سنتهای فروکش شده

قومی در جامعه ایست که مردم آن تا هنوز از گرسنگی جان میدهند و از رگبار جنگ و نا رسانی دولت، به آواره گیهای حقراتبار مجبور گشته اند.

بویژه درین روزها که هیاهوی جرگه مشورتی صلح با طالبان و کنفرانس کابل همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده است. اجندهای مشکوک و پیش شرطی های طالبان که با دست بالاتری نسبت به دولت از داعیه قوت حرف میزنند و در ضمن، دید و باز دیدهای محرمانه رئیس جمهور، با حکمتیار و گروه حقانی همه و همه مسایلیست که بسیار به سختی و آکنده از بیم و اضطراب، برگردۀ ملت سنگینی میکند. ملت بیچاره که نمیداند سرنوشتش درین مشوره های مخفی و بازیهای سیاسی، به قربانی رفته است.

با روشنی تمام دیده میشود که در برنامه این زد و بندهای یکجانبه طراحان سیاست مصالحه با طالبان که از حمایت قوی دستگاه استخباراتی پاکستان برخوردار است، از شفافیت عمل، مشوره با پارلمان کشور، عدالت شهروندی و استقلالیت سیاسی چیزی در آن بمشاهده نمیرسد. این بیانگر آنست که درین بازی خطرناک سرنوشت کشور تا سرحد انفجار و تجزیه، به معامله گرفته خواهد شد.

مگر آیکاش که اینهمه تلاش و تقلاها، ثمره میداشت تا مردم رنج کشیده افغانستان که سخت تشنه صلح و آرامش در کشور خود اند، گرمای جانپور آنرا با شفافیت تمام بر جسم و جان خود احساس میکردند و بر مقدم آن گلهای برادری می پاشیدند.

بناءً اینگونه ستراتیژی بی که در یک خط خاص قومی و امارتی بحرکت افتاده، مسلماً افغانستان را هنوز هم در آتش منازعات میان گروهی، اختلافات سمتی و ایدئالوژیکی درگیر خواهد ساخت. خطی که راه نجات و رستگاری مردم از آن انتظار برده نمیشود. زیرا منظور از آن انجام یک قرارداد بنیادی و محرمانه با طالبان است که آقای کرزی از موقف ضعیف خود باید بهای عظیمی از آزادیهای مدنی و اجتماعی جامعه و حقوق شهروندی سایر ملیتها یکجا با میراث گرانبهای مقاومت مردم افغانستان را، سخاوتمندانه در گروگان آئی، اس، آئی و سه شاخه تحمیل شده آن یعنی طالبها، حزب اسلامی حکمتیار و گروه تند رو حقانی و اگذار نماید.

با تطبیق چنین برنامه که نخست از همه دست آوردهای نسبی هشت سال اخیر بویژه حقوق زنان و قانون اساسی در کشور را دگرگون خواهد ساخت، بحران تازه بی از نا امنی هارا که مردم از حال رفته ما دیگر تاب تحمل آنرا ندارند، در سرتاسر افغانستان بدنبال خواهد کشید. زیرا قضایا اینبار بشکل

دیگری زنگ های هشدار را بصدا در آورده است که نمیتوان بی تفاوت از کنار آن گذشت. باجدهی از حقوق مادی و معنوی شهروندان کشور، به گروهائیکه بیرحمانه آبهای شفاف و زلال افغانستان را به آسیاب بیگانگان میریزند، تا کجاها سنگین و ظالمانه است.

ستراتیژی کاری آقای کرزی که حدود ده ماه از انتخاب دوردوم ریاست جمهوری شان میگذرد، تنها و تنها روی همین دعوت مکرر طالبان به آشتی و وعده هرگونه امتیازات، در قدرت دولتی به آنها چرخیده است. دعوتیکه صدها مرتبه از جانب آنها رد شده است.

مگر با آنهم با جدیت شباروزی و مصرف ده ها میلیون دالر، این جرگه مشورتی بدون آنکه اراده اکثریت مردم افغانستان در آن دخیل بوده باشد، در یک فضای سرد و دلهره بار برگزار گردید. آنهم تحت ریاست استاد ربانی که آخرین سنگر مقاومت را در بیدل امتیاز سفارتخانه بی به معامله گرفت و جبهه متحد را عملاً دستخوش چند پارچگی نمود.

و اینک به بهانه برگزاری کنفرانس کابل باز هم طرح درخواست کمکهای ملیارد دالری زیر نام توسعه و انکشاف افغانستان از سوی وزارتخانه ها و قرارداد چپان دست پرور و جاسوس انجوها ترتیب و بخاطر بدست آوردن این هزینه های رایگان کشتکولهای دریوزه گری را بطرف جامعه ملل به پیش کشیده اند. مگر با تأسف هیچ مرجع مسوولی از حساب دهی و حساب گیری چهل ملیارد دالر کمکی که تا حال در افغانستان بمصرف رسیده است تحقیق و باز پرسی بعمل نیاورده و هیچ یک جنایت کاری در عرصه این چپاولگریها، به پنجه قانون سپرده نشده است.

در مقابل این هزینه بغارت رفته بجز از اعمار چند سرک اسفلت، بازسازی نمایشی چند مکتب و مدرسه دینی، دیگر کدام زیربنای مهم اقتصادی و یا پروژه های حیاتی که مملکت را از خاک بیالا میکشید در کشور پایه گذاری نشد. همین اکنون که نمایندگان از ۷۰ کشور جهان در کنفرانس کابل اشتراک خواهند نمود، پایتخت مملکت دردمای کثافت کشنده، غلظت و دود نفسگیر ترافیک تنوره، میکشد.

درد آورتر از همه اینکه مراجع مسوول از سطح رهبری گرفته تا پایانی ها، هر یک در مورد این غارت گریها، اظهار بی خبری کرده و همه کاسه و نیم کاسه هارا بر سرانجو ها حواله میکنند.

سوال درینجاست، این بار که باز هم بازار همان آس و همان کاسه در دستگاه فاسد نظام حاکم، گرمتر از گذشته ها میتابد، ص ۳۱

به ادامه ص ۱۵ گام های سبز...

این در حالیست که ایران نیز توجه و حمایت برخی از دولت های جهان را جلب کرده است. برخی از کشورهای مهم جهان چون برازیل، وینزیویلا، سوریه، کیوبا و در حدود معینی هند از نمونه های این دولت ها است.

چین نیز به تحریم ایران با دید مثبت نمی نگرد. پس تا چه حدی برنامه های هسته یی ایران به عنوان تشویش مهم در میان جامعه ی جهانی باقی خواهد ماند؟

دکتر رنگین داد فر سپنتا : مشاور امنیت ملی رییس جمهور افغانستان :

جمهوری اسلامی ایران مانند هر کشور دیگری، عضو سازمان ملل متحد و عضو آژانس بین المللی اتمی است لذا این کشور حق دارد به تکنالوژی پیشرفته ی معاصر از جمله به تکنالوژی اتمی در چهارچوب موازین قبول شده ی بین المللی دست پیدا کند ، محرومیت کشورهای جهان سوم از تکنالوژی های پیشرفته، محکومیت این کشور ها است. در عین حال این مطلب را هم باید ببینیم که گسترش سلاح امحای جمعی " توم" سلاح بیولوژیک و کیمیای یک تهدید جدی برای صلح جهانی است به خصوص اینکه تروریسم بین المللی به عنوان یک خطر جدی برای صلح بین المللی و همزیستی مطرح است . پس اگر تروریسم به این سلاح کشتار جمعی دست یابند آنان با مفکوره ها و اندیشه های افراطی که دارند از این سلاح استفاده خواهند کرد و بدین ترتیب موجبات قتل هزاران انسان این کره ی زمین را فراهم میکنند بدین ترتیب استفاده از تکنالوژی پیشرفته یک امر مشروع است و مبارزه با سلاح امحای جمعی در چهارچوب و موازین قبول شده بین المللی نیز امر مشروع تلقی می شود . اما ما به عنوان افغانستان خود را از سوی جمهوری اسلامی ایران در خطر نمی بینیم ، هیچ گونه خطری متوجه ما نیست زیرا ایران یک کشور همسایه و دوست ما است اما جامعه ی جهانی ، کشور های غربی و اعضای شورای امنیت نگران اند، آنان می گویند که اگر ایران به بیست درصد غنی سازی یورانیوم دست پیدا کند امکان تولید سلاح اتمی را خواهد داشت ، این مطلب هم چنان از سوی آژانس بین المللی اتمی بیان شده است و ما امید وار هستیم که ایران از طریق گفتگو با آژانس به تفاهم برسد.

۳. ملک ستیز تحلیلگر امور بین المللی:

پژوهشی که در سال ۲۰۰۸ از سوی یکی از نهاد های با اعتبار جهانی پیرامون پیشرفت آینده ی جهان صورت گرفت، به وضاحت نشان میدهد که ایران نقشی مهمی را در آینده ی جهان خواهد داشت. در این پژوهش ایران در جمع هفت کشور با اعتبار جهان قرار گرفته است، که از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نقش مهم جهانی را بویژه در این منطقه ی از جهان ایفا می نماید. با این رویکرد میشود به ایران فردا نگر است. پس نظامی که این سر زمین را رهبری خواهد کرد برای غرب و برای جهان از اهمیت زیادی بهره مند است. قدر مسلم اینست که رژیم های ایدئولوژیک نمیتوانند، بصورت دیرپا، رهبری نظام های پر قدامت و تاریخی را حفظ نمایند. ایران یک سر زمین متمدن با تاریخ مشترک جهانی با جغرافیای مشترک ما است. پس ایران برای جهان هم از لحاظ ساختاری و هم از لحاظ مناسبات بین المللی مقام و منزلت را حفظ خواهد کرد. سیاست شناسان امریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، کانادا، کشورهای بینی لوکس، و سکندناوی دیدگاه های مشابهی در مورد برنامه های هسته یی ایران دارند. آنها با چشمان رقیبی به ایران مینگرند که در صورت تقویت نیروهای هسته یی ایران که شگوفایی بازار اقتصادی این کشور را در پی خواهد داشت، گوشزد مهمی برای آنها در محدود شدن دوران نفت

از شرق میانه به این کشورها خواهد گردید. اما بقیه جهان دیدگاه های متفاوتی در مورد تقویت هسته یی ایران دارد. کشور های شرق دور، چون جاپان و کشورهای همسایه های دوروزدیک ایران چون روسیه - چین- هند به آینده ی ایران به دید خوشبینانه تری نگاه میکنند. چون آنها به این باور هستند که شگوفایی ایران باعث ضعف رقیبای اصلی این چهار ابر قدرت منطقه یی میگردد.

۴. عبدالقدیر میرزایی ژورنالیست تلویزیون آریانا :

بدون شک دولت های غربی در مورد سرنوشت ایران بی تفاوت نیستند. اکنون بحث ایران به یکی از مهمترین دستورهای کار در سیاست های خارجی امریکا و بریتانیا قرار دارد. چندی پیش هیلری کلینتن وزیر امور خارجه ی امریکا اعلام داشت که ایران به سوی یک دیکتاتوری نظامی روان است. از سوی دیگر گوردن براون نخست وزیر پیشین بریتانیا تقویت ۲۰ در صد یورانیوم را در ایران خطر بزرگی بر امنیت جهانی تلقی کرده است. هردو سیاست مدار با صلاحیت غرب پیام شدیدی به ایران ارایه کرده اند. از سوی دیگر نا آرامی های اخیر ایران، پس از انتخابات از سایه ی تاثیرات برنامه های غرب پیرامون ایران به دور نخواهد ماند. بدین ترتیب ایران در زره بین برنامه های استراتژیک غرب، به چالش های قابل ملاحظه ی برخورد خواهد خورد. از سوی دیگر غرب نیز در مشکل بزرگ هسته یی سازی رژیم جمهوری اسلامی گیر خواهد ماند.

دکتر رنگین دادفر سپنتا مشاور امنیت ملی رییس جمهور افغانستان:

ایران یک کشور بزرگ و باثبات منطقه است ، مسایل داخلی این کشور مربوط به خود شان است اما نگرانی که از طریق توصل به زوردر پیوند با حل تفاوت های بین المللی در برابر ایران وجود دارد ، این مسله اوضاع جهان را بغرنج ساخته و ما به حیث کشور همسایه از پیامد این بی ثباتی متاثر خواهیم گشت. سیاست جمهوری اسلامی افغانستان سیاست حمایت از ثبات و امنیت در ایران است و در عین زمان حل مشکلات بین المللی در چهارچوب قوانین و نظام ارزشی که کشور ها برای خود دارند وظیفه ما نیست که در امور داخلی دیگران مداخله کنیم و همان طوریکه نمی خواهیم دیگران در امور داخلی ما مداخله کنند . من امید وارم که جامعه ی جهانی به توجه به درک اینکه ایران یک کشور بزرگ منطقه است ، هر نوع بی ثباتی در ایران موجب بی ثباتی منطقه خواهد شد در نظر داشته باشند.

۴. ملک ستیز تحلیلگر امور بین المللی :

بصورت قطع، غرب، در مورد ایران سکوت نخواهد کرد. حالا با تقویت ۲۰ در صد یورانیوم و گمانه زنیهای حتی تا ۸۰ در صد تقویت یورانیوم، بیم دستیابی ایران به سر کلاهکهای هسته یی نظامی، بیشتر و گسترده تر میگردد. این بیم که فضای سیاست خارجی امریکا و شرکای غربی اش را درنور دیده است، خطر حمله بر ایران را منتفی تر میگردد. اما این مسئله به معنی سکوت غرب در برابر ایران نباید تلقی گردد. غرب برنامه های گسترده اش را از طریق تاثیرات فرهنگی، رسانه یی، فشار به آزادی های شهروندی و حقوق بشر، پولریزم دپلماتیک بر دستگاه های سیاسی داخلی و خارجی ایران ادامه خواهد داد. برای غرب راهی به جز از این باقی نمانده است.

از چهار سال بدینسو امریکا به فکر حمله ی نظامی بر ایران است. اما نه دکتورین بوش و نه هم دکتورین براک اوباما توانسته اند به این امر موفق گردند. دو دلیل مهم در برابر این سکوت استراتژیک قرار دارد:

افغانستان و عراق بود. جنگ ایران میتوانست سه برابر دشوار تر، از هردو جنگ مطروحه باشد. دوم اینکه، ایران، در تبتانی با شرکای بین المللی از جمله مسکو و پکنگ، امریکا را در اغفال قرار داد. تا هنوز امریکایی ها نمیتوانند دریابند که دستگاه های بحث برانگیز تقویت یورانیوم در کجای ایران قرار دارد و ایرانی ها تا چه حدی در زمینه پیشرفت بدست آورده اند.

در نهایت امرمطلوب برای امریکایی ها اینست که دامنه ی تحریم در برابر دولت ایران را گسترده تر سازند. اما به باور من تحریم، زمانی به نتیجه ی مطلوب خواهد انجامید که جهان در هماهنگی مفید و سازنده با امریکا عمل نماید. اما، دوران حکومت هشت ساله ی بوش با سیاست خارجی تندروانه اش، زمینه های مشارکت استراتژیک امریکا را از کشورهای مهم در جهان محدود ساخت. این در حالیست که ایران در سطح جهانی همکاران بین المللی خود را تقویت بخشید.

در مجموع طرفداران تحریم علیه ی ایران در سطح اروپا و امریکا بشمار هستند. آنها به این باوراند که تحریم میتواند توتالیتاریزم ایدئولوژیک را در ایران تضعیف بخشد و راه های بهتری را برای صلح و امنیت منطقه یی فراهم آورد. حد اقل این اصل به مراتب بهتر از جنگ خواهد بود.

تاثیر به ذهنیت عامه ی ایران از طریق رسانه ها تلاش های امریکا و هم فکرائش در پیوند به تاثیر گذاری و یا تغییر ذهنیت عامه ی ایران در برابر رژیم جمهوری اسلامی از مرز رسانه های منطقه یی، به رسانه های جهانی کشانیده و تاثیرات مهمی را در ذهنیت مردم این کشور در برابر حکومت شان به جا گذاشته است. نمونه ی خوب آنرا میتوان در حوادث اخیر پیرامون انتخابات ریاست جمهوری در ایران مورد ارزیابی قرار داد.

روشنفکران ایران در غرب و تاثیر آنها بر وضعیت کنونی

از سویی هم کمیت گسترده ی روشنفکران ایرانی که تعداد شان به دهها هزار تن در کشورهای اروپایی، امریکایی و کانادایی میرسد، نقش مهمی را در اشاعه ی اندیشه های لیبرالیزم غرب بر ایران فرود دارد. این روشنفکران ناراض میتوانند به گونه ی فرسایشی، موج تازه ی از جاگزینیهای بارزتری را برای غرب در ایران فراهم سازند. امروز کمیت وسیعی از تکنوکراتها، متخصصین و چهره های سر شناس ایرانی در زمینه های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و تکنالوژی در غرب زنده گی میکنند. تصور میشود که روزی این نیروهای روشننگر ایرانی در بیرون از مرزهای ایران دستاویز خوبی برای یک الترناتیف قابل قبول برای غرب در ایران به حساب آید.

دنیای حامی (اسلامی) امریکا و نقش آن بر وضعیت ایران

غرب تلاش خواهد کرد تا از طریق کشورهای اسلامی معتدل چون ترکیه، امارات عربی، بحرین، قطر، تونس... تاثیراتش را بر ذهنیت اجتماعی ایران گذاشته و فضای این کشور را در برابر رژیم جمهوری اسلامی تغییر دهد.

۵. عبدالقدیر میرزایی ژورنالیست تلویزیون آریانا : سازمان بین المللی انرژی اتمی سازمان ملل متحد تحت رهبری آقای یوکیا امانو رییس جدید این نهاد بتاریخ هجدهم فیرووری سال ۲۰۱۰ گزارشی را از توسعه ی برنامه های اتمی ایران به نشر رسانید که موجب تشویش بیشترجامعه ی بین المللی گردید. این گزارش به فعالیت های مخفی ایران برای ساختن کلاهک های اتمی ابراز تشویش کرده است. هم چنان این گزارش نشان میدهد که چگونه برنامه های اتمی ایران با برنامه های نظامی ایران در هماهنگی قرار گرفته است.

به ادامه ص ۱ ادغام...

و مجموع ثبت و راجستر کلیه ساختارها، تعداد اعضای حزب پس از ادغام را تثبیت می نماید که باساس آن نورم نمایندگی برای انتخابات تعیین می شود بناء این پروسه که مرحله گذار هم خوانده میشود باید با دلسوزی، صداقت و شفافیت پیش برده شود. در کار ادغام واحدهای اولیه و واحدهای محل زیست رهبری ساختارها باید شرکت کند که سفرها به محلات را ایجاب می کند و توسط ماده ۶ مصوبه ۲۳ ثور هیئت توحید و انسجام چنین تنظیم می گردد "برای شمولیت اعضای در جلسات مشترک واحدهای اولیه و واحدهای محلات زیست موجودیت در خواست فیصله واحد اولیه، تصویب عضویت از جانب ارگان های با صلاحیت و پرداخت حق العضویت ماهانه معیار و مبنا قرار داده شود".

ادغام نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان و متحد ملی باساس طرز العمل ادغام تشکیلاتی مورخه ۴ جدی ۱۳۸۸ شامل دو قسمت می شود. قسمت اول دربرگیرنده شوراهای واحد رهبری ولایات، شهرها ولسوالی و نواحی میشود و قسمت دوم واحدهای اولیه و واحدهای محل زیست را شامل می گردد.

در قسمت اول برای ایجاد شوراهای واحد رهبری اولاً بر تعداد و ثانیاً بر اشخاص حقیقی توافق صورت میگیرد که به تعداد مساوی از طرف جانبین شامل پروسه ادغام معرفی میگردند. درین قسمت خوردی و بزرگی ساختارها و تعداد زیاد و کم اعضا در نظر گرفته نمی شود. ایجاد هیئت اجرایی توحید و انسجام از میان اعضای شورای واحد رهبری هم به همین منوال عملی می

گردد.

در قسمت دوم ادغام به معنی حقیقی آن صورت می پذیرد و عملی میشود که شرط عمده و اولی آن حضور حقیقی اعضاء است. ادغام درین قسمت معنای تبادل جدول ها و لست ها احصائیوی نیست که برخی ها بر آن تأکید می نمایند. بعد از ادغام باید جلسات واحدهای اولیه ادغام شده دایر شود تا اعضا از همدیگر شناخت حاصل کنند. از کار و مبارزه همدیگر در جهت توسعه سازمانی- تبلیغ اهداف و سیاست های حزب.... آگاهی حاصل نمایند تا در مرحله انتخابات، در انتخاب رهبری واحد اولیه و انتخاب نماینده برای کنفرانس ها و کنگره حزبی انتخاب سالم داشته باشند چیزی که با عدم حضور حقیقی افراد ناممکن به نظر می رسد.

نکته دیگر اینکه پروسه ها و فعالیت های سیاسی طبیعتاً در محلاتی که امنیت و ثبات هست ارگان های حاکمیت دولتی، مکاتب و نهادهای اجتماعی و مدنی فعال است، نسبت به محلاتی که در آن عوض حاکمیت دولتی تسلط مخالفین مسلح برقرار است. کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر و انواع خشونت رونق دارد رشد بیشتر دارد. طرح های انحرافی وجود دارد که عکس آنرا می رساند. ارائه کمیت های چندین مرتبه بیشتر در محلات ناامن نسبت به محلات امن تر که کاملاً غیر طبیعی می نماید با رد حضور حقیقی افراد نه تنها سوال برانگیز می شود بلکه شک و شبهه هم می آفریند. ارائه چنین طرح ها به مثابه یک پهلوی انحراف از جانب کسانی که از شتاب و تازاندن پروسه ادغام در اوایل پشتیبانی می نمودند، سبب کندی و ایجاد موانع به حیث پهلوی دیگر

انحراف می گردد دلچسپ میباشد.

ادغام پس از توافق شوراهای واحد رهبری و هیئت های اجرایی توحید و انسجام اگر با صداقت و شفافیت همراه باشد. خیلی هاساده است. مثلاً در محلاتی که حضور حقیقی اعضاء میسر است ادغام عملی شود. اعضای حزب ثبت گردد جلسات دایر شود. رهبری واحدها مدغم نشده انتخاب گردد و نماینده برای شرکت در کنفرانس ها و کنگره مطابق فورم نمایندگی که شورای واحد رهبری تصویب می نماید انتخاب گردد.

در محلاتی که بنابر وضع سیاسی نظامی حضور حقیقی افراد و تدویر جلسات ناممکن است ساختارها به مثابه سازمان های مخفی حفظ و ثبت گردد شیوه های لازم ارتباط و اطلاع رسانی با آن ها تنظیم گردد، در عوض نماینده انتخابی دعوت نماینده مهمان در کنفرانس ها و کنگره از چنین ساختارها توافق شود. قابل توضیح اینکه تفاوت نماینده انتخابی و نماینده مهمان در این است که نماینده انتخابی در رای گیری شرکت می نماید و نماینده مهمان نظریات و پیشنهادات ارائه می نماید اما در رای گیری سهم نمی گیرد. با بهتر شدن وضع سیاسی نظامی و نورمال شدن اوضاع در محلات ساختارهای مخفی علنی گردد و نمایندگی عضویت شان در شوراهای رهبری کننده تأمین گردد. این خواسته اوضاع و احوال کنونی داخل کشور و لازمه تحقق پروسه وحدت می باشد که اکنون برگشت ناپذیر شده است به هیچوجه معنای سلب حقوق اعضای حزب را ندارد بلکه تطبیق شیوه های مختلف کار را می رساند.

به ادامه ص ۲۹ افغانستان...

آیا به کدام ظرفیت کاری و احساس و ظنپرستی مسوولین امور، باز هم متیقن بود که این

کمکهای تازه در راه آبادانی کشور بمصرف خواهد رسید؟ و کدام وجدان سربلند دولتی قادر خواهد بود تا با شفافیت و قهرمانی ازین پروسه مهم ملی، نظارت صادقان بعمل آورد!!

در حال حاضر اکثریت مردم افغانستان هر چند در جهنم فقر و بیکاری و ده ها بدبختی دیگر نفس میکشند اما در برابر حوادث نا بهنجار امروز و فردای سردرگم که سرنوشت شان را در خود گره زده است، بی تفاوت نه نشسته در هر حال و در هر موقف در برابر حقوق و آزادیهای خود بدفاع خواهند برخاست و در سهم عادلانه حقوق شهروندی خویش در محدوده جغرافیای افغانستان، با احساس اینکه از متن فضای این جرگه و جرگه بازیها، بوی تجزیه خاک استشمام میشود، تا پای جان ایستادگی خواهند نمود.

به ادامه ص ۱۰ وضع در کشور...

و چون تن واحد در میدان سیاست تبارز کند. مداوای بیماری های خودمحوری شخصی، تعبد خواهی، مقام طلبی و غیره داشتن دموکراسی شفاف درون حزبی و باور به آن است، تاهرکسیکه آرزوی رسیدن به جایی و مقامی را در از طریق آرای سری اعضای حزب وزن خود را بیازماید در صورت نرسیدن به مدارج مطلوب با حرمت به آرای حزب بدون عقده مندی و خصومت با دیگران در این جمع سیاسی اش تفرقه و چنددستگی ایجاد نکند.

فکر میکنم با چنین یک نیرو و وزنه جدید در عرصه سیاسی افغانستان تبارز خواهد کرد و یکی از خلاهای سیستم سیاسی کشور در امر بازسازی، وسعت دموکراسی و بیداری سیاسی مردم پُر خواهد شد. ختم

د ۲۱ مخ پاتی کابل کنفرانس ...

هغه توره بلا په کور دننه اداري فساد دی ! د ملگرو ملتو سرمنشي بښاغلي بانگي مون ، د افغانستان ولسمشر کرزي و هڅاوه چې د اداري فساد په وړاندي رابوخ شي او غوڅه مبارزه وکړي . د نړۍ نورو مشرانو هم د افغانستان له دولته همدغه غوښتنه درلوده . افغانان خو لا مخکي د اداري فساد له امله پر کرزي او د هغه په ناوړه او ناکاره اداره زړه ډکي دي ! د ډېرو په اند ، د کابل د کنفرانس او يا هره بله گټوره پریکړه به پلي نشي چې د ترهگرو او اداري فساد پر وړاندي غوڅه مبارزه ونشي . دا دريواره يوله بله ترلي دي !

د کابل کنفرانس او د نړۍ ملاتړ بلاخره پای لري . دا د افغانانو لپاره روستي چانسونه دي . که افغانان نور هم د پیل په غوړ کې ویده وي ، دا چانسونه ځي . بیا به لاسونه مړو او وخت به تېر وي !
ځونه به ښه وي چې تر ټولو رومبی روشنفران ، قلموال ، پوهان او د نظر خوانندان د هېوادپالني په لور احساس ، د اداري فساد او ترهگرو په وړاندي د یو مست غورځنگ په لارچولو سره د هراړخيزي مبارزي لپاره راودانگي !

کیمیای مراقبه

ارسالی انیسه وطنیار

در جهان تنها يك فضیلت وجود دارد و آن آگاهی است و تنها يك گناه، و آن جهل است و در این بین ، باز بودن و بسته بودن چشم ها، تنها تفاوت میان انسان های آگاه و نا آگاه است نخستین گام برای رسیدن به آگاهی توجه کافی به کردار ، گفتار و پندار است. زمانی که تا به این حد از احوال جسم، ذهن و زندگی خود با خبر شدیم، آن گاه معجزات رخ می دهند. در نگاه مولانا و عارفانی نظیر او زندگی ، تلاش ها و رویاهای انسان سراسر طنز است! چرا که انسان نا آگاهانه

تمام اشکهایم

(شعری از فریدون مشیری)

شرم تان باد ای خداوندان قدرت، بس کنید!

بس کنید از این همه ظلم و قساوت بس کنید!

ای نگهبانان آزادی!

نگهداران صلح!

ای جهان را لطف تان تا قعر دوزخ رهنمون،

سرب داغ است این که می بارید بر دلهای مردم،

سرب داغ!

موج خون است این، که می رانید بر آن کشتی

خودکامگی را موج خون!

گرنه کورید و نه کر،

گر مسلسل های تان یک لحظه ساکت می شوند،

بشنوید و بنگرید:

بشنوید این وای مادرهای جان آزرده است،

کاندرین شب های وحشت، سوگواری می کنند!

بشنوید این بانگ فرزندان مادر مرده است؛

کز ستم های شما هر گوشه زاری می کنند.

بنگرید این کشتزاران را که مزدوران تان

روز و شب با خون مردم ، آبیاری می کنند.

بنگرید این خلق عالم را که دندان بر جگر،

بیدادتان را ، بردباری می کنند!

دست ها از دست تان ای سنگ چشمان! بر

خداست!

گرچه می دانم

آنچه بیداری ندارد ،

خواب مرگ بی گناهان است و وجدان شماس!

با تمام اشکهایم ، باز، - نومیدانه- خواهش می

کنم: بس کنید!

بس کنید!

فکر مادرهای دلواپس کنید

رحم بر این غنچه های نازک نورس کنید!

بس کنید

همواره به جست و جوی چیزی است که پیشاپیش در وجودش نهفته است! اما این نکته را درست زمانی می فهمد که به حقیقت می رسد!

نه پیش از آن!

مشهور است که "بودا" درست در نخستین شب

ازدواجش، در حالی که هنوز آفتاب اولین صبح

زندگی مشترکش طلوع نکرده بود، قصر پدر را در

جست و جوی حقیقت ترك می کند. این سفر سالیان

سال به درازا می کشد و زمانی که به خانه باز می گردد

فرزندش سیزده ساله بوده است! هنگامی که

همسرش بعد از این همه انتظار چشم در چشمان

"بودا" می دوزد، آشکارا حس می کند که او به حقیقتی

بزرگ دست یافته است. حقیقتی عمیق و متعالی.

بودا که از این انتظار طولانی همسرش

شگفت زده شده بود از او می پرسد: چرا به دنبال

زندگی خود نرفته ای؟!

همسرش می گوید: من نیز در طی این سال ها

همانند تو سوالی در ذهن داشتم و به دنبال پاسخش

می گشتم! می دانستم که تو بالاخره باز می گردی

از زبان تو بشنوم، از زبان کسی که حقیقت را

با تمام وجودش لمس کرده باشد. می خواستم پیرسم

آیا آن چه را که دنبالش بودی در همین جا و در

کنار خانواده ات یافت نمی شد؟!

و بودا می گوید: "حق با توست! اما من پس از

سیزده سال تلاش و تکاپو این نکته را فهمیدم که

جز بی کران درون انسان نه جایی برای رفتن هست

و نه چیزی برای جستن!"

حقیقت بی هیچ پوششی

کاملاً عریان و آشکار در کنار ماست

آن قدر نزدیک

که حتی کلمه نزدیک هم نمی تواند واژه درستی

باشد!

چرا که حتی در نزدیکی هم

نوعی فاصله وجود دارد!

ما برای دیدن حقیقت

تنها به قلبی حساس

و چشمانی تیزبین نیاز داریم.

تمامی کوشش مولانا

در حکایت های رنگارنگ مثنوی

اعطای چنین چشم

و چنین قلبی به ماست

او می گوید:

معجزات همواره در کنار شما هستند

و در هر لحظه از زندگی تان رخ می دهند

فقط کافی است نگاه شان کنید

او گوید:

به چیزی اضافه تر از دیدن

نیازی نیست!

لازم نیست تا به جایی بروید!

برای عارف شدن

و برای دست یابی به حقیقت

نیازی نیست کاری بکنید!

بلکه در هر نقطه از زمین،

و هر جایی که هستید

به همین اندازه که با چشمانی کاملاً باز

شاهد زندگی

و بازی های رنگارنگ آن باشید،

کافی است!

این موضوع در ارتباط با گوش دادن هم

صدق میکند!

تمامی راز مراقبه

در همین دو نکته خلاصه شده است

"شاهد بودن و گوش دادن"

اگر بتوانیم

چگونه دیدن و چگونه شنیدن را بیاموزیم

«مشعل» از شما و برای شما است. ما ارزومندیم چون پلی وصلی برای انانی که بخاطر میهن عزیز ما می اندیشند و می نویسند قرار گیریم . به «مشعل» مضمون بفرستید ، ما وعده میدهیم که همه نبشته های هموطنان خویش را بدون تعصب چاپ و نشر می نماییم . به «مشعل» اشتراک نمایید و ما را یاری رسانید تا بتوانیم این مشعل را برای همیشه فروزان نگهداریم.

مسئولیت از نوشته ها به دوش نویسنده گان آن است . صرف سر مقاله بازتاب دهنده دیدگاه «مشعل» می باشد. لطفاً در صورت امکان مطالب تان را تایپی ارسال دارید. مشعل در کوتاه ساختن مطالب طویل دست باز دارد ، ولی این کار تسلسل مقالات را اسیب نمیرساند، و عمدتاً مطالبی را به نشر می سپارد که در سایر نشرات قبلاً چاپ نگردیده باشد.

مدیر مسوول : **مصطفی روزبه**
Editor - in- chief
Mustafa Rozbe
Tel/ +31-79-351-66-59
Fax/+31-84-757-63 -81

نشانی ما:

Gershwinrode -8
2717 EK - Zoetermeer
Nederland
آدرس ما بر روی صفحه ا نترنت:

www.mashal.org
پست الکترونیکی ما:

mashalafghanistan
@hotmail.com

و یا

info@mashal.org
وجه اشتراک سالانه :

هالند : ۳۰ اوپرو

اروپا : ۴۰ اوپرو

سایر قاره ها: ۵۰ اوپرو

حساب بانکی مشعل :

Postbank N.V.
Gironr:3062779

International
Banking Account:
Bic: pstbnl21

IBAN:
nl 93pstb0003062779

ماهنامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

MASHAL political, social and cultural Afghan News Paper, The Netherlands
 شماره هفتم و هشتم سال هشتم شماره مسلسل ۹۱ و ۹۲ میزان و عقرب
 ۱۳۸۹ سپتامبر و اکتوبر ۲۰۱۰

پس منظر انتخابات

انجنیر عزیز

رای دین ملت (کل) بر دوش هر رأی دهنده (جزء) است. تا به چایش برگردانده شود. در کارزار انتخابات کل بر جزء و جزء بر کل تکیه دارد. رأی دهنده بحیث فرد (جزء) اگر منافع عموم (کل) را در نظر بگیرد باید چنین باور داشته باشد که خودش جزء کل است. اگر سطح زندگی عموم (کل) رشد کند وی به سهم خود به این رشد میرسد. پارلمانی که از این انتخابات بوجود می آید با وضع قوانین، فرامین و انتخاب حکومت ها رفاہ مادی و معنوی عموم را در نظر دارد به این ترتیب دولت ها مشروعیت خود را از آراء مردم و یا وکلای منتخب آن ها بدست می آورند. ۲۲ ص

عوامل شکست چپ در انتخابات پارلمانی

داکتر آراین

یک بار دیگر اهمیت و ضرورت اتحاد همه نیروهای چپ و مترقی در یک جبهه وسیع، فراگیر و متحد تاکید میگردد. تشکیل جبهه نه تنها از ضرورت تحکیم همبستگی چپ در مبارزه علیه دشمن مشترک که بنیادگرایی و افراتیت است ناشی میشود، بلکه از زمینه های مشترکی که بانظریات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی دارند نیز برخاسته است.

۲۶ ص

تجارب سیاسی - سازمانی و شیوه برخورد با معضلات مقطعی

نوشته از ع. بصیر دهباز

سازمانهای حزبی بحیث یک موسسه سیاسی که دارای خطوط فکری و عملی میباشد و اهداف و خطوط فکری عمومی آن در در یک اساسنامه و برنامه عملی تدوین و چوکات بندی میگردد، همان طوریکه تشکیل میگردد، رشد میابد در یک مقطع زمانی به یک فکتور موثر در سیاست های عمومی و جاری دولت و جامعه تبدیل میگردد. احزاب سیاسی در کشور های که کمتر تجربه دموکراسی دارند، کسب قدرت سیاسی یک هدف عمده است و راه های مبارزه سیاسی هم در همین راستا سمتگیری میشوند. ۲۵ ص

جگره باید افغانستان خُخه پنجاب ته انتقال شی

سرلوخ مرادزی

په ۲۰۰۱ کال د ملگرو ملتو د پریکړې له مخې، افغانستان ته د امریکې په مشرۍ د ناتو او ایساف ځواکونو د راتګ موخه دا وه چې د افغاني طالبانو او القاعده غوړونه ورتاو کړي، ځکه د امریکې په گومان په نیویارک کې د نړیوالې سوداګرۍ مرکز د دغو زور پالو، متحجرو او ترهګرو پلاس الوخول شوی و. طالبانو هغه مهال په افغانستان کې بین لادین او د القاعدې ترهګرې ډلې ته پنا ورکړې وه او دا پلمه یې کوله چې میلمه پالنه د افغانانو دود دی.

۲۷ ص

جایگاه اخلاق در سیاست

پوهاند احمد ضیاء نیکبین

به طور کلی میتوان گفت که اخلاق با طرز رفتار و عملکردهای انسان ها سرو کار دارد و آنچه را که مردم باید انجام دهند یا نباید انجام دهند، مشخص می کند. اخلاق

قواعدی را که باید بر رفتار انسان در زندگی اجتماعی تاثیر گذارد، تنظیم و تدوین می کند، و کمالات و مطلوب هایی را توضیح می دهد که انسان باید در تحقق آنها بکوشد. جوامع مختلف دارای یک نظام اجتماعی، مبتنی بر زنجیره ای از اصول،

می کند. چنانچه بر همه روشن است، رابطه اخلاق و سیاست در طول تاریخ به عنوان یک حوزه ای که افکار و آراء مختلف را معطوف به خود کرده تا برای حل آن اندیشه کنند، مطرح بوده، و این امر

مختص به یک مکتب فکری خاص نبوده بلکه در دنیای باستان و بعد در قرون وسطی مسیحی و اسلامی همواره این بحث جولانگاه فکری فلاسفه و اندیشمندان بوده است.

۳۰ ص

هنجارها، ارزشها و الگوهای است که معمولاً اخلاق نامیده می شود. اخلاق در هر جامعه ملاک و معیار بایدها و نبایدهای آن جامعه را تعیین نموده و انسان اجتماعی را در مسیر زندگی هدفدار و غایت مند خود در مسیر کمال، فضیلت و سعادت هدایت



خبرونه او گزارشونه



روایت ۱۰ سال تجاوز؛ از مثله کردن افغانها تا انتحار نظامیان امریکا

جنگ افغانستان درحالی وارد دهمین سال خود شد که شاهد مثله کردن اجساد هم میهنان ما توسط نیروهای امریکایی و افزایش آمار خودکشی در میان نظامیان غربی هستیم.

میلاد

در حالی روز ۷ اکتوبر جنگ افغانستان وارد دهمین سال خود شد که چشم اندازی

برای دستیابی امریکا به اهدافش در کشورما وجود ندارد و هر روز بر مخالفین جنگ افزوده می شود. "بارک اوباما" بر استراتژی ناکام خود در افغانستان تاکید دارد اما با مروری بر آمار تلفات نظامیان می توان دریافت که در دوران ریاست جمهوری اوباما در مقایسه با رییس جمهوری پیشین امریکا نه تنها

پیشرفتی در جنگ حاصل نشده بلکه هر روز بر مشکلات واشنگتن درباره افغانستان افزوده شده است.

اوباما در حالی بر کارآمد بودن استراتژی امریکا در افغانستان تاکید می کند که این راهبرد با واکنش مختلف مقامات ارتش امریکا و دولتی مواجه شده است. در همین حال "باب وودوارد" از خبرنگاران معروف امریکایی در کتاب خود تحت عنوان "جنگهای اوباما" فاش کرد در کاخ سفید شدیدتر از سابق درباره سیاست رییس جمهوری امریکا در افغانستان بحث و اختلاف نظر به وجود آمده است.

همچنین جنگ افغانستان در حالی وارد دهمین سال خود شد که کاخ سفید و پنتاگون هیچکدام آشکارا به سالگرد جنگ توجهی نکردند. در این بین پنتاگون شمار نظامیان کشته شده در جنگ را از سال ۲۰۰۱

تاکنون هزار و ۳۰۹ نفر اعلام کرده است. اوباما در ۲۷ مارچ ۲۰۰۹ پیش از اعلام تصمیم خود برای اعزام ۳۰ هزار نظامی امریکایی به افغانستان هدف از حضور نظامیان در این کشور را خلع سلاح و نابودی القاعده در افغانستان و پاکستان معرفی کرد و با اطمینان خاطر گفت که دیگر پناهمگاهی برای افراد تروریست در امریکا و سایر گوشه های جهان وجود نخواهد داشت اما با آغاز دهمین سال جنگ می توان دریافت که فاصله یی پرشدنی تا دستیابی امریکا به این هدف وجود دارد. نکته دیگر درباره جنگ افغانستان این است که اقدامات برخی از نیروهای ایالات متحده در کشور ما نشان دهنده آن است که نظامیان از اختلالات روانی رنج می برد، چنانچه

تمام این نظامیان در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ در نزدیکی قندهار عملیات نظامی انجام می دادند.

(جالب اینکه دادگاه نظامی امریکا برای یکی از کسانی که متهم به قتل هموطنان بیگانه ما است، ۹ ماه حبس داده است.)

همچنین درحالیکه ارتش امریکا تقریباً ۹۰۰ طرح را برای کنترل آمار خودکشی در ۴۰۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان در نظر گرفته، اما گزارش وزارت دفاع این کشور نشان می دهد که این برنامه ها تاثیری در کاهش آمار خودکشی نظامیان نداشته است.

سال گذشته ۳۰۹ نظامی امریکایی خودکشی نافرجم داشتند. در سال ۲۰۰۸ همچنین ۲۶۷ سرباز و در سال ۲۰۰۷ حدود ۲۲۴ نظامی ایالات

متحده دست به خودکشی زدند.

آمار خودکشی در میان امریکایی از آغاز درگیریها در عراق و افغانستان به طور پیوسته و یکنواخت افزایش یافته است و نیروی ویژه وزارت دفاع امریکا که موظف به



تصویری از یک سرباز امریکایی که در حال کمک به یک جوان افغان آرزوی سربازان امریکایی

کنترل آمار خودکشی نظامیان است، درباره اینکه چرا روشهای دیگر برای کاهش آمار خودکشی در نظر گرفته نمی شود، ابراز بی اطلاعی کردند.

در این بین به رغم ناکامی غرب در افغانستان، نمایندگان طالبان و دولت آقای حامد کرزی مذاکرات سری و در سطح عالی را به منظور پایان دادن جنگ داخلی آغاز کرده اند. دولت حامد کرزی با هدف اجرای طرح آشتی با شبه نظامیان، فهرستی ۷۰ نفره به عنوان اعضای شورای عالی صلح را معرفی کرده است.

در حقیقت تردیدی وجود ندارد که حضور مستمر امریکا در افغانستان حکایت از توسعه جنگ طلبی این کشور دارد و برقراری ثبات و امنیت در کشور ما بهانه ایالات متحده بر ادامه اشغال افغانستان است.

واشنگتن پست در گزارشی افشا کرد گروهی از نظامیان امریکایی برای سرگرمی بعد از کشتن غیرنظامیان افغان، اندام آنها را قطعه قطعه می کنند، از اجساد آنها عکس می گیرند و به جمع آوری جمجمه و استخوانهای کشته شده گان می پردازند.

همچنین اسناد منتشر شده از سوی ارتش امریکا نشان می دهد که ۱۲ نظامی این کشور غیرنظامیان افغانی را برای سرگرمی خود کشته، جنازه آنها را قطعه قطعه می کردند و انگشتان آنها را به عنوان یادگاری نزد خود نگاه می داشته و از قربانیان عکس می گرفتند.

بر اساس اسناد منتشر شده ارتش امریکا، پنج امریکایی به قتل غیرنظامیان افغانی و هفت فرد دیگر متهم به مشارکت در مخفی کاری قتل های صورت گرفته متهم هستند.

یلداز یکدش

امریکا همچنان در باتلاق و به دنبال راه نجات

لشکرکشی امریکا و متحدانش به

افغانستان در حالی وارد دهمین سال می‌شود که نه تنها عامل این

تهاجم گسترده که "مبارزه با ترور"

عنوان شده بود از بین نرفته و دامنه آن به سراسر جهان گسترش یافته است، بلکه افغانستان بیش از گذشته از بی‌ثباتی و فساد و مشکلات عدیده رنج می‌برد و هنوز هم هیچ دورنمایی برای آینده روشن و زنده گی سعادت‌مند افغان‌ها قابل تصور نیست.

مردم ما در حالی ۷ اکتبر نهمین سال حمله امریکا به کشورشان را سپری می‌کنند که پس از گذشت حدود یک دهه افغانستان همچنان از ویرانی، فقر، افزایش بیماری، خشونت و افراطی‌گری رنج می‌برد.

امریکا و حدود یک دهه اشغال افغانستان

به دنبال حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به امریکا، دولت جورج بوش، رییس جمهور وقت امریکا، به بهانه این که افغانستان کانون فعالیت‌های شبه نظامیان است و به پناهمگاهی برای افراطیون تبدیل شده به همراه متحدانش به کشورما لشکرکشی کرد. حال آنکه نتیجه این کشورگشایی و ماجراجویی نظامی دولت بوش، افزایش و گسترش تروریسم در جهان بوده است.

در حالی ۹ سال از تجاوز امریکا به افغانستان می‌گذرد که اکنون شاهد یکی از پیامدهای این تجاوز به افغانستان هستیم: اکنون شاهد هستیم که موجی از نگرانی‌ها در اروپا نسبت به انجام حملات تروریستی وجود دارد و مطمئناً عامل اصلی آن، استراتژی‌های ناکام به اصطلاح ضد تروریستی امریکا و غرب است.

دولت‌مردان امریکایی که تروریسم را توجیه اشغال افغانستان معرفی کرده‌اند، اکنون به این نتیجه رسیدند که عملاً حدود یک دهه اشغال افغانستان نه تنها هیچ ثمری برای آنها نداشته بلکه باعث گسترش افراطی‌گری در سراسر جهان شده است. نمونه افغانستان نشان داد که دیگر اشغال یک کشور به بهانه مقابله با تروریسم ثمربخش نیست.

با بررسی‌های موشکافانه جنگ افغانستان می‌توان به این نتیجه رسید که این جنگ چیزی جز فاجعه بشری نبوده است و می‌توان عاملان این جنگ فاجعه آمیز را به اتهام ارتکاب جنایات جنگی محاکمه کرد، اما متأسفانه سازمان دهنده گان این جنگ از قدرت و نفوذشان برای جلوگیری از محاکمه شدن استفاده می‌کنند و نهاد‌های بین‌المللی از جمله شورای امنیت و دادگاه لاهه نیز که مدعی اجرای عدالت به نفع مردم جهان هستند، در برابر جنایات دولت‌مردان امریکایی و هم‌پیمانان اروپایی‌شان سکوت پیشه کرده‌اند.

یک استراتژی ناکام تمام عیار

آنچه بیش از همه در جنگ افغانستان در این مقطع زمانی نمود بیشتری دارد، اثبات یک استراتژی ناکام و درمانده امریکا در افغانستان است. کاخ سفید با وعده نابودی طالبان و القاعده به افغانستان حمله کرد، اما پس از گذشت کمتر از یک دهه می‌توان به جرات گفت که این حمله خود عامل گسترش تروریسم در جهان بوده است.

استراتژی امریکا در جنگ افغانستان نشان داد که دولت‌مردان امریکایی بویژه نومحافظه‌کاران افراطی در این کشور حتی در طرح‌هایشان برای تسلط بر نقاط مختلف دنیا از اصول متزلزل تبعیت می‌کنند و به هیچ وجه در ماجراجویی‌های نظامی امریکا به پیامدهای این اقدامات غیر بشری خود توجه ندارند.

جنگ افغانستان ۹ ساله شد

برای آنها به ارمان بیاورد. باید دید که آیا اوپاما می‌تواند از باتلاق جنگ افغانستان جان سالم به در ببرد؟ دخالت ناتو در افغانستان و افزایش تروریسم در اروپا

از جمله پیامدهای حضور کشورهای اروپایی در افغانستان افزایش تروریسم در برخی از این کشورها بوده است. در حالی ۹ سال از جنگ افغانستان می‌گذرد که تروریسم به صورت جدی در خاک اروپا نیز دیده شده است به گونه‌ی که طی روزهای اخیر در چند شهر اروپا نیروهای امنیتی از ترس حملات تروریستی شبیه حمله تروریستی شهر بمبئی در سال ۲۰۰۸، به حالت آماده باش در آمده‌اند. حمله امریکا به افغانستان و به دنبال آن افزایش خشونت و افراطی‌گری و همچنین همکاری چندین کشور اروپایی با امریکا در افغانستان از جمله دلایل بروز موج نگرانی در اروپا نسبت به انجام حملات تروریستی است.

ادعای به ناکامی و روی آوردن به مذاکرات با طالبان

یکی دیگر از نشانه‌های ناکامی تجاوز به افغانستان، حمایت امریکا و غرب از مذاکرات میان دولت کرزی با مقامات ارشد طالبان و دیگر گروه‌های شبه نظامی در افغانستان است. پیش از این، گروه طالبان اعلام کرده بود در صورتی وارد مذاکره با دولت کرزی می‌شود که نیروهای خارجی خاک افغانستان را ترک کنند، اما به گفته روزنامه واشنگتن پست، دولت کرزی مذاکرات مخفیانه با گروه‌های شبه نظامی به ویژه طالبان را آغاز کرده است. انجام این مذاکرات و حمایت امریکا از مذاکره با طالبان نشانه دیگری از شکست امریکا و غرب در افغانستان است. اگر از ابتدا قرار بود با طالبان مذاکره شود، پس چه نیازی به هزینه میلیاردها دلار، ویرانی افغانستان، افزایش خشونت و کشته شدن صدها بیگناه در این کشور بود؟ موافقت امریکا و غرب با مذاکرات دولت کرزی با گروه طالبان، نشان می‌دهد که دولت‌مردان غرب به این نتیجه رسیده‌اند که برای جلوگیری از شکست در افغانستان هیچ راهی جز مصالحه با طالبان ندارند و این موضوع، عملاً ناکامی بزرگی برای امریکا و غرب محسوب می‌شود و آشکار می‌سازد که جنگ افغانستان راه حل نظامی ندارد و حدود یک دهه اشغال افغانستان، در نهایت عجز و ناتوانی غرب را در برابر شبه نظامیان اثبات کرد.

بهانه بی به نام تروریسم دیگر اعتبار ندارد

جنگ افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد؛ جنگی که به بهانه تروریسم شروع شد اما خود عامل گسترش تروریسم بوده است. این جنگ و اقدامات امریکا برای جهانیان ثابت کرد که دیگر نمی‌توان به بهانه تروریسم به کشوری حمله کرد و با تصورات یک عده مقام ارشد، فعالیت‌های تروریستی را در جهان ریشه‌کن کرد. باید گفت که تروریسم خود زاییده تفکرات و استراتژی‌های غرب بویژه دولت‌مردان امریکاست تا بدین بهانه قدرت‌های جهان به اهداف جاه طلبانه خود و همچنین منابع غنی کشورها برسند.

موضوع ابهامات در حادثه ۱۱ سپتامبر نیز شک و تردیدها را در مورد آغاز جنگ افغانستان افزایش می‌دهد. بیشتر حادثه ۱۱ سپتامبر عامل اصلی آغاز جنگ افغانستان معرفی شده بود، اما پس از گذشت حدود یک دهه و شک و تردیدها در مورد حادثه ۱۱ سپتامبر، مشخص می‌شود که اهداف حضور نظامی امریکا در افغانستان فراتر از مقابله صرف با تروریسم و شبه نظامیان طالبان و القاعده بوده است و هدف اصلی تثبیت هژمونی امریکا در منطقه استراتژی‌های هم‌چون جنوب آسیا، آسیای میانه و خاورمیانه است.

۲۸ ص

استراتژی افزایش نیرو در افغانستان نیز که از سوی بارک اوپاما و با امیدهای فراوان اعلام شد، با افزایش تلفات غیر نظامیان و نظامیان همراه بوده است. استراتژی افزایش نیرو در افغانستان در حالی اجرا شد که پیشتر مقامات نظامی غیر نظامی امریکا و غرب نسبت به این موضوع هشدار داده بودند که راه حل نظامی در افغانستان راهگشا نخواهد بود و امریکا باید به دنبال یک راه حل غیر نظامی پایدار در افغانستان باشد.

باب وودوارد، خبرنگار کهنه‌کار امریکایی نیز اخیراً در کتاب جدید خود با عنوان "جنگ اوپاما" اعتراف کرد که مقامات ارشد کاخ سفید در تعیین استراتژی‌های اصلی در جنگ افغانستان با اختلافات فراوانی روبرو بوده‌اند.

افزایش تلفات غیر نظامیان و انتقادات تند کرزی

یکی از پیامدهای فاجعه آمیز جنگ افغانستان، تلفات غیر نظامیان بی‌گناهی بوده است که امریکا و هم پیمانانش بارها وعده دادند این تلفات کاهش یابد، اما به دنبال استراتژی افزایش نیروهای امریکایی شاهد افزایش چشمگیر تلفات غیر نظامیان بوده‌ایم. به طوری که حامد کرزی، رییس جمهور افغانستان، بارها در مورد این موضوع از عملکرد نیروهای امریکایی و ناتو به شدت انتقاد کرد.

تاسف آور این است که در گزارش‌هایی شنیده‌ایم برخی از نیروهای امریکایی حتی برای تفریح به کشتار غیر نظامیان افغان پرداختند و این نشان می‌دهد که نیروهای امریکایی به هیچ وجه از اصول اخلاقی در مواجهه با این غیر نظامیان تبعیت نمی‌کنند.

ادامه بی‌ثباتی و آینده‌ی همراه با شک و تردید در افغانستان

پس از گذشت حدود یک دهه از جنگ افغانستان، هنوز هم نمی‌توان آینده بی‌روشن برای کشورما متصور شد. همچنان شاهد بی‌ثباتی و خشونت در افغانستان هستیم و این سوال همچنان باقی است که چرا مردم افغانستان باید قربانی طرح‌های ناکام و ماجراجویی‌های نظامی امریکا و غرب شوند؟ جنگ افغانستان در حالی همچنان ادامه دارد که شاهد افزایش ویرانی، بیماری و فقر مردم ما هستیم و حتی روند بازسازی در کشور نیز به کندی حرکت می‌کند.

اوپامای سرگردان و مواجهه با جنگ ویتنام دیگر

اکثر کارشناسان بر این باورند که جنگ افغانستان برای اوپاما به جنگ ویتنام تبدیل شده است و عملاً آشکار شده است که اوپاما به عنوان رییس جمهور امریکا هیچ استراتژی مشخصی را در افغانستان دنبال نمی‌کند، به طوری که حتی سناتورهای کنگره امریکا نیز از مقامات ارشد کاخ سفید به دلیل عدم دنباله‌روی از یک استراتژی مشخص به شدت انتقاد کرده‌اند. فاجعه بارتر آن است که امریکا افغانستان را در حالی ترک کند که احساس شکست کند. کما این که در حال حاضر نیز به گفته اکثر تحلیلگران، نیروهای امریکایی و ناتو اکنون در موضع ناکامی حرکت می‌کنند و تحولات افغانستان نشان می‌دهد که اظهارات برخی از مقامات نظامی امریکا و ناتو در افغانستان در مورد حصول پیشرفت‌های چشمگیر کاملاً بی‌اساس و نشانه توهم آنهاست.

برخی تحلیلگران نیز معتقدند که اصرار اوپاما برای اجرای ضرب‌الاجل جولای ۲۰۱۱ برای خروج نیروهای امریکایی از افغانستان به این دلیل است که وی خود به این نتیجه رسیده که ادامه حضور نظامی امریکا در افغانستان می‌تواند پیامدهای مرگبارتری

ما و سیمای غم انگیز وطن

دکتر ضیا صدیقی

شرایط بحران خونین کنونی در قدرت ساطور جهالت و تیره روزی ملت در حاکمیت رسوا ترین چهره های بی هویت تاریخ سیاسی افغانستان در واکنش رکود مرگبار اجتماعی سوال ایجاد می نماید که آیا حقیقت عصر ما، عصر گمنامی و سکوت، عصر خنجر زنگ زده و تیرهای شکسته بی رادامردان راه آزادی و عدالت اجتماعی است. یا این برهه تاریخ تنها گزارشگر ظلمت سیاهی از ضحاک دوران ماست. و یا این داستان غم انگیز و قصه گردون سای خفته قامت ها و خاموشی صداهای سپهداران پرچم روشنایی و انسانیت از اسارت زنجیر و بنده گی است.

و یا اینکه در گذر خشن زمان شمامه بی بی نورسما ستایش گر قور مرگ آدم ستیزان شده که دیگر گل و عشق و زیبایی و سیمبر را به دار آویخته و به جایش تخم ظلمت و ماتم و کافور کاشته است.

و یا این جماش، خروش مستی دیو شب است که با جام های لب ریز خون و ((کباب قناری در آتش یاسمن و نسترن)) مسند نشین عدالت و پاسدار حریت و ناموس وطن گردیده است.

این روزگار را چگونه تفسیر باید کرد؟

در مجمر خیالات جانکاه من، شاید این همه جلالت قهر تاریخ بر فرق و روح مردمی باشد که در پشت قامت خمیده فرازه های اباسین و هندوکش در پاسار غارت و وحشت سائقان زورق تباهی و مرگ از این سو تا آن سوی مرزها و از فرسنگ های دور اقیانوس ها زجر می کشد، گرسنه است، می میرد و دسته وار تیرباران می شود و در نبودی بی طلائیگی برای دگرگونی سمت و سوی زنده گی به خاطر فرار از نفرین و ننگ ناجیان خودپرست حاکم از گورستانها و مغاره ها پناه می جوید.

فریاد این نای غم و تصویر این درد مشترک مظهر دید فطری و فرا روی احساسات فردی نیست. بلکه درخواست آن یافتن چراغ روشنایی بر فرود تاریک باورها و تفکر ناهنجار ماست که در چنین شرایط سیمای روح و پیکر تن را در گمراهی هدف تلخ تر از زهر و فرسایشی تر از مرگ به گونه بی تدریجی می ساید.

و یا در معنی عریان تر عامل بی مایه گی، سستی، خودپرستی و نقش ناظر نیروی انقلابی دیروز به حیث شریک این روند خونین تاریخ در برابر این کابوس قهار و

این کاهین معبد طاغوت گردیده است. فکر می کنم بحران خط فکری امروز نهضت چپ افغانستان محصول چنین شرایط سیاسی و اجتماعی است که در عمق فاجعه و در زیر " ضربت پکت زمان" با موجودیت ناامیدی، افسرده گی، ماهیت خمود، حرکت بیجان و آرایش کمرنگ هنوز هم در گرداب خودمحوری و در پیوند کینه توزی و نفرت در سیر اندیشوی چندگانه هرکدام فقط ستاینده باورهای دیروز خود است و برحقانیت پرداخت های خود پا می فشارد.

به جای آنکه در پی نجات آماده پذیرش واقعیت زنده گی سیاسی شود. در برزخ دیدگاه محرف مبنی بر اصول و اصالت سمت و سوی انطباقی رسیدن به رهایی در حفظ ساختار های سنتی دیروز و لجن بیماری فرا خودی و فقدان تحرک خلاق در پرتگاه ستیز پرگماتیسم چنان مطرود و فرسایشی می شود که با روح افتیده از شور و شوق و آکنده با شک و تردید در تشخیص رسالت اصلی در بحران کنونی بیچاره است. که در نتیجه آن آگاهانه و یا غیر آگاهانه آخرین فانوس های کم نور آرمان های نامراد ملت را در جوش اختناق فاجعه انگیز ترین برهه تاریخ به قعر طوفان می سپارد.

بنابر این در زیر چتر سیاه این گمراهی و انحراف از اصول مبنی بر رعایت رسالت سیاسی و مسوولیت تاریخی یک بار دیگر قربانی برخوردهای تلخ و زهر آگین دیروز می شود که سازنده گان آن با " رجز خوانی" و " تصویرگردانی" در اسارت خودگردانی خصوصیت اصلی کژ روی ها را در پشت پرده نهان می کنند تا بتوانند در سرآشویی جنگ منطق و خرد تفکر، سیطره بی این جدال خودخواهانه را در محک آرزوهای خود مهار سازند.

پس راه نجات برای برچیدن این بساط ویرانگر در کجا است؟

و با کدام نوع باید از واکنش سرکوبگر خودپرستانه پرهیخت تا اینکه از باتلاق بی هویتی و گمنامی بیرون آمد و در قضاوت نسل های فردای تاریخ برانگیز گرفت. چون به قول شاملوی فریخته ((تاریخ بی رحم است پشت سرما می آید، آن وقت همه چیز رسوا می شود.))

مهم اینست که برای پایان بخشیدن این سکوت مرگبار سیاسی و بر وجود آوردن تحرک نسبی اجتماعی در چوکات قانون و فرهنگ سیاسی در برابر دستگاه حاکم

امروز در گنگی واژه های همنوایی نمی توان همتا شد قامت افراخته علیه قدرت مستقر " برای شکستن دژ استبداد" در نماد روشنفکری متعرض نمی تواند با تحلیل انجمادی و دگم اندیشوی موفق باشد. به قول ساراماگو چپ اندیش مشهور پرتگالی ((تفکر در دایره بسته عامل بی عدالتی است.))

باید این حقیقت را درک نمود و هضم کرد که زمان ما زمان سالاری قدرت نهننگان است که باید در عمق تاریکی شب با گذر از فرق اژدهای خفته به قعر دریا شتافت و در برابر این تندر خونین ایستاده گی کرد که مسلماً انجام آن به تنهایی انتحار چون آمیز است.

به این صورت با تحقیق ناشیانه از آموزش سیستم قوانین " مبارزات طبقاتی" دیروز نمی توان دینامیک تحركات شگفت انگیز خلاقیت و زایش هستی نو را در تقابل با مغز های یخ بسته و آنهم در چنین وضع موجود بحران کنونی جامعه افغانستان بدست آورد.

متأسفانه بیچاره گی نیروی چپ ما در آنست که باز هم از دید ایدئولوژی با تعریف ساده و فرمایشی از حقیقت ایجاد و روند آزمون سیاسی سیر انکشاف نهضت انقلابی افغانستان در تحریف واژگونی رخدادها بر مسند و سیمای حقایق نگاه می کند. از این جهت تا هنوز هم مغز و روحش در زنجیر صدور ایدئولوژی دیروز با نوع برخورد ماجراجویانه و پرخاشگرانه در لاک خود پیچیده است که به ساده گی توانمندی تنندی و جم را برای نوگرایی رادیکال در مسیر تلاشی شدن همبودهای کهنه و شکل گیری همبودهای جدید ندارد. از اینرو در کنار تابوت کهنه پرستی و در ماتم ایدئال های تخیلی برای آرامش روانی اش با شتاب و مطلق گرایی مانند اخیانتون قرن چهاردهم چنان غرق پرستش معبود خود است که بیرون از محور قرارداد ایمانی خودش هر پدیده نو را بدون در نظر داشت خصلت مؤثر و ماهیت حقیقی و یا مجازی اش نفی می کند. و در ویرانه های تاج و تخت ایدئولوژی دیروز در زیر فشار پشتواره بی جنجال های قبلی چنان گرفتار بیماری روانی گردیده است که به جز آئین خودخواهی و خودپرستی هر صدای معقول دیگر برایش بیگانه است.

پس در اینجا همان جمله معروف مؤلف کتاب " فقر فلسفه" صادق است که با انتقاد از فلسفه بورژوازی در دفاع از



به ادامه ص ۴ ما و سیمای...

از فلسفه بورژوازی در دفاع از حقانیت مارکسیسم نوشت: ((اگر حل قضایای هندسه فضایی هم به منافع اشخاص و افراد برخورد کند به تحقیق آنرا رد می نمایند.)) طبری زنده یاد در مقاله اش ((تفکر و عمل انقلابی)) آنرا در یک پرداخت دیگر چنین توضیح می دهد: ((فرق بین انسان با شعور و آگاه از انسان ساده برای درک قوانین تکامل طبیعت و اجتماع در آن است که برای اولی تجارب دیگران کافی است و برای دومی تجارب خود بی نتیجه است.))

پس برای ترک این جنون فکری باید بار دیگر بر گذر هنجارهای عبرت انگیز تاریخ سفر کرد، ولی این بار نه با تصور مبهمی و خام و نه با ذهن آکنده از عقده های خشونت بار اجتماعی و با روش سطحی، تفکر احساساتی و غریزی از کنار پنجره های تاریک بلکه با چراغ تعقل خرد و با نور اعتقاد تعلقات وجدانی در برابر سرنوشت مردمی که در چارراهی مرگبار ناامیدی تا هنوز شکنجه می شود. در آن صورت میتوان سیر حقیقی راه نجات را یافت. فانوس ها را روشن ساخت، راه را پیدا کرد و عامل رکود و ظواهر ناهنجار ساختارهای متفاوت اندیشوی را در رابطه با اصول گرای و عمل گرایی به حیث کلید حل مظاهر خودپرستانه و تفکر خودخواهانه به ساده گی جستجو کرد.

باز هم طبری در نوشته واپسگرایی و خشونت طلبی می نویسد: ((حقیقت هیچ وقت در آستانه اندیشه های عریان ظهور نمی کند، باید آنرا با رنج و تعب یافت و به دام انداخت.)) به نظر مأمول دیگر برای رهایی جستن راه نجات از این لجن دلمرده گی، افتاده گی و شکاکیت در برابر حقیقت زنده گی سیاسی اندوختن تجارب از بررسی کلی ترین قوانین تشکل نهضت روشنفکری افغانستان در گرایش ایدئالوژی و موقعیت چپ گرایی است که متأسفانه در زیر ضربت چماق کور، حسادت، قساوت شدید و کین و بدگمانی هیچ رهبر سیاسی و هیچ دانشمند متعهد جسارت آنرا نیافت تا از دید غیر وابسته گی بنابر حکم مسوولیت برای رهنمایی سرنوشت فرادهای دشوار رهبردهای حوادث واژگون آن را با تمام تلخی ها و افتخاراتی که داشت گفتگو نماید و آشکار سازد.

در این رابطه قبل از همه دریافت روند آغشته گی هسته روشنفکری افغانستان در تبانی بیگانه گی اندیشوی و تالاب خون پرستش ایدئالوژی به حیث سرآغاز خشونت آنهم در سیمای جنبش دموکراتیک خلق به مثابه پرچمدار " پیش آهنگ"، " ناشر اندیشه های دموکراتیک" و محرک پیشرو روند تطبیقی " راه رشد غیرسرمایداری" در پایین

ترین ساختار روابط اقتصادی و سیاسی مناسبات اجتماعی قرون وسطایی یکی از مسایل اساسی است، که به عنوان چهره مرکزی ماجرای سی سالهء بالین و خون و تندرد شکست می تواند رهگشای تشخیص شعار سیاسی شود که برای بوجود آوردن عدالت اجتماعی در خلوت آرمان گرایی و چپ روی دیگر گزارشگر شکست ها و نمایشگر کارنامه های خونین دیروز نباشد. که بر اعتماد شهادت تاریخ می توان پیامد شگفتی های آنرا در سیستم بازی های چندگانه سیاست جهانی جستجو کرد. با وصف آنکه در واکنش ذهنی گرایانه و قضاوت ناشیانه این باور با قاطعیت تمام به زندیق محکوم خواهد شد. اما متأسفانه و یا برعکس خوشبختانه نمی توان سطره بستر تاریخ را به خواست آرمان های فردی هم آهنگ ساخت و از عریان نمودن رخدادهای تلخ با حوادث غم انگیزش طفره رفت.

در این مقطع تحلیل کمترین یا انترناسیونال سوم کمونیستی (۱۹۱۹) به حیث پایگاه اساسی صدور ایدئالوژی در عمق بحران جنگ داخلی روسیه حقیقت سرآغاز سیرخونین فعالیت جنبش های آزادی بخش ملی و نهضت روشنفکری در جهان و افغانستان محسوب می شود. که نوع برخورد و پذیرش آن در راهنما ها و اهداف استراتژیک " احزاب مترقی" جهان سوم تا هنوز یکی از عوامل ناهنجاری ها و بحران درگیری های سیاسی است که منجر به شکست جنبش، تباهی نسها و کشتارهای فراوان گردیده است.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری حزب بلشویک در جامعه روسیه که از ایوان هفدهم مشهور به ایوان مخوف تا پتر کبیر در خشم انتقام طبقاتی و شدیدترین عقده های اجتماعی زجر می کشید با فقر فرهنگی و ساختار پاشیده نظام اقتصادی متفاوت خشن ترین نظام حاکم سیاسی را از نام مارکسیسم در ساختار سیاسی "دیکتاتوری پرولتاریا" تشکیل نمود که در واقعیت با روح مارکسیسم در تضاد و عاری از هر نوع بعد وسیع طبقاتی بود. سرکوب دموکراسی به وسیله پرنسپ مرکزی، شکستن دست و پای انتقاد و گرفتن هر نوع حق آزادی بیان و اندیشه بی رحم و قساوت " قهر انقلابی" نظام برای ساختن حاکمیت تک حزبی چنان شدید بود که توماس مساریک مارکسیست اندیشمند چکی در اثرش " تحلیل انقلاب روسیه" نوشت: ((بلشویسم وارث ساریسیم روسیه است که در سلطه مطلقیت و استبداد درک شان از مفهوم آزادی سرنگونی سار بود ولی نتوانست ساریسیم را نابود سازد.

اپوزیسیون درون حزبی که با پیروی از اندیشه برنشتاین مارکسیست قرن نهم

خواهان رژیم پارلمانی، آزادی احزاب، آزادی مطبوعات، انتقاد درون حزبی و عدم توسل به خشونت بود در درون دخمه ها سرکوب و در زیر ضربت زنجیر و شکنجه و زندان جان سپرد. و آنقدر بیرحمانه بود که ماکسیم گورکی به عنوان تصویر پرهیزگاری در آئینه مارکسیسم توسط یکی از نامه هایش به کمیته مرکزی حزب نوشت: ((در بسته گی خط روشنفکری خلاق روسیه، فرهنگ روشنگری نابود میشود... بی رحمی در روسیه باز هم پایان ندارد.))

به این ترتیب انترناسیونال سوم در عمق انحراف از اصول مارکسیسم از دید فرهنگ روسی در محور ستیز آزاداندیشی و بلشویک بودن بنا یافت که بر معیار دکترین " انقلاب جهانی" استراتژی آن در خط سوم بازی سیاسی قبل از همه حفظ تسلط نظامی و اقتصادی بر ساختار جیوپولیتیک منطوقی از دید منافع روسیه در جنگ سرد بود.

تفسیر تاریخ قبل از سده بیستم که در تنوری کونلی بنام " بازی بزرگ" تسخیرکننده گاه های عبوری برای امنیت نیم قاره هند بود در کشمکش دو قدرت استعماری روسیه و انگلیس با امضا موافقت نامه سانکت پتربورگ (۱۹۰۷) در تعیین سرنوشت مرگبار سیاسی افغانستان مرحله اول آن پایان یافت. با شروع قرن بیستم دکترین هیرارت لاند به حیث محصول جدید فورمسیون تاریخ در وجود افکار سیاسی هالفورد ماکینگر ورطه حوادث را دگرگون ساخت.

وی در دو اثر تاریخی اش " ایدئال های دموکراسی" و " چرخش تاریخی جغرافیای جهان" دورنمای تحقق نفوذ سیاسی جهان سرمایه داری را مبنی بر کنترل بازار اقتصادی جهان معین ساخت.

از اینرو هدف از تشکیل انترناسیونال سوم برای رهبری حزب کمونیست و دولت شوروی قبل از همه ساختن پایگاه تعرضی برای دست داشتن موقعیت اساسی در این رقابت سیاسی بود که با شعار " انترناسیونالیسم پرولتری"، " انقلاب جهانی" و " راه رشد غیر سرمایه داری" بر مبنای وابسته گی در خط برتری سوبیتسیم به جهانی شدن ایدئالوژی مارکسیسم " روسی" پرداخت. جنبش ملی گرایی و نهضت روشنگری جهان سوم که از داخل زیر فشار استبداد سلطنت و اختناق مطلقیت قرار داشت و از بیرون خنجر استعمار تهدید اش می نمود. بر فراز یافتن همبسته گی در داغ فلاخن سرنوشت سیاسی گرفتار وابسته گی ایدئالوژی گردید. و به این ترتیب سیرکلی تشکل روند انقلابی قرن بیستم نه با فرهنگ همنوایی ابعاد گسترده بی

به ادامه ص ۵ ما و سیمای...

اقتدار مختلف اجتماعی برای آزادی و عدالت اجتماعی در جهت رهایی از ظلمت و عقب مانده گی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بلکه با شمشیر انتقام ایدئولوژی و با تحلیل ذهنی در دفاع از منافع بیگانه گان وارد صحنه سیاست شد.

و این چنین سیاست صدور ایدئولوژی در جهت استحکام نفوذ سیاسی روسیه شوروی در منطقه آغاز یافت.

چین که برای سیاست شوروی در استراتژی جنوب شرق آسیا اهمیت خاص داشت در موجودیت جنگ داخلی به حیث آزمون دوم در آسیا مورد توجه اتحادشوروی قرار گرفت. و با مداخله مستقیم جبهه آزادیخواهی ملی ضد استعمار کمیته انسجام ملی به شکست مواجه شد. مانو به حیث امپراتور سرخ با کرکتر قاتل و انتقام جو در رهبری حاکمیت سیاسی انقلاب ۱۹۴۸ قرار گرفت که تا اکنون عامل خونین ترین حوادث تاریخی در جنبش منطوقی و سیاست داخلی است.

به تعقیب آن حرکت ملی در کوریا به دو سته تقسیم شد. جبهه آزادی خواهی پاخوم به دستور کمترین توسط سازمان کمونیست کوریا تیرباران شد. در ویتنام با تدویر کنفرانس سایگون حزب کمونیست هندوچین به رهبری هوچی مین تشکیل گردیده و سازمان انقلابی تاتوتان که بدون رهبری اتحادشوروی و چین خواهان اصلاحات به تدریج انقلابی بود از صحنه سیاست نابود گردید. سازمان های بیرق های انقلابی در کمپوچیا در دفاع از خط سویتسم به باندهای آدم کش حرفوی تبدیل شد.

در کوبا جنبش دانشجویی مونکودا به رهبری فیدل کاسترو به دو گروپ تقسیم شد تا اینکه جبهه دموکراسی را سرنگون ساخت و چه گوارا در اختلاف شدید اهداف استراتژییک از جبهه جدا گردید تا اینکه مثل یک قهرمان در سنکر مبارزه از پا درآمد.

در نیکاراگوا جبهه ساندنیست ها به رهبری پاستور و دانیل اورتیگا در مناسبات با حزب کمونیست اتحادشوروی در برابر یکدیگر قرار گرفت. تا اینکه پیروان ساموزا با استفاده از این بحران توانست دوباره به قدرت برسد.

سازمان پرچمداران سرخ پیرو از هم متلاشی گردید.

در انگولا سازمان مالا، در موزمبیق جنبش کارگری فرلیمو، در ایتوپیا نهضت ملی پان اوتوپیسیم و حزب انقلابی خلق ایتوپیا و سرانجام حزب دموکراتیک خلق افغانستان قربانی بازیها در سیاست جهانی شدند. و در پرستش ایدئولوژی اجباری خون یکدیگر را ریختند. تا اینکه در این جنگ خودپرستانه خود راهی پرتگاه تاریخ شدند.

دست آورد آن :

۶۵ میلیون کشته در چین، یک میلیون کشته در ویتنام، دومیلیون کشته در کوریای شمالی، دو میلیون کشته در کمپوچیا، یکصدوپنجاه هزار کشته در امریکای لاتین، ۱،۷ میلیون کشته در افریقا و بیش از یک میلیون کشته در افغانستان و بالاخره آواره گی ما در چنگال بی هویتی و غربت و رهایی ملت در خاکستر غم انگیز نامرادی. پس میتوان بار دیگر تکرار کرد که بغرنجی های حزب دموکراتیک خلق مانند سایر احزاب منطوقی این بود که در مناسبات سیاسی اقتصادی و اجتماعی عقب مانده تیپ قرون وسطایی جامعه در زیر ساطور اختناق و قساوت سلطنت خودکام و در ضدیت با کانون فرهنگ مذهبی به ویژه نفوذ قشر روحانیت با رنگ سرخ و کاریکاتور ایدئولوژی مارکسیستی خواهان دگرگونی سیاسی و اجتماعی برای ملتی شد که مغز و روح و روان و استخوانش در وجود خدا، مذهب، ملک و پادشاه عجین بود که در این رابطه نه تنها طرز دید رهبری از شناخت سیاست منطوقی و درک ویژه گی های جامعه یکسان نبود بلکه هنوز برخی از آنها از لحاظ اعتقاد و دگرگونی فکری پابند همان فرهنگ عقب مانده سیاسی بودند که محصول عقده ها و محرومیت های خشونت بار اجتماعی بود که در وجود برخورد انتقام استالینی وارد صحنه سیاست شدند.

از جانب دیگر ترکیب حزب که از لحاظ ماهیت طبقاتی ناهمگون و از لحاظ کیفی، درایت و صلاحیت سیاسی پیوند عمیق با گرایش های سنتی، سمتی، قومی و قبیلوی داشت، نتوانست با بینش فراخ و آهنگ سیاسی در محور فراخوانی همگانی مبنی بر خصوصیات اجتماعی از خودپرستی ها پر هیز کند.

به همین علت نارسا ترین صدای انتقاد حتا از جانب مترقی ترین اقشار اجتماعی در رابطه بر انحراف وی از مسیر اندیشه های انسانی یا محکوم به مرگ شد و یا در لای اتهامات بی اساس رهسپار زنجیر و زولانه و زندان گردید. تا اینکه در فرجام سند انتحار اش را بدست خود امضا نمود.

امروز در خط چهارم بازی که عامل جنگ قدرت های قاره یی برای اشغال سیستم اقتصادی جهان است و در این رابطه تسلط بر امور مدیریت منابع نفتی دنیا مرکز تمام پالیسی هاست.

برژنسکی به عنوان یکی از نظریه پردازان این سیاست در اثرش " امریکا به مثابه یگانه قدرت جهانی" صریحا اعلام داشت که " برای ادامه روند انکشاف سریع اقتصادی و بازار جهانی تسلط بر حوزه جغرافیای آسیا و اروپا تعیین کننده است که بر بنیاد این پالیسی اهمیت افغانستان در بدست آوردن

مرکز عبوری حلقه اتصالی نفت برای کارتل های بزرگ انحصارات جهانی قابل ملاحظه خواهد بود.))

موقعیت افغانستان در جنوب شرق پاکستان به حیث یکی از متحدین اساسی امریکا در پیمان سینتو، در غرب ایران به حیث مالک بزرگترین منابع نفتی جهان، در شمال داشتن دروازه عبوری بر مسیر ترکمنستان و بحیره کسپین و فاصله نه چندان دور بر خلیج فارس و مرکز ذخایر زیرزمینی عراق، کویت و عربستان سعودی و بالاخره تغییر سیر لوله های نفتی از داخل خاک چین و روسیه و امتداد آن تا بندر اقیانوس هند از طریق مرز افغانستان تا نظارت بر پیشروی اقتصاد چین و قامت افراشتن روسیه موجبات ادامه کشتار و تجاوز امریکا و متحدین اش را بار دیگر بر کشورما فراهم ساخت. تا اینکه توانست در چهره ارتجاعی ترین نیروهای سیاسی که عاری از ابتدایی ترین احساس وطنپرستی مبنی بر منافع ملی است با ایجاد پایگاه های نظامی حکومت دست نشانده را در صحنه قدرت مستقر سازد و به قول پروفیسور نورمن عامل اصلی جنگ، مبارزه فر ضد تروریسم شود.

از اینرو سیاست غرب و امریکا در افغانستان گسترش پالیسی نیولیبیرالیسم در چوکات اقتصاد وابسته و سیاست گلوبالیسم یا جهانی شدن است تا بتواند شرایط جدید را برای سیستم مونوپولیسم اقتصادی جهان سرمایه داری مساعد سازد.

در اکتبر ۲۰۰۷ اتحاد اروپا در خط اقتصادی گلوبال اروپایی اهداف اصلی را یک بار دیگر تشخیص نمود. تا اینکه در محور ایگوسیم ساختار اقتصادی روابط آزاد تولیدی در شرکت غیرمسواپانه معاملات اقتصادی مالکیتی ساختن تمام واحدهای اقتصاد دولتی را به حیث استراتژی اقتصادی مورد ارزیابی قرار داد که توسط بانک جهانی، بنیاد اسعار جهانی، بانک انکشاف جهانی آسیا و پروژه های "انکشافی" انگلیس، امریکا و آلمان در هسته سکتور خصوصی فعالیت آن تنظیم گردیده است.

تا آغاز سال ۲۰۰۸ بالاتر از ۶۲۰۰ سرمایه دار با مبلغ اضافه تر از ۲،۴ میلیارد دالر در افغانستان سرمایه گذاری نموده اند که توسط کمپنی های بزرگ انحصاری مانند زمینس آلمان، تو بوشیما جاپان، پترولیوم انگلیس، القطر دومی، کوکاکولا و سیرینا رهبری میشود.

در نتیجه این سیاست مرگبار با موجودیت حاکمیت غارتگر داخلی رشد اقتصادی آگاهانه سرکوب شد. عدم خودکفایی در پروسه تولید اقتصادی به شدت ادامه دارد. ۹۰ فیصد کالا ها وارداتی است.

بنیاد گرائی دینی صرفاً به مسلمانان و کشورهای اسلامی محدود نمیشود

کیومرث فاضل

در دهه اخیر، بعد از حادثه‌ی مرموز یازده سپتامبر ۲۰۰۱، بعضی از شخصیت‌های چپ و حتا بخشی از اعضای فعال درون سازمانهای همکیش در اروپا و آمریکا پیشنهادی مبنی بر بحث درباره امکان ایجاد دیالوگ (گفت و گو) بین جنبش‌های ضدگلوبالیزاسیون سرمایه و بنیاد گرائی اسلامی را (در جهت ایجاد احتمالی اتحادها و ائتلافات) مطرح ساخته اند که بررسی چند و چون آن حائز اهمیت است. پیش از پرداختن به این پیشنهادات بحث انگیز، علاقه دارم به چندین نکته‌ی اساسی درباره تعریف، پیدایش و ویژه گی‌های این بنیادگرائی بپردازم:

۱ - بنیادگرائی دینی صرفاً به مسلمانان و کشورهای اسلامی محدود نمی‌شود. امروز ما شاهد حضور و رشد انواع و اقسام بنیادگرائی در مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم و... در تمام گوشه‌های جهان هستیم.

۲ - بنیادگرائی، از تبعات و عوارض ساختاری منطق حرکت طبقاتی و امروزه سرمایه در سطح جهانی است. در جامعه‌ی معاصر، بنیادگرائی دینی عامل نیست، بلکه معلولی است که در بطن و متن رابطه‌ی تاریخی "مرکز - حاشیه" پدید آمده و امروز به عنوان یک جنبش سیاسی عمل می‌کند. همان‌طور که صهیونیسم (بنیادگرائی یهودیت = امت گرائی قوم بنی اسرائیل) معلول فعل و انفعالات مرحله‌ی بی از تکامل سرمایه داری اروپا در "عهد زیبا" (۱۸۸۵-۱۹۱۴) است، بنیادگرائی اسلامی نیز به عنوان یکی از بنیادگرائی‌های عصر کنونی در کشورهای حاشیه‌ی بی اسلامی، معلول فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی عمل کرد نظام جهانی سرمایه در مرحله‌ی تشدید گلوبالیزاسیون و مقاومت در برابر آن و یا هم‌راهی با آن، می‌باشد. بنیادگرائی اسلامی اساساً متکی است بر برگشت به صدراسلام و استقرارخلاقیت اسلامی براساس دیدی دکماتیستی که از درون متون کلاسیک علمای اسلامی تاحدی روشن بین و یا از اعتقادات و آداب و رسوم دینی و مذهبی مردم عادی بیرون نیامده است، بلکه ساختار آن به عنوان یک جنبش سیاسی توسط عمل‌کردهای سیستماتیک نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) در کشورهای جهان سوم، ریخته شده و توسط نیروهای ارتجاعی تاریک اندیش و طبقات کمپرادور بومی آن کشورها مورد حمایت قرار گرفته است.

نکاتی درباره بنیادگرائی

۱ - بنیادگرائی اساساً یک پدیده سنت محور (سنت گرا = سنت پرست) است. این جنبش هر نوع مدرنیته (تجددطلبی) را نفی می‌کند. با رد و یا نفی مدرنیته، بنیادگرایان به صف نیروهای ضد تاریخ پیوسته و اصول حاکم بر جهان بینی خود را مافوق تاریخ، غیر قابل تغییر و ایستا محسوب می‌دارند.

در تاریخ جوامع بشری، مدرنیته که موجب حضور و رشد دموکراسی، سکولاریسم و لائیسیت گشته، یک گسست مهم در تاریخ جهان در رابطه با حقوق مردم به حساب می‌آید. مدرنیته در قرن پانزدهم مقارن با شکل‌گیری و رشدطبقات جدید ضدفقودالی و مشخصاً رشد مناسبات سرمایه داری در اروپا شروع شد و سپس به نقاط دیگر جهان نفوذ کرد.

مدرنیته بر آن بود که بشر مسوول و حاکم بر سرنوشت خویش است و انسانها حق تعیین سرنوشت دارند. بر این اساس، مدرنیته با طرد ایدئولوژیهای حاکم در جوامع پیشامدرن، نه تنها رشد پروسه‌ی دموکراسی خواهی را در جامعه منعکس می‌ساخت، بلکه با تبلیغ و ترویج جدانی جدی و اصیل دین و مذهب از دولت، از سکولاریسم دفاع می‌کرد. از نظر تاریخی، رابطه‌ی پیچیده بی مدرنیته، دموکراسی و سکولاریسم و فراز و نشیب‌های آن در تاریخ معاصر جهان نقش موثری داشته است. بدون تردید، رابطه پیچیده این سه پدیده و تحول آنها در پنجمصد سال گذشته بی تاریخ سرمایه داری، به جهت منطبق ارزش افزائی و انحصارگرایی حرکت سرمایه با محدودیت‌ها و موانع بی‌شماری روبه‌رو گشته اند. ولی تاریخ رشد این سه پدیده‌ی "واقعا موجود"، به پایان عمر خود نرسیده و بعد از نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم، بازهم‌چنان و تا زمانی که طبقات ازبیین نرفته باشند، به رشد خود ادامه داده و به مراحل عالیتر رشد و تحول خود خواهند رسید.

۲ - بنیادگرائی دینی یک پدیده‌ی نوظهور نبوده و درتاریخ پیوسته درخدمت ارتجاعی‌ترین طبقات حاکم قرارگرفته است. از جمله بنیادگرایان عصر سرمایه‌داری، روشن‌گری و روشن‌فکری را ابتدای "ضلالت مدرن" می‌دانند. بدین مناسبت بعضی از متفکرین، بنیادگرائی را "بی‌خرد گرائی" تعریف کرده اند. بر اساس این بی‌خرد گرائی، اندیشیدن نوعی اخته‌گی بوده و فرهنگ مبتنی بر تفحص علمی و انتقادی از نظر بنیادگرایان شرک آفرین و یا مظنون

قلمداد می‌شود. در جنبش‌های تجددطلبی، درجامعه‌ی علمی و جهان روشن‌فکری، به اختلاف نظر روی مسائل حتا اصولی علوم دقیقه - به‌طور نمونه در ریاضیات، فیزیک، کیمیا و... به سان شیوه بی برای ارتقاء معرفت‌شناسی و دانش انسان ارجح می‌نهند. در صورتی‌که بنیادگرائی اختلاف نظر روی مسائل فقهی، اجتماعی و علمی را عموماً شرک و یا مصداق خیانت می‌داند. براساس این باور، بنیادگرایان زمانی که قدرت سیاسی را در جامعه قبضه می‌کنند، برای ترویج "وحدت کلمه" هر مخالفی را که "غیر خودی" می‌یابند، عامل "فتنه" خوانده و در اکثر مواقع به‌طور فیزیکی او را از بین می‌برند. در این امر، بنیادگرایان امت پرست شباهت‌هایی با نو محافظه کاران حاکم بر کاخ سفید دارند. نو محافظه کاران نیز جهان فعلی را بین "خودبها" (آن کشورها و دولتهائی که به فرمان و نیت راس نظام جهانی بدون قید و شرط گردن می‌نهند) و غیر خودبها (کشورها و دولتها و نیروهائی که "تروریست"، "گردن‌کش" و "شرور" هستند) تقسیم می‌کنند. این شباهت‌ها فقط به نوع تقسیم جهان و برخورد با "غیر خودبها" محدود نمی‌شود. شباهت‌های موجود بین آنها در گستره بی فرهنگی هم به‌روشنی دیده می‌شود.

۳ - بنیادگرائی و به‌ویژه امت گرائی، که واحد جامعه را با فرهنگ آن - آن هم "فرهنگی" که به یک دین و یا مذهب تقلیل می‌یابد - تعریف می‌کند، در واقع استراتژی امپریالیسم را که تلاش می‌کند "تلاقی تمدن‌ها" را جای‌گزین تضاد بین کشورهای امپریالیستی "مرکز" و کشورهای حاشیه‌ی بی جهان سوم سازد، توجیه می‌نماید. تاکید بی قید و شرط بر امت واحد توسط بنیادگراها، تضادهای اجتماعی عینی بین نظام جهانی سرمایه و طبقات زحمت‌کش جهان را در تمام زمینه‌های زنده‌گی نادیده گرفته و یا به‌طور کلی نفی می‌کند.

۴ - بنیادگرایان (به‌ویژه اسلامیت‌ها = پیروان بنیادگرائی اسلامی) در زمینه‌های اجتماعی، آن‌جا که تضاد‌های واقعی اجتماعی (مبارزات طبقاتی) در می‌گیرد، حضور جدی ندارند. آنها نه تنها این نوع تلاقی‌ها را مهم نمی‌دانند، بلکه آنها را مظهر "شرک" و "الحاد" محسوب می‌کنند. آنها زمانی که به‌میان زحمت‌کشان می‌آیند برایشان مدرسه و کلینک‌های بهداشتی عمدتاً رایگان بازی می‌کنند. اما این مدارس و کلینک‌ها برای امر خیر (خیریه) ص ۱۲

ژاندارک امواج پور انقلاب های قرن نوزدهم از نگاه کارشناسان از خودبیگانه گی (آلنیست ها)

بیماری دموکراتیک

چند روزی پس از برکناری لویی فیلیپ و اعلام جمهوری دوم فرانسه، روز ۶ مارچ سال ۱۸۴۸، اعضای جامعه پزشکان و روانشناسان بحثی را سازماندهی کردند که عنوان آن چنین بود: «تأثیر اغتشاشات سیاسی و اجتماعی بر روی رشد بیماری های روانی». آیا سیاست «فعالترین عامل بروز از خودبیگانه گی روانی» می باشد و آیا یک فرد می تواند به «این دلیل که به اندازه کافی تحمل تأثیرات تحریکات سیاسی را نداشته» دچار جنون شود؟

چند ماه بعد یکی از کارشناسان فرانسوی از خودبیگانه گی، الکساندر بریر دو بوازوم، در رابطه با تغییرات اجتماعی ۱۸۴۸ ارزیابی زیر را ارائه داد: «تقریباً همه افراد عضو حزب محافظه گرا دچار وسواس در رابطه با یک موضوع معین یا مونومانیا monomania در شکل غمگین آن و آنهایی که اندیشه های نوین را پذیرا گشته بودند دچار وسواس و یا مونومانیا می شاد بودند». وی نگرانی خود را چنین ابراز کرد: «شمار قابل توجهی از افرادی که بی درنگ خود را در آغوش اتوپیا دوران ما انداختند را نمی توان دچار بیماری جنون دانست آنها تنها به مثابه نوگرایان دواتشه شناخته می شوند. اما برای من که یک پزشک می باشم دشوار است که چهره ها، حرکات و سخنان بسیاری از افرادی را که در انجمن ها مشاهده کردم از یاد ببرم، آنها تفاوتی با مهمانان آسایشگاههای ما نداشتند، و اگر قرار باشد گروهی را بر دیگری رجحان داد بیماراران ما برتری دارند چرا که بروز هیجان تندی در میان آنها بسیار نادر تر می باشد (۱)».

انتشار تر دکتری کارل تودور گرویک، دوسال بعد در برلین که ترجمه آن به فرانسوی تحت نام بیماری دموکراتیک، نوع نوین جنون (پاریس انتشارات ژرمر بیبر ۱۸۵۰) منتشر شد در ادامه این دیدگاه بود. بریر دو بوازوم در تفسیر این اثر از یکی از همکاران پزشک خود شاهد می آورد که انقلابیون را به پنج دسته تقسیم می کرد: «عوام فریبان، آنهایی که دچار وسواس، وسواس تک موضوعی یا مونومانیا، زوال عقل یا همانسیا می باشند و یا ابله ها (۲)».

در سال ۱۸۶۳، دکتر لویی برزوره گزارشی را به همکاران خود ارائه داد که در آن ده مورد جنون را تشریح کرده بود «که علت بروز آنها آشوب های سیاسی و اجتماعی فبروری ۱۸۴۸ (۳)» ارزیابی می شد. او در این گزارش «روزنامه ها و سخنرانی های مضر»، «یادآوری هایی که انواع گروهک ها و فرقه های سوسیالیستی، کمونیستی یا فبروری گرایان (۴)» ترویج داده بودند را مورد اتهام قرار داد. به نظر او اینها «هفرگویی» هایی بود که بر اندیشه مبنی بر «امکان تحقق رویای خوشبختی کامل در این جهان» اعتبار می بخشید. از ده مورد هشت تا مربوط به زنان بود البته این نسبت بی طرفانه نیست: به نظر پزشکان آن دوران، «زنان به دلیل ساختار جسمی و عصبی شان، دارای قدرت مقاومت کمتری از مردان می باشند. به همین دلیل نیز در صورت مواجه شدن با عدم تعادل، بویژه احساسی، سریعتر دچار جنون می شوند».

به عنوان مثال ویکتورین. یو، «قبل از بروز شرایط محتومی که در میان ساده لوحان و زودباوران آشوب برپا کرد، با نظم و انضباط کامل وظایف زناشویی و مادرانه خود را انجام می داد». او خود را به عنوان «مادر جمهوری» معرفی کرد و تصمیم گرفت برای

آزاد سازی زندانیان سیاسی از جمله باربس، بلانکی، لویی بلان، راسپای و لدرو رولن به پاریس عزیمت کند. او حتا اعلام کرد «حاضر به قربانی کردن فرزندانم» برای از جا برکندن «خودکامه گی» است. لوینز. ن که تا آن زمان «مادری خوب و کارگری ماهر» بود، به خواندن «صحفحات سیاسی پرشور» پرداخت تا جایی که «کاملاً وظایف شغلی و رسیده گی به خانه و خانواده را فراموش کرد». حرکتش «عصبانی بود و با عصبانیت فریاد می زد و چیغ های نفرت انگیز اش باعث عذاب همه همسایه می شد «دیگر فقر، استثمار انسان از انسان، ثروتمند، ژاندارک نمی خواهیم. انسان می بایست حاکم بر خویش باشد.» مورد اوگوستین نیز شنیدنی است، او پس از خواندن شعری از لامارتین « ماهها دچار نوعی از جنون شد که در آن بیمار گمان می کند که عاشقش هستند - داء العشق یا اروتومانیا».

بنا به نظر برزوره این زنان دچار نوعی از شور و اشتیاق سیاسی می شوند که باعث از خود بدر شدن و جنون می گردد. نظرات این پزشک نشانگر وحشت از ورود جنس دوم به صحنه سیاسی است. هرچند در آن دوران چهره ماریان مظهر زن آلمانی بود و از هیبت زنان به مثابه نماد ملت یا جمهوری پیروزمند استفاده می شد اما در واقع منزلت و مقام آنان در حد افراد نابالغ بود. با این حال مردان نادری چون کوندورسه بر این باور بودند که «حقارت» آنان ناشی از کمبود آموزش است، دیگران که شمارشان نیز زیاد بود زن را در مقام مادری اش محدود می کردند. مردان در فضای عمومی و زنان در محیط های خصوصی می بایست در بستر خانواده محصور می ماندند. هر زنی که از نقشی که برای او متصور شده خارج گردد نه تنها به تباهی کشیده می شود بلکه خطر ناک نیز می باشد چرا که تعادل جنسی جامعه را بر هم می زند. برزوره نگرانی خود در رابطه با ویکتورین را چنین ابراز می دارد: «چنان مجذوب اندیشه های فبروری شد که عقلش را از دست داد» و تا جایی پیش رفت «که با لباس مردانه در ملع عام ظاهر می شد».

مقاله بی در تشریه گاهنامه پزشکی به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۸۹۷ بروز اولین علامت جنون نزد خانم تروین دو مریکور را توصیف کرد، کشیده بی تحقیر آمیز در مقابل دیگران او را به سطح کودکان نافرمان تنزل داد: «با اولین قدم ها در زنده گی اجتماعی اش قبل از آنکه کاملاً عقل خود را از دست دهد نیمه مجنون شد. آنطور که پدرانمان می گفتند جنون در تن و جانش رسوخ کرد». ... آنچه بعد ها در مورد زنان آتش افروز Pétroleuse (دوران کمون پاریس) گفته شد نیز در این چارچوب تعجب انگیز نیست، مطابق این نظریه زناتی که دارای اختیارکنترل خویش نیستند فعالیت جنسی مهار نشدنی بی دارند و جذبان مبارزه اجتماعی باعث می شود «من خود» را در عرصه روانی از دست دهند. در سال ۱۹۰۶ دکتر آگوستن کابانس و لوسین ناس معتقد بودند «خواه انقلابی دواتشه باشند خواه سلطنت طلب، همه زناتی که وارد سیاست می شوند از یک قماش اند (۴)».

کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ نیز موقعیتی برای جامعه پزشکان و روانشناسان بوجود آورد تا بحث هایی که در سال ۱۸۴۸ در مورد تأثیرات انقلاب برآه انداخته بودند را مجدداً برپاکنند. دکتر ژان

باپتیست لایورد از «زمینه آرشی» سخن راند که شرایط به آن «ویژه گی خاصی» می دهد (۵). بریر دو بوازوم در سال ۱۸۷۱ از لزوم استفاده از زور برای مهار کردن تن ها سخن راند و «توسل به ابزار های مکانیکی» برای رام کردن «دیوانه گان عوام فریبی که بسیار خطرناک می باشند» را روا دانست، او کمونارد ها را در این گروه قرار می داد «این گروهک های بسته که می خواهند جامعه را منهدم کنند» و نظر ایشان در رابطه با «خانواده، مالکیت، فردیت، آزادی، ذکاوت و ساختار جوامع ما چنان با طبیعت در تقابل است که تنها ابتلا به جنون می تواند آن را توضیح دهد» (۶).

قلم بسیاری از نویسندگان و پزشکان همچون گزارشات رسمی، کمونارد ها را دارای بدنی غرق در عیب، چهره هایی زمخت و از خود بیگانه و گلوی زنان را دریده ترسیم می کرد همراه با چهره حیوانی سرگردان و ره گم کرده.

به این قلم فرسایی های دکتران فرانسوی می بایست نیش های تیز مقالات همکاران انگلیسی و آلمانی آنان را افزود که از سرایت روحیه انقلابی از وری مرز ها وحشت داشتند و ویژه گی مردم فرانسه در شعله ور شدن سریع در انقلابات را مطرح می کردند. در انگلستان، نقاشان کاریکاتوریست جیمز جیلاری و جورج کرویکشانک تصویر یک انقلابی فرانسوی سان کولت (بدون پتلون اشرافی) لاغر، عقب افتاده و خونخوار را وسیعاً پخش کردند. فردای کمون تشریفات لندن تصویری به چاپ رساندند که چهره «خشن» ملی گرایان ایرلندی را با کمونارد ها مقایسه می کرد. در همان دوران کارل استارک پزشک آلمانی بررسی را به چاپ رساند که تیتر آن چنین بود: «از هم پاشیده گی فیزیکی ملت فرانسه، مشخصه بیمارگونه، عوارض و علل آن» وی در این نوشته از «غرور و ظاهربینی ذاتی مردم فرانسه» و «سبکتر بودن وزن مغز فرانسوی ها و ساختار ویژه آن» سخن راند (۷).

این مجموعه نماد ها که پیکر «یادگی تب دار» را ترسیم می کند و به «شهروند بیمار» می انجامد امروز نیز در برخی سخنان هم عصرانمان احیا شده که هر گاه جنبش اجتماعی اوج می گیرد از فرانسه «بیمار»، «تب دار»، «شیزوفرن» یا حتا «اوتیست» سخن می رانند.

* Fourier فرانسوا ماری شارل فوریه فیلسوف فرانسوی ۱۷۷۲ - ۱۸۳۷ پدر مکتب جامعه گرا Ecole sociétaire، سوسیالیست انتقادی - تخیلی به زعم مارکس و انگلس

۱ - Alexandre Brierre de Boismont, « Influence des derniers événements sur le développement de la folie », L'Union médicale, Paris, 20 juillet 1848

۲ - Annales médico-psychologiques, Paris, 1850, n°2

۳ - Annales d'hygiène publique et de médecine légale, Paris, 1863, série 2, n° 20

۴ - La névrose révolutionnaire, Société française d'imprimerie et de librairie, Paris, 1906

۵ - Les hommes et les actes de l'Insurrection de Paris devant la psychologie morbide, Germer-Ballière, Paris, 1872

۶ - Annales médico-psychologiques, Paris, 1871, n°5-6

۷ - همانجا

دگرگونی در حقوق بشر از منظر فمینیستی

دنیا بهزاد

از منظری فمینیستی، وقوع دگرگونی‌ها در حقوق بشر برای پاسخ دادن به چالش‌های جهانشمول حقوق یاد شده در قرن بیستویکم حائز اهمیت اساسی است. چنین امری می‌باید در مفهوم رشد و تحول جنبش جهانی زنان در خلال دو دهه گذشته مورد بررسی قرار گیرد. زنان در بازتعریف مسائل معطوف به مفاهیم اجتماعی و خط‌مشی‌های جهانشمولی از قبیل توسعه، دموکراسی، حقوق بشر، امنیت جهانی و حفظ محیط زیست، در حال بدست گرفتن زمام اموراند. این بدان معنی است که مرزهای قضیه از آنچه که به «مسائل زنان» مربوط می‌شود و امری موضعی یا حوزوی جدا افتاده در حاشیبه‌ی اجتماع را به نظر متبادر می‌کند فراتر رفته است. چون و چرا در باره‌ی اساسی‌ترین مفاهیم مسلط بر سامان اجتماعی، زنان را از حاشیه به متن وقایع رانده تا آنان چند و چون زنده گی خود را از جایگاه مطلوب‌تری برخوردار سازند.

ایجاد دگرگونی در امری چون توسعه و حقوق بشر از آن سنخ که به صورت مطلوب‌تری در حیات زنان ذی‌مدخل و مزوج شوند، متضمن آنست که مسائل زنان را چیزی جدا از برنامه‌ریزی‌های جهانی ندانیم و باور داشته باشیم که این مسائل وجهی از این برنامه‌ریزی‌هاست که به تغافل سپری شده است. در واقع غفلت از تجارب و مطالبات زنان، که جامعه برای وصول به حل معضلات عمومی خود سخت نیازمند آنست، حصول موفقیت را سخت‌تر کرده است.

ارزیابی فمینیستی، از اذعان به این امر آغاز می‌شود که هر يك از ما نهادها و مفاهیم اجتماعی را با نگاه متفاوتی، که متأثر از جایگاه و شعور ما نسبت به همین جامعه است، نظاره می‌کنیم. حال اگر حقوق بشر را از منظر تجربه‌های يك زن به بررسی گیریم، مسائل مشخصی درخور مطرح شدن می‌شوند: چه کسانی از تحقق شهروندی خود محروم شده‌اند؟ دموکراسی در شکل‌های محدود شده‌ی آن چگونه زنان را دستخوش عوارض خود کرده است؟ طرح تعاریف دست و پا شکسته از دموکراسی چه ضریباتی بر زنده گی زنان وارد ساخته است؟ چرا جنبه‌های تحقیرآمیز زنده گی زن جای خود را در درک و فهم ما از مسائل حقوق بشر باز نکرده است؟

برای درک شکل‌های گوناگون نقض حقوق بشر که بر زنان اعمال می‌شود می‌باید مرتبط با عواملی از قبیل ملیت و نژاد و طبقه‌ی بی که فرد بدان تعلق دارد، جنسیت او را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. زنان می‌خواهند بدانند که چه تغییراتی در عرصه مناسبات انسانی و نظام‌های اجتماعی باید انجام گیرد تا نه تنها ندای آنان بلکه ندای همه کسانی که از امتیازات حقوق بشر و دموکراسی و شگوفایی اجتماعی محرومند، شنیده شود و مورد توجه قرار گیرد. مقول‌بندی هر گروه رگه‌هایی از تعاریف فرهنگی را به خود می‌پذیرد که مربوط می‌شود به وابسته گان به آن گروه، و لاجرم آنان را از برخورداری از انسانیت تام و تمام محروم می‌کند؛ و فرقی نمی‌کند که این مقول‌بندی به توجیه جنسیتی مبتنی باشد یا به انگیزه‌ی طبقاتی یا تمایلات جنسی یا اعتقاد دینی یا تعلق نژادی افراد آن گروه. و هرگونه تصریح و تعریف از مردمی خاص که در مرتبه‌ی نازلتر از انسانیت کامل قرار گیرند و مستحق برخورداری از حقوق کامل بشر نباشند و نتوانند در

امور جامعه به مشارکت کامل دست یابند مبنایی می‌شود بر چشم‌پوشی بر خشونت بر ضد آنان و تا آنجا پیش می‌رود که گاه حتا دولت‌ها به حمایت از این خشونت‌ها برمی‌خیزند. به علاوه، اگر قرار باشد که گروهی از افراد از حقوق انسانی خود محروم باشند، هیچکس از امکان تعرض به حقوق بشر دیگران در امان نخواهد بود.

حقوق زن به مثابه حقوق بشر

این که حقوق زنان را همسنگ حقوق بشر نمی‌دانند، در این واقعیت متجلی است که تنها شمار معدودی از دولت‌های جهان در سیاست‌های کشوری و خارجی خود، برابری زن و مرد را به عنوان یکی از ارکان حقوق بشر خود تعهد کرده‌اند. حتا آنجا که گفته می‌شود که سیاست‌های تجاری نسبت به دول دیگر با توجه به پرنودویی حقوق بشر آن‌ها در نظر گرفته می‌شود، هیچ دولتی رفتار با زنان در کشور طرف مقابل خود را معیار ارزیابی وضعیت حقوق بشر در آن کشور ندانسته است. در میان شکل‌های غیردولتی حقوق بشر نیز، اولویت دادن به حقوق زنان نادر است و فحوائی علاق و ویژه به خود گرفته؛ در حالی که نقض سایر موارد حقوق بشر که شامل گروه‌های محدودتر می‌شود، امری عام تلقی شده است: یعنی عدم همسنگی حقوق زنان با حقوق بشر، به شهرت درجه دو بودن زنان تداوم بخشیده و نشان از ضرورتی می‌دهد که می‌باید در نگرانی‌های مربوط به حقوق زنان برای آنان قائل شد.

حقوق زنان از طرق گوناگون نقض می‌شود. تردید نیست که گاه اجحاف نسبت به زنان (مثلا در مورد سرکوب‌های سیاسی) درست به همان شیوه و سیاقی تحمیل می‌شود که نسبت به مردان. ولی از آنجا که در جهان ما تصور غالب از عنصر سرکوبگر سیاسی با مذکر بودن عامل سرکوب مقارنه دارد، مشکل زنان در زن بودنشان رخ نمی‌نماید. زنانی که حقوق انسانی آنان به دلایلی غیر از زن بودنشان مورد تعرض قرار گیرد (مثل زندانیان سیاسی و با وابسته گان به گروه قومی خاص) غالباً به دلیل جنسیت خود در معرض تجاوزهای دیگری مثل تجاوز جنسی قرار دارند. جنبش حقوق بشر زنان توجه خود را بدو به تجاوزهایی معطوف کرده که عامل بلاواسطه و مرتبط با آن، جنسیت زن است. دلیل آن را در این واقعیت باید جست که نقض این حقوق چندان مشهود نیست و لاجرم سترگ‌ترین چالش‌ها را فرا روی جنبش حقوق زنان می‌گذارد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل که به سال ۱۹۴۸ به تصویب رسید، حقوق بشر را مشمول تعریف مبسوطی قرار داده و جان کلام را معطوف به این کرده است که نگهداشتن حرمت حقوق مردم در سراسر جهان تضمین شود. ماده ۲ این اعلامیه، بی‌آنکه از حقوق زنان سخن چندان در پیش کشد، تأکید اصلی را بر حقوق و آزادی‌های مصرح در اعلامیه متمرکز کرده و از طرح هرگونه تمایز، منجمله تمایزهای جنسی، اجتناب ورزیده است. به علاوه، اگر از روزنمی زنده گی زن به این اعلامیه نگرسته شود، نقض بسیاری از حقوق زنان منجمله تجاوز به عنف و ضرب و شتم را می‌توان به سهولت از خلال مواد جاری دریافت. چنین است به گونه مثال که «هیچکس را نمی‌توان در معرض شکنجه یا رفتار و مجازات بیرحمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز قرار داد». مساله این است که در امور مربوط به زنان، توضیح و تبیین چندان در باب این حقوق

صورت نگرفته است و

به همین خاطر هیچ نهاد سرشناس بین‌المللی حقوق بشری، که به قوانین و طرز اجرای آن‌ها در این زمینه بپردازد، در دسترس نیست. در این صورت مفاهیم و تعاریف مسلط جاری از حقوق بشر و ساز و کارهای اجرای آن در جهان امروز، نهایتاً با آنگونه از نقض‌ها ملازمه دارد که تدوین‌کننده گان اعلامیه را بیش از هر چیز نگران خود کرده بوده است. از آنجا که زنان در بحث و فحص‌های مربوط به حقوق بشر نماینده گی جامع نداشتند، تعاریف مطرح شده، گرایش به غفلت از تجربه‌ی زنان (و بسیاری از مردان رنگین‌پوست) داشته است.

همچنان باید در نظر داشت که حقوق بشر نیز مثل دموکراسی و سایر ایده‌آل‌های تحریک‌آفرین، نه ایستاست و نه در انحصار گروهی خاص. درست است که این گونه مفاهیم در لحظاتی تاریخی خاصی سر برکشیده و در محدودی نیازهای بخش معدودی از آدمیان تعریف شده‌اند، ولی تحریک درونی و تناسب بی‌وقعی آن‌ها از این حقیقت نشأت می‌گیرد که شمار روزافزونی از مردم به آن‌ها تعلق خاطر می‌یابند و با گذشت زمان به بسط معنای «حق» می‌پردازند تا بتوانند آرزوها و مطالبات خود را مشمول آن سازند. در خلال چهل سال گذشته بسیاری از خلاقیت‌های جنبش دفاع از حقوق بشر از معبر بسط مفاهیمی صورت گرفته که بتوانند در امری از قبیل تبعیض‌های نژادی، سر به نیست شدن افراد، حقوق اجتماعی و اقتصادی، و حق همگان در برخورداری از دوام محیط زیست به طرح مساله بپردازد. به همین روال، زنان نیز مفهوم حقوق بشر را آن‌سان دگرگون می‌سازند که بتوانند در برابر تحقیر و خشونت‌های مغلط‌انسانی و حق حیات و آزادی و امنیت آنان است، قد علم کنند.

از آنجا که مردان درس خوانده و صاحب حق مالکیت در غرب، بیش از هر چیز از خدشدار شدن حقوق فردی و سیاسی خود در حوزی همگانی در هراس بودند، تدوین حقوق بشر را با تأکید بخشیدن به همین امور همراه ساختند. ولی به هر حال این مردان که ارباب منزل خود بودند، انگیزه‌ی بی برای کاپیدن نقض حقوق در خانگی خود نداشتند. بی‌شک حقوق مدنی در عرصه‌ی همگانی از نظر زنان واجد اهمیت است، چرا که آنان در برخورداری از امتیازات حوزی همگانی بیش از مردان با مانع روبرویند. همچنان از نظر زنان، و بسیاری از مردان نیز، آن امری را که با نقض حقوق انسانی ما همراه است نمی‌توان از حیطه‌های مشخص و تعریف شده بیرون کشید. تعدی به بسیاری از حقوق زنان در واقع همان تعدی است که در شبکه‌ی گسترده‌ی مناسبات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جاری است. این وضعیت، که زن را در جنبش خود گرفتار آورده و ضربه‌پذیر کرده است، را نمی‌توان فقط به علل سیاسی یا حکومتی فروکامید. اینجاست که تفکیک‌ناپذیری حقوق برای احراز تصویر جامعی از امور مربوط به زنان، اهمیت اساسی کسب می‌کند؛ این بدان معناست که شمول حق را در حیطه‌هایی از قبیل تغذیه و سرپناه مناسب و داشتن کار در اعلامیه جهانی حقوق بشر به وضوح انعکاس یافته و به حقوق اجتماعی و اقتصادی موسوم است، باید رسمیت بخشید و بر اهمیت آن تأکید ورزید.

۹ سال از حمله به افغانستان گذشت

جواد نصریان

مروری بر پیامدهای
نهمین سال موجودیت نیروهای نظامی خارجی

مروری بر پیامدهای حمله به افغانستان در نهمین سالروز این حمله، از قتل و کشتار هزاران غیرنظامی افغان، نقض حقوق بشر و نقض حاکمیت ملی افغانستان توسط نظامیان خارجی خبر می‌دهد.

انگلستان نخستین بار در نوامبر ۱۸۳۸ میلادی با بیش از پنجاه هزار نیروی نظامی به افغانستان حمله کرد؛ بار دوم در ۲۰ نوامبر ۱۸۷۸ میلادی و بار سوم در اکتبر ۱۸۷۹ به افغانستان لشکرکشی کرده و کابل را به اشغال خود درآورد.

مبارزات مردم افغانستان با استعمار انگلیس بیش از هشتاد سال طول کشید و به نوبه خود زمینه فروپاشی امپراتوری بریتانیا را فراهم ساخت.

انتظار نمی‌رفت که بار دیگر چکمه پوشان استعمار پیر در قرن ۲۱ پا در افغانستان بگذارند.

نزدیک به ۲۳ سال جنگ اعلام نشده و خونریزی ناشی از دخالت کشورهای غربی دوباره زمینه دخالت انگلیس را به فرماندهی ایالات متحده آمریکا در افغانستان فراهم ساخت.

حادثه یازدهم سپتامبر بهانه‌ی شد برای لشکرکشی به کشور از پا افتاده و ویران شده افغانستان.

نشریه "اشپینگل" برای نخستین بار در اول میزان ۱۳۸۰ خبر ورود کماندوهای انگلیسی را به افغانستان گزارش داد و به دنبال آن خبر ورود یک واحد از شبه نظامیان مخفی سازمان "سیا" توسط خبرگزاری "رویترز" منتشر شد.

حمله همه جانبه به افغانستان با حملات سنگین موشکی و هوایی آمریکا و انگلیس در اواخر شب یکشنبه ۱۶ میزان ۱۳۸۰ آغاز شد.

اهدافی در "کابل"، "کندهار"، "تنگرهار"، "کندهار"، "جوزجان"، "لوگر"، "نار"، "نیمروز"، "فراه" و "غزنی" با هواپیماهای "B-52" آمریکایی و موشک های "کروز" مورد حمله قرار گرفتند.

در ۳ هفته اول این حملات بیش از هزار تن در مناطق مختلف افغانستان کشته شدند و عملیات نظامی آمریکا و انگلیس پنج هفته طول کشید.

سرانجام، طالبان فرار را برقرار ترجیح دادند و دولت "حامد کرزی" تشکیل شد.

امریکا و پیمان ناتو مسوولیت تأمین امنیت، توسعه و بازسازی، برقراری دموکراسی و حمایت از حقوق بشر را در افغانستان به عهده گرفتند.

در شانزدهم میزان ۱۳۸۹، نه سال از حمله آمریکا و انگلیس به افغانستان می‌گذرد و باید دید که دستاوردها و پیامدهای این حمله برای افغانستان، منطقه و جهان چه بوده است.

دولت وقت افغانستان که از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شده بود، از آمریکا و انگلیس درخواست حمله به افغانستان را نکرده بود و هیچ سند رسمی در این زمینه وجود ندارد.

همراهی گروه‌ها و افراد مختلف به عنوان نماینده گان دولت و تنظیمها با آمریکا و انگلیس نیز نتوانست مبنای حقوقی برای حمله به افغانستان ایجاد کنند.

مردم ما هم به دلیل پراگنده‌گی و اختلافات قومی، زبانی، منطقه‌ی بی و سیاسی و گروهی فرصت ظهور یکپارچه در تعیین سرنوشت و توافق عام بر سر مسائل ملی را نه در ابتدای لشکرکشی آمریکا و انگلیس در افغانستان پیدا کرد و نه در حال حاضر از آن بهره مند است.

علاوه بر آنچه گفته شد آمریکا ساز و کار بین المللی را که برای حمله به افغانستان ایجاد کرده بود. تا حمله خود را مشروعیت بخشیده و توجیه کند. با عمل نکردن به تعهدات خود در قبال افغانستان، برهم زده و با یکجانبه گرایی و نادیده گرفتن حاکمیت ملی افغانستان، نیمه پنهان چهره خود را نمایان ساخت.

عملیات جنگی خودسرانه بدون توافق دولت افغانستان، ایجاد گروه‌های تروریستی و آدم‌ربا تحت عنوان نیروهای امنیتی خصوصی، دخالت در عزل و نصب وزرا و مدیران ارشد دولت، اعمال نفوذ در پارلمان، طرح‌های ناهماهنگ با سفارتخانه‌های کشورهای غربی و ... از جمله مواردی هستند که آمریکا با اجرای آنها حاکمیت ملی افغانستان را نقض کرده است.

مروری دقیق بر مفاد اعلامیه مشترک همکاری استراتژیک آمریکا و افغانستان که قرار است به عنوان قرارداد استراتژیک همکاری بین ۲ کشور به امضا برسد، نشان از نقض آشکار حاکمیت ملی افغانستان در تمامی بخش‌های سیاسی، اداری، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و اجتماعی دارد.

این اعلامیه نشان می‌دهد که هدف آمریکا از حضور در افغانستان سلطه بر کشورها و گسترش آن در منطقه است.

مهمترین پیامد و دستاورد حمله آمریکا و انگلیس به افغانستان تروریسم پروری و گسترش بیش از پیش ناامنی در افغانستان و منطقه به شمار می‌رود.

امریکا و انگلیس با شعار مبارزه با تروریسم و تأمین امنیت وارد افغانستان شدند، اما با

کشتار بیرحمانه زنان، مردان و کودکان افغان هم حقوق بشر ادعایی خود را نقض کردند و هم تروریسم کور را در سراسر افغانستان گسترش دادند. حتا حامد کرزی رییس جمهور افغانستان به تازه گی در دیدار با "جولیا گیلارد" نخست وزیر استرالیا اذعان کرد که کشورهای عضو ناتو هیچ جنگ واقعی علیه تروریسم انجام نمی‌دهند.

در همین رابطه، "رابرت پیپ" نویسنده مشهور آمریکایی در امر تروریسم و استاد دانشگاه "شیکاگو" در کتاب جدید خود با عنوان "قطع فیوز، انفجار جهانی خودکشی تروریسم و چگونه گی متوقف کردن آن" نوشته است: تروریسم زاینده اشغالگری‌های نظامی دراز مدت است.

نیروهای آمریکایی و پیمان ناتو از ابتدای حمله به افغانستان در سال ۱۳۸۰ تا کنون هزاران غیرنظامی افغان را به قتل رسانده اند.

آمار تلفات غیرنظامیان در شش ماه اول سال جاری میلادی ۱۳ درصد نسبت به سال‌های قبل افزایش داشته است.

در این مدت آمار کشته‌ها ۱۲۷۱ تن و زخمی‌ها ۲۰۰۰ تن اعلام شده است، البته تا کنون بیش از ۲۱۰۰ نظامی خارجی که ۱۲۷۰ تن آنها آمریکایی هستند نیز در افغانستان کشته شده اند.

پیامدهای حمله آمریکا و انگلیس به افغانستان برای منطقه و جهان نیز فاجعه بار بوده است.

پس از حمله به افغانستان، عراق نیز مورد تهاجم قرار گرفت که در نتیجه این تهاجم بیش از یک میلیون عراقی کشته شدند و مردم این کشور در آتش تروریسم فرقه‌ی می سوزد.

با گسترش جنگ به داخل پاکستان این کشور نیز تا کنون تلفات و خسارات زیادی را متحمل شده است، اما نیروهای طالبان همچنان در دو سوی مرز بیشتر از پیش جولان می‌دهند.

ایران نیز از مرزهای شرقی و غربی خود توسط گروه‌های مخالف تحت حمایت آمریکا مورد حمله قرار می‌گیرد، و به نظر آگاهان دیر یا زود آتش جنگ در آنجا نیز شعله ور خواهد گردید.

شاید تلخ‌ترین پیامد حمله آمریکا به افغانستان، آغاز جنگ صلیبی نوین در منطقه باشد. جنگی که جورج بوش در نخستین روزهای پس از حادثه ۱۱ سپتامبر از آن یادآور شد. جنگی که در خط مقدم آن افغانستان، عراق، ایران، فلسطین و لبنان قرار دارد /

افغانستان نیازمند امنیت پایدار و اقتصادی بومی است

فرزاد بهنام

تقویت نهادهای سیاسی اجتماعی و شکل‌گیری زیرساختها و اقتصاد بومی که زمینه‌های وجودی بی‌ثباتی، ناامنی و افراط‌گرایی را از بین می‌برد، امری ضروری برای خروج از شرایط فعلی کشورما است. ثبات و امنیت در کشور جنگ زده ما، تأمین امنیت انرژی، مبارزه با قاچاق مواد مخدر و مبارزه با تروریسم، مسایلی هستند که باید در لویت کاری دولتمردان کشورما قرار داشته باشد.

۹ سال است که در کشورما نیروهای خارجی حضور دارند. اما علیرغم گذشت این زمان قابل اعتنا به دلیل عدم درک صحیح برخی کشورها از داده‌ها و شرایط حاکم بر منطقه مشکل بتوان در مورد برقراری ثبات و امنیت در سرزمین مان در آینده بی‌قابل پیش بینی نظر قاطعی را مطرح کرد.

با دریغ که افزایش نیروهای خارجی کمکی به اوضاع جاری در منطقه نکرده و تنها شرایط را پیچیده تر ساخته است.

در ۹ سالگی که از حضور نیروهای نظامی می‌گذرد فقدان استراتژی واقع بینانه و عدم توجه به ریشه‌های بحران از یک طرف و پیوند خوردن تولید مواد مخدر با افراط‌گرایی و تروریسم از طرف دیگر بزرگترین چالش بر سر استقرار امنیت پایدار در مسهن ما بوده و مانعی بزرگ در راه ایجاد نهادهای مستحکم و ضروری در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور محسوب می‌شوند.

سوگمندان باید بیان کرد که شرایط امروز نشانگر شکست رویکرد بین‌المللی کنونی در قبال این بحران است؟ شکستی که با عدم اجرای دقیق توافقات برای استقرار ثبات و امنیت در کشورما آغاز شد؟ تسلیم شدن در برابر نیروهای افراط‌گرا و انحصار طلب در افغانستان به مثابه کمک به رشد پدیده شوم تروریسم و افزایش ناامنی در سطح منطقه و صحنه بین‌الملل بوده و فضایی غیرقابل پیش بینی را برای همه بازیگران صحنه افغانستان بوجود خواهد آورد.

تقویت نهادهای سیاسی اجتماعی و شکل‌گیری زیرساختها و اقتصاد بومی که زمینه‌های وجودی بی‌ثباتی، ناامنی و افراط‌گرایی را از بین می‌برد، امری ضروری برای خروج از شرایط فعلی کشورما است و در این راستا اعلام جدول زمان بندی شده و خروج برنامه ریزی شده نیروهای خارجی و تشکیل کارگروهایی متشکل از همسایه

گان این کشور و همچنین کشورهای که می‌توانند کمک‌های واقعی خود را در اختیار افغانستان قرار دهند، مفید و کمک‌کننده خواهد بود.

بدون تردید همکاری و مشارکت جدی در امر بازسازی افغانستان، بسترسازی برای ایجاد ساختارها و ملزومات لازم برای حل مشکلات مردم افغانستان و افغانیزه کردن امور و واگذاری مسوولیت اداره کشور به دولت و ملت افغانستان یکی از زمینه‌ها و فرصت‌های مهم برای رایزنی و همکاری میان همسایه گان، روسیه و کشورهای اروپایی بویژه اتحادیه اروپایی است.

در شرایط کنونی بین‌المللی بسیاری آگاهان نگاه متفاوتی را در عرصه جهانی به خصوص در مورد ناکارآمدی سیستم بین‌المللی در ایجاد امنیت و ثبات، دگرگون شدن مفاهیم امنیت، توسعه و عدالت و همچنین تغییر دریافت‌های انسان امروز از روابط به شدت تبعیض آمیز جهانی ارائه کرده اند. به گفته آگاهان سیاسی جمهوری فدراتیف روسیه و اتحادیه اروپایی به عنوان دو کانون مهم سیاسی تأثیر گذار در منطقه مهم و استراتژیک جهان می‌توانند با درپیش گرفتن رویکردهای مثبت و تعامل سازنده، نقش بسیار موثری را در راستای آرام کردن و حل مشترک چالش‌های رو به تزاید منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا نمایند و همکاری نزدیک آنها با توجه به پیوندهای دیرینه بین دو ملت و درک بهتر یکدیگر در این راستا بسیار اثر گذار و مفید خواهد بود.

از همینرو می‌توان از سفر قریب الوقوع رییس جمهور کزری به روسیه انتظارات فراوانی داشت. بهبود مناسبات دوستانه سیاسی، اقتصادی و امنیتی میان دو کشور که ریشه‌های تاریخی دوستی آنها را پیوندی می‌دهد، نباید زیر تأثیر جو حاکم سیاسی قرار گیرد.

در شرایط کنونی نگرانی‌های مشترک امنیتی و اجتماعی ناشی از رشد پدیده‌های ناپه‌نچار و مغایر با رویکردهای مسوولیت پذیر همچون تروریسم، افراط‌گرایی و چندین برابر شدن تولید مواد مخدر و چالش‌های ناشی از آن ضرورت همکاری جدی بین طرفین را به نمایش گذاشته است.

تأمین امنیت انرژی با بیان اینکه استفاده بهینه از انرژی و دستیابی مطمئن به آن از مهمترین دغدغه‌های فعلی جهان محسوب می‌شود، اروپا برای حل بحران انرژی خود نیاز به دستیابی به منابع متنوع انرژی دارد و افغانستان در این راه می‌تواند نقش مثبتی ایفا دارد، تا با احداث خط لوله و تمدید آن از قلمرو خویش به این نیازها پاسخ دهد.

مبارزه با قاچاق مواد مخدر نیز با عنوان اینکه پدیده مواد مخدر و پیامدهای ناگوار و شوم آن امروزه دیگر مشکل یک کشور یا منطقه نیست، باید خاطر نشان ساخت: مبارزه با مواد مخدر یکی از دغدغه‌ها و مسوولیت‌های مشترک کشورها در سطح جهان است، که بایستی به صورت جدی مورد رایزنی و پیگیری قرار گیرد، البته ناگفته نماند که متأسفانه اروپا با در پیشگیری سیاست دوری از همسایه گان ما خود را در برابر موج فزاینده و ویرانگر افزایش مواد مخدر آسیب پذیرتر کرده است. همکاری‌های روسیه- ناتو در مبارزه با قاچاق مواد مخدر به عنوان نمونه بی‌مثبت اما نه چندان قوی از همکاری مشترک کشورها در این زمینه محسوب می‌شود که بایستی تقویت شود. بی‌مورد نیست که یکی از مطالب عمده مذاکرات رهبران افغانستان و روسیه را همکاری در مبارزه علیه قاچاق، کشت و

پروسس مواد مخدره تشکیل خواهد داد. تروریسم یکی از دردهای مشترک جامعه جهانی می‌باشد. کشورما طی سالهای متعددی قربانی تروریسم بوده و این امر متأسفانه توسط برخی قدرتهای خارجی در کشور ما تشویق، تمویل و حمایت شده و این حمایت‌ها همچنان ادامه دارد.

روسیه دارای تجارب بسیار مفیدی در مبارزه با جرایم سازمان یافته و تروریسم است و نیز کشور بزرگی است که در خط مقدم مقابله با تروریسم قاچاق مواد مخدر و جرایم سازمان یافته قرار دارد. لذا از اطلاعات و تجارب یکدیگر در راه مبارزه با قاچاق مواد مخدر و تروریسم حتا اگر در حد محدودی استفاده نمایند، تأثیرات فراوانی به بار خواهد آورد، که لازم است مورد توجه قرار گیرد و تقویت شود.

از همینرو باید بر تقویه پایه‌های اقتصادی کشور، تأمین مناسبات هرچه بهتر اقتصادی با همسایه گان، بازسازی و احیای فابریکات و کارخانه‌هایی که به کمک شوروی پیشین اعمار و مورد بهره برداری قرار گرفته و هزاران هم‌میهن ما در آن مصروف کار بودند، ایجاد زمینه‌های اشتغال برای زنان و جوانان و ترجیح دادن به صنایع ملی که باعث رشد و شکوفایی آن می‌گردد، وظایف بس ارزنده در برابر دولتمردان ما است که باید در همه موارد منافع کشور و مردم ما را مدنظر گرفته و از تغییرات عجولانه و به عراج گذاشتن موسسات تولیدی و کارخانه‌ها به سود غول سرمایه‌آبا ورزید.

به ادامه ص ۷ بنیادگرانی...

و در جهت ترویج اندیشه های بنیادگرانی بوده و به هیچ وجه به جنبه‌ی آگاه‌گرانه از جهان و علوم طبیعی و اجتماعی نپرداخته و راه حل نهانی را به توده های زحمتکش در جهت سرنگونی نظام سرمایه که مسوول فقر آنهاست، نشان نمی‌دهند.

۵ - در گستره بی مسائل واقعی اجتماعی و اقتصادی، بنیادگرایان در کشورهای مختلف در صف و کمپ سرمایه داری و ارتجاع قرار دارند. به عبارت دیگر، بنیادگرانی اسلامی از اصل "مقدس" مالکیت خصوصی دفاع و به نابرابری و تبعات انباشت سرمایه، مشروعیت قائل است. تاریخ اخوان المسلمین در مصر و طرفداران ولایت فقیه در ایران نشان می‌دهد که آنها در طول سی سال گذشته به نفع تصویب لوایحی که به نابرابری ها در این کشورها افزوده است، رای داده و از پروسه های مختلف خصوصی سازی، کالاسازی و تنظیمات "بازار آزاد" نتولیرالیستی حمایت کرده و در این زمینه ها به عنوان متحدین امپریالیسم عمل کرده اند. در نتیجه عجیب نیست که بورژوازی بومی وابسته، ثروتمندان تازه به‌دوران رسیده و میوه چینان اخیر جهانی شدن سرمایه در کشورهای جهان سوم، از بنیادگرانی اسلامی بهره برده و از آن حمایت کرده اند.

۶ - جوهر "ضد امپریالیستی" اسلامیت ها عمدتاً "ضد غربی" بوده و عموماً نمی‌تواند به مانعی جدی در مقابل هجوم امپریالیسم به کشورهای حاشیه (جهان سوم) تبدیل گردد.

۷ - بنیادگرانی نه تنها روی مسائل معین و مشخص (مثل مسأله زنان و یا مسأله اقلیت های دینی و مذهبی) مواضع ارتجاعی اتخاذ می‌کند، بلکه اساساً چون یک پدیده بی ارتجاعی است، لاجرم نمی‌تواند در حرکت به پیش رهانی بخش مردم جهان، نقش پیشرو و سازنده بازی کند.

بعضی از چپ ها در امریکا و اروپا معتقدند که باید فعالین جنبش های اجتماعی را که امروز در گستره های گوناگون در کشورهای جهان علیه سطره جوئی های امریکا بسیج شده اند، تشویق کرد تا وارد "دیالوگ" (گفت‌وگوی سیاسی) با نیروهای بنیادگرای اسلامی شوند. آنها دو علت برای پیشبرد پیشنهاد خود مطرح می‌کنند که در این جا به کم و کیف این دو علت می‌پردازیم :

الف - علت اول این است که بنیادگرای اسلامی توده های وسیعی از مردم را در کشورهای جهان سوم بسیج می‌کند که فعالین جنبش ها، احزاب و سازمانهای سیاسی نباید آنها نادیده گرفته و یا به آن کم بهاء بدهند. با این‌که تصاویر متعددی این نکته را تایید می‌کنند، ولی نیروهای مترقی و چپ باید

عقلانه مسأله‌ی بسیج توده ها را مورد بررسی قرار دهند. به طور نمونه "پیروزیهای" اسلامیت ها در انتخابات اخیر کشورهای مثل مصر عمدتاً ناشی از عدم شرکت نزدیک به ۷۵ درصد مردم در روزهای انتخابات بود. قدرت اسلامیت ها در خیابانهای خاورمیانه، پاکستان و... عمدتاً به خاطر ضعف و یا عدم حضور چپ متشکل در گستره های اجتماعی (آن جا که برخورد های اجتماعی واقعی به وقوع می‌پیوندد) می‌باشد. سالها سرکوب و حتا ریشه کن ساختن نیروهای چپ و مترقی در کشورهای مسلمان نشین (به‌طور نمونه در ایران، اندونزی، پاکستان، مصر، عراق و...) همراه با شیوع عوامل ذهنی چون تفرقه، بزرگ بینی و امتیاز تراشی در بین چپ ها، گستره های سیاسی و اجتماعی را در این جوامع به روی رشد بنیادگرانی اسلامی باز کرده است.

حتا اگر موافقت حاصل شود که بنیادگرانی اسلامی در واقع توده های قابل توجهی را بسیج می‌کند و باید از طرف چپ ها به عنوان یک استراتژی موثر مورد ملاحظه قرار گیرد. ولی پیش‌نهاد اتحاد و یا گفتگو با اینان، درحالی که بنیادگرایان دشمن سوگندخورده یی آزادی و رهانی انسانها از زیر ظلم و ستم طبقات ارتجاعی هستند و با تجددگراها به شدیدترین وجهی دشمنی می‌ورزند، ضرورتاً بهترین وسیله برای پیش برد مبارزات طبقاتی نیست. شایان توجه است که سازمانهای بنیادگرا مثل اخوان المسلمین در مصر و یا طرفداران ولایت فقیه در ایران (اصلاح طلبان، اعتدال‌گرایان و محافظه کاران) اصلاً نیت اتحاد و یا گفتگو را با چپ ها نداشته و همیشه این نوع اتحاد ها را رد کرده اند. اگر به‌طور اتفاقی بعضی سازمانهای چپ، اتحاد و ائتلاف با حامیان بنیادگرا را پذیرا شده اند، اولین تصمیمی که اسلامیت ها بعد از تسخیر قدرت گرفته اند، نابودی آن چپ ها بوده است.

ب - علت دومی را که حامیان "دیالوگ" مطرح می‌کنند این است که بنیادگرانی اسلامی گر چه یک جنبش ارتجاعی در امور اجتماعی است، ولی "ضد امپریالیست" است. بررسی واقعیت ها و روند وقایع نشان می‌دهد که بنیادگرانی اسلامی در کلیت خود یک پدیده و جنبش ضد امپریالیستی نبوده و در حقیقت علیرغم تضادهای مشخصی که با امپریالیستها برای حفظ موجودیت خود دارد، همسو با نیروهای نظام جهانی سرمایه عمل می‌کند. یک ضد امپریالیست واقعی نمی‌تواند و نباید ضد ترقی، ضد زن، ضد کارگر، ضد اقلیت های دینی، مذهبی و ملی باشد. مروری به زنده‌گی‌نامه یی سیاسی ضد امپریالیست های

قرن بیستم (از سون یات سن در چین دهه ۱۹۲۰ گرفته تا مصدق، سوکارنو، پاتریس لومومبا در دهه های ۱۹۵۰-۱۹۷۰) نشان می‌دهد که آنها با این‌که به کمپ چپ ها تعلق نداشته و عموماً مخالف اصل مبارزات طبقاتی بودند ولی جمله‌گی ضدیت های فوق الذکر را در کشورها و در عمل رد می‌کردند. به طریق اولی، امروز در مرحله‌ی تشدید جهانی شدن سرمایه، یک ضد امپریالیست نباید ضد سوسیالیسم باشد و یا حداقل، در راه رهانی زحمت‌کشان کشور خود از استثمار و ستم با آینده‌ی سوسیالیستی سنگ بیاندازد. به هر رو، نیروهای بنیادگرا نه تنها آن ویژه گی هائی را که یک جنبش ضد امپریالیستی راستین با آن تعریف می‌شود، دارا نیستند، بلکه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که بنیادگرانی همیشه و به‌ویژه در شصت سال گذشته، عمدتاً در خدمت امپریالیسم عمل کرده است.

تاریخ اخوان المسلمین بهترین گواه بر این مدعا است. این سازمان در دهه ۱۹۲۰ در مصر توسط مامورین انگلیسی و با همدستی دربار ملک فاروق ایجاد گشت تا مانع از رشد جنبش دموکراتیک و سکولار "وفد" گردد. اخوان المسلمین در این امر به موفقیت هائی در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ دست یافته و جنبش "وفد" را در آن دوره به‌طور قابل ملاحظه یی تضعیف کردند. ظهور و گسترش پدیده یی به نام ناصریسم در دهه‌ی ۱۹۵۰، نه تنها فعالیت اخوان المسلمین را در مصر فلج ساخت، بلکه به‌طور چشمگیری از نفوذ و شیوع اندیشه های ضد ملی گرانی و ضد برابری طلبی آنها در کشورهای عربی، جلوگیری کرد. بعد از مرگ ناصر و روی کار آمدن انورسادات، کادرها و فعالین اخوان المسلمین که سالها در عربستان سعودی و پاکستان توسط "سیا" آموزش دیده بودند، به مصر برگشته و بر علیه بقایای حزب کمونیست مصر و ناصریست ها به فعالیت پرداختند. بسیاری از ایرانیان چپ و دموکرات و ملی گرا با تاریخ نفوذ و گسترش اندیشه های امت گرا، ضد ترقی و ضد ملی گرانی اخوان المسلمین توسط نواب صفوی و فدائیان اسلام در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و بعد ها توسط جناح های درون حزب جمهوری اسلامی در دهه های ۱۹۷۰-۲۰۰۰ آشنائی دارند. امروز چپ های کشورهای خاورمیانه می‌دانند که طالبان توسط "سیا" در پاکستان تاسیس یافت، تا بر علیه همگان پیشین شان که در آن برهه از اطاعت آنها سر باز میزدند، بجنگند. همانگونه بسیاری اطلاع دارند که اسرائیلی ها، سازمان حماس را در اوائل تاسیس اش در ۱۹۸۷ تقویت کردند تا

صلح عادلانه زیبا ترین بهای زندگیست

عبدالوکیل کوچی

جنگ آوردند و صلح
مردم به فراست امتحانش کردند
از جمع معاشران ، محشوری را
تحمیل و ردیف رهبرانش کردند

پیش از آنکه صلح را مورد بحث قرار دهیم بهتر است به ردیابی و ریشه های جنگ بپردازیم که جنگ چیست و منشأ اصلی آن کدام است. آنگاه میتوان ارزشمندی های صلح را بر سکوی والای اندیشه قرارداد. بزرگان و اندیشمندان با بیان روشن این موارد پرده از روی تضاد ها ، تغییرات و تکامل برداشته رابطه ها مخالفت ها و روند لاینقطع بقا را با کلمه جنگ و صلح خلاصه کرده در نگاه اندرون پدیده ها از آن جمله ، خلقت انسان و پیرامون آن، جریان تحولات درونی و بیرونی رادر قالب واژه های صلح و جنگ آراسته اند

این جهان جنگ است چون کل پنگری
زره زره همچو دین با کافری
آن یکی زره همی پرد به چپ
آن دگر سوی یمین اندر طلب
زره ای بالا و آن دیگر نگون
جنگ فعلی شان ببین اندر رکون
جنگ فعلی است از جنگ نهان
زین تخالف ها تخالف را بدان
زره ای کو محوه شد بر آفتاب
جنگ اوبیرون شداژ وصف حساب
چون ز زره محوه شد نفس و نفس
جنگ اکنون جنگ خورشیداست بس

با این بیان و بقول معروف گفته میتوان ، جنگ قانون ابدي زندگیست و صلح ، آرامش میان دو جنگ است. کمابیش هر چیزی که وجود دارد در معرض نابودیست و زندگی خود چیزی جز ستیز و جدال ارزشها و مبارزه برای نابودی اندیشه ها و آرمانها نیست و آزاد ترین مردم روی زمین کسانی اند که به آرامش و فضای درون دست یافته اند. اگر در درون خود آرامش نداشته باشیم جستجوی آن درسرچشمه خارجی بیهوده است. به فرموده جناب مولانا :

چهار عنصر چهار استونی قویست
که بر ایشان سقف دنیا مستویست
هر ستونی اشکننده آن دگر
استن آب اشکننده هر شرر
پس بنای خلق بر اصادا بود
لاجرم جنگی شدند از ضر و سود
هست احوالت خلاف یکد یگر
هریکی با هم مخالف در اثر
مینگر در خود چنین جنگ گران
تو چه مشغولی به جنگ دیگران

بنا بر آن گفته میتوان که پدیده های صلح و جنگ سر رشته ذاتی داشته و یکی از دیگر بیرون می آیند و مسئله قدامت بموازات همدیگر با پدیده های تنازع و بقا ، تضاد و ارتباط ، تغییر و تکامل مشخص میگردد. جنگ توصلح و صلح توجنگ است و بقول علما و دانشمندان در ادبیات قدیم پارسی صلح هم معنی لغت آشتی و به معنای مقابل حرب و جنگ آمده است در دوران معاصر مفهوم صلح گسترش یافته و با تفکر های شرق آسیایی و بعد ها تفکرات مسیحی که صلح درونی را معرفی کرده اند آمیخته شده است. درین مفهوم صلح شرایط آرام بی دغدغه و خالی از تشویش کشمکش و ستیز است و صلح یک آرمان جهانی تلقی میشود. صلح یک مفهوم مطمئن نیست و میتواند به دید گاه دینی و فرهنگی تعریف

مقارنی داشته باشد به همین تر تیب از جنبه های مختلفی میتوان صلح را مطالعه کرد که شامل مسایل مربوط به جنگ ، خلع سلاح و کنترول تسلیحات نظامی و سایر موضوعات میباشد. بنا بر آن صلح عقدی است که بین دو طرف در خصوص امری واقع میشود صلح گاهی برای رفع اختلاف موجود و یا برای جلوگیری از تنازع احتمالی آینده صورت میگیرد و یا بجای یکی از عقد معاملاتی بکار میرود. و به عبارتی عقد صلح بر دو قسم است .

۱ - صلح بمنظور رفع تنازع (صلح دعوی) که همان آهنگی طرفین برای پایان دادن به دعوی است .
۲ - صلح در مقام معامله و آن عبارت از صلحی است که گاهی جای گزین عقود دیگر میشود صلح میتواند معوض یا بدون عوض باشد در صلح معوض ضرورتی ندارد که ارزش دو عضو باهم برابر باشد لذا ممکن است یکی در مقابل دیگری ارزش نا چیز یا کمتری داشته باشد این جا چند نکته لازم به یاد آورست .
۱- هر صلحی را میتوان انجام داد مگر اینکه امر غیر مشروعی باشد .
۲- صلح را ممکن است با عوض یا بلا عوض انجام داد .
۳- در صلح باید رضایت طرفین باشد و صلح با کراهت نافذ نیست .
۴- صلح عقدیست که هیچ کدام از طرفین نمی توانند آنرا بر هم بزنند. (عقد لازم است)
۵- برای صحت صلح باید طرفین اهمیت برای معامله و تصرف داشته باشند.

آنچه مهم است دانستن خصلت و چگونگی صلح است که عادلانه است یا غیر عادلانه . صلح عادلانه به مثابه زیباترین بهای زندگی همگانی ، جاودانی و پایدار میباشد. صلح عادلانه در حقیقت مال اکثریت است و اکثریت از آن پشتیبانی میکنند شکننده نبوده و جاودانیست. صلح عادلانه مانند حق مردم است که به آسانی میسر نمیشود همانطوریکه حق داده نمیشود بلکه گرفته میشود صلح نیز بستگی به شرایطی دارد که جانب مقابل با توجه به آن بپردازد و این شرایط همیشه و بصورت طبیعی از جانب زور پیشکش میشود و جانب ضعیف را به قبول آن وامیدارد ولی در صورت داشتن قوت و توانایی و امکانات برای تامین صلح شرایط آن نیز مساعد تر میشود و برای هردو جانب قابل قبول میگردد روی همین دلیل بود که میگفتند صلح و آشتی گدایی نمیشود بلکه پیشنهاد میشود و با حرکت متقابل مانند جاده دوطرفه جریان پیدا میکند و به پارک صلح منتهی میشود. دروطن عزیز ما افغانستان صلح وقتی میسر است که علل و عوامل جنگ بصورت علمی واقعبینانه و آنجکتیف بررسی شود. نه از روی تعصبات گوناگون ، دلیل تراشی ، قهرمان سازی ها ، و سود جویی اگر مشکل بیرونی را بجایش بگذاریم در بعد داخلی میباشد قضایا را بروشنایی حقانیت بررسی نمود . چرا جنگ در کشور ما دوامدار میشود از جمله چندین عوامل ، یکی اینست که عوامل و انگیزه جنگ این طرف و آنطرف مانند توپ قتیال لول داده میشود هیچکس حاضر به گرفتن مسئولیت جنگ نبوده هرگا کسی عامل جنگ خوانده میشود بجای رهیابی حل قضیه و جستجوی راه حل با جنگ های جدید تر دامن زده میشود بدین ترتیب دامنه جنگ روز تاروز گسترش یافته و از خارج به شعله های آن روغن پاشیده میشود. هستند کسانیکه از فتح دنیا سخن میگویند ولی خرابی وطن خود را به گردن دیگران انداخته با کمال

تعصبات ملی ، منطوقی ، مذهبی ، لسانی که درون مایه آنرا انگیزه های عقب ماندگی ، جهل و بی سوادگی اکثریت عظیم مردم تشکیل میدهد دآوری میپردازند. روی همین دلیل است که درین گونه قضاوت ها به جز آب آلوده شود و سرخ ناپیدا کدام امید واری که برای جنگ راه حلی پیدا شود و به صلح منتهی گردد بدست نمی آید تا وقتیکه اختلافات میانگروهی ، حزبی و سیاسی در مسایل بزرگ میهنی کنار زده نشود و دیدگاههای میانگروهی و بین الحزبی روی مسایل ملی یکی نشود تا وقتیکه مطبوعات بشکل آزادانه و بی طرف با مشارکت پژوهشگران و محققین به قضاوت اکثریت عظیم مردم صحه نگذارند وحدت و همبستگی در بستر بیمارگونه ای توان و نیروی دفع تجاوز از خارج را نخواهد یافت. فقط با مسئولیت پذیری میتوان وحدت ملی را تحکیم بخشید و توان مقابله با تجاوز از سوی دشمنان را پیدا کرد و از سرزمین آبابی خود دفاع نمود . ما در شرایطی قرار داریم که منافع ملی و تمامیت ارضی کشور درخطر و تهدید قرار دارد اگر دامنه این خطر طاغوتی و شیطانی گسترده شود تمام منافع شخصی نیز به کام نابودی فرو خواهد رفت پس در آنصورت هیچ طرفی از آتش آن برحذر نخواهد بود بقول معروف هیچ جنگی غیر انسانی تر از ونگ آور تر از جنگ های متعصبانه مذهبی و تنفر آور حزبی که در داخل یک کشور بر افروخته میشود نیست درین باره بیسمارک میگوید اگر بجای اسلحه با آموزگار و قلم به جنگ دنیا میرفتیم همه دشمنان ما نابود میشدند. بقول معروف انسان آزاده میتواند خوب یا بد باشد اما انسان غیر آزاده تنگ طبیعت است. که نه خود آرام بوده میتواند ونه دیگران را آرام میگذارد. هستند کسانی که شرایط شصت سال قبل را نا آگاهانه سکون و آرامش خوانده . چگونه آرامش ؟ آرامشی که تحمیل صلح قبل از جنگ بود؟ در طول پنجاه سال سلطنت خانواده حکمران در افغانستان چه میراث شومی بجا ماند بیسوادگی ۹۵ فیصد نفوس کشور ؟ فروش فرزندان دهاقین مستمند در ولایات ؟ خشک نگهداشتن زمین های حاصلخیز ؟ عقب نگه داشتن کشور از تمدن و فرهنگ ؟ فقر و جهل مرض نفاق ملی ؟ نوش جان کردن حاصل زحمات دهاقین فقیر کشور توسط اربابان چاپلوس ، رشوت خواران ، معامله گران سود جو یان و مفت خواران هم شامل دستاورد های سلطنت پنجساله میشود کدام ؟

صلح قبل از جنگ و تحمیل آن بصورت یکجانبه بالای ملت مظلوم افغانستان ؟ آنانیکه با حملات انتحاری از خاک پاکستان بر مردم بیگناه افغانستان خون آتش می آفرینند غافل از آنند که گاهی بردن یک جنگ بد تر از باختن آن است. زیرا بر سر خرابه های یک کشور و بروی استخوان های پوسیده از جنگ پایه های به اصطلاح حکمرانی شان تا استوار و متزلزل خواهد بود. امروز مردم افغانستان همراه با جامعه جهانی بخاطر ختم جنگ و تروریزم میجنگند و برای صلح می جنگند و در شرایطی صلح را جشن میگیرند که تحریر و معشیت جنگجویی از آنسوی مرز بمراتب از صلحجوی بیشتر است و مردم متأسفانه شاهد سخاری دها و صد ها شهید و قربانی جنگ و تجاوز و ترور و انفجار ها و حملات انتحاری میباشند. فکر میشود شرایط جنگ و صلح بیشتر از هر زمان دیگر از مردم افغانستان وفاق ملی ، وحدت و همبستگی ملی با سینه های فراخ توام با گذشت و رشکپایی میطلبند

امریکای خسته و اروپای فرسوده زیر تیغ

سپهر الهام

در هنگامه جنگ عراق، دونالد رامسفلد وزیر دفاع امریکا، فرانسه و آلمان را به دلیل مواضع ضد جنگ اروپای پیر و فرتوت خواند که به بی ادبی سیاسی تعبیر شد اما امروز بارک اوباما جانشین بوش هم خود پذیرفته که امریکای خسته در کنار اروپای پیر زیر تیغ قضاوت ملی و جهانی است.

کشورهای اروپایی مانند فرانسه، انگلستان، پرتغال و ایتالیا چند دهه پیش با تشکیل کلوپ استعمارگران، دهها کشور بیشتر آفریقایی را به مستعمره خود تبدیل کرده بودند.

میلیون ها کشته و تملک منابع طبیعی و اقتصادی در کشورهای استعمار شده بخشی از این تاریخ اروپا است.

یک میلیون کشته الجزایری در مبارزه با استعمار فرانسه، صدها هزار لیبیایی جان باخته با شلیک توپخانه و گلوله ایتالیایی ها، قتل عام هزاران سیاهپوست افریقایی جنوبی و شهروندان هندوستان بنا به خواسته انگلستان، تجزیه کردن بسیاری از کشورها و اشغال فلسطین با تشکیل رژیم صهیونیستی، بخشی از خاطرات استعمار خوانی اروپا است.

اروپا با این سابقه استعمارگری پس از مجبور شدن به اعطای استقلال به کشورهای مستعمره، تلاش می کند از آن روزها فاصله بگیرد و با فعالیت های فرهنگی و گسترش روابط با مستعمرات قبلی، سابقه منفی حضور استعمارگران خود را کمرنگ کند.

اما هنوز صدها موضوع دعوی مردمی و دولتی علیه استعمارگران سابق در محاکم قضایی ملی و بین المللی در تویت رسیده گی است که در تازه ترین مورد طرابلس بر خواسته خود مبنی بر پذیرش مسولیت کامل مرگ هزاران لیبیایی توسط روم و دریافت غرامت تاکید می کند بگونه بی که بارها سفر نخست وزیران ایتالیا از جمله سیلویو برلوسکونی در این زمینه و اصرار بر دیدار با معمر قذافی ناکام مانده است.

در عصر حاضر نیز ادامه حضور اروپا در افریقا از نگاه بسیاری از کارشناسان گسترش و تکمیل نقش استعماری تلقی شده زیرا شرکت های چند ملیتی با توجه به نفوذ گسترده اقتصادی و برخورداري از رانت سیاسی در اروپا، هنوز بسیاری از منابع اقتصادی و مالی قاره افریقا را در اختیار دارند.

از دیگر سو حضور سازمان یافته غرب و فرهنگ آن در کشورهای استعمار شده سابق و فعالیت میسیون های مسیحی در کنار فقر و عقب مانده گی مردم مستعمرات سابق نیز دلایل این باور کارشناسان است که ادعای اروپای مبنی بر همکاری به جای استعمارگری هنوز با صداقت فاصله بسیار دارد.

افزون بر این سیاهه استعماری اروپا، کشورهای اصلی این قاره امروزه با مشکلات بزرگ اقتصادی مواجهند و

همچنین باید همیشه با سیاست های واشنگتن همراهی کنند و میلیاردها دالر بودجه نظامی خود و جان سربازان اروپایی را در جبهه امریکا قرار دهند و سپس نظامیان کشته شده خود را تشییع کنند.

از سوی دیگر در دو جنگ جهانی اول و دوم بدون اینکه حتا صدای یک گلوله جنگی در امریکا طنین انداز شود این کشور توانست در غبار خاکستر اروپای متلاشی شده سر بیرون آورد و استعمار نوین با ابزار فرهنگی و نظامی را عملی کند.

امریکا با استفاده از توان بکر سرزمین عصب شده از سرخپوست ها توانست قدرت اقتصادی خود را مبنای گسترش نظامیگری فرا قاره یی قرار داده و با تسلط بر سازمان های بین المللی در عرصه جهانی به عنوان یک ابرقدرت در برابر شوروی سابق وارد عمل شود.

آسیب پذیری های داخلی شوروی، جنگ روانی غرب و مهمتر از همه خیانت تنی چند از رهبران پیشین حزبی و دولتی سبب فروپاشی آن شد و از این رو امریکا توانست خود را برترین قدرت نشان دهد.

چندین جنگ و سرکوب چند انقلاب مردمی حاصل این نگرش امریکا قبل از فروپاشی شوروی سابق بود.

جنگ ویتنام، لشکر کشی به خلیج گوانتانامو در کوبا، تسلیح ضد انقلاب برای شکست این کشور، کودتا در چیلی علیه حکومت مردمی سالوادور آلنده، سرکوب انقلاب کانگو و قتل پاتریس لومومبا، تلاش نافرجام برای شکست انقلاب ایران، نیکاراگوآ، مداخله مستقیم در امور داخلی افغانستان و پیشبرد جنگ روانی و تمویل ضدانقلاب افغانستان و ... مواردی است که تمامی اسناد و مدارک آن در آرشیف این کشورها مقابل نگاه کارشناسان قرار دارد.

پیروزی انقلاب ایران، پس از تحول نظامی و سیاسی در کشورها کاخ سفید را در برابر یک رویداد تازه سیاسی قرار داده سبب شد امریکا رویه تهاجمی تر بگیرد و با استفاده از شیوه های گوناگون ایران و عراق را درگیر جنگ کند. تا اینکه چند سال بعد امریکا خود مجبور شد جنگ علیه صدام را برای پایان اشغال کویت آغاز کند.

بسیاری از کارشناسان معتقدند این جنگ هرچند نشان قدرت نمایی داشت اما آغاز روندی بود که به خسته گی اقتصادی و اجتماعی امریکا و بروز بحران اقتصادی جهانی در سال ها بعد منجر شد که از این کشور سرچشمه گرفت. پس از این جنگ، امریکا به بهانه ۱۱ سپتامبر با فرماندهی کردن چند کشور اروپایی، به افغانستان حمله کرد و مدتی بعد به عراق هجوم برد که به اعتبار اظهار نظرهای بارک اوباما این دو کشور به گرداب بزرگ برای

امریکا تبدیل شده و از همین رو طرح های خروج نیز در حال پیگیری است.

ظهور پدیده اوبامایی یا تغییر به سبک اوباما که با رای بالا نخستین سیاهپوست را به مسند ریاست جمهوری امریکا رساند نشان می دهد امریکایی ها از سابقه سیاسی و اقتصادی کشورشان خسته شده اند.

هنوز این سخنان انتخاباتی اوباما فراموش نشده که با تاکید بر خسته بودن کشورش پس از دو جنگ عراق و افغانستان، گفت جایگاه امریکا نزد افکار عمومی جهان مطلوب نیست و باید تلاش کنیم آن را بهبود بخشم و بیشتر به مسائل داخلی تا خارجی بپردازیم.

رای دهنده گان امریکایی که خاطره سخت تشییع قطاری جنازه های عزیزانشان از جنگ ویتنام را این روزها با خاکسپاری نظامیان کشته شده در افغانستان و عراق به یاد می آورند همزمان نیز هزاران میلیارد دالر هزینه مستقیم و غیر مستقیم این جنگ را از محل مالیات های خود می پردازند و می بینند که ناپدید شدن این حجم از بودجه چگونه کمر اقتصاد کشورشان و اروپا را شکست.

امریکایی های خسته به اوباما رای دادند تا شعارتغییر را عملی کند هر چند که امید آنها هنوز عملی نشده است ولی به این نیز می نگرند که پس از ناکامی رییس جمهوری کنونی چه کنند؟

از دیگر سو عملکرد چند دهساله امریکا در جنگ افروزی و اقدام علیه انقلاب ها سبب شده واشنگتن بیشترین شمار مخالفان را در جهان داشته باشد. بگونه بی که فراخوان شرکت تظاهرات ضد امریکایی در کشورهای مختلف جهان حتا جبهه ضد جنگ در داخل امریکا با استقبال چند میلیونی بویژه در اروپا مواجه می شود اکنون به مدد فضای رسانه یی و مجازی، امریکای خسته پس از چندین جنگ افروزی و هزاران کشته از نظامیان خود و میلیون ها قربانی در کشورهای دیگر در کنار تاریخ استعمارگری اروپا در برابر تیغ قضاوت افکار عمومی جهانی قرار گرفته است.

هرچند واشنگتن با توسل به ادامه سلطه بر سازمان های جهانی از جمله سازمان ملل توانسته از محکومیت در دادگاه های بین المللی دورماند اما رای صادر شده قضاوت افکار عمومی امریکا که با انتخاب اوباما شکل گرفت نشان می دهد کاخ سفید باید رویکرد خود را تغییر دهد.

اما اینکه رییس جمهوری امریکا تا چه حد بخواهد و بتواند این موضوع را عملی کند؟ در آینده یی نه چندان دور مشخص خواهد شد.

محمدنبی عظیمی
درنگی بر رمان "
کوچه ما " :

هروقت که گذرم به بلخ
بامی ، زادگاه مولانای
بزرگ می افتد ، یکی از

کاش کوچه ما را نمی خواندم

نخستین فرایضم هم سرزدن به کتابفروشی " بیهقی" است که درست در قلب شهر و در مقابل روضه مبارک حضرت علی کرم الله وجهه قرار دارد. همان مکان مقدسی که گفته می شود، اگر از سر صدق و خلوص نیت به آن جا بروی دعا کنی ، هرحاجتی که داشته باشی برآورده می شود، حتا اگر کور باشی وخواهنده دو چشم بینا : ازکرامات سخی جان کور بینا می شود./

آن روز که درکتابفروشی تنگ وتاریک بیهقی قدم گذاشتم ، چشم به واژه " کوچه" افتاد، در روی جلد کتاب خاکپری که بالای آن کتاب خاک آلود دیگری گذاشته شده بود. نمی دانم به خاطر دلپسته گی شیدم به این سروده زیبای فریدون مشیری : " بی تو مهربان شیی باز از آن کوچه گذشتم / همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم/ بود که قدم هایم سست شدند وسوسه و خرید آن کتاب بی قرارم ساخت یا کنجکاری این ذهن پیر خرده گیر که ببینم وپیرس از کتابفروش که مگر شهر هرت است که بالای کوچه و مشیری این همه خاک ریخته اید و خاک ایام را از چهره آن کتاب ستردم، ناگهان متوجه شدم که بار دیگر چه گنجی را در این ویرانه پیدا کرده ام : " کوچه ما " رمان قطوری از نویسنده و فرهیخته آقای کاندید اکادمیسین داکترمحمداکرم عثمان که دراین چند سال اخیرفوتوردر ادبیات داستانی کشور ما خبر ساز بوده و این نتابنده خدا شوق داشتن وخواندنش را از مدت ها پیش در سر می پرورانیده است : رمانی تاریخی - اجتماعی در دو جلد . بها : ۱۲۰۰ افغانی معادل ۲۶ دلار .! پس قضیه از این قرار بود : آخر در این سیه روزگاری که " غم نان" کهنه ترین غم هاست، می توان برای خریدن کتابی دست به جیب برد وچنین قیمت گزافی پرداخت؟ حتا اگر نام آفریننده " مرد هاره قول است" و " وقتی که نی ها گل می کنند " برپیشانی کتاب آذین بسته باشد ؟

" کوچه ما " توسط شاعر ونویسنده پرآوازه جناب محمد کاظم کاظمی هموکه غزل زیبایی "بازگشت" را سروده بود: غروب درنفس گرم جاده خواهم رفت / پیاده آمده بودم پیاده خواهم رفت / وبرایست شده و برای چاپ آن انجنیر محمد تادرعمرگرداننده سایت وزیرن فردا، اهتمام ورزیده است. این کتاب که درشهرتهران ایران درسال ۱۳۸۸ خ به حله چاپ درآمده است درروی جلد خویش طرح زیبایی دارد که از ذوق پالوده آقای محسن حیسنی خیرمی دهد. ناشر کتاب هم جناب محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی هستند که در این سال های بسین آثار برخی از داستان نویسان ما را با وسعت نظرو همت بلندی که دارند به دست چاپ ونشر سپرده اند. گفتنی است که جلد نخست دارای ۶۷۰ رویه و جلد دوم دارای ۶۷۷ صفحه می باشد یعنی بطور ترین کتاب داستانی که تا کنون داشته ایم : ۱۳۴۷ صفحه.

درباره این داستان تاریخی اجتماعی مدت ها پیش شاید درحدود هشت سال قبل - آوازه هایی در کون مکان افتاد و شماری از فرهنگیان که قسمت هایی نخستین بخش های این کتاب را در نشرات برون مرزی خوانده بودندبا شناختی که از توانایی قلم و نامندی اندیشه این خامه زن داشتند، به این عقیده دند که با انتشار این رمان به زودی درجنیش ادبی سریش رمان درکشور ما، جان تازه ی دمیده خواهد شد و رمان افغانستان دست کم در سطح منطقه جای

پایی برای خود باز خواهد کرد. اما از عرصه دو سال به این طرف بود که بازار نقد اندریاب این کتاب بالا گرفت. برخی ها آن را فاقد عناصری یافتند که وجود آن ها دررمان امروز الزامی است و تعدادی هم آن را یک کتاب قطور تاریخی شمرند که وضعیت سیاسی واجتماعی سه - چهار دهه پسین را ارزیابی کرده و دادگری های نویسنده درباره برخی از شخصیت های سیاسی کشور با حب و بغض همراه بوده است. عده بی هم تفریط نوشتند وکتاب را بی بدیل و ستودنی خواندند و جمعی هم رندانه سکوت کردند ، شاید به این سبب که " دنیا نیارزد آن که پریشان کنی دلی ".

اما از آن جایی که گفته اند ، شنیده کی بود مانند دیده/ ووانگهی با شناختی که از آن شخصیت فروتن وارجمند داشتم و از گذشته های نسبتاً دوری به جناب شان حتا از زمانی که شاگرد لیسه حبیبیه کابل بوند، ارادت داشتم ، پیوسته این آرزو را دردل می پرورانیدم که به هر قیمتی که شود این کتاب را به دست خواهم آورد. زیرا من خود که بیشتر از یک هزار صفحه را سیاه کرده و کتابک هایی به نام رمان منتشر ساخته ام ، می دانم که جناب داکتر صاحب برای نوشتن این رمان شبان وروزان فراوانی را به سر رسانیده وزحمت بی پایانی را متقبل شده اند.

درمورد جایگاه ادبی کاندید اکادمیسین داکتر محمد اکرم عثمان تا همین اکنون که بیشتر از هفتاد بهار از زنده گی پربارش می گذرد، دوستداران وخواهانش که کم نیستند وکم مباد، فراوان نوشته اند، به ویژه به مناسبت تجلیل از هفتاد ساله گی وی دربرخی از سایت های معتبر ووزین برون مرزی. اما بیشترین ها ازجمله من آقای اکرم عثمان را به سبب صدای گرم ودلنشین وی در هنگام دکلمه نمودن اشعار نغز و یا به خوانش گرفتن داستانهای کوتاه دربرنامه های رادیوافغانستان وقت می شناسند و می شناسم. اما چنان که می دانیم این گوینده خوش صدا ، نه تنها -- همان طوری که برخی از منتقدین آثارش می نویسند -- شهرت ادبی اش را تنها مروهون صدای پرتین و موسیقی سان اش است.بل به قول استاد واصف باختری راوی غننامه ها و شادینامه های روزگارش نیز هست . آخرهموست که قهرمانانی مانند "کاکه اکبر دست قوغ" در داستان وقتی که نی ها گل می کنند، " شیر " در داستان مرداره قول اس ، " نبی " دربیخ بته و"دریاب" در نقطه نیرنگی و " لا لا اصغر " را در گور مفت آفریده است. در آن دوران نثر پخته و پرداخت ژرف، طنز گونه وهنرمندانه اکرم عثمان در تصویر چهره ها ، داستان ها، فضا ها ، صحنه ها وحادثه های عاداتی چنان جذاب وشیرین و ستودنی بوده است که تا همین اکنون نیز اثر گذاری فراوان وماندگاری بر فرهنگیان دوستداران ادبیات داستانی کشور گذاشته است. ازسوی دیگر اکرم عثمان پژوهشگر اندیشمندی نیز بوده است که با نوشتن آثار تحقیقی چون " شیوه تولید آسیایی " ، " نظریه فرماسیونی تاریخی " ، " روابط دیپلماسی افغانستان وشوری " ، " مقدمه بی بی چگونه کی نهضت های مشروطه خواهی " ، " آسیای میانه در چنبره بازی بزرگ " و ده ها سر مقاله ومقاله در " فردا " و معرفی کتاب جایگاه ویژه یی در عرصه روشنگری وآرمان گرایی پیدا کرده است. به گفته یکی از دوستانش وی روشنفکر فراخ اندیشی است که فراتر از سلسله تنگ و تاریک تعامل وتفکر چهل تکه تباری - ایدیولوژیکی می اندیشد و انسانی است : حلیم، متین،

فروتن ، برده بار و کوچک نواز و مهربان وبه قول استاد لطیف ناظمی : مردی است آموزش دیده ، مؤدب و گشاده زبان .

واما برخی از منتقدانش وی عینک دیگری می بینند و می نویسند : داکتر اکرم عثمان در دوران استبداد سردار داوود ، حنجره وقلمش را به رژیم پلشتی وی سپرد ودر دوران تجاوز روس ها نیز از نظر کی جی بی نیفتاد. آنان پس از انتشار " کوچه ما " ، نوشته اند که او از زمره آن فرهنگیان است که انگار با چشم پاره گی شیر غلت زده وناگهان خود را ضد پرچم وخلق وانمود ساخته اند. برخی از راهبان راه زنده یاد ببرک کارمل فقید نیز که " کوچه ما " را خوانده اند ، این جا و آن جا یا دست به قلم برده این کتاب به ویژه جلد دوم آن را از پرویزن نقد برون کشیده و نویسنده آن را به عقده گشایی و فقدان دادگری عادلانه متهم ساخته اند ویا صدای اعتراض خودهارا بلند نموده و اتهامات وی را نسبت به پرچمی ها به ویژه رهبر فقید والا شان روانشاد ببرک کارمل، از جمله و مملو از عقده وحب وپغض دانسته اند. از جمله رفیق غفار عریف که این کتاب را خوانده است، می نویسد که دررمان کوچه ما ، موارد توهین وتحقیر انسان و تعرض به انسانیت خیلی زیاد دیده می شود. انگار نویسنده پنداشته است که با ظرافت کلام وزیبایی بیان، دفاع از عدالت و نفرت از زشتی های را به خواننده تحویل می دهد؛ ولی نتیجه معکوس آن بیرون آمده است. مثلاً در صفحه ۹۰ جلد اول : " ..در آن وقت تبلیغات چی ها بیست وچهارساعت قوله می کشیدند که این همه به خاطر رسیدن به بهشت کمونیس بود. " یا در صفحه ۲۷۳ " ...حشرات موذی وغیر موذی ادارات دولتی که همیشه آب شان را پف پف کرده می خوردند دهان باز کرده بودند.. " در صفحه ۲۴۶ : " آغا مصن ..به هیچ جانور حریص سیاسی وغیر سیاسی اجازه نمی دند که اورا دندان بزند (سبحان الله ! جانور ها نیز ازدید نویسنده به سیاسی وغیر سیاسی رده بندی شده اند.. " درصفحه ۴۱۹ : " ازسوی دیگر مکتبی بچه ها که هنوز حزم واحتیاط را نمی شناختند ومست جان خود بودند، افسارو پچاری را می کنند و چهار نعل به سوی آزادی ودموکراسی یا انقلاب یا سرگرمی یا هیچ می تازند. " همچنان آقای غفار عریف می نویسد که بیشترین بخش های این کتاب با هذیان گویی ها ، یاره سرایی ها، بلند پروازی ها، وتوهین های به دور از اخلاق در ضذیت با ح.د. خ ا (به خصوص پرچمی ها) وشخصیت های مشخص حزبی به طور اخص مرحوم ببرک کارمل) اختصاص داده شده است. اشاعه اکاذیب ، قزینه سازی ها ، تهمت بستن ها ، لافیدن ها ، زهر پاشی به روی واقعیت ها ، اهانت وتحقیر انسان ها در این کتاب تا سرحد ابتذال رسیده است.

آقای حمیدالله آسیا بان منتقد دیگری است که درمورد تاخت وتازهای پیوسته نویسنده کوچه ما بر اعضای حزب انگشت بلند می کند و می نویسد : " اگر سخن سیاسی را با سخن سیاسی پاسخ بدهم ، آقای اکرم عثمان در نظام شاهی گل سرسید رادیو افغانستان بود وبرای تحصیل لقب دکترا به ایران فرستاده شد . در نظام جمهوری داوود خان بلند گوی دولت و یکی از ارکان وزارت اطلاعات بود، در زمان حاکمیت ح.د.خ . ا. قونسل درونشبه وریس اتحادیه نویسنده گان بود.. شیوه عمل سیاسی اش همان است که هر نظامی را تا که هست تایید می کند وبس از آن که زوال یافت به مخالفتش بر می خیزد. " واما : هنگامی که آخرین صفحه دومین جلد کتاب " کوچه ما " را خواندم، ناخود آگاه ازخود پرسیدم،

ظالم

سپل غم از قلب خونبار وطن جاریست باز
کار ظالم در محیط تیره خونخاریست باز
هر نفس گر میکند خشتی ز کاخ عمر من
نسل دانا بروجودم درس دلدار یست باز
در نبرد حق و باطل شزره شیر همتم
خون غیرت در رگ اشعار من جاریست باز
قاضی شرع نبی بینی چو زدی با چراغ
کار شیخم در دل شب مردم آزار یست باز
تا به گردون میرسد آه غریبان چون خندنگ
گر سبک سردر وطن در کار معاریست باز
بشکند چون کاوه گر کس دست پر خون ضحاک
در اصول دین من یک امر شهکاریست باز
(یار) میگرد (ادا) را هم سفر تا ماه و مهر
با هدف خنگ سبک رو شعر (فرخاریست) باز
مولانا عبدالکبیر (فرخاری)



سرود شوق و تمنا

دیرینه آشنای دل و دیده ام تویی
تعبیر خوابهای دیده و ندیده ام تویی
هر چند نگشت میسر مراسم گلشن
تنها گلی که درین باغ پسندیده ام تویی
در بوستان خیالات خود ای نوبهار عشق!
نخل امید که از مهر و فایرور دیده ام تویی
در انتهای سالهای سکوت مرگ آرزو
زیباسرود شوق و تمناشنیده ام تویی
عمری گذشت به تکرار هیچ و پوچ اما
در زندگی کنون نقش نو کشیده ام تویی
هر چند باتوام در هر نفس ولی
دردا! به آنکه هیچ نرسیده ام تویی
"فرید" نه شعر گفت و نه داند رسم شاعری
تنها دلیل خلق این سروده ام تویی

داکتر سیدفرید رفیعی
افغانستان - کابل پاییز ۱۳۸۹ خورشیدی

زمستان و غریبان

باز رسید رنج زمستان و غریبان
گیرید، دلم از دیده گریان غریبان
یکدم نشود دل به بزم را حت و آرام
از حالت و از سفره ی بی نان غریبان
چون بید بلرزند ز خنک شام و سحر گه
اطفال برهنه تن و حیران غریبان
بی جامه و پاپوش و گرسنه نشود گرم
از شدت سرماه تن لرزان غریبان
امراض بود حاصل هر یک ز ضعفی
کسی نیست بجوید ره درمان غریبان

گه خیمه ی ژولیده و گه دشت پناه است
بر کونک و بیمار و به پسران غریبان
هر روز، رود مرد غریب از پی کاری
نالان به صفه توده ی میدان غریبان
با دست تهی و دل ناشاد بگردد
هر شام به خانه چو هزاران غریبان
حاصل نکند مبلغی از بهر دو نانی
در پنجه ی فقر است گریبان غریبان
گم گشته و نالان به صد کشور غیر، اند
اندر پی روزی، چه جوانان غریبان
گر تو پدر معنوی ملت خویشی

از یاد مبر حال پریشان غریبان
اندیشه ی آسایش ملت و گرت است
بشتاب بکن خدمت و پسران غریبان
ای کاش ز غمخواری و فرمان تو گردد
و آن نرخ و نوای وطن ارزان غریبان
گر نام نکو خواهی و معموری کشور
آباد بکن خانه ی ویران غریبان
دل هردم (عزیزه) به تنم زار بنالد
از غصه و از اشک به دامن غریبان
عزیزه عنایت

د دوزخ په ځنډو

راشه تر څنگه می حسینه ساقی
دزگی سره ناز نینه ساقی
راکه دریاب، دریاب جامونه راکه
دعمر تری یم، خمونه راکه
ساقی سکروتي راکه، اور راکه
درد راکه، چینی راکه، شور راکه
دخم تر څنگه می بسیا که ساقی
داگونگه ژبه می گویا که ساقی
دشپې په دینته کې می شپه ده ساقی
شپه می دزره په کور خپره ده، ساقی
راکه دميوو سباوون راکه
درنا جام راکه ژوندون راکه
راکه دلمر غوندي روښانه شراب
راکه بی پيله بی پایانه شراب
هغه شراب چې پکی خان ووینم
خلا دحسن دجانان ووینم
چې پکی هیر کرم دابی خونده ژوندون
دابی ثمره، بی گرځنده ژوندون
چې پکی دوب شمه، چې ورک شم پکی
چې له دردو غمونو سپک شم پکی
* * *

بیا دلیل زره له ماته خیری
ساقی راخه چې میکدی بلی کرو
تیاره رابره شوه دپوی بلی کرو
راخه چې واورو خمونه په سر
ترخو اوبو کې سره اورونه په سر
راغلی غم دتیریدلو نه دی
دا وری دیو دمردلو نه دی
دقلک سترگی ریا کاری سترگی
دروغجنی سترگی گناهکاری سترگی
بیا خونری بنکاري بیا سری بنکاري
بیا داورونو سلسلی بنکاري
* * * * * * * * *

چا میکده، چا کره کعبه بدله
چا خان بدل کر، چا کوڅه بدله
څوک د رنگونو په خم ولمپېدل
څوک د وختونو په باد ورپېدل
څوک مقتدی او څوک امام پسی لار
څوک په انکور او څوک په جام پسی لار
څوک بی کعبه څوک بڅخانه کی غواري
څوک بی د سپوی په سجده کی غواري
څو:

زه له سجدوو زه له بتانو ستړی
زه له دروغونو امامانو ستړی
زه نا آشنا په نا آشنا کلي کی
سترگی نمجنی د خندا کلي کی
زه گناهکار زه بی گناه گناهکار
زه د سپېڅلي اقتدا، گناهکار
ساقی په ميوو کې لمبل غوآر مه
د گناه پېښې سپکول غوآر مه
له خانه ښتمنم د جانان په هيله
له کوره وځم د بیابان په هيله
زه د دوزخ په ځنډو ولوېدم
زه د جنت گلو کی وسوزېدم
زه د کوټرو په خیال ورنکېدم
زه د وختونو په ټال ورنکېدم
ما خپله ورکه پیدا نه کره چېرته
ما هغه تللی زما نه کره چېرته
د نور په هيله په تیارو اوښتم
د گل په لټه په اغزو اوښتم
په سپینو سپینو کی می تور ولیدل
غوښتل می تور څه، خو ما نور ولیدل
راکه ساقی راکه سپېڅلی اوبه
د ټاک له سترگو څڅېدلی اوبه
راکه چې ویی څښم لمبه، لمبه شم
اور شم، سکروته شمه، سره لمبه شم
ساقی! راغلی یمه وار ما توم
ساقی! د ټول عمر خمار ما توم
صدیق کاوون توفانی

ساقی راخه چې بیا پیاښی جکی کرو
پټو مستیو نه پردی جکی کرو
راخه ویدی نشی راوینشی کرو بیا
بلی لمبی نشی راوینشی کرو بیا
بیا دردنانو هنگامه جوړه کرو
بیا د مستانو غلبه جوړه کرو
بیا د غوټی سترگو کی ناز وگورو
بیا په دانه کی دژوند راز وگورو
واورو د گل د غورېدو سندر
دشنه غزل دټوکیدو سندر
دمینی لوبه په فکرونو نه شی
په خامو خامو تدبیرونو نه شی
میند د زرونو بلیدنه غوآری
میند له سره تیریدنه غوآری
میند په اوبنکو کې خندا لټوی
میند سکرونو کی بقا لټوی
راکه د مینی په نوم اور راکه
راکه د ټاک د سترگو تور راکه
ساقی له خانه ورکیدل غوآر مه
د ميوو جام کی دویېدل غوآر مه
خندا می هیره له ژړا نه پردی
له خانه تللی له دنیا نه پردی
ساقی د لوبی گناه تور ماتوم
دا دوزخی تنده په اور ماتوم

عنایت اله پویان

د څلورمې گټې پاتې

لا د ماسینین د لمانځه لپاره وخت پاته و دانوګي خپل گنجی پک سر و گراوه او خپله گرنګنه ککره پوزه یې د خپلې شواړې کړنې په نستورو پاکه کړه او را ته یې و ویل (سید جان لا!) د هغې هسکې غونډۍ د پاسه هغه برجوره کلا ویني، د هغه د ملک شیرین کلا ده پاک خدای ملک ته ډیره دنیا ور کړې ده، درمو، کلو، ژړندو، پایکو گانو، سراپونو، مریانو او مینځو خاوند دی. شل تته ښځې لري او هره ښځه یې د کوه قاف د غرونو د ښاپیړیانو په څیر ځلایږي. مساپرخانی یې له مساپرانو ډکې دي، هر کال حج ته ځي او له خان سره گڼ شمیر خپل او خپلوان حج ته بیایي او گلی خور د هغه د کشرې ښځې چې یاقوته نومیږي او د ملک آدم خان لور ده مینځتوب کوي) دادو یوه شیبه چوپ شو او بیا یې خبرې اوردې کړې او راته یې و ویل(ځنی خلک وایي په پخوا زمانو کې ملک شیرین داری ساتلی او د اقیونو او چرسو قاچاقونه یې کول مالومه نه ده چې دا خبرې به څومره دروغ او څومره ریښتیا وي. د ښار دروازه خو تړل کیږي خو د خلکو خولې نه تړل کیږي ظاهر یې په شریعت سم مالومیږي په باطن یې خدای پوه شه کار یې پوه شه) لا د داندمحمد خبری خلاصی نه وي د ملک شیرین د بزگرانو کورونو ته نژدې ورسیدو ستر کې یې له ورایه د بزگرانو د جنکو په ټولگیو ولگیدي د گنډ کیموسو یې اغوستي او له منگوتو سره د سین د گوډر په ډې لوړ ډلې ډلې را روانې وې - دادو کې راته و ویل (سیدجان لا! زه به خپل خر د دغو کلا گانو د گورونو د دیوالونو په پینتاي کې ودروم اوته به لار شی که گلی خور له هغو جنکو سره وي هغه به له خان سره راولي) د داد محمد خبر می و منله داد محمد خپل خر د یوه شنیدلي دیواله په پینتاي کې ودراره او زه د گوډر په لور و خوځیدم له ورایه سترګې می په گل ځانګي ولگیدي، خواری جامي یې په تن کې وې او شین غاړی منګی یې په اوږو را اړولی و او د جنکو په آخر قطار کې روانه وه - په منډو منډو کې خان هغې ته نژدې ورساوه - په شلیدلو جنډو جامو کې هغې د لیونې گومان را باندې کاوه او را څخه د تینسټی په حال کې وه - هغې ته می و ویل(گلی جانی! را ته و ځوړه) هغې له غږ وپېژاندم او منګی یې د گوډر په غاړی کینود او منډه یې را واخیستله او زه یې د جنکو پحضور کې کلک په غیر کې ونیولم، هم یې خندل او هم یې ژړل - ستونی یې له غصی او غم ډک و او راته یې ویل(سیدجان! باور می نه کیږي چې ته دی راته ژوندی یې او دعا می قبوله شوی وي) هغې ته می و ویل(مرګ او ژوند د خدای په لاس کې دی، څه چې خدای کوي بله نه کیږي). جنکو ډلې تیرې مونږ ته نژدې ولاړې وې او یو بل ته یې ویل(پاکې مینې پاک مینان دي، خدای دی مرادونو ته ورسوي) جنکو خپل منگوتې په اوږو و اړول او د خپلو کورونو په لور لاړې او زه له گل ځانګي سره د رود په غاړه کې کینیاستم او هغې ته می د هغو پینو او جنجالونو په هکله خبرې وکړې چې په ما تیري شوي وي او بیا می د هغې د نرغورې مور په هکله پوښتنې وکړې د هغې کلاڼی غټی سترګي له اوبښو ډکې شولې او راته یې و یل(د هغې کرغیرنې شپې په سباوون کې چې ته د طیبب هغې له کاله و وتي مور می په حق ورسیدو د کوڅې خلکو هغې د مړې جنازه آن تر مانیام پوری خنډولې وه خو تا پته و نه لگیده او خلکو د هغې جنازه د مانیام په اړو کې خاورو ته وسپارله او زه په میراث مړي کور کې ازی پاته شوم د کوڅې منډر صوبه دار ته دی خدای خیر کړي زه یې د ملک شیرین د کشرې ښځې چې یاقوته نومیږي او د ملک آدم خان لور ده مزدوره کینیاستم) گل ځنګې ډیرې خبرې وکړې او بیا یې راته و ویل(شبهه د ک په حال کې ده او لاری له خطرو ډکې دي). ښه به دا شهی د تیرولو لپاره د ملک شیرین مساپرخانو ته یې، زه به د ملک له کشرې ښځې سره خدای پامانی م او د ملک دعا به واخلم سبا وختي به د خپل کور په خوځیږو) هغې ته می و ویل(زه پوری نه یم، له ما د گل اندامې ترور ماشوم لیسې داد محمد ملګری دی ه لپاره به ښه او مناسبه خبر نه وي چې شپه په ځانو کې تیره کړي) هغې راته و ویل(د کور داسې ده لار شه او دانوګي به روغ رمت د هغه د کورنیو په وسپاری شپه به پخپل کور کې تیره کړي او له ماسره ته مرسته وکړي او سبا وختي به کوم سپین ریري سړی را سره د لاری ملګری کړي زه به د سپین سړي په ملګرتیا به په قچرې بار کور ته در

لیونې بابا

ورسیرم) د گلي خبرې راته د منلو ښکاره شوې د لمر سترګه د غره له شاه اوبښي وه خیراتي شړی می له خان را تاوه کړه گلي د برجوري کلا په لور و خوځیده او زه تر هغه سات هلته ودریدم چې هغه له سترگو پنا شوه داد محمد زما د خنډیو له کپله پریشان شوی و په خره سور د گڼر په لور را روان و د هغه سترګې به ما ولگیدي او د گلي د نه راتګ په هکله یې را څخه پوښتنه وکړه هغه ته می و ویل(د زنانه لپاره د شپې له پلوه تک مناسب نه بریښي، هغه به سبا د ورځي په رڼا کې څوک را ولي) دادو څه و نه ویل پښه می د زنګي خره په شاه وارپله زه د مخه شوم او دادو را پسې شو او د سوز لندې بیا پیل شوې. سپورمی د خدای روی ته و گوره* په دو مینو پسې مه وره مشالونه / زما سلام په هغو وایه * چې د مانیام په ډوډی اوبښې تویونه / مساپرې دی ډیره وکړه * کربان، کربان ډې له څیرونو جامو شم / ستا به په یاد یم که به نه یم په یاد* زه چې قتم په قتم ږدم تا بادمه / وړه جلګی په یاري پوه شوه * لکه لږمه په دیوال خوله لګوینه / څنګه نړی یې لکه لښته* مور دی رنده شه چې په تا اوبه راوړینه / د نیمو شپو راتګ دي جارشم* خوب می پوره ده په مړه خوله در کومه/ ستا د لیدو په تمه تمه * په سترګو روند شوم اوس د زړه دلیل کومه. د مازدیګر ژپړیه لمره * په روغو وایه د نرغورو سلامونه لا د ماسختن له لمانځه څخه خلک خپلو کورونو ته ستانه شوي نه و د خپل کور مخي ته نژدې ورسیدم او داد محمد راته و ویل(سیدجان لا! کاله ته به لار شو شپه به له مونږ سره تاوده تیره کړي، دمه به دې جوړه شي) هغه ته می و ویل(په ایمان دی برکت، تاسو ته نور رحمت نه درکوم) داد محمد د خپل کور په لور لاړ او ما هم د خپل کور د دروازه له شاه څخه تیرې لری کړې او پخپل کور ننوتم. د کور کرکی گاني او دروازی غلا شوی وې او په کور کې زړې تلنګي او زاړه بالښتونه او د ډوډۍ د پخولو د کورتي دروازه پاته وه او بس د ډوډۍ د پخولو په تیاره کې می اور ولگاوه او د گل ځانګي د مظلومي مور د مړینې په چرت او فکر کې د اور لمبو ته نژدې کینیاستم لا می د پښو او لاسونو غرې تاوده شوي نه وو د دروازي له لوري غږ اوچت شو شاه ته می و ځنګل د دادوګي د قدمونو غږ و د کورنو او غوږیو کاسه یې په لاس کې وه او راته یې ویل (لا! جانه! اوبړي د غوري دي خوښیږي که نه) هغه ته می و ویل(د خدای ټول نعمتونه می خوب دي) داد محمد د کورنو کاسه زما مخي ته نژدې کینیاستله او له کورتي ووت او ما خپل لاسونه د ځاه په اوبو کې و مینځل او کورت او غوري می و پخوړل او زه تلنګه می د تترار د اور لمبو ته نژدې و غوړوله او ویده شوم - کړی شپه می رنگ رنگ خوږونه لیدل کله می په خوب کې لیدل چې دادا می را ژوندی شوی وې او راته وایي(د څه لپاره دي د میرزا اسم او زړبایي لور گلي د غدار په کور کې پریښوده) که به می په خوب کې لیدل چې گني د گلي د واده شپه وي او مور می د هغې په واده کې کوچنای سندرې وایي کله به می په خوب کې لیدل چې گني یې پلن سړی نور ښامار ژمونډ دی کور په لور را روان وې او پلن گلي په پلن

خبرې خنډیلې وې له بام څخه حویلي ته را کوز شوم د خپل کور دروازه می خلاصه کړه او د کوڅو لاري می و ځارلي د هغې درک مالوم نه و په زړه کې می رنگ رنگ خبرې تیریدې له خان سره می ویل(شایي هغه په واورو کې بنده باټه وي شایي هغه د ملک خدای ناترسو زمانو د خان لپاره نکاح کړي وي شایي هغه د ظالم آباد وحشي سپاهیانو تېنوتلی وي شایي هغه تاروغه شوي وي شایي هغه ملک شیرین د فاتح الملک سالار اعظم لپاره د قیمتي سوغات په توګه ور ښلې وي د ډیرو فکرونو او چرتونو له لاسه په کیډې او کلمو می درد پریوت ماغزه می و اېښودل کور می فی سبیل الله پریښود او د ملک شیرین د کور په لور می تیزه منډه واخیسته د لاري په اوږدو کې کله به د واورو په پاغونو کې را گذار شوم کله به را اوچت شوم په څیرونو جنډو جامو کې خلکو د لیونې گومان را باندې کاوه او ماشومان را څخه ډاریدل د سترپاله لاسه ساه می بنده بنده کیده په ډیرو خواریو می د ملک شیرین برجوري کلا ته خان ورساوه او ده د کور دروازه می و ښرنګوله له کلا څخه سپین سړی مور چې خواري جامي یې په تن کې وې سر را ښکاره کړ او راته یې و ویل (ملنګ ماما! له چا سره دی کل دی) هغې ته می و ویل(د گلي خپلوان یم غورام هغه له خپل خان سره خپل کور ته بوزم) هغې زما په ختو ککرې یې له نظر تیرې کړې او بیا یې راته و ویل(گلي خو سهار وختي له کلا و وت، سترګې یې له اوبښو ډکې وې، ژړل یې، پوه نه شوم په کومه لاره هغې ته می و ویل(مورجانې، ریښتیا راته وایه هغې ته چا څه ویلي و) زړې ابي و ویل(دروغ دایمان زوال دی، ریښتیا نرته وایم، ژړل یې) په منډومندو د غونډی څخه د بزگرانو کورونو ته ور کوز شوم او د هغې د منلو لپاره می هغې پیل کړې او د خلکو کورونه می و ټکرل - چا راته سمه او ریښتیا خبر نه کوله - دکوڅي ماشومانو را باندې ریشخند واهه او ویل یې(له لوبني څخه ښځه ورکه ده) د ماشومانو په شور بګت کې چارته د غره د لمنو پته راکړه خیراتي شړی می له خان وغورځوله او د غرونو د لمنو په لور می تیزه منډه واخیسته په لري واټن کې سترګې می په هغې ولگیدې د غرونو د څوکو په لور لکه د باد او بریښنا په څیر الوتله او شاه ته یې نه را کتل په لور او اواز می د هغې پسې چپني کړلې(گلي جانی! منډی مه وه شاته و کور) له بده مرغه زما چپني په لري واټن کې هغې ته نه رسیدې او شاه ته یې نه راتکل د ډیرو منډو او چپنو له لاسه سده می سوه وه او د نورو منډو لپاره می توانه درلود د یو وچ بوټي تر څنګه ودریدو او ژړا شوم او له خان سره می و ویل(ای پاکه ربه! هغې ته چا څه ویلي دي چې منډې وهی او شاه ته نه راګوري) د یوې غټې ډبرې له لاسه وختم او سوه ته می د غرونو په لور خلاصه کړې او چپني می کړې(گل ځانګي! زه سید جان یم، غږ می واوره او شاه ته وگوره، ودریږه) د غږ انگازي می د تاو را تاو غرونو په گرنګونو ولگیدي او له یوه څخه څو نور غرونه اوچپ شو هغه یوه شپه ودریده او بیا یې منډی پیل کړې او په پای کې هغې خان د یوه هسک غره څوکو ته ورساوه او د یوې شنې سارانی کورتي په څیر د تور گرنګ د پاسه ودریده دا غره شاه خوا یې و کتل او د سترگو په رپ کې یې خان د غره شاه ته وغورځاوه - په سترگو می توره شپه شوه - د خدای توبی می د وچې ژبې د پاسه جاري شوي په ډیرو خواریو می خان د پیچومي له لاري د غره شاه ته ورساوه او له ورایه سترګې می په هغې ولگیدي د واورو په پاغونو کې د تور گرنګ لاندی پریمخې برته وه د لاسونو او پښو هډوکي یې مات و کوچنی خوله یې له وینو ډکه وه نړی، نړی زگیروي یې کاوه سترګې یې پټې وې هغه می په غږ کې را پورته کړه او د هغې سرمی پخپلو زنګونو کینیاست او بیا می په هغې غږ وکړ(گلي جانی! سترګې وغوړوه او راته و وایه، ولی دی خان په سرو ریڼو ولمايوه) هغې خبرې نه کولې د ډیرو شپیلو له تیریدو څخه وروسته هغې خپلې له وینو ډکې سرې سترګې نيم کښې خلاصې کړې او راته یې و ویل(سید جانه! ته یې) هغې ته می و ویل(هو زه یم، راته د پېښې حال وایه، ولی دی خان په سرو وینو و لاره) هغې یو زلي بیا خپلې په وینو سړي سترګې نيم کښې خلاصې کړې او راته یې و ویل(سید جانه! ته مه مخه کړه، که چېرېک خدای کوي بله نه کیږي، زه به د جنت په شنو باغچو کې له تاسره واده وکړم) هغې ته می و ویل(د جنت خبرې مری پریده، راته د پېښې حال تیرکه) د هغې شوندي مړی شوي په ژړا شوه او په ژړا کې یې راته و ویل(تیره شپه د ملک شیرین کمکې ښځه چې یاقوته نومیږي د خپلې مور کړه پاتې په ۱۹ مخ کېښي

به ادامه ص ۱۵ کاش کوچه ...

ایا این کتاب رامی توان "رمان" نامید؟ اگر پاسخ آری است پس کجاست فراز و فرود داستانی، کجاست گره و گره گشایی، کو اوج داستان و کجاست تصویر سازی ها و نقاشی هایی که نویسنده "اکبر قوچ دست" در داستان هایش به نمایش می گذاشت؟ آیا قصه عشق "امین" و "زلیخا" که اتفاقاً بدون کدام حادثه داستانی خاصی به وصال هم می رسند، می تواند ساختار مناسبی برای رمانی گردد که بیشتر از ۱۳۰۰ صفحه را دربرمی گیرد؟ اگر پاسخ نه است، پس این چیست؟ آیا می توان آن را تاریخ نامید؟ آیا با گذاشتن حرف ها و سخن های من درآوردی بر زبان شخصیت های سیاسی کتاب می توان وجهه و ارزش تاریخی کتاب را بالا برد؟ باز هم نه. پس آیا ما بتوانیم نامجو و تازه کاری مواجه هستیم که بیگدار به آب زده و خواسته است با پرداختن و اتکاء نمودن به شایعه ها تاریخ بنویسد و برای قطور ساختن کتابش از نظم و نثر و امثال و حکم و پند و اندرز و ضرب المثل و گویش طنز گونه برخی از بازاریان کابل و زبان عامیانه مردم شهکار بیافریند؟ طبیعی است که نه؛ زیرا نویسنده این کتاب اکرم عثمان است همو که می داند، نباید داستان را با یک مشت حوادث تاریخی که به دلخواه نویسنده دستچین شده باشند بر تنه داستان چسباند و با ایزاد روایت های فرعی و ماجراهایی که هیچ ارتباطی به داستان و پیبشرد آن ندارد. رمان آفرید. کاش آقای اکرم عثمان رمان کوچکی می نوشت؛ ولی سرشار از حوادث داستانی.

ایکاش اکرم عثمان این کتاب را نمی نوشت و من نیز آن روز به کتابفروشی بیهی نمی رفتم و این کتاب را نمی خریدم و نه یک بار بل دوبار آن را نمی خواندم تا قامت رسای باورهای صادقانه ام را نسبت به اندیشه و قلم زیبایی این روشنفکر فراخ اندیش بیروز که گفته می شد فراتر از سلسله تنگ و تاریک تعامل و تفکر چهل تکه تباری - ایدیولوژیکی می اندیشد، در این بام زنده گی ام خمیده نمی یافتم.

وامای دیگر:

برخی یادداشت ها در پیرامون نقاط ضعف و قوت این کتاب را در نوشته های بعدی به نشر خواهم رسانید؛ زیرا می دانم که دوست دیرینم آقای اکرم عثمان فریخته تر از آنند که از نقد سالم، آزرده گویی به خود راه دهند.

سوژه و مضمون داستان:

به نظر می رسد که کاندید اکادمیسین اکرم عثمان داستان "کوچه ما" را از خاطرات دوران کودکی و نوجوانی خویش آغاز کرده باشد. زیرا کسانی که او را از نزدیک می شناسند، می دانند که منزل پدری وی در نزدیکی بازار کوچک جوار مسجد جامع حاجی یعقوب قرار داشته و در یک خانه و خانواده اشراقی بزرگ شده است. داکتر اکرم عثمان که در بسیاری بخش های این اثر نقش قهرمان داستان (امین) را بازی می کند، در کتاب خود ماجراهای زنده گی همسایه ها و ساکنین "کوچه" اش را باحوادث سیاسی و اجتماعی پنجاه - شصت سال پیشین گره زده و با آب و لعاب یک نثر مجلل و فخیم به خواننده گانش پیشکش می کند. نثر طنز گونه بی که در برخی حالات توأم با تحقیر و تمسخر آدمهای داستان و شخصیت های سیاسی دخیل در ماجرا ها و حوادث سیاسی کشور است. امین شخصیت مرکزی داستان برجسته ترین چهره داستان فرزند دیپلمات مستبد، ظالم و زنیاری بی است که مادرش را مادر پدرش "عالیه بیگم" به نرخ کاه ماش خریده و در اختیار پسر شهوت پرستش قرار داده است. "امین" و مادرش جایگاه کلک ششم یا دو آدم اضافی را در آن خانه اشراقی که محل آمد و شد و خورد و نوش درباریان نیز هست، دارا اند و بی جهت نیست که هرکوزه بی که می شکند بر سر آن ها می شکند و یا

هرگلی که به آب داده می شود، مقصر همان ها اند: حسینیه و فرزند دلبنندش امین.

امین آرام آرام بزرگ می شود. به مدرسه و دانشگاه راه می یابد و محیط و محاط دید و تفکرش گسترده می شود. کوچگی هایش را بیشتر از پیش می شناسد و در این میان با شخصیت هایی همچون محسن آغا و موسی خاخام یهودی که زیبا دختری سپید رو و سیه گیسویی در خانه دارد، الفت و انس بیشتر گرفته و با آنان چنان نزدیک می شود که همچون دو بام در پوستی. امین که دیگر جوان آگاه و کتابخوان شده است، با شخصیت معروف سیاسی "محمودی" فقید و برخی از شخصیت های فرهنگی و سیاسی دیگر همچون شادروان باقی قابل زاده و دیگران آشنا شده و رفته رفته به میتنگ ها و تظاهرات آن دوران شرکت می کند و دیری نمی گذرد که دلبسته یک جریان سیاسی مترقی می گردد و به عضویت آن تن می دهد. اما امین دلبسته گی دیگری نیز دارد: دلبسته گی به "زلیخا" دختر موسای یهودی. خوشبختانه این عشق یکطرفه نیست، دوطرفه است و زلیخا نیز امین را بیشتر از جانش دوست می دارد. آن ها سال ها با هم نرد عشق می بازند. پس از حوادث نظامی - سیاسی و جابه جایی های قدرت دولتی و گسترده گی خشونت و کشت و کشتار و ارزانی و فراوانی مرگ و میر همشهریان و زندانی شدن های بدون موجب امین و شرکت و درگیری از عملیات های محاربه و زخمی شدن و صحت یاب شدنش، زلیخا به اثر اصرار امین و پدرش روانه سواحل آرام می شود و پس از مدتی به تشویق یکی از دوستان شارتان یهودی تبار ولی عاشق سینه چاک دیرینش "یعقوب" به کشور آلمان درخواست پناهنده گی می دهد و بنابر اصرار همو حاضر می شود تا سند ازدواج را با وی برای تسهیل پروسه پناهنده گیش امضاء کند. بعد حوادث به صورت دراماتیکی تغییر می کند و زلیخا یعقوب را با کاراد اشپز خانه می کشد و زندانی می شود تا این که امین پس از استقرار دولت کزری قادر می شود تا برای رهایی و استخلاص زلیخا از زندان، راهی آلمان شود. و این تمام ماجرای یک رمانی است با این عرض و طول. اما راوی داستان با روایت خاطره ها، حادثه های تاریخی، بازتاب دادن رسم و رواج ها، فکاهی ها، ضرب المثل ها، اشعار، نغز، نقل قول ها، داگری های حق و با نطق و فلسفه بازی با ما مانند یک دانای کل، و گزارش های مفصل ژورنالیستیک گونه، توفیق یافته است تا این داستان را کث بدهد و بیشتر از هزار صفحه - اگر صفحات سفید را از شمار ببندازیم - راسیاه کند؛ و این در حالی است که در درازنای این پرگویی ها حضور قهرمانان و کرکتر های عمده داستان کم رنگ می شوند و گهگاهی - حتا - خواننده آنان را بیخی فراموش می کند. اما به نظرم داستان کوتاه و یا رمان نباید به روی کلمات و تعدد صفحات متکی باشد. به ویژه در رمان باید به گسترده گی و تعدد حادثه ها بیشتر پرداخت تا رمان از همان ابتدا به مرگ محکوم نشود. این پرورش حوادث و آفرینش پرسناز ها و گره گشایی ها است که خواننده رمان را به سوی خود می کشاند و تا آخرین صفحه همراه خود می برد، نه پرورش الفاظ و نثر پراز زرق و وبرق.

نادرستی های چاپی و املائی:

دو کتور صورتورال سیاه سنگ که بر رمان کوچه ما تقریظ کوتاهی نوشته بود، یکی از کاستی های این کتاب را که در اروپا به چاپ رسیده بود، نادرستی های فراوان طباعتی و عدم مراعات نمودن نشانه گذاری های نوشتاری وانمود کرده بودند. اما خوشبختانه این کاستی ها را در نسخه بی که تازه در ایران به دست نشر سپرده شده است، کمتر می توان پیدا نمود؛ اما با این همه برخی نادرستی های املائی و چاپی در این طبع وجود دارد که در این آشفته بازار نا همگونی های املائی، متأسفانه زیاد جدی

گرفته نمی شوند؛ ولی گهگاهی باعث ملال خاطر خواننده بی می گردند که در نوشتن زبان فارسی از روش املائی زبان دری پذیرفته شده انجمن نویسندگان افغانستان سود می جویند.

اکرم عثمان که تحصیل کرده دانشگاه تهران است در هنگام نوشتن "کوچه ما" از رساله روش املائی زبان دری پذیرفته انجمن نویسندگان افغانستان پیروی نمی کند و مانند ایرانی جماعت حرف "ه" واژه های مختوم به "های" غیر ملفوظ "را حذف کرده و مثلاً به عوض زنده گی، می نویسد زندگی. همچنان جناب شان در کاربرد واژه های مختوم به "ه" نا ملفوظ که "حرف" ه" باید به شکل "بی" نوشته شود، مطابق به شیوه نوشتاری ایرانی ها "ای" می نویسد. در حالی که به اساس روش املائی زبان دری نوشتن "ای" تنها در یکی دو مورد مجاز است. درصیغه مفرد مخاطب، فعل ماضی قریب، یا صیغه مفرد مخاطب فعل حال، مانند تو در خانه ای؟ رفته ای، گفته ای، گفته اید، رفته اید و غیره.

اگرچه ویراستار این اثر مستطاب جناب کاظم کاظمی شاعر و متفکر مطرح زمان ما هستند و این کتاب در مقایسه با آثاری که در پشاور پاکستان و یا برخی از کشورهای غربی به نشر رسیده اند، نادرستی های املائی و چاپی اندکی دارد، با آن هم از نظر من نادرستی های املائی و چاپی ذیل در آن دیده می شوند: مثلاً واژه "طوفان" به صورت نادرست در بسیاری از صفحات این کتاب از جمله صص ۲۴، ۳۶، ۱۸۰ جلد دوم به شکل توفان نوشته شده است. در حالی که طوفان و توفان معانی مختلف داشته و واژه های متفاوتی هستند. در فرهنگ عمید درباره معنی "طوفان" چنین آمده است: آب فراوان یا سیل شدید که نگاهی مساحت زیادی از زمین را فراگیرد و غرق کند. هرچیز شدید و بسیار که همه را فراگیرد مثل باد و آب آتش. انقلاب شدید در هوا. باد شدید که آب دریا را به جنبش آورد. اما معنی توفان به حرف "ت" را در همان فرهنگ چنین می خوانیم: توفان از مصدر توفیدن است و به معنی جوش و خروش. شور و غوغا، به هم خورده گی هوا و وزش باد های سخت و جوش و خروش دریا. پس می بینیم که آن چه را که نویسنده از کاربرد واژه طوفان درسی حالات مراد دارد در نوشتن آن به حرف "ت" حاصل نمی شود.

دوگانه گی در شیوه نوشتن برخی از واژه های یکی از کاستی های دیگر این کتاب است. مثلاً در صص ۲۲۸ و ۲۲۹ ج ۲، نام عبدالله هم به شکل عبدالله آمده است و هم به صورت عبدالله. در حالی که استاد سید علی محمد اشراقی در این درست نویسی می نویسد که باید کوشید تا شیوه املائی از شروع تا انجام یک نوشته یکدست و با استفاده از یک روش باشد.

واژه "جرأت" را در فرهنگ عمید با همین املاء می یابیم نه به شکل "جرت" که در این کتاب ده ها بار تکرار شده است مثلاً در صص ۲۲۲ ج ۲. البته این واژه عربی است و به عربی این طور نوشته می شود: جرأة

آسیاب سنگ که در صص ۲۹۰ ج ۱ و برخی از صفحات بسیار دیگر به شکل آسیا سنگ آمده و حرف "ب" آن حذف شده است، نیز معنای به کلی متفاوتی دارد از آن چه نویسنده مراد داشته است. زیرا آسیا قاره بی است عظیم از پنج قاره جهان و آسیاب محلی است که در آن گندم و جو و جواری به وسیله دو سنگ بزرگ و همواری که بالای هم قرار دارند و پیوسته توسط آب می چرخند، آرد می شوند.

همچنان واژه های "سود و سودا" که در این کتاب ده ها بار تکرار شده اند، از جمله در صص ۲۲۳، ۲۹۷، ۶۲۳، ۱، از جمله همان اغلاط مشهوری اند که عوام الناس به غلط آن ها را

به ادامه ص ۱۸ کاش کوچه‌ء ...

هنگام خریداری اجناس مورد ضرورت خانه استعمال کرده و دربسیاری حالات آن معنایی را نمی دهد که نویسنده کوچه ما آن ها را به کار برده است. زیرا معنای سود چیزی نیست جز فایده کردن در خرید ویا فروش و معنای سودا هم معامله ، دادوستد ، خرید و فروش است . پس بهتر خواهد بود که به عوض سود وسودا گفته شود : احمد مواد مورد ضرورت خانه را خرید آورد.

اکرم عثمان اگرچه مکتب افسران احتیاط را در سال ۱۳۴۳خ در بالاخصار کابل خوانده و به رتبه دریم بریدمن احتیاط مفتخر شده است با آن هم درصفحه ۴۲۲ ج ۱، اصطلاح " باصفین " را " باصفین " نامیده و تصور می کند که این واژه به عوض واژه " هجوم " به کار می رفته است. همچنان درصفحه ۴۲۳ ج ۱ ترکیب " جمع آمد " را به جای قومانده " جمع شی " و درصفحه ۴۳۰ ج ۱ " ضبط وپروت " را به عوض " زحف وپروت " که زحف مصدر است وواژه عربی و پروت هم واژه پشتو است استعمال می کند. درحالی که این دواژه ترکیبی است از زبان های عربی و پشتو به معنای به روی سپنه خوابیدن و با دست ها وزانو ها خزیدن واندک اندک پیش رفتن به سوی هدف داده شده.

درص ۴۵۸ ج ۱ می نویسد " بنانا" که البته غلطی تایپی است و در اصل باید بناء بوده باشد ؛ ولی من می خواهم پیشنهاد کنم که آیا بهتر نیست تا به عوض بناء عربی، بنابر این وبنابر آن خود مان را بنویسیم؟ درصص ۳۳۹ و ۳۴۰ و بسیاری از صفحات دیگر این نوشته واژه " کمک" به صورت " کومک " آمده است که شکل گفتاری این واژه است ؛ ولی از نویسنده می مانند اکرم عثمان که به نیکی می داند که زبان گفتاری را نباید با زبان نوشتاری آمیخت ، چنین اشتباهی چندان توجیه پذیر به نظر نمی خورد.

جمله " توجه می دهدص۴۲۳" که درچندین صفحه این کتاب تکرار شده است ، نیز جمله یی است که برای نخستین بار می خوانیم. زیرا تاکنون خوانده بودیم به : توجه می رسانیم، توجه کنید، متوجه شد، توجه می کند، توجه نامبرده را جلب می کند و... ولی "توجه می دهد" را اگردیدگران شنیده باشند ، این تبادنده خدا شنیده است.

ترکیب های آشتی ناپذیر و سیری ناپذیر در صفحات ۱۷۰ ج ۲ و ۲۵۲ ج ۲ به شکل آشتی ناپذیر و سیری ناپذیر آمده اند که شاید نادرستی طباعتی باشند. درصفحه ۵۱۱ ج ۲ و چند جای دیگر این کتاب واژه " اقلا " به عوض حد اقل آمده است، درحالی که اگر دیدگران نمی دانند آقای اکرم عثمان به نیکی می دانند که واژه های اقل و اکثر عربی غیر منصرف اند و تثنوی نمی پذیرند. پس بهتر است که به عوض اکثرا و تثنویسیم ؛ غالباً یا بیشتر و به جای اقلا ، حد اقل ویا دست کم ویا کم از کم نوشت.

این نادرستی های چاپی نیز دلآزار هستند : صص ۱۳۷ ج ۱، نگبان به عوض نگهبان، ۶۰ و ۶۱ ج ۱، استالین - استالین، ۲۳۱ ج ۱ س-والی - س-والی ، ۳۳۷ ج ۱، مرغیان ؟ ، ۲۲۲۸۴ ج ۱، ارباب اقتدار - ارباب اقتدار ۵۲۲ ج ۱ استین و استن - استین و استر، ۵۶۸ ج ۱ به مهمان گناهی- به همان گناهی ، ۵۰۷ ج ۱ بهزعم - به زعم ، ۵۸۲ ج ۱ شطیحات - شطحیات ، ۵۸۵ ج ۱، خوردضابط خردضابط، ۶۴۹ ج ۱، می ش افد- می شگافت، ۳۷ ج ۲، فاکولته - فاکولته، ۶۵ ج ۲، بی بقمه - بی طبقه، ۱۳۵ ج ۲، اندشناک- اندیشناک ، ۲۱۵ ج ۲، تبصره دوباره- تبصره دوباره ، ۲۲۰ ج ۲، شسونیزم- سویتیزم، ۳۳۶ ج ۲، تماشا- تماشا ۳۸۷ ج ۲ ببرک کارکل - ببرک کارمل ، ۴۱۴ ج ۲، وقی- وقتی، ۴۸۴ ج ۲، مدهد- می دهد، ۴۱۷ ج ۲، تصحیح کنم- تصحیح کنید، ۴۵۷ ج ۲، کم کم- کم کم، ۵۵۰ ج ۲، کم کم- کم کنید، ۵۷۵ ج ۲ براندختن- برانداختن.

زبان کوچه‌ء ما : فرهنگی عزیزی درنشته اش به مناسبت تجلیل از هفتادمین سالگرد تولد کاندید اکادمیسین دکتر محمد اکرم عثمان نوشته بود که زبان نثرش با سواد سعدی و طنز حافظ آمیخته است. او آرایشگر چیره دست زنده گی وپالایشگر روان ماست که با نیش زبان وکنایه های رندانه می خواهد ما این گونه که هستیم نباشیم. آری اکرم عثمان زیبا و دلنشین وروان و سلیس می نویسد و نثرش دربسی حالات به ویژه هنگامی که خودش آن را نکلمه می نماید سخت اثر گذار و روح نواز است ؛ ولی سوگمندها که درکوچه ما این نثر شکوهمند سعدی وار و این شیوه رندانه حافظ با افت و خیز ودرشتی و زشتی و حتی توهین و دشنام به آدم ها و شخصیت ها همراه می شود به طوری که نویسنده در بسیاری حالات بی طرفی یک روی و تاریخ نویسی یا گزارشگر را از دست می دهد. در همین حالات است که خواننده به عوض طنین موسیقی دل انگیز آواز سحر آمیز نویسنده " وقتی که نی ها گل می کنند" ، صدای پر از بغض و کین و غضب آلود کسی را می شنود که تبلیغات چی های حزبی راسگ هایی می انگارد که بیست و چهار ساعت " قوله " می کشیده اند ویا کارکنان ادارات دولتی را " حشرات موزی " که اینک از برکت دموکراسی آزادی آزادی می گفتند و مکتبی ها را نیز که دیگر افسار و پچاری را که کنده بودند و چهار نعل به سوی انقلاب می تاختند، همزاد چهارپایان !

اما بر علاوه آنچه جناب غفار عریف در مورد زشتی زبان کوچه ما آورده است، ده ها مورد دیگر اهانت و دشنام زنی نیز وجود دارد که به اسم حقیقی و آدرس مشخص اشخاص و شخصیت با اعم از سیاسی و غیر سیاسی صورت گرفته است. بیایید به عنوان مشت نمونه خروار به این چند مثال بسنده کنیم : درص ۵۶ ج ۲: " داد و بی داد ! زبان ای [این] خراک بی پدر و مادر کوخ داره. کسی نیست که از زیر نوشارد بالاکنیش و از بالا دهانشه که مثل بیت الخلاء بد بوست، بدوزه "

با درآغاز بخش ۱۰۷ می خوانیم : " اربابان جدید درئه سوراخ مردم گل میخ فرو می کنند و به اندازه نیفه سوزن نیز مجرای نفس کشیدن را باز نمی گذارند" درص ۴۲ ج ۲: درپاره موسفیدان و برخی از فرهنگیان شهر کابل که به منظور نظارت از کار انتخابات شورای ملی در کمیته حزبی شهر کابل جمع می شدند و هم جوانی که به حکم وظیفه مجبور بود، از حضور آن ها در جلسه به منشی شهر گزارش بدهد، چنین می نویسد : " اواز اعضای کمسیون امضاء می گرفت. موسفیدان وقتی که گماشته شهر را دور می دیدند ، هم به ریش خود و هم به ریش حزب و دولت و هم به ریش دموکراسی می خندیدند و به سیغه تعرض می گفتند " این بار اول نیست که ریش ما را با نجاست می آلاینند و ریسمان ما را به دم خر می بینند. "

درص ۲۳۱ ج ۱: طبع بئله گویی نویسنده گل کرده و در مورد رییس مدداری طلایی مطبوعات وقت چنین می نویسد : " ره می (عزیزان) : پسید ؛ " آیا در اسطبل کابینه شما خری از این این بهتر نبود که وزیرش می کردند؟" مهمان دار جواب داد : " آقای ره ! سال هاست که افسار فرهنگیان ما به دم خر بسته شده و تا این دم دستگاه وجود دارد، خر خری هم ادامه دارد. "

درص ۴۵۷ ج ۱ در مورد انضباط و دستپلین افسران پارسا و وظیفه شناس دانشگاه نظامی وقت چنین می نویسد : " ما عسکری بدون مردم آزاری پیش نمی رفت. افسران اداری- رنده های دویا- به جوبین گوشت نرم و شیرین عادت کرده بودند. بیره های شان مدام می خارید و دندان های تیز شان برای جوبین و درین آماده شده بود.... " درصفحه ۴۳۱ ج ۱:

در صفحه بعد : " عثمان خان جلا ، عبدالحی را به همان گناهی که قوماندان چند هفته قبل امین را در " مفرزه " مجازات کرده بود، متهم نموده بود و فرستاده بودش زیر خیمه نا ازسویی ثمره خلق و تواضعش را ببیند و از سوی دیگر خارش دندان های خودش آرام بگیرند. "

ولی این عثمان خان حتی گنجشک را هم نکشته بود. او از جبل السراج و رتبه اش تورن بود. شخص نهایت غریب و ساده بی بود. شکی نیست که افسر با انضباطی بود ؛ ولی هرگز کسی را توهین و تحقیر نمی کرد. اتفاقاً همو بود که مرا نیز در هنگام درس عملی در مضمون دافعتانک به خاطر عدم توجه ام به گفته هایش جزا داده بود. اما ضبط و ربط در محیط نظامی را اگر مانند امروز حذف کنیم، ثمره اش همین خواهد بود که می بینیم.

درصص ۴۳۱-۴۳۲ ج ۱: افسران با ناموس و وطنپرست مکتب ظابیان احتیاط را از زبان یک سرباز پهره دار چنین شنام می دهد : " حالا بی غم تماشا کن ! دله و دیوٹ تا صبح بر نمی گردند. " داستان به شیوه خطی روایت شده و نویسنده داستانش را با توالی زمان باز گو کرده ولی در حین روایت دستور زبان رعایت نشده است و همین موضوع باعث می شود که برای خواننده در بسی حالات التباس معنی دست دهد و نداند که حادثه یی را که راوی حکایه می کند در چه زمانی رخ داده است ، در زمان حال یا در گذشته ؟ زیرا وی ناگهان از زمان حال به زمان ماضی بعید و از فعل مضارع اخباری به فعل ماضی مطلق رو می آورد و تسلسل فکری خواننده را بر هم می زند. کتاب با چنین شیوه یی از همان آغازین صفحات شروع می شود و تا پایان به همین روال ادامه می یابد . مثلا : دربخش ۱۴۹ چنین می خوانیم :

" بعد از رفتن زلیخا زمین امین را جا نمی دهد. روزها به درازی قیامت جان و تنش را می خست. " شخصیت ها و مکرکتر های عمده : ادامه دارد

د ۱۷ مخ پاتی لیونی ...

به میلمستیا تالی وه او زه د هغی به کور کی یوزای وم، شپه پخه شوی وه ملک شبرین زما د خوب به کورتی را ننتوت..... هغی نوری خیری بس کری او چوپه شوله په هغی می غیر وکر (گلی جانی) ! مه غلی کیزیه او راته و وابه له تا سره غدار خه وکر (گله) هغه بیاه هم په ژرا شوه او په ژرا کی یی راته و ویل (هغه بیاه هیله له خان وژلو سره خاوری کزلی هغه زما پشی او لاسونه و تزل، هغه به خیبورو و وهلم، هغه زما په شرف او ناموس باندي تیری وکر او هغه خه چی ما سنا لپاره د کلونو کلونو په اوپردو کی امانت ساتلی و هغه را خه واخست، ما نه غوینتل چی د شرم او خجالت شپه له تا سره تیری کرم، ما لپاره له خان وژلو پرته بله لار پاته نه (و) گلی بیا هم سترگی پتی کزلی او غلی شوه د دیرو شیبو له تیری و خه وروسته هغی یوزلی بیا خیلی له وینو دکي سترگی نیم کشی خلاسی کړی او په ژرا کی یی راته و ویل (سید چانه) زه د ظالم آباد وحشی سلکاتو اوچرا واکوخته کرکه لرم ، زما د مری جنازه به د دغو تاو را تاو غرونو په لمونو کی د ظالم آباد له بنار خه لری د بهادرانو کلی ته په خیرمه خاورو ته سپاری او زما د هدیری د پامه به د خوامیرگو شیندو پیغلو سري زرغونی جندي دروي) د هغی د مخ پتوکی تک زیر و اوبیت او کورنوئی خولگی یی خو زلی خلاسه کړه او بیایي د تل لپاره له دغی کرغیزتی دنیایکی خه سترگی پتی شولې - نکل خانگی د شهادت خبری د بهادرانو دکلي بهادرانو او میرنو خلکو ته ورسیدی او د دغه کلي د ظالم آباد و حشی سلکاتو اوچرا واکوخته جنازه د دغو تاو را تاو غرونو په لمونو کی خاورو ته وسپاره او د هغی له وینو دک کمیس می چی خلک یی د پیرونیو کمیس بولی د یوی غمجنی خاطر یی به توکه له خان سره وساته د دغی پیینی خه وروسته د دغه بنار د ظالمو توپکیانو د بی اتفاقیو او د رولویو له لاسه د طاعون د مرض په خیر د خدای تعالی قار او غضب په بنار را نازل شو نه امیرالملک پاته شو او نه سالار اعظم او نه د سالار اعظم وسلوالی دلی تیری او د نوح پیغامبر غمیزه یو زلی بیا د تاریخ په بهیر کی خرنده شوه د خدای پشه دی وي د رور موند بنار هالند د جنوری لمړی ورځ کال ۲۰۱۰

به ادامه ص ۱۲ بنیادگرانی...

جریانهای دموکراتیک و سکولار درون جنبش آزادی بخش فلسطین را تضعیف سازند.

امروزه نیز شاهد هستیم که نیروهای اشغالگر امریکا در عراق از گسترش نفوذ و حاکمیت بنیادگرایی چون نوری المالکی و آیت الله حکیم، دفاع همه جانبه کرده و تقسیم شهر بغداد را به دو بخش "شیعه نشین" و "سنی نشین" مورد تأیید قرار داده اند. در عین حال قدرت گیری بنیادگرایان زمینه را برای تلاش آنها به ایجاد رژیم مذهبی و دخالت دادن کامل دین در دولت و تلاش برای صدور بنیادگرانی در جهان مناسب ساخته است.

این یک واقعیت تاریخی و سیاسی است که انواع و اقسام بنیادگرانی، بدون حمایت جدی و برنامه ریزی شده بی امپریالیستها و مشخصا امپریالیسم امریکا، نمی توانست به این اندازه در منطقی بزرگ خاورمیانه - اقیانوس هند نفوذ و گسترش یابند. شایان توجه است که امریکا دهه ها پیش، بعد از نشست موفقیت آمیز جبهه بی متحد کشورهای غیر متعهد آسیا و افریقا در "کنفرانس باندونگ" (۱۹۵۵) تصمیم گرفت که با تشکیل "کنفرانس اسلامی" توسط "همدستان" وفادار خود - پاکستان و عربستان سعودی و... از تقویت و گسترش جنبش های رهائی بخش در کشورهای حاشیه یی (جهان سوم) به عنوان یک ستون مقاومت اصیل و قوی در مقابل سلطه جونی های خود، جلوگیری کرده و در عوض شرایط را برای نفوذ و گسترش بنیادگرانی مشخصا در خاورمیانه مهیا و آماده سازد.

با عطف به گذشته یی تاریخی، رابطه بین راس نظام جهانی و بنیادگرانی می توان اذعان کرد که بنیادگرانی، معلول اعتقادات مذهبی مردمان گوناگون کشورهای منطقه خاورمیانه نیست. بلکه حضور و عروج آن معلول عمل کرد سیستماتیک امپریالیسم در اعمال سلطه بر کشورهای پیرامونی جهان است که البته توسط نیروهای تاریک اندیش و طبقات کمپرادور و فرمان بر بومی حمایت می شوند. در اینجا پیش از پرداختن به جمع بندیها و نتیجه گیریهای مبحث رابطه بین امپریالیسم و بنیادگرانی مذهبی به عنوان موردی در رابطه یی تاریخی "مرکز" و "حاشیه" (رابطه مکمل توسعه یافته گی و توسعه نیافته گی) به یک سنوال مناسب درباره گستره یی جغرافیایی - سیاسی بنیادگرانی جواب می دهیم. بعضی ها به حق این سنوال را مطرح می کنند که اگر بنیادگرانی و مشتقات مربوطه به آن ضرورتا از دل باورهای مذهبی و اعتقادات دینی مردم سرچشمه نمی گیرد و بلکه معلول منطق حرکت سرمایه به ویژه در فاز

تشدید گلوبالیزاسیون در عصر امپریالیسم است، پس چرا حضور و گسترش آن در منطقه یی خاورمیانه - اقیانوس هند، به مقدار حیرت انگیزی بیشتر از مناطق پیرامونی - حاشیه یی است؟ برای ارائه یک جواب نسبتا مناسب و قابل بحث باید به اهمیت ژئوپولیتیکی منطقه یی خاورمیانه - اقیانوس هند در چهارچوب پروژه یی جهانی امریکا اشاره کرد.

پروژه یی امریکا که به درجات مختلف و متغیر از طرف "شرکاء" و "متحدین" آن (اتحادیه اروپا و جاپان) حمایت می شود، ایجاد و تأمین سلطه و کنترل نظامی امریکا بر سراسر کره خاکی است. در این راستا، منطقه یی خاورمیانه به عنوان "اولین ضربه" به سه علت زیرین از طرف معماران این پروژه انتخاب شده است:

- خاورمیانه دارای بزرگترین منابع سوخت نفت و گاز طبیعی در جهان است و کنترل مستقیم آن توسط نیروهای نظامی امریکا، به حاکمین کاخ سفید در واشنگتن یک موقعیت متوقف و ممتازی خواهد داد که متحدین خود - اتحادیه اروپا و جاپان - و رقیب احتمالی خود چین را در یک موقعیت ناخواسته وابسته گی به منابع سوخت کنترل شده از سوی امریکا قرار دهد.

- چون خاورمیانه در چهار راه "جهان قدیم" (بین افریقا، آسیا و اروپا) قرار دارد، در نتیجه برای امریکا آسانتر خواهد بود که از آن منطقه به عنوان "سکوی پرش" و یا به عنوان یک پایگاه تهدید دائمی نظامی علیه چین، روسیه و هندوستان استفاده کند.

- کلیه منطقی خاورمیانه شرایط تاریخی پر از آشوب، آشفتگی، ضعف و بحران و پولاریزاسیون (بالکانیزاسیون) را تجربه می کند. این شرایط که خود از تبعات حرکت سرمایه در آن منطقه است، به امریکا به عنوان یک متجاوز نظامی احتمال پیروزی آسانی را وعده می دهد و اسرائیل که در منطقه به عنوان "همدست" بدون قید و شرط امریکا حضور فعال دارد، نقش مهمی را در فعل و انفعالات سیاسی منطقه ایفاء می کند.

تجاوز و ادامه جنایات امریکا در خاورمیانه، کشورهای جلو جبهه (افغانستان، عراق، فلسطین، لبنان، سوریه و ایران) را در موقعیت ویژه یی قرار داده است. بعضی از آنها مورد هجوم و تخریب قرار گرفته و عملا بالکانیزه شده اند و برخی دیگر با خطر هجوم و تخریب و تجزیه روبه رو هستند. با تمام این احوال، بورژوازی و خرده بورژوازی بومی در کشورهای پیرامونی و مشخصا در کشورهای "اسلامی" خاورمیانه، در شرایط ضعف نظام جهانی سرمایه حاضر به تبعیت بی چون و چرا و نوکرانجیری بودن آن نیستند. آنها در حفظ منافع خودند و مناسبات خود را با امپریالیسم

تنها در این حد مشخص می کنند. به علاوه به علت تجاوزات افسارگسیخته یی صهیونیسم به کشورهای عربی و مشخصا فلسطین و حمایت بی چون و چرای امپریالیسم امریکا از دولت متجاوز اسرائیل، تضادشان با امریکا و صهیونیستها افزایش یافته است که به وجود آمدن آشوب در خاورمیانه، هم راه با دخالت های نظامی برای جلوگیری از این تجاوزات و سلطه یابی بنیادگرایان بر کشورهای منطقه، نتیجه یی این تضادها است.

جمع بندی و نتیجه گیری

در حال حاضر تلاقی های سیاسی و بررسی چند و چون آنها در منطقه خاورمیانه نشان می دهد که در آن منطقه، سه نیروی اساسی ضدترقی در مقابل هم صف آرانی کرده اند. یکم آن نیروهائی که به گذشته ناسیونالیستی = ملی گرانی خود می بالند. این نیروها در واقع چیزی به غیر از وارثین و اخلاف روبه انعطاط و فاسد شده یی بیروکراسی های جنبش های آزادی بخش ملی در آن منطقه نیستند، اینان در اسرع وقت و سریز نگاه به تعامل و مامشات و کرنش در مقابل تجاوزگر متوسل خواهند گشت و یا نقش قابل توجهی در مقابله با تجاوزگران ارائه نخواهند داد.

دوم آن نیروهائی که به جنبش های بنیادگرا تعلق دارند. این نیروها در تقویت شرایط پر از آشوب، آشفتگی و ضعف و بحرانی که کلیه یی منطقه را در بر گرفته، نقش مهمی ایفاء کرده و با سیاستهای ضددموکراتیک و ضدانقلابی که در پیش گرفته اند، عملا در پروسه یی بالکانیزه کردن تعدادی از کشورهای خاورمیانه نقش کلیدی به نفع پروژه یی جهانی امریکا بازی کرده اند.

سوم نیروهائی که دور محور دموکراسی خواهی و خواسته های "دموکراتیک" حلقه زده و متشکل شده اند. بدون تردید، حفظ یا تسخیر قدرت توسط هر یک از این سه نیروی سیاسی نمی تواند مورد تأیید و پذیرش نیروهای ترقی خواه که خواهان رهائی کارگران و دیگر زحمت کشان از یوغ نظام جهانی و همدستان بومی آن هستند، قرارگیرد. در واقع منافع طبقه یی سرمایه دارو اساسا کمپرادور بومی که طبیعتا و ضرورتا تاحدی با منافع کنونی نظام جهانی در منطقه معرفی و تعریف می شوند، عموما از طریق سه نیروی فوق الذکر بیان می گردند. دیپلماسی و فعالیت های سیاسی دولت امریکا پیوسته این سه نیرو را به جان هم می اندازد که از تلاقی آنها به نفع پیشبرد پروژه یی خود در خاورمیانه استفاده شایان و ممتازی ببرد.

از آنجا که در مبارزات طبقاتی حرکت مستقل و داشتن نیروی کافی شرط لازم برای انجام

به ادامه ص ۹ دگرگونی در...

این مدعا که دولت در عرصه های خصوصی و فرهنگی مسوولیتی در قبال نقض حقوق زنان ندارد، ناظر بر غفلت از این واقعیت است که این گونه تعدیات - ولو مسبب آن يك شهروند عادی باشد - غالباً با چشم پوشی و حتا تأنید دولت ها روبرو می شود. قائل شدن به تمایز میان امر خصوصی و همگانی، واجد تناقضی است که وسعاً به توجیه انقیاد زنان می انجامد و نقض حقوق بشر در محیط خانه را از امنیت اجتماعی افراد جدا می انگارد. با وجود این، فعالان حقوق بشر دولت ها را مصراً تحت فشار می گذارند تا جلوی بروز اشکال دیگر نقض حقوق از قبیل برده داری و تبعیض نژادی را بگیرند. ضمناً گفتنی است که این گونه تعدیات توسط عوامل منفرد در حوزی خصوصی اعمال می شود و غالباً به سنت های فرهنگی و امور مربوط به حاکمیت ملی منتسب می گردد.

از آنجا که وقایع مربوط به «حوزه خصوصی» شکل دهنده ای توان زن برای مشارکت کامل در عرصه های همگانی است، محرومیت آنان از دموکراسی و حقوق بشر در امور خصوصی، به محرومیت آنان از حقوق بشر در امور همگانی می انجامد. مثلاً طبق سیاست های دولتی بعضی از کشورها، زنان از حق سفر کردن یا خروج از کشور بدون اجازتی پدر یا شوهر یا برادر و یا حتا پسر خود محرومند. با وجود این فقط معدودی از زنان چنین محرومیتی را تعدی به حقوق خود تلقی می کنند و به همین سبب به دولت هایی که شهروندان خود را از حق آزادانه ای سفر به خارج از کشور محروم کرده اند، متعرضند و آن را نوعی از تبعیض می دانند. چه در جوامع باز و چه در جوامع بسته، زنانی هستند که از شوهران خود ضرب و شتم می بینند و در خانه زندانی می شوند و حفاشان برای تجمع های سیاسی یا مشارکت در طرح های توسعه پایمال می شود.

یکی از دلایل نادیده گرفته شدن زنان در مفاد حقوق بشر، که معطوف به تبعیض نژادی و خشونت است، در آن است که سرکوب زنان را از مقولات سیاسی شمرده اند. عمق انقیاد زنان به حدی است که هنوز هم به جای آن که آن را واقعیتی دارای ساختار سیاسی و متکی به گرایش های پدرسالارانه و ایدئولوژیک و نهادهای اجتماعی بدانند، امری طبیعی و اجتناب ناپذیر در نظر می گیرند. میدان این نبرد سیاسی، اندام زنان است. اهمیتی را که مهار کردن زن دارد می توان در مقاومت شدیدی نشانه زد که نسبت به تغییرات اجتماعی و قانونی بروز می کند و نمی گذارد که زن صاحب اختیار بدن خود باشد، و آزادانه تولید مثل کند، و با همجنس یا غیر همجنس خود به میل خود رابطه ای جنسی برقرار سازد، و در زناشویی ناخواسته، مورد تجاوز قرار نگیرد و ...

در این میان تعدیات جسمی نسبت به زنان همچنان بی شمارست و اینجا و آنجا با انواع دیگر تعرض حقوق بشری از قبیل برده گی (روسپیگری تحمیلی) و تروریسم جنسی (تجاوز به عنف)، یا زندانی کردن (حصر در منزل) همراه است.

سؤال اساسی اینست که: چه کسی مسائل مشروع حقوق بشر را تعریف می کند و چه کسی در امر دخالت دولت، و به چه نیتی، تصمیم می گیرد؟ دیرگامیست که ندای حق طلبانه ایی زنان در این تصمیم گیری ها را ناشنیده گرفته اند و حق اینست که مطالبات گروه های گوناگون زنان، در باب مشارکت در بهبود سیاست های مربوط به خودشان، پذیرفته شود. دولت ها و همچنین جوامع مدافع حقوق بشر در جهت مقابله با نقض بیرحمانه و سازمان یافته حقوق زنان در گستره بی جهانی، می باید هنجارهای حاکم بر تعاریف مرد مدار را به کناری نهند، و این مقدور نخواهد بود بجز اینکه گرایش های جنسیتی مورد ارزیابی مجدد قرار گیرند و حقوق زن به مثابه حقوق

بشر مورد تأنید واقع شود. دولت ها می باید به جای تقویت ادامی بی وضع موجود، درصدد خاتمه دادن به این کارزار فرهنگی و سیاسی سخت جان برآیند. دولت ها می باید در چارچوب مرزهای کشوری خود مسوولیت مداخله برای پایان دادن به نقض حقوق زنان را به عهده گیرند و همچنین به تبتانی خود با دیگر نیروهایی که در کشورهای دیگر این نقض را تداوم می بخشند، نقطه ایی پایان گذارند.

خشونت جنسیت مدار - چارچوب تحلیلی حقوق بشر
نقض حقوق مبتنی بر جنسیت، تنها نوع نقض حقوق بشر زنان نیست، ولی جنبه های معطوف به جنسیت غالباً خود را به واضح ترین شکل نشان می دهند. گرچه بسیاری از انواع خشونت مبتنی بر جنسیت، در واقع نقض حقوق بشر در معنای عام آن است، تعصب مرد - محورانه تمایل به این دارد که در موارد مشخصی فقط به مولفه های جنسیتی این موارد توجه کند و نتیجتاً نتواند آن ها را نیز در زمره ایی مقولات بدیهی حقوق بشر - که مردان نیز از قربانیان آنند - محسوب دارد. از آن جمله است لت و کوب زنان که نوعی از شکنجه بوده و غالباً از طریق دهشت افگنی و هراس آفرینی روحی و جسمی یا حصر در خانه همراه است. زندانی کردن زن در خانه برای جلوگیری از امکان رابطه یافتن او با مردان دیگر، در شرایطی که شوهر او آزادانه به سفر می رود، فقط کشورهای انگشت شماری را به صرافت انداخته که این کار را قانوناً جرم جنایی به حساب آورند. زنان را علیرغم میل شان، برای روسپیگری و تولید صور قبیحه در حالت برده گی نگه میدارند. حتا گاه زنان خدمتگار را لت و کوب می کنند و به آنان تجاوز می کنند و در خانه را در ممانعت از خروج آنان قفل نگه میدارند (چندین است که به گونه مثال وضع زنان آسیایی در کویون و امریکاییان مکسیکو تبار در لاس آنجلس).

آبستنی ناخواسته، زنان را هم با مرگ پنجه در پنجه می کند و هم به کار کردن ناخواسته وامی دارد. ازدواج هایی که قرار و مدارش را دیگران گذاشته اند و مجبور کردن زن به هم خوابه گی با جنس مخالف، به معنی شکنج حرمت جسمی او و سلب حق انتخاب او در تشکیل خانواده است. زنانی هستند که در فرار از این تحمیل ها دست به خودکشی زده یا به فحشا پناه برده اند. زنان در معابر مورد ایداء جنسی و در محیط کار، و به عنوان شرط دریافت مقرری، معروض ایداء جنسی اند.

سازمان ملل متحد تجاوز به عنف توسط پولیس و سایر مأموران دولتی را مصداق شکنجه دانسته است. در مواردی (از آنجمله در بوسنی) قربانیان تجاوز به عنف را قربانی جنگی تلقی کرده اند. این گامی است رو به جلو، ولی تجاوز به عنف، حتا هنگامی که عامل آن فرد معمولی باشد نیز، نقض حقوق بشر است. تجاوز به عنف، مثل سایر اشکال شکنجه و تروریسم، وسیله ایست برای جلوگیری از حضور زنان در مکان خاص، مثلاً تجاوزهای گروهی غالباً هنگامی صورت می گیرد که زنی در جایی که مردان آن را قلمرو اختصاصی خود می دانند - حضور یافته باشد. مقصود از اینگونه رفتارهای ناقض حقوق بشری آنست که، با هراس افگندن در دل زنان، آنان را از ورود به اینگونه محلات برحذر دارند. کمتر زنی را می توان سراغ کرد که در خاطر بی خود، جایی و زمانی، هراس از مورد تجاوز قرار گرفتن را تجربه نکرده باشد، و به همین سان کمتر زنی را می توان یافت که در احتراز از اینگونه تروریسم، خود را در مضیقه قرار نداده باشد.

کشتن نوزادان دختر و سوء تغذییمی دختران، گونه ایی از قتل عام زنان است. بنا به گزارش سازمان بهداشت جهانی، دختران کشورهای توسعه نیافته از تغذیه نامناسبتر نسبت به پسران در رنجند و آنان را کمتر از پسران برای درمان نزد پزشک می برند. دختران

از بدو تولد و بر اثر توزیع ناعادلانه ایی منابع می میرند، یا جسماً و روحاً ملول می شوند. آماریتا سن اقتصاددان هندی مقیم دانشگاه هارورد با تحقیق آماری خود نشان داده که چیزی میان ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون زن در گوشه و کنار جهان امروز مفقودالائزند. هم او با مقایسه ایی نرخ های آماری زنان و مردان نقاط مختلف جهان محاسبه کرده که حداقل همین تعداد زن نیز در سراسر جهان، به خصوص در آسیا، در قید حیانتند. اینان «گمشده گان» جنبش حقوق بشر زنانند. چه کسی می خواهد دولت ها را به خاطر کشتار عمومی این صد میلیون زن به پای میز محاکمه کشد.

این مثنی از خروار نقض حقوق بشر زنان است که می توان آن را در پرتو معاهدات مختلف مربوط به شکنجه و برده گی و سایر جنبه های نقض حقوق بشر به بررسی و نقد کشید. صفت مشترک همگی این ها، انواع گوناگون شکنجه ایست که بر زنده گی زنان پهنای جهان سایه افکنده است. در کوشش برای جلب توجه جهانیان به اینگونه تخلفات، و نهایتاً خاتمه بخشیدن به آن ها، اقدامی در کنفرانس جهانی سازمان ملل متحد در باب حقوق بشر آغاز شد. در این کنفرانس که به سال ۱۹۹۲ در شهر وین برگزار شد، هیات زنان ناظر درخواست کرد که در نشست آتی کمیته ای معاهداتین سازمان، که در باب نظارت بر حسن اجرا و تحکیم مبانی مندرج در معاهدات منعقد می شود، مسائل جنسیت مداری، از آن گونه که نکرش رفت، در دستور مذاکرات قرار گیرد.

با وجود این، زنان مبارز در راه زنده گی بهتر از طریق ارتقاء حقوق بشر، نباید دست روی دست بگذارند و منتظر صدور اجازته ایی مقامات بالا باشند. آن زمانی که مادران و مادرکلانهای ارجنتاینی، رو در روی یکی از خشن ترین دیکتاتورهای قد علم کردند و میدان مایورا محل برپا کردن اعتراض های خود در رابطه با ناپدید شدن فرزندان خود ساختند، اصلاً مفومی از ناپدید شده گی در مسائل حقوق بشر مطرح نبود. آن زمانی که آن زنان با حضور در میدان ندا دردادند که «بر ما آشکارست که حقوق این ناپدید شده گان نقض شده و آرام نمی گیریم تا وضع آنان روشن شود»، می دانستند که قرار نیست منتظر جامعه بی نفاع از حقوق بشر بمانند تا ناپدید شدن فرزندان شان، نقض حقوق بشر اعلام شود. اکنون نیز بر ماست که بر ضد تعرض بر زنان، که دیربست در نهان مانده، به

پاخیزیم.
مقابله با مفاهیم مسلط در جنبش حقوق بشر و بازخوانی آن از منظر فینسم چیزی نیست که جایش صرفاً در حیطه ای معاشناسی باشد. در این میان مسأله زنان بسیاری در سراسر جهان، مسأله هر روزی مرگ و زنده گی آنان است. در کنفرانس جهانی حقوق بشر، زنان این مشکلات را رک و راست با بشریت در میان گذاشتند. با وجود این، و در شرایطی که جامعه جهانی دفاع از حقوق بشر، تعدیات جنسیت مدارانه را گونه ایی فرآیند و پنهان نقض حقوق بشر دانسته است، باید بر کوشش خود بیافزاییم تا در مقابله با این اعمال شاهد اقدامات مشخص باشیم. قوانین حقوق بشر و سازکارهای آن، راه مقابله با تضییع سازمان یافته و جاری حقوق زنان را گشوده است. اکنون می توان دولت ها را واداشت تا به مسوولیت خود در باب اجرای قوانین ضد تبعیض، و حساسیتی که متوجه سازمان های اداری مربوطه است، عمل کنند. تنها از طریق بیان مسوولیت جامعه ایی جهانی و عمل به وظایف دولت ها در همه جا و همه وقت است که ما می توانیم با نقض سرگ حقوق بشر زنان در سرتاسر جهان، به مقابله برخیزیم.

به ادامه ص ۱ پس منظر...

اعضای نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان بنابر همین اهمیت با اشتراک فعالانه در مبارزات انتخاباتی شوراهای ولایتی، ریاست جمهوری و اخیراً پارلمانی به حیث رای دهنده و رای گیرنده وجیبه خود را در عرصه حاکمیت ملی و توسعه سیاسی ادا نمودند.

پرواضح است که تخلف و تقلب و زورگویی در همه این انتخابات برجسته بود یعنی که فضای مطمئن برای تمثیل اراده آزاد رأی دهندگان موجود نبود که گویای زنده آن شهادت کاندیدان و کمپاینران باطل شمردن یک میلیون و سه صد هزار رأی، معرفی ۱۲۰ تن از کاندیدان به کمیسیون تفتیش انتخاباتی و رد کاندیداتوری ۱۷۰ تن از نامزدان می باشد.

پارلمان جدید در مقایسه با پارلمان قبل از همین اکنون تحت سوال قرار دارد که در شکل گیری آن نخست از همه پراگندگی نیروهای ملی و وطنپرست ثبوت مدعی ماست. آنانی که در انتخابات ریاست جمهوری به لبرالیزم پیوسته و با آنانیکه به محافظه کاران یکجا شده دنبال جبهه ملی رفتند و یا آنانیکه قوم و قومگرایی و محل پرستی یعنی ناسیونالیزم محلی را به پیشوایی گرفتند هیچکدام از نتایج آن درس عبرت لازم را نگرفتند تا در انتخابات پارلمانی با حضور متحدانه و کاندیدان توافق شده به مبارزه بر می خاستند.

در جمع کاندیدان ناکام عده ای هم قرار دارند که مردم به آنها چشم امید بسته بودند همچنان در جمله عده وکلای دوره قبلی پارلمان نیز وجود دارد که موضعگیری ها و تحلیل های ملی و وطنپرستانه در بحث روی مسایل داشتند که سرنوشت شان الضافاً غیر عادلانه رقم خورد.

ثانیاً کاندیدان که عضویت احزاب قانونی و راجستر شده در وزارت عدلیه را داشتند متأسفانه عضویت حزبی و تعلق شانرا به گذشته پنهان نموده هیچگاهی از نام حزب و سیاست حزب بحث و صحبت ننموده همه چیز را شخصی جلوه دادند. خود را کاندید و نماینده مستقل نامیدند. این در حالیست که مردم از پاسخگویی و خدمتگذاری حاکمیت های قبل از دهه هفتاد بنحویب یاد آوری می نمایند و بحث ها دارند. چنین موضعگیری ها نه تنها سبب شد که فیصدی معین حمایت کنندگان شانرا در بین مردم از دست دادند بلکه حمایت کنندگان شانرا در بین اعضای حزب نیز تضعیف نمودند. مردم می پرسند کسانی که در چور و چپاول و غضب دارایی های عامه و قتل و کشتار مردم بی گناه سهیم هستند اگر خود را از نظر مردم پنهان می کنند و از نام حزب و تنظیم شان حرف نمی زنند جا دارد، اما کسانی که در

عقب شان کارنامه های بزرگ خدمتگذاری و پاسخگویی قرار دارد اگر خود شانرا از مردم پنهان میکنند به جزء ضعف شخصی توجیه دیگری نمی تواند داشته باشد. زمان تغیر کرده است اگر دیروز کسانی را به جرم وطنپرستی تحقیر، توهین و از کار اخراج نمودند امروز مضمون حب وطن (وطنپرستی) را در نصاب درسی معارف جا میدهند.

ثالثاً بعید از امکان نیست که برخی ها با سازمان های چون یونیم، اندیا، جبهات سیاسی و قومی و ... تعهداتی داشته باشند. فوندهای تشویقی بدست آورند ولی صرفاً مصارف ثبت و راجستر کاندیدان را برای شان بپردازند و باقی را برای امور حزبی و احتمالاً شخصی استفاده نمایند. رهاکردن کاندیدان بدون حمایت این چنینی نه تنها در شکل گیری نتیجه کنونی انتخابات پارلمانی تأثیر گذار است بلکه تخریب کاری شخصیت کاندیدان نیز به شمار می رود.

رابعاً فاصله بین تصمیم گیری ها و عمل را هم درین رده می توان ذکر کرد و آن اینکه اگر سازمان های حزبی بعد از ارزیابی های دقیق و همه جانبه فیصله می نماید که از کاندیداتوری عضو معین حزب حمایت شود مگر در عمل برخی ها سلیقه گرایی نموده به مسنولان گذرها، نواحی و ولایات مراجعه نموده می خواهد تا برای شخص دیگری فعالیت نموده رای بدهند، که نمونه آن در بغلان، کابل و جاهای دیگر به مشاهده رسیده است. که بیانگر بی انضباطی، بی دسپلینی و تن ندادن بر هبری جمعی مهم است که اثرات منفی در کارهای درون حزبی به جا گذاشته است.

برای جلوگیری از نتایج موجود باید از همین حالا دست به کار شد. نتایج حاصله را ارزیابی نمود و اینکه در کجا قرار داریم را مشخص ساخت و برای سوال اینکه در آینده چه باید کرد جواب داد.

احزاب باید با کاندیدای قومی در مبارزه بعدی انتخاباتی شامل شوند. کاندیدان حزبی در ساختارهای که تنظیم هستند باید مورد ارزیابی قرار گیرد و با کرکترستیک معین به ساختار های بالایی پیشنهاد شود. این ساختار ها مجموع کاندیدان را ارزیابی نموده با ایشان ملاقات ها و جلسات را سازمان بدهد و سرانجام از میان آن ها بهترین ها را تشخیص نماید کاندیدها به عوض کاندید مستقل بنام کاندید حزبی در صحنه حضور پیدا کنند و حزب هم با تمام امکانات از وی حمایت نماید. و به بی انضباطی ها و سلیقه گرایی ها تحت نام دموکراسی در داخل حزب اجازه ندهد. کمیسیون ها که از جانب حزب برای اینکار موظف می شود صرفاً از نام به عمل بگذرد و حزب را در سیاست گذاری های انتخاباتی

کمک برساند.

اگر میان نیروهای ملی و دموکراتیک جبهه ایجاد شود بهتر است در غیر آن وحدت عمل برای حضور متحدانه در مبارزات انتخاباتی را به حکم تجربه بپذیرند. احزاب که شامل وحدت عمل می شوند کاندیدان مشترک را به بحث و بررسی بگیرند و در ولایات مختلف کاندیدان که بیشترین چانس برای پیروزی داشته باشند تشخیص نمایند و همه اعضا متحدانه عمل نمایند.

بهتر است تا در محلات مراکز معین رای دهی مشخص گردد و از همه اعضا خواسته شود تا به همین مراکز مراجعه و رأی بدهند. اینکار از یکطرف نظارت از رأی را برای احزاب آسانتر می سازد و از طرف دیگر احتمال نادیده گرفتن رأی محدود در جمع رأی های بزرگ نیز از میان می رود. این کار طبیعتاً محاسبه دقیق می خواهد که ۸۵ فیصد آرای یک صندوق اگر مربوط یک کاندید باشد باساز معیارهای انتخابات پارلمانی ماه سنبله ۱۳۸۹ تخلف و تقلب شناخته میشود و باطل اعلان میگردد./

آزادی

کوه و کوهپایه ها تسخیر خواهد شد
و ممانعت صحرا و بیابان پایانی
و طوفان شن های دشت
از مقاومت دست خواهد کشید
اگر.....

بخاطر آزاد بودن برزومی
گرسنگی ها پایان خواهد یافت
و کودک آواره بزرگ خواهد شد
و مادر وطن
اشک مراد و حسرت نخواهد ریخت
اگر جنگ را برانی
آنی که آفت میبارد و
زندگی میگیرد
و بد بختی میکارد
و من

دست در دست تو میدهم
تا به خانه مان من شویم
و از آن هم
و خستگی های دراز هجرت
و زمانه با همه وقاحت و بی رحمی
که آرامش ما را از هم ربوده
و این شکایت از ترس
که.....

باز آینده بی خواهیم داشت ؟
نداشته باشیم
دستت را در دستم محکم بفشار
و رهیم مکن
و من مطمئنم
که ما با هم

ازین سرحد عبور خواهیم کرد.

انجنیر حفیظ اله حازم

کودکان کار؛ جهان امروز و افغانستان!

کیکاس فرشاد

۸ اکتبر به نام روز جهانی کودک، مناسبتی تقریباً سراسری در جهان است و در این روز از یک سو فعالان این عرصه بدنبال اظهار وجود و طرح مسائل، مشکلات و نیز مطالبات و خواسته های حقوق کودکی خود هستند. از سوی دیگر دولتمردان و برنامه ریزان عرصه سیاست، اقتصاد و دیگر بخش های جامعه حساس به سوی مطالبات و خواسته های جیبی بی مقابل است، تا از این رهگذر واکنش های شرایط امروز را جمع بندی و له یا علیه آن تدبیر و چاره، ساز کنند.

به روشنی می توان گفت که ظرف چند سال اخیر نه تنها بی حقوقی کودکان کاهش نیافته بلکه شدت و گستره آن به سرعت افزایش یافته است. این تغییر در شرایط کودکان کار شدید تر و عمیق تر بوده و قبل از هر چیز تعداد شان نزدیک به دو برابر (یعنی از تقریباً ۲۴۰ میلیون نفر به بیش از ۴۰۰ میلیون افزایش یافته است) و نیز عریانی و جنبه های رسمیت آن علنی و آشکار تر شده است.

این موضوع مشخصاً ریشه در بحران های اخیر سرمایه جهانی دارد. بحران مالی و تولیدی سرمایه جهانی در تمامی اجزا و جوارح ساختار اجتماع ریشه دوانده و تظاهر آن را در اعتراضات و اعتصابات اخیر امریکا و اروپا می توان به ساده گی مشاهده نمود. این تحركات در پی حملات مستقیم سرمایه به زحمتکش ترین و وضعیف ترین اقشار جامعه صورت میگیرد و در واقع پاسخی است به بیکاری سازی ها (گاه میلیونی)، کم کردن دستمزد ها، افزایش ساعات کار، افزایش طول دوران خدمت ...

در ادامه مشاهده می شود که اشکال دیگر این بحران در کشورهای نظیر افغانستان که همواره با بحران های اقتصادی دست به گریبان بوده اند نه تنها در حیطه اقتصادی و معیشتی باقی نماند، بلکه در عرصه سیاست و حقوق اجتماعی نیز به تعرض و سرکوب حقوق انسانی کشیده شده است.

از این رهگذر، آنچه که بوضوح در حال اتفاق افتادن است نادیده انگاشتن و زیر پا نهادن حقوق اولیه و انسانی کودکان است. این معضل جهان امروز و البته افغانستان است که با شدت و حدت بیشتری در حال تسریع است.

به این ترتیب به نظر می رسد که با توجه به روند رو به رشد تعداد کودکان کار و وسعت یافتن اشکال و گوناگونی بی حقوقی های تحصیل شده به این کودکان، تعیین جایگاه مدافعین لغو کار کودک در میان جنبش های مدافع حقوق کودک اهمیت ویژه بی پیدا میکند.

چرا؟؟؟

نخست اینکه آنها پیش شرط باز گرداندن جایگاه و حقوق انسانی کودکان را لغو کار و بهره کشی از کودکان، و کار کودکان را به مثابه حلقه بی بنیادی تحصیل بی حقوقی و نقطه بی آغاز تعرض بی تمامی جایگاه انسانی کودک می شمارند. جایی که بدلیل ارزانی نیروی کار و بی دفاعی صاحب آن، برای سرمایه غیر قابل چشم پوشی و اغماض به نظر می آید. از سوی دیگر، مطالبه بی لغو کار کودکان، آستانه بی مطالبات دیگر است، چنانچه دیگر خواسته ها الزماً چنینی جایگاهی را ندارند.

اصل دیگر اهمیت کار مدافعین لغو کار کودک، دیرینه بی آن است که تاریخاً مطالبه لغو کار کودکان تقریباً همزمان با جنبش رادیکال کارگری است و نخستین بار در بیانیه رسمی کارگران رادیکال و پیشرو لغو کار کودک طرح و در ادامه در دستور کار مطالبات و خواسته های کارگران و زنان در سرتاسر جهان قرار گرفت.

موضوع دیگری که میرمیت جایگاه آنها را مسجل میدارد؛ ارتباطی است که با شرایط و سرنوشت دیگر جنبش های اجتماعی داشته و این خود ضرورت هماهنگی و هم پوشانی کار و فعالیت در این عرصه را موجه می سازد. هیچ تغییری در وضعیت کارگران، زنان و دیگر اقشار جامعه رخ نخواهد داد که تأثیر مستقیم و غیر مستقیمی بر شرایط زنده گی کودکان نداشته باشد. بعبارت ساده تر اینکه کمترین دست آورد و دریافت حق در جامعه، منجر به بهبود شرایط زیستی کودکان می گردد.

نگاهی گذرا به تاریخ صد و پنجاه ساله اخیر اثبات می کند که دستاوردهای حقوقی و اجتماعی، ماحصل تلاش و یا تأثیر مستقیم و یا غیر مستقیم جنبش کارگری بوده است. بعنوان مثال ممنوعیت و لغو کار کودکان بخش هایی از جهان، تا این حد و درجه نیز؛ نتیجه مبارزه بی این بخش از جامعه و نیز فعالان جنبش لغو کار کودک با اتصال مستقیم به این جنبش بوده است.

جمع بندی: بررسی پیش روی مدافعین حقوق کودک که از درون سازمان های ترقی خواه و دموکراتیک چپ سر بلند کرده است این است؛ موانع و مشکلات اهداف و برنامه کدام است و چگونه می توان از آنها گذر کرد و به نتیجه دست یافت؟

با این بررسی کلی، اینگونه می توان به این موضوع پاسخ داد که؛ بحران های اقتصادی ذاتی مناسبات موجود است و همواره با خود مشکلاتی را ازایش می کند که مستقیماً زنده گی و معیشت توده های محروم را زیر ضرب برده و این خود بستر عریان و علنی تولید و باز تولید اشکال و صورت هایی از کار و بهره کشی از کودکان است. مطالبات حقوقی کودکی جدایی از مطالبات کل جامعه نیست. مشکلات و مسائل اقشار و طبقات جامعه و نیز خواسته ها و مطالبات شان، بی ارتباط با جنبش لغو کار کودک نیست.

ارتباط و اتصال بلافصل جنبش لغو کار کودک با سرنوشت دیگر جنبش های اجتماعی بر ضرورت هماهنگی و هم پوشانی کار و فعالیت در این عرصه تأکید میکند چرا که هیچ تغییری در وضعیت کارگران، زنان و دیگر اقشار جامعه نیست که تأثیر مستقیم و غیر مستقیمی بر شرایط کودکان نداشته باشد. ضرورتی که بر ارتباط مستقیم جنبش لغو کار کودک و جنبش کارگری تأکید می کند؛ راه حل و میکانیسم دستیابی به مطالباتی است که جنبش کارگری بدست می دهد که همانا لغو کار مزدوری است و در رأس آن لغو کار و هرگونه بهره کشی از کودکان است. از اینرو ارتباط همکاری و همراهی با دیگر جنبش های اجتماعی که منافع و حقوق کودکان در آن تصریح شده است، بایست از نخستین

برنامه های احزاب و سازمانهای مترقی و مردم سالار باشد. عدم اتصال از نخستین علل انحراف و سبب وارد آمدن آسیب ها و مشکلاتی بر پدنه بی جنبش لغوکار کودک خواهد شد، که بخشی از آن را

شاهدیم.

راه گریز از این شرایط هرچه که باشد، کوتاه یا بلند مدت، احزاب ترقی خواه که دفاع از حقوق کودک باید در سرلوحه کار آنها قرار داشته باشد، وظیفه بی جز شناسایی و ارائه تحلیل از شرایط موجود و علل و عوامل تولید کننده کار

کودکان و بدست دادن راه کار اجتماعی توقف و مقابله با این عوامل نداشته و ترسیم راه های دستیابی به حقوق و منافع عالییه کودکان از امور و وظایف مسلم آن است. واکنش سریع، موضع گیری و اتخاذ عمل نسبت به هر سیاست و برنامه بی که منافع احاد جامعه را تحت تأثیر خویش قرار می دهد؛ از وظایف ماست. چراکه نتیجه چنین سیاست ها و برنامه هایی، افزایش تعداد کودکان کار و به تبع آن آسیب ها و مشکلات مبتلا به کودکان است.

نکته بی مهم تر اینکه؛ تجربه نشان داده است، خرده کاری و عمل زده گی درون جنبش، حاصلی جز روزمره گی و دور شدن از هدف اصلی نخواهد داشت. از سوی دیگر سیاست سرمایه که همواره در حال ایجاد موانع و مشکلات بر سر راه جنبش های اجتماعی بوده، بنیادهای خیریه را که ماهیت ارتجاعی و عقب مانده دارند و نه تنها راه حل نبوده بلکه صرفاً با اتکا بر عواطف انسانی و با تحریک جیب مردم عامل ابقا کار کودک می باشد را به عنوان افترا تیف و راه حل به فعالان و جامعه تحمیل کرده است. کار انفرادی و فرقه بی نه تنها ما را از دست یافتن به هدف باز میدارد، بلکه زمینه پذیرش خط و برنامه های انحرافی خواهد شد.

وظیفه ما روشن گیری و نیرو گرفتن از جامعه برای ارائه راه کار و تحمیل آن به مسوولین و متولیان امر در جهت تغییر شرایط به نفع کودکان است. این امر را حزب واحد بنیابه سازمان مدافع حقوق زحمتکش کشور بدرستی درک و چون وارث مبارزه دادخواهانه که چون مکتبی از اسلاف آن بجا مانده است، در الویت کارسیاسی خود قرار می دهد. اما با دریغ که تاکنون این همه اقدامات اساسی و مبرم دستخوش رویدادهای مقطعی درون سازمانی و پروسه ادغام و وحدت تشکیلاتی گردیده است. و همین امر نیز یکی از آسیب های کار ما میباشد. اما باید گفت که شدت و پراگنده گی در اتخاذ عمل و موضوعات کار نه تنها باعث کندی اجرای وظایف اصلی ما در امر دفاع از منافع طبقات و اقشار زحمتکش کشور می گردد، بلکه بی باوری دیگران را نیز به حقانیت طرحهای مطروحه ما می گرداند... از اینرو ارائه طرح و برنامه عملی برای اتحاد عمل و پیوسته گی بیشتر در درون حزب که منتج به نزدیکی نیروهای پراگنده جنبش بخاطر دفاع از حقوق حقه مردم و در پیشاپیش آنها حقوق کودکان در سطح منطقه و جهان از بزرگترین وظایف ماست. تنها از بستر این پیوسته گی است که قادر به منشاء اثر شدن در زنده گی و شرایط اکنون کودکان کار و کودکان سرتاسر جهان خواهیم بود.

در پایان ضمن تبریک به مناسبت ۸ اکتبر، روز جهانی کودک؛ به تمامی کودکان و مدافعان و فعالان حقوق و منافع آنها، امید است با همکاری و اتحاد بیشتر در دست یابی به هدف غائی لغو کار کودک و هرگونه بهره کشی از کودکان و سعادت انسان ها پیروز گردیم./

غزل ... سلگی خلا

جوروم دمخ تصویردی رایادبـ
 خان می هپردی خدایکودامی نه هبـ
 ستادفکرسمندرباندی لاهویـ
 لکه زگ می هبځ په لاس نه رارسبـ
 که می یوخل دهغه دیدن نصیب شـ
 خواروزار خوانی می گل پشان غوربـ
 زره کی دی، په خوله می دی، ذهن کی دی وی
 هم په وینه اوهم خوب کی می یادبـ
 هغه ورخ می تصورکی دانخورشـ
 یارپه مخ کی می ولاړ وی اوخندبـ
 زه رښتیاوایم ته یی گپ گنی جانـ
 ته به گوری زما رخ به رخصتـ
 چی می بنده شی سلگی دستونی منـ
 بیازمادمینی زور در معلومـ
 بیابه گوری دانری هغه به نـ
 دخلابه پسته ژبه دریادبـ

همت الله امین زی

و ملتها و خلقهای کلیه جهان تبدیل گشته است. شکست پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه شرط لازم برای ایجاد امکان موفقیت در جهت ترقی در هر منطقه از جهان ما است. شکست نیروهای مردمی در خاورمیانه پیروزیها و پیشرفتهای مردمان دیگر مناطق جهان را آسیب پذیر و بالاخره به فنا خواهد سپرد. این نکته به هیچ وجه به این معنی نیست که ما به اهمیت مبارزاتی که امروز مردم در مناطق دیگر جهان به جلو می‌برند کم بها بدهیم. این نکته فقط به این معنی است که مردم جهان نباید اجازه بدهند که آمریکا منطقه بی‌را که برای وارد کردن ضربه اول جنایت بارش در قرن بیست و یکم انتخاب کرده، پیروز گردد.

به ادامه ص ۲۰ بنیادگرنی...
 اتحادهای تاکتیکی با دیگر نیروهای طبقاتی درپیش برد مبارزات مشخص، می باشد و درشرایطی که بهدلیل سرکوب نیروهای چپ و مترقی، آنها از قدرت کافی برخوردار نیستند، لذا اینان باید در گستره های طبیعی خود: دفاع از منافع اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان (عدالت اجتماعی)، دموکراسی و حاکمیت ملی مستقل از امپریالیسم، که هر سه از نظر تاریخی جداناپذیر از هم هستند، به مبارزه خود ادامه دهد. امروز منطقه‌ی وسیع و ژئوپولیتیکی خاورمیانه به میدان اصلی تلاقی و مبارزه کلیدی بین راس نظام جهانی سرمایه (امریکا)

به ادامه ص ۶ ما و سیمای...

۷۰ فیصد مردم که بالاتر از ۶۰ فیصد آنرا جوانان پایینتر از سن ۴۰ می سازد بیکار اند.

۶،۶ میلیون افغان گرسنه است. ۶۱ فیصد مردم در حالت نیمه گرسنه گی در نبرد با مرگ و زنده گی درگیر اند. ۵۰ هزار طفل فقط از طریق انباشته های کثیف امرار حیات می نماید.

از لحاظ صحتی ۵۰ فیصد اطفال رشد نورمال ندارد. افغانستان در مرگ و میر اطفال جای دوم را در جهان دارد. در ۲۵ دقیقه یک زن حامله از بین میرود. ۸۰ هزار انسان معیوب است. سالانه ۵۰۰ هزار نفر در اثر بیماری توبرکلوز نابود میشود. تنها ۱۳ فیصد مردم آب صحتی آشامیدنی در اختیار دارد. دهشت اعتیاد بر مواد مخدر به خصوص در بین جوانان به صورت مرگبار روبه افزایش است.

زن در زیر اسارت خودخواهی های مردسالاری و تحمیل حقارت از آتش و مرگ پناه می جوید.

از لحاظ فرهنگی ۵۹۰ مکتب بنابر نبود موجودیت امنیت در یک سال بسته و یا به آتش کشیده شده است. سطح بی سوادی به تریج بلند میرود. سیستم آموزش و پرورش اطفال در نازل ترین سطح قرار دارد.

در دانشگاه ها و موسسات عالی تحصیلی روند اکادمیک به رکود قطعی مواجه است. از لحاظ امنیتی غارت، ترور، کشتار، تجاوز و هتک حرمت و شرف و انسانیت، به فحشا کشاندن اجباری زنان جز عادی پروسه زنده گی است.

سیستم فاسد قضایی افغانستان در منطقه تا هنوز نظیر ندارد. ظلم اجنبی همنا با آن بیاد میکند.

بطورمثال بر معیار گزارش ۹۲ هزار اسناد

محرم سی. آی. ای در ارتباط جنگ افغانستان که توسط جولیان اسانژ استرالیایی افشا گردید عساکر امریکایی به خاطر بدست آوردن یک طالب ۴۲ فیصد اهالی قریه را به قتل رسانیده اند.

آیا میشود در چنین وضع رقت بار کنونی کشور و تباهی ملت با واقعیت های عبرت انگیز تاریخ بیکار دیگر برخورد ناشیانه کرد؟ و پرچم "پیروزی دیروز" را که امروز بر دوش ماست در گرفتاری خودپرستی ها و خودخواهی ها به تدریج به آتش کشاند و با ابتدال فرهنگی و سوءاستفاده از رنگ ایدیالوژی دیروز به تنهایی بر لانه های خفاشان هجوم برد و کبوتر آزادی را نجات داد.

تعقل اشتباه را تکرار نمیکند، پس در رهایی از تعلق ها و فریب ها برای افراشتن قامت دوباره باید با بعد وسیع طبقاتی و خلاقیت نوپردازی و دگراندیشی وارد سنگر مبارزه شد.

بررسی ارزش پدیده های دگرگون مبنی بر قضاوت تفکر دیروز شکست و مرگ قطعی جنبش است.

خلاقیت و بزرگی بریالی زنده یاد در آن بود که بمثابه بنیادگذار اندیشه نوین فراگیر ریشه های اصلی کندی روند انقلابی را درک نمود. و با صدای بلند و با جسارت تمام اعلام کرد که ((علت شکست ما از حاکمیت سیاسی ناشی از کجروی ها، چپروی های افراطی، اشتباهات و جنایات عده یی از رهبران و کادرهای حزب بود. ما از افشای این قضایا هراس نداریم...))

امروز در عرصه زنده گی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه باید خلاق بود، مرزهای دکماتیسیم را درید، وسیع و فراگیر اندیشید. اگر به توده های وسیع اتکا نکنیم و در موجودیت اندیشه دیروز وابسته و متکی

باشیم به نظرم دچار اشتباه خواهیم شد.)) ولی کوچک بودن و ناتوانی ما در این جاست که باریک با تعهد شکنی هدف، در قالب شعارهای تند و احساساتی دیروز که اصلا خود بران معتقد نیستیم خود را بزرگ جلوه می دهیم. و در تاریکی خرد و فقدان آگاهی از فراگیرشدن در پرتو دشواری های کنونی با سوء استفاده از نام پاکیزه ترین شخصیت های انقلابی جنبش ما و فقط به خاطر برجسته گی نام خود در گمراهی عقل رهسپار سیاهی هستیم.

شکسپیر در نمایشنامه هنرنری ششم از سه نوع بزرگی در انسان ها سخن می گوید. برخی بزرگ زاده شده اند، برخی دیگر به همت خویش بزرگی را از خود می کنند، گروه سوم هم هستند که بزرگی بر آنها تحمیل می شود. پس نباید بزرگی را بر خود تحمیل کرد و در حسادت، خودبینی و کین به سراغ گمنامی رفت. به قول نویسنده "زنده گی به رغم تاریخ."

"در جستار بلند گفتگوی روشنگرانه" باید با پرهیختن از ابتدال فرهنگ خودبینی و خودپرستی در جستجوی اهداف انسانی شتافت. و برای روشنی این شبستان بی تپش و دلگیر و خفته حتا با روحانی معتقد وطنپرست در مسند رونق ظاهری سجاده و محراب همسفر شد. و با هر صدایی که پاسدار انسانیت است بدون فرق زبان و قوم و قبیله و مذهب در دید فارغ از درسرهای اندیشوی همنا گردید.

در آنصورت می توان اساسات بنیادی ساختار حزب واحد را بدون تکرار اشتباه در محور بعد وسیع طبقاتی و همگونی های عادلانه اجتماعی به وجود آورد و در خیره گی تصویر سیاسی امروز شناسایی اش بخشید. /

به ادامه ص ۱ تجارب سیاسی...

تجربه نشان داده است که احزاب سیاسی در این کشور ها به رقابت های سیاسی و در تقابل با یکدیگر قرار دارند و در واقعیت این تقابل، رقابت و مبارزه هم حاد تر و شدید تر از احزاب سیاسی در کشور های دموکراسی است. در کشور های با تجربه دموکراسی هم این مبارزه و رقابت ها وجود دارد اما شکل آن در حدی نیست که یکی در صدد زدودن و نفی دیگر باشد. یعنی مبارزه و رقابت هیچگاهی سرحد مشروعیت و قانون پذیری را خدشه دار نمی سازد. به بیان دیگر احترام به حریم فردی در سطح کلتور سیاسی حفظ میگردد.

تمامی احزاب سیاسی دوره های مقطعی فراز و نشیب را در راه مبارزه سیاسی همراه دارند. طبیعتاً این فراز ها و نشیب ها ناشی از عوامل گوناگون میباشد و هیچگاهی یک یا دو عامل زاینده آن نمی تواند باشد. ولی عوامل مختلف و متنوع میتوانند در یک مقطع زمانی یک یا دو عامل را تعیین کننده و برجسته سازد. تجارب سیاسی نشان داده است که عامل های فراز و نشیب در اکثریت سازمانهای سیاسی در شرایط اپوزیسیونی و یا مخفی و نیمه مخفی کمتر متبازر میگردد. دلیل آن در آن است که خطوط عملی و پرکتیکی حزب سیاسی خط سیر خود را تنها در دو جهت متمرکز میسازد، یکی تبلیغات تعرضی بر ضد نیروی حاکم یا "رقیب" و دوم جلب نیرو های جدید چه در صفوف و چه در یک حلقه خارج حزب (احزاب و حلقات همسو). ولی همگام با قرار گرفتن یک حزب در اهرم کلی و یا قسمی سیاسی (قدرت دولتی) این فراز و نشیب ها خود را آنآ مظاهر میگردانند زیرا در این مرحله وظایف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و گردان جامعه مطرح سیاست و عمل است.

تجارب در کشورهای جهان سوم نشان داده است که اعلان برنامه های انقلابی که در اصل الترناتیف های خواستخواه اکثریت است که از جاگزینی برنامه های جدید به عوض برنامه های خسته کن و غیر کارآمد سیستم تازه ذوال یافته بشارت میدهد و این وعده های جدید جلب وسیع و آنی مردمان ناراض را بر می انگیزد و با ابراز احساسات آتشین پشتیبانی آنان را عامل میگردد. سازمان سیاسی تازه بهقدرت رسیده هم در رشد آنی صفوف و تشکیلات خویش نائل میگردد که قبلاً غیر قابل پیشبینی بوده اند. احزاب سیاسی که هنوز تجربه عملی در شیوه های تخصصی تطبیق مداوم پلان های اعلان شده را کلاً در اختیار ندارد، هنوز در ماه های اولی زمینه و عرصه های وسیع را برای آغاز برنامه های خویش دارد، مانند تغییرات سریع در القا قوانین کهنه و تدوین قوانین جدید، برنامه های اصلاحات زمین، سروی معادن، بدست گرفتن برنامه های عام المنفعه مانند خدمات صحتی و ترانسپورت و غیره.. بعد از یک دوره معین ادامه تحولات انقلابی به یک کرنش مواجه میگردد که نه تنها روگردانی قسمت از مردم را در قبال دارد بلکه دلسردی ها و آغاز انتقادات و مشکلاتراشی های را در حلقه رهبری نیز به وجود میآورد. از همین مقطع است که نشیب های سیاسی متبازر و شیوه برخورد خردمندانه و با هنر رهبری و وسعت نگری اهمیت حیاتی را پیدا میکنند که چگونه همه را در یک خط واحد فکری و عملی نگهداشت. البته نباید از این امر انکار نمود که تعلقات و سیاست های برونمرزی حزب با احزاب و یا آن احزاب که در رهبری دولت ها اند و بحث یک فکتور حمایتی تبدیل شده اند، در عین حال استقلالیت عمل سازمان سیاسی را در پیشبرد سیاست های خودش و حفظ خط واحد فکری و عملی اش آسیب پذیر میسازد. علاوه حزب را از اهداف ملی و فورمولبندی سیاست های منطبق با روان اجتماعی از جمله پدیده های عمیق در جامعه مانند رسوم،

عنعنات، زبان و اعتقادات مذهبی بدور نگه میدارد. و هم این تجربه وجود دارد که حلقات ناراضی در داخل یک حزب سیاسی همدیگر را در بروز نشیب های سیاسی و سقوط احتمالی به نقض اصول وحی و خیانت متهم مینمایند. این اتهامات و ارزیابیهای در تقابل و متضاد هسته گذاری و رشد نوق ها و فرکسیون ها را زمینه سازی میکند و حدود آنها از رهبری به صفوف میکشاند که هسته مخربی در از همپاشی حزب سیاسی است.

در اینجا این سوال مطرح میگردد که بروز پرابلم های درونی در یک سازمان سیاسی ناشی از اعلان برنامه های احتمالی اساساتی و حساب نام شده منشاء میگردد و یا از خصوصیات و کرکتر های افراد که روی یک هدف معین برنامه حزب سیاسی را قبول نموده اند. آیا میتوان نظر یک فرد را دقیقاً در تمام ابعاد اعم از کلی و فرعیات آن صاحب دانست؟ این مباحث وسیع اند که ما آنها را از دو جهت باید به بررسی بگیریم. یکی تحقیق و بررسی مساله بر بنیاد روانشناسی اجتماعی، تاریخ و سطح رشد فکری و سیاسی و بلاخره بررسی تجارب دموکراسی میباشد و دیگری ابراز نظریه های عملی و کمکی در حل معضلات مقطعی که یک حزب سیاسی بدان دست به گریبان است.

نویسنده علاقه مند است که در یکی دو مقاله در آینده موضوع اولی را از ابعاد مختلفه آن (ظهور و تکمیل شخصیت، تصادم کلتور و عنعنات و نوآندیشی در وجود شخصیت های سیاسی، فکتور های سایکو-پتالوژیک در بروز موانع تکمیل شخصیت) را به بررسی بگیرد.

ولی در مقاله کنونی جهت دیگر آن یعنی مرتبط با نشیب مقطعی و بخصوص بحرانات مختلفه کنونی در میان حلقات و احزاب چپ یعنی تمائلات و تفاوتهای فکری و استنتاج های مختلف و متضاد از سقوط حاکمیت ح.د.ج.ا. (وطن) را به بحث گرفته نقاط نظر پیشنهادی خود را بحیث یک چپ اندیش و وابسته به جریان چپ کنونی بخاطر وفاق و هم اندیشی همزمان خود ارائه خواهد نمود.

از زمانیکه تعداد از سازمانهای همسو اعلان موجودیت مستقل از همدیگر را نموده اند، موازی با آن حدود انتقادات و اتهامات یکی بالای دیگر هم اوجگیری نموده است. همچنان موازی با پروسه وحدت دو سازمان یعنی نهضت میهنی و متحد ملی انتقادات و اتهامات به مقالات تخریسی، سند کشی ها و اهانت ها انکشاف داده شده است. اکنون افراد و تعداد از رهبران قبلی و اعضای کلیدی حزب در دستگاه دولت وقت مستقیماً مورد اتهامت گوناگون قرار میگردد.

من در قدم اول معتقد بر آنم که اعضای با شرافت و صادق حزب صرف نظر از اینکه در کدام سازمان کنونی فعال اند قبل از هر اتهام و ارائه حکم بیشتر به توضیح و عمیق شدن در پروسه ها و روند های سالیهای حاکمیت ح.د.ج.ا. (وطن) میلان نمایند. ابعاد عمیق و پروسه های جاری آن وقت را نه تنها از جریانات پیچیده به تحلیل و توضیح گرفت بلکه مساله بحران در حاکمیت سیاسی و عقابت های آنها نیز به توضیح گرفت. من با آنکه بعضی سوالات را کاملاً بجا و توضیح پذیر میدانم در پهلوی آن راه های دیگری را پیشنهاد می کنم. در حل معضلات کنونی و راه های بیرون رفت میدانم. ما نباید خود را در توضیح وسیع و همه جانبه مسائل تنها به یکی دو سازمان گیری نمائیم بلکه و هم نباید هم چیز را منحصر به ایده های احتمالی و نتیجه گیری های که شیوه ذهنیت یک فرد است، ساخت.

برای من طبعاً این سوال به وجود میآید که آیا راه های دیگری هم وجود دارد تا عین مسائل را مورد شور و بحث قرار داد؟

دو جمع آمد انترنتی (کنگره و همایش وحدت خواهان) مسائل را هفته وار به بررسی میگیرند که در هر کدام مسایل مبهم وفاق و همسویی چپی ها مطرح میشود و هم اکثریت با احساس شرفیافته و همدلی سیمگیر در بحث ها میگردند و هم مسائل که کمتر قابل دلچسپی به نزدیکی ها و وفاق میباشد. من ممکن در اشتباه باشم ولی با آنها اشتراک کننده گان در روم های انترنتی را به چهار کتگوری تقسیم بندی میکنم.

کتگوری اول انسانهای متعهد و با آرمان اند که با شیوه ابراز نظر و طرح سوال شان احساس وفاق و همدلی شانرا بیان میکنند.

کتگوری دوم انسانهای متعهد و با آرمان اند که در یک تعلق سوزمانی قرار دارند و گذشته سیاسی و تجارب البته غنی در سیاست آنها را معتقد با به وجود آمدن شرایط خاص ساخته تا جای خود را در یک سازمان متشکل بیابند ولی طرح های دلسوزانه آنها قابل ارج و استفاده است.

کتگوری سوم حلقات و افراد اشتراک مینمایند تا از یک سو ابراز موجودیت خود را تازه نگاهدارند و از سوی دیگر دایماً در انتقاد اند. آنان بدانکه همشه صحبت از وحدت مینمایند تنها و تنها شرایط خویش را مطرح مینمایند. این حلقه در عمومیات خیلی ها نقض صحبت مینمایند ولی در فرعیات که برای نزدیک شدن گروه ها مهم اند، کدام طرح سازنده را بدست نمیدهند و یا در صحبت های شان واضح و صریح نمیشوند.

کتگوری چهارم متأسفانه افرا اند که چنین جمعاًند ما بیگانه با خصوصیت ها و اغراض نامانوس شان است.

ممکن در روم های انترنتی بهتر باشد تا گرداننده دو یا سه طرح را در معرض جر و بحث، ارائه طرح ها و پیشنهادات سازنده قرار دهد تا موضوع به انتقامجیری ها مبدل نگردد.

نویسنده در نقطه نظر دومی خود معتقد بر این است که حق انتقاد و خواستن توضیح مسائلی مجهول و گنگ برای هر عضو سازمان که داخل یک تشکیلات است، محفوظ است. دادن توضیحات اقناعی توسط رهبری سازمانی یک مسئولیت است و نباید در برابر آن خموشی اختیار نمود. در غیر آن سازمان سیاسی آسیب پذیر تر میشود و آنان که اهداف غرض آلود را در جلوگیری از وفاق و همسویی دارند، موفقیت را بدست میآورند که ما خود آنها دو دسته تقسیم میکنیم. هم دفاع از یک عمل که در یک مقطع زمانی ممکن ضروری بوده است و هم پذیرش اشتباه شجاعانه، عادلانه و معیار صداقت و راستی است. ولی مساله در آن است که این دفاع و پذیرش در کجا و برای که باشد. زیرا تجارب نشان داده است که از این گونه "پذیرشها" دشمنان "با پلانهای قبل تنظیم شده" از آن نا جوانمردانه بحیث خنجر دوباره بر سینه ما فرو میبرند.

یکی از هنر های موثر در رهبری سیاسی این است که چگونه و با کدام شیوه به اقناع اعضای سازمان باید پرداخت البته قبل از اینکه انتقاد ها و اتهامات شکل بگیرند. سیاست در عقب در های بسته و مجهول نگهداشتن قضایا و سیاست های جر و بحث برانگیز مضر بر حیات سازمانی و عدم مسئولیت پذیری است. این مساله یک نقص و یک نقض حیات دموکراتیک سازمانی و تشکیلاتی است.

به طور مثال رهبران حزب واحد باید به سوالات اعضا در ارتباط به پروسه وحدت و یکی دو موضوع جنجالی دیگر اعضای خود را دعوت به یک جلسه صرفاً معلوماتی نمایند که تنها اعضای داخل تشکیل در آن حق حضور یابند و اینکه چگونه به بیرون از سازمان و تحت کدام شرایط کشیده شود، صلاحیت همین سازمان است.

به ادامه ص ۱ عوامل ...

همگان آگاه اند، بیست سال است که غارت، جنایت و فساد بنیادگرایان در مین ما سایه افکنده و هر اندیشه و رفتاری که به فکر و میل خودشان نبوده و در افکار تاریک آنها ننگبیده مهر کفر و الهاد خورده و آنرا ضد فرهنگ اسلامی معرفی نموده اند، که لبه ای تیز تیغ تاریک اندیشان بیشتر متوجه نیروهای چپ و مترقی بوده است و آشکارا در میدان نبرد علیه چپ ترقی خواه قرار گرفته اند و در این راستا از تجربه غنی تاریخی نیز برخوردار بوده که اکثرا به کامیابی های چشم گیری دست یافته اند، نتایج بدنام ریاست جمهوری و انتخابات سرتاپا قلب پارلمانی و راندن دردناکی چپی ها از کارزار انتخاباتی شاهد این واقعیت است، بنیاد گرایان نه تنها از تشکیل جبهه چپ جلوگیری نمودند، بلکه چپی ها را در بعضی موارد بجان هم انداخته و از آن جهت اهداف خویش بهره گیری نمودند و در نتیجه نفاق میان نیروهای چپ بود که قلب آشکار در انتخابات با بی پروایی بی سابقه ای صورت گرفت.

اگر نیروهای چپ به ابعاد خطرناک این فاجه که در مرکز آن بنیادگرایی دینی و افرطیت مذهبی قرار دارد و هر روز دامنه اش وسیع تر می شود پی نبرند و جبهه نیرومند چپ را تشکیل ندهند، روزگار چپ از این هم بدتر میشود. بنیادگرایان در دستگاه دولتی تا بالاترین سطوح مواضع بسیار کلیدی را در دست گرفته اند و با تمام امکانات خویش بخاطر حفظ قدرت شان از این سیستم قاصد دفاع مینمایند و در این روند بی بندوبار، غارت مردم هر روز شدت می یابد و جیبهای فسادپیشگان پر تر میشود، فشار و محرومیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بردوش و بالای محرومان جامعه سنگین تر گردیده و صدای میلیونها انسان گرسنه به گوش غرق شدگان دریای زر و مست شدگان قدرت نمی رسد.

بجا خواهد بود تا این جملات را جدا جدا و در تمام ابعادش مورد بررسی قرار بدهیم، تا عوامل شکست چپ و سیاست های بنیادگرایان دینی و افراطیون مذهبی و تروریزم را در رابطه به نیروهای چپ و وطن پرست به بهترین شکل آن آشکار سازیم. تحلیل و تجزیه وقایع و حوادث دهسال اخیر که به اصطلاح حاکمیت، قانون و دموکراسی وجود دارد، شیوه های عمل کرد آن و اهداف آنها را آشکار مینمایند، بنیادگرایان با دست یازیدن به هر وسیله و بهره گیری از هر امکان برای جلوگیری، محو و یا لاقط کند ساختن روند رشد دموکراسی و نیروهای چپ در خارج و داخل کشور فعال اند. آنها با برگزیدن چنین تاکتیک ها و استراتژی، از یکطرف با ناتوان ساختن و ضعیف نمودن چپ، میتوانند به فساد، قاچاق و غارت و دیگر اهداف تبیهکارانه خویش سهل تر برسند و از جانب دیگر حرکت بسوی آماج های مترقی و مردمی و رفورمهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که مردم افغانستان سالهاست انتظار آنها دارند و با آنان وعده داده شده است، سد میشوند و یا امکان تطبیق این اصلاحات را تا حد سفر محدود مینمایند.

اجزا و عناصر و شگردهای رنگارنگ این تاکتیک ها و شیوه های عمل آنان را که در تضاد با منافع ملی و در جهت اصلی جلوگیری از رشد نیروهای چپ قرار دارد میتوان بصورت زیر نشان داد:

۱. پائین آوردن اعتبار و نفوذ نیروهای چپ و روشنفکر و دور نمودن آنان از صحنه سیاست. نقطه مرکزی تاکتیک های تخریبی بنیادگرایان و افراطیون و تروریزم را برای محو جنبش چپ همین مسله تشکیل میدهد، بنیادگرایان از تجارب حال و گذشته خویش میدانند یگانه نیروی که علیه غارتگری فساد پیشه گان داخلی و خارجی قرار میگیرد چپی ها اند و تنها نیروی چپ توانایی سازمان دادن و بیداری

مردم را داشته و میتوانند که توده ها و همه زحمتکشان را منسجم و آماده مبارزه بخاطر دموکراسی و برضد فساد و تروریزم نمایند، با وجود آنکه بنیادگرایان بخاطر تقسیم بیت المال، غارت و لیلام افغانستان برای بدست آوردن سهم بیشتر باهم مخالفت های دارند، اما جهت مبارزه با نیروهای چپ بطور هماهنگ و یک صدا و یک دست عمل مینمایند.

۲. ناتوان ساختن چپ از راه نفاق افگنی. بنیادگرایان متأسفانه تا هنوز توانسته اند از نقاط ضعف نیروهای چپ بهره برداری نمایند، با بهره گیری در زمینه انحصار طلبی و خود محوری، با بزرگ کردن و دامن زدن به اختلاف نظرهای فرعی، شدت دادن به سوطن های متقابل، خواسته و توانسته اند تا از تشکیل جبهه چپ جلوگیری نموده و چپ را ضعیف نگاه دارند.

۳. تبلیغ و تخریب نیروهای چپ. یکی از مهم ترین و موثرترین طریقه های مغشوش ساختن فکر مردم تخریب نیروهای چپ است که از مطبوعات و امکانات دست داشته شان در خارج و داخل کشور با رشوه و زور بصورت وسیع استفاده مینمایند، بنیادگرایان امروز در افغانستان امکانات نسبتاً وسیعی را در اختیار دارند و بخش مهمی از شیرینایهای حیاتی اقتصادی کشور را بطور نامشروع غصب نموده و در دست گرفته اند، که با استفاده از این امکانات تا به حال توانسته اند مردم را گنگس و گول نموده و از راه مبارزه حقیقت و عدالت خواهی آنان را منحرف سازند، یک تعداد از اشخاص وطن پرست و ملی را دور از میدان سیاست و خدمت به مردم نگاه داشته و گروهی از نیروهای چپ را فلج کرده اند.

۴. جلوگیری از اصلاحات دموکراتیک در جهت دلگونی های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. تلاش بنیادگرایان دینی و افراطیون مذهبی برای جلوگیری از رفورمهای دموکراتیک بطور مشخص تلاش بخاطر عقب نگهداشتن فرهنگ، اقتصاد و مناسبات اجتماعی و ضربه زدن به آن اقدامات است که بسود توده های محروم و فقیر جامعه میباشد، بنیادگرایان از یک طرف با فراهم ساختن زمینه های بی امنیتی و بی ثباتی، تروریزم و انتحار، بخاطر جلوگیری از پیشرفت صنعتی کشور میکوشند تا برای سرمایه داران داخلی و خارجی در بخش تجارت و زراعت وحشت ایجاد نمایند و محیط را برای سرمایه گذاری آنان نامساعد سازند و از جانب دیگر افغانستان را به واردات کالای خارجی آنقدر وابسته نمایند که در صورت قطع واردات به سختی نفس بکشد و کوشش میگردد تا مین ما برای همیشه یک کشور وابسته و فقیر باقی بماند.

۵. دور ساختن نیروهای چپ مترقی از دوستان بین المللی و احزاب چپ و دموکرات در جهان. یکی از روشهای خطرناک دیگر جداکردن چپ از جنبشها و تضعیف روابط آنان با دوستان بین المللی و جهان خارج است. بنیادگرایان در طول دو دهه حاکمیت شان در افغانستان بعد از نصب شدن و غضب نمودن مقامات کلیدی حکومت، پارلمان و قضا، با بهره گیری از هرامکان، از هر تقلب و تزویر و دروغ سازی بدون سرافگندگی کوشیده اند تا تاریخ و اهداف کنونی وطن پرستانه ای چپ را جعل نمایند و کشورهای خارجی ذینفع و ذیدخل در قضایای افغانستان را نسبت به چپ در شک و تردید نگهدارند.

۶. معرفی نیروهای چپ، بمثابه نیروهای غرب ستیز و دین ستیز.

بنیادگرایان که میکوشند بر اعمال ضد انسانی خویش پرده استتار بکشند تا راحت تر به جنایات خویش ادامه داده همواره کوشش نموده اند تا نیروهای چپ را غرب ستیز معرفی نموده و غرب را با نیروهای

چپ مقابل بسازند، در حالیکه مشکلات و معضل افغانها با غرب، تاریخ و پیشینه ای بیشتر از ظهور چپ دارد و معضله امروزه نیست که ما آنرا در طول چند دهه اخیر پیدا کرده باشیم و این هم بخاطری است که کشورهای استعماری برای بعضی ممالک عمران و آبادی را بوجود آورده اند، اما سیر حوادث در کشور ما طوری گذشته که مردم ما همیشه ظلم، ستم و بیعدالتی های آنان را کشیده اند و به همین دلایل

گونگون بود که غرب ستیزی نه تنها مورد استقبال نخبگان و روشنفکران جامعه افغانی قرار گرفت، بلکه زمامداران ترقیخواه افغان نیز از آن پشتیبانی نموده و بنابر شرایط همان زمان در روان جامعه ما نفوذ نمود. اما امروز زمانی دیگری است و شرایط آن نیازهای دیگری دارد و به باور من چپی های امروز، تنها به عنوان تاریخ به آن نگاه مینمایند و موضع خصمانه نسبت به غرب ندارند و بخصوص در وضع کنونی و روابط نوین بین المللی نمیتوانند پایه و ریشه منطقی هم داشته باشد، آرزوی چپ تنها ثبات، صلح و سعادت مردم افغانستان است و پیاده نمودن رفورمهای که غرب چندین قرن پیش به آن دست یافته و این حق مسلم مردم افغانستان میباشد. ضرور است تا آشکارا توضیح داد، که نیروهای چپ، دین ستیز نبوده، بلکه با دوکانداران دین در ستیز و جنگ اند با آنانیکه از دین مقدس اسلام سوءاستفاده کرده و آنرا وسیله سرکوب و استبداد علیه مردم استعمال نموده و مینمایند.

۷. تلفیق دین و دولت و تصفیه چپ از دستگاه دولتی.

تلفیق دستگاه دولت و نهاد های افراطی مذهبی و دینی که در تاریخ زاده کثیوف ترین و سیاه ترین اشکال دولتها بوده و زیر نام دین و خدا پرستی به ظلم و استبداد و نقض حقوق بشر پرداخته اند، یکی از اهداف مهم دیگری بنیادگرایان دینی و افراطیون مذهبی را تشکیل میدهد. اگر تا بحال توانسته اند مردم را فریب و به چشم زمان خاک بپاشند، ولی قادر نخواهند شد که به این اعمال برای همیشه ادامه بدهند، زیرا تاریخ بیناتر و هوشیارتر از آن است که خیانت به حقیقت را تحمل کند و از جانب دیگر امروز دنیا بسیار کوچک شده و کوچک ترین خیر مانند "گرفتن پول مقامات ریاست جمهوری اسلامی افغانستان از کشور ایران" به سرعت برق در هر گوشه دنیا پخش و طنین افگن میشود.

به این ترتیب بصورت کل استراتژی بنیادگرایان دینی و مذهبی را میتوان این طور ترسیم کرد:

§ هدف آنان در حد اکثر: تبدیل کامل دولت افغانستان به یک کشور نوکر، پر از فساد و جنایت، مرکز تروریزم و مواد مخدر و سرکوب نرم وطن پرستان و نیروهای چپ مترقی است.

§ هدف آنان در حد اقل: تضعیف کامل دولت افغانستان و تبدیل نمودن آن بیک کشور مزدور، بی روح و بی صلاحیت و تصفیه روشنفکران مترقی و چپ از دستگاه دولت میباشد. طوریکه گفته شد به این نتیجه میرسیم که بنیادگرایان دینی و مذهبی با دقت حیرت انگیزی متوجه سرنوشت و فعالیت چپ بوده و دست بکار اند هر روز توطئه میچینند و دسیسه میسازند و تا آنچه که توان دارند از اشکال تازه تر و دامنه دارتر، فریب کارانه و جنایت آمیز نه تنها علیه نیروهای چپ، بلکه بر ضد تمام مردم

و بخصوص علیه مبرم ترین خواست زمان ما

۱د مخ پاتی جگره بایله ...

طالبان چې په هېوادپالنه ، نیشنلیزم او افغانی دودونو او روایاتو باور نلري او پرځای یې د سخت دریځه اسلامپالني اېډیوای موعظه کوي ، دا لامل یې تش د افغانانو د ملي او مذهبي ولولو او احساساتو څخه د بدې گټې اخیستنې په توگه کاروه .

لکه چې ټولو افغانانو ته څرگنده ده سخت دریځه مذهبي ډلې ملي پولې او بریدونه نه پیژني او مذهبي ترهگر په نړیوالو منل شویو ارونو او اصولو باور نلري . د دوی په اند دوه پولې شتون لري یوه د کفر او بله د دوی په تفسیر د اسلام پوله.

طالبانو د خپل همدغه خرڅېل او سرتمبگی له مخې نړیواله ټولنه ولمسوله چې دننه په افغانستان کې د طالبانو او د دوی د انډیوالانو القاعدی دروازي وټکوي . کله چې د طالبانو او د دوی د عقیدوي ملگرو القاعدی سر په دې خلاص شو چې امریکا او نړیواله ټولنه په ریښتیا د دوی د دروازو ترشا ولاړ دي ، له افغنستانه یې پښې سپکې کړي او خپل اصلي روزنځیو او پالنځیو ته د پنجاب په لور رهي شول . پنجاب هم ورته د پخوا پشان خپله غیره پرائیسی وساتله او د ترهگرو ټولو خپلونو ته یې که هغه عرب ویا عجم هرکلی ووايه .

پنجاب چې مخکې په دې پوه و ، ترهگری ډلې په افغانستان کې د مرکزي حکومت په وړاندې خنډ کیدی شي ، په کشمیر او هند کې د گاونډي هندوستان سرخوږ جوړیدی شي او په کور دننه پاکستان کې د پښتنو او بلوڅو د خپلواکۍ غورځنگ مخه نیولی شي ، نو له افغنستانه تښتېدلي او له نړۍ څخه نور اشکرکري ترهگر یې په پټنځایو او روزنځایو کې د راتلونکې ورځې لپاره ځای په ځای کړل . د ۲۰۰۱ کال راهیسی دا ترهگر د پنجاب په مرسته او ملاتړ په افغانستان کې دننه د دولتي او نړیوالو ځواکونو سره لاس په جگره دي .

که څه هم دې موده کې افغانانو او دولتي چارواکو په وار وار امریکې او نړیوالو ته په گوته کړي که تاسو د ترهگرو د خپلو په نیت افغانستان ته راغلي یاست ، ترهگر په ۲۰۰۱ کال له افغنستانه پاکستان ته تښتېدلي او د هغوی خالي او پټنځایونه هلته دي .

دې ورځو کې یوځل بیا ولسمشرکرزي له واشنګټن ایالت څخه د جمهوري غوښتونکي گوند سناتور ریک لارښین سره په کتنه کې په دې ټینگار وکړ چې امریکا دې خپلې جنګي ستراتیژي بدله کړي او د هغې تمرکز دې د افغانستان له پولو دباندې د ترورستانو خالو ته واړوي.

همدارنگه د افغانستان د ملي امنیت سلاکار ډاکټر رنگین دادفر سپنټا روستیو کې له امریکا وغوښتل چې له پاکستان سره پر خپلو دوستانه اړیکو بیا کتنه وکړي .» ده

پاکستان په دوه مخی او د القاعده او نورو سخت دریځو ډلو په ملاتړ تورن کړ . د کرزي د ملي امنیت سلاکار په یوه مقاله کې چې د واشنګټن پوسټ په گڼه کې خپره شوي ويلي ، د پاکستان پالیسی مرسته کړې چې په افغانستان کې تاوتریخوالي په دومره اندازه دوام وکړي چې له دې جگړې سره د لوېدیځوالو ملاتړ کم شي.

سپنټا لیکلي امریکایي پوځیان د دې لپاره افغانستان ته راغلل چې له سخت دریځو سره جگره وکړي خو دوی ستراتیژیکه تېروتنه وکړه او هغه دا چې پاکستان یې له خان سره متحد کړ چې په خپله ترهگر روزي او پالي.

سپنټا دا هم ويلي په داسې حال کې چې د ترورستانو په بریدونو کې هره ورځ زموږ په لسگونو خلک وژل کېږي ، د هغو (ترهگرو) پالونکي په ملیاردونو ډالر ترلاسه کوي . «بلخوا د اگست په ۲۳ مه نیویارک ټایمز امریکایي ورځپاڼې د پاکستان د استخباراتي مقاماتو له قوله راپور ورکړ چې ملابردار یې د دې لپاره نیولی وو چې په افغانستان کې د سولې لار ډب کړي .

نیویارک ټایمز تر دې سرلیک لاندې « پاکستان وايي طالبان یې د دې لپاره ونیول چې د سولې معامله زیانمنه کړي «لیکلي : کله چې د تېر کال په جنورۍ کې پاکستانی او امریکایي ځواکونو په کراچۍ کې د طالبانو دوهم نمبر مشر ملابردار ونیو ، دواړو هیوادونو دا کار د تروریزم پرضد په مبارزه کې د یو پرمختګ په توگه وستایه .

په هماغه وخت کې د افغانستان حکومت له پاکستانه د ملابردار د ورسپارلو غوښتنه وکړه خو پاکستان رد کړه . افغانستان کې د ملابردار نیونه له طالبانو سره د ولسمشرکرزي د روغې جوړې پلان ته ضربه وبلل شوه او وویل شول چې نوموړی د دې لپاره نیول شوی چې د کابل د حکومت او طالبانو د خپرو مخه ونیول شي.

د دغو ښکاره لاسوندونو په مټ د امریکې او نړیوالو غوږیونه ایله اوس شینو شوي چې ترهگر د افغانستان په کلیو او ښارونو کې نشته او له پنجابه افغانستان ته راځي . ایله اوس امریکا او نړیوالې ټولني د افغانانو غوږ ته غوږ کیښود !

د اگست په ۱۵ مه افغانستان کې د نړیوالو ځواکونو عمومي قومندان جنرال دیویډ پیټراییس این بی سي ټلویزیون ته وویل : « په زړه پوري دا ده چې طالبان له لېږي رهبري کېږي . د دوی مشران په پاکستان کې دي او له هماغه ځایه قوماندانه ورکوي. موږ د دوی ترمنځ خبرې وینو (اورو)، کله چې د دوی مشران په خپل منځ کې خبرې اترې او مکالمه کوي، په دې حیرانېزو چې ملا عمر ولي افغانستان ته نه ځي او یا یې ږغ په میاشتنو میاشتنو نه پورته کېږي . «ده دا هم وویل :» د طالبانو مشران خان نه په تکلیف کوي او د خپلو جنګي

کسانو په څنګ کې سختیو ته غاړه نه ږدي خو یوازي پیغامونه ورلېږي . دوی دا کار د موبایل ټېلفون په وسیله کوي.»

څه مهال وړاندې دانګلستان صدراعظم دیویډ کامرون په نوي ډهلي کې د هند له صدراعظم من موهن سنگ سره په گډ خبري کنفرنس کې ويلي و «هیڅوک په دې کې شک نه لري چې ترورېستي ډلې له پاکستان څخه صادرېږي او دا ډلې باید چې وځپلې شي او له منځه یورلې شي . نوموړي د ترورویزم ضد جگړې کې د پاکستان د سوابقو په اړه له خپلو څرگندونو څخه دفاع وکړه او وویل مهمه ده چې سپینې او څرگندي خبرې وکړو . »

د جون په ۲۰ مه د امریکا چاپ باسټن گلوب ورځپاڼې لیکلي «امریکا او ناټو په افغانستان کې د تل لپاره پوځي ژمنې نه شي زغملی . خو دوی پوهېږي یا باید پوهېږي چې په دې هیواد کې ترهغو د سولې لپاره هیله نه شي کېدای چې د پاکستان استخباراتي ادارې (آی ایس آی) د افغانستان وسله والو مخالفانو ته د وسلو ، پیسو او تریننګ ورکول نه وي بند کړي.

باسټن گلوب ورځپاڼه زیاتوي : ولسمشریارک اوباما باید د پاکستان د پوځ مشران، چې آی ایس آی کنټرولوي، له امریکا سره له دوه مخې پالیسی راوغږوي . دا کار ممکن دی ځکه چې امریکا ډېر وسایل او امکانات لري چې پاکستان پرې قانع کولی شي .»

که د پنجاب په اړه ، چې دې ورځو کې د ترهگرو د ملاتړ له کبله تر سیمېځو او نړیوالو سختو نیوکو لاندې دی ، په افغانستان کې د نړیوالو ځواکونو د سربولن جنرال دیویډ پیټریوس او د بریتانیا د لومړي وزیر دیویډ کامرون روستی څرگندونې یو ځل بیا د افغانانو او نړیوالو تېریستو لپاره نه وي او د پخوا په خلاف ریښتوني وي ، اوس یې وخت دي چې د افغانستان د لسوالی او کلیو پرځای جگره د ترهگرو اوبو ته چې په پنجاب کې دی وړانقتال کړي .

په ادامه ص ۱۳ صلح عادلانه...

که با حرکت مسنولانه بخاطر دفع تجاوزات از خارج و قطع جنگ در داخل کشور تامین صلح پایدار و عادلانه ، مردم را قادر بسازد تا از استقلال ، تمامیت ارضی و امنیت سراسری دفاع صورت گیرد این امر مستلزم باز هم همبستگی ملی ، مشارکت مستقیم ملی احساس عالی با روحیه وطنپرستی ترقی خواهانه و داد خواهانه ملت بزرگ و هر دم شهید افغانستان است که در پیشاپیش آن مسنولیت نیروهای مترقی و داد خواه و عدالت پسند کشور است تا بذور یک آرمان واحد وطنی و در چوکات یک جبهه وسیع و نیرومند ملی دین ملی و تاریخی خود را ادا نمایند و به این ترتیب از میراث نیاکان بزرگ ما حراست نمایند . این درحالی میسر است که تمام نیروهای مترقی کشور با کنار گذاشتن فاصله ها و انگیزه های فر هنگ کنار آمدن ها را تقویت نموده با سلیقه های ولو متفاوت به سوی آرمان واحد راه و نظریستانه خویش را بسوی قله های شامخ پیروزی طی نمایند . آنگاه صلح واقعی پایدار و جاودانی میسر و تجلیل از ان مایه افتخار همه مردم آزاده افغانستان خواهد بود .

زنده باد صلح در افغانستان .

زنده باد صلح در سراسر جهان

به ادامه ص ۲۲ یادی از...
وقتی رییس زندان به هنرمند گرفتار شده نزدیک شد، از او پرسید: «آیا حاضر است گیتار بزندی؟» جواب خارا مثبت بود. اما به دستور جلا، به جای گیتار، تبری آوردند و مستان ویکتور خارا را شکمستند. جلا به طعنه گفت: «خوب چرا معطلی؟» خارا در همان حال و در حالی که از مستان اش خون می چکید، سرود وحدت از ترانه های خود را زمزمه کرد و طولی نکشید که همه بی زندانیان، یک صدا او را همراهی کردند و آواز پنج هزار زندانی گرفتار، در استدیوم ساتیاگو ظنین انداز شد و پشت دُرْخیمان را لرزاند.

مردمی یکدل و یک صدا
هرگز شکست نخواهند خورد...
هنوز سرود به پایان نرسیده بود که دُرْخیمان مزدور، جسم نیمه جان او را گلوله باران کردند. از این رو است که می بینیم هنوز هم آهنگ های «ویکتور خارا» نه تنها در امریکای لاتین، بل که در سراسر گیتی زمزمه می شود.
در این جا به یاد و احترام «فرزند بی بدیل خلق لاتین» (۲) ترانه بی از او را با نام «این جا خواهم ماند» (۳)؛ با هم می خوانیم:
«سرزمین ام را پاره پاره نمی خواهم و نه «با هفت دشنه بی به خون کشیده» می خواهم. خواهان تابش نور چیلی ام بر فراز خانه بی نویبام!
سرزمین ام را پاره پاره نمی خواهم و نه «با هفت دشنه بی به خون کشیده» می خواهم. سرزمین ام را پاره پاره نمی خواهم برای همه مان در سرزمین ام- این جا- جا هست!



ویکتور خارا - هنرمندی بی بدیل خلق چیلی هنرمندی که در برخورد با زنده گی خود و جامعه اش، چون آینه بی به انعکاس واقعیت ها پرداخت. هنرمندی از جنس دانش و آگاهی که عشق و انسانیت را با تمام وجود فریاد می زد
یادی از «ویکتور خارا»

شاعر، خواننده، گیتاریست، آهنگساز و کارگردان تیاتر مردم چیلی

«شعر کیوتری است در جستجوی آشیانه رها می شود و بال می کشاید تا پرواز کند. پرواز
آواز من آوازی است آزاد و رها که ایثار می کند به آن که به پا خاسته است به آن کسی که قصد پرواز به بلندی جاودانگی دارد آواز من زنجیری است که نه بدایتی دارد و نه نهایتی در آواز من تمام مردم را خواهی یافت چرا که آواز کیوتری است که برای رسیدن به دریا پرواز می کند رها می شود و بال هایش را می کشاید تا پرواز کند.» (ویکتور خارا)

آن ها که پندارندش «زندان»، لیک دراز راهی پیش باید گیرند و نغمه؛ جای دگر ساز کنند توانگران

- این همیشه بیگانگان- خوب است پیش گیرند راه میامی و جوار عمه هاشان را!
سرزمین ام را پاره پاره نمی خواهم بگذار جای دگر روند و نغمه ساز کنند سرزمین ام را پاره پاره نمی خواهم برای همه مان در سرزمین ام- این جا- جا هست و من می ماتم همین جا؛ کارگران را ترانه می خوانم:

ترانه از تاریخی نوین و جغرافیایی نوین. «پی نوشت ها:
۱. ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۲ - ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۳
۲. به نقل از «آله خاندرو گازه لا» از شاعران انقلابی «امریکای لاتین» که در شعری برای «خارا» این گونه یادش می کند: «او را در پرسه های بی پایان کولی واروش در می یابیم که ترنم زنگ دارش چون ناقوس شبانگاهی خواب مسموم قاره را آشفته می کند ای بومیان پابرنه او فرزند بی بدیل خلق لاتین ویکتور خارا است.»
۳. «خارا» در واقع ترانه بی بر روی شعر «پابلو نرودا» می سازد تا پاسخی باشد به ندای او... وقتی که «نرودا» دست کمک به هنرمندان کشور و سراسر جهان دراز می کند تا جهت تلاش برای جلوگیری از فاشیسم و جنگ داخلی در چیلی به او ببینند...!

به ادامه ص ۲۵ تجارب سیاسی...
در اکثر احزاب سیاسی این چنین معضلات که بین اعضا (صوف) و رهبری به مشکل قابل حل باشد، میتواند یک کمسیون قابل اعتماد وظیفه کشف حقایق را به عهده گیرد که با یک بررسی و تحقیق وسیع گزارش خویش را به عین جلسه ارائه مینماید و طرح یا طرح های پیشنهادی خود را نیز ارائه مینماید. یکی از مسائل جدی سرزبانها موضوع تدویر کنگره است که دو سازمان برادر در نظر دارند.
نویسنده به این نظر است که کنگره محل تثبیت و نهانی ساختن اهداف و وظایف عمومی و تغییرات اساسنامه است که با شرایط کنونی و آینده متناسب بوده راهگشای انطباق سازمان سیاسی با عینیات و وقیعت های جامعه و روند های ما حول آن باشد. تا جائیکه ما عادت از گذشته های سیاسی و سازمانی داریم، امید ما بیشتر از امکانات عملی از یک کنگره است. نباید همه چیز را به کنگره موکول نمود زیرا در سیستم دموکراسی سیاسی و سازمانی کنگره بیشتر بر پالیسی های جاری و عمومی (دوره های انتخاباتی) متمرکز باید باشد تا یک شیوه کلاسیک گذشته. کنفرانس های سالانه بحیث یک مسأله اساسی باید جوابگوی حل معضلات باشد که در فوق از آنها تذکر داده شد.
از لحاظ عملی آمادگی برای کنگره و آماده بودن تمام اسناد و مطالب قابل ارائه در کنگره باید در جلسات پائینی پخت ساخته شود. و هر نظر و پیشنهاد تکمیلی در اسناد که توسط نهاد های پائینی پیشنهاد میگردند باید مستقیماً در آرای کنگره- کنفرانس حزبی قرار داده شود. برای توضیح بهتر یک مثالی از شیوه کار احزاب سیاسی در هالند ارائه میکنم.
در احزاب سیاسی مخصوصاً چپ چنین معمول است که تمام طرح ها و اسناد کنگره بحیث مسوده (طرح پیشنهادی) به سازمانهای شهری و ایالتی به نظر خواهی گذاشته میشود. این جلسات طرح ها و نظریات تکمیلی را مستقیماً به کنگره ارسال میکنند. این طرح های پیشنهادی واحد های شهری و ایالتی- ولایتی در کنگره مستقیماً مورد رای گیری قرار میگیرد. در صورت تائید اعضای کنگره جای متن مسوده را میگیرد. از نظر من معیار انتخاب در کنگره باید مشروط بر هویت مکمل شخص که با موجودیت فورم رسمی تشکیلاتی رسمیت پیدا میکند، باشد و درجه فعالیت و سهمگیری در امور معیار و مشهود باشد. در غیر آن نخواهیم توانست اعتماد و اعتبار لازم و اقتناعی بر چنین جلسات تعیین کننده نماییم.
از نظر نویسنده تفاوت در ارزیابیها و نتیجه گیری ها از روند های کنونی و مسایل قبلاً انجام یافته که محصور بپیچیده گیهای مختلف بوده است، غیر طبیعی نیست و در صورت اعتقاد بر ارزش های اصولی پذیرفته شده، صداقت و خارج از احساسات فردی باید راه حل منطقی و معقول خود را در یابد تا یک خط واحد عملی و عینی زمینه ساز وفاق و با همی ما یعنی همه خلقها و نیرو های هم اندیش چپ باشد. /

به ادامه ص ۳ جنگ افغانستان...
جنگ افغانستان و استیصال قدرت های غربی یکی دیگر از پیامدهای جنگ افغانستان این بوده که دیگر امریکا نمی تواند خود را به عنوان یک کشور قوی معرفی کند. امریکا که خود با بحران اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری مواجه است، در حالی از پول مالیات دهنده گان امریکایی در افغانستان هزینه می کند که مردم امریکا خود با بحران اقتصادی مواجهند و اکثر آنها با ادامه جنگ افغانستان مخالفند.
در این مقطع زمانی می توان با قاطعیت گفت که دنیا در حال تبدیل شدن به یک دنیای چند قطبی است و استیصال قدرت هایی همچون امریکا در جنگ افغانستان کاملاً مشهود است و نشان می دهد که امریکا دیگر نمی تواند همانند سابق هر اقدامی که بخواهد انجام دهد. آنچه امریکا و غرب را نگران کرده، نشانه هایی از فروپاشی اقتصادی و قدرت های جهان است.
به گفته کارشناسان، یکی از عوامل مشکلات عظیمه قدرت های فعلی جهان به ویژه امریکا، کشورگشایی و ماجراجویی های نظامی در جهان است. ظهور قدرت هایی هم چون چین و هند نیز امریکایی ها را به شدت نگران کرده است. دولتمردان امریکایی به این نتیجه رسیده اند که قدرت این کشور دیگر همانند سابق نیست و یکی از دلایل اصلی ناکامی ها در افغانستان کاهش چشمگیر قدرت اقتصادی - سیاسی امریکاست.
آینده بی نامشخص و مبهم در افغانستان در حالی نهمین سال تجاوز امریکا به افغانستان سپری می شود که آینده این جنگ همچنان برای دولتمردان امریکایی در هاله بی از ابهام قرار دارد و عملاً آنها با سردرگمی در مورد استراتژی جنگ افغانستان روبرو هستند.
در حالی که اوباما بر ضرب الاجل خروج نیروهای امریکایی از افغانستان تاکید کرده است، اما بعید است امریکا به این زودی ها افغانستان را به حال خود رها کند. ممکن است وی عدم آماده گی کامل نیروهای امنیتی افغانستان را بهانه بی برای ادامه اشغال افغانستان معرفی کند، اما حدود یک دهه اقامت در افغانستان نشان داد که استراتژی کاخ سفید در مقابله با شبه نظامیان باعث افزایش چالش ها برای مقامات ارشد امریکا شده است، به طوری که خود آنها اکنون نمی دانند چه اقداماتی برای حل و فصل این چالش ها انجام بدهند. /

جنگ افغانستان و استیصال قدرت های غربی یکی دیگر از پیامدهای جنگ افغانستان این بوده که دیگر امریکا نمی تواند خود را به عنوان یک کشور قوی معرفی کند. امریکا که خود با بحران اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری مواجه است، در حالی از پول مالیات دهنده گان امریکایی در افغانستان هزینه می کند که مردم امریکا خود با بحران اقتصادی مواجهند و اکثر آنها با ادامه جنگ افغانستان مخالفند.
در این مقطع زمانی می توان با قاطعیت گفت که دنیا در حال تبدیل شدن به یک دنیای چند قطبی است و استیصال قدرت هایی همچون امریکا در جنگ افغانستان کاملاً مشهود است و نشان می دهد که امریکا دیگر نمی تواند همانند سابق هر اقدامی که بخواهد انجام دهد. آنچه امریکا و غرب را نگران کرده، نشانه هایی از فروپاشی اقتصادی و قدرت های جهان است.
به گفته کارشناسان، یکی از عوامل مشکلات عظیمه قدرت های فعلی جهان به ویژه امریکا، کشورگشایی و ماجراجویی های نظامی در جهان است. ظهور قدرت هایی هم چون چین و هند نیز امریکایی ها را به شدت نگران کرده است. دولتمردان امریکایی به این نتیجه رسیده اند که قدرت این کشور دیگر همانند سابق نیست و یکی از دلایل اصلی ناکامی ها در افغانستان کاهش چشمگیر قدرت اقتصادی - سیاسی امریکاست.
آینده بی نامشخص و مبهم در افغانستان در حالی نهمین سال تجاوز امریکا به افغانستان سپری می شود که آینده این جنگ همچنان برای دولتمردان امریکایی در هاله بی از ابهام قرار دارد و عملاً آنها با سردرگمی در مورد استراتژی جنگ افغانستان روبرو هستند.
در حالی که اوباما بر ضرب الاجل خروج نیروهای امریکایی از افغانستان تاکید کرده است، اما بعید است امریکا به این زودی ها افغانستان را به حال خود رها کند. ممکن است وی عدم آماده گی کامل نیروهای امنیتی افغانستان را بهانه بی برای ادامه اشغال افغانستان معرفی کند، اما حدود یک دهه اقامت در افغانستان نشان داد که استراتژی کاخ سفید در مقابله با شبه نظامیان باعث افزایش چالش ها برای مقامات ارشد امریکا شده است، به طوری که خود آنها اکنون نمی دانند چه اقداماتی برای حل و فصل این چالش ها انجام بدهند. /

به ادامه ص ۱ جایگاه اخلاق ...

به طور مثال فلاسفه ای چون ، سقراط، افلاطون، ارسطو، آگوستین قدیس، توماس اکویناس، روسو، کانت، هگل، لائوتسه ، کنفوسیوس ، بودا ، زردشت ، فارابی، فخر رازی و ده ها فیلسوف دیگر که هر کدام به نوعی در باب فضیلت و اخلاق و تعامل آن با زندگی سیاسی و پدیده قدرت و حکومت ، آموزه ها و تعلیمی را از خود باقی گذاشته اند و همگی به دنبال ایجاد یک جامعه فضیلت محور در عصر خود و برای آیندگان بوده اند. این روند در دوره های بعدی نیز ذهن اندیشمندان را به خود مشغول نموده است و شاهد این هستیم که بحث تعامل اخلاق و سیاست و همچنین جایگاه اخلاق در دستگاه حاکمیت ، موجب پیدایش نله ها و مکتب های فکری متفاوتی در تاریخ فلسفه های معاصر نیز شده است.

پیشگامان اندیشه سیاسی در یونان باستان ، سیاست را بر پایه اخلاق استوار کرده اند . سقراط معتقد بود که دانش سیاسی باید مقدم بر هر چیز ، مردم را با وظایف اخلاقی خودشان آشنا سازد . افلاطون نیز در کتاب جمهوریت ، حکومت ها را با معیار اخلاقیات پیوند میزند و سیاست را جزئی از اخلاقیات می شمارد و میگوید که: «هدف حکمران باید معطوف به خوشبختی و سلامت اخلاقی جامعه باشد ، زیرا سعادت به نحو آشکاری با اخلاق بستگی دارد.»

۲: (۲۲۷). در نظر افلاطون جامعه نیک جامعه ای است که از افراد فضیلت مند تشکیل شده باشد. نظریه سیاسی افلاطون با علم اخلاق اوارتباط نزدیک دارد. زیرا انسان در دولت شهر زندگی می کند و تنها در دولت شهر و جامعه است که زندگی خوب برای انسان ممکن میشود. بنابراین برای افلاطون که به سعادت و نیکبختی انسان و به زندگی حقیقتاً خوب برای انسان علاقمند بود، ضروری و الزام آور بود که ماهیت حقیقی و کارکرد دولت را معین کند. افلاطون عمیقاً عقیده داشت که دولتمردی (سیاست) یک علم است و باید باشد. دولتمرد، اگر حقیقتاً دولتمرد باشد، باید بداند که دولت چیست و زندگی آن چگونه باید باشد، والا کشور و شهروندان را به خطر غرق شدن می اندازد و ثابت میکند که دولتمرد نیست. فکر بزرگ افلاطون درباره دولت این است که دولت زندگی سعادت مند آدمی را ممکن میسازد و آن را ترفیع می بخشد و به رفاه و آسایش انسان کمک میکند که در واقع هدف اخلاق هم همین است. همچنان ارسطو علم اخلاق را به عنوان شاخه ای از علم سیاسی یا اجتماعی تلقی میکند. در نگاه ارسطو سیاست وسیله ای برای نیل به سعادت و زندگی اخلاقی تلقی شده است . ارسطو در کتاب اخلاق نیکو

ماخوس ، اخلاق را به عنوان مدخلی بر سیاست می شناسد و پیوند میان این دو مفهوم ، زیربنای تفکر فلسفی او را در این حوزه تشکیل می دهد . چه او سیاست را دانش برتر و غایت آن را خیر انسان تلقی می کند یعنی همان چیزی که علم اخلاق در پی آن است . وی هدف سیاست را عملی کردن زندگی خوب میدانند . «به نظر ارسطو غایه اصلی حکومت نه کسب قوه است و نه حفظ ملک و صنعت، بلکه غایه اصلی آن پرورش و ترقی حیات اخلاقی شریفانه است در مردم؛ و همچنین غایه اصلی آن سعادت مردم است که این سعادت عمومی از یک حیات شریفانه فردی نشأت می کند.» (۱: ۶۹). از این رو است که ارسطو وظیفه حکومت را بیشتر، تعمیم تعلیم و تربیه و نشر اخلاق و فضایل اخلاقی در جامعه می داند. در آیین های هندویی، بودایی، یهودی، زردشتی، مسیحی و اسلام، رستگاری نوع بشر از مسیر عمل به فضیلت ها و اجتناب از زرنیلت ها و عمل به تعالیم اخلاقی، محور حرکت انسان را در تمامی عرصه های اجتماعی تشکیل می دهد. در سراسر دوره های میانه در اروپا دین و الهیات بر مطالعه سیاست مسلط بود . در این دوره قدرت سیاسی در دست اسقف ها و کلیساها قرار داشت و آنها خود را صاحب اختیار تام می دانستند و مدعی اعمال سلطه بر دولت بودند . در واقع دولت ابزار اجرای مقاصد مذهبی بود . لذا دو پدیده اخلاق و سیاست آن چنان در هم آمیخته شدند که قابل تفکیک نبودند . مهمترین متفکر این دوران سنت آگوستینوس میباشد که بر این باور بود که: «دستگاه حکومت تا زمانی مشروعیت دارد که منافع و اهداف اخلاقی افراد یک جامعه را تأمین کند و مردم صاحب حکومت عادل باشند.» (۴: ۱۳۲). او معتقد بود که انسانها شهروند دو شهر هستند: شهر زمینی و محل تولد و شهر آسمانی. به عباره دیگر منافع بشر دو گونه است منافع زمینی و این جهانی، و منافع آسمانی و اخروی. منافع زمینی مربوط به جسم طبیعی انسانهاست و منافع آن جهانی مربوط به روح انسان. شهر زمینی و منافع مادی بر اساس خودخواهی و خود پرستی است و شهر خدا و منافع روحانی بر پایه عشق به خدا پرستی است. شهر زمین مبتنی بر انگیزه های پست طبع بشر و شهر خدا بر پایه امید به صلح آسمانی و رستگاری ارواح می باشد. در نظر آگوستین عدالت در جمهوری ای وجود دارد که شهر خداست. زیرا در این شهر است که اراده انسان قادر میشود تا چیزی را برگزیند که در واقع به سعادت حقیقی او بیانجامد. از این معلوم میشود که تصور آگوستین از اراده زیربنای نظریه سیاسی او نیز هست. اگر اراده ای نیک باشد فعل به تبع آن نیز نیک

و عقلانی خواهد بود. به نظر آگوستین شهوت، ثروت و خودخواهی انسانها مانع تحقق شهر خدا اند. بعد از دوره قرون وسطی عصر رنسانس آغاز میگردد که، تحولی شگرفی بود که به دوران قرون وسطی و حاکمیت کلیسا پایان داد . ویژگی عمده این دوران ، آزادی انسان از سلطه ارباب کلیسا و تجلی دوباره روح نقد و انتقاد بود که یکی از بزرگ ترین متفکران این دوره در عرصه سیاست ، نیکولو ماکیاول می باشد. بحث اخلاق در فلسفه سیاسی ماکیاول را باید متناسب با دو دوره فکری وی تحلیل و ارزیابی کرد. «در دوره اول ماکیاول در صدد تألیف اثری برای رهنمائی پرنس ایتالیا بود تا از آن طریق بتواند بی ثباتی، بحران، فساد، منازعات قومی، حزبی و مذهبی در ایتالیا و ناتوانی دولت مردم ایتالیا را مرفوع کند، اخلاقی را برای پرنس توصیه کرد که در آن آنچه محوریت داشت، شناخت مصلحت، زمان عمل و تقدم منافع بر تعهد و ارزش و فضیلت بود.» (۸: ۱۳۵). برای نمونه به شهریار توصیه می کند که با حفظ ظاهر باید نشان دهد که اعمال و رفتارش مبتنی بر اصول تقوا و اخلاق است ولی در عین حال از هر وسیله ای در جهت استحکام قدرت خود فروگذار ننماید. در این دوره وی اراده پرنس را عین اخلاق، دین و قانون میدانند و هر آنچه را که پرنس به مصلحت ایجاد یک دولت و ایتالیای واحد و مقتدر ببیند و انجام دهد، عین اخلاق است؛ گویی در این دوره تمامی ارزش های اخلاقی را ماکیاول به آسانی میتواند وارونه سازد. دروغ بجای راستی و در مواقعی هم راستی بجای دروغ بی آنکه هر دو خوبی و بدی ذاتی داشته باشند. ایده اساسی ماکیاول در این دوره تفکیک حوزه اخلاق از سیاست بوده است . در دوره دوم ماکیاول کتاب گفتار هارا مینویسد که به عقیده مکفرسون فیلسوف سیاسی انگلیسی و ماکیاول شناس معروف ، این دوره فکری وی فرق بارز کیفی با دوره اول فکری او دارد. ناگفته نباید گذاشت که این اثر ماکیاول متناسب با تغییر وضعیت و موقعیت سیاسی فرهنگی ایتالیا مطرح میکند و در دوره ای این اثر را مینویسد که ایتالیا از نظام مرکزی مقتدر، نظم اجتماعی استوار، وحدت و یکپارچگی عمومی و قدرتمندی نظامی سیاسی در منطقه برخوردار میشود. «ماکیاول در کتاب گفتار ها بالعکس دوره اول به فضیلت مدنی، احترام به قانون و آرای مردم، برقراری جامعه عدالت پیشه، استوارسازی جامعه مدنی ، اصالت صداقت و تعهد دولت در اجرای قانون و در برابر خواسته های مردم و همچنان باور به اولویت ارزش ها و فضایل اخلاقی به صرف مصلحت و منفعت را به پیش کشیده ،



به ادامه ص ۲۹ جایگاه اخلاق ...

وازمهمترین اندیشه های وی در این دوره اند» (۹۰:۹).

وی در این دوره نشان میدهد که تجویز حیلہ گری، دروغ و راستی مصلحتی، نقض تعهد و غیره برای پرنس فقط وسیله و ابزار موقتی برای بازگرداندن نظم و ثبات و یکپارچگی برای ایتالیا بوده، نه اینکه ماکیاول معتقد به هیچ ارزش و اصول اخلاقی و انسانی نبوده است. ماکیاول وجود اخلاق در هر جامعه را موجب پایداری نظام سیاسی حاکم تلقی می کند. در این باره چنین می گوید: «آنجا که اخلاق جامعه هنوز فاسد نشده است، آشوبها و اغتشاشها زیان به بار نمی آورد ولی آنجا که فساد رخنه یافته است بهترین قوانین سودی نمی بخشد.

در دوره عصر جدید، همه متفکران مکتب ایده آلیستی نظریه سیاسی جدید، مانند روسو، کانت و هگل دولت را نهادی اخلاقی می دانستند که از رشد اخلاقی انسانها جدایی ناپذیر است. چنانچه برخی معتقدند که: «اگر هدف از اخلاقی کردن سیاست، توجه به آرمانهای مشروع انسان در جامعه مدنی، تأمین امنیت، گسترش عدالت و استقرار آزادی باشد، روسو را باید پیشگام این طرز فکر دانست» (۸: ۱۴۴). زیرا او در تمام آثارش در پی رشد و تعالی انسان است. نظریه قرارداد اجتماعی وی در تکاپوی یافتن راه حل عملی برای انسان است. به طوری که هم آزادی انسان حفظ شود و هم آرمانهای مشروع وی را عملی سازد. وی این را از کارکردهای دولت می داند. به همین منوال اغلب فیلسوفان جهان اسلام نیز بر پیوند اخلاق و سیاست تأکید داشته اند؛ از جمله این متفکران، ابونصر فارابی بزرگترین فیلسوف سیاسی جهان اسلام می باشد. در اندیشه فارابی به هیچ وجه تصویری از جدایی این دو وجود ندارد؛ به این معنا که پرداختن به سیاست، اخلاق را نیز در بر می گیرد و پرداختن به اخلاق بدون توجه به سیاست ممکن نیست. زیرا فارابی در تقسیم بندی علوم، سیاست را تحت علم مدنی قرار می دهد. «او علم مدنی را چنین توضیح میدهد: علم مدنی از انواع رفتار، افعال ارادی و از آن ملکات، اخلاق و سجایای که افعال و رفتار ارادی از آنها سرچشمه می گیرند، بحث می کند. بنابراین فارابی علم مدنی را هم متأمل اخلاق و هم متأمل حکومت و سیاست می داند. همچنان فارابی علم مدنی را به دو جزء نظری و عملی تقسیم می کند که در قسمت نظری به شناسایی سعادت و در قسمت عملی به نحوه تحقق این سعادت که در جامعه امکان پذیر است و یگانه مبحث مهم فلسفه سیاسی فارابی راشکل می دهد، می پردازد».

۴۳۵:۷) فارابی به طرح مدینه فاضله برای تحقق سعادت انسانها پرداخته، زیرا به نظری در چنین جامعه ای است که سعادت و رستگاری انسانها متحقق می شود. وی در این زمینه نقش زیادی را به رنيس این مدینه قائل است؛ که باید رنيس جمهور به خیر و مصلحت افراد جامعه آگاه باشد و در این راستا فعالیت های خویش را تنظیم نماید. وظیفه اوست که افراد جامعه را به سعادت که عبارت از خیر مطلق می باشد رهنمون کند. رنيس جمهور که قرار است انسانها را به سوی سعادت رهبری نماید، خود لازم است که از فضایل اخلاقی، نظری و عملی برخوردار بوده تا شایستگی این جایگاه را داشته باشد.

همینطور امام غزالی از طریق دین و باورهای اخلاقی به قلمرو سیاست می نگرند. از دیدگاه وی سیاست اسباب و شیوه هایی است که هدایت انسان را در زندگی دنیوی برای نیل به خیر و سعادت دائمی فراهم می آورد. «غزالی در نوشته های خود سفارش های اخلاقی زیادی به شخص اول مملکت می کند. وی می گوید سلطان باید از تکبر پرهیز کند. نسبت به نیازها و توقعات مردم حساسیت داشته باشد و از فرورفتن در دام شهوات و لذت های اخلاقی پرهیز نماید و به طور کلی برخلاف شرع و اخلاق عمل ننماید» (۵: ۱۳۸). بنابراین غزالی نیز دو مقوله اخلاق و سیاست را مرتبط به هم تلقی نموده و در واقع به نوعی سیاست اخلاقی معتقد می باشد.

فخر رازی یکی دیگر از اندیشمندان اسلامی بعد از تآکیداتی که بر اهمیت علم سیاست می کند، دو نوع آن را از هم تفکیک می کند، یکی سیاست فاضله که همانا نظام سیاسی ای است در جهت مصالح مردم که نهایتاً آنها را به سعادت حقیقی رهنمون می کند و دیگری سیاست ناقصه که عنصر اصلی آن تمسک به ظلم و جور توسط رنيس دولت و سیاستمداران است. «سعادت انسان در جامعه بدست می آید و نکته مهم اینکه رنيس جمهور با اعضای شان نقش مهمی در سعادت و صلاح جامعه بر عهده دارند» (۶: ۱۷۵). چرا که اگر رنيس دولت و وزراء از فضایل شخصی برخوردار باشند می توانند جامعه را به سمت خیر، رفاه و سعادت هدایت نمایند؛ در غیر این صورت ما با سیاست ناقصه مواجه خواهیم بود که در آن رنيس دولت و اعضای کاری شان بنده حرص، تمایلات و خواهشات نفسانی هستند که نه تنها در جهت سوق دادن انسانها به سوی خیر عمل نکرده بلکه جامعه را مملو از بی عدالتی، ظلم و شرور می کنند. برای حکومت خوب، حاکم خوب لازم است، زیرا که سرمشق مردم اوست. حاکم باید

نمونه عالی اخلاق و سلوک باشد، تا مردم نیز از راه تقلید به رفتار صواب کشانیده شوند. چنانچه کنفوسیوس، ایجاد سرمشق خوب را اولین ضرورت حکومت می داند؛ یعنی شخص اول کشور از تمام سجایای اخلاقی بر خوردار و یک مرد کامل باشد. از گفته های اندیشمندان میتوان استنباط کرد که، اخلاق و سیاست از مهم ترین مقولاتی است که بشر همواره در مسیر زندگی اش به آن محتاج بوده و هست. با کمی تعمق و غور در تاریخ بشر روشن می گردد که در ادوار مختلف، فرمانروایان و حاکمان با این دو مقوله حیاتی به گونه ای متفاوت برخورد نموده اند به گونه ای که پیامدهای آن جامعه را تحت تأثیر خود قرار داده است. برخی از آنها بین این دو مقوله تفکیک قائل شده و سیاست منهای اخلاق را سرلوحه تصمیمات خویش قرار داده اند و هیچ گونه رابطه ای بین آنها قائل نیستند. در مقابل گروه دیگری قائل به تلفیق این دو مقوله و برقراری رابطه عمیق بین آنها شده اند و سعادت جامعه را در گرو اخلاقی بودن سیاست های آن جامعه تلقی نموده اند. ضرورت وجود اخلاق در چارچوب سیاست از تمام امور از حساسیت و اهمیت بیشتری برخوردار است. اخلاق از مؤلفه های بسیار ضروری در عرصه سیاست است که برای برخورداری از فضای سالم سیاسی و اجتماعی، ارتباط نزدیک آنها ضروری و انکارناپذیر است. اگر قرار است انسان زندگی اخلاقی داشته باشد این زندگی اخلاقی باید بر تمام عرصه های فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی او حاکم باشد. نمی توان در برخی ابعاد اخلاقی بود و در برخی دیگر اخلاق را کنار گذاشت. به طور کل جدایی بین عرصه های زندگی اجتماعی به لحاظ معرفت شناسی و مفهوم شناسی بحث قابل قبولی نیست. با هر توجیهی که سیاست از اخلاق جدا شده و فلسفه سیاسی غرب را رقم زده ما مجاز به این جدایی نیستیم. چرا که ما دارای انگیزه و گذشته غرب نیستیم و آموزه های فرهنگی ما جدایی بین اخلاق و سیاست را نمی پذیرد. زیرا قدرت اگر مهار نگرند، فساد، تباهی و ناپاسمانی به دنبال می آورد به طوری که متون مقدس ادیان نیز بیدان اشاره کرده که، وقتی قدرت آمد طغیان و سرکشی و بی عدالتی همراه خود خواهد آورد. تنها سیاستی که مبتنی بر ارزش های اخلاقی باشد، می تواند تبعاتی غیر اخلاقی ای که ناشی از قدرت ایجاد شده آنها را از بین ببرد؛ چرا که خود خواهی و افزون طلبی افراد، جامعه را به انحطاط، تباهی، نابرابری و بی عدالتی سوق میدهد.



به ادامه ص ۳۰ جایگاه اخلاق ...

همچنان قلمرو سیاست و اخلاق و نسبت این دو باید یکدیگر گفتار پیچیده ای است، بدان گونه که این دو در عالم نظر چنان با یکدیگر تنیدگی و هم آغوشی دارند که بنا به نظر بسیاری از فلاسفه و دانشمندان، سیاست برآمده از دامن اخلاق است، اما گاه در عمل چنان از یکدیگر بیگانه و متفاوت شده اند که شخص سیاستمدار با اغواگری سیاسی خود فرسنگها از حوزه اخلاق بیگانه شده و عمل سیاسی او نه تنها گاه غیر اخلاقی بلکه بسیار ضد اخلاقی شده و می شود. اخلاق و سیاست هر دو از شاخه های حکمت عملی و در پی تأمین سعادت انسان هستند. بنا به اخلاق بخش غیر قابل تفکیک حکمت عملی بوده است، تا آن جا که طبق نظر خواجه نصیرالدین طوسی، سیاست فنی معرفی شده است که برای تحقق زندگی اخلاقی انسانها پرداخته و باید بردارد. بنابراین، نمی توان مرز قاطعی میان اخلاق و سیاست قائل شد و هر یک را به حوزه ای خاص منحصر ساخت، همچنین این دو نمی توانند ناقص یکدیگر باشند. به طور مثال، از جمله وظایف سیاست تأمین معیشتی شهروندان، رفع موانع آزادی جهت رشد استعدادها و قابلیت ها، پرورش معنوی ایشان، اجتماعی ساختن آنان، تعلیم دیگر خواهی، دیگر پذیری، عدالت اجتماعی و رعایت حقوق دیگران است و اینها، چیزی جز قواعد اخلاقی نمی باشند.

آزادی و اخلاق: یکی از مسائلی که در این مبحث باید مورد بررسی قرار گیرد، آزادی و اخلاق است. آزادی در هر دو بعد معنوی و اجتماعی آن جزئی از عدالت بوده و عدالت در یک تعریف ساده عبارت است از ایفای حقوق که آزادی نیز یکی از حقوق می باشد. « آزادی تابع عدالت و معین به عدالت است و عدالت خود عین فضایل اخلاقی به شمار می رود. » (۱۶۲:۳). یعنی اگر از فضایل اخلاقی کسی کاسته شود، از عدالت او کاسته شده است. به نام عدالت و آزادی نباید ارزشها و فضایل اخلاقی را زیر پا گذاشت؛ زیرا آزادی معطوف به سیستم اخلاقی یک جامعه است. عدالت اقتضا می کند که ما افراد را در عمل به نظام ارزشی آزاد بگذاریم. در مورد ارزش آزادی بسیار سخن گفته شده است و آنرا گاه عین عدل نشان داده اند و در دیگری پست تر و منفورتر از غلامی و استبداد نشان نداده اند. زیرا تاریخ ثمرات آزادی و بردگی انسانها را به همگان روشن ساخته است.

دموکراسی و اخلاق: باید یادآور شد که، اصول پیشین دموکراسی، ذاتاً اصولی اخلاقی هستند و دموکراسی بدون التزام به اخلاقی خاص، دوام و قوام نمی یابد. حرمت نهادن به آرای اکثریت، قانون، حقوق دیگران، عدالت در ابعاد مختلف و اعتماد به یکدیگر از اهم اصول مقدم دموکراسی اند. از دیگر ارزشهای اخلاقی که دموکراسی بر آن مبتنی است، این اصل اخلاقی است که آنچه برخورد نمی پسندی بر دیگران هم پسند. اگر این اصل محور اعمال قرار گیرد و گفته شود که هر چه بر من پسندیده است بر دیگران نیز پسندیده است، و دیگران نیز از آن برخوردار باشند، لاجرم باید به تقسیم عادلانه قدرت و ثروت در جامعه تن داد. اگر در جامعه ای این تقییدات ارزشی سستی یابند، حیات دموکراسی نیز در خطر خواهد افتاد. غنای طغیان آور پاره ای از جوامع کاپیتالیست، اخلاقیان و به تبع آن دموکراسی شان راه خطر افکنده است و به همین جهت است که ندای نیکخواهانه جمعی از دردشناسان را بر آورده است که به سوی فضیلت های اخلاقی بازگردید که هیچ تمدنی بدون التزام به آنها پایداری نداشته است.

همینطور دموکراسی بر کنترل متقابل بنا شده است و به پیامدهای منفی قدرت و مقصد خیزی آن سخت حساس و هوشیار است؛ اما اینها همه به شرط آن است که مجریان و متصدیان امور، اخلاقاً خود را مکلف به فسادپزایی و مقصد زدایی بدانند. مجریان باید ناظری

درونی داشته باشند تا نظام را به صورت هماهنگ در جهت کاهش و از بین بردن فساد و ایجاد زمینه مناسب جهت تعالی انسانها به سوی اعتلا رهبری کنند. دموکراسی اگر از درون به اخلاقی حیات بخش همراه نشود، صورتی بیجان بیش نخواهد بود. همچنان در بحث از مشروعیت حکومت باید تذکر داد که، حکومت مشروع، حکومت عادل است و حکومت غیر عادل و ظالم نامشروع اند. حکومتی که علی الاغلب به راه ناصواب می رود و به دور از فضایل اخلاقی است و اکثر مردم را در رنج و مضیقۀ زندگی قرار می دهد، حکومتی غیر عادل و نامشروع می باشد. کانون مسلم و واقعی حاکمیت سیاسی مردم اند، زیرا راه حکومتی که از اعتماد آنان بی بهره شود، دیر یا زود سقوط میکند. لازمه حکومت سه چیز است: تأمین امنیت به مفهوم واقعی کلمه، تأمین نعمات مادی و تأمین اعتماد میان اقشار مختلف جامعه و دولت. شالوده حکومت، جلب اعتماد مردم، صداقت و اخلاص است. وقتی سیاست و مجریان سیاست یک جامعه، بر مبنای اخلاقی و انسانی تنظیم شده باشند و آموزه های اخلاقی به عنوان اصل و پایه این سیاستها قرار گیرند، متوجه می شویم که اخلاق مبنای اصلی سیاست است، به طوری که در ادیان علاوه بر احکام توجه بسیار زیادی به مباحث اخلاقی شده و اخلاق به عنوان زیر پایه و بنای رفتار قرار می گیرد. انتخاب افراد و کارگزاران نیز یکی از مسائل مهم در رعایت اخلاق در یک نظام سیاسی محسوب می شود. چنانچه کنفوسیوس در فلسفه سیاسی خوش، انتصاب و انتخاب خوب را دومین ضرورت حکومت می داند. یعنی در راس امور اشخاص نیکو، فضیلتمند و کارداران گمارده شود که سیاستی و لیاقت همان کار را داشته باشند. گرداندن دستگاه حاکمیت وابسته به انتخاب مردان شایسته است. صداقت، پاک، درستی، صبر و استقامت نیز از دیگر نمودارهای اخلاقی بوده که همه آنها در حوزه سیاست به عنوان اصول اولیه ای اند که سیاست مدار باید از آن برخوردار باشد، در غیر این صورت نظام سیاسی، ناکار و بی کفایت بوده که ریزنده نه چندان دور مضمحل خواهد شد. میتوان سیاست را به باید و نبایدهای جامعه تعریف کرد و گفت: اگر مؤلفه های اخلاق از این باید و نبایدها حذف شوند، سیاست به مثابه چاقویی خواهد شد که می تواند در عین مفید بودن مضر تلقی شود. درست مثل مواد منفجره ای که می تواند در شکافتن معدن طلا انسان را یاری کرده و در عین حال انسانهای بیگانه بسیاری را به قتل برساند. عدم رعایت اخلاق به نابودی منابع انسانی، از بین رفتن انسانهای بیگانه و موجب تضعیف حقوق حقه آنها می شود، در غیر این صورت سیاست اخلاقی به تعالی و رشد انسانهای یک جامعه منتهی خواهد شد. اخلاق یکی از اساسی ترین ارکان زندگی اجتماعی انسانها می باشد که در آن سیاست مانند روح در بدن است و همانطور که اخلاق مهمترین رکن زندگی اجتماعی و فردی به حساب می آید یکی از ارکان اساسی سیاست نیز محسوب می شود، چرا که سیاست به معنای اداره امور و گرداندن چرخ جامعه است. سیاست یکی از عرصه های اجتماعی است و نمی توان آن را از دیگر اجزای جامعه جدا دانست و برای آن قواعدی تجویز کرد که در تضاد با دیگر بخش های جامعه باشد. سیاست در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی یکی از ضرورت های اولیه است و اخلاق نیز ضرورت زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی به شمار می رود. نظام اداره جامعه نیز یکی از همین نظامها است و سیاست صحیح، نظام صحیح را به گردش در می آورد. بنا به تفکیک بین سیاست و اخلاق در جامعه به خصوص در جامعه مامعقول نخواهد بود.

میتوان گفت که امروزه سیاست در اجرایی شدن چه در داخل و چه در خارج به اخلاق نیاز دارد. سیاست

نظام با مردمی که این نظام حاکمیت آنها را بر عهده دارند یا همسایگان این نظام، باید با پایبندی و التزام به مسائل اخلاقی استوار بوده و اخلاق را سرلوحه برنامه های خود قرار دهند، چرا که بی اخلاقی نظام سیاسی و عدم پایبندی نظام سیاسی به اصول اخلاقی، زود یا دیر به شکست منتهی می شود. میتوان راستگو بودن، درست کار کردن، دلسوزی سیاستمداران و مدیران یک جامعه را عامل استواری آنها دانست که موجب برقراری ارتباطی ناگسستی میان آنها با مردم می شود و سیاست صحیح را به وجود می آورد. در اثر رعایت اصول اخلاقی است که، انسجام و همیاری، ایجاد زمینه رفع ظلم و ستم و بی عدالتی در جامعه به وجود خواهد آمد. به عنوان مثال با رعایت اخلاق در سیاست، اعتماد مردم و کشورهای دیگر را می توانیم کسب کنیم. امروزه بهترین شیوه برای زدودن کینه، نفاق ظلم، استبداد و درگیری های جامعه بشری، ایجاد عدالت و روابط دوستانه و گسترش مهر و محبت میان جوامع بشری است، که این مفاهیم ارتباط به اخلاق دارند. سیاست بدون اخلاق امکان تحقق ندارد، سیاست صحیح باید به تمام اصول اخلاقی، روشها و منتهای اخلاق اجتماعی و فردی توجه کند تا نظام سیاسی صحیح شکل گیرد. سیاست حقیقی همگام و همراه با اخلاق تعریف می شود. اخلاق منهای سیاست امکان ندارد و سیاست منهای اخلاق تحقق نمی یابد. اخلاق باید دائماً در چارچوب همه فعالیت های انسانی و در هر زمینه ای مورد توجه قرار گیرد، حتی مسئله صلح و تفاهم میان انسانها نیز باید در چارچوب اخلاقی قرار گیرد تا رفتاری در جهت تعالی، توسعه و سعادت انسان تلقی شود. باید ما انسانها به اخلاق و سیاست، صرفاً به جنبه نظری و آکادمیک آنها توجه نکرده و این دورا منحصر به حلقه های درسی نسازیم، بلکه نتایج عملی گسترده ای را که این دو در قبال دارند که همانا پایبندی یا عدم پایبندی دولت به اصول اخلاقی است، مورد توجه قرار دهیم. اگر ادعا نمائیم که اخلاق و سیاست از یکدیگر جدا هستند، لازم است این است که انتظار پایبندی به اصول اخلاقی را از دولت نداشته باشیم و عملکرد آن را بر اساس معیارهای اخلاقی نسنجیم؛ اما اگر ادعا نمودیم که دولت باید اخلاقی باشد، آن گاه باید در مواردی که میان اصول اخلاقی و منافع دولتی تعارضی پیش می آید، تکلیف خود را روشن کنیم. در غرب برخی از متفکرین بر این نظر اند که: « دولت یک موجود فوق اخلاق است و دارای حق است و تکلیف ندارد. اما باید بدانیم که حق بدون تکلیف ممکن نیست. زیر هیچ کس با حق رابطه یک سویه ندارد. » (۱۶۲:۳).

به ادامه ص ۲۶ عوامل ...

که تشکیل جبهه متحد و فراگیر چپ است، عمل مینمایند.

نیروهای چپ و مترقی! تمام امید توده های محروم و اسیر و بی دفاع میهن ما بخاطر نجات دموکراسی و آزادی و میهن و مردم، از چنگال تروریسم و بنیادگرانی بسوی شمامت، تا این پیکار را بصورت مسالمت آمیز و بدون خشونت آغاز و به سرانجام برسانید، سازمانهای روشنفکری، عناصر آگاه وطن پرست، احزاب و نیروهای چپ طرفدار جامعه مندی و حقوق بشر، تربیون های اجتماعی، جریتهای اصلاح طلب داخل حکومت، پارلمان و قضا، مطبوعات غیر وابسته، همه و همه بخاطر آینده وطن و نسل های بعدی آن در یک جبهه متحد با اقدامات مسالمت آمیز بخاطر تغییر این وضع شرم آور که هر روز رسوایی تازه ای را به جهانیان خیر میدهد، متوصل شوید، خاموشی چپ پشت کردن به تاریخ است و آناتیک که به تاریخ پشت میکنند و حکم زمان را نادیده میگیرند هم به خردشان جفا نموده و هم به میهن و مردم شان بی رحمی و ظلم مینمایند.

یادی از «ویکتور خارا»

س. صبور

در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۳ بود که پیکر تیرباران شده بی «ویکتور خارا» را - در حالی که دستان اش قطع شده بود- در کنار خیابان یافتند. مردی که با مرگ قهرمانانه اش، به افسانه بی مانا تبدیل شد و هنرمندی که در برخورد با زنده گی خود و جامعه اش، چون آینه بی به انعکاس واقعیت ها پرداخت. هنرمندی از جنس دانش و آگاهی که عشق و انسانیت را با تمام وجود فریاد می زد.

«خارا» در روستایی در جنوب «سانتیاگو» پا به



«مشعل» از شما و برای شما است. ما ارزشمندیم چون پلی وصلی برای انانی که بخاطر میهن عزیز ما می اندیشند و می نویسند قرار گیریم. به «مشعل» مضمون بفرستید، ما وعده میدهم که همه نیسته های هموطنان خویش را بدون تعصب چاپ و نشر می نمایم. به «مشعل» اشتراک نمایید و ما را یاری رسانید تا بتوانیم این مشعل را برای همیشه فروزان نگهداریم.

مسئولیت از نوشته ها به دوش نویسنده گان آن است. صرف سر مقاله بازتاب دهنده دیدگاه «مشعل» می باشد. لطفاً در صورت امکان مطالب تان را تایپی ارسال دارید. مشعل در کوتاه ساختن مطالب طویل دست باز دارد، ولی این کار تسلسل مقالات را آسیب نمیرساند، و عمدتاً مطالبی را به نشر می سپارد که در سایر نشرات قبلاً چاپ نگردیده باشد.

مدیر مسول: مصطفی روزبه
Editor-in-chief
Mustafa Rozbe
Tel/ +31-79-351-66-59
Fax/+31-84-757-63-81

نشانی ما:

Gershwinrode -8
2717 EK - Zoetermeer
Nederland

آدرس ما بر روی صفحه انترنت:

www.mashal.org
پست الکترونیکی ما:

mashalafghanistan
@hotmail.com

و یا

info@mashal.org

وجه اشتراک سالانه:

هالند: ۳۰ اوپرو

اروپا: ۴۰ اوپرو

سایر قاره ها: ۵۰ اوپرو

حساب بانکی مشعل:

Postbank N.V.

Gironr:3062779

International

Banking Account:

Bic: pstbnl21

IBAN:

nl 93pstb0003062779

آوردگاه جهان گذاشت. در سن ۱۵ ساله گی مادرش را - که ترانه های فولکلور و روستایی می سرود- از دست داد. بی شک از دست دادن مادر- که «ویکتور» توسط او با ترانه های روستایی آشنا شده بود- ضربه بی بزرگی برایش بود.

«خارا» در دانشگاه بود که پی گیرانه و عاشقانه به مطالعه بی موسیقی فولکلوریک و بومی کشورش پرداخت و از این طریق توانست با فرهنگ مردم و خلق اش بیش تر آشنا شود تا بعد ها بتواند با انعکاس این فرهنگ غنی، صدای ستم خلق اش را فریاد بزند.

بعدها او در سفرش به سراسر چیلی، ترانه های بسیاری برای کارگران، روستاییان و دانشجویان وطن اش خواند. ترانه هایی که همه گی عشق شدید «خارا» را به مردم- به خصوص روستاییان و زاغه نشینان- و هم چنین نفرت اش را از نابرابری ها و بی عدالتی های ناشی از روابط «کار» و «کارفرما» و «سود» و «سرمایه» نشان می داد. آشنایی «خارا» با تفکرات سوسیالیستی، تأثیرات مهمی در نوع تفکر بینش و نحوه بی زنده گی اش به جای گذاشت و هویتی ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی به اشعار و آهنگ هایش بخشید.

همین تفکرات مترقی بود که باعث شد پس از کودتای سازمان جاسوسی سیا در «چیلی» او را همراه پنج هزار تن از جوانان مبارز در استدیوم «سانتیاگو» دستگیر و زندانی کنند.

اما مقاومت او در برابر دژخیمان، چنان شوری در استدیوم سانتیاگو افگند که خود نمادی شد از جسارت و مقاومت و مبارزه بر علیه ستم و نابرابری که طنین اش از آن استدیوم گذشت و به سراسر جهان رسید.

ص ۲۸

زبان آتش

فریدون مشیری

تفنگت را زمین بگذار

که من بیزارم از دیدار این خونبار ناهنجار

تفنگ دست تو یعنی زبان آتش و آهن

من اما پیش این اهریمنی ابزار بنیان کن

ندارم جز زبان دل، دلی لبریز از مهر تو،

تو ای با دوستی دشمن!

زبان آتش و آهن

زبان خشم و خونریزی ست

زبان قهر چنگیزی ست

بیا، بنشین، بگو، بشنو سخن، شاید

فروغ آدمیت راه در قلب تو بگشاید

برادر گر که می خوانی مرا، بنشین برادروار

تفنگت را زمین بگذار،

تفنگت را زمین بگذار تا از جسم تو

این دیو انسان کش برون آید

تو از آیین انسانی چه می دانی؟

اگر جان را خدا داده ست

چرا باید تو بستانی؟

چرا باید که با یک لحظه غفلت، این برادر را

به خاک و خون بغلطانی؟

گرفتم در همه احوال حق گویی و حق جویی

و حق با توست، ولی حق را برادر جان

به زور این زبان نافهم آتشبار نباید جست!

اگر این بار شد وجدان خواب آلوده ات بیدار

تفنگت را زمین بگذار

مشعل

ماهنامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

MASHAL political, social and cultural Afghan News Paper, The Netherlands
شماره نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم سال هشتم شماره مسلسل ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶ قوس،
جدی، دلو و حوت ۱۳۸۹ نوامبر، دسامبر ۲۰۱۰ جنوری و فبروری ۲۰۱۱

الما در کار تدویر کنگره با اندیشه و تشکیلات واحد می رویم!



گفت و شنود ویژه مشعل با آقای شیر محمد بزرگر رییس نوبتی حزب واحد

آقای شیر محمد بزرگر رییس نوبتی حزب واحد، بنا بدعوت حزب چپ آلمان بخاطر اشتراک در کنفرانس بین المللی بنام «افغانستان دیگر»، در واپسین روزهای ماه جنوری سال ۲۰۱۰ عیسانی به این کشور سفری داشت. پس از اشتراک وی در کار کنفرانس گفت و شنود ویژه یی را با گزارشگر مشعل انجام داد. اینک فشرده

گفت و شنود ویژه وی پیشکش خواننده گان عزیز می گردد.
آقای بزرگر در شروع در رابطه به او ضاع جاری افغانستان روشنی انداخته و در بخشی از سخنانش چنین گفت: "می خواهم از افغانستانی که عمری شما برای آبادانی آن عرق می ریختید و بهترین لحظات زنده گی تان را در دفاع از شرف و ناموسش سپری کردید، یاد آور شوم. از افغانستانی که بنا بر جفای روزگار شدت زخمی شده است و در دام جنگ گیر مانده است و برای نجات خود بهترین فرزندان خود را می خواهد." وی همچنان وضعیت سیاسی-امنیتی کشور را به بررسی گرفته و ارزیابی همه جانبه نموده، آماده گی خویش را به پرداختن پاسخ به سوالات گزارشگر مشعل ابراز داشت.

پرسش: آقای بزرگر، نخست از همه اجازه دهید تا تشریف آوری تانرا به کشور آلمان خوش آمدید گفته و از اینکه با وصف مصروفیت های فراوان کاری، وقت تانرا در اختیار ما قرار دادید، از نام همه خواننده گان گران ارج مشعل سپاس گزاری نمایم.
ممکن است بگوئید که هدف مسافرت شما به اروپا چه بود و در این سفر چه کار های را انجام دادید؟
پاسخ: من بنا بدعوت فرکسیون پارلمانی حزب چپ جمهوری فدرال آلمان جهت اشتراک در "کنفرانس افغانستان دیگر" که بروز های بیست و هفتم و بیست و هشتم ماه جنوری سال روان ترسانی در پارلمان این کشور دایر گردید به سفرم در اروپا آغاز نمودم. ص ۴۵



خبرونه او گزارشونه

جشنواره فرهنگي گشایش کتاب ستاره های آریانا

روز شنبه ۶ نوامبر ۲۰۱۰ شهرک پورته ویست فالیکه Porta Westfalica ایالت نوردراینلند ویست فالین Noord-Rijnland-Westfalen کشور آلمان شاهد برگزاری باشکوه جشنواره فرهنگی با هنرمندان موسیقی افغانستان بود. این جشنواره در حقیقت مراسم گشایش، معرفی و توزیع کتاب موسیقی (ستاره های آریانا) یا مجموعه تصویری زنده گی نامه هنری، هنرمندان موسیقی افغانستان نوشته آقای احمد بشیر دژم را به نمایش گذاشت.

شهرک قدیمی ویست فالیکه در حومه شهر میندن Minden موقعیت دارد و این نام را که لاتین به نظر می رسد در سال ۱۸۷۰ از سوی امپراتوری وقت به آن شهر مسما گردیده است. این شهر یکی از زیبا ترین مناطق تفریحی و گردشگری آلمان می باشد که بیش از ۳۵ هزار شهروند در آن زنده گی دارد. دریای

خروشان ویسر Weser شهر را به دو بخش تقسیم نموده است. آنچنانکه جنگلات و تپه های سبز و بلند به زیبایی طبیعت افزوده و به قول شهروندان آن، آن شهر رویایی را به بهشت برین Paradise مبدل ساخته است. افزون بر آن شهر با قلعه های بلند اهمیت رهبردی برای دفاع از شهر میندن در زمانه های دور و دوران زمامداری قیصر ویلیام دینک مال Kaiser Wilhelm Denkmal که اکنون تندیس بزرگ او در تپه غربی از دور نمودار است، داده بود.

در گزینش این جشنواره با شکوه نه تنها شکوهمندی این شهر افسانوی برای

کارگزاران آن مطرح بود، بلکه موقعیت هتل باخ در آن ناحیه از ارزش ویژه یی برخوردار بود. زیرا نگارنده کتاب ستاره های آریانا که از برای ماندگار ساختن چهره های هنری و موسیقی کشورما، این کتاب را به نگارش درآورده است، نیکو میدانند که یوهان سباسیان باخ Johann Sebastian Bach موسیقیدان نامور جهان که در سالهای پسین سده پانزدهم عیسایی پا به گیتی نهاد، نزدیک به صد سال پس از مرگش از شهرت جهانی برخوردار گردید. او دردوران زنده گیش به عنوان آهنگساز شهرتی نداشت و فقط شمار اندکی از آثارش در آن هنگام به چاپ رسید و انتشار یافت. اما سالها بعد از درگذشت باخ، وقتی فلیکس مندلسن رهبری اولین اجرای پس از مرگ باخ را از اثر ممتاز وی به نام پاسیون

تارک آن درج گردیده است، ارزش نمادین و سمبلیک برای گرداننده گان این جشنواره با شکوه ایفا نموده است.

و اما پیرامون جشنواره کتاب ستاره های آریانا:

به گزارش روزنامه نگار مشعل، هتل باخ در آنروز بصورت کل چهره افغانی را بخود گرفته بود. بمجرد نزدیک شدن به محل، بیننده از شروع جشن زود هنگام، آگاهی میافت. دهلیز پیاده رو که از کنار جاده عمومی تا در ورودی هتل با فرش قرمز مزین گردیده بود، هر مهمان را به یاد فستیوال های بزرگ هنری چون جشنواره های سینمایی کان، برلین، ماسکو، سوچی، ادیسه و ... مینداخت. با نیم نگاهی به مهمانان از یک گوشه یی، بخوبی می توان همین احساس را در ژست ها و حرکات آنان

مشاهده

کرد. این تخیل و یا بهتر است گفته شود همخوانی، نه تنها از سبک لباس پوشیدن و آراسته بودن آنها، بلکه در پیش آمد شان نیز هویدا بود. مهمانان با پذیرایی گرم کارکنان هتل و گرداننده



گان جشنواره استقبال و نوشابه های مختلف برایشان تعارف می گردید، و هر کدام برای شروع جشن دقیقه شماری میکردند. خوشبختانه مهمانان که بیشترین آنها یاران خنیاگر و مطرب تشکیل میداد، هر کدام با دیدن یکدیگر برق شادی از چشمان شان نمایان گردیده و پس از ماهها و شاید هم سالها همدیگر را به آغوش گرفته و تجدید خاطرات می کردند.

سر ساعت پنج شام دروازه تالار با شکوهی که بدین مناسبت آماده گردیده بود، گشایش یافته و مهمانان پس از مشاهده کارت های دعوت و رهنمایی به میزهای از قبل ریزرف شده، مشایعت می گردیدند. ص ۴۴

به روایت متای قدیس عهده دار شد دوستداران موسیقی تازه متوجه شدند که باخ چه نابغه بزرگی در پهنه موسیقی و آهنگسازی بوده است. اما با آنکه امیدواری آن وجود دارد که آوازخوانان ما هنگام زنده گی شان به شهرت رسیده و آثار شان مورد توجه کارشناسانه اهل هنر قرار گیرد، و در غیر آن این آرزو پس از سالها که انجام پذیرفتنی است. زیرا تاکنون کمترین کاوشی برای ارزش دهی آفریده های هنرمندان ما انجام یافته است.

از همینرو و به گمان زیاد که موجودیت هتل زیبایی که نام باخ با حروف درشت در

افغانستان به کمک، همکاری و همبستگی نیاز دارد

فشرده متن بیانیه

آقای شیرمحمد بزرگر

رییس نوبتی حزب

واحد در کنفرانس

حزب چپ آلمان

جناب رییس، حضار گرانقدر، خانم ها و آقایان!

مسرت دارم که به نماینده گی از شورای رهبری حزب واحد افغانستان در کنفرانس با شکوه شما شرکت مینمایم. نخست از همه میخواستم از شما دوست محترم خانم هایکه هینسل گرامی Heike Hänssel بخاطر دعوت صمیمانه شما و همه آنانیکه زمینه و تسهیلات سهمگیری من و هیات معیتی ام را در کار کنفرانس فراهم کرده اند، ابراز سپاس و قدر دانی نمایم.

حضار محترم،

من از افغانستان در بند جنگ صحبت مینمایم. سرزمینی که نه فقط بخون افغانها بلکه باخون فرزندان جامعه بین المللی از آنجمله اتباع جمهوری فدرال آلمان نیز آغشته شده است. برای من دشوار است بگویم که چه وقت این جنگ خانمانسوز پایان مییابد و آرزوی مردم زجرکشیده افغانستان برای صلح، آزادی و زندگی بهتر تحقق خواهد یافت. بیگمان، امروز همه میدانند که جنگ جاری، جنگ دیگران در سرزمین افغانهاست. نه تروریسم پدیده افغانی بوده است و نه هم مردم افغانستان از نیروهای خارجی غرض اشغال کشور، ویرانی خانه و کاشانه شان و کشتار نفوس ملکی دعوت کرده اند. از اینرو، دیگران باید پاسخ دهند که تا چه وقت به این جنگ ادامه میدهند.

آنچه که من میخوام در اینجا بیان کنم، شمه ای از الام و مصایبیبست که مردم افغانستان تا هنوز هم با وصف ده سال حضور چشمگیر جامعه بین المللی با آن دست و گریبان اند. آقای رییس،

از کنفرانس نا متعادل بن ده سال سپری میگردد که دران در سه محور اساسی بین طرف افغانی و جامعه بین المللی توافق حاصل شده بود. این محور ها عبارت اند

از: **شکست دادن تروریسم، تامین صلح و ثبات در افغانستان و حکومتداری خوب.**

آیا این اهداف تحقق یافته اند؟

با تاسف، باید اذعان نمایم که از حرف تا عمل فاصله زیاد وجود دارد.

تروریسم و اجیران جنگی صادر شده به افغانستان نه اینکه سرکوب نشدند بلکه شبکه های ترورستی در منطقه گسترش یافتند؛ مداخلات خصمانه از جانب همسایه های افغانستان بخصوص پاکستان و ایران قطع نگردید. جنگسالاران و فرهنگ جنگسالاری هنوز به سرنوشت مردم حاکم است؛ جنایات سازمان یافته، کشت و ترفیق مواد مخدر به اوج خود رسیده است.

جنگ با گذشت هر سال بعد از کنفرانس بن شدت کسب کرد که باعث ویرانی بیشتر ساختار های اقتصادی بخصوص در محلات و تلفات هنگفت و غیر قابل توجیه در بین اهالی ملکی گردید. باز سازی و سرمایه گذاری در تاسیسات زیر بنا ئی صورت نگرفت؛ معضل بیکاری و فقر حل نگردید؛ حکومت افغانستان و جامعه بین المللی در امر تشکیل یک حکومت پاسخگو، عاری از فساد، خد متگذار و حامی منافع مردم زحمتکش افغانستان ناکام بوده اند.

تعهدات مندرج موافقتنامه بن در باره مشارکت سایر نیروهای ملی-دموکرات و جامعه مدنی بصورت کل در حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان تحقق نیافته است.

با گذشت ده سال از کنفرانس بن، تعهدات در باره بازسازی، تقویت و خود کفایی نهاد های امنیتی افغانستان عملی نگردیده است. کشور ما تا هنوز در عرصه نظامی و تامین نظم و امنیت عامه شدیداً به کمک نیرو های خارجی متکیست؛ از جانب دیگر، خود سری و عدم موفقیت پراسیون قوای خارجی در نبود هماهنگی و تشریک مساعی با نیروهای افغانی، نقض حاکمیت ملی و مداخله در امور روزمره مردم توسط این نیروها، این قضاوت که نیرو های نظامی خارجی کشور ما را با شیوه هایی که به یک عصر دیگر تعلق دارند، اشغال کرده اند، در بین مردم دامنه میگیرد و دورنمای صلح و ثبات در کشور ما را مکرر میسازد.

همچنان، دولت افغانستان و جامعه جهانی در عرصه اقتصادی و اجتماعی به تامین حد اقل رفاه مردم که در ستراتیژی انکشاف افغانستان مصوب کنفرانس لندن پیشبینی شده است، نایل نگردیده اند. فقر و بیکاری مزمن حاکم است؛ هفتاد فیصد مردم افغانستان در زیر خط فقر بسر میبرند و بیشتر از سه ملیون انسان مستعد بکار فاقد شغل میباشند؛ هزاران کادر متخصص اعم

از ملکی و نظامی که ثروت بی بدیل ملت ما هستند، در نتیجه سیاست تبعیضی و بر خورد های ایدئولوژیک و تغییرات سلیقوی در ساختار اداره از مشاغل تخصصی رانده شده اند.

زنان افغان به شدت تحت فشار و خشونت قرار دارند. در کشور ما تجاوز و آزار جنسی، ازدواج های اجباری، خود سوزی، عدم پرداخت نفقه، گوش و بینی بریدن زن یک امر عادی پنداشته میشود؛ رقم درشت نوجوانان ما از تعلیم و تربیه سالم محروم اند و قبل از رسیدن به سن قانونی بخاطر تامین حداقل معشیت برای خود وفا میل به کار شاقه میپردازند، مهاجرت میکنند و یا اینکه به شبکه های تروریستی، جنایات سازمان یافته و مواد مخدر جذب میشوند.

خانواده های آسیب دیده از جنگ و معلولین دسترسی به سر پناه، حداقل مواظبت صحی و تامینات اجتماعی ندارند و بلاجبار به گدایی رو می آورند.

جناب رییس، مسایل جنگ و صلح، نظام سازی و حضور قوت های خارجی در افغانستان بعد از کنفرانس بن همواره در اجندای گفتمان سیاسی در پیرامون افغانستان قرار داشته و این پرسش بار بار مطرح شده است که آیا حل مسئله افغانستان تنها با شیوه های نظامی و استعمال قوه ممکن است؟ قطع نظر از عقاید برخی صاحب نظران واقعبین در غرب، با تاسف باید بگویم که پاسخ ایالات متحده امریکا و نا تو به این پرسش در عمل تاکید بر حل نظامی میباشد.

از اینرو، حضور نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو بطور مستدام افزایش یافته و دامنه جنگ وسعت و شدت کسب نموده است. حضور فزاینده نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو در کشور ما اگر از یکطرف عامل بقای حکومت فعلیست از جانب دیگر، حاکمیت ملی افغانستان را با محدودیت های جدی مواجه ساخته است.

افغانستان تا اکنون صاحب قوای مسلح ملی، اداره کار آمد دفاعی و امنیتی نگردیده، صنوف از قوت ها که نیاز مبرم دفاعی کشور اند از قبیل قوای هوایی، قوای زرهی، قوای راکتی و توپچی تا هنوز وجود ندارند. جامعه بین المللی بخصوص ناتو و ایالات متحد امریکا باید مطابق تعهدات شان در ایجاد و تجهیز اردو و پولیس ملی افغانستان مساعی بیشتر بخرچ دهند تا افغانها خود قادر به دفاع از خود و تامین امنیت و نظم عامه گردند

گفتید پایگاه دایمی؟

فهم ادا

حکومت افغانستان کارزار آماده سازی افکار عامه را در مورد سرنوشت نیرو های نظامی خارجی در کشور ما، حضور موقت یا حضور دایمی این نیرو ها، آغاز کرده است.

حامد کرزی ازین حرف زد که امریکایی ها پیشنهاد ایجاد پایگاه دایمی در افغانستان را با او «در میان گذاشته اند»، بی آن که تصریح کند چه کسی و در کدام چارچوب حقوقی این کار را انجام داده است. او ازین پیش تر رفت و از مذاکرات با «مقامات امریکایی (بر علاوه آن سناتوری که طرح پایگاه دایمی را مطرح ساخت) در مورد یک «قرارداد ستراتیژیک «برده برداشت و گفت امریکایی ها «آرزوی «ایجاد پایگاه دایمی در افغانستان را دارند. رئیس جمهور صرفاً هدف در میدان انداختن موضوع را دنبال میکرد و ازینرو گفت که هرگونه تصمیم درین زمینه [و حتی تصمیم ادامه این مذاکرات!] به مردم افغانستان تعلق دارد. گویا که حکومت تا کنون فقط گوش کرده است و بس.

اوشان، بر علاوه، وظیفه ترجمانی کلمه «ستراتیژیک» را نیز عهده دار شد و گفت: ستراتیژیک یعنی سوق الجیشی.

فرض میشود که رئیس جمهور معنی کلمات سوق و جیش را میدانند. او بدینوسیله برملا میسازد که هنگامیکه امریکایی ها از «همکاری ستراتیژیک «حرف میزنند، حاکمیت کنونی صرفاً «پایگاه دایمی «و ادامه لشکر کشی را میشوند.

وظیفه ارائه مواضع اصلی حکومت و اینکه این «مذاکرات «در آن سطح ابتدایی بی نیز قرار ندارد که آقای کرزی میخواهد وانمود سازد، به عبدالرحیم وردک، وزیر دفاع سپرده شد تا او با ظاهری بی احتیاط، نظر گویا شخصی خود را مطرح کند و برنامه پایگاه دایمی را خوشخور سازد. وزیر دفاع بی مهابا از برنامه پایگاه دایمی پشتیبانی کرد، از عربستان سعودی مثال آورد، از آلمان مثال آورد، از کوریا، از تایوان، از مصر، از پاکستان، از کشور های خلیج مثال آورد. ادعا کرد که در همه این کشور ها پایگاه ها دایمی اند. پایگاه ها امنیت را «بیمه «کرده اند، پایگاه ها حتی «زمینه را برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی «آماده کرده اند. میگذریم از آنچه درین گفته ها، نشان از بی اطلاعی و سردرگمی وزیر

دفاع دارد. کسی در شمار همکاریانش پیدا خواهد شد که برایش توصیه کند که پیش از حرف زدن در مورد آنچه او پایگاه دایمی امریکا در تایوان و مصر و پاکستان و عربستان سعودی میخواند، کمی دقت به خرج دهد، ورنه با این اطلاعات تقریبی میتواند مذاکره کننده غیر مفیدی برای وطنش باشد. اگر قرار بر مذاکره کننده بودن او باشد.

ده سال پس از کنفرانس بُن، سؤالی که در برابر مردم افغانستان قرار دارد، همانست که ده سال پیش بود: چگونه افغانستان میتواند زمینه های بی ثباتی و بی امنیتی ناشی از اراده همسایه گان را از میان بردارد؟ چگونه میتواند نقش و حضور شهروندان را در عرصه سیاسی ارتقا بخشد و ازین نقش و این حضور، تضمینی برای حیات صلح آمیز بسازد؟ چگونه میتواند به اشکال مؤثر تر حمایت بین المللی، به تضمین بین المللی امنیت خود دست یابد، بی آن که حاکمیت مردم افغانستان زیر پا شود؟

ده سال پس از کنفرانس بُن و دو انتخابات پس ازین کنفرانس، سؤالی که در برابر هیأت حاکمه جدید قرار دارد، همانست که ده سال پیش بود: چگونه میتوان حاکمیت کنونی را که در طی ده سال نتوانسته است هیچ برنامه اساسی سیاسی را برای ثبات و امنیت مردم پیاده کند، در غیاب حامیان خارجی حفظ کرد؟ چگونه میتوان این حاکمیت را در برابر سیاست های منطقی نا مساعد «بیمه «کرد؟ چگونه میتوان این حاکمیت را که هرگونه مشروعیت مردمی را از دست داده است، در برابر نارضایتی داخلی حفظ کرد و این نارضایتی فزاینده را مهار زد؟

ده سال پس از کنفرانس بُن و چندین کنفرانس در چندین پایتخت دیگر، امریکا - اروپا در همان جایی ایستاده است که ده سال پیش بود. با اراده تحقق چالش هایی که گذشت سال ها بیهوده گی آنها را با به خون غلطیدن هزاران فرزند افغان و غیر افغان به اثبات رسانیده است: چالش مهندسی یک سیستم با پایه های اجتماعی حد اقل، با اتکا بر عقبگرا ترین و ضد دموکراتیک ترین حلقات سیاسی و با طرد بالنده ترین اجزای حیات اجتماعی ما، چالش برقراری ثبات اجتماعی و اقتصادی در کشوری جنگ زده، با اتکا بر یکی از ناقص الخلقه ترین اشکال اقتصاد بازار و با نفی نقش سرمایه گزار و سازمانده دولت.

دیده میشود و با وضاحت دیده میشود که با گذشت زمان، این سه نقطه نظر از هم فاصله میگیرند و تضاد میان آنها آشکار تر می شود.

دستیابی به ثبات از طریق توسعه حیات دموکراتیک به رؤیایی دسترسی ناپذیر مبدل می گردد. فساد، مجرای عادی تقسیم عواید ملی ما میشود. افغانستان می رود که بحیث نابرابر ترین و ناسالم ترین کشور، در صدر همه کشور های جهان قرار گیرد. به جای دولت مدرنی که لشکرکشی در کشور ما با دستاویز ایجاد آن صورت پذیرفت، دولتی ضعیف، بی نقش اجتماعی و اقتصادی، بیگانه با شهروندی بر مردم ما تحمیل میشود. تفنگ، چه در دست و چه در غلاف، حرف مسلط و حرف آخر را میزند. تفنگ سالاران، چه در سطح قدرت سیاسی، چه در محلات، چه در شاهراه ها، با اراده «همکاری «حاکمیت و نیرو های بین المللی استقبال میشوند. برای قشری با نفوذ و تقریباً سرتاسری، باج گیری از نیرو های داخلی و خارجی در برابر تضمین عدم حمله، به منبع درآمد، حرفه و شیوه زنده گی مبدل میشود.

نیرو های امریکا - ناتو که با وعده دموکراسی، زنده گی بهتر برای افغانها و تأسیس دولتی مؤثر و پاسخگو داخل کشور ما شدند، در نتیجه انتخاب های سیاسی نادرست و ایدئولوژیک، روز تا روز در تقابل با مردم افغانستان قرار میگیرند. مردم افغانستان، بخاطر این دورنمای پیشرفت، امنیت و دموکراسی، از حضور نظامی خارجی استقبال کردند و آنرا در مطابقت با منافع ملی خود دانستند. امروز، این داوری که نیرو های نظامی خارجی، با شیوه های معمول استعماری، سرزمین افغانستان را اشغال کرده اند، در بین همین مردم دامنه می گیرد.

نتیجه این است که بُن بست ستراتیژیک امریکا - ناتو بیشتر ازآنکه نظامی باشد، سیاسی است.

وضعیتی که کشور ما دران قرار دارد تقریباً کلاسیک است: «در یک جانب حاکمیتی ناتوان و فاسد که خود را تنها انتخاب ممکن در برابر افراطیگری جا میزند و ازین طریق، جامعه جهانی و افغانی را گروگان می گیرد، در جانب دیگر، افراطیونی که خود را یگانه جانشین ممکن برای حاکمیت فاسد جا میزنند و ص ۳۵

جلال اباد د دوښمن د سترگو اغزی

سرلوخ مرادزی

جلال اباد کې د فبرورۍ د ۱۹ نېټې پېښه چې هغې کې د روسټيو راپورونو له مخې ۳۸ تنه شهيدان او څه له پاسه ۷۰ تنه ټپيان شول، پخپل ډول کې بيخي خونړۍ پېښه گڼل کېږي. اوه تنه طالبان د هېواد د امنيتي ځواکونو په جامه کې د جلال اباد ښار تر ټولو دنگې او مدرني ودانۍ يانې کابل بانک ته ورننوځي، د بانک ساتونکي وژني او درې تنه يې د بانک په انگر کې ځانونه الوځوي او دا پېښه رامنځته کوي چې ډيری قربانيان يې د ننګرهار عام وگړي دي.

ننګرهار او په تېره بيا جلال اباد ښارچې د سوله پالو او هېوادپالو ننګريانو په مت هېواد کې نسبتاً امن ځای دی، تل د افغانستان د تاريخي دوښمنانو د سترگو اغزی گڼل کېږي.

ننګرهار د هېواد د هر بل ځای مخکې په ۱۳۵۰ کلونو کې د شهيد سردار محمد داود د واکمنۍ په مهال د ای ایس ای او پنجابي پوځي يرغلګرو د شومو چلوټو او توطيو هدف وگرځيد. مذهبي ترهگر او توند لاري چې د پېښور په بالاحصار کې د نصيرالله بابر لخوا روزل شوي او وسلوال شوي وو، د ننګرهار د کامې، سره رود، کوزکونډ، خوگياڼيو او شينوارو په ولسواليو کې يې، ښوونکي ووژل، له ځينو يې غوړونه او پزې غوڅې کړي او په ځينو يې په وچه سرونه وښرييل. له ننګرهار او کونډ روسته بيا لغمان او پنجشېر ته ورشېوه شول او له هغه مهاله يې په ټول افغانستان کې د مذهبي توندلارې او بېلارې او شرارت تخم وکاره.

افغانستان د ننګرهار له لارې د ۵۰ کلونو په پای کې د ای ایس ای د استادانو سي ای ای (CIA) تر مستقيم نظر او گواښ لاندې راغی. د ولسمشر جيمي کارتر او روسته بيا د ريگن ستر سلاکار بريژنسکي هغه لومړی امریکايي و، چې د خيبر په دره کې يې د ټوپک له ميلي څخه د افغانستان د اوضاعو جارچ واخيست، ای ایس ای او مجاهدين يې په شا وټپول او د افغانستان په وړانې کې يې هغوی ته د هر ډول مرستې سينه ووهله.

کوم جهاد چې د نصيرالله بابر لخوا د شهيد سردار داود خان د واکمنۍ پر وړاندې پيل شوی و، د بريژنسکي لخوا خپل بشپړتيايي دوهم پړاو ته

ورپورته شوو او په دغه ټوله لوبه کې ننګرهار او جلال اباد د هېوادپالو او پنجابيالو، سوله پالو او جگړه مارو، د پرمختگ او روڼ اندو او د شاتگ او مذهبي متحجرو ترمنځ د ټکر او مبارزې سنگر او مورچل وو.

د ننګرهار هره لوبه او ډبره؛ هره ډبره او حجره؛ هر کلی، بانډه او دره د پنجابيانو او د هغوي د تالي څټو د توی شويو او بهيدلو وينو حکايه کوي.

پنجاب د ټولو ماتو او رسوايو سره سره، د افغانستان په وړاندې له يرغل څخه لاس وانه خيست او په ۱۳۶۷ کال د کب په ۱۶ مه يې د جلال اباد په لور مستقيم يرغل پيل کړ.

ددې يرغل په اړه د افغانستان پخواني او شهيد جمهور ريس ډاکټر نجيب الله په ۱۳۶۸ کال د ثور مياشتې په لويه جرگه کې د خپلې وينا په يوه برخه کې وايي «د پاکستان پوځي مقاماتو يوخوا د افراطيونو وسله والی تقويي ته لاس اچولی او بلخوا خپل پوځي ځواکونه د افغانستان پولوته نژدی کوی. اوس د پاکستان عسکری فرقی او مليشه او سعودی اجيران د جلال آباد پر خلاف جنگ کی عملاً برخه اخلی او د جبهی تر شا، د پاکستان د يولسمی او اتلسمی فرقی لخوا يی کمک او ملاتړ کيږی.»

هيڅوک تاريخ په تېره بيا په ۲۱ مه پيړۍ کې په بده نشي وهلاي. وگورۍ د يوه نجيب او سپيڅلي افغان د هغه مهال څرگندوني نن د پاکستان واکمنان په خپله خوله بيانوي «تاند د فبرورۍ ۲۰: ولسمشر اصف علي زرداري په اسلام اباد کې د يوې وينا پر مهال له ځينو هغو رازونو پرده پورته کړه چې د شوروي ځواکونو له وتلو وروسته په افغانستان کې د جگړو د اوږدېدا سبب شول. ښاغلي زرداري وويل د ده ميرمن بېنظير بوتو چې هغه وخت (۱۹۸۹) د پاکستان لومړۍ وزيره وه له دې سره سخته مخالفه وه چې پر جلال اباد دې د افغان مجاهدينو له خوا بريد وشي.

پاکستاني ولسمشر زياته کړه چې د ده ميرمن هغه وخت يوازې پاتې شوه او ځينو کسانو يې خبره ونه منله او ويې ويل چې په يوې اوونۍ کې به جلال اباد او په ۲۵ ورځو کې به کابل نيسي.

ښاغلي زرداري د دغو کسانو نوم وانه

خيست خو ويې ويل چې دغه کسان هغه وخت د ادارو پر مهمو څوکيو ناست ول.

په پاکستان کې د " ادارو " کلمه عموماً پوځ، ای ایس ای او د استخباراتو نورو څانگو ته کارېږي. ولسمشر زرداري په دې پريکړه کې د امریکايانو لاس هم ياد کړ او ويې ويل چې امریکايان هم وو «

که څه هم زرداري غوښتي چې خپله ميرمن بينظير بوتو او د پيپل گوند نور واکمنان په دغو پېښو کې سپين چرگان وښی، خو ټول پوهيږي چې د زرداري د گوند لورپورو چارواکو لاسونه هم د افغانانو په وينو ککړ دي.

همدارنگه د ۲۰۰۸ کال د می په مياشت کې يو مرکچي د حاجي ولي محمد په نوم اسلام اباد کې د رياض محمد خان سره چې د پاکستان د باندنيو چارو وزارت منشي و مرکه کړې وه، نوموړی د مرکې يوه برخه کې وايي «د ډاکټر نجيب الله د لوري مور ته يو شمېر د سولي وړانديزونه راغلل، خو مجاهدينو نه منل. د پاکستان پخواني ولسمشر غلام اسحاق خان هم د ټولټاکنوپه اړه څو وړانديزونه ورکړل خو مجاهدينو يو لا هم ونه مانه. مور په افغانستان کې د يوه عبوري حکومت د جوړولو پرېکړه کړې وه، د جلال آباد د جنگ ناکامی دا کار د خنډ سره مخامخ کړ.»

د رسنيو د روستيو مالوماتو له مخې، هند د کشمير له سنگر څخه خپل يو څه پوځونه ايستلي. پنجاب ته بيا ښه مهال په لاس ورځي چې دوی هم له کشمير څخه د هند په وړاندې خپل پوځونه وباسي او هغه د افغانستان په لور ځای پرځای کړي. د افغانستان په لور د پنجاب د همدغو پوځونو د ځای په ځای کولو پلان سره سم، د جلال اباد، خوست او کندهار په دريوارو جبهو کې د ترهگرو فعاليت زياتيږي او د کابل د سبتي سنټر د روستۍ پېښې ترڅنګ په دريوارو ولايتونو کې مور د روستيو خونړيو پېښو شاهدان يو.

که جلال اباد او يا د افغانستان هر بل ښار په اور کې سوځي، پنجاب خان په هيڅ بيه له گنا او ختا نشي بچولای. د افغانستان په هره وړانې کې د نورو ترڅنګ د پنجاب لاس حتمي دی.

اخځونه:

بېلا بېلې بريښنايي

پیامد های سفر آتی رییس جمهور کرزی به لندن

کاکوجان نیازی

میرهن است که بریتانیا پس از ایالات متحده ی آمریکا دومین کشور غربی در قضایای افغانستان ظاهراً تحت نام مبارزه با تروریسم دست و گریبان است. در حالیکه این کشور بیش از ۹۰۰۰ سرباز در افغانستان دارد که تمام این نیروها در ولایت جنوبی هلمند مستقر اند اما این نیروها نتوانسته اند با این لشکر عظیم، مسلکی، تنها امنیت ولایت جنوبی هلمند را تامین نمایند. این لشکر عظیم طی نه سال گذشته قادر نشد تا اندکترین کارایی نظامی در جهت تامین امنیت، ثبات و جلوگیری از قاچاق مواد مخدر نماید. به همین دلیل بود که نیروهای امریکایی تصمیم گرفتند تا پای بریتانیایی ها را پس از هشت سال از ولسوالی سنگین این ولایت قطع نمایند. {۱} {به گفته ی اهالی این منطقه، طی این همه سال نیروهای بریتانیایی، نه تنها موفق به تامین امنیت ولسوالی سنگین نشدند؛ بل در عرصه ی بازسازی و ایجاد دولت داری خوب هم ناکام بوده اند. کشمکش میان امریکایی ها و انگلیس ها بر سر استقرار در ولسوالی سنگین و دیگر بخش های هلمند در طول چند سال گذشته، ادامه داشته و همواره بریتانیا بر حضور خود در این ولایت استراتژیک و بحرانی - که سرحد مشترک با پاکستان دارد - تاکید ورزیده اند. برخی آگاهان مسایل سیاسی افغانستان و خارجی، رقابت برای تصاحب هلمند را جنگ پنهان امریکا و بریتانیا تعبیر می کنند و باور دارند که به دلیل نزدیکی های خاص بریتانیایی ها با پاکستانی ها، این منطقه از اهمیت استراتژیک ویژه برخوردار شده است. در مورد اینکه بریتانیایی ها واقعاً اهداف استراتژیک در هلمند دارند، هنوز نمی توان به طور قاطع، سخن گفت؛ اما تاکید بر حضور خود در این منطقه، این گمان را قوت می بخشد که حتماً زیر کاسه، نیم کاسه بی وجود دارد. اینکه بریتانیایی ها نسبت به امریکایی ها، توجه بیشتری به پاکستانی ها دارند، به دلایل تاریخی می تواند موجه باشد؛ ولی در حال حاضر، سوال این است که چه منافعی باعث شده تا بریتانیایی ها علی رغم مشکلات و تلفات در ولسوالی سنگین و دیگر مناطق هلمند، همچنان می خواهند حضور نظامی خود را در این ولایت حفظ کنند. هلمند پس از سقوط طالبان، به عنوان مهمترین مرکز جنگ های

گوریلابی برای این گروه باقی ماند و هنوز یکی از پر چالش ترین مناطق برای نیروهای خارجی محسوب می شود. طالبان باور دارند که اگر نیروهای خارجی، زمانی متحمل شکست نظامی در افغانستان شوند، این شکست از همین منطقه آغاز می شود و به دیگر مناطق افغانستان، سرایت می کند. جنگ در هلمند، همان گونه که برای خارجی ها اهمیت استراتژیک و حیثیتی کسب کرده، برای طالبان هم، آزمون بودن و نبودن آنها است. طالبان این مساله را درک کرده اند و همین طور به اهمیت استراتژیک و راهبردی این ولایت نزدیک به پاکستان، کاملاً واقف اند. از سوی دیگر، حضور نه ساله ی بریتانیایی ها در هلمند، وجه ی نیروهای خارجی را به شدت آسیب رساند و توانمندی این نیروها را زیر سوال برد. گفته می شود در برخی موارد بریتانیایی ها عملاً از درگیر شدن با طالبان در این منطقه، اجتناب می ورزیدند و همچنان اجازه می دادند که کشت مواد مخدر در این ولایت انجام شود؛ هرچند که بریتانیا یکی از مهمترین کشورهای کمک دهنده به افغانستان در مبارزه با مواد مخدر است. { در بعد بین المللی این کشور، نقشی را بازی میکند که به هیچ صورت قابل پذیرش به مردم افغانستان نبوده است. زیرا عملکرد پشت پرده ی بریتانیا همانا به بازی های استخباراتی قرن نوزدهم بر میگردد. طوریکه به هر پیمانه ی که مردم افغانستان به شمول دولت داد و ببداد کردند، اما سیاست مداران این کشور حرفهای پاکستان را بیشتر شنیدند، تا افغانستان. طوریکه گفته شد پاکستان به مثابه ی دوست دیرینه و خود ساخته ی انگلیس ها برای این کشور اولویت بیشتر در بازی های سیاسی و استخباراتی دارد. دولت افغانستان به طور غیر مستقیم تلاش به خرج داد تا حقانیت حل مشکل را به انگلیس ها بفهماند اما تا هم اکنون به کدام نتیجه ی ملموسی دست نیافته است. رییس جمهور حامد کرزی پیش از این نیز سفر های را به بریتانیا داشته و با نخست وزیران پیشین از جمله تونی بلیر و گوردن براون و سایر سیاست مداران حزب حاکم کارگر وقت، و هم چنان با نخست وزیر موجوده ی این کشور دید و باز دید های را انجام داده است. از جمله رییس جمهور کرزی اولین رییس جمهوری در سطح جهان بود که پیروزی نخست وزیر موجود را در ملاقات

با خودش در لندن تبریک گفت و آماده گی های خود را در قبال حل مسله مبارزه با هراس افگنی و همکاری های دو جانبه و چندین جانبه ابراز داشت اما از جانب انگلیس ها هیچ نشانه ی به مفهوم واقعی به هدف تامین ثبات در افغانستان و حل مشکل این کشور برداشته نشده و کماکان وقت خود و دیگران را ضایع می سازند.

بریتانیا باید بداند که مشکل افغانستان در پاکستان ریشه ی عمیق دارد و این مشکل همانا خط کشی کشور مشترک، فرهنگ مشترک و اقوام مشترک بود، و آن عبارت از ترسیم خط نامهاد توسط مارت میر دیورند است که در حدود ۱۱۵ سال پیش بوجود آمد و حالا مناطق قبایل آنسوی این خط ترسیم شده ی انگلیسی به مناطق مبدل شده اند که زنده گی بشریت را در جهان به مخاطره انداخته است.

در حالیکه انگلیس ها خوب میدانند که مشکل مبارزه با تروریسم، قتل و کشتار مردم ملکی در دو طرف خط دیورند، و بالاخره کشتار بی رحمانه ی نیروهای امنیتی افغانستان و بین المللی و تلفات باشنده گان افغانستان در روستاها همه و همه ریشه ی بیرونی دارند اما قوت های اعزامی این کشور در افغانستان خود را در ولایت هلمند چسپانده و هیچ تحرکی در قسمت تامین ثبات و بازسازی این کشور انجام نداده اند. رهبران این کشور هم چنان در تلاش اند تا به خواست فرمانبرداران پاکستانی آنان لبیک گفته و با کسانی درب مصالحه و گفتگو را آغاز کنند که به دیالوگ، و واژه ی دموکراسی، حقوق بشر و حقوق زن اعتقاد ندارند. به این ترتیب بریتانیا در پیشاپیش همه می خواهد دست آوردهای ده ساله ی نظام را در افغانستان زیر سوال ببرد. در حالیکه به همگان هویداست که مرکز تربیت، هماهنگی و پرورش طالبان و سایر شورشیان در آنسوی مرز با پاکستان است اما در جهت محو این مراکز هیچ اقدام موثری صورت نگرفته نمی گیرد و انگلیس ها به مثابه ی یگانه کشوری علاقمندانی عملیات در آنسوی مرز را بنابر ارتباطات دیرینه با این کشور ندارد.

این در حالیست که اخیراً یک مقام ارشد امنیتی افغانستان در نشستی در انستیتوت صلح ایالات متحده ی امریکا خطاب به امریکایی ها و رسانه ها گفت: ص ۲۵

تلاش های صلح و چالش های که هر روز افزون می گردد

محمد امین میرزاد

در کنفرانس خبری که حامد کرزی با نخست وزیر اسپانیا در کابل داشت گفت که روند صلح افغانستان و راضی ساختن طالبان برای دست کشیدن از جنگ ها، در حال پیشرفت است. هم چنین در خبرنامه پخش شده از سوی دفتر رییس جمهور افغانستان به نقل از حامد کرزی نوشته شده که در روند جلب و جذب مخالفین مسلح دولت هم پیشرفت های صورت گرفته است. او هم چنین در دیداری که با خوزی لوییس رودریگز زاپاتیرو صدراعظم اسپانیا داشت گفت روند مذاکرات و صلح از سوی شورای عالی صلح افغانستان به پیش برده می شود اما نقش کشور های منطقه و جهان در این مورد مهم است.

یکی از عوامل پیشرفت تلاش های صلح به نظر آقای کرزی پیوستن تعدادی از نیروهای طالبان به پروسه صلح است که در ازای گرفتن پول به دولت می پیوندند. در آخرین تلاش ها از این نوع بیش از یکصد فرمانده طالبان به دولت پیوسته اند، فرمانده پولیس حوزه شمال کشور گفته است که همزمان با اجرای عملیات نظامی علیه طالبان در شمال، بیش از صد فرمانده طالبان به دولت پیوسته اند.

به گفته جنرال داوود داوود، فرمانده پولیس شمال پنجاه تن از فرماندهان بازگشته از شورشیان در ولایت قندوز، و بقیه در ولایت های مختلف شمال افغانستان از گروه طالبان جدا شده و به دولت پیوسته اند.

این برنامه بیش از دو دهه است که در افغانستان جریان دارد، اولین طرحی که در این زمینه ریخته شد، در زمان دولت نجیب الله بود که تحت عنوان آشتی ملی از مجاهدین خواست به دولت بپیوندند و در این راستا دهها هزار تن از مجاهدین به دولت پیوستند و هزینه تسلیم شدن خود را از دولت کابل گرفتند و دوباره به مجاهدین بازگشتند این پروسه یکی از نا موفق ترین پروسه های زمان دولت نجیب الله بود که از نظر اقتصادی کمر این رژیم را شکست و هیچ دستاورد سیاسی و نظامی برای آنان نداشت. در چند سال پیش از طریق کمیته تحکیم صلح به رهبری آقای مجددی هزاران تن از نیروهای طالبان به دولت آقای کرزی پیوستند و پس از گرفتن پول و امکانات دوباره به صفوف طالبان پیوستند و به بدین ترتیب این پروسه خود به یک جریان درآمد مالی برای طالبان تبدیل گردید، همانطوری که در زمان نجیب الله پروسه آشتی ملی به

یکی از منابع درآمد مالی برای مجاهدین تبدیل گردید. اکنون به نظر می رسد این روند و پروسه بار دیگر شدت گرفته است و هر هفته دهها و گاهی صدها تن از نیروهای طالبان به دولت می پیوندند و هزینه ای که برای پیوستن به دولت در نظر گرفته شده است را در یافت می کنند و بار دیگر به صفوف طالبان برمی گردند.

با توجه به این پسمنظر هرچند آقای کرزی اظهار خوشحالی از روند صلح کرده است و آن را نشانه پیشرفت تلاش های شورای عالی صلح دانسته اند، اما واقعیت این است که آنان بار دیگر مسیری را می پیمایند که در قدم اول کمر دولت نجیب الله را شکست و در افغانستان تجربه تلخ گردیده است.

به هر حال جالب این است، در حالی که آقای کرزی روند پروسه صلح اظهار خوشحالی می کند، عربستان پای خود را از تلاش های مذاکره با طالبان، پس کشیده است. سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان سعودی اعلام کرده است که برای ادامه میانجیگری های خود میان دولت افغانستان با طالبان شرط و شروطی دارد. وی در این باره گفت اگر طالبان روابط خود را با گروه القاعده قطع ننمایند، دیگر نباید امیدی به همکاری عربستان داشته باشند و در صورت ادامه رابطه طالبان با گروه های تروریستی عربستان از سهم گیری در روند صلح افغانستان کناره گیری خواهد کرد.

این در حالی است که ماه گذشته آقای کرزی یکی از امید واری هایش را برای صلح تلاش های عربستان در راستای صلح دانست و امید وار بود که یگانه کشوری که می تواند در این راستا گامهای عملی بردارد کشور عربستان است.

به همین دلیل او در ماه گذشته یک هیات متشکل از مقامات دولتی و برخی از اعضای سابق طالبان را به عربستان اعزام نمود تا سعودی ها را راضی نمایند که نقش میانجی را در آغاز مذاکرات صلح ایفا نمایند، اما عربستان در همان زمان نیز تمایل چندانی در این راستا از خود نشان نداد و در همان زمان گفته بودند که در صورتی در راستای صلح با طالبان تلاش می کنند که این گروه دست حمایت القاعده بردارند. اما این کشور این شرط را در حالی بیان می کند که همین مقامات بودند که در بسیاری از موارد با وجود آگاهی از همکاری شبه نظامیان طالبان با القاعده، از این گروه حمایت کرد و طالبان کمک های مالی و نظامی نمود. نقش عربستان در ایجاد، پرورش و حمایت بی دریغ از طالبان و اعمال آنان، بر کسی پوشیده نیست. عربستان یکی از کشورهایی بود که در

تجهیز گروه طالبان شریک پاکستان بود و همچنین یکی از کشورهای بود که امارت طالبان را به رسمیت شناخت و از معدود کشورهای بود که با امارت طالبان روابط دیپلماتیک داشت.

ولی علتی این که چرا عربستان اکنون قصد دارد از ادامه روند صلح کناره گیری نماید و در راستای صلح با طالبان شرایط متعددی را وضع می کند، هنوز به صورت دقیق روشن نیست نکته جالب این است که عربستان علت قطع این همکاری را اینگونه بیان نموده است که طالبان به رهبر تروریستان یعنی اسامه بن لادن پناه داده اند و چون اسامه یک شهروند سعودی و مخالف خاندان سلطنتی است و طالبان حاضر نیستند مکان وی را افشاء سازند، عربستان دیگر حاضر به ادامه مذاکرات نیست. در حالی که در گذشته مخالف سرسخت عربستان اسامه بن لادن قیلا در سایه امارت طالبان جا خوش کرده بود، کمک های عربستان همچنان به طالبان ادامه داشت و اکنون این که چرا این موضع را عربستان این قدر جدی گرفته است، دلیل روشنی وجود ندارد.

اما برخی از تحلیل گران به این باورند که عربستان نمی خواهد برخلاف تمایل پاکستان و امریکا گامهایی را در راستای صلح بردارد و گفته می شود شروطی را عربستان مطرح کرده شرایط امریکا نیز برای مذاکره با طالبان هم هست و پاکستان نیز با این وضع از تلاش های مذاکره با طالبان راضی نیست. هرچند که کرزی نقش کشورهای همسایه را در پروسه صلح با طالبان مهم دانسته است و همکاری کشورهای همسایه در راستای صلح با طالبان تاکید کرده است، اما واقعیت این است که تا کشورهای همسایه به منافع شان در راستای صلح نرسند در این راستا گام عملی برنخواهند داشت.

جالب تر از همه این است که در سایه همه این تلاش ها و خوشبینی ها ملا محمد عمر رهبر گروه طالبان حرف نهایی را در مورد مذاکره با دولت افغانستان زده است او گفته است هرکس که برای برقراری صلح و آشتی کوشش کند از بین خواهد رفت.

به نوشته آژانس خبری آسوشیندپرس؛ رهبر طالبان این مطلب را در شب نامه هایی که از طرف گروه وی در مساجد جنوب کشور پخش شده بیان کرده است.

این اظهارات در حالی مطرح می شود که پیش از این گزارش های نشر شده حاکی از آن بود که سه مقام بلندپایه طالبان به کابل آمده و در ارگ ریاست جمهوری با حامد کرزی ملاقات نموده اند. اما اکنون روشن گردیده است که با همه تلاش های یک جانبه از سوی دولت افغانستان، طالبان همچنان اصل مذاکره به شدت رد می کنند. /

میلاذ

اشاره شایسته سالاری یا شایسته محوری اگرچه مفهومی رایج و تاحدودی شناخته شده در ادبیات مدیریتی جامعه ماست، ولی اهمیت و حساسیت موضوع بویژه در جهان فشرده و رقابتی امروز ایجاب می کند که این مفهوم بار دیگر از ابعاد گوناگون موردتحلیل و نقد و ارزیابی قرار گیرد.

مبرهن است که یک فردشایسته به خودی خود نمی تواند برای سازمان نقشی موثر ایفا کند و اثربخش باشد؛ مگر اینکه سازمان شرایط لازم را برایش فراهم کند. شایسته سالاری مجموعه یی است از تواناییها، دانش، مهارت، خصوصیات شخصی و شخصیتی و علایق فرد یا هوشمندی و استعداد که بعضی قابل یادگیری و برخی نیز کمتر قابل یادگیری است.

اگر باور نکنیم که می توان شایسته سالاری را در هر جایی مانند اداره، خانه و جامعه حاکم کرد، به شایسته سالاری نخواهیم رسید.

انتخاب فرد شایسته و تناسب برقرارکردن بین فرد و شغل، کلید موفقیت خیلی از سازمانهاست.

رشد و شگوفایی نخبه گان و فرصت ظهور و بروز استعدادهای آنان جز در محیطهای شایسته محور میسر نیست.

نباید فراموش کرد که شایسته سالاری بیش از اینکه در ارائه الگوها و مفاهیم علمی باشد، درگرو احساس نیاز ادارات است. به بیان دیگر دانشگاههای ما زمانی تاثیرگذارند که یک ارگان خود را بیمار موضوع شایسته سالاری بدانند.

امید است باتوجه به ویژه گی های جامعه ما که بیانگر فراهم بودن بستر و زمینه های لازم برای رشد و توسعه شایسته سالاری در ادارات و سازمانهاست، بحث شایسته سالاری ریشه یابی گردد. که پیرامون تجارب عملی مدیران درمورد گزینش افراد شایسته، توسعه مفهوم شایسته سالاری در ادارات و نیز نقش دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی و ابعاد دیگری از مفهوم شایسته سالاری موردتحلیل و ارزیابی قرار گیرد.

در بحث ارزشی باید تعریف کنیم که ارزشهایی که در اداره برای یک فرد اعم از کارمند یا کارشناس یا مدیر باید محور باشد چیست؟ یعنی کسی که ما می خواهیم استخدام کنیم چه ارزشهای ذاتی باید داشته باشد؟ تا اصولاً او را برای کار در اداره انتخاب کنیم؟

در کل سه معیار زیر در گزینش فرد برمبنای ارزش شایسته سالاری در کار نقش ارزنده دارد:

(۱) باید سلامت ذاتی داشته باشد به مفهوم اینکه زمینه های فساد مالی یا اخلاقی در او

شایسته سالاری

وجود نداشته باشد.

(۲) قابلیت یادگیری داشته باشد. اگر آدمی است که دنبال یادگیری نیست، این شخص پویایی ندارد و در آینده با او مشکل خواهیم داشت.

(۳) آدمی کاری باشد و به قول معروف زیر کار در رو نباشد. این سه معیار اصلی را عمده است.

وقتی صحبت از ارزش می کنیم و شایسته گی را با ارزش پیوند می زنیم، باید دقت کنیم که ارزشها، مفاهیم بسیار متفاوتی را در ذهن به وجود می آورد که هر یک در جای خودش مهم است. اما در مسائل کاری ما باید این ارزشها را محدود کنیم به ارزشهایی که برای کار مفید است و نه ارزشهایی که بر انجام کار تاثیر نداشته و حتا ممکن است بر آن اثر منفی بگذارد.

البته مسائل تخصصی به تعریف ما از کار و انتخاب ما بسته گی دارد و جزء ارزشهای ذاتی آن فرد به حساب نمی آید.

ما به ندرت مدیرانی را ملاقات می کنیم که منکر شایسته محوری باشند، اما به کرات اداراتی را می بینیم که از اصول شایسته محوری عدول می کنند، چرا؟ مگر این مدیران آن ادارات را اداره نمی کنند؟ دلیل این است که ما در اغلب ادارات، فاقد شاخصهای زود آگهی هستیم.

● شاخصهای زود آگهی

به گونه مثال: اگر مدیری در اداره تصمیم بگیرد بودجه خرید مواد اولیه را ندهد بلافاصله نتایج این تصمیم در سود و فروش خودش را نشان می دهد، اما اگر مدیری تصمیم بگیرد بودجه توسعه منابع انسانی اش را نصف کند چی؟ ۴ سال طول می کشد که تا این تصمیم تاثیر خودش را نشان دهد. پس شاخصهای سود و فروش در رابطه با به موقع رسیدن مواد اولیه یک شاخص زود آگهی است، اما برای توسعه منابع انسانی اصلاً شاخص مناسبی نیست. ما اگر عمر متوسط مدیران را چهار سال بگیریم، معنی اش این است که هر خطای شایسته محوری که در دوران یک مدیر اتفاق بیافتد، پیامدهایش در دوره مدیر بعدی پدیدار خواهدشد و این یکی از دلایلی است که مدیران اجازه پیدا می کنند از اصول شایسته محوری عدول کنند.

● قواعد تجربی

حال با این تصویر در مورد شاخصهای زود آگهی، برای توسعه شایسته محوری در ادارات سه قاعده را که بیشتر جنبه تجربی دارد پیشنهاد می کنم: اول اینکه باید از رأس شروع کرد ما نمی توانیم در یک اداره، شایسته محوری را از بدنه یا کف آغاز کنیم. دوم اینکه هر فردی در هر جایگاهی باید نسبت به لایه بعدی اش متعهد به شایسته محوری باشد، همین یک لایه را و نه بیشتر. سوم اینکه هر فردی متعهد باشد برای لایه بعدی اش اهداف مرتبط با شاخصهای زود آگهی تعیین کند.

شاید این سوال پیش بیاید که شاخصهای زود آگهی برای شایسته محوری چیست؟ این مساله جزء هنرهای مدیریت می باشد، نه علم مدیریت. به بیان دیگر بصیرت نسبت به موضوع کسب و کار و بصیرت نسبت به اداره، برای انسان این ویژه گی را به همراه دارد که اگر در لایه زیرین شایسته محوری نقض شد سریعاً متوجه شود. مدیران برجسته این گونه هستند:

آدمها را توسعه می دهند، جابجا می کنند و از آنان مراقبت می کنند تا اداره در بستر شایسته محوری قرار گیرد. نتیجه اینکه اگر ما در اداره یی اراده شایسته محوری داشته باشیم باید:

(۱) از رأس شروع کنیم.
(۲) در هر لایه متعهد به شایسته محوری برای یک لایه بعد باشیم.
(۳) برای لایه بعد اهداف متناظر با شاخصهای زود آگهی داشته باشیم.
به این ترتیب اداره در یک افق نه چندان دور و قابل پیش بینی به سمت محوریت شایسته گی حرکت می کند؛ به نحوی که در جذب، استخدام، نگهداری، انتصاب و حتا بدرقه افراد مفاهیم و اصول شایسته محوری به چشم بخورد.

بسیاری از واژه ها را اگر بخواهیم کالبد شکافی کنیم دیگر معنای واژه یی آن ما را سیراب نمی کند، بلکه آن محمل های فرهنگی که برایش هموار شد می تواند ما را سیراب کند.

حال سوال این است که چگونه می توان مفهوم شایسته سالاری را در ادارات رایج کرد. نقش مراکز علمی فرهنگی مثل دانشگاهها در ترویج این مفهوم در سازمانها چیست؟

● نسبی بودن شایسته گی

درمورد اینکه شایسته گی یک مفهوم مطلق است یا نسبی باید گفت که این بدیهی است که نسبی است. ما درمورد شایسته گی نسبی آدمها در مقایسه با هم و در مقایسه با انتظاراتی که از قبل تعریف شده سخن می گوئیم.

افغانستان درگیر بحران فزاینده

عبدالحی نزهت

ایران

با در نظر داشت عوامل فوق

الذکر در تشدید بحران

افغانستان نا توانی و عدم ظرفیت در دستگاه دولت، جنگ و درگیری در تمام مناطق کشور گسترش یافته، نا امنی های اخیر در شمال و غرب پیام خطرناک و تشویش آور به همراه دارد، مردم شمال و غرب که کاملاً خلع سلاح گردیده بودند، در مقابل سلاح به دستان طالب و القاعده کاملاً به صورت دست و پا بسته ناظر تحركات ستیزه جویانه آنها هستند، عدم توانایی قوت های مسلح کشور در شمال کاملاً آشکار و هویدا است بطور مثال از پلخمري تا ده كيلومترى آن به جانب مزار شريف منطقه چشمه شير قرار دارد این ده كيلومتر از شهر پلخمري آغاز تا دشت خواجه الوان ادامه دارد کاملاً فاقد امنیت بوده، هميش عامل تشویش مسافرين میباشد، و شاهراه پلخمري قندوز کاملاً نا امن بوده از طرف شب به بسیار مشکل میتوان از این شاهراه عبور کرد.

شورای صلح حرکت آشتی جویانه ی است نمیتوان به آن زیاد امیدوار بود، به عقیده آگاهان امور این حرکت به هیچ صورت نمیتواند به نتیجه منتج گردد، جنگ توسط ناتو و امریکا پیش برده میشود ابتکار صلح و مصالحه را دولت افغانستان بدوش میگرد.

طالبان با درک از وضعیت نظامی و سیاسی مشکل است که با این دولت مذاکره نمایند اگر فرضاً چنین باشد دولت افغانستان و طالبان بطور مستقل تصمیم گیرنده باشند، میتوان امید صلح را داشت ولی همه کس آگاه اند دولت افغانستان مکلف است به جامعه جهانی تفاهم نموده، مذاکرات صلح را آغاز نماید و طالبان بدون مفاهیمه ISI پاکستان به هیچ صورت نمی توانند به مذاکره تن دهند.

در تحلیل نهایی تقویه کامل قوای مسلح کشور و اخذ مسولیت امنیتی توسط آنان یگانه راه رسیدن به صلح پایدار و مهار بحران فزاینده بوده، در غیر آن با این ضعف و عطالت مشکل است به صلح و ثبات دست یافت.

میباشد.

رقابت عربستان سعودی با ایران تنها منحصر به این جزایر نیست؛ کشور عربستان با موضع گیری سرسختانه و دفاع از اندیشه فزاینده تحجر و تعصب و هابیت؛ و ایران هم به اتکا به شعارهای تند انقلاب اسلامی ایران در منطقه با هم در رقابت همیشگی قرار دارند. از این سبب عربستان و امارات متحده عرب با اتکا به همان سیاست منطوقی خود جهت تقویه طالیان افغانستان بحیث یک عنصر فشار ضد شیعه کمک های همه جانبه اقتصادی و نظامی به عمل می آورند تا در آینده اگر طالبان دوباره در افغانستان حاکم شوند، ایران را از سرحدات شرقی آن تحت فشار فزاینده قرار دهند شاید هم امریکا بپا به این سیاست های دو کشور عربستان سعودی و امارات متحد عرب در مقابل با ایران چندان مخالفت نداشته باشند.

۳... اختلافات ایران و امریکا... این معضل بعد از سقوط شاه ایران سیر سعودی داشته است آخرین موضوع که به بن بست سیاسی بین امریکا و ایران منتج گردیده، بحران هستوی ایران است، اختلافات ایران و امریکا معلوم نیست چه مسیر را طی خواهد کرد، دولت ایران برای تضعیف ناتو و امریکا به طالبان مساعدت نموده تا بتواند سیاست امریکا را در آسیا جنوبی خاصاً در افغانستان به چالش مواجه سازد، اگر امریکا اجازه دهد که اسرائیل به تاسیسات هستوی ایران حمله نماید درگیری وسیع و غیر قابل کنترل در شرق میانه بوقوع خواهد پیوست. ایران با همه پوتنسیل و ظرفیت اقتصادی و نظامی خویش میتواند به حملات متقابل در پرداخته، قوای نظامی امریکارا در خلیج فارس عراق و افغانستان مورد حمله قرار دهد، مسدود شدن تنگه هرمز از جانب ایران صادرات نفت را و متوقف ساخته مشکلات و دشواری های زیادی فراراه کشورهای غربی و جاپان قرار خواهد گرفت، در این صورت در افغانستان وضع سیاسی و نظامی میتواند بسوی بحران غیر قابل کنترل دیگری سیر نموده و افغانستان و عراق صحنه رویاروی امریکا و ایران خواهد شد. و یا شاید هم موجودیت قوای نظامی امریکا در عراق و افغانستان تا حال مانع عمده حملات اسرائیل و امریکا به تاسیسات اتمی ایران باشد.

جنگ و نا امنی در کشور هنوز هم سیر سعودی را میبماید بعد از یورش امریکا به افغانستان و متواری شدن طالبان به پاکستان، و آغاز عملیات نیرو های طالبان و القاعده به شکل پراکنده و شاید هم به هماهنگی و پلان های دقیق نظامی توام با تبلیغات وسیع سیاسی به همراه بود؛ سوال این جاست چگونه این نیروهای شکست خورده و پراکنده به زودی توانستند از حالت رکود و یغما بیرون آمده به حمله؛ تعرض و جنگ پرداخته و به صورت تدریجی کشور را درگیر بحران فزاینده نمایند.

پاکستان به حیث عنصر عمده و اساسی جهت پیشبرد اهداف تجاوزکارانه خویش از وجود طالبان به حیث ابزار قوی سیاسی و نظامی سود میبرد؛ و شاید هم عدم آگاهی و معرفت امریکا به ساختارهای اجتماعی قومی و ملیتی در پاکستان و افغانستان محراق و مبدای تریید این بحران باشد؛ عوامل که باعث تشدید بحران میگردد در کجاست؟

۱. اختلافات هند و پاکستان... ایجاد یک دولت باثبات در افغانستان به هیچ صورت به سود پاکستان نیست زیرا افغانستان با اختلاف تاریخی که با پاکستان داردمیتواند در منطقه مشکلات و دشواری های زیادی برای بقای پاکستان ایجاد نماید از آن جمله اختلافات مرزی افغانستان و پاکستان به حیث زخم خونین در سد راه بهبود این مناسبات قرار میگیرد؛ تمایل طبعی مردم و دولت های افغانستان به جانب هندوستان که رقیب آشتی ناپذیر پاکستان است در تشدید این بحران نقش بسزای دارد. از این سبب پاکستان برای بقا و ادامه حیات سیاسی خود در سرحدات شمالی و جنوبی خویش به یک معضل و مشکل حاد سیاسی و نظامی مواجه میباشد. این دشواری میتواند که باعث بروز تنش و درگیری های زیاد گردد؛ طور که وقوع چندین جنگ و برخورد نظامی تام ا لعیار بعد از استقلال پاکستان و هندوستان دال به این امر است.

۲. اختلاف ایران و امارات متحده عرب و عربستان سعودی... اشغال سه جزایر تم صغیر و تم کبیر و ابوموسی از جانب ایران باعث تنش و ازدیاد عدم اطمینان و اعتماد در مناسبات ایران و کشورهای خلیج گردیده و عربستان سعودی هم مدافع سرسخت امارات در این بحران درگیر رقابت سخت با

انسان سکولار و جامعه مدرن

س. صبور

ماکس شلر، فیلسوف آلمانی

اوایل قرن بیستم، می‌گوید انسان این توانایی را دارد که بگوید «نه». برخلاف حیوان که در دنیای خودش اسیر است، انسان دائماً می‌کوشد با عدم پذیرش محدودیت‌های جسمی، ذهنی، محیط طبیعی و سنت‌های خود به عنوان حقایق و واقعیت‌های بی‌چون و چرا از آنها فراتر رود. آلبر کامو بر همین قیاس، ولی در چارچوبی متفاوت، می‌گوید انسان تنها مخلوقی در طبیعت است که امتناع می‌کند از آن چیزی که هست باشد و با هجو اصل معروف دکارت به شیوه بی‌اگرستانسیالیستی، می‌نویسد، «من طغیان می‌کنم، بنابراین ما هستیم».

بنابراین شورش و طغیان به عنوان خصایص ذاتی انسانی تلقی می‌شوند.

این تصویر از انسان به عنوان موجودی انقلابی یا طغیان‌گر به طور کاملاً چشمگیری با اغلب یافته‌های جامعه‌شناختی درباره‌ی سازشگری نسبت داده شده به انسان سکولار متفاوت است. انسان سکولار در یک جامعه تکنالوژیک و صنعتی زنده گی می‌کند و این جامعه می‌کوشد او را در الگوهای همگون قالب‌ریزی کند. او چه در شکل یک دیوان سالار و چه یک کارگر یا دانشجو باید از مقررات و هنجارهای نظام خود پیروی کند. به دلیل همین رقابت و سلسله مراتب او به سختی می‌تواند عصیان کند. بنابراین، سازشگری و سازش ظاهراً توصیف بهتری از طبیعت انسان سکولار است تا عصیان و طغیان. اگر این توصیف درست باشد، جامعه‌شناس می‌تواند این نظریه فلسفی که انسان را یک توهّم متافیزیکی می‌داند کنار بگذارد. او می‌تواند به نیاز انسان به انطباق خود با نهادهای اجتماعی اشاره کند و تحلیل‌هایش را به کارکردهای ساختارهای نهادی، همگرایی و کنترل اجتماعی آنها محدود سازد. در واقع، در اغلب متون جامعه‌شناسی امروز انسان سکولار به عنوان بازیگر نقش‌های از قبل تعیین شده ظاهر می‌شود که از خواسته‌های نظام اجتماعی اطاعت می‌کند.

بر همین مبنا، اگر جامعه‌شناس به گونه مثال بخواهد به جنبش‌های اعتراضی دهه‌ی شصت سده پیشین اروپا نگاه کند که در امواجی بسیار نیرومند در جوامع صنعتی رخ داد، اگر او بخواهد این اعتراض‌ها را به طور جدی مطالعه کند، باید بپذیرد که سازشگری و سازش انسان سکولار بدون

شک حد و حدودی دارد. ظاهراً انسان بی‌نهایت انعطاف‌پذیر نیست و ممکن است سرانجام تصمیم بگیرد که به محیط اجتماعی - فرهنگی - سیاسی خود «نه» بگوید. آن جامعه‌شناسی که با این مسأله رویه‌روست باید پرسش‌های فلسفی، اجتماعی و اخلاقی بسیار مهمی را درباره‌ی جایگاه انسان در جامعه سکولار، رابطه‌ی او با دنیای «عینی» نهادها، تلاش او برای یافتن آزادی و معنا در واقعیتی اجتماعی - فرهنگی که آفریده است و باید آن را با همون‌عانش حفظ کند، مطرح سازد.

تحلیل وضعیت انسان در جامعه سکولار نمی‌تواند دو رفتار متضاد او، یعنی رفتار سازشگرانه و رفتار اعتراض‌آمیز، را نادیده بگیرد. در واقع انسان سکولار هم با شرایط موجود سازش و هم در مقابل آن طغیان می‌کند. ساختارهای به شدت پیچیده و انتزاعی جامعه سکولار شخصیت انسان سکولار را شکل می‌دهند و او را از لحاظ روانی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کنترل می‌کند. نباید حتماً یک عضو فعال سازمان جوانان بود تا روحیه‌ی او را که به بسیاری از نسل جوان امروز را به طغیان می‌کشد، درک کرد.

این تناقض، یعنی کنترل اجتماعی و اعتراض انسانی، ویژه گی تمدن سکولار جهانی امروزه است و می‌توان آن را در محدوده‌ی نظری به اصطلاح اصل انسان دوگانه بررسی کرد، محدوده‌ی که البته بیرون از مرزهای جامعه‌شناسی تجربی قرار می‌گیرد.

دانشمندان علوم اجتماعی معمولاً توانایی فوق‌العاده‌ی در نادیده گرفتن پرسش‌های فلسفی مربوط به وضعیت عینی امور و فرهنگ جامعه‌ی بی‌که در آن زنده گی می‌کنند دارند. قیل از آن که آنها به خاطر این مسأله ملامت شوند باید به خاطر بسپاریم که دانشمندان علوم اجتماعی اگر می‌خواهد علمی باقی بماند باید از پرداختن به مسایل فلسفی خودداری کند. قانون بنیادین تحلیل علمی، عینیت و عدم ارزش‌گذاری است. البته تأثیر ارزش‌های ذهنی را نمی‌توان انکار کرد، به خصوص در مورد علوم اجتماعی، ولی دخالت ندادن آنها کاری بس ایده‌آل است. پژوهشگر علوم اجتماعی برای آن که کاملاً علمی باشد باید فقط داده‌ها را مدنظر قرار دهد و از تعبیر و تفسیر فلسفی بپرهیزد.

ولی او باید با حقیقت‌هایی نیز زنده گی کند. پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان صرفاً به

عنوان موضوع‌های پژوهش بی‌طرفانه تلقی کرد. بخش‌های تشکیل دهنده‌ی موجودیت ما هستند، ما آنها را می‌سازیم و آنها ما را می‌سازند. جوهر آنها، به اصطلاح پوست و خون آنها از من و شما و دیگران درست شده است. ما جامعه را می‌سازیم، جامعه ما را می‌سازد. ولی باید این پرسش را مطرح کنیم که آیا ما به گونه‌ی انسانی جامعه را می‌سازیم و جامعه ما را می‌سازد یا نه.

وقتی پژوهشگر علوم اجتماعی این پرسش را از خود کند، فراتر از مرزهای تعیین‌شده‌ی روش‌شناختی رشته‌اش گام برداشته است. او از چارچوب سنجش تحلیلی به چارچوب سنجش تعبیری و تفسیری قدم گذاشته است، یعنی از قلمرو عینیت فارغ از ارزش به فضایی عقلایی وارد شده است که در این فضا دیگر نمی‌تواند از ارزش‌گذاری‌های هنجاری بگریزد.

در این جا، شاید یادآوری استدلال جرج زیمل درباره‌ی ارتباط جامعه‌شناسی با فلسفه سودمند باشد. به قول زیمل در کنار جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته تجربی، فلسفه قرار گرفته است. در یک سو روش‌شناسی (علم معرفت و منطق جامعه‌شناسی) و در سوی دیگر فلسفه اجتماعی (یا متافیزیک اجتماعی) قرار دارند. مانند روش‌شناسی، فلسفه پیش‌انگاشت‌ها و روش‌های تحلیل جامعه‌شناختی را جویا می‌شود و نظیر فلسفه‌ی اجتماعی، فلسفه می‌کوشد عناصر جامعه‌شناختی را در چارچوبی کلی و عمومی جای دهد تا به درک ماهیت انسان و جامعه نایل آید.

ظاهراً، گذر از مرحله تحلیلی به مرحله‌ی هنجاری، تا وقتی که به طور آگاهانه و بر اساس روش‌شناسی صورت گیرد، جایز است. می‌توان استدلال کرد که حتا از لحاظ روش‌شناسی ضروری است، زیرا به افزایش درک علمی از انسان و جامعه کمک می‌کند.

اگر پژوهشگر علوم اجتماعی از این حقیقت غافل بماند که پدیده‌های اجتماعی بر موقعیت اجتماعی او و دیگران در جامعه تأثیر می‌گذارند، ممکن است به یک فلسفه ساده بلغزد که او را بر آن دارد که باور کند که داده‌های جمع‌آوری شده تجربی (مقدار گنج‌کننده‌ی اطلاعاتی که از واقعیت جمع کرده است) ص ۴۸

سخنان چند پیرامون آزادی و دموکراسی

یلدش یکدش

آزادی از نگاه اندیشه معاصر عصر ما همان "ضرورت" است. این مطلب توسط اندیشمندان جنبش ترقیخواهانه به کرات تأیید شده است. مارکس در ایدیالوژی آلمانی، انگلس در آنتی دورینگ، لنین در ماتریالیسم و امپریو کریتیسیم، پلخانف در آثار فلسفی دوران قبل از ارتدادش و... پس بررسی این مقوله را ما نیز در این نقطه آغاز می کنیم که نکته اصلی در مسأله آزادی، کشف ضرورت است. آزادی آن عمل ارادی صرف نیست (هر چند هر عمل ارادی نیز با جبر روابط و امکانات و... محدود می گردد) بلکه عملی است که از تسلط بر قوانین تکامل ناشی شده و مبتنی به شناخت الزامات طبیعت است اگر جز این بود انسان‌های اولیه که در غارها زنده گی می کردند و آنجا که می خواستند، می خوردند و می خوابیدند و با هرکسی همبستر می شدند و خلاصه هر عملی را انجام می دادند، آزادترین انسان‌ها بوده و جوامع اولیه نیز بدین طریق آزادترین جوامع بشمار می آمدند. در حالی که حقیقتاً چنین نیست. انگلس می گوید: «انسان‌های اولیه که در حال تمایز از جهان حیوانات بودند ماهیتاً به اندازه حیوانات مقید بودند و هر قدمی به سوی تمدن، قدمی به جانب آزادی بود..»

پس روشن است که هر اقدام ارادی، آزادی نیست، نمی توان خارج از روند تکاملی تاریخ حرکت نمود و آنگاه آن را آزادی نامید.

آزادی در استقلال تخیلی از قوانین طبیعت قرار ندارد، بلکه در شناخت از این قوانین و در امکانی است که آنها می دهند تا آنها را با برنامه و به منظور رسیدن به اهداف مشخص به کار گیریم. « (آنتی دورینگ)

بنابراین اگر شخصی و یا جریانی بدون اطلاع از این الزامات و قوانین آزادانه عملی انجام دهد و به قول انگلس: از میان امکانات متفاوت و متناقض ظاهراً داوطلبانه یکی را بر می گزیند، درست عدم آزادی را اثبات کرده، مغلوب بودنش را در برابر پدیده بی که باید به آن غالب باشد می رساند. »

پس آزادی در رویای مستقل بودن از قوانین طبیعی و ضرورت‌های تاریخی نیست. از اینجا می توان آزادی فعالیت‌های سیاسی را نیز توضیح داد. از منظر تئوری خلاق عصرما دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی برای اکثریت یعنی دموکراسی اشتراکی بیانگر حکومت طبقه کارگر و مبارزه برای

پیروزی کامل و نهائی جامعه فارغ از استثمار فرد از فرد هستند. در چنین نظامی مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان از میان برداشته شده و ابزار تولید اجتماعی می شود.

این اقدامات گام مهمی است در رشد دموکراسی، زیرا در جایی که مالکیت خصوصی و روابط ستمگرانه و استثمارگرانه حاکم باشد از آزادی و دموکراسی واقعی نمی توان سخن گفت. در حقیقت اگر دموکراسی را نخواهیم حکومت مردم بر مردم تعریف کنیم (که در حقیقت معنی دموکراسی این است) بلکه در اینجا مراد از دموکراسی برابری باشد، تا مادامی که شرایط مادی برابری وجود نداشته باشد

هر گونه شکل حقوقی، ریا و تزویر است. به گونه مثال اگر بگوییم " آ و ب " آزادند که به امریکا مسافرت کنند، تا مادامی که به حیطة عمل کاری نداریم این تنها شکل حقوقی قضیه است. این شکل آنجا بی محتوا و صرفاً حرف و دروغین خواهد بود که " آ " پول کافی برای این سفر را در اختیار داشته باشد و عملاً قادر به مسافرت باشد و " ب " پول کافی مسافرت را نداشته باشد. پس در اینجا برابری عملاً معنائی ندارد. در حقیقت اگر به دنبال حرف‌های شیرین اما بی محتوا هستیم می توانیم به این نوع برابری‌ها قانع باشیم. اما اگر واقعاً به دنبال آزادی از قید استثمار و عاشق دموکراسی هستیم، باید خواهان الغای تمامی امتیازات طبقاتی و نابرابر باشیم. آنگاه دموکراسی تأمین خواهد شد و می توان از آزادی اکثریت جامعه از قید ستم سرمایه سخن گفت. برای برقراری دموکراسی، برای همه یک مرحله وجود دارد که مرحله تلاش برای لغو امتیازات نابرابر و یا مرحله تلاش برای تأمین دموکراسی برای همه، که در این مرحله از آنجا که خصوصیات ویژه بی دارد و ناچار آرزو را برای رفع نابرابری‌ها به کار می برد، دیکتاتوری پرولتاریا نام دارد. چرا که زنده گی و تجربه انقلابات کارگری در کمون پاریس، شوروی و چین و... نشان داده است که طبقات صاحب امتیاز از منافع خود با بحث و استدلال دست نمی کشند و آن را دو دستی پیشکش کسی نمی کنند. با رأی پارلمان، رفراندوم، انقلاب مخملی و اقدامات رفرمیستی و... نمی توان آنها را از سریر قدرت به زیر کشید. بنابراین ناچاراً - توجه به این کلمه اهمیت خاصی دارد. - ناچاراً کارگران و زحمتکشان و تهی دستان جامعه به قوت اسلحه و به جبر، طبقه صاحب قدرت را بر می اندازند و از آنجا که در مقابل این جبر

مقاومت وجود دارد و صاحبان زر و زور نیز به ساده گی تسلیم نمی شوند و یا ارگان‌ها و تشکل‌های قدیمی و سنتی ورزیده بی که از مدتها پیش آنها را تعلیم داده‌اند در مقابل این جبر ایستاده گی می کنند، جنگ با آنها و سرکوبشان برای جلوگیری از احیاء مجدد نظم گذشته ضروری است. این همان دیکتاتوری پرولتاریا یعنی حکومت اکثریت بر اقلیت و دموکراسی طبقاتی است که به نفع اکثریت زحمتکشان جامعه است. در اینجا روشنفکران لیبرال و آنها که " خواهان آزادی بی قید و شرط برای همه دستجات سیاسی هستند" شیون خواهند نمود که این دیکتاتوری است و این سرکوب است و دموکراسی ناب نیست.

گویا عده بی هنوز از کودتای ننگین ۱۹۷۳ چیلی نیاموخته‌اند که علل شکست این جنبش‌ها همانا عدم سرکوب دشمنان مردم و عدم قاطعیت در مقابل نیروهای ارتجاعی بود. آیا زمان آن نرسیده است تا از این تجربه تلخ تاریخی بیاموزیم و این آموزه را به نسل جوان کشورمان منتقل کنیم؟

تنوری پیشرو عصرمان بر خلاف نظرات غیر طبقاتی، دولت را طبقاتی و تاریخی و ارگانی در دست یک طبقه علیه طبقه و یا طبقات دیگر ارزیابی می کند. در جامعه بی که مالکیت سرمایه‌داری وجود دارد، نمی توان از آزادی، استقلال و حاکمیت واقعی توده‌های رنج و کار سخن گفت. تقویت ارتجاع در همه زمینه‌ها که از ویژه گی واقعیت کنونی کشورهای سرمایه‌داریست، بی پایه بودن به اصطلاح دموکراسی " ناب" بورژوازی را نشان می دهد. و حتا آن حقوق ناچیزی که در اثر پیکار تاریخی و طبقاتی ستمدیده گان بر بورژوازی تحمیل شده و او برای زحمتکشان قائل است، کاملاً ناپایدار و نامطمئن هستند. زیرا بورژوازی هرگاه ببیند پایه‌های حکومتش به لرزه در آمده است، با متوسل شدن به قهر و خشونت، آزادی و حقوق زحمتکشان را زیر پا می نهد و دیکتاتوری از نوع فاشیستی برقرار می سازد.

در دوران امپریالیسم که انحصارها بر اقتصاد جامعه فرمانروایی دارند ناگزیر در دنیای سیاسی نیز تغییراتی به وقوع می پیوندد و دموکراسی را به سوی ارتجاع سوق می دهد. برای محدود ساختن آزادی‌های مندرج در قانون اساسی، قوانین ارتجاعی جدید به تصویب می رسد، دولت پارلمانی به دولت نظامی پولیسی بوروکراتیک تبدیل می گردد، دستگاه دولتی بورژوائی، ارتش، پولیس، سازمان‌های جاسوسی به عبارت دیگر تمام ارگان‌های لازم برای نظارت عقاید و اعمال افراد جامعه و سرکوب مقاومت آنها، دامنه وسیعی به خود می گیرد و تقویت می شود.

انجا که فساد اداری باشد رسوایی تازه گی ندارد

عبدالوکیل کوچی

از صدای خشم مردم زور مندان را چه باک گوش اگر کر باشد آزادی بیان بیهوده است از چندین سال تا بدین سو در شرایط جنگ و نا امنی، عوامل زور گویی و ستم، بد رفتاری، خود سری، نقض قانون و خلاف رفتاری، بر مردم کشور سایه افکنده است در واقع چنین شرایط نا گوار، زمینه ساز چپاولگری و غارت، استقاده جویی و فساد اداری میگردد. همچنان ظلم و ستمگری کماکان در تمام عرصه ها اثرات خود را دارد. از مسئول تا مامور و از مذورتا جمهور همه از موجودیت مشکلات و پرابلم ها سخن می زنند. از جمله فساد اداری تقریباً بر سر همه زبانها است و در مصاحبه ها و رسانه های خبری این همه عوامل توأم با انتقادات، نظریات و پیشنهادات برسانش و خوانش

گرفته میشود. اگر در مورد تلفات ملکی و قربانیان بیگناه حرفی بمیان می آید، مسئولین با ابراز تاثرات عمیق به جستجوی عوامل آن پرداخته که نتایج مطلوب آن با انتظارات نامعین همراه میباشد و زمانیکه از اختطاف کودک و قفاجاق مواد مخدره سوالی بمیان می آید همه با یک صدا این وضعیت نامیمون را محکوم نموده و برای جلوگیری از آن اقدامات عاجل بنمایش گذاشته میشود. در مورد صلح و امنیت و آشتی اقداماتی صورت گرفته که گروه های معینی را متباز می سازد و اکثر خود را حافظ صلح دانسته بیزاری شان را از جنگ و نامود می سازند. گذشته از آن مسئولین امور، موضوع تقلبات و کجروی در انتخابات و شکایات کاندیدان را نیز نادیده نگرفته اولاً به چگونگی آن معترف بوده و ثانیاً موجودیت مشکلات مشابه را در بعضی از کشور های دیگر مثال آورده برپایی شمارش مجدد آرا در بعضی حوزه ها و تامین عدالت را متعهد میشوند. بنا بر آن در رده هایی که از ختم جنگ و مبارزه با انواع فساد و جای گزینی آن یعنی صلح دموکراسی و حراست از قانون سخن بمیان می آورند. درین جا سوال بوجود می آید که نتایج این همه کوشش ها مردم را در راه رسیدن به وعده های داده شده در تامین امنیت و رشد رفاه در کدام مرحله ای رسانیده است و از کمک های سخاوتمندانه جامعه جهانی برای بهبود حیات اجتماعی و اقتصادی مردم چگونه خد مات لازم صورت گرفته است و برای رشد سطح

زندگی مردم معیار کار بردی ایشان چیست؟ حقوق مردم چگونه اعاده میشود و صلح چه وقت تامین میگردد و بر وضعیت زندگی المناک مردم چه گونه تغییراتی بوجود خواهد آمد. آیا زندگی جانکاه مردم فرو رفته در گرداب، فقر، بیکاری و بی سرپناهی، مرض، جهالت، گرسنگی و آوارگی نیز شامل وعده های قبلی و دستاورد های کنونی شان میباشد. با وجودیکه بد امنی تا هنوز وجود داشته و گفته میشود که نفوذ عمال خارجی و بخصوص همسایگان در داخل کشور ما وجود داشته و هستند کسانیکه در چنین شرایط قدرتمندی خود را بتاسی از حمایت مردم و نامود ساخته و به اریکه آن تکیه میکنند

در حالیکه درآمد های کلان، سوی مدیریت، استفاده از دارایی عامه، فساد اداری و مالی خود باز گو کننده و نمای طفل یکشبه ایست که ره چند صد ساله سرمایه را طی کرده و بر سکوی زر و زور می نشینند. آیا آقایان صاحبان قدرت و زر اندوزان از قصر های بلند و موتر های لوکس و زندگی شاهانه شان متوجه زندگی رقتبار دخمه نشینان فقیر کشور گردیده اند که در سرمای طاقت فرسا با شکم گرسنه و جسم مریض چگونه شبها روزی شان را سپری می کنند. اگر چنین میبود پس نتیجه ودستا ورد کدام است. البته روز تا روز متناسفانه صف گدایان معلولین و معیوبین فقرا درویشان و مساکین کشور طولانی تر شده میرود و خط فاصل بین زندگی فقیر و غنی روز افزون گردیده و قدرتمندان زر و زور، صدای حق خواهی مردم را با وعده های ظاهراً زیبا و در واقع سراب ماندنی پاسخ داده و به انتظارات طولانی شان مینشانند.

ولی مردم که اشکال گوناگون حکمروایی، زور مندان و خدمت گزاران خود را به خوبی تجربه کرده درک می کنند که خدمتگار واقعی آنها کیها اند. این را بخوبی میدانند که علل اساسی عقب ماندگی جامعه در کمبود سطح لازم دانش و فرهنگ عالی،

سواد سیاسی و عدم اتحاد و همبستگی متحدانه و جمعی، نبود یک میکانیسم بزرگ و نیرو مند سیاسی، پراگندگی عناصر روشنفکر و عدالت پسند کشور میباشد، و میباید راهای برون رفت مردم را از وضع رقتبار کنونی جستجو کرد. بنا بر آن آگاهان امور را عقیده بر آنست تا وقتیکه مردم زحمت کش، موعمن و پاک نهاد کشور بدور فرزندان دلسوز، آگاه روشنگرا و طرفداران واقعی صلح و امنیت، دموکراسی و عدالت اجتماعی بسیج نشوند، مشکل این همه مصایب حل نخواهد گردید.

حل مشکلات و پرابلم های حیاتی و اساسی وقتی ممکن و میسر خواهد بود که مردم با هوشیاری لازم صفوف دوستان صدیق و خدمت گزاران واقعی خود را فشرده و مستحکم ساخته آنگاه قادر خواهند گردید تا بر مشکلات یاد شده فایق آیند

و برای زندگی نوین حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه طرح های علما تنظیم شده شانرا بخاطر قطع جنگ و تامین صلح و امنیت، تحقق عدالت اجتماعی در تمام شئونات زندگی، گام های هدفمند و عالی برداشته و از ارزش های دموکراتیک قانون اساسی حمایت صورت گیرد و ثبات نظم عالی برقرار گردد و همکاری کشور های کمک کننده و جامعه جهانی را به نفع، صلح و دموکراسی، پیشرفت و رفاه همگانی و بهبود حیات مردم افغانستان و کار های خدماتی بکار گرفت. آنگاه جامعه رشد روز افزون رفاه و مسیر اصلی آسایش خود را در پیش گرفته و با مشارکت همگانی مردم، در روند زندگی آنها صفحه نوینی باز خواهد شد که بر مبنای آن جامعه مسیر رشد و شگوفایی خود را دریابد. تجارب خوبی نشان میدهد، این کار در صورتی میسر است که عناصر ترقی خواه، آگاه، متعهد و دلسوز بدور هم جمع شده تفاوت سلیقه وی را کنار گذاشته بدور یک آرمان واحد کنار آمده و با مشارکت همگانی جامعه ای آباد، آرام و مرفه ساخته شود که در آن چیزی بنام رسوایی فساد اداری، رشوت اختلاص و دستبرد دارایی های عامه وجود نداشته باشد

ثروت ملی را نسبت بدارایی شخصی بر تر شمرده در حراست آن صادقانه کوشا باشند.

دنیا بهزاد

امریکا طرح های بازسازی خود در افغانستان را متوقف کرد؛ این تئیر خبری بود که چندی پیش منتشر شد اما نه توسط رسانه

های خارجی و نه حتی افغان ها مورد تحلیل و حتی پرسش قرار نگرفت.

توقف طرح های بازسازی و بیکاری هزاران افغان در جنوب افغانستان توسط امریکایی ها درست زمانی که فصل کشت خشخاش فرارسیده، بسیار تامل برانگیز است.

درباره سکوت رسانه ها در این باره نیز باید گفت که مدت هاست به دنبال حضور امریکا و همپیمانانش در افغانستان، سیاست گذاری های خبری منطبق با خواست و سیاست های امریکا تبیین می شود؛ اینجا وقتی نیروهای خارجی به زنان و دختران افغان تجاوز می کنند، هیچکس دم از دم بر نمی آورد اما وقتی يك فرد افغان بر دختر افغان تجاوز می کند، همه رسانه ها فریاد حقوق بشر سر می دهند.

حال در شرایط کنونی روند بازسازی افغانستان نیز به نظر می رسد دستخوش سیاست گذاری های امریکایی حتی در رسانه ها شده باشد، طرح های بازسازی در افغانستان که از ۱۰ سال پیش در سراسر افغانستان ادامه داشت اخیرا به بهانه 'افزایش ناامنی ها و خشونت ها' آنها که توسط امریکایی ها انجام می شد متوقف و در طرح های دیگر کشورها با کندي پیش می رود.

براساس اعلام وزارت توسعه روستایی یا انکشاف دهات افغانستان، برنامه های بازسازی در ۳۶ هزار روستا در جریان بوده است. این وزارتخانه سالانه ۴۵۰ میلیون دلار صرف طرح های بازسازی می کند که برخی اوقات مجری آن نیز خود وزارت است اما در اغلب موارد نهادی موسوم به 'برنامه همبسته گي ملي' که توسط کشورهای خارجی به ویژه امریکا حمایت می شود، مسوولیت اجرایی آنها را بر عهده دارد.

هزینه طرح های بازسازی افغانستان از محل کمک های جامعه جهانی پرداخت می شود.

تاکنون بیش از ۴۰ میلیارد دلار کمک خارجی با هدف انجام طرح های بازسازی به افغانستان سرازیر شده که بنا به گفته مقام های کشور به علت نبود نظارت دولتی بر آن و انجام آنها توسط خارجی ها معلوم نیست که چطور و کجا هزینه می شود. پول های خارجی به نام بازسازی به افغانستان

وارد اما معلوم نیست توسط خارجی ها در کجا و چطور هزینه می شود.

'حامد کرزی' رییس جمهوری افغانستان بارها در این باره به امریکا و سازمان ملل هشدار داده بود حتی وزارت خارجه افغانستان چندی پیش اعلام کرد که ساختار سازمان ملل در افغانستان باید تغییر کند.

به گفته وزارت دارایی افغانستان، بخشی از این کمک ها نیز صرف تامین امنیت از جمله پرداخت حقوق نیروهای امنیتی می شود.

کمک های امریکا بیشتر صرف طرح های امنیتی می شود؛ انگلستان نیز برنامه مبارزه با کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر را حمایت می کند که براساس آمارها طی ۱۰ سال گذشته روند تولید مواد مخدر نیز با وجود این اعتبارات خارجی، بسیار بیشتر شده است.

جایان به عنوان سومین کشور کمک کننده به افغانستان، برنامه های خلع سلاح افراد غیرمسول، بازسازی نهادهای بهداشتی و آموزشی و نیز برخی طرح های زیربنایی را دنبال می کند.

هند نیز تاکنون يك میلیارد و ۲۰۰ هزار دلار به افغانستان کمک کرده است.

همچنان ایران در بخش های مختلف راهسازی، بازرگانی، آموزش و پرورش و مخابرات با دولت افغانستان همکاری دارد.

در این شرایط که افغانستان بیش از هرزمانی تشنه بازسازی و توسعه است، توقف طرح های بازسازی زیرساخت ها در ولایات کندهار، هلمند و ارزگان به بهانه 'ناامنی' از سوی شرکت های امریکایی آن هم همزمان با شروع کشت خشخاش پرسش برانگیز شده است.

مقام های نظامی امریکا مستقر در افغانستان، نبود امنیت و کمبود بودجه را از علت های عمده توقف این طرح ها بهانه کرده اند.

طرح های بازسازی مناطق جنوبی افغانستان اغلب توسط نیروهای امریکایی و انگلیسی حمایت مالی و اجرا می شود.

این طرح ها شامل احداث جاده ها، ساختمان مدارس و بازسازی شبکه های آبرسانی است که در ولایات کندهار، هلمند، ارزگان و زابل اجرا می شود.

گفته می شود با توقف این طرح ها هزاران نفر بیکار شده اند که مشکل دیگری را برای دولت افغانستان به دنبال داشته است. احتمال آن زیاد است که افراد بیکار شده در شرایط

از بازسازی افغانستان چه خبر!

کنونی به کشت خشخاش روی آور ند یا به صفوف مخالفان دولت بپیوندند.

امریکایی در جنوب افغانستان گفته اند: طرح های

یادشده تا اواخر تابستان و شاید تا پایان سال جاری میلادی متوقف خواهند ماند.

این در حالیست که فصل کشت خشخاش در این مناطق آغاز شده و تعطیلی این طرح ها توسط امریکایی پرسش برانگیز ارزیابی می شود.

ادعای امریکایی مبنی بر نبود امنیت و تعطیلی طرح ها درحالیست که امنیتی این مناطق به دست خود نیروهای امریکایی است و هیچگاه نمی خواهند پاسخ دهند طی ۱۰ سال گذشته چرا اوضاع امنیتی افغانستان بهتر که نشده، بسیار وخیم تر نیز شده است؟

با ادامه این روند، همچنین به علت بیکاری سیل مهاجرت جوانان روستایی به خارج به ویژه ایران و پاکستان دوباره آغاز می شود.

اگرچه با تلاش دولت افغانستان و همکاری برخی کشورهای همسایه اقداماتی برای جلوگیری از گسترش کشتزارهای خشخاش و افزایش تولید مواد مخدر شکل گرفته اما افغانستان هنوز نیز به عنوان بزرگترین تولید کننده مواد مخدر در جهان به شمار می رود.

سوگمندانه که افغانستان هنوز ۹۰ درصد مواد مخدر دنیا را تامین می کند.

براساس گزارش های اعلام شده از سوی سازمان ملل متحد، روند تولید موادمخدر در افغانستان در سال ۲۰۰۷ میلادی به هشت هزار و ۲۰۰ تن یعنی دوبرابر سال ۲۰۰۵ رسیده است.

این درحالیست که میزان تولید موادمخدر در سال ۲۰۰۱ و پیش از حضور نظامیان خارجی کمتر از ۲۰۰ تن در سال اعلام شده است. معلوم نیست چرا باوجود شعارهای امریکا و دیگر همپیمانانش در مبارزه با مواد مخدر انبارهای افغانستان طی سال های گذشته نه تنها از وجود مواد مخدر خالی نشده بلکه هنوز پاسخگوي نیازهای همه کشورهای جهان است.

گزارش سال گذشته دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل حاکیست که در صورت توقف کامل کشت خشخاش در افغانستان نیز، انبارهای این کشور می تواند مواد مخدر جهان را تا ۱۰ سال دیگر تامین کند. سازمان ملل درحالی از این میزان موادمخدر انبار شده در افغانستان گزارش می دهد که طی ۱۰ سال گذشته افغانستان میزبان حضور هزاران نفر نیروی خارجی بوده است. /

فساد در تار و پود دستگاه دولتی ریشه دوانیده است

ادارات دولتی افغانستان باید به کارمندان دولت رشوه بدهند؟ در غیر آن کارشان اجرا نمی‌شود.

جواد نصریان

گزارش سازمان بین‌المللی شفافیت خشم مقامهای افغانستان را برانگیخت

سازمان بین‌المللی شفافیت در گزارش سالانه خود در رابطه با فساد اداری، افغانستان را در میان ۱۸۰ کشور مورد بررسی خود، دومین کشور فاسد معرفی کرد که این موضوع خشم مقام‌های کشور را برانگیخته است.

در این گزارش که وضعیت حکومتداری در ۱۸۰ کشور مورد بررسی قرار گرفته است، از سومالی به عنوان کشور درجه یک غرق در فساد اداری یاد شده است و افغانستان و میانمار (برما) هر دو با کسب نمره مساوی، در رده دوم قرار گرفته‌اند.

این گزارش در حالی منتشر شد که حدود سه ماه قبل از آن دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد UNODC در گزارش مشابهی از وضعیت حکومتداری و وجود گسترده فساد در نهادهای دولتی افغانستان انتقاد کرده بود.

در گزارش سازمان شفافیت بین‌المللی از دنمارک، سنگاپور و زیلاند جدید به عنوان کشورهای دارای کمترین موارد فساد یاد شده و آمده است که فساد در آمریکا، ایتالیا، جمهوری چک، هنگری، یونان، نیجریا و مدغاسکر در سالجاری میلادی کاهش داشت.

در گزارشی که راجع به افغانستان نوشته شد، بیشتر آمار و ارقام از منابعی چون بانک جهانی، بانک توسعه آسیایی و مجمع جهانی اقتصاد استفاده شده است؟ زیرا به گفته مقام‌های افغان، این سازمان دفتری در کابل ندارد تا بتواند از نزدیک وضعیت کشور را نظارت کند.

این سازمان که از سال ۲۰۰۰ میلادی بر وضعیت اقتصادی - اجتماعی افغانستان نظارت دارد، مدعی است که در گزارش اخیر خود علاوه بر اخذ آمار از منابع موثق با مردم در ۱۴ ولایت مصاحبه‌هایی انجام داد و نظرات آنان را در مورد فساد اداری جویا شده است. براساس این گزارش، بیش از ۷۰ درصد افغان‌ها از نیروهای پولیس و وزارت امور داخله شکایت داشتند و گفته‌اند این نهاد در بالاترین سطح فساد قرار دارد.

همچنین در این گزارش از وزارت دادگستری (عدلیه) و نهادهای قضایی به عنوان دومین نهاد آلوده به فساد در افغانستان یاد شده است.

در این گزارش ادعا شده است که مردم به خاطر اجرای کارهای قانونی خود در

کارمندان دولت رشوه بدهند؟ در غیر آن کارشان اجرا نمی‌شود.

براساس این گزارش، افغانها در سال ۲۰۰۹ میلادی، ۶۰۰ میلیون تا یک میلیارد دالر پول به عنوان رشوه به کارمندان دولت پرداخت کرده‌اند.

این در حالی است که درآمد سرانه افغانها کمتر از ۴۰۰ دالر است.

اما، دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل این مبلغ را یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دالر اعلام کرده است.

نکته قابل توجه این است که در گزارش سازمان بین‌المللی شفافیت، هیچ اشاره‌ای به وجود فساد در سازمانها و نهادهای بین‌المللی که در پروژه‌های عمرانی و توسعه‌ی در افغانستان فعالیت دارند، نشده است.

مقام‌های حکومت افغانستان از جمله حامد کرزی رییس جمهور بارها سازمان‌های خارجی را به ترویج فساد مالی در کشور متهم کرده‌اند. کرزی حتا با انتقاد از نحوه فعالیت این نهادها گفته است: آنها سعی دارند تا یک دولت نامرئی اما موازی در کنار حکومت قانونی وی در افغانستان ایجاد کنند.

وی همچنین شرکت‌های امنیتی خصوصی خارجی را در گسترش فساد اداری در کشور دخیل دانست و گفت: سالانه ۱/۵ میلیارد دالر دارایی افغانستان از این راه به کشورهای خارجی انتقال داده می‌شود.

به گفته مقام‌های وزارت امور داخله افغانستان، در حال حاضر ۵۹ شرکت امنیتی خصوصی داخلی و خارجی با بیش از ۳۰ هزار نیرو در این کشور فعالیت دارند.

کرزی با مخالفت‌های شدیدی از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا برای توقف فعالیت این شرکت‌ها رو به رو شده است.

به گفته شماری از مسوولین دولتی، فساد مالی یک پدیده وارداتی است که از خارج به افغانستان تحمیل شده است.

همچنین چندی پیش وزیر دارایی (مالیه) افغانستان با انتقاد از فعالیت موسسه‌های خارجی در افغانستان گفته بود: از مجموع کمک‌های جامعه جهانی برای بازسازی کشور، دولت کابل تنها ۲۰ درصد آن را دریافت می‌کند و بقیه از طریق نهادهای خارجی دوباره به خارج منتقل می‌شود.

به گفته وی، و از همین ۲۰ درصد پول کمک شده، ۱۲ درصد آن باید با مشورت و نظارت خارجی‌ها هزینه شود.

همچنین یک موسسه مالی امریکایی چندی پیش از عقد قرارداد ۱۸ میلیارد دلاری در افغانستان خبر داد و افزود: این قرارداد در انحصار چهار شرکت بزرگ درآمده است

آنان به شرکت‌های کوچکتر سپرده می‌شود. در حالی که سازمان‌های بین‌المللی نظارت بر فساد مالی پیوسته از وجود فساد در نهادهای دولتی در افغانستان گزارش می‌دهند، مقام‌های این کشور با همان جدیت سعی بی‌اساس خواندن آن دارند.

مسوولین دادگاه عالی افغانستان از خانه تکانی بزرگ در این نهاد قضایی خبر می‌دهند. به گفته آنها: از سال گذشته تاکنون بیش از ۵۰۰ قاضی و کارمند قوه قضائیه به اتهام دست داشتن در فساد مالی به دادگاه معرفی شده‌اند. ۵۰ نفر از مقام قضایی هم برکنار شدند و به تعدادی هم هشدار داده شد. در همین حال اداره عالی نظارت بر اجرای راهبرد مبارزه با فساد اداری افغانستان از ارسال ۲۹۵ پرونده کارمندان دولتی متهم به فساد مالی به دادستانی کل (سارنوالی) خبر داد و گفت: در این میان تعدادی از مقام‌های بلند پایه دولتی نیز شامل‌اند که به دلایلی از ذکر هویت آنان طفره رفت.

این اداره به باز پس‌گیری زمین‌های دولتی که در گذشته از سوی افراد قدرتمند غصب شده بود، اشاره کرد و گفت: ۹۰ درصد این افراد، با مسترد کردن زمین‌های دولتی، از اقدام خود ابراز پشیمانی کرده‌اند.

اما به گفته وزیر کشاورزی (زراعت) افغانستان، ۸۰۰ هزار هکتار زمین دولتی از سوی افراد قدرتمند غصب شده است.

به گفته وی مشکل دولت در خصوص باز پس‌گیری زمین‌های دولتی به حدی است که حتاشناخت و تشخیص این زمین‌ها هم کار دشواری است. در واکنش به گزارش سازمان بین‌المللی شفافیت، معاون دادستان کل افغانستان می‌گوید: این نهاد طی یک سال گذشته ۷۵۲ پرونده در ارتباط با فساد اداری از ادارات مختلف دولتی دریافت کرد که ۳۱۲ مورد آن متعلق به مقام‌های عالی رتبه حکومت است.

در گزارش سازمان بین‌المللی شفافیت و نیز در گزارش دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل، ناامنی و قاچاق مواد مخدر با فساد اداری در افغانستان پیوند خورده‌اند. براساس این گزارشها، نیروهای امنیتی افغان در قاچاق مواد مخدر دست دارند و یا با قاچاقچیان همکاری می‌کنند، در حالی که تولید و قاچاق مواد مخدر، به عنوان منبع مهم درآمد شورشیان مسلح مخالف دولت افغانستان است.

گفته می‌شود هم نیروهای امنیتی افغان و هم شورشیان مسلح با قاچاقچیان مواد مخدر در ارتباط هستند و همکاری دارند.

ایا جهان بعد از بن لادن "امن تر" و قابل "تحمل تر" خواهد شد؟

فرزاد **بهنام**

بن لادن را کشتند؛ می گویند جسد وی را به دریا انداختند؛ می گویند محل مسکونی بن لادن در پاکستان فاقد "تلفن"، "اینترنت" و امثالهم بوده است؛ دولت امریکا می گوید که "خودسرانه" و بدون اطلاع مقامات دولتی پاکستان، بیست و پنج تن از "قهرمانان" خود را با دو هلیکوپتر به یکی از مناطق نظامی خوش آب و هوا و تفریحی این کشور اعزام داشته است تا بن لادن را به سزای اعمال اش برسانند و جهان کمی "آسوده تر" و "امن تر" شود!! و ...

براستی که آیا دلالتی مضحک تر از این ها، می تواند وجود داشته باشد؟ "قهرمان" دیروزی سرمایه داران جهانی توسط کماندوهای امریکائی و آن هم در حمله یی "برق آسا" و بدون کمترین "مقاومتی" از پای در می آید. بعد از عملیات "موفقیت آمیز" و کشتن بن لادن است که یکایک دولت مردان جهانی و با قیافه یی مملو از "پیروزی" و "رضایت بخش" در صفحه یی تلویزیون ظاهر می شوند و خبر از "آرامش" آتی جهان کنونی را سر می دهند!!

از منظر دنیای سرمایه داری محل بن لادن، یعنی این عنصر اصلی بی امنی جهان بعد از یازده سپتامبر و آن هم بعد از سال ها "کنکاش" و "پی گیری" دم و دستگاه های جاسوسی جهان غرب، شناسائی و بالاخره توسط کماندوهای امریکائی کشته می شود تا بقول اوباما "عدالت" به مرحله یی اجرا در آمده باشد!! سناریو را این چنین کنار هم ردیف نموده اند و مسلماً باید اعلان نمود که فقط و فقط ببرد مدافعین نظام های سرمایه داری می خورد و اصلاً و ابداً بکار مدافعین طبقاتی محرومان جهان نخواهد آمد. مسلم است که اعلان کشته شدن بن لادن و آن هم بعد از چند سال از واقعه یی مشکوک یازده سپتامبر نه در عدم نا آگاهی زمامداران امریکا از محل اختفای وی بلکه ریشه در مصالح و منفعت دیگری دارد. بن لادن به عنوان عنصر و مهره یی دست پرورده یی سرمایه های جهانی در دوره یی از حیات سرمایه نقش بس ارزنده یی را ایفاء نموده است و طبعاً این عنصر هم به مانند ده ها عنصر وابسته به سرمایه های جهانی تاریخ مصرفی داشته است. واقعیت این است که دولت مردان جهانی و بویژه سردمداران امریکا به منظور پس زدن دولت ها و جناح های رقیب از خاک افغانستان و برقراری پایگاه های سرکوب و کنترل منابع طبیعی منطقه یی خاورمیانه و

هم چنین به بهانه یی مبارزه با "تروریست"، نیاز به علم نمودن افرادی همچون بن لادن را داشتند. به همین دلیل پای بن لادن را به صحنه یی سیاسی کشاندند تا قوانین و سیاست های سلطه گرایانه خود را پیاده نمایند. به عبارتی حقیقی تر، موضوع جنگ قدرت در میان است و مقصود، تثبیت و اعتبار بخشیدن به موقعیت خودی در جهان و بطور اخص در منطقه یی سرشار از نخائر و سوددهی خاورمیانه است. دیده ایم و خوانده ایم که چگونه در این چند ساله به بهانه یی "مبارزه" با تروریست هزاران انسان بی گناه را قتل عام و هزاران خانه و کاشانه محروم ترین اقشار جامعه را با خاک یکسان نموده اند؛ دیده ایم و خوانده ایم که چگونه در این مدت جنگ های قومی براه انداخته اند و جامعه یی را تکه و پاره نموده اند تا دنیای خود را باز تعریف نمایند. در حقیقت دنیا و بویژه از دهه یی نود به گونه دردناک، شاهد در هم ریختن شالوده یی جوامع متفاوت از جانب امپریالیست ها بوده است.

براستی مگر به غیر از این است که جنگ یگانه وسیله سود دهی سرمایه های جهانی است؟ مگر به غیر از این است که می بایست صدها سلاح تولید شده مورد آزمایش قرار گیرد و بفروش برسد. جنگ فلسطین، حمله به یوگسلاویا و تکه و پاره نمودن این کشور، حمله به کویت، حمله و جنگ عراق، راه اندازی جنگ در سومالی و ده ها مورد از این دست، گواه این حقیقت است که دشمنان واقعی سعادت زحمت کشان بدون استفاده از سلاح های رنگارنگ علیه محرومان قادر به کسب سود و سرازیر نمودن سرمایه به حلقوم گشادشان نیستند. به همین دلیل روشن سرمایه های جهانی نیازمند بن لادن و ده ها بن لادن های دیگراند و دهه هاست که زورمداران و حاکمان توسط جانیانی هم چون بن لادن دنیا را زیر و رو نموده اند و در هر دوره و به بهانه های متفاوت منطقه و میدانی را، به منطقه و میدان یکه تازی خود تبدیل نموده اند و با گسیل نیرو و تجهیزات نظامی، زیر ساخت های این منطقه و آن جامعه را در هم ریخته اند. روزی به بهانه یی "مبارزه با سلاح های گشتار جمعی" جامعه یی را با خاک یکسان می کنند؛ روزی دیگر "مبارزه با تروریست" را در دستور کار خود قرار می دهند و در زمانی بعد و به بهانه یی "اقدامات انسان دوستانه" بر سر مردم بی دفاع و بی گناه بمب های چند تنی می ریزند

تا سرمایه با خیالی آسوده بر حیات خویش ادامه دهد. مسلم است که پایه ریزان چنین سیاستی ذره یی با آرمان میلیارد ها انسان محروم نزدیکی ندارند و بدون کمترین تردیدی مدافع برقراری نامنی هر چه بیشتر در دنیای کنونی اند. شواهد و قرائن ابداعی ناهنجاری های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی از جانب دولت مردان جهانی بسیاراند و جای هیچ گونه شک و سئوالی را برای مدافعین منافع کارگران و زحمت کشان باقی نگذاشته اند که باینان و مسببین اصلی اوضاع کنونی، کسانی جز گرداننده گان و قدرت مداران جهانی نیستند. اساساً این طبقه سرمایه داری است که مولد هر گونه نامنی [در هر گوشه یی از جهان] و باز تولید عناصری هم چون بن لادن می باشد. با این اوصاف و بر خلاف نادانان و منفعت طلبان، جهان بعد از بن لادن نه تنها "امن تر" و "قابل تحمل تر" نخواهد شد بلکه به مسیر نامنی هر چه بیشتر و مخرب تری پای خواهد گذاشت؛ به این دلیل روشن که امنیت جوامع بشری با حاکمیت مناسبات ظالمانانه و با افکار و منش سرمایه داران کمترین قربانی ندارد؛ چرا که بر پائی تنش و آن هم به بهانه های متفاوت با منفعت سرمایه داران جهانی عجب شده است؛ چرا که مقصود سرمایه داران سودبری هر چه بیشتر به نفع دولت ها و جناح های خودیست. پر واضح است که دولت مداران جهانی علی رغم وحدت طبقاتی در پیشبرد سیاست های معین و در برهه یی از زمان اختلاف دارند و به جان هم می افتند و در این میان بعضاً عناصر، دولت ها و حکومت های دست نشانده خود را نابود و بزیر می کشند. بالطبع ریشه یی همه یی این ها و از جمله تخاصمات فیما بین بالائی ها، و پائینی ها با بالائی ها را باید در حاصل تمرکز بخشیدن هر چه بیشتر سرمایه به نفع جناح های خودی و در روابط ناعادلانه یی کنونی جستجو نمود.

این یک طرف و اصل قضیه است و اما طرف دیگر آن ببینیم، چند روزی که از گذشته شدن بن لادن می گذرد، آیا در چهره و امنیت دنیا تغییری بوجود آمده و دامنه یی جنگ های ناعادلانه محدود و محدودتر گردیده است؟ آیا تاکنون با رفتن و با کنار گذاشتن حکومت های دست نشانده در این منطقه و آن منطقه، جامعه مسیر مطلوب تر و امن تری را طی نموده است و مردم از شرسبست های سرکوب گرایانه خلاصی یافته اند؟

نجم کاویانی

پس از سال ها تلاش نوروزباوران سرانجام مجمع عمومی سازمان ملل متحد در آستانه‌ی پایان هزارمین سال سرایش شاهنامه، در نشست چهارم حوت (اسفندماه) ۱۳۸۸ خورشیدی

برابر با ۲۳ فوریه ۲۰۱۰ میلادی با تصویب قطعنامه‌ی با اتفاق آرا روز بیست و یکم مارس، روز نخست سال خورشیدی را به عنوان "روز بین‌المللی نوروز" به رسمیت شناخت و آن را در تقویم خود جای داد.

نوروز (Nowruz)، در متن به تصویب رسیده در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، جشنی با پیشینه‌ی بیش از ۳ هزار سال که امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می‌گیرند، توصیف شده است. در این سند از نوروز به عنوان پیونددهنده زندگی با طبیعت یاد شده و سازمان ملل متحد از اعضای خویش خواستار برنامه‌ریزی در راستای پاسداری از نوروز گردیده است.

پیش از این تصمیم، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) جشن نوروز را در تاریخ هشتم میزان (مهرماه) ۱۳۸۸ خورشیدی برابر با ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی به عنوان میراث معنوی جهانی، ثبت کرده بود.

ثبت جشن نوروز توسط سازمان ملل متحد در فهرست جشن‌های ماندگار جهانی، تأکید است بر ارزش‌های جهانی، انسانی و صلح‌آمیز این جشن. بزرگداشت نوروز در واقعیت بزرگداشتی است از تاریخ و ارزش‌های تمدن‌های درخشان بشری که در درازنای سده‌ها ارزش‌های انسانی را از نسلی به نسلی انتقال دادند.

امروز برخی از شهرهای اروپا، آمریکا و کانادا نوروز را به رسمیت شناخته و آنرا در چهارچوب برنامه‌های ویژه برگزار می‌کنند و شماری از رهبران کشورها و نهادها به مناسبت نوروز پیام‌های نوروزی می‌فرستند. امروز از برکت تکنولوژی پیشرفته، صداها ترانه و سرود، موزیک و فیلم، شعر و مقاله در اینترنت، یوتیوب و فیس بوک در رابطه به نوروز قابل دسترسی است، رسانه‌های جهانی برنامه‌های ویژه‌ی نوروزی پخش می‌کنند که این همه نیز به جهانی شدن نوروز مدد بیشتر می‌رساند و موجب تقویت بیشتر همگرایی ملت‌های منطقه می‌شود.

جغرافیای نوروز گسترده است و امروز شامل کشورهای زیادی می‌شود. نوروز در افغانستان، ایران، تاجیکستان، ازبکستان، قیرقیزستان، قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان، مناطق کردنشین ترکیه، عراق و سوریه، بخش‌هایی از پاکستان و هندوستان ... به عنوان جشن آغاز بهار برگزار می‌شود. هم‌چنین مهاجران و پناهندگان این سرزمین‌ها که از بد حادثه کشورشان را ترک گفته‌اند و در چهار گوشه‌ی جهان پناه برده‌اند، نوروز را گهگاه با برنامه‌ها و بزم‌های مشترک گرامی می‌دارند و آن را فرصتی می‌دانند برای هم سوئی و بازیافتن یکدیگر.

آیین نوروزی در پهنه‌ی وسیع سرزمین‌های یادشده پیشینه‌ی دیرینه داشته و ریشه در ژرفای روان و زندگی

نوروز، جشن جهانی

مردمان این خطه دارد. البته

آیین نوروزی در هر مرزوبوم با ویژگی‌ها و باورهای بومی آمیخته شده است که قطعاً رنگ و بوی ویژه‌ی به آن داده است و مسلماً این امر به غنا و زیبایی نوروز افزوده است.

نوروزباوران، در همه سرزمین‌های یادشده جشن نوروز را در همه پیچ و خم‌های تاریخ هرگز فراموش نکردند، آنرا در میان توفانی از رویدادها پاسداری کردند و شاداب‌تر به نسل‌های بعدی سپردند. نوروز از اندک جشن‌های باستانی پیش از دوران اسلام است که تا امروز با پوشش گسترده‌ی منطقه‌ی زنده و پرمایه به جا مانده است و یکی از ویژگی‌های آن تقویت همبستگی و یگانگی، سازگاری زندگی با طبیعت است.

پیوند انسان با طبیعت، رمز پایداری و راز ماندگاری نوروز است. انسان، با پایان یافتن شب‌های سرد و دلگیر زمستان و آمدن بهار زنگارهای کهنه را از قلب و اندیشه بر می‌کند و با حرکت نمادین "خانه تکانی" با طبیعت همگام می‌شود و این پیوند در شعر و ادبیات سرزمین ما بازتاب گسترده دارد.

نوروز، روز آفرینش طبیعت هر چند بار به ناخواسته کم رنگ شده ولی هیچ‌گاه فراموش نگردید. این جشن شادمانه با آغاز بهار، آغاز فصل کاشت هم‌زمان است و درازی شب و روز با هم برابر می‌شود.

داشتن و برپایی روزهای شادمانه و زیستن در کنار طبیعت به ویژه برای مردم ما که به حد کافی روزهای غمگین دارند و سال‌ها است که خنده بر لب آنها نه نشسته است، چه خوش‌بختی بزرگی است. نوروز پیام‌آور شادی و امید است و خنده بر لب انسان می‌نشانند. امید بر آن است که کفهی شادی و خنده بر کفهی اندوه و سوگواری سنگینی کند، گرد و غبار غم و افسردگی از روان مردم ما زدوده شود.

نوروز نشانه‌ی از پیکار نور و ظلمت، نماد آفرینش مجدد طبیعت، رستاخیز بهار، مژده‌ی شکوفه و باران، جشن تکابو و کار، پیام آور هم‌دلی و همبستگی، سمبل هویت فرهنگی و حماسه‌ی ملی است که در ژرفای روان انسان جامعه‌ی ما رخنه کرده است و در برابر همه تند بادهای فرهنگ‌براندازانه و کینه‌توزانه استوار پا برجا مانده است. برپایی و تلاش در امر زنده نگه داشتن و شگوفایی هرچه بیشتر نوروز بخش از مبارزه برای ماندگاری و رشد فرهنگ ملی مردمان ماست. نوروز پیوند دهنده‌ی امروز و دیروز مردمان ماست.

به باور نگارنده شاید هیچ روز و جشن به اندازه‌ی نوروز شادی‌آفرین و شورانگیز، نوید بخش و آموزنده، گسترده و همگانی نباشد.

سخن فرجامین:

چه زیبا و گورا است که نوروز، به همت و تلاش نوروز باوران و اهل نظر و سیاست به بزرگ‌ترین رویداد تقویم سالانه‌ی کشور ما بدل شود و در هرچه بیشتر جایگاه‌های بایسته و شایسته‌ی بیابد.

به باور نگارنده می‌توان در این راستا برخی گام‌ها را از همین حالا برداشت:

اول اینکه: برگ برگ تاریخ گواه است که مردمان ما (از هر تیره و تبار) نوروز را از سالیان درازی به عنوان جشن باستانی و مردمی، میهنی و همگانی برگزار می‌کنند، اما دریغ که نگهداری و پشتیبانی قانونی از نوروز در هیچ قانون افغانستان به عنوان جشن ملی مطرح و ثبت نشده است.

دوم اینکه: در افغانستان به مناسبت جشن نوروز باستانی یک روز تعطیل رسمی است که اندک به نظر می‌رسد. (در حالیکه در ایران پیش از یک هفته، در تاجیکستان سه روز، در آذربایجان دو روز، ... به مناسبت عید نوروز تعطیل عمومی است.)

سوم اینکه: نوروز در حالیکه جغرافیای بزرگی را می‌پوشاند اما هنوز "اطلس جغرافیای نوروز" نداریم و یا نگارنده آنرا ندیده است. باور بر این است که برپایی موزیم نوروز در سطح ملی و بین‌المللی، تنظیم و ترتیب اطلس نوروز یکی از راه‌های ممکن و مناسب نگهداری این گنجینه‌ی تاریخ شفاهی و میراث بزرگ فرهنگی و معنوی در قلمرو نوروز است.

چهارم اینکه: بازنگری و بازاندیشی بر آیین و آداب نوروزی نیاز حال و آینده است. از این رو مفید است که نگاهی تازه انسان‌شناختی بر اسطوره‌شناسی نوروز افکند و در زمینه‌ی پیشینه و ریشه، آداب و آیین نوروزی و تاثیرات آن به روان و فرهنگ جامعه پژوهش و مطالعات تازه را انجام داد. امید بر این است که به همت و تلاش پژوهشگران و جامعه‌شناسان در حوزه‌های بالا با استفاده از متون معتبر تاریخی و پژوهش‌های میدانی مطالعات و بررسی‌های تازه انجام یابد.

پنجم اینکه: برگزاری بزم شعر، داستان، طنز، پژوهش و نمایشگاه‌های نقاشی، فیلم، عکس، کارهای دستی ... پیش از همه توسط نهادهای فرهنگی در میان کشورهای منطقه از جمله میان سه کشور فارسی‌زبان همراه با پیش کش کردن جایزه‌های نوروزی به بهترین‌ها، از یکسو ظرفیت و توانایی پدیدهی طبیعی - انسانی نوروز را نمایان می‌سازد و از سوی دیگر موجب شگوفایی و درخشش هویت فرهنگی و معنوی مردمان ما می‌گردد.

ششم اینکه: تقویت هرچه فزاینده‌ی تلاش مشترک همه نوروزباوران در راستای آگاهی دادن هرچه بیشتر به جامعه جهانی در رابطه به نوروز. **بهاران ۱۳۹۰ خجسته باد!**

احمد منصور احمدی

انتخابات پارلمانی بحث برانگیز، موافقت ناتو با عقب نشینی از افغانستان در سال ۲۰۱۴ و گزارشات متعدد رسانه ها درباره اقدامات خودسرانه امریکا در این کشور از جمله رویدادهای مهم افغانستان در سال ۲۰۱۰ بود.

سال ۲۰۱۰ در افغانستان به سالی خبرساز برای رسانه های خارجی تبدیل شد و این رسانه ها با پوشش خبری لحظه به لحظه از کشتار نظامیان و افغانها ها تا جنایت های امریکا در سرزمین جنگ زده ما از ابتدای جنگ تاکنون را منتشر کردند.

دستور کرسی برای تشکیل دادگاه رسیده گی به تخلفات انتخابات پارلمانی

در پی ادامه اعتراضها به نتایج انتخابات پارلمانی ماه سپتامبر افغانستان، رییس جمهور کرسی دستور تشکیل دادگاهی ویژه برای بررسی شکایتهای موجود در این رابطه را داد.

در انتخابات پارلمانی که از آن با عنوان "ولسی جرگه" یاد می شود، پنج میلیون و ۶۰۰ هزار نفر شرکت کردند که کمیسیون مستقل برگزاری انتخابات بیش از یک میلیون و ۳۰۰ هزار رای را باطل اعلام کرده است. موارد تخلف شامل مواردی چون پر کردن صندوق ها، مجبور کردن مردم برای رای دادن به فردی خاص، فساد مسوولان صندوقهای اخذ رای و مواردی چون فساد خود نامزدها می شود.

درخواست کرسی برای پیوستن طالبان به مذاکرات صلح افغانستان

حامد کرسی از سرکرده گان شبه نظامیان افغانستان خواست دست از جنگ برداشته و به مذاکرات صلح پیشنهادی دولت بپیوندند.

این در حالی است که "ملا عمر" سرکرده طالبان ضمن رد خواست کابل برای مذاکره، از ادامه جنگ با نیروهای خارجی تا زمان خروج آنان از افغانستان خبر داد و فرماندهان نظامی غرب را به تلاش برای پوشاندن شکست خود در جنگ از طریق ایجاد امید واهی در بین مردم افغان متهم کرد.

انصراف عربستان از میانجیگری مذاکرات آشتی کابل با طالبان

عربستان سعودی از نقش میانجیگری در جریان مذاکرات آشتی میان دولت افغانستان و طالبان به دلیل آنکه این گروه افراطی حاضر به قطع روابط خود با القاعده نشد، کناره گیری کرد.

حامد کرسی رییس جمهوری افغانستان یک هئیت نماینده گی متشکل از اعضای سابق طالبان را در فیروزی گذشته به عربستان سعودی اعزام کرد تا این کشور نقش میانجیگر را در آغاز مذاکرات آشتی ایفا کند اما عربستان سعودی اعلام کرد تنها در صورتی که طالبان رابطه خود را با "اسامه بن لادن" رهبر القاعده و شبکه تروریستی وی قطع کند، به پیشبرد مذاکرات آشتی کمک می

افغانستان؛ اسیر خون و خارجی

کند که این موضوع همچنین

تقاضای اصلی امریکا و دولت افغانستان است.

۶۲۰۰ کشته و زخمی در ۱۰ ماه نخست ۲۰۱۰

سازمان ملل در گزارش جدیدی اعلام کرد که افغانستان در سال ۲۰۱۰ شاهد بالاترین میزان خشونت ها در مقایسه با سال گذشته بود، چنانچه آمار تلفات غیرنظامیان در سال ۲۰۱۰، ۲۰ درصد و شمار عملیات ها برای برقراری امنیت در این کشور ۶۶ درصد افزایش یافت.

بر اساس گزارش سازمان ملل در ۱۰ ماه نخست سال جاری بیش از ۲ هزار و ۴۰۰ غیرنظامی کشته و بیش از ۳ هزار و ۸۰۰



نفر مجروح شدند.

افزایش دو برابری حملات طالبان با استفاده از سلاح های سبک

پنتاگون در گزارشی اعلام کرد که حملات طالبان با استفاده از سلاح های سبک و کوچک علیه نیروهای امریکایی و همپیمان این کشور در افغانستان نسبت به سال گذشته تقریباً دو برابر شده است.

بر اساس این گزارش نیروهای امریکایی در سال ۲۰۱۰ با بیش از ۱۸ هزار حمله از سوی طالبان با استفاده از سلاح های اتوماتیک، نارنجک و در برخی از موارد با موشک مواجه شدند. این درحالیست که در سال ۲۰۰۹ میزان استفاده طالبان از این سلاح ها ۱۰ هزار و ۶۰۰ مورد بوده است.

موافقت ناتو با طرح عقب نشینی در سال ۲۰۱۴ از افغانستان

در پی گزارش سالانه امریکا درباره جنگ افغانستان، "مایک مولن" رئیس ستاد مشترک ارتش ایالات متحده گفت که کشورش متعهد به آغاز عقب نشینی نظامیان از این کشور در سال ۲۰۱۱ است.

همچنین در پی افزایش مخالفین جنگ افغانستان در امریکا و به ستوه آمدن مردم این کشور از سیاست های ناکارآمد دولت سران ناتو در نهایت در نشست خود در لیسبون با طرح عقب نشینی کامل در سال ۲۰۱۴ از افغانستان به توافق رسیدند.

اساس این توافق از سال ۲۰۱۱ کار انتقال کنترل امنیت به نیروهای دولتی افغان آغاز می شود. این توافقنامه امضای "آندرس فوگ دبیرکل ناتو و رییس جمهوری افغانستان رسیده است.

البته تصمیم سران ناتو برای خروج از گرداب افغانستان پس از آن اتخاذ شد که ضرر و زیان های جانی و مادی زیادی به نیروهای ناتو وارد شد بطوری که در سال گذشته بیش از ۷۰۰ تن از اعضای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی کشته شدند و حدود صدها میلیارد دالر خسارت به ناتو وارد آمد اما در مقابل هیچ نتیجه سودمندی برای ناتو در افغانستان در روند مبارزه با نیروهای طالبان و القاعده به دست نیامد.

از سوی دیگر وضعیت کنونی افغانستان حاکی از آن است که حملات طالبان علیه نیروهای ناتو از نظر کمیت بسیار زیاد شده و حتی آنان به بهترین و قوی ترین ابزار و آلات نیز مجهز هستند به گونه ای که می توانند به قلب کابل و مقر نظامیان ناتو نیز یورش بیاورند. گزارش رسانه های خارجی درباره جنایت امریکا علیه افغانها در سال ۲۰۱۰ بسیاری از روزنامه های خارجی از جنایت های امریکا در جنگ



افغانستان پرده برداشتند که از مهمترین این افشاگرها می توان به گزارش روزنامه "نیشن" درباره سلاحهای کیمیایی و سمی امریکا علیه افغانها و افشاگری واشنگتن پست درباره مثله کردن مردم بی گناه این کشور توسط نظامیان ایالات متحده اشاره کرد.

روزنامه نیشن در گزارشی با اشاره به جنایات نظامیان امریکایی در افغانستان فاش کرد: نظامیان امریکایی در چند سال اخیر به بهانه مبارزه با طالبان در بخشهای مختلفی از افغانستان از سلاح های کیمیایی همچون مهمات "ترموباریک" و بمب های "بانکر بوستر" علیه مردم بی دفاع این کشور استفاده کرده اند.

نیشن در این گزارش نوشت: تولد نوزادان ناقص الخلقه در افغانستان ثمره استفاده امریکا از سلاح های کیمیایی بوده است. همچنین افغان ها از بیماریهای مختلفی رنج می برند.

ضرورت یک انترناسیونال ترقیخواهان!

برومند

در مصر، و پیشتر در تونس و قبل از آن در فرانسه و یونان و اسپانیا و... طوفانهایی خواهان تغییر وضع موجود، خواهان عدالت و آزادی و برابری برپا شدند. در برابر هریک از اینها سیستم سرمایه داری در هیات جهانی به تدبیر و توطئه و مقاومت پرداخت و هریک را جداگانه به بیراهه برده و میبرد. البته شکست دادن این جنبشها (حتا یک به یک) برای سرمایه آسان نبوده و نیست؛ چراکه خواسته های برحقشان کماکان و به صلابت صخره و در زمین واقعی موجود است.

این مبارزات البته قدمهایی هم به پیش برداشته اند. ارزیابی کم و کیف این پیشرفتها منظور این نوشته نیست. آنچه پیداست پیشروها هنوز آنقدر نیست که باری از دوش توده های محروم بردارد. مساله اینست که چنین جنبشهایی، که حتا به تنهایی در مصاف با کل سرمایه، باز اینچنین سرمایه را به چالش کشیدند، اگر از حمایت موثر یکدیگر برخوردار میشدند، مسلما دستاوردهای به مراتب بیشتری میداشتند.

احزاب و سازمانهای چپ، هریک به نوعی، سخن از ضرورت تحزب پیشرو (و در واقع دریغ از نبود آن) به میان آورده اند که دراصل به نقص مهمی اشاره دارند. اما این سوال پیش میاید که شاید یک انترناسیونال نیروهای ترقیخواه دراین رابطه چاره ساز باشد؟! در کشور ما مثلا تعدادی احزاب که هریک خود را حزب مورد نظر مردم میخوانند، و بیشتر از آن تعداد هم سازمانهای چپی فعالند که همان وزن را برای خود قائلند. این البته دستاورد مبارزات دهها ساله بی ترقیخواهان این کشور است و علی رغم هرگونه اشکالات دربرگیرنده بی دستاوردهای فراوانی هم هست. اما نمیتوان پنهان کرد که هیچیک از آنان نتوانسته اند آن حزب مطلوب همه نیروها را سازمان دهند و موانع پیش پای جنبش کارگری را کنار بزنند. از دیدگاه هریک از این احزاب میتوان ایرادات درست یا نادرستی به احزاب دیگر گرفت اما این نوشته برای چنین داوریهایی نیست. تنها سوال اینست که چرا هیچیک از این احزاب (و در هیچ کشور دیگری حتا) در امر تشکیل انقلابی کارگران و توده های محروم موفق نبوده اند. بورژوازی پاسخ این سوال را با مفاهیمی نظیر پایان تاریخ و ابدی نمایاندن سلطه بی سرمایه میدهد؛ اما این انفجارات توده بی اخیر، چه در کشورهای متروپل اروپایی و چه در شمال افریقا و خاورمیانه نشان میدهد که این عوامفریبی مدتهاست خریدار ندارد. نیروهایی از چپ هم که مشکل را، بغمی نفهمی، نبود دموکراسی و آزادیهای دموکراتیک میدانند عملا راه حل را در تلاش برای دموکراتیزه کردن سیستمی جستجو میکنند که زیر چکمه های

بازار عظیم سرمایه داری، نه برای رقابت بازاری و نه دموکراسی اش، باقی نمانده است. هوش فراوانی نمیخواهد که ببینم هرزده بی از دموکراسی و آزادیهای دموکراتیک هم، از آنجا که مستقیما علیه حاکمیت جبارانه بی هر جناحی از سرمایه داریست، تنها با تلاش پیگیر طبقه بی کارگر میسر است و در گرو یک مبارزه بی مردم سالارانه است. بنا براین نه دنباله روی از این یا آن بورژوازی، بلکه یک مبارزه بی کمونیستی که متوجه تغییر کل این نظام سراپا دیکتاتور باشد، خواهد توانست دستاوردهای دموکراتیکی را هم به ثمر برساند.

چرا کارگران یونان در مصاف دولتی که مستظهر به پشتیبانی بورژوازی اروپا و جهان بود تنها ماندند؟ نه کارگران فرانسه (و نه هیچ کشور دیگر) در آن مقطع به یاری شان نشتافتند. چرا کارگران فرانسه که آنهمه با رشادت هم مبارزه کردند در برابر بورژوازی فرانسه تنها ماندند درحالیکه بورژوازی فرانسه بورژوازی جهانی را پشت سر خود داشت؟ و چرا همین مشکل، امروز، دامنگیر کارگر مصری است؟ پاسخ، به نظر من، این نیست که احزاب مختلف در شهرهای اروپایی تلاشهایی کردند و جمعیتی را به تظاهراتهایی در حمایت مبارزات مردم مصر فراخواندند؛ چراکه غیاب کارگران اروپایی، عرب، اسرائیلی، و دیگر کشورها... در این تجمعات بسیار چشمگیر بود. تردید دارم که حتا فراخوانی هم برای شرکت این کارگران داده شده بود. بنابراین دشوار نیست فکر کنیم که اینهم یکی از عللی بود که امثال تونی بلیر و اوباما جرات کردند چنان آشکارا از ریاکاریها و اشک تمساح هایشان برای مردم بسا خاسته مصر، در روزهای اول قیامشان، چرخش کنند و به حمایت آشکارتر از مبارک تغییر موضع دهند. شاید ویکی لیکس دیگری لازم نباشد تا بدانیم نماینده گان بورژوازی دردهلیزهای خصوصیشان چگونه به ابتدایی ترین حقوق توده های محروم توهین و دهن کجی میکنند. آنان تنها وقتی عقب خواهند نشست که از قدرت متحد ما شکست بخورند.

باز به سوال فوق برمیگردم: چرا ما موفق نبوده ایم چنین مبارزه بی را سازمان دهیم؟ شاید کسی پاسخ دهد؛ البته که موفق بوده ایم و چنین و چنان کرده ایم. امیدوارم حق با آنان باشد. اما من صبر کمتری دارم و فکر میکنم که این مبارزات توده بی دو سه سال اخیر نشان میدهد که بورژوازی در هیات بین المللی و جهانی اش به مصاف مبارزات ما میاید و آنها را تک به تک شکست میدهد؛ درحالیکه حسنی مبارک ها هیچگاه تنها نمیمانند. از، تقریبا، همه بی سران دولتهای اروپایی و امریکا گرفته تا ناسیونالیستهای رنگارنگ، اسلامیستهای گوناگون، صهیونیستها، تا گرایشهای کمر شکن اتحادیه بی، که طبقه بی مارا در شاخه های مختلف تولیدی و در مرزهای ملی شقه شقه کرده اند، از تونی بلیر که برج دیدبانی بورژوازی غرب درمنطقه است تا بانکی مون و "همه بی مردان رییس جمهور" که در پوشاندن ریاکاریشان هم ناتوان مانده اند و مشخصا در

مورد عطای مصر، دموکراسی خواهی شان را به لقایش بخشیدند و آشکارا از سلطه بی بیچون و چرای بورژوازی در مصر حمایت کردند! آنان خطیر بودن ماجرا را دریافته اند؛ از اینرو، در برابر هر حرکت محلی ما، همه باهم به مصاف میایند. گویی پیام مارکس ما را هم جعل کرده اند و "بورژواهای جهان متحد شوید" را شعار خود کرده اند!

اما پیام "کارگران جهان متحد شوید" پیام مارکس به ما بود. جناحهای مختلف بورژوازی، موقتا، میتوانند متحد شوند تا مردم را از میدان آزادی قاهره به خانه بفرستند؛ اما، بخشهای مختلف سرمایه خصلتا در جدال و تضاد منافع همیشه گی اند و نمیتواند متحد بمانند. آنان عمدتا با بمبها و سرکوب مداوم و مهمتر از آن با عوامفریبهای رنگارنگ برای سیستم شان عمر میخرند. آن طبقه بی که هیچ منافی در تفرقه و رقابت ندارد، طبقه بی کارگراست. قدرت ما در اتحاد ماست و شامل ترین اتحاد ما، اتحاد جهانی ماست. مارکس هم با پراتیک خود؛ با تشکیل انترناسیونال اول و بعد هم دوم، این اتحاد جهانی ما را گامهایی به تحقق نزدیک کرد. یک چنین ابزار تشکیلاتی و مبارزاتی مهمی امروز بیش از همیشه مورد نیاز است. این را انترناسیونال سوم و تلاشهای بعدی ما برای پرکردن این خلاء هم نشان میدهد. شاید این ایراد پیش آید که وقتی ما در تحزب طراز نوین کشوری با چنین مشکلاتی روبرو هستیم بهتر است "قاچ زین" را بچسبیم؛ انترناسیونال پیشکش! اما پس از اینهمه مشکلات و ناتوانی در ایجاد احزاب قدرتمند کارگری کشوری و محلی، باید پرسید آیا یک مشکل مهم ما، غیاب یک انترناسیونال ترقیخواهان نیست؟ آیا همین کمبود در تضعیف مبارزات کشوری و به شکست کشاندن مبارزات محلی مان تعیین کننده نبوده است؟ آیا تلاش برای حمایت طبقاتی سازمانیافته از یکدیگر بن بست تحزب چپ را هم باز نخواهد کرد؟! آیا شکستهای سختتری را باید تجربه کرد تا دوباره این آموخته بی طبقاتی را که از یک قرن و نیم پیش جزء داده های مارکسیسم بوده، دوباره بیاموزیم؟ با توجه به ثقل اجتماعی طبقه بی جهانی کارگر، امکانات تکنیکی و اینترنتی فعلی، رسانه های جمعی و سطح آگاهی کنونی پیشروان جنبش کارگری، این امر، گرچه بسیار خطیر هم باشد، میسر و در دسترس مینماید.

ما میبایست سالها پیش، به دنبال از وقفه بی انترناسیونالهای پیشین، در صدد تشکیل یک انترناسیونال بر میامدیم. لجاجت ناسیونالیسم چپ، که دامنگیر جنبش است، تاحال این مهم را از نظر دور داشته است. امیدوارم خونها و شکستها و عقبگردهای دیگری لازم نباشد تا ما هم این پیام اصولی را رساتر بشنویم که: **کارگران جهان متحد شوید!**

افغانستان به بیطرفی دایمی و غیر نظامی شدن نیاز مبرم

اکا دمیسین دستگیر پنجشیری
ای میهن من و خنجر خاور من
هستی سپر قاره و پهنای من
پیغام زمان و زنده گی را بشنو
از "بام جهان" و چشمهء باور من

“فروغ هستی”

افغانستان به بیطرفی دایمی و غیر نظامی شدن نیاز مبرم دارد نه به پیمانها و پایگاههای نظامی تجا و زکار محافظه کاران کهن ونوین انگلیس و امریکا، یکبار در ربع آخر سده و بیست تنظیمهای بنیاد گرای طالبان، القاعده، تیروزرم بین المللی، مافیای مواد مخدر و "شهادت طلبان!"، عربی، عجمی، پاکستانی و افریقی را به افغانستان صادر کرد و کشور در حال رشد و مستعد به تکامل ما را به میدان جنگ و بستر خونین کشمکشهای تنظیمهای بنیادگرا و طالبان و به شکل چندین اقلیم ملی - مذهبی، دینی قومی، وزبانی مخالف و مختلف در آوردند.

بار دیگر در آغاز سده بیست و یک، گره کوری برده ها و صدها گره سر درگم دیگر اجتماعی - سیاسی - اقتصادی، ملی و بین المللی جامعه و زخمی بیمار و نیمه جان ما زدن و طرح تحکیم پایگاههای نظامی خود را در "قلب پر تپش آسیا" به پیش کشیدند. این طرح نخست توسط سناتوران و نمایندگان برجسته و سلاطین نفت و صنایع جنگ افزارهای جهان مطرح گردید و اینک این طرح به شعار مبرم روز امریکاییان افغان تبار و رهبری مقامات نظامی و مالی مردم نیمه جان و صدها حزب سیاسی بی نقش و پراکنده افغانستان تبدیل گردیده است و به مقیاس ملی و بین المللی درینجا و آنجا بمثابة یک ضرورت ملی و اجتماعی از این طرح با آب و تاب ویژه دفاع میشود.

ولی مردم رنجکشیده ما در پشت این شعارهای به ظاهر خوشایند بوی دود، شعله های بی لگام و وحشی آتش، صدای انفجار بمبهای ویرانگر، کاروانهای جنگ افزارها، بازارهای پر رونق فروش و خرید مواد مخدر، جنگ افزارها و مهمات جنگی و "طنابهای اسارت خلق وطن" خود را با چشمان بازمی ببینند. و صدها های مرگیار جنگ خونریزی "تخته خیز" و حضور و نفوذ جا معه جهانی را از طریق رسانه های گروهی و تارنما های یک سر و میلیونها زبان انترنتی می شنوند و می خوانند.

مردم میهن آتشدل ما بانگرانی پیشبینی میکنند که با تحکیم پایگاههای نظامی سرزمین سوخته و نیمه جان ما بازم به میدان زور آزماییهای جنگی و تخته های خیز خطرناکی مبدل و عمر حضور و نفوذ نظامی و سیاسی سلاطین نفت و گاز بر صدها گنج خفته ی کشور ما طولانی تر و دراز تر خواهد شد. احتمال خیزهای بلند دیگری به آنسوی مرز آمو و به میدانهای غنی نفت و گاز و "بحیره خزر" بیش از پیش افزایش خواهد یافت و در نتیجه این پیشرویها، رهبران سنتی آسیای میانه به ویژه رهبری دولت فساد پرور کشور ما مانند گرجستان با تحولات مخملین نارنجی و با سناریوی از قبل تنظیم شده و دیگری گوشه نشین، بی نقش و یا با تارهای نفیس "راه ابریشم"، سازمانهای ناتو یا شانگهای و ایکو بسته خواهد شد. نماینده گان آگاه مردم میهن در روشنی تجارب تلخ و آزمون شده و یک ربع قرن گذشته به حق مشوش اند و بانگرانی به فضای ناروشن فردای جامعه بلاکش خود ابراز نظر میکنند که:

روسیه و شوروی و وارثا با استحقاق آن "روسیه و

فدراتیو" هنگامیکه قادر به مهار کردن تحولات دمو کرا نیک مخملین و نارنجی طرا ز دمو کراسیهای غربی، در گرجستان شده نتوانست از کلوخ دولت جمهوری اسلامی افغانستان نیز به هیچ صورت آتشی بر نمی خیزد. ولی مردم افغانستان منافع دیگری دارند. همه به تفاوت نظر و عمل، تفاوت گفتار و کردار رهبران دولت اسلامی باور خود را باخته اند.

این دولت پشت و روی ندارد؛ بین دوستان و دشمنان؛ میان پاسداران زنده گی و طالبان خودکش و بیگانه پرور، میان دهقانان و باغبانان، تولید کنندگان گندم، انار، انگور، زعفران و تولید کننده گان چرس، تریاک و مواد مخدر، و بین القاعده طالبان و تنظیمهای تندرو و نیرو های طرفدار آزادی دموکراسی ترقی و مقاومت عادلانه ملی - دموکراتیک و میهنی علامت تساوی میگذارند.

بنابراین این دولت دوست و دشمن ستراتیژیک و سیاسی دایمی ندارد. تکیه گاه آن برچه ی خارجی است. برچه و میراثخواران بریتانیا ی کبیر و شرکای نفت نوش عربستان و ایران آخوندی به هیچوجه جای پاسداران و سر بازان با شهامت وطن و فرزندان مردم را پر نمیتوانند. برچه های دشمنان روزتاروز کند و بی برش میشود.

دلیل این بی برشی و کندی این برچه های جامعه جهانی روشن تر از آفتاب است به گونه و مثال، یکبار طالبان و بنیادگرایان حزب اسلامی، بخش جدایی ناپذیر ترورزم بین المللی قلمداد شد. سالی گذشته که این نیروهای واپسگرا تندرو و تشنه گان خون زن و مرد و کودک و وطن با یک چرخش تند و "تحول کیفی!" به طالبان سپید و خاکستری و "رزمندگان مقدس" مبدل شدند. در اداره های محلی و دولت مرکزی مقامات مهم و پر در آمدی را به اشاره و ابروی آقای خلیل زاد بدست آوردند.

سپس حضرت صبغت الله مجددی یکی از پیشوایان طریقه نقشبندی، رییس کمیسیون "مستقل تحکیم صلح" و شیخ الحدیث شینواری رییس قوه قضاییه طالبان بازم گامهای دیگری به مساعدت پولی انگلیس بلند کردند. و ملا عمر و حکمتیار را برای اشتراک در دولت فرا خوانند. فردا یا پس فردا بدون ترس از اشتباه نوبت سازش با بن لادن و دیگر رهبران برجسته ی و هابیت و ترورزم بین المللی نیز فرا خواهد رسید.

از بین کجروشیهایی آشکار شعبده بازان یکسر و هزاران زبان جهان یک نتیجه منطقی بدست می آید که سناریوی ۱۱ سپتمبر ترور احمدشاه مسعود، کنفرانس "بن"، لویه جرگه های طراز قرون وسطایی،

صحنه سازیهای انتخاباتی برای ریاست جمهوری و شورای ملی و آزادیهای بی پشتوانه مردمی یک هدف ستراتیژیک داشته است و دارد تا نخست آخرین پایگاههای جنبش ملی دموکراتیک و مردمی کشور درهم شکسته و جاروب شود و آنگاه جاه و شان (طلایه داران و پیشقراولان) سلاطین نفت از افغانستان به حیث تخته و خیزی بسوی ثروتها و بازار کشورهای نوبه استقلال رسیده ی آسیای میانه بویژه بسوی میدانهای گاز و نفت سرشار بحیره خزر (۱) و تصرف ثروتها سرشار زیر زمینی میهن آتشدل ما گامهای نوینی بلند نمایند.

به تلخی باید یاد کرد که مردم افغانستان دوبار سپر نیم قاره و هند و روسیه تزاری و روسیه شوروی شده اند باری در دهه و آخر قرن ۱۹ و بار دیگر در ربع آخر سده بیست و ولی با هزاران دریغ باید گفت که در هر دوبار آزادی و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خود را در نتیجه معاملات پشت پرده امیران

معامله گر از دست داده

و بهترین فرزندان و قهرمانان وطن قربانی تهاجمهای قشون رنجبران و گنجبران جهان ویا مجبور به ترک ده و دیار خود شده اند با صراحت میتوان پیشبینی کرد که تکرار آگاهانه اینگونه قراردادها و معاملات سیاسی پشت پرده اشتبا ه تاریخی جبران ناپذیر دیگری است که به خلق وطن تحویل داده میشود.

نفوذ و حضور بیگانه، خصال آزادی دوستی و آزاد گی مردم بیگانه ستیز میهن ما را زایل میکند و دولتهارا به افزار بی شعور منافع انجوها و انحصارات امپریالستی مبدل ساخته، پروسه و رشد مستقل ملی را کند میکند. حق حاکمیت ملی و استقلال ملی ما نقب گذاری میشود و ثروتها و گنجهای نهان مردم ما طی چندین دهه به غارت میرود.

خلاصه مردم چین قدیم مثلی داشته اند که:

"گذشته را بدانید تا آینده را بدانید"

ما نیز به گذشته و دوره میرویم فقط از سالهای ۱۳۶۵-۱۳۷۱ خورشیدی به ایجاز کامل یادی میکنیم:

در آن سالها جامعه و پرتب و تاب ما با همه تضادهای سردرگم و نیروهای محرکه و آن وارد یکی از تند پیچهای نوین تاریخ گردید.

سیاست مصالحه ملی مطرح شد همه نیروهای اجتماعی و سیاسی و نظامی کشور در معرض یک آزمون تاریخی قرار گرفت؛ لویه جرگه دایر و قانون اساسی وضع و تصویب شد. قانون انتخابات، قانون احزاب سیاسی، قانون مطبوعات و دیگر اسناد تقنینی بسود دموکراسی و مردمسالاری نافذ گردید.

زمینه و اشتراک آگاهانه و سازمان یافته و صفوف فعالان سیاسی کارمندان دولت، کارگران و متحدین حزب حاکم در حیات سیاسی مساعد شد. این تحولات صرفه جویانه تر از اداره دولت اسلامی مختلط ساخت پاکستان بریتانیا و امریکا و دهها بار بیشتر دارای کفایت کاردانی با انضباط و حساب و کتاب شفاف و دارای فعالان سیاسی لشکری و کشوری شایسته تر از امروز بود.

گذشته از این اصلاحات روبنایی صحنه سازیهای انتخاباتی برای شورای ملی آغاز و انجام گردید. از درون صندوقهای انتخاباتی به گونه مصر و افغانستان امروز رهبران حزب حاکم و متحدین قابل اعتماد آنان و اعضای جبهه پدر وطن سر بلند کرد.

نخستین اجلاس شورای ملی پس از پانزده سال وقفه گشایش یافت نخستین صدراعظم غیر حزبی در دوران حاکمیت ح. د. خ. ۱. مامور تشکیل حکومت شد. اولین کنفرانس تجار ملی گشایش یافت. سلطنت طالبان، سرمایه داران متوسط ملی به ویژه در دوران به کارگیری سیاست مصالحه و ملی (۱۹۸۶ - ۱۹۹۲) از تسهیلات و تضمینات حقوقی و قانونی فراوانی برخوردار شدند.

دهها میلیارد افغانی در بیش از هفت صد شرکت تجارتی جدید تراکم و تمرکز یافت از ۶۴ ماده قوانین بسود رشد آزاد مناسبات سرمایه داری عقب نشینی آشکار صورت گرفت صاحبان عالیترین امتیازات اقتصادی و اجتماعی دوران سلطنت مستقما یا توسط نماینده گان قانونی خویش صاحبان جایدا دهی از دست رفته و مصادره شده خود شدند و از حق اشتراک در شورای اقتصادی برخوردار گردیدند. ولی این عناصر دوپهلوی، امروز بیش از محافظه کاران کهنه و نو انگلیس و امریکا برضد کارمل، تره کی و نجیب اله در رادیوهای بیرون مرزی خویش های و هوی بپا می نمایند.

رهبر حزب وطن خلاف اراده رهبران حزبی و دولتی چهار اسپه بسوی مرکز تجارت جهانی و روم بدون خسته گی و عقب نگری منزل میزد ص ۳۶

کاش کوچه ما را نمی خواند

محمدنبی عظیمی

پیوست به شماره پیشین
شخصیت ها و پیرسناژ های عمده :

امین از جمله شخصیت های کلیدی داستان به شمار می رود، به طوری که حضور ملموس وی را در بسیاری اتفاق ها و حادثه هایی که در کوچه ما رخ می دهند، حس می کنیم. اما این امین هرکسی که باشد مخلوق نویسنده داستان است. بنابراین هر حرف و هر عملی که او و سایر قهرمانان کوچه ما بر زبان می آورند و انجام می دهند، سخنان و عملکرد های آنان نیست؛ بل از نویسنده داستان است که به ذهن آن ها گذاشته می شود. پس تاهنگامی که امین امین است و در نقش خودش ظاهر می شود، آدم ساده، صمیمی و خوش قلبی است که زلیخا و مادرش و زنده گی را دوست دارد و با کوچه گی ها، آشنایان و آدم های دور و برش روابط متعارف و صمیمانه برقرار می کند. او تا اخیر داستان شخصیت آرام، برده بار، و بی توقعی دارد. اصلاً خشمگین نمی شود. در برابر ظلم و اجحافی که در مراحل مختلف زنده گی بر او وارد می کنند، نمی ایستد و برده وار همه ستم ها را قبول می کند و به جان می خرد، انگار آدمی است که حتی اگر مورچه یی سهواً در زیر پایش بمیرد، اقیانوسی از اشک از چشمانش جاری می شود. اما هنگامی که بزرگ تر می شود و به آدم سیاسی مبدل می گردد، دیگر وی امین نیست، بل نویسنده داستان است. یعنی کسی که خواسته است از زبان امین خاطرات زنده گی سیاسی را بازگو کند، عقده ها و کمپلکس های روحیش را بگشاید، کسانی را که دوست دارد تا سرحد نامحدودی ستایش کند و کسانی را که بد می بیند، با زشت ترین کلمات و دشنام ها مورد سرزنش قرار دهد. این امین در دادگری هایش تند و شتابزده عمل می کند و در گزارش های خطی و ژورنالیستیک گونه اش دست به دامن " افواه " و " شایعه " و " آوازه " می زند و از خط صداقت ژورنالیستیک گهگاهی یکسره عدول می کند. به همین سبب است که دادگری هایش آکنده از تناقض و تحلیل هایش سرشار از حب و بغض سیاسی اند. اما این کدام عقده است که آفرینشگر امین را مجبور ساخته است که با قهرمانان و شخصیت های سیاسی که در داستانش حق و ناحق راه یافته اند، برخورد های جداگانه داشته باشد؟ یکی را از پشت شیشه سیاه عینکش بنگرد و دیگری را از پشت شیشه سفید عینکش؟ مگر شگفتی آور نیست که کسی که به ایدیولوژی چپ و دانش مترقی باور داشته و از زمره کسانی بوده است که برای تدویر کنگره حزب تلاش داشته است، در زمان حاکمیت حزب حاکم سکوت کرده و از مزایای آن استفاده کند؛ ولی پس از سقوط حاکمیت قلم برگردد، نظام را لائیک (مثلاً در ص ۶۰۰) بخواند، افسران ارتش را دله و دیو و کارگزاران نظام را دست نشانده و عمال بیگانه؟

بیباید ریشه این ارتداد سیاسی را پی گیریم :

این دیگر یک حقیقت است که نویسنده کوچه ما، زمانی از جمله فعالین حزبی بوده است و از جمله رفقای که برای تدویر کنگره مؤسس در تک ویو و تلاش خسته گی ناپذیر بوده اند. چندی پیش رفیق گران ارج جناب عبدالصمد اظهر یکی از پیشکسوتان حزب دموکراتیک خلق افغانستان به مناسبت چهل و پنجمین سالگرد حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در بخشی از نیشته " از کجا تا به کجا؟ " که در سایت وزین " اصالت " اقبال نشر یافته بود، در مورد اولین اقداماتی که برای تدویر کنگره مؤسس

می گرفت، چنین می نویسد:

"... یکی از کار های مهم واولی که باید انجام می شد، نزدیک سازی دیوار زندان، ببرک کارمل و میر اکبر خیبر بود که بنا بر سوء تفاهمی از هم فاصله گرفته بودند. عده یی از فعالین به این امر اهتمام ورزیدند که نقش اساسی را در این ارتباط تسلیم لایق اداء نمود. با رفع سوء تفاهمات، کار ایجاد تماس ها، نشست های محدود و مباحثات آغاز گردید که روز تا روز گسترده تر شده می رفت. از جمله کسانی که در این ارتباط علاوه بر ببرک کارمل و میر اکبر خیبر زودتر فعال شده بودند می توان از سلیمان لایق، ذبیح الله زیارمل، حکیم سروری، شاد روان عارف سروری، شاد روان مهرالحق قطره، شاد روان قدوس غوربندی، اکرم عثمان، دوکتور شاه ولی و نویسنده یاد نمود. زمانی که تماس ها و جرح و بحث های ببرک کارمل و میر اکبر خیبر با شخصیت های کلیدی منتج به دستیابی تفاهماتی گردید، کار همه جانبه ایجاد تشکیلات مقدماتی، به مثابه زیر بنایی برای تدارک تدویر کنگره مؤسس آغاز گردید."

مرحوم عبدالقدوس غوربندی نیز در صفحه نهم کتابش " نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان " اکرم عثمان را عضوی از حلقه حزبی خود و از جمله همسنگرانی می داند که برای نخستین بار زنده یاد میر اکبر خیبر را "استاد" خطاب کرد:

"... میر اکبر خیبر درس زبان انگلیسی را شروع کرد. در اولین روزهای تدریس تاثیر عمیقی بر ما گذاشت. او به مرور زمان و به احتیاط نظریات سیاسی و فلسفی خود را مطرح می کرد. در گروه سه نفری مان به مرور دوستان و همسنگران دیگری راه یافتند. محمد اکرم عثمان، عارف اکبری [سروری] بشیر رویگر، رحمت الله، محمد موسی آتش، ذبیح الله [زیارمل] و سیلانی که معرفت قبلی با سلیمان لایق داشتند، یکی بعد دیگری به حلقه ما راه یافتند. به یاد دارم آن بار اول بود که محمد اکرم عثمان، میر اکبر خیبر را استاد خطاب کرد. بعد از آن دیگر کلمه استاد با نام خیبر گره خورده بود. تنها در حلقه ما نی، بلکه در میان تمام اعضای حزب مروج گردید."

حالا چه واقع شد که این عضو پیش کسوت حزب دموکراتیک خلق افغانستان عقده مند گردید و آستین بر زد و شش سال تمام صرف کرد برای نوشتن کوچه ما که اگر به دقت خوانده شود، دشنام نامه بیست بر ضد بهترین رفقای آن دورانش. از جمله زنده یاد عارف سروری، حکیم سروری، بشیر رویگر، ذبیح الله زیارمل، مهرالحق قطره، قدوس غوربندی، عبدالصمد اظهر، رحمت الله، شادروان موسی آتش، سیلانی و دیگر رفقا که با تمام فراز ها و فرود های روزگار تا همین اکنون به آرمان های حزب و مردم خویش وفادار مانده اند و هرگز به خاطر برانند! گرفتن و تغییر دادن اذهان مخالفین ایدیولوژیک شان " کوچه" بدل نکرده اند. و سوال دیگر این است که چه خصومتی میان امین قهرمان کوچه ما و زنده یاد ببرک کارمل می توانست وجود داشته باشد که بخش زیاد داستان آکنده است از اتهام و کنایه و هجو و تحقیر آن فقید؟ آیا شهادت میر اکبر خیبر را که دشمنان حزب به دوش ببرک کارمل مرحوم می اندازند، باعث این نفرت بی پایان شده است و یا نرسیدن به مقام های حزبی و دولتی درخور در همان وقت و زمان؟ مسأله یی ترور استاد خیبر را که

دوست و یار زندان و رفیق راه و همراه ببرک کارمل بود، دیگر همه می دانند که توسط دو نفر از اعضای حزب اسلامی گلبندین حکمتیار صورت گرفته بود و توسط وحید مزده یکی از پژوهشگران آگاه مسایل سیاسی و تاریخی افشاء شده است که خود داستانی است پر از اشک و خون و من درجای دیگر این یادداشت ها به صورت مفصل درباره آن خواهم نوشت. اما می ماند مسأله مقام دولتی و موقف حزبی که اگر انصاف داشته باشیم، می بینیم که هم در زمان زنده یاد ببرک کارمل و هم در وقت ریاست جمهوری داکتر نجیب الله شهید، مقام های بلند سیاسی به وی تفویض شده، هرگز به حاشیه رانده نشده و همیشه مورد توجه بوده است.

به طور مثال آیا حضور یک شخص در بسی کمپیون های دولتی، اشتراک کردن پیهم وی در میز های گرد برای توضیح و تشریح اهداف دولت، مفتخر شدن به رتبه بزرگ علمی یک کشور دلیل اعتماد و توجه دولت به آن شخص نیست؟ آخر من خود که بارها با آن بزرگوار در میزهای گرد رادیو تلویزیون وقت افغانستان برای توضیح حوادث اجتماعی، سیاسی و نظامی آن برهه زمانی اشتراک داشته ام؛ حتی یک کلمه انتقاد آمیز نسبت به سیاست های دولت از زبان آن جناب در آن زمان نشنیده ام، چه رسد به دشنام زنی و تحقیر و توهین افراد و شخصیت هایی که تا کنون هیچ محکمه یی سندی دال بر محکومیت آنان ارائه نکرده است.

اگر از موضوع دور نرفته باشیم می خواستم به یاد دوستان بیابورم که این تنها کوچه ما نیست که نویسنده اش خواسته است وضعیت سیاسی و اجتماعی افغانستان چهل سال پیش را در حاله یی از روایت بیان کند. بل نویسنده گان دیگری هم هستند که چنین کار بزرگی را انجام داده اند ولی بیطرفی یک داستان نویس را پاس داشته اند. مثلاً رزاق مامون نویسنده " عصر خودکشی " که در ۱۶ ساله گی در زمان قدرت و حاکمیت سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به خاطر تعلقش به حزب اسلامی گلبندین حکمتیار به زندان رفت و سال های متمادی را در زندان پلچرخ سپری کرد و می بایست عقده می داشت و دست کم با نیش زبان انتقام می گرفت؛

بر عکس در زمان قطورش حتی یک کلمه توهین آمیز به آدرس کسی ننوشته است. در این زمان که در حقیقت تقابلی است در بین استخبارات دولت افغانستان (خاد) و استخبارات سابق در کابل که تا پایان داستان به صورت دردناک ادامه می یابد، رزاق مامون درباره برخی از کارکنان مهم وزارت امنیت دولتی، ولی با نام های مستعار و شخص داکتر نجیب الله رئیس و بعد ها وزیر آن وزارت با اسم حقیقی اش حرف می زند؛

اما نه به آن زشتی و نه با آن درشتی که در کوچه ما به کار رفته و روای داستان از آن استفاده کرده است. مؤجز این که رمان مامون بر مبنای خط ایدیولوژیکی نوشته نشده است و به همین سبب در بین طیف وسیعی از روشنفکران کتابخوان از شهرت کم نظیر برخوردار شده و از جمله آثار ماندگار داستانی محسوب می گردد.

مؤجز این که رمان مامون بر مبنای خط ایدیولوژیکی نوشته نشده است و به همین سبب در بین طیف وسیعی از روشنفکران کتابخوان از شهرت کم نظیر برخوردار شده و از جمله آثار ماندگار داستانی محسوب می گردد.



به ادامه ص ۲۰ کاش کوچهء ...

چندان که با برخورد عاطفی به مسایل بنیادی جامعه و جهان پیرامون شان می نگرند، نه با دید عینی و ریالیستیکی. جناب حسین فخری داستان نویس و منتقد ادبی کشور ما در شماره ۳۶۲ ماه جوزای ۱۳۸۹ خ، روزنامه ۸ صبح در مورد چنین می نویسد:

" نویسنده در رمان کوچهء ما آدمی است عاطفی و احساساتی و نسبت به آدم های داستانی اش به برداشت های احساساتی و اخلاقی اکتفا می کند. به یکی همدردی نشان می دهد به دیگری بدبینی و حتی خصومت و نفرت. یعنی بسیاری ها را از پشت عینک سیاه و سفید می نگرند و در نهایت نگرش روشنفکرانی را می نمایند که با برخورد اخلاقی محض، مسایل اجتماعی و تاریخی را مطرح می کنند. نویسنده تاریخ را به مثابه داستان تلاش ها و رنج های مردم مورد توجه قرار نداده و شکلی از پرس و جوی اجتماعی نیست. استنباط تازه بی از تاریخ به خصوص برای جوانان ندارد. رمان تاریخی، اثری تخیلی و مبتنی بر احساس نویسنده بی است که غالباً بر مبنای خط عقیدتی نمی نویسد. اما اگر تصویری که از دوران مورد نظرش می دهد، جامع و بی غرضانه باشد، می تواند به غنای آگاهی ما از آن دوره کمک کند. در ادبیات داستانی شخصیت خوب و بد مطلق وجود ندارد و اگر سایه ادبی نباشد گهگاهی هتک حرمتی هم به مشام می رسد. .. در نتیجه اساسی ترین جنبه داستان که همان " نشان دادن " است فراموش می گردد و جایش را توضیح دادن مستقیم و پرگویی به خود اختصاص می دهد. "

اکه موسای یهودی :

دومین پرسناژ عمده داستان شخصی است به نام موسای یهودی پدر دختر نازنینی که دل درگرو مهر امین سپرده است. موسی به - گفته راوی- در عتوفان جوانی به نهضت اتحاد ملی ترکستان می پیوندد و با تعدادی از جوانان انقلابی با شفیقستان که در آن جمله هشت تن یهودی با شفیق نیز شامل بودند به اردوی سرخ ثبت نام می کند. بعد در جنگ جهانی اشتراک می کند و به خاطر پیروزی طبقه کارگر تمام کشورهای جهان، با همزمان دیگرش خود را به آب و آتش می زند و از نخستین دولت کارگری جهان در برابر ارتش سفید تا پای جان دفاع می کند. سرانجام به افغانستان فرار کرده با پول های باد آورده بی که معلوم نیست از کجا کرده در شهر نو یعنی منطقه اشرافی شهر کابل بوستان سربازی برای خود می سازد و زننده گی بی دغدغه بی را حتی در دشوارترین شرایط کابل می گذراند. البته من به این کاری ندارم که او جاسوس موساد بوده است یا یک یهودی بی آزار. ولی شگفت زده می شوم که در میان آن قومی که پول دین و دنیای شان است، چنین شخصیتی می تواند وجود داشته باشد که داشتن و نداشتن پول و منفعت مادی در روابط روزانه برایش بی اهمیت است؛ زیرا تا کنون نه مسلمان چنین چیزی شنیده و نه کافر چنین چیزی دیده! به هر حال این شخص که شراب خوری است قهار و رفیق دریا نوش دیگری هم به نام محسن آغا دارد، تا ختم داستان به مثابه رهنما و غمخوار و مشاور امین باقی می ماند. اما این آدم به شدت پرگو، فلسفه باز، تاریخ دان، دانای کل و عقل عالم است. اودرسی جا ها کتابی حرف می زند و کتابی می اندیشد. مثلاً هنگامی که درباره حوادث انقلاب اکبر حرف می زند، به آدم این تصور دست می دهد که کتاب تاریخ اتحاد شوروی وقت را گشوده و خط به خط آن را می خواند و به امین و محسن آغا چنین تفهیم می کند که انگار افغانستان نیز شوروی باشد و حوادث تاریخی هم دور باطلی که در همه جا یکسان رخ داده می تواند. خاخام، فارسی را مانند بلبل حرف می زند و ابیات زیادی از گنجینه های ادب زبان فارسی را

درحافظه دارد. گل و گل بته را دوست دارد و می و می خانه را می پرستد. بدین ترتیب او جامع الکملات است! فقط عیب بزرگش این است که سخت منفی باف است و دادگری هایش تند و شتاب زده اند و همین امر سبب می شود که در بسیاری حالات درک درستی از وضعیت نداشته باشد و امین معصوم را با مشوره های ناسخته اش از نهضت مترقی کشورش دور و دورتر ساخته سرانجام به انزوای سیاسی بکشاند.

اما حکمت این که چنین نقش برجسته بی به این " یهودی سرگردان " و دخترش در این داستان داده شده است چیست؟ آیا نویسنده برای رنگینی هرچه بیشتر هوا و فضای داستانی به این امر مبادرت کرده است؟ یا می خواسته است به مردمی که نمی فهمند، بفهماند که با ایهاالناس زنهار! زنهار! که خداوند مسلمان و یهود و غیر و نصارا را یکسان آفریده و در امر خلقت به هیچ طایفه بی امتیازی نبخشیده است، یا این که گزارشی داده باشد برای قوم یهود که آخرین یهودی افغانستانی در شرایط دشوار افغانستان چگونه زیست و چگونه حتی حاضر شد دخترش را در عقد نکاح یک مسلمان در آورد؟

محسن آغا :

این شخص دکان انتیک فروشی دارد در جوار مسجد حاجی یعقوب. آدم رند، چالاک ولی دست و دلبازی است و در پس خانه دکانش انواع و اقسام مشروبات الکلی را ذخیره کرده است. از ویسکی گرفته تا ودکا و کنیاک و شراب های وطنی آن هم درخ های ده منی. وی آدم به درد بخوری است زیرا رمز کار در بازار را بیخی بلد است و می داند چگونه خر در گل مانده خود و دوستانش را با دادن یک مشت پول و یا یک بوتل مشروب و یا تحفه و تارتق از گل بیرون بکشد. وی در هر زمان و هر برهه تاریخ با رجال و شخصیت های بزرگ و مطرح حشر و نشر دارد و در دستگاه جهنمی استخبارات وقت نیز آمد و شد! اگرچه فرصت طلب و معامله گر است ولی روابط خوبی با جوانان دارد و گهگاهی آنان را به کباب و شراب دعوت می کند. امین را دوست دارد و همو است که چندین بار به نجات وی شتافته و مانند یک پدر و دوست خوب به وی کمک کرده است.

شخصیت های دیگر:

در کوچهء ما بر علاوه این شخصیت ها، آدم های دیگری هم هستند: شیر احمد پدر امین مرد عیاش، پول پرست و زنباره بی که تا آخر داستان بد، بد است و دشمنی آشتی ناپذیری با یگانه پسرش و رفقای حزبی امین دارد. عالی به بیگم مادر پدر امین شخصیت منفی دیگر در این داستان است. پهلووان در محمد ترکاری فروش، جاجی گک .. سلیمان کبابی و مثلاً دریا خان والی سنگان! شخصیت های سیاسی نیز با نام و هویت اصلی و سرگذشت زنده گی شان در این رمان راه یافته اند. مثلاً ظاهر شاه، سردار محمد داوود، رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، وزرا، سفرا، رهبران تنظیم ها و سایرین. اما دلچسپ تر از همه این است که برخی از شخصیت های داستانی مانند مثلاً سلیمان کبابی و یا دریا خان کسانی اند که با همین نام ها در جامعه زیسته اند و مردم آنان را می شناسند.

مثلاً این سلیمان کبابی را که از کفر ابلیس در شهر کابل مشهور تر بود کدام کبابی نمی شناسد؟ همورا که سیاه چرده بود و لاغر اندام و دکان کبابی محقری در یکی از پسکوچه های عقب جاده نادر پشتون و نزدیک به فروشگاه بزرگ افغان در آن زمان داشت و تمام هنرش در پختن " کرابی " لذیذ و کباب خوشمزه خلاصه می شد؛ نه در عرضه کردن مشروب به مشتریان شناسا و یا ناشناس. اساساً این مشروب الکلی که از در دیوار " کوچهء ما " می بارد، در آن زمانی که نویسنده از آن سخن می گوید، زیاد معمول نبود و به جز خواص در دسترس عوام الناسی مانند

سلیمان کبابی قرار نداشت. حالا آن فلک زده را ببینید و مشروب خوری و مشروب فروشی را، یا قاچاقبری و دشمنی اش را با شیر احمد خان سفیر و سرانجام خود کشی و حلق آویز شدنش را در فرجام داستان. درست است که دکان او پاتوق بچه های مکتب بود و من نیز با همصنفان بارها در آنجا رفته و کباب خورده ام ولی هرگز به یاد ندارم که در آن دکان در چاینگ های چای برای مشتریان مشروب آورده باشند. البته که او آدم شوخ طبع و زننده دلی بود و غالباً با مشتریانش می خندید و مزاح می کرد. بیخی به یاد است که روزی من دستگیر صادقی و کبیر و اسحق توخی از بالا حصار گریختیم و رفتیم به دکان سلیمان. هر کدام ما دو خوراک کرابی خوردیم، مگر هنوز هم احساس گرسنه گی می کردیم. پول را که پرداختیم یکی از میان به وی گفت " سلیمان آغا دل ما را نگرفت! " سلیمان با تعجب به سوی ما نگریست و پس از چند لحظه بی که اندکی دور شده بودیم با صدای بلند گفت: " آغا جان غم نخور، پسان شگوفه می کن!" پس می بینید که این سلیمان کبابی هرگز در شهرنو و آن هم در جوار مسجد جامع حاجی یعقوب دکان کبابی نداشتند است. ولی اگر این سلیمان آن سلیمان کبابی نیست پس بر نویسنده داستان بود که نام دیگری برای این قهرمان داستان بر می گزید تا برای خواننده نسل آن روز " کوچهء ما " سوال و پرسشی باقی نمی ماند. وانگهی اگر یک لحظه تصور کنیم که یکی از فرزندان و یا یکی از نزدیکان و خویشاندان سلیمان کبابی به این کتاب دسترسی پیدا کند و پدر خانواده شان را با چنین سیما و انداز در این داستان بیابد، چه خاکی بر سرشان باد خواهند کرد!

دریا خان :

در ص ۱۶۴ ج ۲ چنین می خوانیم: " امین با خود می گوید: چه بدبختی بزرگی! بسوزه ای [این] طالع ناسازگار. مار از پدینه بدش می آید، دهن غارش سبز می شه! این همه جاسوس در سر و آخر کوچه کم بود که ای [این] سوته ساروان هم پیدا شد. " " سودای همسایه گی با چنان نرغولی، هوش از سرش می پراند. به اتاق مادرش می رود و ماجرا را بازگو می کند. حسینه می گویدش که از اول صبح شاهد قضیه است. خدا به داد شان برسد. آن روز در چرت و سوادای مادر و پسر سپری می شود، تا این که بامداد روز دیگر با بانگ بلند یک گاو شیری از خواب بیدار می شوند و می دانند که همسایه، دوستدار دوغ و ماست و شیر و قیماق هم می باشد. عصر همان روز از پشت دیوار بوی خوش نان پنجه کش خانگی و دود تنور به مشام می رسد و ملذذ می شوند که همسایه جدید شان تنوری نیز سرشته کرده است. روز جمعه همان هفته کسی در می کوید و امین به محض گشودن دروازه با همسایه دیو پیکر و شیخ بروتش مقابل می شود. با هم سلام و علیک می کنند و همسایه با لهجه مردم اطراف می گویدش که نامش دریا خان، رتبه اش دگروال و دفتر و دیوانش در وزارت داخله است. "

امین و دریا خان که حالا همسایه اند، بارها با هم ملاقات می کنند. امین همسایه اش را شخص تازه به دوران رسیده کم سودی می یابد که عضویت حزب را به خاطر کسب مقام و چوکی و جمع آوری پول و دارایی برگزیده و از بحر بیکران دانش مترقی تنها به فراگیری چند مقوله فلسفی بسنده کرده است.

اما این دریا خان چون یک نرغول اطرافی است و نساوار به دهن می اندازد و هنگام حرف زدن تف آغشته به نساواردهنش را به سر و روی امین باد می کند بنابراین موجبات خشم و نفرت امین اشرافی را بر می انگیزد. پس از مدتی در هنگام تقرر ولی های جدید، سنگان نصیب این سوته ساروان (دریا خان) می شود و دریا خان که به نظر کمیته مرکزی یک انقلابی قاطع،



به ادامه ص ۲۱ کاش کوچهء ...

سرسخت و بی گذشت است، به این پست گماریده می شود و القصه

واما، اگر این دریا خان زاده تخیل نویسنده است و چون بیچاره اطرافی است، شایسته این همه طنز و تمسخر، باید سوگمنده یاد آور شد که در عالم واقع یک دریا خان دیگری نیز وجود داشت در ارتش افغانستان که تارتیه دگروالی رسید و در پست های فرماندهی قطعات اردوی وقت افغانستان وظایفش را با کمال صداقت و ایمان داری حتی در مرزهای کشور به انجام رسانید. این دریا خان نیز بلند بالا بود و استخوان بندی محکمی داشت. از ولایت پکتیا بود و در زبان فارسی مشکل داشت به طوری که حرف "ق" را "ک" ک "اداء می کرد و حرف "پ" را "ف" و برعکس. اما وی انسان بی کبر و بی ریا بود. او به خداوند ایمان داشت و مسلمان پارسا و معتقد بود. اتفاقاً همین شخص در دوران جمهوریت سردار محمد داوود بنا بر هر ملحوظی که بود به حیث والی سمنگان مقرر شد و سال ها در همین مقام با کمال راستی و درستی در خدمت مردم بود. من او را از نزدیک می شناسم، زیرا در قرار گاه قول اردوی مرکزی منی همکار بودیم و یادم است که من و جنرال محمد آصف الم رییس محکمه عالی قوای مسلح وقت که از یک سفر کاری از صفحات شمال کشور برمی گشتیم، برای ادای احترام به نزدش رفتیم و چه اخلاص و استقبال و مهمان نوازی شایسته بی که نگو و نپرس.

از دوستی شنیدم که دگروال صاحب دریا خان به رحمت حق پیوسته است که خداوند وی را ببخشد و جنت فردوس جایگاهش باشد، آمین یا رب العالمین! و اما اگر حالا این کتاب "کوچه ما" را فرزندان شاد روان دریا خان بخوانند و متوجه شوند که پدرشان به خاطر گناه ناکرده به چه القابی مفتخر! شده و چه کوزه ها و کاسه هایی بر سرش شکسته است، چه خواهند گفت و چه خواهند کرد؟

در "کوچه ما" از آدم های دیگری نیز با نام های حقیقی شان شخصیت سازی شده که برای نسلی که در همان دوران در شهر کابل زنده گی می کردند - با اندکی تأمل - چهره ها و سیما های آشنایی هستند. مثلاً همین ربانی را که انگار دوست ظاهر شاه بوده باشد کدام شاگرد همان وقت لیسه حبیبیه کابل نخواهد شناخت؟ همو را که در تابستان داغ بالاپوش می پوشید و کلفش روسی به پا می کرد و دهنش همیشه پر از خنده می بود و به جز کلمات شاه و شهزاده و دربار سخن دیگری برای گفتن نمی داشت در "کوچه ما" تلویحاً به حیث مسخر ظاهر شاه معرفی شده است. یا زنده یاد مهر الحق قطره را که از جمله چند تن افسران آگاه پولیس در آن دوران بود و عضویت جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را داشت چه کسی نمی شناسد. اما می خوانیم که از اونیز به حیث مخبری که به وظیفه مقدس خیانت کرده باشد، یاد آوری شده است. شاد روان عارف [سروری] مشهور به "خرمگس" نیز چهره بی آشنایی است که همه او را می شناسند و می دانند که وی یک انقلابی پرشور و دانشمندی بود که متأسفانه از اثر افراط در مصرف مشروبات الکلی - شاید در پستوی انتیک فروشی محسن آغا - از حزب اخراج گردید. با این عنرا دختر فرقه مشر نیز که خوشبختانه در این جا با نام مستعار معرفی شده است، دختر همان فرقه مشر معروفی بود که دو دختر دیگر نیز داشت. دخترانی که همه صاحب شهرت بودند و جمال و کمال؟ حتی همین زلیخا نیز کسی نمی تواند بود، جز همان دختر یهودی جذاب و پری پیکری که در آن سال ها در شهر نو کابل می زیست و هر روز عصر برای به نمایش گذاشتن تن و بدنش به پیاده روی های اطراف پارک شهر نو قدم می زد و جوانان رند آن دوران وی را به عنوان "زنی به نام

شراب" می شناختند، متلک باران می کردند و دست می انداختند.

خوب دیگر چه بگویم؟ اگر همین طور درباره قهرمانان این رمان سخن بزنم، می ترسم که گپ به فیها خالون کشانیده شود، فقط در این بخش یک نکته را می خواهم یاد آور شوم که این فقدان عنصر تخیل در "کوچه ما" است که باعث شده تا گهگاهی چنین اشتباهات دردناک و مضحکی رخ دهد.

رجال سیاسی در "کوچه ما" :

جناب حسین خفزی، نویسنده و منتقد ادبیات داستانی در کشور، در رابطه با شخصیت های سیاسی و حادثه های تاریخی در کتاب "کوچه ما" چنین می نویسد: " .. نویسنده از بخش های ۱۰۰ تا ۱۵۸ و .. کوشیده که نظر مساعد یا همدردی یا نفرت خواننده را نسبت به دوره بی از تاریخ یا شخصیت های عمده داستان خود جلب کند؛ اما نتوانسته او را چنان بیاراید و در چنان حوادثی شرکت دهد که عکس العمل او طبیعی بنماید. در توجیه وقوع هر حادثه بی عمل و جهت کافی موجود باشد و هر حادثه در شرایط و اوضاعی که اتفاق می افتد، طبیعی جلوه کند. فقط یک مشت حوادث تاریخی به دلخواه نویسنده دستچین شده و به زور برتنه داستان تحمیل شده است. اکثریت حوادث اصلی و فرعی این بخش ها با یکدیگر وابسته گی ندارند. با هم ترکیب نشده اند و با حادثه ماقبل و مابعد خود ربطی نداشته و لازم و زاید از هم تشخیص داده نشده، فقط آن چه اهمیت دارد سیر و یازتاب حوادث خرد و بزرگ تاریخی است و حب و بغض نویسنده در برابر کرکترهای عمده داستانی و رجال سیاسی و مرحله خاصی از تاریخ اخیر کشور. آری! به نظر من نیز چنین می رسد که همین دادگری های آکنده از حب و بغض سیاسی درباره وقایع تاریخی و شخصیت های سیاسی که در داستان نقش داشته اند باعث شده است که دره زرفی میان نویسنده و خواننده بی که برمسایل و رویداد های آن برهه هایی تاریخ آگاهی داشته و یا خود از جمله بازیگران آن صحنه ها بوده اند، به وجود آید. در جلد اول "کوچه ما" از محمودی فقید گرفته تا طالب کندهاری و غیره و سردار محمد هاشم صدراعظم و برادرش شاه محمود خان سپه سالار ملقب به پدر دموکراسی و ظاهر شاه و سردار محمد داوود بانی نظام جمهوری در افغانستان و دیگران به حیث رجال سیاسی با نقش های تاریخی شان یاد آوری شده است. اما در این بررسی ها هیچ سخن تازه بی که به درد تاریخ بخورد و پژو و پژوهشگران و جوانان را به کار آید به چشم نمی خورد. آن چه گفته می شود، حاصل رنج نویسنده گان و پژو و پژوهشگرانی است که سال ها دود چراغ خورده اند و خامه رنجه کرده اند. اگر حرف هایی هم در ذهن این رجال گذاشته شده، یا نقل قول دست کاری شده بی است از این کتاب و آن کتاب و یا از شخصیت هایی همچون ضیاء خان مجید قوماندان گارد ویاور رئیس جمهور -- که به خاطر تکرار آن سخنان در این جا و آن جا از ارزش تاریخی اندکی برخوردارند- به چشم می خورد. زیرا در این سخنان یا ابری از پرداخت های ادبی سایه افکنده و عین سخنانی نیست که ممکن است سردار محمد داوود یا زنده یاد محمودی و یا مثلاً مرحوم فیض محمد خان وزیر داخله نخستین جمهوری افغانستان بر زبان آورده باشند و یا چنان آکنده از تناقض اند که خواننده را به گمراهی و بیراهه می کشانند. طور مثال نویسنده کوچه ما در صفحه ۵۸۴ در مورد مشاجره لفظی که بین وحید عبدالله وزیر خارجه و فیض محمد وزیر داخله وقت رخ داده باشد، چنین می نویسد: " .. فیض محمد وزیر بی ترس داخله که به داشتن تمایلات چپی معروف بود بر وحید عبدالله می غرد: گپت را برابر دهنش بزن. تو کی هستی که شطحیات باد می کنی؟ مگر دهان رهبر تو هستی؟ " وحید عبدالله با بی پروایی جواب می دهد: بلی دستت

خلاص!

حالا اگر این دو تن از جمله رجال سیاسی نمی بودند و مانند محسن آغا و آکه موسای یهودی از جمله قهرمانان داستان می بودند، شاید این گفتار آکنده با لفظ قلم فیض محمد خان مرحوم قابل پذیرش می بود؛ ولی از آن جایی که ما زنده یاد فیض محمد را می شناسیم و می دانیم که زبان مادری وی پشتو بود و به زبان فارسی تسلط فراوانی نداشت، چگونه واژه " شطحیات" را که حتی همین حالا هم بسیاری ها معنایش را نمی دانند در این دیالوگ به کار برده باشد؟ درست است که وی دلیر مرد بی همتایی بود؛ ولی هرگز با کسی به درشتی و زشتی سخن نمی گفت، چه رسد با یک وزیر کابینه. وانگهی وحید عبدالله مرحوم نیز شخص مؤدبی بود و با وصف اختلاف نظرهایی که بعدها بین اعضای کابینه جمهوری بروز کرد، برخورد وی با افسران و شخصیت هایی که در کودتا اشتراک داشتند، بسیار صمیمانه بود. نکتهء دیگر که این سخنان را بی اعتبار ساخته و از ارزش تاریخی شان می کاهد، این است که راوی داستان در بسی حالات سخنان این شخصیت ها را دست کاری کرده و مطابق ذوق و سلیقه و شیوه نوشتاری خود تعبیر داده است، مثلاً من چطور باور کنم که آن چه با گفته های من شده است، با گفته های دیگران هم نشده باشد. مثلاً در صفحه ۵۸۹ در رابطه به پیوستن من به حزب د.خ.ا. افغانستان چنین می نویسد:

" همین طور نبی عظیمی که در شب قیام، وزیر دفاع را خلع سلاح کرده بود و اولین حامل مژده پیروزی به سردار بود، آورده است که: " مانند دیگر رفقایم از نظر افتادم و در فرقه هفت ریشخور، تقریباً هیچ کاره شدم. روزی عبدالوکیل عضو برجسته حزب دموکراتیک خلق به ملاقاتم آمد و به نماینده گی از سازمانش به من پیشنهاد عضویت داد. چون راننده تحقیر شده درگاه رهبر بوم، به آن حزب پیوستم. " و این در حالی است که من در آن موقع در فرقه هفت ریشخور ایفای وظیفه نمی کردم و یگانه علت پیوستن من و رفقایم به حزب دموکراتیک خلق افغانستان عقده های شخصی ما نبود. ما توسط ذبیح الله زیارمل به حزب جذب شدیم نه توسط عبدالوکیل. این جریان در صفحه ۱۲۰ چاپ دوم اردو و سیاست چنین بازتاب یافته است:

" .. بالاخره من همراه با آصف الم و ستار خان بعد از روزهای طولانی دولی و تردید، در حالی که سرخورده گی ها و عقده های شخصی ما، نسبت به دست اندرکاران رژیم بالای ما غالب گردیده بود و پیوستن دریک سازمان سیاسی مترقی را یگانه راه ترقی و تعالی کشور می پنداشتیم به گروه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوستیم و شروع کردیم به جلب و جذب سایر همکاران و رفقای نزدیک خود به حزب دموکراتیک خلق افغانستان. "

بدیهی است که اگر نویسنده جریان پیوستن من را به حزب در بین گیمه نمی آورد، معلوم بود که آن چه آورده است، خلاصه بی بوده است از آن جریان؛ ولی او آن گفته ها را در بین گیمه گرفته که معنای آن نقل قول دقیق و معتبر است از سخنان یک شخص.

به همین ترتیب آیا می توان آن ماجرا و دیالوگی را که بعد از دعوت در خانه عبدالرزاق ضیایی یکی از دوستان شخصی سردار محمد داوود گویا بین دونفر از سرکرده های بخش پرچم حزب دموکراتیک خلق صورت گرفته باشد، باور کرد؟ نویسنده "کوچه ما" در صص ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، و ۵۲۶ جلد اول آورده است که عبدالرزاق ضیایی به منظور جلب همکاری و معلوم ساختن نظریات سرکرده های (نویسنده به عوض واژه "سران" به منظور اهانت و تحقیر هرچه بیشتر رهبران حزب از واژه "سرکرده" که معمولاً برای باندهای دزدان و قاچاقبران به کار برده می شود، استفاده کرده است.)



به ادامه ص ۲۲ کاش کوچهء ...

جناح پرچم حزب توسط امین به دوتن از آنان پیغام می دهد که امشب مشتاق دیدار شان است و از سردار داوود برای شان پیامی دارد. خلاصه آن دو را امین در تاریکی شام به منزل وی می برد و ضیایی بعد از استقبال گرم از آن ها می گوید که داوود خان امیدوار است تا جریان پرچم از چپ نمایی بیشتر پرهیز کند و از نوشتن مطالبی چون " درود به لنین ! " اجتناب نماید. پس از این حرف ها در کنار سفره می نشینند ، می خورند و می آشامند. سرها گرم می شود و صفا و صمیمیت بین شان برقرار می گردد. در این میان ضیایی شروع می کند به دادن پند و اندرز به این دو سرکرده. به هر حال شب پخته می شود و یکی از مهمان ها که علاقه مفراط به گوشت و مشروب دارد ، با ولع تمام لقمه می زند و پیبایی مشروب می نوشد. چون ضیایی این وضع را می بیند آهسته به امین می گوید : " رفیق ما مثل فیل می نوشد. خدا پرده کند ! " دوست دریا نوش متوجه می شود و با انگلیسی مغلوط و شکسته به ضیایی می گوید : " گرسنه های تاریخی مثل من می خورند و می نوشند و این کار هیچ عیب ندارد. "

بالاخره آنان خداحافظی می کنند و در آخرین لحظه کسی که مشروب زیاد نوشیده است درگوش ضیایی می گوید به سردار بگو " چرا مرا نمی بینی ؟ این هردو پایت با گدی هستند. " ضیایی خشمگین می شود و به امین و همراهانش می گوید واقعاً جای شرم است ، اکنون که هیچ کاره هستید همدگر را تخریب می کنید چه رسد به روزی که مملکت به دست شما بیفتد. سپس دروازه را با شدت بسته می کند و آن سه نفر را بهت زده برجای می گذارد.

این عکس العمل اهانت بار میزبان، نشئه مهمان دریا نوش و پرخور را می پراند و با دستپاچه گی به رفیقش می گوید : " به رفاقت ما سوگند که دروغ می گوید. او ایجت است، ایجت امپریالیسم! " دومی به زبان پشتو می گویدش : " گه نخورخاین ! همه چیز معلوم شد. "

«آن اما این دو کی ها هستند ؟ اگرچه نویسنده در این جا نامی از آن دو نگرفته است ولی در صفحات بعدی مثلاً ص ۸۹ جلد دوم به وضاحت می نویسد که یکی از آنان زنده یاد ببرک کارمل بوده است: "اما بعد از اقتضاح رهبر درخانه رزاق ضیایی ، بار نخست این اعتماد چشم و گوش بسته خدشه دار شد و از ضیایی شنید که مرشد شان اوراد حقیقت یک گدی یا بازیچه می بیند و از سردار می خواهد که ارتباطش را مستقیماً با شخص خودش قایم کند تا به اصطلاح با هیچکاره ها. " حالا شناختن شخص دیگر مشکل نیست؛ زیرا که هم سرکرده بوده است و هم به زبان پشتو صحبت می کرده و هم سخت مورد احترام سردار داوود بوده است. پس چه کسی می تواند باشد به جز استاد خیبر فقید؟

حالا انصاف برشماس ، آخر ببینید، این ببرک کارمل پسر ارشد یک جنرال مقتدر و پاک نفس اردوی آن وقت افغانستان است که می گوید : " گرسنه های تاریخی مثل من می خورند و می نوشند... " مگر زنده یاد ببرک کارمل در خانواده فقیری زنده گی می کرد که گوشت را برای بار اول دیده باشد ؟ یا مشروب را؟ آیا پدرش دست کم توان خریدن یک کیلو گوشت را هم نداشت که پسرش در پشت میز ضیایی صاحب ! با چنان ولع گوشت بخورد و باعث آبرو ریزی میزبان به نزد بانوی منزل گردد؟

وانگهی " ما " که استاد خیبر را می شناختیم و از بس که انسان وارسته ، آزاده و مهذب بود وی را " مرد مقدس " می گفتیم ، چگونه می تواند با چنان کلمات زشت و ناشایستی دوست خود را مورد سرزنش قرار دهد؟ جملاتی که حتی یک فحاش بازاری نیز به ندرت به کار می برد. پس چه چیز

باعث شده است که نویسنده "کوچه ما" این واژه مردار را به دهن شخصی می گذارد که برای نخستین بار خودش وی را استاد خطاب می کند ؟ *** در جلد دوم که نویسنده ماجرای داستانی را تقریباً فراموش کرده و گزارشگر ماجراهای پراکنده و برخی حوادث تاریخی می گردد، درباره رجال و شخصیت های سیاسی مانند نورمحمد تره کی ، حفیظ الله امین، عزیز گلسا ، استاد زهما ، زنده یاد ببرک کارمل، استاد خیبر، دوکتور نجیب الله ، رهبران برخی از تنظیم های جهادی و دیگران به چهره نگاری می پردازد و اعمال خوب و بد شان را از پرویز انتقاد گذشتانده به دادگری می شنید.

و اما نویسنده "کوچه ما" درباره سایر بازیگران حوادث تاریخی کشور، هرچه نوشته و هر دادگری که کرده موضوع مورد بحث این نبسته نیست؛ زیرا پرداختن به آن ها مثنوی هفتاد من کاغذ مانند " کوچه ما " می شود که از توان و صلاحیت این ناتوان خارج است ؛ اما من می خواهم درباره آن ادعا هایی مکتب کنم که جناب کاندید اکادمیسین اکرم عثمان برای چندمین بار در این کتاب مطرح نموده و قتل بی رحمانه استاد فرزانه حزب ما را به دوش زنده یاد ببرک کارمل انداخته است. راوی داستان در صص ۶۵۱-۶۵۲ چنین می نویسد:

>> بالاخره قربانی را به خاک می سپارند و سخنرانی ها شروع می شود. یکی از سرکرده ها می گوید : " ما به خون تو سوگند یاد می کنیم که انتقامت را بگیریم. توطلسم سکوت پنج ساله راشکستی " یکی از شیفتگان آن قربانی که به مقتول بسیار نزدیک بود و از راه حدسیات قریب به یقین ، سر نخ های توطئه به دستش افتاده بود، با آرنج رفیق همرازش را که پهلویش ایستاده بود تنگه می زند و می گوید: " چه دلوار است دزدی که به کف چراغ دارد! " و رفیقش می گوید : " به چنین سرکرده هایی باید افتخار کنیم. دلسوزی از این بیشتر نمی شود که آدم برکشته دست خویش چنین زار بزند و اشک بریزد ! " اولی می گوید: " صد آفرین ، به راستی که این ها همه ، اشک تمساح می ریزند. آهسته حرف بزن ، ورنه چون خیبر ، سر ما هم زیر بال ما خواهد شد. <<

ببینید که این حرف های میان تهی را چه کسی می نویسد؟ همان کسی که پیش از نوشتن " کوچه ما " آدم کمی نبود و از یک عالم حیثیت، و جاهت علمی ، ادبی و سیاسی در نزد هزاران هزار روشنفکر و اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان برخوردار بود. همان فرزانه دیروزی که ادعا دارد با جرأت و جسارت خاصی در یک فضای بسته و مختنق "دراکولا و همزادش" را نوشت و نزدیک بود که به خاطر نوشتن آن جانش را از دست بدهد. آری همین شخص است که بدون داشتن هیچ سند و مدرکی از روی حدسیات قریب به یقین ! رهبر ارجمند حزب را که به گفته " بینا " یکی از خواننده گان سایت کابل پرس: " ببرک کارمل حتی جولانگی را که در ایپار تماش تار تنیده بود، از بین نبرد، بل در کاغذی نهاده و در بیرون خانه اش رها کرد " ، با کمترین احساس مسؤولیت و داشتن یک وجدان بیدار، قاتل استاد خیبر بزرگوار می پندارد. وانگهی مگر اختلاف بین این دو بار شیان و روزان زندان آن قدر ژرف بود که تنها و تنها یکی باید دیگری را از بین می برد ؟ از سوی دیگر چه خطری می توانست در موجودیت زنده یاد استاد خیبر متوجه رهبر حزب باشد که صرف با از بین بردن وی می توانست رفع گردد؟ درست است که سلیمان لایق و غوربندی و چندتن دیگر به خاطر آن که استاد عضو بیوروی سیاسی حزب نشده بود، همیشه با سخنان تحریک آمیزشان آتش نفاق و شقاق را در بین رهبری حزب - بنابر هر منظوری که داشتند- دامن می زدند و درحلقه خود وی را سزاوار رهبری حزب می

پنداشتند و تبلیغ می کردند؛ ولی این کوشش های مذبوجانه را هیچ کسی جدی نمی گرفت؛ زیرا و جاهت سیاسی ببرک کارمل و توانایی های او در سازماندهی و استدلال و سخنرانی های پرشور و دلیری و شهامت وی را در مبارزه رویا روی با دست اندرکاران نظام شاهی کسی نمی توانست نادیده بگیرد. و از سوی دیگر این برجسته گی های معنوی و ذاتی امتیازاتی بودند که به کس دیگری مجال نمی داد تا این شانس را پیدا کند که در برابر وی ایستاده شود و به رقابت بپردازد. پس آیا زنده یاد ببرک کارمل می توانست استاد شهید را رقیب خود بپندارد و برای از بین بردنش اهتمام ورزد؟

اما ببینید ببینیم که آیا واقعاً این اختلافات آن قدر عمیق و این رقابت ها آن قدر شدید بود که یکی تشنه خون دیگری گردد ؟ اکادمیسین دستگیر پنجشیری یکی از مؤسسين بنام " جمعیت دموکراتیک خلق / ۱۱ جدی ۱۳۴۳ خ " در صص ۵۸، ۵۹ کتاب مستطابش " ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در این مورد چنین می نویسد :

"... در این روزها درباره اختلاف شدید ببرک کارمل و خیبر و دید و باز دیدهای خیبر و لایق با داکتر حسن شرق و نورمحمد تره کی نیز افواها و سخنانی شنیده می شد... [خیبر] در آخرین روزهای زنده گی پرچم ، طرفدار تشکیل جبهه متحد و همکاری با حزب " انقلاب ملی " و جتی طرفدار انحلال فرکسیون پرچم بود و به گفته باریق شفیعی و سلیمان لایق در همان روزها پیام تهدید آمیز کارمل به وسیله نور احمد نور نیز به خیبر ابلاغ گردیده بود تا از مشی انحال طلبانه خود صرف نظر کند. "

پس می بینیم که زنده یاد ببرک کارمل برای سلامت و مصالح سازمانی که رهبری آن را به عهده داشت و برای برپایی و ایجاد آن رنج ها و ممرارت های فراوانی را متحمل شده بود ، انگار به پیام تهدید آمیزی مبادرت می کند. اما آیا این ادعا دقیق است ؟ و اگر واقعاً بنا به اظهارات باریق لایق چنین پیامی به استاد هم فرستاده شده باشد، محتوای این پیام چه می توانست باشد ؟ استیضاح در یکی از جلسات بیوروی سیاسی یاکمیتنه مرکزی حزب ؟ تنزیل مقام حزبی؟ اخراج از عضویت کمیته مرکزی ؟ یا مثلاً ترور و نابود ساختن فریقی آن استاد فرزانه که فقط زاده تصور و وهم و خیال جنون آسای افسانه پردازان و اتهام زنان می تواند بود و بس.

اتفاقاً همین دیشب تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۰ ضمن صحبتی که با جناب نور احمد نور داشتم از محتوای آن پیام پرسیدم که سخت شگفت زده شد و فرمود که آن دو رهبر برای صحبت کردن رویاروی هرگز نه مشکلی داشتند و نه به پیغامبری احتیاج ؛ زیرا فضای روابط بین ایشان تا آخرین روز زنده گی استاد خیبر هرگز اینقدر تیره نشده بود که نتوانند و یا نخواهند به صورت مستقیم و رویاروی با هم صحبت کنند. جناب نور احمد نور در پاسخ یک پرسش دیگر گفت که عدم ارتقای میر اکبر خیبر به عضویت بیوروی سیاسی حزب، مخالفت ببرک کارمل نی ، بل مخالفت رهبر حزب در آن وقت و زمان بود که با تأیید اکثریت رفقای حاضر در جلسه صورت گرفته بود. همچنان من از جناب نور احمد نور پرسیدم که آیا استاد خیبر تا این حد می توانست - حتی - پس از نوشیدن مشروب از خود بیگانه شود که ببرک کارمل و یا کس دیگری را با چنان الفاظ رکیک و مستهجن و بان لهجه و تحکم دشنام بدهد؟ که البته پاسخ منفی داد و با تأکید گفت که نه استاد خیبر در آن سطحی بود که چنین سخنانی بر زبان آورد و نه ببرک کارمل با آن مناعت طبع و غور ذاتی که داشت به کسی چنین احازه پی می داد.

جناب دستگیر پنجشیری برخلاف آن چه راوی داستان " کوچه ما " درباره جریان قتل نوشته است، درص ۶۲ ظهور و زوال می نویسد : ص ۲۵

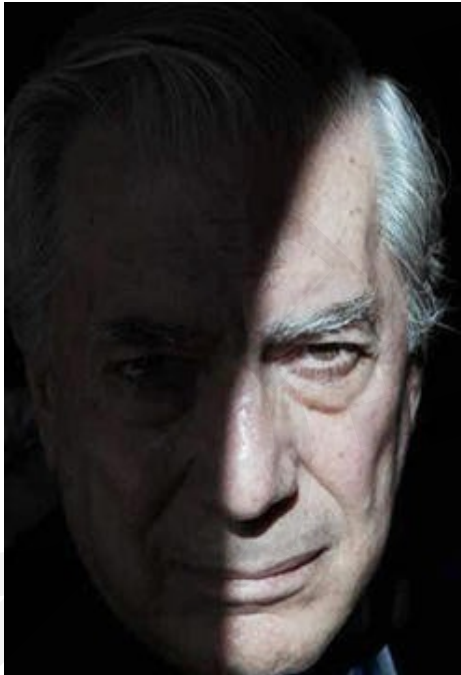
ماریو وارگاس جوسا در ادبیات و سیاست

نیلاب موج سلام

نام: ماریو وارگاس جوسا
 زمان و مکان تولد: ۲۸ مارچ ۱۹۳۶، جنوب پرو
 سپری کردن آوان کودکی و دانش آموزی: بولیویا
 برگشت به پرو (لیما): ۱۹۴۶
 ادامه درس در لیما: کلیسای مسیحی - ایتالیایی مسما به SDB
 تحصیلات: رشته های حقوق و ادبیات، یونیورسیتی جهانی سان مارکوس، لیما
 دنباله تحصیلات: رشته های فلسفه و ادبیات، یونیورسیتی کامپلمینس، مادرید
 شغل: فعال سیاسی، نویسنده، روزنامه نگار
 نایل آمدن به جایزه ادبی نوبل: اکتوبر سال ۲۰۱۰
 رمانها:

پیشوا، ۱۹۵۹
 شهر و سگها، ۱۹۶۳
 خانه سبز، ۱۹۶۵
 صحبت در «کلیسای جامع»، ۱۹۶۹
 سروان و گردان بانوان، ۱۹۷۳
 فلور و «مادام بواری»، ۱۹۷۵
 خاله بولیا و هنر نویس، ۱۹۷۷
 جنگ آخرالزمان، ۱۹۸۱
 قصه های میتا، ۱۹۸۶
 کی پالمینو مولیرو را کشت؟، ۱۹۸۶
 قصه گو، ۱۹۸۷
 تحسین مادر اندر، ۱۹۸۸
 مرگ در اندن، ۲۰۰۲
 ماهی در آب، ۱۹۹۳
 نامه ها به یک نویسنده جوان، ۱۹۹۷
 یادداشتهای سری دون ریگوبیرتو، ۱۹۹۷
 جشن سوربز، ۲۰۰۰
 بهشت جای دیگرست، ۲۰۰۳
 ویکتور هوگو و تلاش برای ناممکن، ۲۰۰۴
 دختر خراب، ۲۰۰۶
فلمنامه ها:
 شهر و سگها سال، ۱۹۸۵
 یاگوار [پلنگ]، ۱۹۸۷
 بولیا و معشوقش، ۱۹۹۱
 پانتولین ی یاس ویسیتادوراس، ۲۰۰۰
 جشن سوربز، ۲۰۰۶
نگاهی به چند اثر
 رماننویس پرویی - ماریو وارگاس جوسا
 بامداد یک پنجشنبه اکتوبر طلایی با صدای
 زنگ تلفن بیدار میگردد. رییس کمیته

ژوری اکادمی استاکهلم خودش را معرفی میکند و میگوید که وارگاس جوسا را برای جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۰ برگزیده اند. جوسا، در یک گفت و شنود بلافاصله میگوید: «چشمداشتی نداشتم زیرا سالهای متمادی یادی از من نشد. من فکر کردم اکادمی سویدن مرا بکلی فراموش کرده؛ حتی نمیدانستم که نام برنده جایزه را در ماه روان به آگاهی میرسانند.» در گمانه زنیهای منتقدان ادبی تا لحظات بازپسین مک کارتی و فلیپ روت امریکایی و هاروکی موراکامی جاپانی در حلقه تنگ آمده بودند.



جوسا شام همانروز در یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار داشت که جایزه تنها آثار او را ارج نمیکند بلکه زبان هسپانیایی که ۵۰۰ میلیون انسان را با مرز های گونه گون فرهنگ، ایدئولوژی و مذهبها شان بهم میپیونداند. کمیته ژوری، جوسا را بیشتر به خاطر آثار سیاسییش برگزید و در پاسخ مشخصاً بیان کرد که بخاطر «کارتوگرافی ساختار قدرت، تصاویر بُرنده مقاومت و شکست فرد» در آثارش. جایزه ادبی نوبل ارزش مادی ده میلیون کرون سویدی برابر با یک میلیون یورو را حمل میکند. رمانهای جوسا سوزنه های سیاسی، تاریخی، پولیسی و کمدی دارند. خانه سبز در رمان «خانه سبز»، تن فروش خانه بیست و قصه در آن، از مالک آنجا و

عشقش به یک دوشیزه گنگ و نابینا. در این رمان جرقه هایی از ریالیسم جادویی دید میزنند و در هر شخصیت مرکزی یک راوی نفس میکشد. در رمان «خاله بولیا و هنر نویس» شخصیتها و رویدادها در رستورانتهای، اتاقها و سالنهای هوتلها و لوونج میدان هوایی جدی گرفته میشوند. وارگاس جوسا در رمانهای نخستینش کنار ریالیسمی که در آثار ویلیام فاکنر یابیده بود، ایستاد. در سالهای هفتاد با تاثیرپذیری از پست مدرن نوشت و در سال ۱۹۸۱ «جنگ آخرالزمان» - نخستین رمان تاریخیش را بیرون داد.

نامبرده در رمان «بهشت جای دیگرست» بر پایه اسناد تاریخی، بیوگرافی نقاش - پاول گاوگین (پیرو سیک اکسپرسیونیسم) و مادر بزرگش فلورا تریستن را میبافد و ترکیبی از اکسوتیسم را بدست میدهد. سپس جوسا در چند رمان دیگرش کنار اروتیسم می ایستد. در «یادداشتهای سری دون ریگو بیرتو» اساسیترین سخنان را در «ایرو» ی آمیخته با ریسک و حیا سکوت میکند. با آنهم پرده بی از جلایش بر رمانهای «یادداشتهای سری دون ریگوبیرتو» و «تحسین مادراندر» نشسته است.

1. Litratur – Nobelpreis für Mario Vargas Llosa, Andrea Kreye und Jörg Hätzschel, Süddeutsche Zeitung, 66. Jahrgang, Nr. 233

2. Nobelpreis für zwei Klaviere, Lothar Müller, همانجا

ماریو وارگاس جوسایی که میلنگد

چون جوسا موازی بهم به فعالیتهای سیاسی و ادبی پرداخته، پس هر دو مسلک اصلی او شمرده میشوند؛ معترضه وار نمیشود به یکی یا دیگری پرداخت. بر این بنا، من که بامداد روز پنجشنبه هشتم اکتوبر بر نایل آمدن ماریو وارگاس جوسا به جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۰ آگاهی یافتم، بیدرنگ از خویش پرسیدم، اگر جوسا هنوز از دلیستگان انقلاب کوبا و فیدل کاسترو - بی آنکه به تایید یا تجرید فیدل کاسترو بپردازیم و بحث را به کژ راه ببریم - بود، آیا کمیته ژوری اکادمی استاکهلم به او جایزه ادبی نوبل را اعطا میکرد؟

ادامه در ص ۴۹

به ادامه ص ۲۳ کاش کوچهء ...

" ۹ بجهء همین شب میر اکبر خیبر هنگامی که قدوس غوربندی را تا وزیر اکبر خان همراهی می کرد و به سوی مکروریان اول و به منزل خود بر می گشت، در مکروریان دوم و مقابل مطبوعه دولتی سینه اش هدف گلوله دشمنان قرار گرفت .."

جناب سلطان علی کشمند صدراعظم پیشین و عضو بیوروی سیاسی حزب د. خ. ا. درص ۳۲۵ و ۳۲۶ ج ۲ کتابش " یاداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی " درباره این حادثه دردناک می نویسد:

" تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ خیبر به پیشنهاد و همراهی یک تن از اعضای کمیته مرکزی (عبدالقدوس غوربندی) از منزل خویش به عزم قدم زدن برون برآمد. معلوم نیست که چرا وی از مکروریان تا شیرپور (منزل غوربندی) رفت و هنگام بازگشت در چند صد متری رخداده از جانب نامبرده تنها گذاشته شد... در رابطه به شهادت خیبر حدسیات گوناگون به وجود آمد؛ ولی کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب حفیظ الله امین برده می شد. زیرا او از دیر باز با خیبر به تندی خصومت می ورزید و او را که انسانی با استعداد، محبوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در میان نظامیان از شهرت خوب برخوردار بود، رقیب سرسخت خویش می پنداشت. بعد ها معلوم شد که عبدالقدوس غوربندی با حفیظ الله امین روابط معین و زد و بند داشته است."

و اما تفاوت دیدگاه های استاد زنده یاد و ببرک کارمل فقید آن گونه که در دانش نامه آریانا می خوانیم عبارت از این بوده است که خیبر براندیشه های ملی گرایانه تاکید داشته و استدلال می کرده است که حزب باید ابتدا باندنیاال کردن منافع ملی سعی در تقویت پایگاه اجتماعی خود کند و بعد با این پشتوانه در عرصه بین المللی تبارز کند. ولی کارمل بر این عقیده بود که مشغول ماندن به مسایل داخلی نتیجه بی جزائروای سیاسی حزب ندارد و حزب راهی ندارد مگر این که با نزدیک شدن به قدرت های بزرگ از فرصت های بین المللی استفاده کند. البته آن طوری که کارشناسان می گویند، حب و بغض ها و تکروری ها و خود خواهی های شخصی هر کدام از رهبران ح. د. خ. ا. را نیز نباید از نظر دور داشت؛ ولی به هر حال ببرک کارمل به سوی رابطه نزدیکتر با رهبران شوروی و نزدیکی خیبر با محمد داوود رییس جمهور ملی گرای افغانستان نشان عملی تفاوت دیدگاه های آن ها می تواند بود.

برگردیم و از جناب کانید اکادمیسین بپرسیم که آیا ببرک کارمل آن طور یک رهبر سیاسی خام، بی تجربه و ناپخته بی بود که شخصیت مشهوری مانند استاد میر اکبر خیبر را به مرگ تهدید کند و پس از چند روزی نیت خویش را عملی سازد؟

و اما آخرین انکشافات در مورد قتل بی رحمانه استاد خیبر:

وحید مزده یکی از اعضای پیشین حزب اسلامی حکمتیار که نویسنده و پژوهشگر مسایل سیاسی است دوسال پیش نوشته بی به نام " قتل که کودتایی در پی داشت، / ۲۶/ می/ ۲۰۰۷ " در رابطه به قتل استاد خیبر شهید افشاگری های جالبی دارد که قسمت های از آن را در این جا نقل می کنم:

" در سال ۱۳۵۹ ش حکمتیار سفری به تهران داشت. در آن زمان در مطلبی که در نشریه راه حق

ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان در تهران به نشر رسیده بود، اشاره شده بود که خیبر به دست جناح خلق به قتل رسیده است. حکمتیار در صحبتی که صاحب این قلم حضور داشت گفت که این سخن درست نیست و خیبر به دست برادران محاهد خود مابه قتل رسیده است. نه او بیشتر از این در مورد توضیحات داد و نه کسی خواستار وضاحت بیشتر شد. این سخن حکمتیار برای من جالب بود و وقتی به پاکستان رفتم، تلاش نمودم تا یکی از اعضای حلقه بی را که در آن زمان در کابل علیه داوود خان فعال بود، بیابم و در مورد معلومات بیشتر به دست آورم، سرانجام این امکان میسر شد."

در سطوری بعدی می نویسد که سرانجام مسؤول دستگاه اطلاعات حزب اسلامی به پاس دوستی که با وی داشت حاضر شد که این اطلاعات را در اختیار من قرار دهد. دوست آقای مزده می گوید که گروهی برای کشتن سران حزب تعیین شده بود که در ترکیب آن خودش و دو جوان دیگر به نام های عبدالصمد کوچک و دکتر لطیف عضویت داشتند. آقای مزده می نویسد که برای کشتن ببرک کارمل لطیف که دانشجوی طب بود هر روز با صمد در جلو بلاک زنده یاد ببرک کارمل در حالی که کتابی در دست داشتند می نشستند و اپارتمانش را زیر نظر داشتند تا این که هنگام شام یکی از روزهای ماه اگست مرد وزنی از آن اپارتمان خارج می شوند که مرد مذکور از عقب از لحاظ انداز و اندام شباهت کامل به ببرک کارمل داشت و به همین سبب لطیف و صمد تا برگشت آن دو صبر می کنند و هنگامی که دیر وقت شب باز می گردند توسط لطیف بالای مرد فیر صورت می گیرد و نامبرده که کسی به جز انعام الحق گران (پلوت آریانا) نیست به قتل می رسد. وحید مزده ادامه می دهد:

" چند ماه بعد در ماه مارچ ۱۹۷۸ بود که صمد و لطیف بار دیگر در منطقه مکروریان کابل ظاهر شدند. این بار هدف میر اکبر خیبر بود. آن ها طبق عادت در تاریکی شب حمله و رمی شدند و این فرصت بعد از غروب آفتاب در یکی از روز های ماه اپریل میسر شد.

میر اکبر در نزدیکی مطبوعه دولتی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از پا درآمد و لطیف و صمد بار دیگر به وسیله همان بایسکل از منطقه فرار کردند. کسانی شهادت دادند که پس از شنیدن صدای گلوله، جیبی را دیدند که به سرعت از آنجا دور شد. هر چند این مساله تصافی بیش نبود، اما جریان قتل را پیچیده جلوه داد. ح. د. خ. دولت را در این قتل مقصد دانست و تشییع جنازه خیبر به تظاهرات ضد دولتی مبدل شد. ... دکتر لطیف اندکی پس از کودتای کمونیستی از پوهنتون کابل دستگیر و سپس مانند هزاران زندانی دیگر در سال ۱۳۵۷ به شهادت رسید، بدون این که دستگیر کننده گانش وی را به عنوان قاتل خیبر شناخته باشند. .. اما صمد کوچک که بعداً به عبدالصمد مجاهد مشهور شد، بعد از کودتای کمونیستی در جهاد مسلحانه شرکت کرد و سرانجام در حمله بالای قلعهء ملیشه های خلقی در ولایت غزنی، هنگامی که می خواست یک بمب دستی را از روی دیوار [پشت دیوار] به داخل قلعه پرتاب نماید، کارش مانند کشتن خیبر نتیجه معکوس به بار آورد. همان گونه که وی با کشتن خیبر به جای تعویق موجب تسریع کودتا شد. این بار نیز بمب پس از اصابت بالای دیوار به روی خودش افتاد و جا به جا جان سپرد. "

رجال سیاسی در " کوچهء ما " :

جناب حسین فخری، نویسنده و منتقد ادبیات داستانی در کشور، در رابطه با شخصیت های سیاسی و حادثه های تاریخی در کتاب " کوچهء ما " چنین می نویسد:

به ادامه ص ۶ پیامد های ...

مهم ترین عوامل پیروزی جهاد در افغانستان استفاده از قلمرو پاکستان در مقابل قشون سرخ شوروی وقت بود. اگر قلمرو پاکستان از سوی مجاهدین بر علیه روسها استفاده نمی شد پیروزی به آسانی ممکن نبود به گفته ی این مقام امنیتی کشور، حالا هم افغانستان از نقطه ی نظر جنگی به عین مشکل مواجه است. ولی آگاهان سیاسی بر این باور اند که این مسئله، مشکل از دوران جهاد است زیرا در دوران جهاد افغانستان، پاکستان به اضافه سایر کشور های دنیا به طور علنی در کنار مجاهدین ایستادند و تا توانستند مجاهدین را بر ضد ارتش سرخ شوروی در افغانستان کمک کردند حالا مشکل اساسی در این جا است که پاکستان از یکسو داد از دوستی و مبارزه بر ضد هراس افگنی در همکاری با نیروهای ناتو و امریکا می زند اما استخبارات این کشور و برخی از حلقهات در دولت پاکستان عملاً در دفاع و حمایت طالبان و برخی از گروه های شورشی قرار گرفته و بازی های دوگانه را دنبال می نمایند. اگر چه ایالات متحده ی امریکا و برخی از کشور های غربی به این بازی ها پی برده اند، اما انگلیس با وجود درک این همه بدبختی ها در گوش های شان پنبه گذاشته و هیچ تحرکی را به هدف وارد آوردن فشار، بالای حلقهات معلوم الحال پاکستانی مبنی بر عدم دخالت و تداوم مبارزه ی صادقانه بر علیه تندروی و افراطیت انجام نداده اند.

رییس جمهور افغانستان در سفر حاضر تلاش خواهد کرد تا این پیام را به نوعی به مقامهای انگلیسی برساند. اینکه انگلیس ها چه اقدامی در جهت تغییر حرکت شان در قبال طالبان و پاکستان روی دست خواهند گرفت هنوز مشخص نیست.

{۱} مانده گار { روزنامه ی صبح افغانستان }

دوستان گران ارج، خواننده گان ورجاوند!

از تأخیر در چاپ و ارسال نشریه از همه شما عزیزان پوزش می طلبم. با دریغ که بنا بر مشکلات فراوان نتوانستم بوقت معینه مسوولیت خویش را ادا نمایم. امید با بزرگواری تان خرده نگرفته و مرا عفو دارید. ارادتمند تان روزبه

سیاسی حاکمیت او د ملت تر مخ پرې ستونځي

نورمحمد غفوری

په اوسنیو تاریخي شیبو کې افغان غیرتي ملت او په تیره بیازمور دگران هیواد افغانستان وطنپال، ملی او ولسواک ځواکونه په سختو او برخلیک ټاکنو کې شرايطو کې دي. په ټول هیواد کې بی امني ورځ تر بلې زور اخلي. په داسې حال کې چې یوه کوچنی ډله دملت د عامه، د وگړو د شخصي شتمنیو او د نړیوالو مرستو په برملا او رسوا لوبت لگیاوه او د هیواد د اقتصاد انحصار یې په لاس کې نیولی، د ولس ژوند هره ورځ تر تیرې ورځې زیات له سختیو او کړاوونو سره مخامخ کیږي. د سونگ د موادو، خوراکی توکو او د ژوند دنورو ضروري کالیو او خدمتونو بیه هره روځ لوړیږي. په ټولنه کې یو ډیر عادی او معمولی او ان حتمی کار هم له رشوت او فساد سره تړلی دی. اوسنی تش په نامه دولت چې ځان یې د خارجي نظامی ځواکونو او نړیوالې فاسدي کړۍ تر وزرو لاندې پټ کړی دی، پخپل منځ کې له ستونځو سره مخامخ دی او له خپلو خارجي مرستندویانو سره هم گډه ژبه نشي موندلای. د ولس په منځ کې دا اوسنی دولت ځان ته مشروعیت نشي گټلای. دادی نږدی یو کال کیږي چې حکومت خپله کابینه نشي بشپړولای. د فساد په ضد هره جوړه شوی اداره د فساد د کموالی سبب نه، بلکې دهغه د لازياتوالی باعث گرځي. دجمهوری ریاست د انتخاباتو د جنجال انگازه لا د خلکو له غوږو نه وه لری شوی، چې د ولسی جرگې دټاکنود درغلیو ډولونه ووهل شول. د بیلا بیلو، ژبنیو، قومی، مذهبی او نورو ټولنیزو ډلو ترمنځ تضادونه په پرسیدلو عقود اوږی. دولتی او حکومتی ارگانونه ددې پرځای چې د وطن په جوړولو او د ملت په خدمت بوخت وی، د خپلو جیبونو او بانکي حسابونو په ډکولو او پخپل منځ کې د ملت د شتمنیو پر ویش په سیالیو اواناندریو اخته دی. دا دولت ددې توان نه لری چې پخپله پوهه او ابتکار هغه پرمختیایی بودجه چې په واک کې یې لری، په ټولگټو پروژو کې په کارواچوی، خو بیا هم د نورو نړیوالو مرستو د جلبولو مکرره ادعا هم کوی.

اوسنی گمارل شوی واکمنان نه خپل ولس ته د خپلو سیاستونو او فعالیتونو په اړه قناعت ورکولی شی، نه له وسله والو مخالفینو سره د بریالی جگړې او یا گټورې روغې جوړې وس لری، نه له گاونډیانو سره د سم چلند

جوگه دی او نه هم خپل نړیواله مرستندویه دولتونه له ځانه راضی ساتلای شی. د اوسنی دولت او حکومت سازشونه او مصلحتونه تر ډیرې اندازې د فرصت طلبو، غوره ماله، او د مایع خاصیت لرونکو افرادو له پاره د کار، شتمنی او عاید بڼه شرایط برابروی، خو ملی گټو ته دژمنو، هیوادپاله، پاکو، کارپوه او تحصیل لرونکو افرادو لپاره یې ستر خنډونه رامنځته کړی دي.

واکمن تیم د هیواد د بیا جوړولو له پاره نه یوازې دا چې پخپله کوم پلان نه شی جوړولای، د خارجي متخصصینو په مرسته جوړ شوی پلانونه او پروژې هم نه شی عملی کولای، نو ځکه یې د خپل واک د ساتلو لپاره د وخت د وژلو (دفع الوقت) سیاست په مخ کې نیولی دی. له هر چا او له هر لوری سره یې اوسنی ناندري او جنجالونه د ملی گټو د ساتلو لپاره نه دی غوره کړی، بلکې د خپلو عیبونو د پټولو، د خپلې نامشروع واکمنی د اوږدولو او د عوامو د غولولو لپاره دی.

دا واکمنان د نظام د وسله والو دښمنانو سره د ملی عامو مصالحو پر بنسټ د روغې جوړې اراده او کوم رښتیني پلان نه لری. دوی لا تر اوسه خپل وسله وال دښمنان سم نه دی پیژندلی. د هغو دپخلاینې لپاره لازم پرسوناژ او د مقابل لوری له پاره د منلو او په ملی کچه د قبول وړ تدابیري تگلاره نه لری. ډیرله پسي جرگو، شوراگانو او غونډو جوړولو پایله یوازې د واکمنی ډلې د غرو تر منځ د نړیوالو مرستو د ویش او د ولس د غولولو له پاره پرله پسي بهانی دی.

د هیواد په اوسنی برلاسی سیاسی، اقتصادی او ټولنیز نظام کې د موجودو، خو له دولتی سیاستونو سره د مخالفو سیاسی کړیو او په تیره بیا د ولسواکو جوړښتونو او حلقو سره د زغم او دولسواکی د اصولو مخالف چلند کیږي. د ملی گټو د ساتلو دسیاست پرځای د غچ اخیستلو او تیرو حسابونو د تصفیه کولو روحیه مسلطه ده. د نادولتی ټولنیزو، صنفی او نورو ټولنو او حرکتونو مخه نیول کیږي. د نظر، عقیدې او عمل آزادی هره ورځ تر پښو لاندې کیږي. د مطبوعاتو او رسنیو په آزادی په بیلا بیلو ډولونو قیدونه وضع کیږي. د مدنی ټولني د ودې او پخوالی لپاره د شرایطو د برابرولو امکانات له منځه وړل کیږي. افغانی ټولنه روځ تر بلې زیاته د مذهبی رادیکالیسم او کلتوری بې زغمی پر

لور بنوئیري. د اسلام د پاک دین د مختلفو مذهبو ترمنځ عقدي او ستونځي زیاتیري. د نورو نړیوالو ادیانو له پیروانو سره د دښمنی او د هغوی د فزیکي امحاء روحیه روځ پر روځ پیاوړی کیږي. په هر قوم او ټولنیز چاپیریال کې له خپل کلتور پرته د نورو کلتورونو پر وړاندې کینه زیاتیري. په گاونډیو هیوادو او نړی کې د بیلابیلو او متفاوتو کلتورونو او د ژوند د طریقو سره کرکې او دښمنی ته لمن وهلی کیږي. دا ټول زموږ ملت او وطن په راتلونکو وختونو کې د نویو او لویو ستونځو او چلنجونو سره مخامخ کوی او د افغان ملت او د سیمې او نړی له پاره د نا امنیو، تاوتریخوالی، اخ و دب او د زور زیاتی د کارولو شرایط رامنځته کوی.

د اوسنی دولت باندینی سیاستونه هم کومه ټاکلی تگلاره او د ملی گټو د خوندي کولو له پاره منظم پلان او میتود نه لری. دا دولت له یوې خوا خپل ولس په ځان پسي نه شی راکاږلی. له بلې خوا تل له گاونډیو هیوادونو سره په ناندريو او ستونځو کې دی، یعنی چې له هغوی سره د افغانستان د ستونځو په حلولو او د ښو مناسباتو په رامنځته کولو کې ناکام دی. د افغانستان اوسنی سیاسی حاکمیت له هغو نړیوالو ځواکونو سره، چې تر نظامی وزر لاندې یې له ولسه ځان پټ کړی، هم تل په جنجال او ستړی کیدونکی کشاله کې دی. د بهرنیو پوځونو د شتون او یا وتلو په اړه د داسې معقول او زړور وړاندیز وس نه لری، چې خپل ولس ته قناعت ورکړی او د بهرنیو په وړاندې د دیپلوماتیکو او نورو مناسبو لارو د عملی کیدو اقدام وکړی.

داسې یو سیاسی حاکمیت چې په ولس کې مشروعیت ونلری، ملی ظرفیتونو او استعدادونو ته د غوړیدو زمینه برابره نشي کړای، د موجود نظام په داخل کې اپوزیسیون او مخالفین تر فشار لاندې ونیسی، د بیلا بیلو قومونو او نورو ټولنیزو ډلو ترمنځ د دوستی پرځای دښمنی ته لمن ووهی، د مدنی ټولني د ودې لپاره شرایط چمتو نشي کړای، د وگړود مدنی او ولسواکه حقوقو او آزادیو لپاره مناسب چاپیریال رامنځته نکړی، پخپله جوړ کړی او منل شوی قوانین عملی نه کړی، د نظام د وسله والو مخالفینو سره د جوړجاری وس او د سولې د عملی کولو پلان ونه شی لرلای،

هشتم مارچ، روز جهانی زنان خجسته باد!

کشورهای

مختلف را تقویت بخشیده است.

چنانکه نخستین کنفرانس ملل متحد درباره زنان در شهر مکسیکو دایر گردید و سال ۱۹۷۵ به نام سال بین المللی زنان نامگذاری شد. کنفرانس دوم در سال ۱۹۸۰ در کوپنهاگن و کنفرانس سوم در نیاروبی (۱۹۸۵) برگزار گردید. ولی کنفرانس چهارم که از ۴ تا ۱۵ سپتامبر در سال ۱۹۹۵ در بیژنگ برپا گردید معروف است. در این کنفرانس ۵۰۰ نماینده به نمایندگی از ۱۸۹ دولت شرکت کردند و برنامه عملی را زیر نام برابری، صلح و امکانات بیشتر برای زنان به تصویب رسانید. همچنان سازمان های اختصاصی ملل متحد مسأله حقوق و موقف زنان را در جامعه و در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشورهای گوناگون پیگیری نمودند.

همانگونه که آغازگر جنبش هشتم مارچ نفوذ اندیشه های پیشرو و دادخواهانه بسود زنان و شرکت نیروهای طرفدار کار و ترقی بوده است، این جنبش با این خصلت ها رشد و تکامل یافته است. نیروهای ترقیخواه و پیشرو در کشورهای گوناگون جهان پیوسته در پیشاپیش جنبش هشتم مارچ قرار داشته اند و در افغانستان نیز چنین بوده است.

برگزاری هشتم مارچ در افغانستان:

تا نیمه اول سالهای ۱۳۴۰ خورشیدی یا ۱۹۶۰ میلادی، در افغانستان هشتم مارچ ناشناخته باقی مانده بود. ولی برای نخستین بار در این سالها با تأسیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان از هشتم مارچ یادآوری و تجلیل بعمل آمد.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در پایان سال ۱۳۴۳ خورشیدی برابر با ۱۹۶۵ میلادی از سوی گروهی از زنان و دختران آگاه به رهبری و بنیاد گذاری دوکتور اناهیتا راتیزاد و با شرکت خواهران گرامی ثریا (پرلیکا)، جمیله کشتمند (پس از ازدواج جمیله بدخشی)، کبراعلی، مؤمنه بصیر (رنجبر)، حمیده شیرزی (درمانگر) و با همکاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، پا به عرصه وجود نهاد. این نهاد اجتماعی و سیاسی به زودی به سازمانی نیرومند و گسترده با کارنامه های بزرگی در زمینه بیداری، آگاهی، سازماندهی، بسیج و شرکت زنان در زندگی اجتماعی و فرهنگی جامعه مبدل گردید. باید در نظر گرفت که نقش شخص شادروان ببرک کارمل در امر ایجاد و تکامل سازمان های اجتماعی،

چنین هم شد. بدینگونه، در برخی موارد امسال، سال ۲۰۱۱ را صدمین سال این جنبش میدانند. چنانکه در آن سال، تظاهرات و نمایش های خیابانی در روز جهانی زن برای نخستین بار در اتریش، دانمارک، آلمان، سوئیس و بعضی از کشورهای دیگر در ماه مارچ برپا گردید و در این تظاهرات بیش از یک میلیون زن و در برخی از آنها، کلارا زتکین شخصاً، شرکت ورزیدند.

در همین ماه مارچ ۱۹۱۱ (۲۵ مارچ) حادثه غم انگیز آتش سوزی در کارخانه لباس دوزی در شهر نیویارک بوقوع پیوست که جان ۱۴۶ تن از کارگران را گرفت و بیشتر آنان زنان مهاجر بودند. در پی این رویداد، تظاهرات اعتراض آمیز گسترده ای در تحت تأثیر جنبش هشتم مارچ که تازه جان گرفته بود، درباره شرایط نا مساعد کار به راه افتاد و توجه عمیق نیروهای دموکراتیک را برای بهبود شرایط کار و ضرورت قانونگذاری در این عرصه جلب نمود.

در سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ در آستانه جنگ جهانی اول، زنان روسی جنبش هشتم مارچ را به مبارزه برابر جنگ و بخاطر صلح مبدل کردند. پس از آن تظاهرات اعتراض آمیز زیادی علیه جنگ از سوی زنان بخاطر همبستگی با خواهران خود در کشورهای گوناگون برپا گردید.

در سال ۱۹۱۷ در ماه مارچ (به تقویم سابق روسی، ماه فبروری) زنان روسی بار دیگر تصمیم گرفتند تا زیر شعار "نان و صلح" به مبارزه برخیزند. در پی آن اعتصاب رهبران سیاسی ادامه یافت و به روز چهارم آن تزار مجبور به کناره گیری شد و دولت مؤقت بوجود آمد که حقوق و امتیازاتی را برای زنان قابل گردید.

بدینگونه، بعد از جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه، روز جهانی زن در سطح جهانی ابعاد جدیدی کسب کرد و جنبش هشتم مارچ افزون بر کشورهای پیشرفته به کشورهای در حال رشد نیز توسعه یافت. در حالیکه جنبش هشتم مارچ به روز همبستگی زنان در سراسر جهان مبدل میگردد، تلاشهای هماهنگ برای برآوردن خواستهای عادلانه زنان، برای تأمین حقوق آنان و مشارکت در روند سیاسی و اقتصادی در کشورهای گوناگون انجام میگرفت.

سازمان ملل متحد با فیصله ها و قطعنامه ها و برپا کردن کنفرانس های بین المللی، نقش سازنده زنان در زندگی اجتماعی و سیاسی

کریمه کشتمند

هشتم مارچ را هر سال در سراسر گیتی میلیون ها زن جشن میگیرند و مردان نیز به رسم همبستگی با همسران، مادران و خواهران خویش آنان را همراهی می نمایند. اکنون که یکصد سال از نخستین برگذاری این روز خجسته میگذرد، نه تنها از اهمیت آن کاسته نشده، بلکه بطور روز افزون مورد توجه همگان قرار گرفته و فراگیرتر شده است.

گروه های بزرگی از زنان و سازمان های گوناگون آنان در تمام قاره ها، در حالیکه با مرزهای ملی و ویژگی های نژادی، قومی، زبانی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از هم جدا هستند، ولی همه فرارسیدن این روز را گرامی میدارند. هشتم مارچ ارسوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده و در بسیاری از کشورها مرخصی عمومی است و با جشن های بزرگی برپا میگردد.

در هشتم مارچ، زنان در کشورهای گوناگون به شیوه ها و روش های معین خود با برگذاری این سنت دیرین نگاهی به عقب می اندازند و دستاورد ها و پیشرفت های خویش را در زمینه های مهم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شمار مینمایند و یا عقب ماندگی ها و غصب حقوق خویش را از سوی نیروهای عقبگرا برمی شمارند و بخاطر دستیابی به آن تصمیم میگیرند.

جنبش هشتم مارچ صد سال در تاریخ بشری ریشه دارد و بمثابة یک روز مهم بین المللی شناخته شده است که آغازگر آن گردهمایی زنان از کشورهای مختلف اروپایی در کوپنهاگن دنمارک در سال ۱۹۱۰ به ابتکار و رهبری کلارا زتکین زن آگاه و برجسته سوسیالیست آلمانی بود. در این همایش، بیش از یکصد تن زن از هفده کشور گردهم آمدند و به تصامیم مهمی دست یافتند که مهمترین آن دستیابی به حق رأی همگانی برای زنان بود. نخستین دستاورد این فیصله، راه یافتن سه تن از زنان برای نخستین بار به پارلمان فنلاند میباشد.

هرگاه کنفرانس کوپنهاگن را بنیاد گذار جنبش هشتم مارچ در نظر بگیریم، سال ۲۰۱۰ صدمین سالگرد آن بود که از سوی بسیاری از کشورها و سازمان های ملی و بین المللی زنان به این عنوان برگزار گردید. ولی برپایه فیصله های کنفرانس بین المللی کوپنهاگن، هشتم مارچ در سال بعد یعنی ۱۹۱۱ باید به جشن همگانی مبدل میگردد

فرخنده باد صدمین سالگرد روز جهانی زنان!

موج پور

روز هشتم مارچ امسال برابر با صدمین سالگرد روز جهانی زن است. این روز تاریخی روز همبسته‌گی زنان سراسر جهان در پیکار بخاطر رهایی از قیود ارتجاعی و قرون وسطائی و نیل به تساوی حقوق با مردان است. ازماتی که زنان روز همبسته‌گی خود را بنیان نهادند صد سال میگذرد. درطول این مدت زنان با مبارزات خویش برغم افت و خیزهای فراوان توانسته اند دروضع اجتماعی خویش تغییرات بسیاری بوجود آورند. تغییرات شگرفی که در وضعیت اجتماعی زنان با انقلاب کبیر اکتبر شوروی و تاثیرات آن درزنده‌گی سراسر زنان جهان بوجود آمد انکار ناپذیر است. احیای سرمایه داری درکشورهای پیشین سوسیالیستی و تعرض به حقوق زنان واستقرار نظام نوین برده داری، ذره یی از اهمیت واعتبار انقلابات پیروزمند سوسیالیستی ورهائی زن از قید برده گی و استثمار و درهم شکستن نظام کهن نمی‌کاهد.

امسال درشرایطی به استقبال صدمین سالگرد روز جهانی زن میرویم که طوفان خلقهای عرب ارکان رژیمهای پوسیده وقرون وسطائی وضد زن را به لرزه درآورده و نقش گسترده زنان دراین انقلابات تحسین برانگیز است. پبروزی نهائی بر ارتجاع و امپریالیسم واستقرارتساوی کامل بین زنان و مردان ولغو تمامی مظاهر نظام کهن بدون شرکت فعال زنان عرب دراین مبارزه و کوبیدن مهر خود بر آن امکان پذیر نمی باشد.

درجهان سرمایه داری علیرغم تبلیغات فراوان اما از برابری زنان و مردان خبری نیست و زنان اولین قربانیان بحران و رکود اقتصادی هستند. اگر به موقعیت زنان در این جوامع و درزمینه های روبنایی و زیر بنایی چون بهداشت و خدمات پزشکی، آموزش و پرورش، کار و حرفه، حقوق مدنی و جایگاه اجتماعی و سیاسی نظری بیفکنیم، متوجه می شویم که برابری و مساوات میان زن و مرد نه تنها جامه عمل بخود نپوشیده است، بلکه گرایش به پسرفت نیز دارد. تعرض به حقوق زنان درجوامع پیشرفته صنعتی از ماهیت نظام سرمایه داری برمیخیزد و تنها با بر انداختن جامعه طبقاتی میتوان به این وضع پایان بخشید. آزادی زنان و تساوی کامل آنان با مردان جز با دست طبقه کارگر، جز درجامعه مرفه ودرجریان ساختمان آن امکان پذیر نیست. فقط درجامعه رفاه همگانی است که زنان امکان می یابند کلیه استعدادهای جسمی و روحی خودرا به کاراندازند و در پروسه تولید اجتماعی فعالانه شرکت جویند. بیهوده نیست که رهائی زنان از هرگونه قید اجتماعی و تساوی حقوق آنان درتمام شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکی از اصول مرامی حزب طبقه کارگر و جزو لاینفک مبارزه این حزب است.

زنان کشورما نیمی از شهروندان کشورند اما نیمی محروم تر و رنجکش تر. زنان مانند مردان از کلیه بلایای اجتماعی و اقتصادی ناشی از سلطه ارتجاعی رژیم در رنج اند. اما میان زنان و مردان عدم تساوی

شدیدی بچشم میخورد. زنان

دریک رشته ازحقوق سیاسی و اجتماعی و حقوقی که مردان از آن برخوردارند، محرومند. زنان کشورما نه تنها در معرض نابرابری و تبعیض طبقاتی و پی آمدهای اجتماعی مترتب از آن قرار دارند، بلکه از آن نظر شایان توجه خاصی هستند که در سیستم و نظامی زنده گی میکنند که بر اپارتاید جنسی استواراست. ستون ها وارکان این اپارتاید جنسی برقانون گذاری کشور، بفرهنگ و سنتهای بشدت واپسگرای فئودالی و مرد سالاری بنا گردیده است.

امسال درشرایطی به استقبال روزهمبسته گی بین المللی زنان میرویم که زنان قهرمان افغانستان به پیکارشان دراشکال متنوع اجتماعی علیه ستم و بیعدالتی ادامه میدهند وپیشگام هستند. هیچ اقدام جنایتکارانه و بربرمنشانه ای نتوانست اواز عدالت خواهانه انها را در گلو خفه سازد. اعتراض زنان با نافرمانی های مدنی و حتا خودسوزی بجز یگانه راه نجات از ظلم جامعه مردسالار پایان نیافته و هر روز دامنه ان گسترده تر می شود.

هشت مارچ امسال حال و هوای شورانگیزی دارد. امسال ۸ مارچ را درشرایطی جشن میگیریم که طوفان بزرگی خاورمیانه را فرا گرفته است. توده های ستم دیده در تونس و مصر و... بپاخاسته و نظام چندین دهه ظلم و ستم را شجاعانه به چالش گرفته اند. چهره یی جهان با این مبارزات رنگ و بویی دیگر گرفته و به جای قدرت نمایی مرتجعین، دنیا شاهد خروش مردم بیدار شده یی است که می خواهند سرنوشت خویش را به دست بگیرند.

هشت مارچ امسال را در کشور درشرایطی جشن میگیریم که قوای ثلاثه در گرداب تضادهای لاینحل خود گرفتار شده و به منظور ارعاب، با گسترش تعرض و افشاگری ها و به عباره دیگر جنگ های زرگری در پی حفظ جاه و جلال خویش می باشند. آن ها به شکننده گی موقف و از هم گسیختگی جایگاه شان واقفند و خوب می دانند که هر جرعه یی می تواند آتش جنگ و بحران را دوباره شعله ور کند. می دانند که هر آن می توانند دچار فلاکتی شوند که «حسنى مبارک» و «بن علی» گرفتارش شدند. آن هم درشرایطی که با طرح هدفمند کردن یارانه ها قصد اعمال سنگین ترین ریاضت کشی ها و دزدیدن نان مردم را دارند.

هشت مارچ روی صحبت ما با زنانی است که ابتدایی ترین حقوق و آزادی های اجتماعی شان از طرف مردسالاران سلب شده است. مردانی که بنا بر جو حاکم فضای متشنج کشور در بیست سال پسین با زنان از موقف زور و شکنجه پیش آمدند. دسته یی فاسدی که از همان روزهای اول سر کار آمدن، با فرمان ارتجاعی مبنی بر حجاب اجباری نشان داد که دارای چه ماهیتی است. زنان بیدار و مبارز. نسل قبل در گرو این نابرابری های

اجتماعی درگیر و ناگزیر به آن تن داده و بسیاری ها نیز مجبور به ترک میهن گردیدند.

اما هشت مارچ روی صحبت ما با زنان مبارزی است که به رغم تثبیت حاکمیت تنوکراتیک آخوندی که بر پیشانی اش زن ستیزی نقش بسته، تن به قوانین این رژیم ندادند و در زیر چکمه یی یکی از وحشی ترین حکومت های یعنی طالبان که تاریخ به خود دیده، تسلیم نشده و به هر شکل و صورتی مقاومت و مبارزه کرده اند. روی صحبت ما با سه نسل از زنان است که در خیزش عمومی سال های چهل خورشیدی در صف اول مبارزه قرار گرفتند و برای رهایی از بختک حکومت استبدادی شاهی جانفشانی ها کردند.

از گذشته برای آینده درس بگیریم

در دو دوره یی مهم تاریخ مبارزات مردم، یکی رشد و اعتلای حقوق زن در دوره امانی، و دیگری خیزش دهه چهل و پنجاه خورشیدی که زنان حضور بسیار فعال و گسترده یی داشتند. اگر پس از استرداد استقلال ملکه ثریا درفش آزادی های اجتماعی و تأمین حقوق زنان را برافراست، در دهه چهل دکتورس انها راتب زاد این پرچم را در اهتزاز نگهداشت و آنها به سوی پیروزی با خود حمل کرد.

شورش زنان در کشورما بخاطر اعاده حقوق انسانی شان، بدون شک که یک بخشی از تاریخ معاصر کشورما را در برمی گیرد. بدون شک این صفحات پر بار جز افتخارات جنبش زنان کشورما را تشکیل داده و الگویی برای نسلهای بعدی جامعه ما خواهد بود.

نیروهای ترقیخواه و احزاب و سازمانهای مدافع حقوق زنان براهمیت نقش زنان درتحولات اجتماعی توجه دارد و برای جلب آنها به صفوف خویش، برای بسیج آنان درسازمانهای توده یی به خاطر مبارزه علیه ارتجاع و تأمین عدالت اجتماعی میکوشد.

حزب واحد در برنامه خویش به روشنی از حقوق زنان دفاع کرده و درمسیر استقرار تساوی حقوق زنان و مردان، لغو کلیه قوانین ارتجاعی لغو هرگونه تبعیض ومحدودیت برحسب جنسیت، آزادی پوشش، آزادی ازدواج و انتخاب همسر، لغو کلیه قوانینی که به بهانه ناموس ارتکاب جنایت علیه زنان را توجیه میکنند، ممنوعیت فحشا بطور کلی آزادی سقط جنین و به رسمیت شناختن این حق برای زنان و..... میکوشد و پیگیرانه درجهت تحقق آن گام برمیدارد.

حزب ما روز هشتم مارچ، صدمین سالگرد روزبین المللی زن را به زنان دلیر افغانستان تهنیت میگوید و یقین دارد که زنان تحت ستم کشورما نقش شایسته خودرا در امر تأمین حقوق و آزادیهای اجتماعی، با سربلندی ایفا خواهند کرد.

فرخنده باد صدمین سالگرد روز جهانی زن!

به ادامه ص ۲۷ هشتم مارچ...

صنعتی و توده‌یی و از جمله سازمان دموکراتیک زنان افغانستان برجسته بوده است.

در تحت رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، هشتم مارچ از سوی گروه‌هایی از زنان و دختران هرسال با شور و علاقمندی فراوان جشن گرفته می‌شد. با برپایی جلسات و نشست‌ها و سخنرانی‌ها پیرامون وضع زنان و ضرورت همبستگی آنان برای تأمین حقوق پامال شده‌ی ایشان، از این روز تجلیل بعمل می‌آمد. بدینگونه جنبش هشتم مارچ همراه با فعالیت‌های گسترده‌ی سازمان به انگیزه و نیروی قابل ملاحظه‌ای برای بیداری، آگاهی و تشکل زنان و دختران آگاه و مبارز کمک می‌کرد.

در دامان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان شمار زیادی از کادرها و فعالان سیاسی پرورش یافتند که بیشتر ایشان عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را نیز حاصل کردند. ولی یادآوری از دلیری‌ها و قهرمانی‌های شمار بزرگی از این شیرزنان و شیردختران ضرورتی است که همه‌ی علاقمندان از سرنوشت انده‌بار و در عین زمان افتخار آفرین هزاران حزبی و سازمانی آن دوران باید آگاهی داشته باشند. آنان در تحت رهبری «کمیته مخفی» و رهبر آن ظهور رزمجو که خواهر محترم و گرامی جمیله پلوشه یک تن از اعضای آن بود، به مبارزه می‌پرداختند.

لازم است که از این مبارزه سیاسی دشوار و کارنامه‌های زنان و دختران آگاه و سرسپرده و از جمله از بازداشت‌ها و زندانی ساختن‌های شماری از کادرهای حزبی و سازمانی زنان در میان هزاران تن از مردان باید یاد آوری نمود. چنانکه زنان و دختران حزبی و سازمانی چون خواهران عزیز ثریا (پرلیکا) ریسه آن زمان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان (سال ۱۳۵۸)، همراه با شمار دیگری که از جمله اعضای رهبری یا فعالان سازمان بودند: ظاهره دادمل، عالمه، صالحه، فاضله دلزاده، سیمین، شهلا نجیمی و دیگران بازداشت و بیرحمانه شکنجه شدند و تاپایان حیات رژیم در زندان پلچرخ باقی ماندند. در این میان، من هم که در آن زمان عضو رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و برای مدتی کوتاه ریسه کودکانها بودم (۱۳۵۸)، سه بار بازداشت و بازجویی شدم و مدتی را بعنوان زندانی سیاسی سپری کردم.

بدینگونه، در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۸ خورشیدی شمار بزرگی از زنان و دختران آگاه در کنار اعضای دیگر حزب، با شرکت فعال خویش در کار و پیکار مرگ و زندگی در شرایط اختفا در کنار برادران، همسران و پدران شان فصل درخشانی را در تاریخ

حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پرچمیها) و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان رقم زدند که پرداختن به آن در این مختصر امکانپذیر نیست. ولی این مورد و موارد دیگری از حیات و افتخارات حزبی و سازمانی در کتاب خاطرات همسر سلطان علی کشته‌مند به تفصیل ذکر گردیده است.

درواقع، فصل قابل افتخار در زندگی زنان افغانستان در دهه شصت خورشیدی یا دهه هشتاد میلادی بوقوع پیوست. در این سالها بگونه واقعی، گسترده و رسمی در تحت حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با شرکت فعال سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان امکانات واقعی میسر گردید تا از هشتم مارچ تجلیل شایسته و بایسته بعمل آید و این رویداد بزرگ بشری و جهانی به جنبشی مردمی مبدل گردد.

این روز نه تنها با برپایی محافل، نشست‌ها و تظاهرات از سوی سازمان دموکراتیک زنان افغانستان سازماندهی می‌گردید، بلکه از سوی دولت نیز با اقدامات عملی بسود زنان و به پشتیبانی از ایشان با شکوهمندی برگزار می‌شد. زنان حق داشتند که به دستاوردهای خود نه تنها در عرصه‌های حقوقی و قانونی، بلکه در عمل نیز ببالند. چنانکه بر اساس اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، قانون کار، قانون کارمندان دولت و در بسیاری از قوانین مربوط دیگر، زنان با مردان بلحاظ احراز موقف‌ها و مقامات و شرکت در اداره دولت مرکزی و شوراهای اجرایی و انتخابی محلی، در عرصه کار، اشتغال، دستمزدها و معاشات از حقوق برابر برخوردار بودند. خشونت در برابر زنان در جامعه و خانواده که متأسفانه ریشه‌های دیرین و ژرف در شرایط اجتماعی کشور داشت، از هیچگونه معافیتهایی برخوردار نبود و در صورت گزارش مورد پیگرد قانونی قرار می‌گرفت.

زمینه‌های عملی شرکت فعال زنان در اداره، در تمام زمینه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه از سوی شورای وزیران و با همکاری نهادهای حزبی و اتحادیه‌های صنعتی فراهم می‌گردید. زنان در زندگی اجتماعی و اقتصادی از موقعیت خوبی برخوردار بودند. آنان در حاکمیت و در نهاد‌های مردمی و مدنی گسترده و فعالانه شرکت می‌کردند و بعنوان وزیر، رییس، کارمند، کارگر، استاد کار، حقوقدان، نامه‌نگار، نویسنده، شاعر و هنرمند، کار می‌کردند. شمار ایشان بویژه در عرصه‌های پزشکی و بهداشتی و آموزش بعنوان دوکتوران (پزشکان) و کارمندان صحتی و بحیث معلم یا آموزگاران، دانشجویان و دانش آموزان خلیلیها چشمگیر و در برخی

موارد بیش از پنجاه درصد بود. به پیشواز از هشتم مارچ، محافل و نشست‌ها در سطح شوراهای شهری، ولایتی، ناحیوی و سازمان‌های اولیه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان برگزار می‌گردید. در ادارات دولتی، مؤسسات فرهنگی، آموزشگاه‌ها، کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی که زنان بکار می‌پرداختند، اعضای سازمان ضمن برگزاری این روز و دادن آگاه سیاسی به زنان در رابطه به اهمیت این روز و حقوق ایشان، از کارکردها و خدمات کارمندان و کارگران شایسته تقدیر بعمل می‌آمد. همچنان برای انجام کارهای مهمی که امکان پذیر بود مانند ایجاد کورس‌های سواد آموزی، دست دوزی و کمک‌رسانی به زنان و خانواده‌های نیازمند تصمیم اتخاذ می‌گردید.

بعنوان تجربه شخصی خود باید بگویم که من بعنوان سکرتر مسئول سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که در کنفرانس سراسری این سازمان در سال ۱۳۵۹ خورشیدی به این سمت برگزیده شده بودم، همراه با اعضای دیگر رهبری سازمان و گروه‌های بزرگی از زنان آگاه شاهد هستیم که چگونه مسایل و وظایف مربوط به حمایت از حقوق، آزادی و برابری زنان و رفع تبعیض جنسیتی، نژادی، قومی و زبانی سازماندهی می‌گردید و از جمله فرارسیدن هشتم مارچ با کارها و دستاوردهای چشمگیری در زمینه بیداری و آگاهی زنان و دختران، گرامی داشته می‌شد.

همچنین در سال‌هایی که مسئولیت رهبری شبکه گسترده شیرخوارگاه‌ها و کودکانها را بر عهده داشتیم، افزون بر آموزش شمار زیادی از زنان و دختران بعنوان آموزگار، از فرزندان زنان کارمند و کارگر، بیوه‌ها و نان‌آوران خانواده‌های نیازمند در شیرخوارگاه‌ها و کودکانها و کودکانهای محل زیست و بویژه محل کار در ادارات و کارگاه‌ها، در مرکز و برخی از ولایات نگهداری می‌گردید.

رهبری اداره شیرخوارگاه‌ها و کودکانها با گشایش مؤسسات جدید نگهداری کودکان و دوره‌های آموزشی آموزگاران و مشاوران زن برای این مؤسسات، به پیشواز هشتم مارچ گام برمیداشتند. باید به یاد داشت که در تحت رهبری خواهر محترم و گرامی محبوبه کارمل، مؤسسات پرورشگاه وطن در کابل و برخی از شهرهای دیگر، کارهای انساندوستانه بزرگی برای پرورش و آموزش فرزندان خانواده‌های بی سرپرست، فرزندان بازماندگان شهیدان و نیازمندان سازمان داده می‌شد که یکی از اقدامات با اهمیت حزب و دولت مردمی بود. در مؤسسات پرورشگاه وطن نیز از هشتم مارچ به شایستگی تجلیل بعمل می‌آمد.

کیومرث فاضل

عظمت، نبوغ و جسارت
تئوری - عملی لنین را
می‌توان در انقلاب کبیر
اکتبر جست؛ انقلابی که

در وصف انقلاب بی‌همتای اکتبر

خواست‌ها و
اوضاع دنیای
انسانیت و به
عبارتی دقیق‌تر
حیات و هستی

کارگران و زحمت‌کشان
در معرض نابودی است. شکی در
آن نیست که نیروی مدافع کارگران و
زحمت‌کشان در هر جامعه‌ی نیازمند تعیین
و تکلیف قطعی با بی‌وظیفه‌گی عملی است؛
نیازمند آن است تا سازمان و حزب،
وفاداری عمیق خود را نسبت به ایده‌های
دگرگونه‌ساز مارکسیست - لنینیستی جامعه‌ی
عمل بیوشاند و بار دیگر پرچم و ایده‌ی
جهان فارغ از ستم را علم نماید، ایده‌ی که
در تقابل با نظام‌های سرمایه‌داری نه تنها از
کار افتاده نیست بلکه هم‌چنان بعنوان یگانه
راه رهائی کارگران و زحمت‌کشان معتبر
است.

بنابر این چنان‌چه بخواهیم بطور اجمالی به
دو دوره‌ی متفاوت نگاهی بی‌اندازیم و
همسانی و ناهمسانی‌های آن‌ها را مورد
بررسی قرار دهیم، بروشنی تمام می‌توانیم
به این جمع‌بند دست یابیم که انقلاب اکتبر از
یک طرف از دل بحرانی‌ترین دوران
سرمایه‌داری - یعنی در دوران جنگ جهانی
اول - سر در آورده است و از طرف دیگر
حزب بلشویک به عنوان یگانه حزب
پرولتری، امر انقلاب را بطور جدی و
عملی در دستور کار خود قرار داده بود. امر
حیاتی که امروزه من حیث المجموع
جنبش‌های اعتراضی دنیا از آن محروم‌اند.

به بیانی دیگر انقلاب اکتبر بنوبه‌ی خود
نشان داده است که زمانی می‌توان دشمنان
کارگران و زحمت‌کشان را به عقب راند و
زمانی می‌توان مانعی نفوذ منادیان سرمایه
در درون جنبش‌های اعتراضی گردید که با
توده خویش در ارتباط بود و آنانرا گام به
گام در جهت تحقق خواسته‌ها و مطالبات‌شان
یاری رساند. اینها از جمله دست‌آوردهای
میلیون‌ها انسان محرومی است که امروزه
هر مدافع منافع کارگر و زحمت‌کش دارد
بخود می‌بالد و بی‌تردید بدون باورهای عملی
و درس آموزی از آن رخ داد تاریخی و
دوران‌ساز نمی‌توان انقلابی از نوع انقلاب
اکتبر را سازمان داد و "اعتبار" از دست
رفته منادیان را باز گرداند؛ به این دلیل
روشن که هر انقلابی، نیازمند
سازمان و حزب قوی و جدی است؛
سازمان و حزبی که برای کار در
میان توده‌ها آماده است و در به سر
انجام رساندن آن خواسته‌های آنها،
یک لحظه از سیاست تعرضی‌اش به
دشمنان کارگران و زحمت‌کشان پا
پس نخواهد کشید./

سرمایه عقب نه نشستند و در کوران
مبارزه‌ی حاد طبقاتی و رو در رو با
دشمنان توده‌های محروم، آبدیده و آبدیده‌تر
گردیدند. در حقیقت حزب بکشویک به
رهبری لنین، در شرایطی انقلاب اکتبر را
سازمان داد که جهان سرمایه‌داری در یکی
از بحرانی‌ترین دوران خود بسر می‌برد.
دورانی که جنگ همه‌جا را فرا گرفته بود و
کارگران و زحمت‌کشان از تهیه‌ی نیازهای
اولیه زنده‌گی خویش ناتوان بودند و توپ و
گلوله و گشت و گشتار هم چون هیولائی
سهمگین بر شانه محروم‌ترین اقشار جامعه
سنگینی می‌کرد. قحطی و گرانی بیداد
می‌کرد و به تبع آن بر جنبش‌های اعتراضی
مردمی - بعد از انقلاب فبروری - ایده‌های
بغایت نادرستی حاکم گردیده بود. در چنین
شرایطی تزار در فبروری بر کنار می‌شود
و دولت موقت، به رهبری کرنسکی بر مسند
قدرت تکیه می‌زند؛ دولتی که لنین آنرا
"نوکر بورژوازی" مورد خطاب قرار داد و
بمنظور رهائی کامل طبقه‌ی کارگر و
زحمت‌کش از زیر سلطه سرمایه و دار و
دسته‌هایش، سیاست نوینی را پایه‌ریزی
نمود؛ سیاستی که در مدت زمانی کوتاه به
ثمر نشست و قدرت را به کارگران و
زحمت‌کشان سپرد و بنای نخستین دولت
سوسیالیستی در جهان را پی‌ریخت.

انقلاب توسط حزب بلشویک به سر انجام
رسید، اما مخالفان منافع کارگران و
زحمت‌کشان توسط دولت‌های غربی و در
جبهه‌ی متحدانه به مقابله با آن برخاستند.
لنین را مورد سوءقصد قرار دادند تا بزعم
خویش مسیر انقلاب را خارج نمایند؛ حزب
بلشویک در چنین دوران پر تنش‌ی بود که
توانست با درایت کمونیستی، تمامی
توطئه‌های مخالفین سرسخت کارگران و
زحمت‌کشان را خنثی نموده و سربلند و
سرافراز از آن بیرون بدر آید.

**نزدیک به یک‌قرنی که از آن دوران
می‌گذرد و بی‌گمان بار دیگر جانینان
بشریت توانسته‌اند جهان دو قطبی را
به جهان دل‌خواه خود تبدیل نمایند؛
توانسته‌اند بر تعرض خود به جان و
مال کارگران و زحمت‌کشان دنیا
بی‌افزایند و انقلابات را یکی پس از
دیگری پس زنند و حاکمیت سرمایه
را در اقصا نقاط دنیا برقرار نمایند،
اما هرگز و هرگز قادر نگردیده‌اند تا آرمان
مارکسیست - لنینیستی را از اذهان پاک
نمایند. بی‌تردید اوضاع جهانی در خلاف**

اندام جهان سرمایه‌داری و
استثمارگران را تکان داد. آن انقلاب و
تعرض کارگران و زحمت‌کشان به دنیا نشان
داده است که در تقابل با ایدئولوژی عده‌ی
مفت‌خوار و سرکوب‌گر، ایدئولوژی وجود
دارد که از حیات و هستی انسانیت و
میلیون‌ها توده محروم دفاع می‌نماید؛ نشان
داده است که کسب قدرت سیاسی بدون
تعرض بی‌امان مدافعین انقلاب به تار و پود
سرمایه ناممکن می‌باشد. به عبارتی دیگر
خاصیت انقلاب اکتبر چند گانه است. به این
دلیل چند گانه است که جهان یک قطبی و
ناعادلانه را بدرست و بحق دو نیمه نمود؛
ایده‌ی مارکسیستی را در پهنه جهان
گستراند؛ نیرو و انرژی پرولتاریا را به
عنوان سازنده گان اصلی هر جامعه‌ی
برسमित شناخت و نشان داده است که
جامعه‌ی مسیر شکوفائی را طی خواهد نمود
که به دنیائی فراتر از دنیای زورگویان
می‌اندیشد.

فارغ از نگاه‌ها و ارزیابی‌های گوناگون
پیرامون انقلاب اکتبر می‌توان به این نکته
اشاره نمود که رمز و کلید پیروزی آن، در
نقش و هدایت عملی حزب بلشویک در
صحن جامعه نهفته بود. انقلاب اکتبر و
دیگر انقلابات جهان در عمل به اثبات
رسانده‌اند که طبقه کارگر و توده‌های محروم
بدون ارتباط و فعالیت‌های بی‌وقفه
سازمان‌های مدافع وی قادر به بازستانی
حقوق حقه‌ی خویش از طبقه حاکم نیستند. به
اثبات رسانده‌اند که پس زدن دشمنان
توده‌های محروم نیازمند نفوذ در درون
جنبش‌های اعتراضی است. امروزه به هزار
دلیل می‌توان بر آن انقلابات و بویژه به
انقلاب عظیم اکتبر "ایراد" گرفت و عدم
پسرفت کمونیست در سطح جهانی را به آن
نسبت داد؛ می‌توان ناکرده‌ها و عدم موفقیت
خود را به نادرستی‌های دیگر انقلابات و
اکتبر مربوط دانست؛ می‌توان خود را
مشغول کشف و دست‌یابی به ایده‌ی "تازه"
نمود؛ اما باید دانست که پیشرفت هر انقلابی
بدون اتخاذ سیاست تعرضی سازمان‌های
مدافع کارگران و زحمت‌کشان ناممکن
می‌باشد.

این را دیگر انقلابات به اثبات رسانده‌اند و
پر واضح است که نه تنها حزب بلشویک
بلکه تمامی پیشروان راه انقلاب، در
سازماندهی کارگران و زحمت‌کشان علیه‌ی
استثمارگران و جانینان نقش بس عظیمی
ایفاء نمودند؛ پیشروان آن انقلابات در دوران
خففاق و بگیر و به بندها، از تعرض به

د یتیم وصیت

کله چی ومرم/ او له دې دنیاگی کده بارکرم
 ماته کفن د تور توکر له تور بازاره راوړئ
 ځکه چې ما د خپل ژوندون/ د تورو شپو بهیر کې
 د سباوون سپینې شغلي/ کله لیدلې نه دي
 او له تورو پرته/ له بل رنگ سره می جوړه نه ده
 لاسونه می مه نغاریئ/ د تور تابوت په تور زندان کې
 پریردئ/ چې خلک یې تماشې ته را شي
 او پرې باور حاصل شي
 چې زه تش لاسی/ او مسکین او فقیر
 د ژوند دوکان ته راغلم
 او داسې سپیره لاسونه/ له دې بازار و وتم
 خوله می آزاد پریردئ
 زنه می مه ترئ/ په تکو سپینو، شنو/ ریتارو
 ځکه شاعر یمه زه
 غواړم خپل شعر/ د زلکدن شیبو کې
 لږ څه رنگین ولیکم
 او دا خبره ور ته یاده کړمه
 که زه څه گرم وم/ دا هم
 له گناه سپینه نه وه

په تیرو هیرو/ څو کالو کې/ زه یې له پامه هیر وم
 سترگی می مه ترئ/ رڼې یې پریردئ
 ځکه چې لاري څارم
 هغې له ما سره وعده ایښې وه
 چې می دادا او مشر ورور کور نه وي
 زه به ستا کور ته در ځم
 سترگی می څاري/ د گل رنگي/ گل اندامی/ د قدمونو لاري
 د واورو ځلي می ډیرې، ډیرې په قبر کیردئ
 پریردئ چې لمر خپلې شغلي تاودې کړي
 او کنگل شوې واورې
 د کوم یتیم/ د وړي نس/ بر بند بدن لپاره
 نامرادي اوښکې د شبنم تویې کړي
 بیا راته کښیوئ/ د گلانو څو بېرې ونې
 چې راته سیوری وکړي
 ځکه چې زه یتیم یم
 ما د خپل پلار او د خپلې مور/ د پاملرنې سیوری
 کله لیدلې نه دي
 زه یم یو سیوری/ د بې سیورو سیورو لاندي
 د وچو ونو سیوری
 وینستان می پریردئ/ چې بېر وي/ د ملنگانو، لیونیانو په
 څیر
 ځکه چې زما په وینتو/ د محبت لاسونه
 چا را کارلې نه دي
 زه وم بې موری ماشوم
 ما د مورکې له تیو/ د پاکې مینې بنیدي/ کله رودلې نه دي

عنایت الله پویان

نخل مراد

گوهری همچون صدف از قلب روشن میکشم
 دوستان از دوستی بار آوردن نخل مراد
 حاصلی درزندگانی از چه رو ناید به کف
 فرق آدم راز مخلوق دگر دانی که من
 من مسلمانم زره آورد آن صاحب جلال
 ناز استقلال را نازم که در سیر زمان
 سایه ی طرف کلاه چشمه ی خورشید بود
 دوستان زین پیش میبردم به خود بارگران
 مشک می بیزد همی پرویزن الفاظ شعر
 وحدتی چون صخره گرافتد میان ماه و من
 مشت واحد میشود اقوام محروم وطن

(فضل) حق (فرخاری) گیرد دستم هنگام مصاف

خار یأس از بیخ و بن از باغ میهن میکشم

مولانا عبدالکبیر (فرخاری)

غریت اباد

ببرید اگر بند از بندمان
 نخشکد از ان باغ پیوندمان
 به زندان بی روزن دیگران
 شما خود فگندید در بندمان
 در این غریت اباد غمگین غرب
 ندیده ست کس رنگ لبخندمان
 نگیرد دگر عشق دامان دل
 نسازد دگر شعر خرسندمان
 چو ناموس گلها به تاراج رفت
 یکی زهر شد در گلو قندمان
 نخشکیده خون شقایق هنوز
 به مرگ سپیدار سوگندمان
 زشب تا سحر نوحه سر میدهم
 جز اتان دهد تا خداوند مان
 نداد ار خداوند ما میدهم
 و گر ما نبودیم فرزندان مان

لطیف ناظمی

مباران

- کودک
- فرصت نیافت
- که آخرین قطره ی چایش را بنوشد
- فرصت نیافت
- که کفش های کوچکش را به پا کند
- فرصت نیافت
- که دفتر هایش را
- در کیف مدرسه اش جا دهد
- فرصت نیافت
- که کودکی های تابستانی اش را تکرار کند
- و فرصت نیافت
- که جوان شود
- به ناگاه
- برقی در آسمان نیمه روشن سحرگاهی
- صدایی بی مانند
- و توقف زمان و زندگی
- * * *
- اینک
- کفش کوچکی بر درگاه
- فنجان معلق چای
- کیف وارونه
- دفترهای پاره ی مشق
- گواه آن است
- که دقایقی پیش از این سکوت مرگبار
- شوق زندگی و عشق
- آفتاب این ویرانه بوده است.

مینا اسدی

دزمینه په نامه
 دزره په شاره کرونده کې می دهیلو سپرغی وکرلې ،
 دنباپیری په ځنو وخنګیدم . اودآرمان
 می دتیرو په ساره ذهن کې، بیا
 مینی په نوم، دتودی
 په وینو ډیوی بلی کرلې . دزره
 په دښته کې می، دشبې
 سپیروشوگو، دگلونو دپښوڅاپونه ولتول . په
 اودبادونو په شگلن بهیرکې ،
 دسرو غوښو دمزار ځلي ته ودریدم
 اودخدای ټول کلی می ،
 چې شپه او ورځ پکې داوښکو بارانونه کیدل
 په یوې اوبنکې ،
 په یوې وروستۍ اوشکې ،
 پیسې ولتاوه .
 چې دغمونو دڅپرکې وروستۍ پانې ته وروستۍ ټکی شي
 خوته به وایې چې وروستۍ اوبنکه ،
 شوه ، مرغۍ
 هوا ته، او
 لاره .
 * * *

، تیر شین شو دنارنجو په ځای کله چې باغ کې ،
 دشنو ونو دمړینې افسانه یاده شوه، ماته
 او زړه می، وتوکیده ،
 لوی شو ،
 بیرته ورژیده .
 ، شو ټوټې ،ټوټې
 پانې پانې شو ،
 دباغ په ونو وغوریده .
 خبرومی په غور کې انگازې کولې : « چا » دکوم بې نومه،
 ناڅرگنده
 ، شمال لگیږي کله چې ونې مړې ،
 ، نری نری باران وریري کله چې ونې مړې ،
 چیغو ژاړی، کله چې ونې مړې، آسمان په چیغو
 سیندونه ساه ورکوی،
 او چپه کپړي غرونه،
 او بیا له کومه ناڅرگنده ځایه،
 یو لاس راوړي، چې رڼا خپروي،
 یو لاس راوړي، چې بادونه تړي،
 " یو لاس راوړي، چې له ډاره یې، د تیر خوله کې ژبه سوزي
 خو ما کتل چې ونې مړې شوي،
 گلان ورژېدل
 په شنو باغونو کې د تیر ترانه جاري شوه،
 په وچوڅانگو د مرغیو خالی ونړیدې،
 اوخونړۍ سیلې په ټول کلی کې وچلېده
 شمال ونه لکېده،
 نری نری باران ونه وریده
 غرونه ونه نرېدل،
 سیندونو ساه ور نه کړه،
 او د اسمان له تکو شنو سترگو نه، یو څاڅکی ونه څڅیده .
 له ناڅرگنده ځایه،
 د باغ په لوري لاس ونه غزیده،
 د خدای په ټول کلی کې،

چا د زخمې نښترو سوي ساندي وانه وریډي،
 چا د سپلیو وزر ونه تاره،
 چا د تیر ژبه غوڅه نه کړه .
 په ذهن کې دي . خبري می تر اوسه لا " چا " خو د بې نومه
 ناڅرگنده
 * * *
 اوس لکه ستړي سرگردانه مرغه،
 د باد په وړانو کندوالو الوزم،
 د باد په وړانو کندوالو کې، می د هیلو،
 سره گلان،
 لتوم .

صدیق کاوون توفاني

آلمان اپریل (۲۰۰۰)

بیتیمه!

په تن لوخ په خښته وریه! لاتر خو پوري به ژاري؟
لاتر خو به د مور غیبري، پورت يې پلار به له مور غواري؟
خبرکه ووربي خدای راوري، رايبدا ربه ژر اېرېرېده
په ژراکي گټه نه شته، که ټول ژوند وي بوغاري
له ژراکه سترگي پاکي، د ژر اعدا نور پېرېرېده
له حالاتو ځان خبرکړه، چې دانگ جگري چاروري
له مورکي پوښتنه وکړه، چې دپلار قاتل مي څوک دی
پلار دچا تر هوس جار شوو، داداستان به له مور اووري
غداران به در معلوم شي، تور نيوتونه به رسوا شي
هغه راز به در معلوم شي، چې پري شول سرورنه خاوري
در معلوم به شي ظلمونه، در معلوم به خپل مشران شي
در معلومه به دي مور شي، چې څه تير دي په دي خواري
در معلوم به قاتلان شي، در معلوم به يې اغراض شي
در معلوم به دپلار مرگ شي، که پري ژاري که پري وياري
دخپل پلار قاتلان گوره، ستادپلار يه وينو مست دي
له مستي کانه رانده دي، نه فریاد او ري نه زياري
له دوی تمه دڅه مکره، دوی به تاته څه درنکړي
که له سترگودي داوښکوپه ځای، وينې وي وي داري
دوی ايمان په پيسو راوړ، اوس له هريو قارون جوړ دي
که ډالر وي پاکداري، دوی پيسوته سجدي کاندې
دقيام اوړه بېتيمه! دقاتل په دربار ورشه
په هوس يې لعنت وايه، په مخ تو کړه ورته لاري
الهام الدين قيام

اشک ميهن

برهم زدی شیباب دل استوار من
از دیده دور کرده ای باغ و بهار من
شرم از خدا نکرده ز طوفان ظلم خویش
سوزیده بوستان و گل و شاخسار من
ای وای نغمه ها نشنیدم به صبحدم
آفت زدی به بلبل و مرغ هزار من
در بیضه ها بمرد نیامد جوانه ها
دیوانه خوش نداشت رسدهوشیار من
چون دیگ باز هرکه ز طعمم چشک زند
زائل ز دست گنده شد عز و قارمن
داشتم امید دسته ی گل های آرزو
چه تحفه ها نموده ای آخر نثار من
پروردمت به سینه ی خود تا جوان شدی
در انتظار اینکه شوی پاسدار من
هرگوشه ی تنم که زدی زخم بی شمار
قرمز ز اشک دیده شده جو بار من
اینگونه مهرمادر و فرزند در کجاست؟
دستی به دست گشته تن داغدار من
"فضلی" به من ز چشم قلم گر کند نگاه
بر روی صفحه خون چکد از حال زار من

عبدالودود فضلی



شاعران

د زره قطري

ستا د سترگو بلا واخلم بيا دي سترگي ولي سري دي
پام چي وار دي خطا نشي ما منلي غرغري دي
د ارزو جوپه باريري حوصلي وهي خنجكي (ترپكي)
د اميد په قافله كي شروع نوي نغاري دي
ستا د مينی خزانه بس زما ژوند ته بهانه ده
گوندي وخته ما ليدلي په خپل سر خاوري ايري دي
نازولي ليلا راشه! د مجنون گريوان ته گوره
دا باران د ملغرو که د اوښکو فواري دي
مخ دي پلي لمبي کاندې خوله دي گل شي بيا غونچه شي
څکه ماته ډيري گراني د پتنگ بلبل نخري دي
پس له ډير لت اوکوبه ستا له تلو قربانيزم
د نکريزو په جامه كي مي قربان د زره قطري دي
چي په ژرنده مي ځان وړه کړو نو ايله مي وصال بيا موند
د رنجويه نوم مي کړي ستا د سترگو ننداري دي
چي اري ته مي سر ورکړو نو اوربل كي په خدا شوم
د رمنځ په رنگ ښکل کړي زلفي ما خوري وري دي

امان الله سيلاب ساپي

يادگار زندگي ...

من تو بودم ، من تو هستم ، در غبار زندگي
بي تو سازي بر نميخزد ز تار زندگي
بسته شد آن مرغزار باسيم هاي خاردار
تو گذشتي ، من گذشتم از کنار زندگي
ريشه هامان را بريندند ، شحنه ها قانون ها
بينوا دارنده شد ، ما ، باجدار زندگي
بودهامان ضرب هيچ و داشت هامان خاطرات
بعد ما هم هيچ در هيچ است کار زندگي
خوش به حال آن که کام از زندگاني برگرفت
وای بر آني که باشسد شرمسار زندگي
کشتني ما طعمه دزدان دريايي و ما
بي دکل ، بي نا خدائي ، نيسوار زندگي
بر روان ، داغي بزرگ از فتنه ها از جورها
بر لبان ، نام خوش و عالي تبار زندگي
در تمام فصل ها گاهي چو گل گاهي چو سنگ
خنده بر لب ، غصه در دل ، داغدار زندگي
ما عصای سايه ها گشتيم از خوشباوري
بي خبر از گردش بي اختيار زندگي
در قمارستان هستي چشم بندي تازه نيست
طاس نو ، سمودي ندارد در قمار زندگي
مرده بادا صحنه هاي زشت و شوم روزگار
زنده بادا مهرباني ، شاهکار زندگي
دور رفتي ، کاش بودي لااقل در چشم من
تا کمي از ديده کم مي گشت ، باز زندگي
تا نماز عشق در دنياي بي عشقي رواست
اقتدا خواهم کنم ، بي شهريار زندگي
سال هاييم را اگر زديده اند از من ، مگر
هست ياد تو ، به ذهنم يادگار زندگي

حشمت اميد

نکو کاري

بيا باهم نكو كاري نماييم
به استم ديديگان ياري نماييم
عليل و خسته جور و جفا را
ز جان و دل پرستاري نماييم
اعمار وطن

بيا باهم برادر وار باشيم
به اعمار وطن همكار باشيم
به چشم دشمن ميهن هميشه
سراپا همچو نيش خار باشيم

خلد برين

وطنداران ! وطن خلد برين است
مقامش برتر از هر سرزمين است
كسي كو حرمت و پاسش ندارد
حياتش در جهان ننگ آفرين است

نجيب بهروش

تصور

زه يم ناست ځان له جانان يو تصور کښي جوړومه
کله يي سترگي تورو مه، کله يي شونډي ښکلو مه
زه يم ناست د غم په هار کښي د رڼا بڅري پييمه
خم د رنگ کښي لا خمار شته زه تري لپي دکومه
د سخي گوټو دي خار شم څنگه ښکلي وپش دي وکړو
زه يو څاڅکي خو څيکر کښي دريابونه گرځومه
زر او زور او تخت دي واغشت، خيست ، نظر او خيال دي راکړه
دسرو په سور طوفان کښي دي کړه ډوبه لوړه طمعه
دا يو غم د ويشه پاتي چرته پټ تياره کښي ناست وه
ورو ورو پټ مي زړه له راغي لکه مار د ښکار په طمعه
په دي هر څه دي رضاييم د لالونو زرو خانه
غم څه مرگ مي هم قبول دي په خدا يي قبلومه
دا خو تا اور اورکي يو د سرور ما ته بڅښلي
څکه زه دي تور محل کښي خپل خوبونه بلومه
خلق وايي لار بودا شو غني خپلي مستي وخور
زه يم ناست د يار ويښتو کښي د نرگس گلونه رډمه
مرکه څه چرته ورکښه زه لا نه يمه وزگار

خم د رنگ کښي لا خمار شته زه تري لپي دکومه غني خان

بنام مادر وطن

نثار برگرد قدمهای تو گردم
من هرگز تاب هجر انت ندارم
خود احساس میکنم در جسم وجانم
سپه روزی و رسوایی بخوام
به جان همدگر چون خصم جانم
کلام اتحاد - نایدهرگز بر زبانم
زند از هر جناح خنجر جانم
بمن گو تا دلیلش را هم بد انم
کز آنجا باختم عزت افغانستانم
ز خود خواهی و جهل بیکرانم
که دشمن را زبون سازد خدایم
بدین شهرت دیگران میسپارم
نییات نیک اجداد و رفتگانم
مپاش مادر وطن ! درآه و ناله
که از دزدان قرنت میستانم

مصاحبه و معرفی این دو نوجوان موفق پرداخت.*

در سال ۱۳۶۸ هنگامی که هژبر شینواری دومین فلم انیمیشن افغانستان در دفتر را می ساخت، لونا سلام که رشته ادبیات انگلیسی را در پوهنتون کابل به پایان رسانیده بود و در دفتر "کابل تایمز" کار می کرد، در بخش قیچی کاری تصاویر که باید با دقت خاص انجام می یافت، به کمک ما شتافت. در این دوران گاه نیلاب ها نیز به ما سری می زدند. همانگونه که ما دو نفر مشوق آنها در بخش ساختن مجلات خانگی بودیم، اینک ایشان مشوق ما در پروژه فلمسازی بودند.

با درگیری جنگ داخلی و آغاز مهاجرت شهروندان کابل، خواهرم نیلاب با استفاده از بورس تحصیلی به هندوستان رفت و خانواده ما به پشاور کوچید و نیلاب موج با خانواده اش به آلمان رفت.

دوستان از دوستان جدا ماندند و ما چهار دوست نیز.

سرنوشت من و همسرم هژبر را به کانادا کشاند. اولین دوستی که به دیدارم آمد، لونا و همسرش وهاب طیب بود که ساکن کانادا بودند. اولین کسی که ما را به دیدار آب و آبیازی برد نیز همین لونا بود.

من در چهره دو دخترک لونا، نگیسا و یسنا همیشه دوران خوردی لونا و نیلاب را می نگرم. با این تفاوت که نقش ها عوض شده و خواهر بزرگ کوچک و خواهر کوچک بزرگ گشته است.

نگیسا با آنکه در کانادا به دنیا آمده به اثر کوشش والدین خویش نه تنها دری را خوب صحبت می کند، بلکه می تواند خطر را خوب بخواند، باری هنگامی که ده سال بیشتر نداشت، شعری از کتاب "دریا در شبم" مرا به من خواند. اشک دیدگانم را لبریز ساخت. همانگونه که به چشمان و گیسوان سیاه، زیبا و درخشان او می نگریم، دوران طفولیت خاله او نیلاب عزیز را به خاطر آوردم و به استعداد آن هر دو آفرین گفتم.

باری نیلاب برای دیدار خواهرش لونا به کانادا آمد و به دیدار من نیز شتافت. لیکن نیلاب ها بیست سال می شود که همدیگر را ندیده اند. از سابق گفته اند "اگر آب صد پاره گردد، باز هم با هم آشناست". من باور دارم که این دو نیل آب نیز با همدیگر بیگانه نخواهند شد.

کتاب "گردنبند مروارید" در پراگ به من رسید. این کتاب با قطع و صحافت زیبا در ۱۰۰ صفحه و ۱۰۰۰ شماره در ماه مارچ ۲۰۱۱ در مرکز نشر "انفورما پرنٹ" بلغاریا به چاپ رسیده است.

کتاب "به زن افغانستان شمایل شکیبایی و شهامت" اهدا شده است. ص ۳۷

در این بازی نیلاب نقش خواهر بزرگتر را داشت. این خواهر دختری بود، جوان، هوشیار، زیبا، تحصیل کرده، ثروتمند و مجرد که مسوولیت مدیریت نشراتی معتبر را داشت و به اسم "خانم لوته" شهرت یافته بود.

این بازی تاثیرات مثبت خود را کرد. هنگامی که خواهرم نیلاب پژواک در صنف ششم مکتب درس می خواند، ابتکار نشر مجلات خانگی را به اسم خویش ساخت. او مسوولیت مدیریت اولین مجله خویش "گلستان هنر" را در تابستان ۱۳۶۴ به عهده گرفت که تا بهار ۱۳۷۱ به نشرات بدون توقف خود ادامه داد.



با استقبال از این ابتکار در سال ۱۳۶۵ نیلاب سلام نیز مجله خویش را به اسم "بهاران" منتشر ساخت.

نشر این دو مجله که با دست نوشته می شد و دست به دست می گشت، در حالتی که چاپ مجله "دکمیانو انیس" متوقف گشته بود و وسیله سرگرمی سالم برای اطفال و نوجوانان موجود نبود و یا بسیار محدود بود، با استقبال گرم اطفال، نوجوانان و حتی جوانان قرار گرفت. به ده ها نوجوان و جوان به ساختن مجلات خانگی پرداختند.

مجلات به حدی مشهور گشت که در سال ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰ اتحادیه ژونالیستان و کانون نویسندگان جوان کاندکوری را با عنوان "خوبترین مجله خانوادگی" به راه انداخت. نیلاب سلام مقام اول و نیلاب پژواک مقام سوم را به دست آورد.

مجلات "دکمیانو انیس" (که دوباره به فعالیت آغاز نموده بود)، "نوجوانان امروز"، "سباوون"، اخبار "کابل تایمز" و پروگرام تلویزونی "ساعتی با شما" به

به ادامه ص ۶۴ گردنبند مروارید...
من نوشته ام "نیلاب موج و گردنبند مروارید" را می خواهم با همین خاتمه، مقدمه ببخشم. چه دوران کودکی و خاطرات نوجوانی سرچشمه بی است جوشان، که من از آن در درشت عطش زده گذر ایام، همچنان می نوشم.

زمانی که هفت سال داشتم، خداوند به من خواهری داد که پدرم او را نیلاب نامید.

در گذر کمتر از سه ماه خداوند به دوست من لونا نیز خواهری داد و پدرم داکتر نعمت الله پژواک که از ایام قدیم با پدر لونا محترم عبدالسلام آشنا و دوست بود، به اجازه ایشان آن دختر را نیز نیلاب نامید.

من و لونا و نیلاب ها در کابل زیبا اما درگیر در کشاکش گردباد جنگ ها قد کشیدیم. در آن زمان که هیچ تفریحگاهی وجود نداشت، ما خوشبختی این را داشتیم که هر چند مدتی در میان، در خانه ما در وزیر اکبر خان و یا در خانه آنها در مکرویان با هم می دیدیم.

محبوب ترین بازی ما سفر در کشتی (تختخواب یکی از ماها) در میان امواج توفانی اوقیانوس (فرش اتاق)، شکار ماهی (هر خوردنی که میسر می بود)، صید مروارید (یکی از زیورات خواهر بزرگترم گلالی)، جنگ با دزدان دریایی (خیالی) و کوسه ماهی خطرناک (برادر خوردم فرزند) و سفر به سوی جزایر ناشناخته (زیر تخت، میان الماری لباس، پشت میز کار، دهلیز و یا بالکنی) بود.

گاه ما پری دریایی می شدیم. ولی اغلب دختران فقیر و یتیمی بودیم که در کشتی خانه داشتیم. یکی از خواهران ما بیمار و نیمه دیوانه بود. (با گذشت زمان و بزرگتر شدن سن ما، علاقه لونا به بازی های طفلانه کم و کمتر می گشت. بناچار ما با سپردن این نقش به او مجال می دادیم تا در یک گوشه کشتی آرام بنشیند، مجله بخواند، آه بکشد و یا بالای ما بخندد.) ما با غم راستین افسوس می خوردیم از اینکه او سلامت عقلش را از دست داده است و دیگر نمی تواند از جست و خیز بالای تخت و یا غوطه خوردن های خیالی بالای فرش لذت ببرد.

من تا هنوز نیز نمی دانم چرا خیالات ما فرزندان خاک و سنگ و دشت را، اوقیانوس آبی، پری های دریایی و صدف های مروارید تشکیل می داد؟

شاید تاثیر آب نیلی اسم نیلاب ها بود؟
من و خواهرم نیلاب در خانه بازی "خواهران" خویش را داشتیم. در این بازی من نقش خواهر خوردتر را داشتم. این خواهر دختری بود، جوان، ساده، عاشق پیشه، نویسنده، تهی دست، دارای دو فرزند خردسال (دو گدی محبوب من).

جواد نصریان

قواعد و آداب نقد

مقدمه

از محاسن بیان کردن قواعدی برای نقد آن است که حداقل دو گروه خلع سلاح می‌شوند:

اول آنان که به بهانه نقد، به نکته‌گیری، تخریب، توطئه و هتاک‌های دیگران می‌پردازند. اگر آداب نقد به درستی و وضوح بیان شود و نقد به صورت فرهنگ جامعه درآید، این گروه‌ها با باید دست از تلاش خود بردارند و یا در قالبی غیر از نقد به فعالیت خود ادامه دهند؛ زیرا اگر از نقد و انتقاد سوء استفاده کنند، رسوا می‌شوند.

گروه دوم، متعصبان، متحجران و خشک مغزانی هستند که بی‌جهت در برابر نگرش‌ها و یا عملکرد فرد یا گروه و نهادی حساسیت نشان می‌دهند و هرگونه طرح خصوصاً نقاط ضعف را تخطئه و توطئه می‌پندارند. در صورت طرح آداب نقد و نهادینه کردن آن، بهانه از دست این گروه نیز گرفته می‌شود و مصلحان و اندیشمندان فرصت طرح انتقادی دیدگاه‌ها درباره‌ی اندیشه‌ها و عملکردها را می‌یابند.

مجموعه قواعد و آداب نقد را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: قواعد و آداب درون منطقی و قواعد و آداب برون منطقی.

۱. قواعد و آداب درون منطقی نقد

مراد از چنین قواعدی، حدود و آدابی است که به اصل، مرکز، متن و خود نقد مربوط است، نه به حیطه‌ها و حواشی و مسایل پیرامونی نقد (قواعد و آداب برون منطقی).

از مهم‌ترین قواعد درون منطقی نقد عبارت‌اند از:

اول: فقط نقادان نظری اندیشه و عمل

در روابط ما آدمیان، حیطه نقد و انتقاد تنها به نقد زبانی، کلامی و قلمی اندیشه و عمل خود و یا دیگران محدود است و کنش، کار و عمل علیه دیگران به طور ذاتی در حیطه نقادان و نقدپذیری، و هم‌زمان با نقد قرار نمی‌گیرند؛ و چون نقد با غایت صلاح، اصلاح و رشد صورت می‌گیرد و دیدن محاسن در کنار معایب در نقد، از لوازم قطعی آن است، ضمن اینکه نقد از عمل و اقدام متمایز است، هر نوع اظهار نظری را نیز دربر نمی‌گیرد و هرگونه موضع‌گیری نقد محسوب نمی‌شود. بر این اساس، نقد با توطئه - که اولاً با اقدام قرین است، ثانیاً برجسته کردن کاستی‌ها و معایب است - فرق دارد؛ چنان‌که بسیاری از مواضع جریانات سیاسی هم در واقع خرده‌گیری و انتقام‌گیری است و با غایت آسیب‌زدن به یکدیگر انجام می‌شود و در چهارچوب نقد قرار نمی‌گیرند. [۱]

اگر در حیطه یادشده و با رعایت شرایط آن (که در ادامه می‌آید)، به نقد توجه شود، می‌توان درباره‌ی دامنه نقد در حیطه تفکر بشری، نقد و انتقاد هیچ قید و حدی ندارد؛ بر اندیشه هر کس و هر نخبه (سیاسی، فکری و ...) می‌توان به داورى نشست و معایب فکرش را در کنار محاسن او برشمرد. در نقد سیاسی هم تنها قید و حد نقد بر عملکرد دیگران، پذیرش قانون اساسی یک کشور است و یک فرد تا وقتی که پذیرفته است، یعنی مطابق آن قانون عمل کند، در همه حیطه‌های نظام نیز حق نقد دارد.

در سایر حوزه‌های ارتباطی نیز حق نقد بر یکدیگر برای همگان محفوظ است و - چنان‌که اشاره شد - حیطه نقد به اقدام عملی علیه دیگران نمی‌رسد و در نقد نظری محض خلاصه می‌شود.

دوم: برشمردن سره و ناسره

از غایات نقد آن است که خوب از بد، حسن از عیب، و نقص از کمال در یک اندیشه یا فعال متمایز شود. برای رسیدن به چنین هدفی، لازم است ابتدا محاسن یک فکر یا کنش از معایب آن تفکیک و در نقد نیز به هر دو بعد آن اشاره شود. به عبارت دیگر، شاید این الگو در نقد قابل پیشنهاد باشد که ناقد ابتدا محاسن

روشی و محتوایی متن یا فرد یا ... را برشمارد و سپس نواقص روشی و محتوایی موضوع مورد نقد را مطرح کند.

سوم: شفافیت نقد

اگر غایب نقد تمیز صواب از ناصواب و تأثیرگذاری بر علم و عالم و عامل باشد، واضح است که مخاطب نقد باید مقصود ناقد را دقیقاً دریابد. اگر ناقد در بیان مقصودش به جهت طرح ابهام‌آلود و رمزآمیز توفیق نداشته باشد، هرگز به غایب و مطلوب نقد نمی‌رسد. پیشتر اشاره شد که نقد تلویحی نافذتر از نقد تصریحی است. این، به معنای مبهم و ناقص طرح کردن نقد نیست بلکه به معنای آن است که ناقد با بهره‌گیری از هنر، فصاحت و بلاغت و هشیاری و زیرکی، مقصود خود از انتقاد را حتا بلیغ‌تر از نقد تصریحی و مستقیم بیان کند.

چهارم: آداب پیشینی متن در نقد

در بررسی انتقادی متون، قبل از ورود به نقد آرای مؤلف (نویسنده)، بررسی و تحقیق در این موارد، از آداب نقد به حساب می‌آید: ۱. استناد اصل نوشته به آن مؤلف یقینی باشد؛ ۲. تمامی آنچه در آن کتاب آمده است، بدون تحریف و تفسیر، نوشته همان مؤلف باشد؛ ۳. مقصود مؤلف، صرف جمع‌آوری مطالب و گردآوری اقوال، بدون تضمین صدق و کذب یا تعهد حق و باطل آن نباشد، بلکه منظور وی، بیان واقع و فتوا و نقل صدق باشد؛ ۴. مؤلف در بیان واقع آزاد و از گزند تقیه و آسیب و ترس، مصون باشد؛ ۵. آنچه در آن نوشتار آمده، آخرین اثر و رای نهایی مؤلف و فتوای پایانی او باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۵۱)

بدون طی مراحل پنج‌گانه فوق و بدون مسلم دیدن آخرین آرای جدی و اصلی نویسنده، چگونه می‌توان به خود حق داد از نویسنده بی‌نقد کرد؟

بنابراین از این‌رو آداب پیشینی متن نیز از قواعد جدی انتقاد متون است. مرحوم زرین‌کوب، تحقیق در صحت و سقم اسناد و مدارک و اصالت یا عدم اصالت اثر را در عنوان نقد تاریخی بررسی و از آن به نقد داخلی (در مقابل نقد خارجی، که مطالعه در سوانح تاریخی و تحقیق در اشارات و احوال اعلام و حوادث منکور در متن است) یاد کرده است. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

پنجم: شرط علم در نقد نظری

قبلاً اشاره شد که در دو حیطه نظری و عملی می‌توان به نقد توجه کرد. از آداب نقد نظری که به انتقاد از اندیشه و آرای دیگران مربوط است، ورود کارشناسان هر رشته و آشنایان با پیشینه و ادبیات بحث در موضوع برای نقد و انتقاد است. چگونه فردی که با علوم طبیعی، ریاضی، انسانی، ... آشنا نیست، به خود حق می‌دهد که وارد نقد و انتقاد روشمند بر هر کدام از این حیطه‌ها شود؟

البته رعایت این قاعده به این معنا نیست که ناقد لزوماً باید آشناتر از منتقد (انتقاد شونده) باشد، یا اینکه منتقد الزاماً باید در موضوع مورد نقد، صاحب نظریه نیز باشد؛ زیرا کرسی نقد از کرسی نظریه‌پردازی متمایز است [۲]؛ ممکن است کسی نقاد خوبی باشد اما نظریه‌پرداز توانایی نباشد یا برعکس، نظریه‌پرداز باشد اما فاقد ذهن کاوشگر و نقاد باشد. گرچه فرض داشتن هر دو توانایی (نقد و نظریه‌پردازی برای دیگران) محال نیست، در عمل چنین متفکرانی نادرند.

در قاعده و ادب نقد، بر همین حد می‌توان پای فشرد که یک ناقد باید با حیطه بی‌که نقد می‌کند، آشنا باشد و با پیشینه، ادبیات، اصطلاحات و اصول و مبادی آن مباحث مأنوس باشد، تا نقادی روشمند از موضوع

ارائه دهد و بتوان به انتقاد او بر موضوع واقعی نهاد.

البته یادآوری این ادب نقد، به معنای بستن راه نقد بر دیگران نیست، بلکه تأکید بر آن است؛ که باید ضمن دامن‌زدن به فرهنگ نقادان، آداب درست نقد کردن را نیز چشید، ضمن اینکه ممکن است فرد غیرکارشناسی نیز نکته‌ی قابل توجه پیرامون موضوع مطرح کند، که در این صورت فرد مورد انتقاد باید آن را به دیده منت بپذیرد. [۳]

ششم: رعایت طبقه‌بندی در نقد

از اهم مباحثی که منتقد باید برای حصول به نقادی معتبر و روشمند تعقیب کند، طبقه‌بندی موضوع نقد از جهات عدیده است. برای مثال:

اولاً متن یا مسئله بی‌که قرار است نقد و بررسی شود، به کدام حیطه علمی مربوط است؟ آیا می‌توان مسائل مربوط به حیطه علم روان‌شناسی را با روش‌ها و اصطلاحات و مبانی علم جغرافیا بررسی کرد؟

پس در طبقه‌بندی موضوع باید ابتدا رابطه آن بحث با علم و دانش مربوط معلوم شود، تا آن متن براساس روش، مبانی و ادبیات آن علم خاص، بررسی شود.

در مرحله بعد می‌توان متن و یا کلام مورد بررسی را در دو سطح معنی و لفظ نقد کرد. در نقد معنی و مضمون می‌توان به عوامل اجتماعی مؤثر بر متن (نقد اجتماعی) و نیز عوامل روان‌شناختی مربوط به مؤلف و گوینده و عامل حالات باطنی و ویژه‌گی‌های درونی (نقد روان‌شناختی) توجه کرد و مثلاً درباره‌ی اخلاقی بودن یا نبودن اثر یا فعل، به داورى نشست (نقد اخلاقی). [۴]

در نقد لفظی نیز می‌توان یک اثر و کلام را از جهت فصاحت، بلاغت، جمله‌بندی، پاراگراف‌بندی، نکات ویرایشی، ... نقد و بررسی کرد و از محاسن و معایب آن سخن گفت.

طبقه‌بندی دیگر، جدا کردن مباحث متدولوژیک (روشی) از مباحث مضمونی و محتوایی است. در مباحث متدولوژیک، به شیوه و ساختار نگارش در مقدمه (سؤال، فرضیه، سازماندهی و ...)، شیوه ارجاعات و پاروفا‌ها و سندیت منابع و ... اشاره می‌شود؛ ولی در مباحث محتوایی، به مفهوم، استحکام یا ضعف دلایل، شیوه نتیجه‌گیری، نوآوری و خلاقیت در بحث و ... نفیاً یا اثباتاً بحث می‌شود.

از نکات دیگر مورد استناد در طبقه‌بندی، جداکردن محاسن و سره از معایب و ناسره است و با توجه به غایات نقد، مناسب‌تر است که ابتدا به محاسن و سپس به معایب اثر پرداخت.

۲. قواعد و آداب برون منطقی

مراد از این ضوابط، آن‌گونه آدابی‌اند که گرچه جزء اصول اساسی و مرکزی نقد نیستند و در مباحث نقد، در حاشیه و پیرامون‌اند، گاه بی‌توجهی به آنها اصل و غایت موضوع را نیز به زیر سؤال می‌برد و کار نقد و انتقاد را بی‌حاصل می‌کند. از جمله نکات برون منطقی نقد عبارت‌اند از:

اول: رعایت زمان و مکان نقد

یکی از عوامل بیرونی نقد، رعایت زمان و مکان در طرح اصل نقد و شیوه نقد است، برای مثال، گرچه دولتمردان را نه تنها می‌توان بلکه باید نقد کرد، آیا در زمان جنگ که کشور دچار بحران است، می‌توان و باید مثل زمان صلح، سیاست‌های دولت را به نقد و انتقاد کشید؟ آیا اگر در زمان عادی، در روزنامه‌ها و رسانه‌های عمومی آشکارا سیاست‌های دولت را به انتقاد می‌گیرند، در زمان بحران نیز باید چنین کرد یا اینکه شرایط زمانی بر شیوه نقد تأثیرگذار است؟ البته از مجموع این مباحث نباید به این نتیجه رسید که اصل نقد و انتقاد خصوصاً بر دولتمردان را باید نفی کرد، بلکه کل بحث در رعایت قواعد برون منطقی نقد است. [۵]

به ادامه ص ۴ گفتید ...

ازین طریق راه را بر روی هر نوع تحول سیاسی مینندند. «دولتی غرق در فساد و جعل، مردمی عمیقاً بی اعتماد به این دولت و بی اعتماد به آینده بی بهتر، اینست بستر واقعی بی امنیتی و بی ثباتی در کشور ما.

حل این دشواری، راه نظامی ندارد.

ازینروست که مذاکره در مورد سرنوشت نیروهای نظامی خارجی در خاک ما نمیتواند، نه از بازگشت ناگهانی نه از حضور دایمی آغاز شود.

ما هنگامیکه بازگشت مطرح بحث بود گفتیم

که بازگشت صرفاً میتواند بحیث نقطه

پایانی پروسه بی مطرح گردد که

بایست ده سال پیش آغاز میشد و

امروز نمیتواند آغاز نشود. آغاز فقط

یکی است و آن اجرای تعهدات، ترک

سیاست لایراتوار انگاشتن افغانستان و قطع

سیاست به حاشیه بردن نیروهای ملی،

دموکراتیک و دادخواه کشور ماست.

بازگشت اجتناب ناپذیر است اما نمیتواند در

چارچوب «سیاست زمین سوخته» مطرح

باشد.

امروز که رئیس جمهور افغانستان از پایگاه

دایمی حرف میزند، آنچه را گفتیم باز

میگوییم: همکاری ستراتیژیک بین

افغانستان و ایالات متحده آمریکا، اگر

زمینه و هدف آن تضمین امنیت سرحدات

افغانستان و دسترسی به ثبات سیاسی از

طریق ثبات اجتماعی است، طوری که

میگویند که هست، پس بحث در مورد

پایگاه دایمی نمیتواند آغاز پروسه باشد.

این پروسه را نمیتوان به سوق جیش

خلاصه کرد. این پروسه اجزای ضروری

اجتماعی، اقتصادی و امنیتی، جوانب انکار

ناپذیر منطقوی دارد. ازانجا باید آغاز کرد

که با دقت و بر مبنای منافع ملی افغانها دید

که چرا در طی ده سال گذشته، کمک های

اقتصادی بین المللی برای بازسازی

افغانستان و ارتقای سطح زنده گی و آموزش

مردم به هیچکدام از اهداف خود دست

نیافت. چرا در طی ده سال گذشته، تجرید

نهاد های مدنی، احزاب، سازمانها و انجمن

های شهروندان در کشوری عملی شد که

اتکا بر همین جامعه مدنی یگانه انتخاب

ممکن است. چرا برنامه ایجاد دولتی

دموکراتیک با شکست مطلق مواجه است.

چرا حامیان خارجی قادر به انصراف

پاکستان از صدور تروریزم به کشور ما

نیستند و جوانب ستراتیژیک این ناتوانی در

کجا است؟

از ستراتیژی افغانستان باید آغاز کرد، نه

از ستراتیژی ایالات متحده آمریکا و دید که

منافع دو کشور در کجا با هم گره میخورند

؟

البته برای چنین مذاکره بی، دولتی با

مشروعیت لازم، دولتی ضرور است که با

متحدین و مخالفین جهانی خود بحیث همنا

برخورد کند، سخنگوی جوانب دیگر نه،

سخنگوی مردم افغانستان باشد. حامد کرزی

بایست این تعهد خود را که مذاکره باید زیر

نظارت نماینده گان مردم صورت گیرد و

مردم افغانستان تصمیم گیرنده نهایی باشند،

به جا آورد. فیها که اوشان امروز دریافته

باشد که قرارداد ستراتیژیک جاری امریکا -

افغانستان که در محرمیت رئیس جمهور و

وزیر خارجه اش مذاکره شد و به امضا

رسید، به همین دلیل و به صد دلیل دیگر

نمیتوانست به بُن بست کنونی نیانجامد. اگر

صرفاً جانب سوق جیش را مد نظر گیریم،

این قرار داد، احاطه ضروری نیرو های

افغان را بر ستراتیژی و عملیات نظامی در

خاک خود شان نادیده گرفت، وسعت و

حدود وظایف، مسؤولیت ها و صلاحیت

های نیرو های امریکایی را معین ساخت،

معیار های روشن را برای ارزیابی نتایج و

داوری مسؤولیت ها وضع نکرد و پروسه

هایی را که به بازگشت نیرو های نظامی

خارجی میانجامد، مشخص ساخت.

آیا بازبینی این قرارداد در چارچوب حقوقی

عادلانه و مبتنی بر احترام به حاکمیت

افغانها بر پروسه های ملی شان وظیفه

اصلی لحظه حاضر نیست؟

آیا ضرور است که پیش از طرح این

مسائل بنیادی، ایجاد پایگاه دایمی را

بر سایر فورمول های ممکن، مثلاً

تضمین امنیت افغانستان از جانب

شورای امنیت سازمان ملل متحد

رجحان داد؟

آیا این طرح سراسیمه پایگاه دایمی به این

معنی است که حکومت افغانستان از

ستراتیژی ده ساله خود مبنی بر خود کفایی

نیرو های امنیتی و انتظامی کشور ما صرف

نظر میکند و معتقد شده است که پایگاه

دایمی کشوری که با پاکستان نیز قرارداد

ستراتیژیک دارد، میتواند بیمه مطمئن برای

تمامیت ارضی افغانستان در برابر سیاست

های همین پاکستان باشد؟ آیا این پایگاه

دایمی، بیشتر از حضور فعلی بیش از صد

هزار لشکر جنگی با هزاران کشته از هر

دو طرف بر رفتار پاکستان تأثیر گذار

خواهد بود؟

حاکمیت افغانستان برای یک سوال

باید پاسخ روشن داشته باشد: چه

چیزی را میخواهد بیمه کند؟ خویشتن

خود را یا امنیت افغانستان را؟

آینده این ماجرا در گرو همین پاسخ

است.

د ۲۶ مخ پاتی سیاسی حاکمیت ...

د هیواد د بیارغونې او جوړونې استعداد

ورپکې نه وی، ولس ته خدمت ونه کړی، له

گاونډیو هیوادونو سره د ستونځو د حل ځواک

ونلری او له نړیوالې ټولنې سره هم د خپل

ولس د برم او منزلت برابر چلند ونه شی

کولای، داسې یو دولت ددې پرځای چې د

ملت ستونځې حل کړی، پخپله د ملت په

وراندې په لویه ستونځه بدلیری.

که د هیواد موجودې ستونځې او د ولس په مخ

کې پراته چلنجونه په پام کې ونیول شی، د

اوسنی کمزوری، له ولسه پردی، په فساد

ککړ، بی ارادې او بی واکه حاکمیت له پاره د

یوه مستعد، هوډمن، ملي گټو ته ژمن وطنپال

مسلكی الترناتیف جوړول د افغان ملت په

وراندې تر ټولو مهمه او نه ځنډیدونکې دنده

ده. صرف همداسې یو سیاسی ځواک چې د

ملت د ډیرکیو استازیتوب وکولای شی، په

اداری او فنی چارو کې روزل شوی او مستعد

ملی کادرونه او ظرفیتونه بی له تعصبه په

کار واچولای شی، ملی گټې وپیژنی او دفاع

ته یې د ملاتړلو اراده او ځواک ولرلای شی،

ټولو افغانانو ته، په هر ځای او لوری کې چې

قرار لری، ځان مسئول احساس کړی او

بالآخره له بهرنیو ځواکونو سره هم د افغانانو

دخپلواکۍ او شرافت د ساتلو سره دسم

چلندوس او جرئت ولرلای شی، کولای شی

چې د ملت نورې ستونځې او د وطن په مخ

کې پراته پرابلگونه حل کړی. دا اوسنی

ببواکه، ژرغونی او بی تدبیره سیاسی

حاکمیت چې تل پخپل منځ او بیا له ټولو نورو

سره په بی ځایه ناندیریو کې وی، نه پخپله

پوهیری چې څه وکړی او نه هم نوروته د

کار موقع ورکولای شی، نشی کولای چې د

وطن ستونځې حل کړی. اختیاریې له ولسه

څخه اخیستی، د ملت د ابتکار مخه یې نیولې

او هم د هیڅ کار جوگه نه دی. دوی تل گیلې،

نالیبت او بډې ورځې کوي، پخپلو کې ناندیری

وهی او دملت چانسونه سوځوی او وخت

ورباندې تیروی. که دوی واک نه لری او یا د

ملت دخدمت وس په ځان کې نه وینی، نو د

افغانستان د خلکو په وړاندې د مسؤولیت د

احساس په خاطر بایداستعفا ورکړی او ځای

پخپله خوښه نورو ته پریردی. افغانستان لا تر

اوسه په قحط الرجال نه دی اخته. په ډیرش

میلیونه افغانانو کې ډیر داسې کسان شته چې

په ښه او مناسبه توگه د خپل ملت استازیتوب

او دفاع وکولای شی او زموږ ملت که خپلې

مخې ته پرېښودل شی، هم دا استعداد لری

چې خپلو پرابلمونو ته د حل مناسبه لاره

ومومی. د هیواد او ملت په وړاندې د پرتو

ستونځو حل د یوه غښتلی سیاسی حاکمیت او

درښتینې سیاسی ارادې پرته ناشونی دی او

همدا تشه د افغانانو په وړاندې پروت تر ټولو

مهم پر ابلم دی. /

به ادامه ص ۱۹ افغانستان به ...

ولی محافظه کاران کهنه ونو بریتانیای کبیر وقصر سفید زندانی تخیلات ذهنیگرانه ء دوران جنگ سرد خود بودند وتصمیم آگنده از تعصب گرفته بودند که افغانستان و نظم دمو کراتیک آنرا بهر قیمتی ، بسود سیطره ء کامل اداره نظامی پاکستان، و هابیان سعودی وسلطین نفتخوار منطقه و شوربختانه با قربانی صدها هزار مردم بی گناه و ویرانی کامل افغانستان؛ نخست مسخ و آنگاه با صدور طالبان ظلمت پاکسازی وراه امریکاییان افغان تیار را برای پیشرویهای بعدی بسوی آسیای میانه روشن وهموار کنانند.

” مردم را به مرگ بگیرند تا به تب راضی شوند “ بهر حال دکتور نجیب الله در جاده ء یکطرفه با همه خوشبوری و خوشبینی تاریخی مناسبات خود را با گذشته گسسته میرفت دوستان رفیقان و همکاران قدیم خود را به امید جلب حمایت محافظه کاران بریتانیا و بابای ملت، زیر چرخهای تانک ،اوره گان و توپ های دور منزل خورد وخمیر، زندانی محکوم به حبسهای دوام میکند و به لطف شاهان فرتوت، میراثواران استعمارمنابع غنی نفت وگاز وثروت های فساد ناپذیر ” قلب آسیای بیدار” دل بسته بود .

محاصره ء شهر ها را در هم شکست شاهراه حیاتی کابل- بگرام احداث شد؛ بانمانده گان تنظیمهای تندرو نظامیگران پاکستان مذاکرات و تماسهای پشت پرده بر قرار گردید. عفو عمومی اعلان شد برای بازگشت آبرومندان ء هموطنان دور از میهن و مهاجران تدابیر لازم اتخاذ گردید.

توافقات و اسناد ژنیو بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان بتاريخ ۲۶ حمل به امضاء رسید و بتاريخ ۲۷ دلو ۱۳۶۷ خورشیدی (مطابق ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ م) آخرین سرباز شوروی از افغانستان بیرون شد.

هزاران زن، کودک، پیر وجوان شهید ومعلول شد شورای مشورتی اقتصادی به مقصد دفاع قانونی از منافع تاجران ملی و پیشه وران تشکیل شد. حزب و دولت از اشتباهات دوران حاکمیت درسهای نو وسومند گرفت.

وتجارب غنی اندوخت کینه ونفرت توده ها نسبت به جنگ وخونریزی افزایش یافت. نهضت مقاومت ملی ونفرت مردم علیه طرح کنفدراسیون با پاکستان رو به گسترش نهاد وجنبش صلح روز تاروز اوج نوین گرفت و گسترش پردامنه یافت. در سیاست داخلی وخارجی نیز انعطاف آشکار شد.

روان توده ها دگر گون گشت. خلق افغانستان بیش از هر وقت وزمان دیگر ضرورت صلح وامنیت پایه دار و مصالحه را در ژرفای شعور روان و تامغز استخوان احساس کرد. شک وتردید های گروگانان تنظیمها نسبت به ادامه مبارزه ء خرابکارانه وجنگهای غیر عادلانه رو به افزایش نهاد .

مردم به بیهوده گی جنگ باسربازان اردوی منظم و فرزندان خویش روز تاروز متوجه شدند نیروهای مخالف ومختلف تندرو (بنیاد گرا) و کند رو (واپسگرا) اگر درجنگهای نامنظم و پراگنده دست آوردهای معینی داشتند در جبهه های گرم از جمله در جلال آباد همه افسانه های برتری نظامی وروانی آنان به یکبارگی بر بردرفت.

بیاد باید آورد که امضای اسناد وتوافقات ژنیو وبازگشت قشون شوروی واکنشهای ناهمگون ومتفاوت و متضادی در کشور منطقه وجهان ایجاد کرد. جنرال محمد ضیاءالحق رییس جمهور فعال مایشاء پاکستان وشماری از جنرالان وفادار او از جمله جنرال اختر ، در یک سانحه ء هوایی رموزی قربانی اشتباهات تاریخی خود شدند و ” یزدان پاک این قاتلان حقیقی ملیون ها شهید و

معلول افغانستان را مجازات سنگین و عادلانه کرد ” ودرنتیجه گرایش محسوسی به حل سیاسی افغانستان درمجامع بین المللی ومحافل سیاسی شرق وغرب تقویت یافت به حل مسایل حاد منطوقی و جهانی از مجاری سازشهای سیاسی بیشتر توجه شد. جنبش جهانی صلح نیرومندتر وپرتوان تر گردید اعتبار سازمان ملل و نهضت عدم انسلاک ارتقاء یافت. در روشنی تفکر نوین سیاسی جنگ خونین عراق وایران پایان یافت، در انگولا اتوپیا ونیکارا گوا دموکراسیهای طراز غربی پیشروی کرد، بخشی ازقوای مسلح شوروی از منگولیا و اروپای شرقی بازگشت، دراروپای شرقی نیز جنبش دموکراتیک گسترش یافت. شعار های حقوق وآزادیهای دموکراتیک به پیش کشیده شد.

درماه نوامبر ۱۹۸۹ دسامبر همان سال رهبران سنتی المان دموکراتیک بلغاریا، چکوسلواکیا و رومانیای یکی پی دیگر بزیر فشار جنبش ” دموکراسی ” سرمایه سالاری اروپا مجبور به استعفا وسرنگون شدند.

اندیشهءتدویر کنفرانس بین المللی دربارهء غیر نظامی ساختن و بیطرفی دایمی افغانستان طرح گردید ودر نوار مرزی افغانستان با پاکستان مناطق غیر نظامی ایجاد شد.

از سوی کمسیون عالی مصالحه ء ملی لویه جرگه وشورای ملی به سازمان ملل متحد، سران جنبش عدم انسلاک کشورهای همسایه و به پارلمانتها ومجامع بین المللی گسیل گردید. وبه این وسایل تبلیغاتی بانگ اعتراض افغانستان علیه نقض خشن توافقات و اسناد ژنیو بلندشد.

ولی باشگفتی باید گفت علی رغم آنکه وزیران خارجه ء شوروی و امریکا درپای اسناد وتوافقات ژنیو امضاء کرده بوده اند از همان فردای امضای توافقات ژنیو تا همین امروزخلاف پیشبینی ها،شوربختانه، هنوز که هنوز است، حملات راکتی طالبان خود کش وبیگانه پرور القاعده بنیاد گرایی تروروزم بین المللی به فرماندهی آشکار وپنهان حمید گل، بابر، کرنیل امام ودیگرنظامیگران کهنکار ” از هزارجناح ! “ درکشور ما روبه افزایش نهاد وبیاد کرد.

مداخله و دخالت خشن و آشکار و پنهان پیوسته از آنسوی مرز استعماری دیورند در قلمرو افغانستان صورت گرفت. طالبان و دیگر بنیادگرایان عربی و القاعده در مرداب تروریزم و مافیا وسازمانهای خرابکار بین المللی درپاکستان پرورش مییابند، ناپا کیزه مغز میشوند، بسپج میشوند وبرای خرابکاری وکشتار بی گناهان به کشورما صادر میشوند.

ازهمان فردای قرار داد ژنیو همه دولتهای افغانستان به ” استثنای دولت طالبان وحلقه مشاوران پرزیدنت حامد کرزی رییس دولت اسلامی افغانستان ” بانگ اعتراض خود را علیه دخالت ومداخله نا هنجار پاکستان وتهاجم ” مثلث شیطانی ” (القاعده طالبان ونظامیگران پاکستان) بلند کرده اند.

در روشنی این دلایل زندهء تاریخی ، اگر رهبران محافظه کاران کهنه ونو بریتانیای کبیر، امریکا و جامعه جهانی واقعا پیرامون صلح وامنیت پایه دار آزادی، دمو کراسی، ترقی وپیشرفت افغانستان می اندیشند، اصولا باید درگام نخست و بیدرننگ پا یگا ههای نظامی خود را نه در قلمرو سیاسی افغانستان بل درآنسوی مرز استعماری دیورند و در ” زیرستان آزاد!“ وبلوچستان محکوم ودر کشور تجاوزکار پاکستان و دوست ومتمد سنتی و منطقه بی خود استقرار بخشند.

مانع دخالت و مداخله طالبان القاعده وبنیاد گرایان پاکستانی عربی و تروروزم بین المللی و مانع کشت تولید پروسس تجارت و ترافیک مواد مخدر شوند به فکر بیطرفی دایمی افغانستان شوند به فکر غیر

نظامی شدن کشور ما شوند.

دولت اسلامی افغانستان وجامعه جهانی به این تمکینی که در گلوی مردم تشنه ء وطن ما جرعه جرعه آب حیات میریزند بدون ترس از اشتباه تا پایان قرن روان ، صاحب اردوی ملی منظم نیرومند و دارای سلاح اتومی شده نه میتواند.

با ایران پاکستان هند روسیه وجمهوری خلق چین در هیچ عرصه ء جز در عرصه کشت تولید پروسس ترافیک و قاچاق مواد مخدر فساد اداری رشوه و دستبرد به دارایی های عامه ، زن ستیزی، واپسگرایی وخود کشی طراز طالبی رقابت نخواهد توانست . بنابراین بیطرفی دایمی وغیر نظامی شدن یگانه راه صرفه جویانه و کوتاهی است که باید به آن اندیشه شود. امریکا، انگلیس، روسیه فدراتیو، جمهوری خلق چین، هند، ایران، پاکستان ودیگر کشور های بزرگ اروپا، ایگو وشانگهای زیر نظر ملل متحد کنفرانسی دایر کنند و بیطرفی دایمی غیر نظامی شدن و صلح وامنیت پایه دار را برای افغانستان به وسیله ” کلاه آبی های ” سازمان ملل متحد تضمین نمایند.

اشک خود را هر کودک پدر مرده ویتیمی با آستین خود پاک میتواند اگر رهبران قصر سفید وبریتانیای کبیر و ناتو، به این سرزمین سوخته و دوستی مردم کشورهای ما دلسوزی و علاقه دارند به اساس این پند وپیام شاعر شرق عمل کنند که گفت :

” سرشک از رخ پاک کردن چه حاصل
علاجی بکن کزدم خون نیاید ”

یعنی مقدم بر پایگاه سازی ، سرچشمه ء نا پاکیزه تروریزم و مرداب پرورش آنرا کور کنند. در غیر آن پیشبینی میشود که هفتاد و دو گروه تندرو کندرو ساخت پاکستان، عربستان، کشورهای خاورمیانه عربی آسیای میانه و ایران آخوندی وافغانستان اسلامی بدون ترس از اشتباه پاکستان فردا را به عراق وکربلای دیگری برای امریکا تبدیل خواهند کرد. آنگاه این کشورها به مسلخ شرق نو و غرب کهن به مسلخ غنی وفقیر زن ومرد پیر وجوان به مسلخ انسان و انسانیت و به گورستان تمدن پر بار بشریت ترفیخواه مبدل خواهند شد و محافظه کاران کهنه کار بریتانیای کبیر، قصر سفید، پاکستان عربستان سعودی، اسرائیل و ایران آخوندی بیش از هر کشور دیگری مسوعول این تراژیدی تاریخی خواهند بود من ” آنچه شرط بلاغ بود ” بجای آوردم وارزومندم که:

دهها حزب سیاسی، سیکولار، شخصیت های سیاسی مستقل ملی، منتفخ در خارج و داخل کشور، حقوقدانان، متخصصین امور و وطنپرست افغانستان درین زمینه نشستی داشته باشند وبه سرنوشت فردای کشور خود مسوعولانه بیندیشند واین اندیشه های روشن را بدون تعصب وتنگ نظری وترس ولرز با خوشبینی تاریخی در مطبوعات و رسانه های خود طبع ونشر کنند وبا گفتگو های سازنده خلاق و صلح آمیز راه آزادی دموکراسی ترقی صلح ودوستی ملل ومردمان افغانستان، جهان به ویژه راه دوستی برابر حقوق مردم افغانستان مستقل و خلق کارگر ایالات متحده امریکا و اروپارا روشن وهموار کنند . سرمایه نه دوست دایمی دارد ونه دشمن دایمی، این ملل ومردمان بپا خاسته سیاره ما اند، که بارگران و سنگین اشتباهات امپریالزم وغولان خردباخته ء جهان زوال یابنده را به شانه میکشند وباکار خلاق وفروتنی باز هم صبورانه جبران می نمایند .

زنده باد پاسداران واقعی آزادی دموکراسی ترقی صلح ودوستی ملل ومردمان جهان و از مرگ نیرومند تر باد !

زنده باد مادران زنجیر شکن مرد آفرین ، نیمه جان وشهید پرور میهن آزادگان ، افغانستان مستقل !

به ادامه ص ۳۳ گردنبدن مروارید...

کتاب سه باب دارد.

باب اول شامل مقالات نویسنده است. این مقالات در نوع خود اولین مقالاتی می باشد که در مورد "نقش کفش زن" به تحریر آمده است.

در این نوشته ها نیلاب "مصمم است از نردبان ها بالا برود تا به روشنایی که حقیقت نامش نهاده اند، برسد. دست یافتن به پاسخ ها تلخ است و اما یک ضرورت. بایستی پاسخ آنها را برای فرا گرفتن هنر زندگی کردن و رهگشا شدن دریافت. سپس آن را چونان فصلی کتابی خواند و چنان فهمید که بتوان به دیگرانش فهماند."

نیلاب با چنین عزمی به مطالعه، تحلیل و تفصیل می پردازد. مطالعه چنین شیوه منطقی و تحقیقی در برای من دلچسپ و دقیق بود. او می نویسد: "یکی از انگاره های که مرا برای رسیدن به هدفم کمک می کند، همانا مطرح کردن مسله غلبه عقل بر احساس است که به کمک این جریان یک زن قادر به دور افگندن زنجیرهای بسته به دست و پایش خواهد شد تا در نخست رها گردد و سپس مبارزه را بیاغازد. باریکی که سزاوار ژرفکاویت است. زن در حالی که تلاش می ورزد، عاطفه - بزرگترین ارزش انسانی را زنده بدارد و پرورش بدهد، فاصله میان احساس و عقل را در مرزی نگهدارد که غبار احساس روی عقل و منطق ننشیند. باید تاکید کنم که اشاره من نه به معنای فاصله گرفتن از عاطفه بلکه به عنوان بهم نیامیختن عقل و احساس است و بکار بردن هر کدام در جایش."

نگاهی به عناوین مقالات کافی است تا عطر محتوی آن را استشمام کرده بتوانیم. مانند "توهین به چیستی جنس لطیف از راه مطرح نمودن کیستی وی". من این بار را بارها بر شانه ام احساس کرده ام. ما حتی نوشته های ادبی را بر معیار ارزش ادبی آن نه، بلکه با اشاره به جنسیت نویسنده آن وزن می کنیم.

نیلاب موج در بخشی از مقاله اش می نویسد: "در این نوشته اشاره من به سوی کسانیت که با مطرح نمودن "کیستی" زنی منظور جدی نپنداشتن "چیستی" های همو را دارند... گاهی که جامعه مطالعه مان را به بر نوشتاری می کنیم، نباید بر آن منت "که نوشته"، بلکه "چه نوشته" را بگذاریم. تمرکز و سپس سخن زدن بر سر "از که است؟" به جای "محتوا چه دارد؟" ارزش ناب هنری و یا ادبی، فرهنگی یا علمی، تجربی یا فنی یک اثر و یا کارکرد را پایان می آورد و یا بالا می برد."

یکی از دوستانم که در افغانستان به سر می برد، باری درددل کرد که مهم نیست توجه خواننده ای و یا استعداد و توانایی انجام کدام

کار را داری، اگر زن هستی به تو چنین تفهیم می گردد که باید به وزرات زنان مراجعه کنی. گویی وزارت های دیگر مردانه و از آن مردان است.

باب دوم کتاب شامل یادداشت های ادبی نویسنده است. عنوان این بخش همگان شاعرانه است و این شعر پیرامون وجود زن می چرخد. از جمله: "دستمال آبی را به نسیم باد نروزی می سپارم"، "من آب می شوم، می بارم، شمعواری می سوزم"، "در تماشای آب فیروزه یی مدیترانه"، و "گردنبدن مروارید". او در گردنبدن مروارید به زنان وطنش نامه می نویسد. او می گوید: "خواهرک بلخی من، دلت عالمی دارد که از آن می توان کوزه کوزه درد پر کرد و به دریای سمنگانش ریخت تا مگر دریا به خشم آید و انده تو ابکو هوه رود سمنگان شود و موجه های این رود ستمگران را در زیر سینه اش خورد کند...". "خواهرک هراتی من، سوزش قلب ترا با سوزش قلب خودم یکجا در بزم اشک سوگواری کردم...". "خواهرک بامیانی من، راه پیمودن های طولانی برای رسیده به چشمه آبی...". "خواهرک پکتیایی من، چه شده نازنین من که جسم و قلبت را در ماتم نشانده اند؟". "خواهرک پنجشیری من، که می شناسد موج ترا و که می شناسد آتش ترا؟". "خواهرک جلال آبادی من، رنگ گندمگون جلادت رقص برگ های قصه "نازی جان همدم من" را زنده می سازد...". "خواهرک کابلی من، تو چینی ظریف جانانی. تو چینی پر از نگار فغفوری. با تو باید مدارا کرد. مبادا دل نازکت با شلاق بیرحمی ترک بر دارد...".

نیلاب حتی خواهرک دگراندیش هندویش را نیز به خاطر دارد و می نویسد: "خواهرک هندوی من، گیسوان مشکین و سیاهت، دستان آراسته به حنایت و سندر آویخته بر جبینت مرا و صد همچو منی را به خیالستان "آواره" و "پاکیزه" می برد. آرزویی خفته در دلم بیدار می شود و کودکانه در پی آن می برابم تا باورم را به عشق از دست ندهم."

باب سوم کتاب شامل یک داستانه و یک یادداشت است.

در داستان "پری دریایی شده بودم"، نیلاب موج از "پری دریایی آسمان افغانستان" می نویسد. در این داستان زمان و مکان درهم می آمیزد. تاشقرغان به هامبورگ می آید و آب دریای "خلم" با آب دریای "ایلیه" می آمیزد. او خواهرش می شود و خواهرش پری دریایی می گردد. نویسنده گاه همسر مردی دهاتی می شود و ناچار خود تنش را به آتش می کشد و گاه همسر مردی شهری می شود و از شدت درد، ترک خانه و

شوهر می کند. نیلاب می نویسد: "پری دریایی یا خواهری که با منی یا تو خود منی؟ شاید تو به من نزدیکتر از منی. زیرا که می شناسمت، پیش از آنکه بدانم بوده ای. اگر مرده ای، با مرگ تو عشق نارتر از پیش روید و اگر زنده ای، پس آن منم که در تو بوده، نفس کشیده و نگاشته ام، چنان که اندیشیده ام."

او در این داستان چون همه نوشته هایش با درد زن های جهان و افغانستان همدرد است. او هنگامی که از درد و مشکلات زنان می گوید، می نویسد: "در چنین لحظاتی سیاست چپ، راست و میانه را نخواهم شناخت. یک "زن" خواهم ماند. زن افغانستان."

کتاب با یادداشتی در مورد فلم "پیانو" خاتمه می یابد. من فلم را پس از خواندن یادداشت نیلاب دیدم. در این فلم زن گنگ است. همانگونه که ما زن های افغانستان گنگ هستیم. زبان دل زن در این فلم پیانو است. چنانکه زبان دل نیلاب قلم است. ای کاش ما زن ها همه می توانستیم زبان دل خود را بیابیم. چه سخت است گنگ بمانی و هیچ وسیله برای بیان اندیشه، عاطفه، آرزو و آلام خویش نیابی. این نوشته "بسته و آویخته به پیانو" نام دارد. نیلاب می نویسد: "ادا مگ گراد"، (هنرپیشه فلم که شوهرش در نخستین روز دیدار دل او را از دست داده است) گهگاه شب ها به پیانویی که در ژرفای آب ها رفته می اندیشد و خودش را در سکوت همگانی اوقیانوس با پیانوی غریق بسته و آویخته می بیند."

من فکر می کنم لحظاتی در زندگی همه ما وجود دارد که ما خود را آویخته با آرزوی های خویش در عمق اوقیانوسی تنها و غریق می یابیم. بخصوص ما زن های افغانستان که اغلب مردان ما، ما را هرگز در نیافته و بدست نیآورده اند، چه برسد به آنکه ما را از دست بدهند.

زمانی نیلاب نیز آویخته به وزن سنگین آرزوها و رویای های درهم شکسته اش به عمق بحر سرازیر گشت. اما نیلاب غرق نشد. او غریق باقی نماند. او پیام های از پری های دریایی آسمان وطنش دریافت کرد و دریا او را دوباره "صمیمانه در پای خودش انداخت."

نیلابی که من در لابلای امواج این کتاب دریافتم، نیلابی است آگاه بر سرنوشتش، آشنا با سرچشمه اش، مطمئن بر نفس از نیروی حیات بخش و سبز کننده دستانش. او نمی ترسد از اینکه عصاره تجربه های تلخش را چون جرعه های شیرین آب به کام های تشنه و عطش زده جاری سازد. او افتخار می کند به آنچه که است و آنچه که او را ساخته است. او از دیدار در آینه نمی ترسد.

به ادامه ص ۸ شایسته سالاری

بنابراین برای هر نقشی و هر شغلی و برای حضور در هر سازمان و هر موقعیتی، بعضی ها مناسبتر و شایسته تر هستند و بعضی ها کمتر مناسب و کمتر شایسته.

موضوع دوم بحث سازمان و مقتضیات ادارات است. حال این سوال مطرح است که آیا مدیرعامل یک شرکت موثر موفق جاپانی یا اروپا یا امریکا می تواند در کشور ما هم با همان شایسته گی و با همان عملکرد خوب، مدیریت کند. باید گفت که حتا در داخل یک اداره مدیر فروش موفق ممکن است نتواند مدیر خرید خوبی باشد. موضوع نسبی است و درواقع مبتنی است بر نقش و شغل و موقعیتهای خاص. برای همین است که همه ادارات برای خودشان مدلهای اقتضایی و بومی دارند و حتا برای خانواده های شغلی و مشاغل خاص، ما باید فهرست شایسته گی ها را تا جایی که می توانیم با دقت فراهم کنیم.

موضوع دیگر اینکه ممکن است برای خواننده گان این تصور پیش بیاید که شایسته گی با عملکرد لزوماً یکی است، درحالی که اینها هم با یکدیگر متفاوت هستند. ما هر جا عملکرد خوبی ببینیم می توانیم حکم کنیم که شایسته گی حتماً وجود دارد. منتها عکس این رابطه صادق نیست. یعنی وقتی با عملکرد رضایت بخشی مواجه نیستیم این مساله ممکن است دلایل متفاوتی داشته باشد. یکی از دلایل این است که فردی که این عملکرد از او سرزده آدم شایسته بی نبوده ولی این امکان هم وجود دارد که فرد شایسته بی به دلیل نداشتن امکانات و منابع و فرصت و انگیزه یا نداشتن مدیریت و سرپرستی مناسب، عملکرد خوبی نداشته باشد.

● تناسب بین شخص و شغل

درمورد تناسب بین شخص و شغل باید یادآور شد که بی شک هدف اصلی شایسته سالاری این است که بهره وری در سازمان افزایش یابد.

اگر فرد بتواند در هر شغل و موقعیتی که قرار می گیرد متناسب با استعداد و شایسته گی و علاقه مندی اش منتفع شود، طبیعتاً امکان رشد بیشتری خواهیم داشت.

این مساله هم برای شخص و هم برای اداره از هر دو جهت موجب رسیدن به نتایج بهتر می شود. منظور این است که فقط از نگاه اداره به آن نگاه نکرد. اگر ما بتوانیم این تناسب را برقرار کنیم، برای کارکنان اداره هم فرصت بزرگی است و آنها را وارد مسیری کرده ایم که با سرعت بیشتری رشد می کنند.

هدف ما از بحث شایسته سالاری یا شایسته محوری درواقع برقراری تناسب بین شخص و شغل است. بنابراین برای اینکه این اتفاق

در اداره بیافتد و ما بتوانیم افراد شایسته را در موقعیتهای و مشاغل و نقشهای مناسب به کار بگیریم باید دو کار انجام شود:

■ اقتضای مشاغل را باید روشن کنیم. باید دید انجام موفق شغل و نقش خاص مستلزم وجود چه شایسته گی ها و قابلیت هایی است؟ یکی از منابعی که برای رسیدن به این فهرست معمولاً از آن استفاده می کنند تجزیه و تحلیل کارکنان موفق است. یعنی ببینیم در شغل خاص و در موقعیتهای مشابه، چه کسانی وجود داشته اند که عملکردهای خوبی داشته اند و این عملکردها ناشی از وجود چه قابلیت و شایسته گی یا دانش با مهارتی در آن افراد بوده است. بطورمثال مسوولین شرکت شل می گویند ما تاریخ ۱۰۰ سال اخیرمان را در شرکت شل بررسی کردیم، مدیران موفق در این تاریخچه ۱۰۰ ساله را تحلیل کردیم و از تحلیل عملکرد این مدیران موفق رسیدیم به سه شاخص که اکنون مبنای همه انتخابها و ارزیابی های ما درمورد مدیران است و این را به استناد آن تاریخچه ۱۰۰ ساله عملکرد موفق مدیران به آن رسیدیم.

■ ابزارها و تکنیک ها و فنونی را داشته باشیم که ما راجع به افراد اطلاعاتی کسب کنیم که افراد خاص چه علاقه مندی ها و استعدادها و چه دانش و مهارتی دارند و در انجام چه کارهایی احتمالاً موفق تر هستند. اگر جستجو کنیم ممکن است تشخیص بدهیم که فرد خاص به درد انجام چه مناصب و مشاغلی می خورد. بعد از اینکه این دو شناخت را انجام دادیم، طبیعتاً می توانیم آن مهره ارتباط را برقرار کنیم. یعنی اینکه هم پیچ و هم مهره را هر دو را باید شناسایی کرد، برای بخش اول یکی از منابع اصلی این است که ما شاغل های موفق آن شغل را تحلیل کنیم.

برای بخش دوم؛ یعنی شناسایی قابلیت های افراد مورد نیاز، از مراکز ارزیابی استفاده می کنند که یک رویکرد جامعی است که سعی می کند با ابزارهای متنوع و ارزیابیهای آموزش دیده و بااستفاده از شبیه سازی، این فرصت را فراهم کند که ما بتوانیم پیش بینی کنیم که اگر فردی خاص در این نقش و شغل و در این اداره قرار گرفت، احتمالاً از خودش چه رفتارهایی را نشان خواهد داد.

تاکید این است که شایسته گزینی یا انتخاب افراد شایسته پایه اساسی ترویج شایسته محوری در اداره است. می گویند هر مدیر اجرایی چند وظیفه کاملاً روشن در قبال کارکنان خودش دارد:

(۱) با کمک خود کارمند یا کارگزارش تصویری نسبتاً جامع از قابلیت ها و نقاط قوت و ضعف او به دست بیاورد.

(۲) کمک کند این فرد در موقعیت یا شغل

مناسب بنشیند یا به تعبیری که در کتاب GOOD TO GREAT آمده است هم افراد مناسب را سوار سرویس کنیم، هم مطمئن شویم هرکس در چوکی مناسب خودش نشسته است.

● خشونت عاشقانه

سومین وظیفه یک مدیر که شاید با فرهنگ عاطفی ما هم اصلاً سازگار نیست، این است که توصیه شده است وقتی دیدید فردی با شغلی تناسب ندارد، خشونت عاشقانه به خرج بدهید. خشونت عاشقانه به این معنی است که فرد را من فصل کنید. منتها این عمل واقعاً به قصد خدمت به اداره و فرد باشد.

برای اینکه دنبال سرنوشت خودش برود. به دلیل فرهنگ عاطفی ما، مدیران ما معمولاً تصمیمهای خشن عاشقانه را نمی گیرند، لذا باید کمی بیشتر روی انتخاب اولیه تاکید بکنیم تا بعداً گرفتاری های کمتری داشته باشیم.

بدیهی است که یک اداره نمی تواند یک جزیره در جامعه بی باشد که فرهنگ شایسته سالاری در آن حاکم و رایج نیست، ولی ادارات ابزارهایی دارند و می توانند روی جامعه تاثیر متقابل داشته باشند. باید پروژه های استعدادیابی و جانشین پروری را برای ترویج شایسته سالاری دنبال کرده و در برخی شرکتها، تعدادی از جوانان شایسته برای مدیریت در آینده ادارات شناسائی شوند. (به گونه مثال در روسیه از چند سال بدینسو یک فهرست کلان افراد برای مقام های مختلف تدوین گردیده است.) این افراد می توانند پایه گذار ترویج شایسته سالاری در اداره باشند هرچه تعداد بیشتری از آنها به مناصب مدیریتی منصوب شوند و عملکرد موفقی از خود نشان بدهند، این می تواند باعث شود که سرراه شایسته سالاری موانع کمتری باشد و بتواند با سرعت و سهولت بیشتری جلو برود. ادارات حتماً لازم نیست منتظر باشند که یک اتفاق عمیق و وسیع در فرهنگ جامعه بیافتد. بلکه از تاثیر متقابل اداره و جامعه یا تاثیر متقابل فرد و اداره هم می توان استفاده کرد.

● زیرفرایندهای اصلی

بعد از اینکه ما انتخاب شایسته را انجام دادیم، سه زیرفرایند اصلی دیگر هم باید دست به دست هم بدهند برای اینکه شایسته سالاری در اداره باقی بماند و موثر واقع شود:

■ یکی این است که شایسته گی یک مفهوم نسبی است و زمانی عوض می شود که شرایط هم عوض شود و در واقع شایسته گی های جدیدی مطرح می شود که قبلاً وجود نداشته اند. بنابراین باید میکانیسمی در اداره وجود داشته باشد که اطمینان بدهد کارکنان همیشه شایسته گی های روز را کسب می کنند.



جامعه باید ارزشهای اولویت دار را تعیین بکند و نسبت به آن متعهد باشد و اگر کسانی غیر از این ارزشها از مسیرهای دیگری رشد می کنند جلوی آنها را بگیرد. این تعبیر نیروی امنیتی که ما ناامن بکنیم محیط را برای خلافکاران بسیار تعبیر فشنگی است و عکس آن هم این است که ما برای کسانی که کار درست انجام می دهند امنیت برقرار بکنیم و فضای رشد ایجاد بکنیم.

به بیان دیگر اگر کسی روی مرز درستی حرکت بکند اطمینان داشته باشد که فریب نخورده است. نه اینکه اگر معلم یا کارمندی سی سال کار کرد و با شرافت زنده گی کرد بازنشسته شد بگوید که در جامعه تناسب گفته ها و عملها از مسوولان بایستی مشهود باشد؛ یعنی مردم آن ادراک صحیح از شایسته سالاری را داشته باشند و بعد شایسته ها را معرفی و تبلیغ بکنیم.

البته فقط به شایسته ها و اینکه چه کسی قهرمان شده است توجه نکنیم. اینکه اصلاً قهرمانی چیست و چه ویژه گیهایی باید داشته باشد باید مطرح شود. می گویند مشک آن است که خود ببوید. اما لازمست عطار هم بگوید؛ زیرا مشام دیگران همیشه برای درک این عطر باز نیست. بنابراین مشک آن است که ببوید و عطار هم بگوید. در این صورت است که شایسته سالاری، زمینه یی برای رشد بیشتر خواهد داشت.

در زمینه فرهنگ سازی در مدارس و اهداف بلندمدت در شایسته سالاری بسیار مهم و قابل توجه است و باید روی آن برای آینده برنامه ریزی کرد.

در اهداف میان مدت و کوتاه مدت باید به اهداف و فعالیتهای جاری برسیم و نباید کاری کنیم که فرصتها از دست بروند و شایسته سالاری نتواند نقش خودش را ایفا کند. نتیجه اینکه بسیاری از امکانات از دست ما رفته است و بعضاً قابل جبران هم نیست. بنابراین تصور می کنم که در کوتاه مدت مسوولان کشور یک رسالت خیلی جدی برای اصلاح کردن وضعیت موجود دارند.

یعنی اگر در برنامه بلندمدت آموزش و پرورش مان باید کار بکنند در کوتاه مدت مسوولان ارشد نظام باید روی مقوله شایسته سالاری کار بکنند. —ه نظر می رسد با ایجاد نظامهای مناسب برای به کارگیری افراد شایسته در مناصب مختلف، مسیر ضعفها و ناتوانیها و انحرافات که در فعالیتهای وجود دارد، اصلاح شود. ص ۴۱

شایسته پروری را هم داریم. بنابراین ما باید شایسته تر از آنها باشیم که بتوانیم آنها را پرورش بدهیم. در سطح اجتماعی این سخن درست است، ارزش مفهوم عام خودش را دارد. یعنی اگر یک اداره انتفاعی به سود فکر نکند، معلوم است که نفهمیده است که می خواهد چه کار بکند.

و اگر فقط به سود فکر بکند معلوم است باز نفهمیده است چه کار باید بکند، چون حتماً توجه به منافع دیگران به منفعت خود او هم کمک می کند. این مساله را ما در بهره وری سبز که توجه به محیط است مشاهده می کنیم. توجه به محیط در میان مدت و بلندمدت، منافع را به خود اداره بر می گرداند.

● تغییرپذیری شایسته گی

نکته دوم رویکرد است. ما شایسته گی را به عنوان یک رویکرد نسبی؛ یعنی نگاه کردن به شایسته گی و به عنوان یک امر تکاملی و نه یک امر ثابت و ذاتی می پذیریم. خوشبختانه به تناسب پیشرفتهای نوع شایسته گی و ویژگیها هم تغییر می کند. بنابراین شایسته گی یک امر تغییرپذیر است.

نکته سوم فرد است. فرد باید تعهد به شایسته سالاری داشته باشد. هرکسی زیرمجموعه خودش را از افراد شایسته انتخاب بکند. آیا ما خودمان این توان را داریم اگر دوستی و عضو فامیلی آمد می توانیم به خودمان بقبولانیم که فرد شایسته تر از او وجود دارد؟ آیا اگر از خودمان شایسته تر پیدا کردیم، حاضریم از قدرت کناره گیری کنیم یا حداقل به فرد بالاتر از خودمان احترام بیشتری بگذاریم و از او استفاده بکنیم. این امر به لحاظ آن سلامت نفس است که اشاره شد.

● فرهنگ شایسته سالاری

نکته چهارم نگاه کردن به شایسته سالاری به عنوان یک فرهنگ است و آن این است که نهادهای فرهنگی در این زمینه نقش بالایی دارند. آموزش و پرورش باید از همان کلاس اول، مساله شایسته سالاری را در داستانها و شعرها بگنجاند و کمتر روی حوادث و تصادفها و اتفاقات تاکید کند. آموزش و پرورش باید روی عملکردهای خود مدرسه و مسوولین کار بکند. معلم و مدیر باید شایسته باشند. شاگردان فقط در کتاب شایسته ها را نخوانند در عمل هم ببینند. مبنای ارزیابی ها هم شایسته سالار باشد. اگر کودکی درسی را بهتر جواب داد حتماً به او نمره بهتری بدهند.

دانشگاهها باید مباحث شایسته سالاری را در تحقیقها و میزگردها و سمینارها مطرح کنند. البته در عملکردها و ارزیابیها هم مثل آموزش و پرورش می توانند عمل کنند.

به ادامه ص ۳۸ شایسته سالاری

بخشی از به روز نگه داشتن شایسته گی ها وظیفه ادارات است. بخشی هم وظیفه خود کسانی است که در اداره به کار گرفته شدند و این مسوولیت باید تقسیم شود.

■ موضوع بعدی، حفظ و نگهداری شایسته گان در اداره است. یکی از مسایل مطرح در ادبیات مدیریت منابع انسانی این است که ما وقتی یک فرد مناسبی را برای شغلی خاص پیدا کردیم و این فرد را وارد اداره کردیم چه کار باید بکنیم که او را در اداره حفظ کنیم و سازمان از تناسب بین شایسته گی های او و مقتضیات شغل نفع ببرد.

■ افراد شایسته را چطور باید اداره کرد. ما وقتی آدم شایسته را پیدا کردیم آیا کماکان می توانیم با روشهای سنتی و کنترلهای سنتی با همان میزان محدود تفویض اختیار، او را اداره کنیم؟ یانه باید طور دیگری به موضوع نگاه کرد. آقای استیو جابز بنیانگذار اپل (APPLE) می گوید منطقی به نظر نمی رسد که ما افراد شایسته را انتخاب بکنیم و به آنها بگوییم که چه کار بکنند. برای اینکه ما آن افراد شایسته را انتخاب می کنیم که آنها به ما بگویند که ما چه کار باید بکنیم. من تصور می کنم وقتی گزینش درست را انجام دادیم، موضوع آموزش و به روزآوری شایسته گی را دنبال کردیم. به صورت سیستماتیک بحث نگهداری و مهمتر از آن نحوه مدیریت کردن بر شایسته گان را نیز به درستی انتخاب و اعمال کردیم، همه اینها حلقه های زنجیری هستند که کمک می کنند به تدریج شایسته سالاری در ادارات کشور ما هم رایج شوند.

موضوع دیگری که شاید کمک کند که شایسته سالاری عمق بیشتری پیدا کند این است که در مواردی که وجود افراد شایسته باعث یک تحول در اداره می شود تجربیات این موارد را مستند کنیم و به اتکای این استنادات نشان دهیم که وقتی فرد و شغل تناسب دارند، این مساله می تواند باعث چه معجزاتی شود.

ادارات موفق آنهایی هستند که در آن نرخ ورود افراد شایسته بالاتر از نرخ خروج آنها است. این مساله از نکات مهمی است که در فرصتی مناسب باید روی آن بحث کرد. اما سوال این است که آیا صرفاً تناسب فرد با شغل مطرح است یا باید به تناسب فرد با اداره نیز توجه شود؟

به باور آگاهان همه آن چیزی که فرد باید داشته باشد تا ما بتوانیم در یک موقعیت تعریف شده کار را با خیال راحت به او واگذار کنیم. این مساله اصلاً محدود به شغل یا اداره نیست.

چون ما افراد شایسته یی را انتخاب می کنیم بعد از آن به پروری را هم داریم، پس

باد بهار

ژاله اصفهانی

**نوبهار آمد و از سبزه زمین زیبا شد
بوستان بار دگر دلکش و روح افزا شد
سبزه روید و چمن سبز شد و غنچه شکفت
باغ یک پارچه آتشکده از گلها شد
بوی گل آورد از طرف چمن باد بهار
موسم گردش دشت و دمن و صحرا شد
ای عجب گر دل بگرفته من و نشود
اندر این فصل که از باد صبا گل و شد
وقت آن است که خاطر شود آزاد زغم
باید از شادی گل شاد شد و شیدا شد
مرغ دل در قفس سینه نگیرد آرام
تا غزل خوان به چمن بابل خوش آوا شد
ژاله صبحدم از چشم تر ابر چکید
گشت همخانه گل، گوهر بی همتا شد**

عامل بودن ناقد، جزء ارکان نقد به شمار نمی‌آید و به بهانه غیر عامل بودن، نمی‌توان راه نقد را بر این و آن بست؛ گرچه واضح است که عامل بودن، تأثیر کلام انتقاد کننده بر مخاطب را بیشتر می‌کند و در صورتی که انتقادشونده، انتقادکننده را شناسد، اعتماد به نفس بالاتری خواهد داشت.

۳. اشاره شد که از آداب نقد این نیست که فرد انتقاد شونده لزوماً در قید حیات باشد و در نتیجه دامنه و حیطه نقد، هم مرده گان و هم زنده گان را شامل می‌شود.

۴. از آداب نقد برای آن نقاد شونده آن نیست که لزوماً نقدهای وارده را بپذیرد؛ بلکه آن است که سعه صدر، تحمل و صبر پیشه کند و انتقاد را بشنود. اما هم حق دارد که پس از شنیدن نقد از خود دفاع کند و اگر عیب‌های مطرح شده را وارد نمی‌داند، از نظر یا عملش دفاع کند و هم حق دارد پس از قطع ارتباط با منتقد، انتقاد وارده را بررسی کند، صحیح آن را بپذیرد و سقیم آن را نفي کند (نقد را نقد کند).

۵. از آداب نقد آن نیست که نقد لزوماً تأثیر مثبت و آنی داشته باشد، بلکه اگر بتوان سه‌گونه تأثیر، مثبت، خنثی و منفی برای نقد فرض کرد، تنها در صورت سوم است که جهت رعایت آداب برون منطقی نقد، باید از انتقاد دودارای کرد و اگر نه در صورت تأثیر مثبت، حتماً باید نقد کرد. در صورتی هم که تأثیر مثبت و منفی ندارد و اثرگذاری نقد خنثی است، خوب است که نقد کند؛ به این دلیل که اولاً ممکن است در آینده مؤثر افتد، ثانیاً خود این اقدام به تولید و تقویت فضای عمومی نقد و فرهنگ نقد و انتقاد کمک می‌کند و جامعه را به سوی جسارت، صراحت و شفافیت می‌برد و اگر کارکرد فردی شایسته نداشته باشد، کارکرد اجتماعی مثبت دارد.

۶. از آداب نقد آن است که غیرمستقیم باشد و از این‌رو است که امروزه از صندوق‌های پیشنهاد و انتقاد و یا دفاتری برای ثبت نقد و انتقاد بهره برده می‌شود. اما این‌گونه اقدامات اغلب مؤثر و مفید نمی‌افتد؛ زیرا از آنجا که هنوز بستر نقد آماده نیست و فرهنگ نقد و انتقاد در جامعه ریشه نداشتند، منتقد به صندوق‌ها و دفاتر اعتماد لازم ندارد. برای ایجاد اعتماد عمومی و تشویق به نقد و انتقاد، ضروری است فرهنگ‌سازی شود، عوامل نقد تقویت و موانع نقد برداشته شود.

و خونسردی خود را در نقد کاملاً حفظ کند تا به حریم شخصی کسی، حتا غیر عامدانه تعدی نکند و عزت نفس شخص یا اشخاص را زیر سؤال نبرد.

پنجم: نقد نهادینه و مستمر
از آداب بیرونی نقد که سبب نفوذ و تأثیر جدی نقد می‌شود، نقد نهادینه و مستمر است. نقد فردی و دفعی کم‌تأثیر است. خوب است افراد عادت کنند که ابتدا به تأسیس تشکلهای مدنی (تشکلهای صنفی، فرهنگی، اجتماعی...) و سیاسی (احزاب) اقدام کنند و آنگاه بخشی از وظایف خود را نقد و بررسی دقیق، عمیق و مستمر افراد یا نهادهای مسوول قرار دهند. در این صورت است که هم نقد گسترده و عمق مناسب می‌یابد یا به سوی آن سیر می‌کند و هم مخاطب آن انتقاد را جدی‌تر می‌گیرد و از آن متأثر می‌شود.

ششم: بی‌طرفی آگاهانه
از آنجا که به دلایل عیدیه انسان نمی‌تواند در اظهار نظر خود خالی از ارزش و داوری باشد (به‌جهت زمانی و مکانی بودن ما آدمیان و تأثیر جامعه، طبیعت، تاریخ، جنسیت، زن و ... بر انسان)، ناقد خواه ناخواه متأثر از پیش‌فرض‌های متعدد قهری و قطعی است. آنچه را که در مرحله نقد و داوری می‌توان از منتقد به عنوان یک ادب و قاعده برای نقد توقع داشت، آن است که اگر خواه ناخواه متأثر از ارزش‌ها و باورهایش به نقد می‌نشیند و اگر مجموعه آرمان‌ها و باورهایش به دو دسته قابل تقلیل باشند (ارزش‌های ارادی و آگاهانه و ارزش‌های ناخواسته و غیرارادی)، حداقل در مقام نقد و داوری و قضاوت، به صورت آگاهانه و هشیارانه، ارزش‌ها و پیش‌فرض‌ها و مواضع مطلوبش را در مورد متن، عالم و یا عامل، اعمال نکند، تا نقد او تا حدودی رعایت انصاف، جامعیت و علمیت کرده باشد. [۷]

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
از مجموعه قواعد و آداب نقد به اینجا می‌رسیم که:
۱. اصل نقد، آداب خاص خود (نفي عمل، برشمردن سره از ناسره، ...) و حواشی نقد نیز آداب خاص خود را دارد (رعایت زمان، مکان، به کاربردن کلمات مثبت و محترمانه، ...) نکات پیرامونی نقد به قدری اهمیت دارد که رعایت نکردن آنها کارایی نقد را از بین می‌برد و چه بسا در مواقع و شرایطی راه نقد و انتقاد را می‌بندد.

۲. بعضی معتقدند که ناقد باید در حد انتقاد شونده باشد و برخی گفته‌اند که:
یک دانشجو نباید بدون تأمل در کار استاد انتقاد کند و باید بداند که در برخی از دانش‌ها باید تعبداً پیرو استاد باشد... پس انتقاد و اشکال‌گیری در جاهایی جای ندارد و جاهایی که جای دارد، باید در ایراد بر آنها نهایت دقت شود، تا مبدا به استاد، بی‌حرمتی شود و یا اینکه در نزد دیگر شاگردان مرتب و الایش پایین آید. (میرزایی، ۱۳۷۳: ۲۶۰-۱)

از نگاه نگارنده - چنان‌که پیشتر توضیح داده شد - در نقد همتایی و هم‌سطحی از آداب نیست؛ همچنین، نقد پایین به بالا نه تنها منفی نیست، بلکه قاعده است و از این‌رو اصل بر این است که دانش‌آموز از معلم و دانشجو از استاد انتقاد کند. و البته رعایت آداب نقد همان‌طور برای دیگران لازم است، برای دانشجو نیز لازم است.

اما دیدگاه فوق که در آن به پیروی تعبدی در برخی دانش‌ها دعوت شده است، اگر مراد از آن علم حصولی باشد، قطعاً مردود است. از داستان موسی و خضر هم اتفاقاً می‌توان این پیام را موخت که ما حق انتقاد داریم؛ زیرا از بین دو پیامبر - موسی و خضر - آن‌که صاحب کتاب و شریعت است و مردم باید به راه و رسم او ایمان بیاورند و عمل کنند، موسی است نه خضر، گرچه خضرها نیز در همه اعصار هستند و آداب خاص خود را دارند، نسخه‌خضری، نسخه همگانی نیست و مخصوص خواص است و نسخه موسیایی عمومیت دارد؛ چنان‌که در نقد عملی نیز

به ادامه ص ۳۴ نقد...

در سطح فردی نیز رعایت زمان نقد، از آداب و قواعد برون منطقی نقد است. واضح است که در حین مناقشه و دلخوری بین دو فرد، نقد و انتقاد از مخاطب، معنایی دارد و عکس‌العملی ایجاد می‌کند که در فضای دوستانه هرگز چنان معنا و بازتابی را ندارد. از این‌رو مناسب‌تر است که نقد در فضای سالم و عادی و دوستانه مطرح شود، تا هم ناقد شرط انصاف را رعایت کند و هم نقد‌پذیر توسعه‌صدر لازم را از خود بروز دهد.

منتقد باید مکان نقد را نیز در نظر بگیرد. برای نمونه، آیا در مورد دو کشور که یکی هنوز مجلسی عادی و صوری را نیز بر نمی‌تابد و دیگری سابقه چند قرن انتخابات و دموکراسی دارد، یک شیوه نقد را باید به کار برد؟ واضح است که از آداب نقد آن است که باید امکان و موقعیت و مخاطب را که قرار است نقد شود در نظر گرفت و اصل نقد و شیوه آن را به تناسب ظرفیت‌ها، تنظیم و مطرح کرد. در این مورد، برای اینکه ناقد بتواند سطح انتقادپذیری جامعه را محک بزند، بهتر است از آسان‌ترین روش‌ها و سطح‌ترین موضوعات نقد را طرح کند و اگر جامعه کتش داشت و ظرفیت و قابلیت‌ها موجود بود، اندک‌اندک به شیوه‌های جدی‌تر و موضوعات عمیق‌تر بپردازد.

دوم: اصل بودن نقد از پایین به بالا و در حاشیه بودن عکس آن

گرچه از جهت سطح مخاطبان نمی‌توان اصل را بر نفي نقد و انتقاد گرفت، به نظر می‌رسد که فضای نقد و انتقاد را باید برای سطوح پایین‌تر و ضعیف‌تر فراهم کرد تا افراد و مقامات عالی‌تر. دستاورد چنین نقدی برای آحاد جامعه، ایجاد جسارت، روحیه و اعتماد به نفس است. برای افراد دارای مسوولیت و قدرت نیز سازنده است؛ چه، روحیه تواضع و مشارکت‌پذیری را در آنها تقویت می‌کند. ولي عکس چنین روندی (نقد از بالا به پایین) را نمی‌توان اصل قرار داد. گرچه در مواقع ضروری و با رعایت آداب خصوصی بودن، محترمانه بودن، ... نمی‌توان نفي کرد، نقد آشکار و در جمع مقامات عالی‌تر از نیروهای زیر دست آسیب‌زننده است. از این‌رو به مدیران توصیه شده است که:

به جای محکوم کردن دیگران، بکوشیم تا آنها را بشناسیم و با دلایل آنچه که ایشان انجام می‌دهند، آشنا شویم. این عمل سودمندتر و مفیدتر از خرده گرفتن و انتقاد کردن است. زیرا هیچ چیز برای کشتن استعداد، هولناک‌تر از انتقاد منیر از زیردستان نیست. (گهانامه آموزشی مدیران سازمان، ۱۳۸۲: ۶)

پیشتر در اشاره به دستورالعمل حضرت امیر به مالک اشتر عنوان شد که زمامدار باید کاستی‌های مردم را ببوشاند. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

سوم: به کار بردن کلمات مثبت، محترمانه و مناسب
از آنجا که غایت نقد، تخریب و به بن بست کشاندن افراد نیست، از آداب نقد آن است که محتوای نقد در ظرف مناسب ریخته شود تا بهتر ثمر دهد و بیشتر مؤثر افتد. از این‌رو خوب است که نقد با کلمات مثبت و در ساختاری مناسب مطرح شود. برای مثال، می‌توان از پرسش انتقادی در بیان مقصود حداکثر بهره را برد و مخاطب را متوجه نواقص و معایبش کرد. نهایت اینکه نباید عزت نفس مخاطب را زیر سؤال برد بلکه نقد را باید دوستانه و مشفقانه و با هدف بهبود و در فرد و یا افراد مطرح کرد، از این‌رو برای چنین غایاتی نمی‌توان از کلمات با بار منفی و سوزنده بهره گرفت. [۶]

چهارم: احترام به مواضع مخاطب
برای رعایت این قاعده، خوب است ابتدا نقاط قوت منتقد را برشمرد و یا حین نقد، پاسخ شونده را با دقت گوش کرد و کوشید که به ویژه در شیوه عملش، شرایط او را درک کرد. اینجا است که ناقد باید آراش

به ادامه ص ۳۹ شایسته سالاری

● نقش دانشگاهها

نقش دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی کشور در ایجاد شایسته سالاری چیست؟ یکی از بحثهایی که مطرح می شود این است که تفاوت و تمایز بین خوب عمل کردن و بدعمل کردن را نشان بدهند. ما متاسفانه تفاوت بین این دو را به خوبی تشخیص نمی دهیم. نه مدیران نظام متوجه می شوند که چه شخصی یا چه اداره یی خوب عمل کرده است، نه مردم از عملکردهایی که در ادارات وجود دارد به درستی مطلع می شوند. در بخش دولتی بد عمل کردنها را دولت با صرف منابع زیاد جبران می کند، ولی در بخش خصوصی این وضعیت موجود نیست و خیلی سریع منجر به بروز مشکل و بحران می شود.

نقش بخش دولتی اصلی است. اگر بخش دولتی برای بخش خصوصی فضای کسب و کار مناسب ایجاد نکند، بخش خصوصی دچار مشکلات جدی می شود؛ یعنی ما در مقوله شایسته سالاری در دولت یک بحث بسیار مهم داریم. طبیعتاً در این حوزه، کاری که بخش پژوهشی می تواند انجام دهد این است که عنوان بکند چه اداراتی خوب و چه اداراتی بد کار کرده اند.

علت بروز تفاوتها و تمایزها چیست؟ چرا اداره یی موفق بوده و اداره دیگر ناموفق؟ براساس یافته هایی که به دست می آید پیشنهادهای اصلاحی ارائه بکند تا جلوی تکرار اشتباهات و اشکالات در سیستم گرفته شود. ما در واقع به علت روشن نبودن اشکالات و نارساییها دائماً اشتباهاتمان را در بحث گزینش افراد، اتخاذ سیاستها و امثال آنها تکرار می کنیم.

مراکز پژوهشی و تحقیقاتی برای انجام این کارها با تقاضای زیادی مواجه نیستند و نیز ابزارهای کافی در اختیار ندارند. به عبارت دیگر باید امکانات مناسب برای مراکز تحقیقاتی و علمی کشور وجود داشته باشد تا از آنها انتظار داشته باشیم مشارکت موثر و فعال در این گونه امور داشته باشند.

● مدیریت کیفیت و شایسته سالاری

ابتدا در تولید شایسته به محیط آموزشی وارد می شویم، باید توجه کنیم که مدرسه و دانشگاه هیچ مقامی ندارد جز اینکه شایسته ایجاد کند و معیار این شایسته گی همان مناسبت برای مقصود؛ یعنی کار است. لذا اگر دانش آموخته کار بلد نباشد، محصول دارای کیفیت نیست.

یکی دیگر از اصول مدیریت کیفیت، فرایندگرایی است. لذا در اینجا باید شایسته

را حاصل یک فرایند بدانیم. مثلاً یک کودک را در سن ۷ ساله گی تحویل نظام آموزشی می دهیم و او را در سن ۳۰ ساله گی با درجه دکترا تحویل می گیریم. حال باید قابلیتهای فرایند آموزش را با معیارهای مدیریت کیفیت در دو محور اثربخشی و کارایی اندازه گیری کنیم. در اینجا اولاً اگر ما یک مهندس یا یک پزشک را تربیت کردیم که قابل استفاده برای جامعه بود، فرایند اثربخش بوده است. سپس اندازه گیری وارد بحث دوم؛ یعنی کارایی می شود. به این معنی که این کار با چه قیمتی و در چه مدت زمانی صورت گرفته است که همان کارایی فرایند است.

نظام آموزشی ما در هر دو مورد مشکل دارد. در تحلیل موضوع، اولاً اینکه نظام آموزشی ما امروزه برای آن سه مورد ذاتی تلاشی نمی کند و دوم اینکه تخصصهای کاری را به خوبی آموزش نداده و همچنین زمان زیادی از عمر فرد را با هزینه زیاد صرفاً تلف می کند.

یعنی اینکه روال دانشگاههای ما درجهت ایجاد یک انسان سالم، نیست. **اگر اکنون از ۱۰۰ دانشجوی پیرسید سعدی و مولانا چه کسانی بودند همه می گویند شاعر، کسی نمی گوید یک معلم اخلاق و جای تأسف است که دانشگاههای ما دروس اخلاق را براساس گلستان و بوستان سعدی نمی دهند. در این کتابهاست که جوانمردی و انسانیت و تلاش و کوشش، امثال آنها مطرح می شود و ما با وجود داشتن این ذخائر ارزشمند از استفاده درست از آنها غافلیم.**

بعد دوم، قابلیت یادگیری است. دنیای امروز دانشجوی می خواهد، فارغ التحصیل و دانش آموخته نمی خواهد. عمر فناوری در بسیاری از علوم مثل الکترونیک زیر یک سال است، لذا فارغ التحصیل و دانش آموخته دیگر مفهوم ندارد.

بعد دیگر به کارایی بر می گردد. آیا ما در محیط آموزشی به افراد یاد می دهیم که کارکردن چگونه است؟ آیا دانشگاههای ما محیط کار را برای دانشجویان به خوبی تصویر می کنند؟ آیا رقابت سالم، همکاری و کار گروهی را که در جامعه امروز برای رسیدن به موفقیت ضروری است آموزش می دهند؟ آیا واقعاً دانشگاههای ما انسانهای پژوهشگر و خلاق تربیت می کنند؟ و در نهایت آیا در دانشگاههای ما ارزیابی و ترازیبی کارایی و اثربخشی فرایندها صورت می گیرد و میزان انطباق خروجیهای خود را با نیازهای ادارات اندازه

گیری می کنند؟ مشکل اصلی این است که در تولید شایسته، نظام آموزشی ما از ابتدایی ترین ابزارهای مدیریت کیفیت مثل نمودارهای علت و معلولی و آماری استفاده نمی کند؛ درحالی که اساتید زیادی روزانه همین ابزارها را به دانشجویان تدریس می کنند.

فکر شایسته گی و شایسته سالاری در نحوه برخورد در محیط دانشگاه است که باید به دانشجوی القا شود و به تدریج در رفتار او بازتاب پیدا کند. مثلاً با یک استاد ممتاز یا دانشجوی ممتاز در مقایسه با یک استاد یا دانشجوی ضعیف تر، چه برخورد متفاوتی می شود؟ تفکر شایسته سالاری در دانشگاهها به تدریج شکل می گیرد.

به نظر می رسد شایسته محوری بیش از اینکه در گرو ارابه الگوها و مفاهیم علمی باشد در گرو احساس نیاز سازمانها است.

شما یک جامعه فرضی را در ذهن در نظر بگیرید که مریضها خودشان را بیمار ندانند، آن وقت پزشک و سیستم درمانی به چه دردی خواهد خورد؟ پزشک حاذق زمانی موثر است که بیمار احساس بیماری بکند و دانشگاه زمانی تاثیرگذار است که یک اداره خود را بیمار موضوع شایسته محوری بداند، اگر نداند، نه دانشگاه و نه مشاور و نه هیچکس کاری نمی تواند انجام دهد.

بیش از اینکه به فکر درمان بیماری باشیم، به فکر آشکارکردن آن باشیم. برای گسترش این موضوع باید به ادارات نشان داده شود که فقدان شایسته محوری چه فرصتهای طلایی را از بین می برد. در همایش ها باید روی این موضوع تاکید شود، جهت گیری مشاوره های اداره باید بازنگری شود، باید بیش از اینکه الگو ارابه کنید، نیاز به الگو را نشان بدهید.

باید ادارات ذینفع را متوجه هزینه فرصتهای از دست رفته کرد. چه عمیق است این مفهوم که آب کم جو، تشنه گی آور به دست. اگر بتوانیم تشنه گی را در ادارات ایجاد کنیم، آب در این کشور کم نیست. چه در دانشگاهها، چه در مراکز مشاوره، چه در محققان و چه در متفکرانی که وجود دارند. می خواهم چون حسن ختام به بیٹی از سعدی بسنده کنم که فرمود:

**بوریا با فاف اگر چه با فنده است نبرندش
به کارگاه حریر از آنجا که بحث
شایسته سالاری و تناسب فرد با
محیط مطرح بود، مساله تناسب فرد
با شغل در شعر حکیم بزرگوار،
سعدی نهفته است./**

به ادامه ص ۲ جشنواره فرهنگی...

آمد آمد مهمانان ادامه داشت و میزبانان با آرامی و محبت فراوان از آنها پذیرا می گردیدند. چهره های سرشناس موسیقی کشورما زینت بخش آن جشنواره بودند. آوازخوانان دوست داشتنی ما حسین آرمان، ظاهر هویدا، صابر شیرزوی، بانوافسانه، استاد حسین بخش، احمدولید، انوش و خوشحال سدوزی چون نماینده گان نسل پر بار خانواده هنری کشورما، و بشیر دژم، اکبر نیکزاد، فرشته سما، محسن جوادی، رشاد فیروز، نعیم امیری، نجیب رهی بخش جوانتر گلدسته های خرمن پر بار موسیقی کشورما را در آن شب ماندگار تشکیل میدادند.

در این میان آقای حیدر نیساز آهنگساز چیره دست کشورما، دکتر علوم هنری شمس عبادی، هنرمند موفق تیاتر ما زبیر پاداش، طنز نویس سرشناس هارون یوسفی و نجیب رستگار آوازخوان، نوازنده، شاعر و نقاش با استعداد که با دریغ و درد فراوان سالهاست پس از سخته مغزی نصف وجود گرمی اش فلج گردیده، با آنکه از همان آوان نخستین حمله حس گویایی اش از کار بازمانده بود، سوگمندانه که در این تازه گی ها حس شنوایی اش نیز از کار افتاده است، درخشش ویژه داشتند.

اگر دقیق تر نگاهشده شود در این جشنواره هنری بیش از ۲۵۰ تن از ۱۵ کشور که از نهاد های علمی، شخصیت های ملی و فرهنگی، تجار ملی، نماینده های سازمان های اجتماعی افغانها، هنرمندان، آواز خوانان و پیشکسوتان موسیقی و تیاتر مدرن و کلاسیک و تک نوازان، شاعران، طنزآوران و نویسندگان، ژورنالیستان، روزنامه نگاران و نماینده های بنگاه های نشراتی، برنامه سازان تلویزیونی، رادیویی و رسانه بی، محققان و پژوهشگران، منتقدان ادبی و فرهنگی، سینماگران، نقاشان، نوقمندان هنرموسیقی و شمار کثیری از شنونده گان موسیقی نماینده گی مینمودند، اشتراک داشتند.

هنگام ورود به تالار مهمانان را نغمه های دلپذیری که توسط نوید شالیزی و عمر رسولی بطور زنده اجرا و در فضای تالار پیچیده بود، بدرقه میکرد. و بسیاری ها را به خیالاتشان فرو برده بود.

نخست جمشید دژم به مهمانان آلمانی زبان جشنواره خوش آمدید گفته و فشرده بی برنامه را بیان داشت. سپس آواز آشنا و خوش، گوینده توانا و سرشناس کشور ما آقای شریف فقیرزاده که سالهای دراز در رادیو تلویزیون ملی گوینده گی برنامه های اخبار را عهده دار بود، سکوت حاکم در تالار را شکستاند. وی با پیش گفتار کوتاه، اما پر محتوی اش پیرامون کتاب و جایگاه آن

در روشن ساختن اذهان مردم پرداخت. سپس بانو ناهید صدیق علمی گوینده پشتو چنین گفت: "له هغه خایه چه زه خبر یم ددی کتاب اول جلد چي په دوو برخو کی ۱۳۲۱ مخونو کی په سوچه پښتو او دری ژبوکی خپور شوی دی، د سربیزی او فهرست وروسته دکتاب لمري فصل (دافغانستان دهنرمندانو اتحادی) ته وقف شوی، کوم چه دکتاب لیکونکی ښاغلی بشیر دژم ۱۴ کاله هلته خدمت کړیدی. دکتاب په دوهم فصل کی د هنر، هنرمند، د هنری الهام، ښکلا او خیرینی او د موسیقی دهنر لورو، ژورو په برخه کی ژوره خیرنه شویده. او دکتاب په دریم فصل کی د (ستاره های آریانا) په نامه د خوانانو د جاز آرکستر، (ارکستر گل سرخ)، د وخت دکلتور دولتی کمیته د موسیقی اداره او دهیواد په وسلوالو خواکونو کی د موسیقی دهنر په برخه کی ژور او په زړه پوری تحلیلی مطالب وړاندی شویدی. دکتاب په خلورم فصل کی؛ د افغانستان د ملی رادیو تلویزیون هنرمندان دالفا په ترتیب د عکسونو سره معرفی شویدی. دکتاب وروستی او پنجم فصل دافغانستان د موسیقی د ملی هویت دساتنی، د موسیقی دریم دکاکنی او په خانگری توگه په هجرت او دهیواد بهر کی دخواناتو د موسیقی په برخه کی چي په هجرت کی بی ظهورگری او شهرت موندلی دی، وقف شویدی".

سپس رشته سخن به آقای دکتر عظیم الله غنی زاده متصدی چاپ کتاب سپرده شد. آقای غنی زاده از چگونگی چاپ کتاب که در یکی از بنگاه های نشراتی در شهر دوبي انجام یافته روشنی انداخته و چاپ آنرا خدمت کوچک در ستایش کار بزرگی که آوازخوانان ما برای میهن انجام میدهند، پنداشته و برای همه فرهنگیان و بویژه نگارنده آن آقای دژم تبریک گفته، از همکارانش خواست تا یک نسخه کتاب را به تالار بیاورند تا با شکوه و جلال به نویسنده تقدیم دارد.

در همین هنگام گروهی از دوشیزه گان و پسران جوان که با کالا های افغانی ملبس بودند، با سلیقه خاصی در حالیکه آهنگ زیبای مرحوم استاد اولمیر (ای زما وطنه دلعلونو خزانای زما) پخش میشد داخل تالار شدند. آنها با الهام از محافل سرور و شادمانی (عروسی) کتاب ها را در پنتوس ها و با همان شیوه حمل مینمودند که با کف زندهای پیهم حضار بدرقه گردید. پس از آنکه آقای دژم کتابها را از آقای نذیر حیات تمویل کننده (سپانسور) برنامه به دست گرفت، برای لحظاتی چند آرامش کلی که خبر از انجام کار گسترده که محصول ده سال پیگیری خلاقانه او برای گردآوری مواد و نگارش کتاب بخرج داده بود، سرا

پایش را فرا گرفته و از خرسندی زیاد اشک شادی در چشمانش حلقه زد.

بعداً آقای نذیرحیات یکی از تاجران ملی کشور که در چاپ کتاب نقش برانزده گرفته و هزینه آنرا پرداخته است، سخن گفته این اقدام خویش را خدمت در راه فرهنگ و هنر کشورما دانست.

متعاقباً آقای بشیر دژم بعد از تشکر از آقای حیات که این همه امکانات را برایش مهیا کرده بود در مورد اولین و آخرین سی دی اش که آنهم با نام (به خاطر ستاره های آریانا) مسما و در استدیوی بیژن باده آهنگی از خودش، در کشور آلمان ثبت و به همکاری آقای پروفیسور کونو (آلمانی تبار مسکونه کوبلنز) نشر گردیده است، روشنی انداخت.

متعاقباً پروفیسور کونو از انستیتوت کوبلنز که پیرامون هنر و فرهنگ شرق کارهای پژوهشی می کند، سخنرانی نموده و نشر ۲۰۰۰ سی دی آهنگ های آقای دژم را که او هزینه آنرا پرداخته بود، یک گام بجا در ارج گذاری زحمات هنرمند که اکنون همشهری آنها می باشد، پنداشته و برای آقای دژم آرزوی شگفتن همه آرزوهای هنری و فرهنگی او را نمود. وی همچنان سی دی را به حضور مهمانان به وی تفویض نمود.

پس از آن آقای صدیق وفا ویراستار کتاب ستاره های آریانا سخنرانی نموده و در قسمتی از آن چنین گفت:

در کتاب سعی بعمل آمده است تادرون مایه رشد و تکامل موسیقی افغانستان در یک برهه زمانی مورد تحلیل، شناخت و پژوهش قرار داده شود، این یک کار پژوهشی، تتبع و نگارش و جمع بندی واریهء آثار پیشکسوتان موسیقی افغانستان بوده و دارای متن بسیار ساده و سلیس است که هر یک از رهروان موسیقی میتوانند چنین اثری را پیشکش کنند. اما برادر ما بشیر جان دژم همت گماشته، بیشتر از دهسال کاوش کرده، صد ها و دهها رفرنس را جستجو کرده، صد ها قطعه تصویر را مستقیم از خود هنرمندان یا به همکاری دوستان باقبول مشقات فراوان مادی و معنوی بدست آورده و همچنان خود در پای مصاحبه صد ها هنرمند در داخل و خارج از کشور نشسته است.

دهها راپورتاژ را سرهم بندی کرده و از این آرشیف به آن آرشیف سرزده، و حداقل دوسال اخیر را نه خواب درست کرده و نه نان به موقع خورده تا این اثر گرانبها را آماده نشر ساخته و امروز ما شاهد گشایش آن میباشیم، در این کتاب از بزرگانی چون:

مرحوم استاد برشنا، محترم عبدالوهاب مددی، مرحوم استاد محمد حسین سر آهنگ سرتاج و بابای موسیقی افغانستان، مرحوم استاد ننگیالی، مرحوم مصطفی جهاد،



به ادامه ص ۴۲ جشنواره فرهنگی...

نصرالله حافظ انجنیر، صدیق قیام، مرحوم محمد دین زاخیل، ضیا احمد فضلی حامد حسینی که هر یک در عرصه موسیقی نوشته اند، نهایت با قدر دانی یاد کرده و خواننده گانش را هر چه بیشتر تشویق نموده تا قبل از مطالعه ستاره های آریانا، آثار ایشان را مرور نمایند، همچنان با دهها پیشکسوت موسیقی چون: مسحور جمال، استاد حسین ارمان، استاد حیدر نیساز، دکتور اسد بدیع.. و دیگران پیرامون اثر تبادل نظر و مشوره های فنی نموده است.

انچه مربوط به ارایش و آماده سازی چاپ کتاب میشود باید از محترم حامد یوسف نظری و بنگاه نشراتی کاوه با قدر دانی یاد آوری نمود که ایشان در این عرصه کار مثمیری را انجام داده اند، همچنان از جناب نذیر حیات ریس بخ هونل و محترم داکتر عزیزالله غنی زاده متصدی چاپ کتاب در دویی که بامحبت فراوان امور چاپ و میزبانی جشنواره را سپانسر شده اند و هم آقای رفیع قادری که امور ثبت و دایرکت برنامه را بدوش دارند، و سایر عزیزان، هنرمندان نازنین، گوینده ها و گرداننده گان برنامه اظهار شکران مینمایم، آنچه مربوط به ویراستاری اثر میشود باید به آگاهی رسانیده شود که در ویرایش کتاب برغم دشواری های تکنیکی که ایجاب چندین بار تغییر فورمات (شکل) نوشته ها را نمود، باز هم دوشادوش و در همکاری متقابل با نویسنده سعی بعمل آمده است که حتی الامکان از نا همگونی های املائی و انشایی کاسته شود، قابل تذکر میدانم که معیار ویراستاری در این کتاب (روش املائی زبان دری) پذیرفته شده انجمن نویسنده گان افغانستان میباشد که در اواخر دهه هشتاد به وسیله شماری از نخبه گان و دانشمندان شهیر افغانستان بدسترس قرار گرفته است، رعایت و پاسداری شده است."

پس از آن بشیر دژم رشته سخن را بدست گرفته و در بخشی از سخنانش چنین گفت: خانمها و آقایان گرامی، خواهران و برادران عزیز سلام و خوش آمدید.

نهایت مسروم ازینکه به خاطر دعوت صمیمانه هنردوست گرامی ما جناب محترم نذیر حیات وعده کثیری از همکارانی که امشب را برای ماو شما برپا کرده اند، به این سالون زیبا و افغانی ما از راه های دور و نزدیک تشریف فرما شدید. یکبار دیگر خسته نباشین و خوش آمدین.

بگذارید فریاد زلم آنچه را که در درونم انبار شده است، آنچه در کتاب گفته ام گپ هایست که آخرنه آخر خواهید خواند، من یقین دارم که چنین می شود زیرا اگر شما به کتاب و فرهنگ و هنر تان علاقه نمی داشتین درینجا حضوربه هم نمی رساندین. می

خواهم از طریق حضور جسمی شما و این مکر فونهای تصویر دار به هموطنانم در جهان خطاب کرده بگویم و قصه کنم که این کتاب امشب چگونه به دستهای شمارسید و این جشنواره موسیقی چگونه برپاشد!

بعداً داستان سرگردانی هایش را بازبان نهایت ساده و عام فهم که چگونه کتاب موسیقی ستاره های آریانا، از آلمان به پاکستان و از آنجا به افغانستان و بالاخره دوباره برای آراستاری آخری به آلمان به دست بنگاه کاوه رسید تو ضیحاتی داد که شنونده گانش را به سکوت عجیبی وادار ساخت، در صحبت هایش همه از درد ورنج گفت از تکالیف و مصارف هنگفتی که در راه تهیه این اثر شانه هایش را خم کرده بود، قصه کرد و از فشار های روانی ای که بر او درین دهسال اخیراز هرطرفی گرینبار گیر کارش بود به حاضرین جشنواره معلوماتی داد که بهترست قسمت هایی از همان صحبتش را که کاملاً شفاهی وبدون آماده گی قبلی بیان داشته بود از وراى امواج نشرات تلویزیونی ویا رادیویی شنید زیرا آنگونه گزارش و صحبت را نمی توان درین جا انتقال داد. زیرا از ته دلش بود و درد و سوز در آن فراوان. او در میان صحبتش از دوری وطن تالیذ وگفت اگر در داخل وطنش می بود شاید این همه مشکلات را نمی دید چنانچه اگر این کتاب را در آنجا تکمیل می کرد شاید هیچکدام ازین حوادث و فشار های روانی را که بروی تحمیل شده پیشرویش نمی داشت، و به یک باره گی چنین ادامه داد...

این همه مشکلات و در بدری ها از دست جلا وطنی و هیچ بودن ماست اگر ما چانس میداشتیم که در داخل کشور خود به این کار دست می زدیم ممکن با این همه نا ملایمات روبرو نمی شدیم.

ما واقعاً هیچ هستیم، ما چون دور از وطن هستیم و در بوستان دیگران بسر می بریم که اینها ماره جز خاری نمیدانند واقعاً هیچ هستیم درین ملکها از غصه و درد، دریغ که بیماریم به جز از درد و غم ازین زنده گی برای ما چیزی نمی آید اگر آغوش وطن بروی ما مثل همیشه و گذشته های دور دور تر باز باشه شاید چنان آغوش گرم ره ده هیچ جای دنیا نیابیم!!

بعداز گفتن این حرفها ادامه داد،

بلی دوستان عزیز من این توانایی را هم در خود می بینم که همین گپ ها و درد هایم با صدا و کمپوز خود هم برایتان از زبان موسیقی بگویم چرا به حرفها؟ بیابید که من برایتان این (هیچ) بودن را در آهنگ خودم اجراءکنم و شما هم بشنوید که درد هیچ بودن یعنی چه؟

سپس آهنگی را که از کمپوز های خودش بوده و تصنیف آن از آقای سخنور می باشد،

سرود که مطلع و متن شعری آن چنین است :

دور از وطن

دور از وطن ای هموطن، نبود ترا مقدار

هیچ!!

در بوستان دیگران، هرگز نه ای جز خار

هیچ!!

هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ!

در ملک اغیاری دریغ، از غصه بیماری در

یغ

جز درد و غم ناید دگر، بهر تو زان اغیار

هیچ!!

هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ!

باز آ که آغوش وطن، بر روی تو باز است

باز

هرگز نیابی این چنین، آغوش مردم دار

هیچ!!

هیچ، هیچ، هیچ، هیچ، هیچ!

او این آهنگش را در میان شور و هلهله حاضران مجلس اجراء کرد واز همه تشکر کرده به جایش نشسته، احساس آرامش کرد زیرا آنچه در دل داشت بیان کرد و خواند.

سپس بانو سیما سماء شاعر و گرداننده موفق، به پیشبرد جشنواره پرداخته و به نوبه خود بر اهمیت کتاب و تجلیل و تجلیل از کار خلاقانه نویسنده گان و هنرمندان مکث نموده و همیاری در راستای تحقق این آرزومندی را، از سوی تاجران ملی خواستار گردید و یکی از سروده هایش را زیر نام مادر به خوانش گرفت.

پس از آن مجرای او از خوانان با گرداننده گیی خانم سیما سماء آغاز شد. نخستین آهنگ از شکرالله رحمانی اشتراک کننده جشنواره از ماسکو که با لباس مخصوصی از بیکی آراسته بود. او یک پارچه آهنگ مقبول با شعر مولانا جلال الدین بلخی راکه با رباب کاشغری و به سبک وزبان از بیکی اجراء کرد که مورد استقبال گرم حاضران جشنواره قرار گرفت. سپس عبیدالله نوایی آهنگی بزبان ملی پشتو را اجراء کرد.

بعد از آن آواز خوان سرشناس و قابل افتخار کشورما بانو افسانه بالای سنیتر رفته و یکی از آهنگ های ماندگارش را اجراء نمود که این آهنگ نیز مورد استقبال گرم اشتراک کننده گان جشنواره قرار گرفت.

پس از آن آواز خوانان یکی پی دیگری به سنیتر آمده و هنرنمایی کردند. پس از اجرای یک آهنگی توسط یکی از شاگردان مکتب موسیقی محسن جوادی، آقای استاد محمدحسین ارمان یکی از آوازخوانان سرشناس و سابقه دار رادیو تلویزیون که افتخار استادی شمار زیادی از هنرمندان جوان کشورما که لیسه موزیک را به پایان رسانیده اند، دارد، یکی از آهنگ های فنا ناپذیر خود را با عنوان (زغمی کسی هلاکم که زمن خبر ندارد) اجرا نمود که با کف زدنهای پیهم استقبال گردید. ←

رسام نیز یکی از تابلوهایش را که با خود از شهر فرانکفورت آورده بود برای مولف کتاب آقای بشیر دژم اهداء کرد در این جشنواره همچنان آوازخوانان خوب و موفق ما نوید شالیزی، کریم ایوبی، تیمور دلنشین، حمید نوین، عبدالله آروین، نعیم امیری، احمدپرویز، رشاد فیروز، نجیب رهی، دکتر غیاث بیدار، لعل محمد درانی با مجرای یک آهنگ همبسته گی هم مسلکانه شانرا با آقای دژم ابراز داشتند.

سپس آقای هارون یوسفی طنزنویس و یکی از آماوران موسیقی دو پارچه از طنزهای خویش را به خوانش گرفت.

اقبال موفق جوان خوش آواز و با استعداد که نزد استاد شریف غزل شاگردی می نماید، چند پارچه غزل به آواز سرپلهء خود به همراهی امید نوری سرود که مورد توجه گرم اشتراک کننده گان جشنواره قرار گرفت.

بعداً آقای زبیر پاداش هنرپیشه موفق تیاتر و سینما با همان شیوه خاص هنری اش فکاهیات خنده دار و شنیدنی را بیان داشت که با بدرقه تماشاچیان همراه بود.

آخرین آوازخوان جشنواره، هنرمند دوست داشتتی و خوش آواز اکبر نیکزاد بود که یکی از پارچه های مقبول و دلنشین خویش را اجرا نمود که با کف زندهای ممتد و به پا ایستاد شدن مهمانان بدرقه گردید.

محفل با گرمی ادامه داشت و با آنکه عقربه های ساعت ۴ و چند دقیقه بامداد را نشان میداد، همه مهمانان منتظر اجرای آهنگ هایی فلوکلوریک و محلی بودند، اما مسولین هتل تقاضا نمودند تا محفل پایان بیاید زیرا ساعت دوی همان روز محفل دیگری داشتند. در همین هنگام نخست آقای داکتر غنی زاده چون یکی از میزبانان و سپس آقای دژم ضمن سپاس و امتنان از تشریف

آوری مهمانان و همکاران شان در تهیه امور صدا و تصویری ساختن این جشنواره چون آقای رفیع قادری، فوتو راپورتران، کمره مین ها، ژورنالیستان و برای همه یک پایان هفته خوش آرزو نمود. سرانجام برغم خواست مهمانان محفل در میان اوجی از شور و شفع مهمانان پایان یافت.

شماری از مهمانان دسته های گل تهیه شده را به آقای دژم اهدا و مراسم وداع تا ساعت ۵ صبح ادامه داشت.

قابل یاددانهایی است که همزمان با جشنواره میز فروش کتاب ستاره های آریانا در یک گوشه رهرو هتل جایافته و هر از گاهی علاقه مندان کتاب آنرا (با یک حلقه اولین سی دی بشیر دژم که در همان جشنواره برای اولین بار معرفی شده بود طور تحفه و تشکری از جانب دژم) بدست می آوردند.

پس از وقفه صرف نان شب که غذاهای خوشمزه و متنوع را آشپزان ماهر و همکاران هتل باخ تهیه داشته بودند، بخش دوم جشنواره شروع شد.

بانو فرشته سماء آوازخوان خوش سیما و خوش آوا که با کار پیگیرانه و با پشتکار فراوان از جایگاهی خوبی میان هنرمندان کشورما برخوردار گردیده و از اینکه سالها پای استاد فتح علی خان یکی از آوازخوانان سرشناس و غزل سرایان بنام هندی زانو زده و با تمام عشق و علاقه در این راه دشوار اما پرافتخار ریاضت کشیده، یک پارچه آهنگ مقبول را اجرا نمود که مورد استقبال گرم حاضرین قرار گرفت.

بعداً استاد حسین بخش فرزند استاد بزرگوار زنده یاد رحیم بخش که برای اشتراک در این جشنواره از کشور فنلند تشریف آورده بود به همراهی نوازنده گان پرکار حفیظ بخش و عبدالله منصور دو غزل ناب را که یکی آن از نیکونام استاد قاسم افغان و شادروان استاد رحیم بخش و دیگر آن در سه راگ متنوع از آهنگهای خودش را اجرا نمود که با استقبال فراوان همراه بود.

احسان الله سلام طنز نویس شهیر هم چند نمونه از طنز های دلپذیر خویش را به خوانش گرفت که مورد استقبال گرم قرار گرفت.



همچنان رامین شریف و عمر شریف که از کانادا برای این جشنواره دعوت شده بودند چند پارچه آهنگ دلنشین و مقبول را به همراهی طلا محمد دهل نواز خیلی ماهر و ورزیده که از کشور سویدن تشریف آورده بود با همراهی نوازنده ماهر تنبور علی جان، در میان کف زندهای مهمانان اجرا نمود که از شگوفایی ستاره های دگر در آسمان موسیقی کشورما ارمان میدادند.

افزون برآن بانو صالحه واصل و هاب یک سروده اش را به خوانش گرفته، جلدی از اشعار اش را که تازه به زیور چاپ آراسته شده است برای حاضران جشنواره معرفی کرد و یک تابلوی زیبای رسامی خود را که به همین مناسبت نقاشی کرده بود، به آقای دژم اهدا نمود.

متعاقباً مصطفی قادری جوان هژ ده سالهء

به ادامه ص ۴۳ جشنواره فرهنگی...

بعداً برادران خوش آواز و پرکار رامین شریف و عمر شریف که برای اشتراک در جشنواره از کانادا تشریف آورده بودند، آهنگ مقبولی را اجرا نموده و مورد استقبال گرم مهمانان قرار گرفتند.

سپس آقای ظاهر هوبدا یکی از آوازخوانان دوست داشتتی و خوش آواز کشورما، با آنکه تازه پای خویش را عملیات نموده و دوره ضعف بعد از بیماری (نفاخت) را پشت سر میگذراند، اما با آنهم بخاطر ارج گزاری از کار پر ثمر آقای دژم به جشنواره تشریف آورده بود، صحبت نمود. او شادباهش هایش را ابراز و بر ضرورت ادامه همچو کارهای خلاقانه از سوی فرهنگیان کشور تأکید ورزید.

پس از آن آقای حیدر نیساز آهنگساز سرشناس کشورما پیام تبریکه خویش را ابراز نموده و از زحمات آقای دژم قدردانی نمود.

سپس آقای شریف فقیرزاده عقب تربیون رفته و از مهمانانی که پیام های تبریکه و تحسین نامه هایی برای گروه کاری چاپ و تهیه کتاب داشتند، تقاضا نمود تا به نوبه خویش پیام های شانرا ایراد نمایند.

آقایان زلمی رزمی رییس شورای مهاجران افغان در آلمان، ولی محمدشاهپور رییس اتحادیه انجمنهای افغانها درهالند، غوث میر رییس کانون فرهنگی افغانها در اتریش، صلاح الدین صمیم مسوول انجمن فرهنگی افغانها در بلژیک، دکتر گویا رییس کانون بین المللی رشد فرهنگ و هنر افغانستان در کشور روسیه، ذبیح الله بشردوست به نمایندگی از عده یی از همشهریان افغانی شهر کوبلنز آلمان، لعل محمد درانی رییس انجمن سینماگران مقیم اروپا، و دیگران پیام های تبریکی شانرا ایراد نمودند. شماری هم تحسین نامه هایی به آقایان دژم، نذیرحیات و دیگر همکاران اهدا نمودند.

گفتنی است که همچنان پیام هایی تلففونی و برقی از جناب دکتر صادق فطرت ناشناس آوازخوان محبوب و پسندیده مردم ما، آقای بیرک وسا موزیسن بنام کشورما که اکنون رهبری آرکستر موسیقی آلمان را عهده دار است، فرید رستگار، یما ناشر یکمنش، زوج هنری حفیظ علی و خانم بیفیان علی، یما شیون لید گیتاریست و جواد غازی یار، احمد مرید، نویسنده و پژوهشگر توانا صدیق رهپو طرزی، جلیل احمد مسحور جمال که بنابر عذر معقولی از اشتراک در این جشنواره پوزش خواسته بود و آقای احسان الله آرین زی رییس روابط بین المللی تلویزیون جهانی آریانا و عده یی از علاقمندان دیگر به آدرس جشنواره مواصلت ورزیده بود.

به ادامه ص ۱ گفت و شنود ویژه ...
البته این فرصتی بود تا از نزدیک با شخصیت های سیاسی- اجتماعی، نماینده گان پارلمان و رسانه های گروهی، کارشناسان امور افغانستان، فعالین صلح و نهاد های اجتماعی المان و دیگر کشور های اروپایی دیدار نموده و از نزدیک با اعضا، فعالین و رهبری شورای اروپایی و دیگر شورا های کشوری حزب واحد در اروپا ملاقات کنم.

همچنان در جریان این سفر زمینه مساعد شد تا در نشست های جداگانه و در گردهمایی های متعدد در باره اوضاع کنونی و پرابلم های حاد کشور و زنده گی مردم ما گزارش دهم و از زنده گی حزبی، پروسه تحکیم یابنده وحدت و آماده گی برای تدویر کنگره تاریخی حزب ما سخن گویم.

پرسش: کنفرانس افغانستان دیگر را چه گونه یافتید و ارزیابی شما از کار آن چیست؟

پاسخ: ابتکار تدویر " کنفرانس افغانستان دیگر " در خور ستایش است. این کنفرانس از زوایای گوناگون با همه کنفرانس های بین المللی دیگر در باره افغانستان که در نه سال اخیر از بُن تا به کابل دایر گردیده اند دارای تفاوت کلی و ماهوی بود. اینبار در چنین گردهمایی با اعتبار که در آن بیش از چهار صد نفر شرکت داشت بجای هیرارش های حاکمیت مرکزی و محلی افغانستان و حامیان بین المللی شان که مسوولیت آشفتگی فراگیر وضع کنونی کشور ما را بدوش دارند، نماینده گان جامعه مدنی افغان اعم از احزاب و جنبش های سیاسی، سازمان های اجتماعی، نهاد های حقوق بشر و حقوق زن، ژورنالیستان آزاد، نیرو های مخالف با بنیاد گرائی و تروریسم، نهاد های فرهنگی و هواداران صلح سهم گرفتند. در این کنفرانس که مظهر همبسته گی با جنبش دموکراتیک افغانستان بمثابة یگانه الترنا تیف واقعی حاکمیت های موجود خودکامه و جنگ سالار بود با ژرف نگری و واقع بینی به مسایل افغانستان پرداخته شد.

احزاب و نهاد های مدنی افغان در مشارکت فعال و در گفتمان سازنده میان هم و با دیگران در مباحثات عمومی و در نشست های اختصاصی آگاهان و کارشناسان دیدگاه ها، تجارب و ارزیابی های خود را بیان نمودند و توجه کنفرانس را به گرانیگاه های چون ناکامی های دولت و جامعه بین الملل در بازسازی مدنی و ایجاد ساختار های دموکراتیک، بحران دستگاه حاکمیت مرکزی، حضور و فعالیت نیرو های نظا

می خارجی، مداخلات بیرونی، جنگ سالاران و توسعه حاکمیت شان در محلات، نقض حقوق بشر، عدم رعایت قانون، بیعدالتی و ده ها پرابلم اجتماعی دیگر و سر انجام جستجوی راهکار ها، وسایل و امکانات برون رفت از بُن بست کنونی جلب نمود.

سازمان ها و نهاد های جامعه مدنی افغان در کنفرانس برلین برغم تفاوت های اندیشوی و ساختاری خود همسویی و همنوایی تحسین بر انگیزی را در رابطه با مسایل اساسی کشور نشان دادند و مشترکاً جامعه جهانی را به پیشنیبانی از نیرو های دموکراتیک، ترقیخواه و صلحدوست و همبسته گی با مردم افغانستان فرا خواندند.

در نهایت " کنفرانس افغانستان دیگر " فوروم خوبی بود برای پخش صدای اعتراض مردم رنجدیده کشور ما در مخالفت با جنگ و جنگ سالاران، حاکمیت اوتوکرات مرکزی، مداخلات خارجی و کمبود حاکمیت درونی و بیرونی با همه مظاهر بیشمار چالش های سیاسی - اداری، نظامی - امنیتی و بحرانهای اقتصادی - اجتماعی ناشی از آن.

پرسش: شایع است که حکومت جمهوری فدرال المان در نظر دارد بمناسبت دهمین سالگرد کنفرانس بُن گردهمائی دیگری را بنام کنفرانس دوم بُن سازماندهی کند. در برلین در این باره چه گفته شد؟

پاسخ: اشتراک کنندگان " کنفرانس افغانستان دیگر " از چنین تصمیمی گزارش دادند و گمان بردند که این کنفرانس نیز از همان راهکار و راهبرد قبلی پیروی خواهد نمود. حکومت جمهوری المان و دیگر کشور های عضو ناتو معتقد اند که نیرو های متقارن حاکم در مرکز و ولایات تبدیلی ندارند و کنار آمدن با طالبان امر حتمی است. بناً احتمال زیاد وجود دارد که کنفرانس دوم بُن نیز باز هم به اشتراک همان بازیگران تا بید نا شده از سوی مردم افغانستان برگزار گردد و بار دیگر در غیاب و بدون سهمگیری مردم در باره حال و آینده تصمیم گرفته شود.

کنفرانس برلین با صراحت بیان نمود که یکی از دلایل عمده شکست توافقات بُن و استراتژی های دیگر در باره افغانستان نادیده گرفتن و تجرید نمودن نهاد های مدنی، احزاب و نیرو های دموکراتیک و تضعیف آگاهانه نقش و حضور شهروندان در زنده گی سیاسی - اجتماعی بود.

"کنفرانس افغانستان دیگر" یکی از پیش زمینه های اساسی راه رستگاری کشور ما را در رشد جامعه مدنی و سهمگیری شایسته آن در همه شئون ت زنده گی دانست. و از جامعه جهانی تقاضا نمود تا

از ساختار ها و نیرو های مدنی افغانستان پیشنیبانی نماید و خواهان رفع همه چالش هایی گردد که در همه سال های اخیر در برابر این بدیل واقعاً دموکراتیک وجود داشته است.

نماینده گان سازمان های صلح جمهوری فدرال المان اعلام داشتند که در نظر دارند در پائیز آینده کنفرانس متقا بلی را در برابر گرد همایی دوم بُن دایر کنند و محکمه بی را بنام "تریبونال افغانستان" فرا خوانند.

پرسش: شما در "کنفرانس افغانستان دیگر" و به ویژه در بخش نخست آن یکی از سخنرانان اصلی بودید و مواضع حزب واحد را بیان داشتید. از دیدگاه شما عمده ترین مسایل مطروحه کنفرانس در باره افغانستان چه بود؟

پاسخ: " کنفرانس افغانستان دیگر " که به گونه خیلی شایسته سازماندهی شده بود جوانب گوناگون تصمیم، سیاست ها و عملکرد های جامعه بین المللی و دولت افغانستان را بعد از کنفرانس بُن مورد بررسی و ارزیابی قرار داد و نتایج حاصله را به ویژه در زمینه های تأمین امنیت، بازسازی و ایجاد ساختار های دموکراتیک به نگرش گرفت.

موضوع جنگ و چگونه گی تا مین صلح در افغانستان در کنفرانس برلین مسأله عمده بود. در این راستا کار شناسان، ژورنالیستان، فرهنگیان، نماینده گان نهاد های اجتماعی و احزاب سیاسی به حضور و کارکرد های نیرو های خارجی در افغانستان پرداختند و دلایل شکست آن ها را در تطبیق تعهدات و مکلفیت های ناشی از موافقتنامه بُن بر ملا کردند. پیامد های دردناک عملیات نظامی برای مردم، سیاست ها و راهکار های نادرست ناتو، مداخلات همسایه گان، توسعه بی ثباتی و نا پیدایی دورنما های امیدوار کننده جزئیات مباحثه " امنیت " را تشکیل میدادند.

گفتمان در باره حاکمیت جنگ سالاران و گسترش روز افزون قدرت و نفوذ آن ها در ولایات و محلات و حکومت مرکزی، مقاومت عقب گرایانه و مرکز گریزانه آن ها در برابر پروسه های دموکراتیزه سازی زنده گی سیاسی و اجتماعی، روند صلح و بازسازی ملکی و نقش آنان در تولید و تجارت غیر قانونی مواد مخدر نیز در برنامه کار " کنفرانس افغانستان دیگر " بر جسته گی داشت.

سهم گیرنده گان کنفرانس همچنان در باره حکومت اوتوکرات مرکزی که از یکسو وابسته به نیرو های خارجی و به ویژه ناتو است



به ادامه ص ۴۵ گفت و شنود ویژه ...
و بقای خود را در لطف آنان میداند و از سوی دیگر با جنگ سالاران و بنیاد گرایان پیوند دوستی و همکاری دارد سخن گفتند و در ارزیابی فعالیت های آن از بی کفایتی، فروگذاشت و بی تفاوتی بیماند در عمل اساسی ترین و ظریف حاکمیت دولتی یاد کردند. آنها در پانل الف به نواقص نظام و فاصله آن از دولت قانون، عدم پابندی حکومت در پاسخگویی ب مردم، سوء استفاده و فساد اداری و نداشتن ایده و ابتکار لازم در بیرون رفتن از وضع فعلی اشاره کردند.

مسایل انکشاف اقتصادی - اجتماعی و پرابلم های فراگیر اجتماعی چون بیعدالتی، فقر، بیکاری، بیماری، عدم موجودیت خدمات و تأمین اجتماعی را کارشناسان خارجی و نماینده گان افغانی به شکل احسن در دیگر پانل ها بیان و به اهمیت آنها در روند عادی شدن اوضاع تأکید نمودند.

چنانچه گفته آمد "کنفرانس افغانستان دیگر رشد جامعه مدنی را در زمره مسایلمبرم مطرح نموده بود. در این رابطه بحث پیرامون حقوق شهروندی، چگونه گی وضع حقوق بشر، مبارزه علیه زن ستیزی، دفاع از حقوق کودکان و نوجوانان، آزادی عقیده و بیان، آزادی فعالیت های خلاق فرهنگی و حمایت از ابتکارات اجتماعی در پانل های کنفرانس مورد توجه خاص بود.

پرسش: در "کنفرانس افغانستان دیگر" حزب چپ المان پلان مشخصی را برای برگشت قوای نظامی المان از افغانستان ارائه نمود و برخی از احزاب، نهادها و شخصیت های افغانی نیز خروج فوری و بدون قید و شرط قوای خارجی را از کشور ما مطالبه نمودند. موضعگیری حزب واحد در این زمینه چه بود؟

پاسخ: نخست میخوام تذکر دهم که پلان و پیشنهادات دوستان المانی ما تنها در باره برگشت قوای المانی از افغانستان نبود بلکه در آنها نکات ارزنده دیگر در باره صلح، بازسازی، نظام سازی، مشارکت مردم در پروسه های سیاسی- اجتماعی، ساختارهای امنیتی منطقی، تمديد کمک های بین المللی به مردم افغانستان و سایر مسایلی نیز جا داشت.

اساساً حزب واحد ما به حل نظامی قضایا و پرابلم های افغانستان باور ندارد و حضور نیروهای ایساف را تنها در رابطه با تحقق تعهدات و وظایف ناشی از موافقتنامه بن و قطعنامه های شورای امنیت ملل متحد به ویژه تحکیم حاکمیت ملی، تأمین صلح و امنیت، اعمار مجدد

افغانستان، ایجاد دولت ملی و دموکراتیک و ارتقای قابلیت اجرایی آن و بهبودی وضع زنده گی مردم تحمل کرده است. مردم تحول پسند افغانستان نیز در سال های آغازین فعالیت های ایساف با خوشبینی به آینده مینگریست و با قوای بین المللی همکاری صادقانه مینمود. متأسفانه با مرور زمان تحمیل اهداف استراتژیک منطقی و دکترین های نظامی برخی از کشورهای ناتو بر ایساف مسیر فعالیت های آنرا تغییر داد و چالش های جدی را در راه بر آورده شدن اهداف یاد شده بوجود آورد. ایالات متحده امریکا و ناتو نه تنها دامنه جنگ را وسعت بخشیدند بلکه به پاکستان اجازه دادند تا زمینه بازگشت

القاعده و بنیاد گرایان طالب را از افغانستان به آنکشور فراهم نماید. پاکستان سال های متمادی با فراغت خاطر به بسیج، سازماندهی و صدور این نیروها پرداخت. کشور های غربی مدتها سیاست ریاکارانه پاکستان را در مبارزه با تروریسم و بنیاد گرایی بدیده اغماض نگرستانند و سخاوتمندانه به ایسای و نظامیان پاکستان که مجریان این سیاست بودند کمک همه جانبه نمودند.

آن ها در بُعد داخلی افغانستان نیز بر نیروهای عقب گرا و ضد دموکراتیک بخصوص جنگسالاران که عامل حفظ مناسبات عقب مانده، شرایط جنگ، بی ثباتی و بی امنی و صدها پرابلم حل نشده اجتماعی دیگر اند اتکاء ورزیدند و پیوسته در تقویت آنان کوشیدند.

عدم توجه مسوولین و نظامیان نا تو به اصول حاکمیت ملی و نادیده گرفتن نقش و اراده حکومت و پارلمان افغانستان در تصامیم مربوط به فعالیت های جنگی آنان در کشور ما پیوسته مشروعیت عملیات و اقدامات ایساف را زیر پرسش قرار داده است.

حزب واحد همواره به تضادها و نا همخوانی های تعهدات و مصوبات کنفرانس بن و دیگر کنفرانس های بین المللی در باره افغانستان با راهکارها و پراتیک توجیه نا پذیر نیروهای نظامی خارجی در افغانستان اشاره نموده و نظریات و پیشنهادات خود را بخصوص برای تعیین چارچوب حقوقی و سیاسی فعالیت های نیروهای نظامی خارجی در وجود موافقتنامه کاملاً برابر الحقوق میان افغانستان و جوانب ذیدخل و هماهنگی کلیه نظریات، اقدامات و پلان های مجوز ارائه داشته است.

حزب واحد ما هم خواهان خروج قوای خارجی از افغانستان است ولی برخلاف برخی از سازمان های اشتراک کننده در "کنفرانس افغانستان دیگر" زمان برگشت

نیروهای خارجی را وابسته به تحقق آنها اهداف و وظایف معینه میداند که حضور این قوا را در کشور ما لازمی گردانیده است.

ما با قاطعیت خواهان بر آورده شدن هر چه زود تر تعهدات و مکلفیت های مندرجه موافقتنامه بن و دیگر مصوبات جامعه جهانی هستیم تا هر چه زود تر جنگ پایان یابد، امنیت و ثبات تأمین گردد، دولت دموکراتیک و پاسخگو بوجود آید، اردوی ملی توانائی دفاع مستقلانه کشور را کسب کند، جامعه مدنی رشد کند و هر چه زود تر زمینه بازگشت قوای خارجی فراهم گردد.

حزب ما آرزو ندارد که خروج آنی و غیر مسوولانه نیروها و نقض تعهدات جامعه بین المللی مایه نا پایداری و بحران بیشتر وضع در افغانستان، نفوذ و سلطه بیگانگان و فرو پاشی شیرازه زنده گی متمدن و انسانی گردد.

پرسش: در اسناد "کنفرانس افغانستان دیگر" جامعه مدنی افغان و ضرورت رشد آن برجسته گی دارد. شما این جامعه را چگونه میشناسید؟

پاسخ: در کشور ما در سال های هشتاد سده پیشین تعدادی از نهادها، اتحادیه ها و سازمان های صنفی، اجتماعی، مسلکی، ادبی، هنری، صلح، دوستی، همبسته گی و ... تأسیس گردیدند که بخش های از آنان جنبش گسترده اجتماعی را تشکیل دادند.

در سال های پس از کنفرانس بن نیز در نتیجه آزادی های فردی و کلکتیفی زمینه های ایجاد شبکه یی از نهادها و سازمان های غیر حکومتی و اجتماعی فراهم گردید که عمدتاً بنام جامعه مدنی موسوم گردیدند.

حزب واحد ما نه تنها این شبکه یی از نهادها، احزاب و سازمان های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را بمثابة جامعه مدنی تلقی میکند بلکه در تحت این واژه تکامل اجتماعی بیشتر را بسوی مدنی سازی و دموکراتیزه سازی هر چه بیشتر جامعه نیز مد نظر دارد. بدیهی است که در جایی که هنوز نظام و فرهنگ دموکراسی رشد همه جانبه نکرده و اصل شهروندی تعمیم نیافته مشارکت مردم

در پروسه های تصمیمگیری اجتماعی و زنده گی سیاسی نیز نمیتواند فراگیر باشد. خوشبختانه احزاب دموکراتیک و نهاد های مدنی در افغانستان که به تکامل جامعه و دولت مدنی و ارتقای کارائی اجتماعی دولت باور دارند در این اواخر فعال تر گردیده و اثر گذاری آن ها بر پروسه های سیاسی و موسسات دولت بیشتر شده است.

اجتماعی سراسری و صلح آمیز متشکل میسازد. چنین حکومت شبکه از تامينات اجتماعی را پیشبینی و تضمین مینماید و خود را در عقب شعار های اقتصادی بازار و عدم مداخله دولت پنهان نمیکند.

ما جانبدار آن هستیم که بخش خصوصی در چار چوب اقتصاد بازار در تلاش برای اشتغال آفرینی در پاسخ به نیاز های مردم در عرصه های که توان سرمایه گذاری را دارند تشویق و حمایت شوند و در آن عرصه ها که بخش خصوصی به تنهایی توان سرمایه گذاری های بزرگ را ندارد (در عرصه های آموزش و پرورش و فرهنگ، پروژه های زیربنایی خدمات عامه و تامينات اجتماعی) میتواند با سکتور دولتی در چارچوب قانون همکاری نماید.

جناب رئیس، خانم ها و آقایان

افغانستان به کمک، همکاری و همبستگی نیاز دارد. ما بمثابة یک حزب سیاسی طرفدار تجدد، دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی از جامعه بین المللی و همه نیرو های صلحدوست و دموکرات جهان انتظار داریم که بی شباهه مردم رنج دیده افغانستان را در مبارزه شان بخاطر تامين صلح و ثبات، انکشاف اقتصادی و اجتماعی، زندگی بهتر و انسانی یاری رسانند.

از توجه شما سپاسگزارم

به ادامه ص ۴۶ گفت و شنود ویژه ...

نکته دیگری که در این رابطه قابل یادآور است این است که در جامعه مدنی افغان عمدتاً نسل جوان با افکار دموکراتیک و علاقمندی به تحول اجتماعی گرد آمده اند و آن ها دارای ظرفیت های بزرگی اند.

پرسش: طوریکه دیده میشود پروسه وحدت بسرعت بیشتر نیاز مند است و حزب واحد در آستانه تدویر کنگره قرار دارد. میخواهم در رابطه نظر شما را جویا شوم.

پاسخ: ما بر سر یک طرز العمل به توافق رسیده ایم و آن امضا شده است که مطابق به آن سه مرحله باید حل گردد. توافق، ادغام، اشتراک و در مورد تدویر کنگره باید گفت که کنگره حزبی به مثابه نقطه عطف است در حیات حزبی ما که بنا بر تصامیم اخیر در پایانی های ماه حمل سال نو خورشیدی بر گزار میگردد. ما در کار تدویر کنگره با اندیشه و تشکیلات واحد می روییم. نه تنها ما، بلکه بسیاری نیرو های همسو و هم اندیش دیگر نیز باید در کار کنگره ما سهم بگیرند، کنگره وقتی ارزش تشکیلاتی پیدا میکند که سایر نیرو های جدا شده از پیکر حزب دیروز ما حتا نیرو های ملی مذهبی، ترقی خواهان، وطنپرستان، طرفداران دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی در کار کنگره اشتراک نمایند، آنگاه ارزش همگانی کسب خواهد کرد.

خانه شانرا خود بعهده گیرند بشرطیکه وسایل تامين امنیت را در دسترس داشته باشند. ما به این باور استیم که دفاع مستقلانه و تامين امنیت افغانستان توسط خود افغانها به نفع جامعه بین المللی نیز است.

از نظر ما تا سیس یک اداره پاسخگو و خد متگذار مردم، ریشه کن ساختن فساد، پایه گذاری و تشویق اقتصاد سالم و قانونی و دموکراتیزه کردن حیات سیاسی و اجتماعی از اولویت های انکار ناپذیر لحظه کنونیست.

ما خواهان فرصت های برابر برای همه و زمینه های یکسان مشارکت برای تمام نیرو های سیاسی افغانستان استیم. حزب واحد ما به این باور در انتخابات سراسری و محلی شرکت ورزید. اما، نتایج انتخابات نشان داد که جبر، زور، زور فساد و جعل و تنویر جای ابرزاره آزاد مردم و انتخابات دموکراتیک را گرفت؛ چنانچه در انتخابات پارلمانی بالاتر از یک میلیون رای باطل اعلان شد و کاندیدان غیر مستحق پیروز گردیدند که بحران آفرید. اعلان نتایج این انتخابات چندین بار به تعویق افتاد و بلاخره نیرو های متحجر و عقب گرا پیروز شناخته شدند.

ما بر رعایت اصل تقسیم قدرت

به ادامه ص ۳ متن سخنرانی... و نیاز به عملیات نظامی توسط نیرو های خارجی که در بسا موارد توام با بمباران محلات مسکونی و کشتار های ملکی میباشد، مرفوع شود. نیرو های خارجی باید پاسخگوی جنایات جنگی باشند که توسط قطعات و منسوبین آن صورت میگيرند.

ما به این نظر استیم که نیرو های ناتو به عوض شدت عملیات نظامی توجه اساسی شانرا به باز سازی ساحات ملکی میزول دارند و از طریق اعمار تاسیسات عام المنفعه به ایجاد زمینه های کار و ارتقای سطح زندگی مردم مساعدت نمایند، زیرا امنیت که با زور سر نیزه، سرکوب و خشونت آورده شود، شکننده و غیر پایدار خواهد بود.

نیرو های ناتو باید به سطر سرحدات افغانستان بپردازند و جلو ورود تروریستان



در عکس اعضای هیات حزب واحد در کنفرانس برلین مشاهده می گردند

در عکس آقای بزرگ در میان تکی چند از سخنرانان در یکی از بخش های کنفرانس دیده می شود



مندرج قانون اساسی افغانستان تاکید میوزیم، زیرا اداره متمرکز موجود مردم ما را از مشارکت سیاسی و نظارت نمایندگان مردم بر امور دولتی باز میدارند. حزب واحد ما جانبدار سیستم مختلط ریاستی پارلمانی و تعیین و عزل حکومت از طرف نمایندگان منتخب مردم است. از دید ما حکومتی که مشروعیت خود را از مردم کسب نماید، میتواند در اجرای وظایف خویش بر حمایت مردم حساب کند. این حکومت کار را به اهل کار میسپارد. حاکمیت فعلی نمیخواهد و نمیتواند بنابر ماهیتش چنین حکومتی را تشکیل نماید.

حکومتی که ما برای آن مبارزه میکنیم، حکومت رفاه و اسایش عامه است. این حکومت مردم را برای تحقق یک برنامه

از خاک پاکستان را بگیرند. برای تامين امنیت در افغانستان لازم است که مراکز آموزشی، تربیت و تجهیز تروریستان در داخل پاکستان از بین برده شوند. سیاست دو پهلو ایران که از یک جانب با دولت افغانستان مناسبات نسبتاً حسنه دارد و از جانب دیگر بطور مستقیم و یا

غیر مستقیم در امور داخلی افغانستان مداخله نموده در تمویل و تسلیح خرابکاران دست دارند مورد توجه قرار گیرد.

برای موفقیت مساعی در جهت صلح و ثبات و بازسازی افغانستان به هماهنگی بیشتر و سترا نیژی واحد بین جامعه بین المللی بخصوص بین ایالات متحده امریکا، اروپا و دولت افغانستان ضرور است. تا جایکه معلوم است ایالات متحده امریکا، اتحادیه اروپا و دولت افغانستان در بسی مسایل مهم از انجمله مصالحه با جنگجویان ضد دولتی تعبیر های متفاوت دارند و سیاست های جداگانه ای رابه اجرا میگذارند.

آقای رئیس

افغانها عاشقانه خواهان آنند که تامين امنیت

به ادامه ص ۱۱ سخنان چند...

در دوران امپریالیسم، دموکراسی بورژوائی که زمانی برای تسلط بورژوازی کافی بود به مانعی در راه تحقق سلطه بورژوازی تبدیل می‌گردد، بورژوازی دیگر نمی‌تواند مانند سابق به شیوه‌های پارلمانی و دموکراتیک حکومت کند. این است که چارچوب قوانینی را که خود وضع کرده می‌شکند و به توده زحمتکشان دندان نشان می‌دهد. آیا اکنون تهاجم بورژوازی جهانی چه اروپائی و یا امریکائی و..... به دستاوردها و حقوق دموکراتیک مردم و تصویب قوانین ارتجاعی که هر روز اوضاع را بر مردم تنگ‌تر می‌کند، برملا کننده ماهیت تساوی صوری افراد در برابر قانون و عدم تساوی واقعی آنها نیست؟

در حقیقت تئوری پیشرو عصر ما که علم رهایی پرولتاریا و همه زحمتکشان است بیش از هر نظریه و ایدئولوژی دیگری به دموکراسی پایبند است و بی‌پرده عنوان می‌کند که برای دموکراسی واقعی باید شرایط مادی آن را فراهم کرد، از این رو بدو یکسان کردن شرایط مادی را هدف قرار می‌دهد. استدلال تئوری دورانساز عصر ما این است که ابتدا همه افراد برابر شوند یعنی امکانات برابر پیدا کنند. آنگاه همه آزادند هر طور دلشان می‌خواهد عمل کنند.

بنا بر این امتیازات باید از بین برود و وقتی که طبقه جدید صاحب قدرت دست به اقدام می‌زند صاحبان امتیازات، آنهایی که از این امتیازات بهره‌برداری می‌کردند، مقاومت می‌کنند. در اینجا پرولتاریا مجبور است که این مقاومت را برای مصالح آزادی واقعی درهم بشکند. ای کاش سرمایه‌داری و طبقات صاحب قدرت مقاومت نمی‌کردند و دو دستی از همه امکاناتشان دست می‌کشیدند و رویاها و آرزوهای روشنفکران لیبرال متحقق می‌شد و به این همه بحث و جدل نیازی نمی‌بود.

لیکن الفاظ کلی درباره آزادی سیاسی و آزادی بی‌قید و شرط، برابری و دموکراسی عملاً برابرنند با تکرار کورکورانه مفاهیمی که کپی‌ه‌مناسبات تولید کالائی هستند. حل وظایف مشخص دیکتاتوری پرولتاریا و یا دموکراسی برای اکثریت جامعه به کمک این الفاظ کلی معنایش پیوستن به موضع تئوریک و اصولی بورژوازی در کلیه جهات است.

از نقطه نظر تئوری پیشرو عصر ما مسأله فقط به این شکل مطرح است: آزادی از قید ستمگری چه طبقه‌یی؟ برابری چه طبقه‌یی با چه طبقه‌یی؟ دموکراسی بر اساس مالکیت خصوصی یا بر پایه مبارزه در راه حاکمیت طبقه کارگر یعنی حکومت اشتراکی برای تأمین دموکراسی واقعی برای محو خونریزی‌های طبقاتی که در شرایط وجود طبقات این برخوردها اجتناب‌ناپذیر است.

برای جلوگیری از قتل عام توده زحمتکشان چاره‌یی جز محو طبقات و حتا محو پرولتاریا و محو دیکتاتوری و دولت آن نیست. برای رسیدن به این بهشت موعود،

که سر آغاز تاریخ واقعی بشر خواهد بود، چاره‌یی جز پیکار بی‌امان بر علیه بورژوازی باقی نمی‌ماند. این پیکار مشروع و عادلانه است زیرا دفاع از اکثریت شهروندان زحمتکش جامعه را هدف کار خود قرار داده است و از این رو ماهیت این اعمال زور با ماهیت اعمال زور اقلیت دستگاه حاکمه سرمایه‌داری که بر استعمار اکثریت مردم استوار است از بیخ و بن تفاوت دارد. اگر تعریف از آزادی را از ماهیت طبقاتی دولت جدا نماییم و به کلی‌گویی بپردازیم نه تنها گره‌یی از این کلاف را نخواهیم گشود بلکه آگاهانه و یا ناآگاهانه، خواسته و یا ناخواسته در دام تبلیغات دروغین سرمایه‌داری و امپریالیسم که این روزها گوش فلک را کر کرده است گرفتار خواهیم آمد و جز تقویت اغتشاش افکار و منحرف کردن مسیر مبارزه مردم حاصلی نخواهد داشت و طبیعتاً چنین امری برآزنده هیچ شخصیت و نیروی انقلابی و عدالتخواه که برای زحمتکشان جامعه دل می‌سوزاند نیست و نخواهد بود.

یک نکته قابل توجه این است که نقد و انتقاد ما به آزادی و دموکراسی بورژوائی به معنی نفی آن نمی‌باشد بلکه تکامل آن به دموکراسی پرولتری است که این جز انقلاب مردمی امکان‌پذیر نیست. این صحیح است که ماهیت همه دولت‌های سرمایه‌داری، دیکتاتوری است اما پرولتاریا بین دیکتاتوری پنهان، دموکراسی بورژوائی و دیکتاتوری عریان یعنی دیکتاتوری فاشیستی تفاوت قائل است و فرق می‌گذارد. لنین در همین رابطه در پاسخ به آنارشویست‌ها که به شکل انقیاد توجه نمی‌کردند به درستی چنین پاسخ داد:

« اگر انگلس می‌گوید که دولت به عنوان ماشین ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر در جمهوری دموکراتیک هم از زمان سلطنت "دست کم ندارد"، معنی‌اش آن طور که برخی از آنارشویست‌ها موعظه می‌کنند به هیچ وجه این نیست که چگونه گی شکل این ستمگری برای پرولتاریا فرقی نخواهد داشت. آن شکل از مبارزه طبقاتی و انقیاد طبقاتی که گسترده‌تر، آزادتر و آشکارتر است کار پرولتاریا را در مبارزه برای نابود ساختن طبقات به طور کلی به منتها درجه تسهیل می‌کند. » (لنین - دولت و انقلاب).

حقوق دموکراتیک در ممالک امپریالیستی غرب محصول صدها سال مبارزه طبقاتی و کارگری است. محصول انقلاب کبیر بورژوائی فرانسه و تأثیرات انقلاب کبیر اکثیر شوروی است. ارتجاع حاکم در این کشورها نمی‌تواند به یکباره این دستاوردها را حذف کند و وضعی به وجود آورد و یا دیکتاتوری فاشیستی نوع هیتلر و موسولینی را برقرار نماید. این تفاوت را باید در برخورد به این دولت‌ها در نظر گرفت و بر این اساس تاکتیک‌های مناسب را برای سازماندهی کارگران اتخاذ کرد. طبیعتاً

دستاوردهای دموکراتیک یک بار برای همیشه نیست باید برای حفظ آن مبارزه کرد و این دولت‌ها را تحت فشار قرار داد. در غیر این صورت به نهیلیسم و ماجراجویی و پاسیویسم در خواهیم غلتید و منفرد خواهیم شد.

به ادامه ص ۱۰ انسان سکولار...

و مدل‌های ساخته شده‌ی نظری (فرضیه‌ی مبتزلزل با ماهیتی مصنوعی) زنده‌گی و واقعیت اجتماعی را تشکیل می‌دهند. این اثبات‌گرایی جامعه‌شناختی، یعنی این باور که اطلاعات جمع‌آوری شده و مدل‌های ساخته شده را می‌توان به عنوان فرامون کامل زنده‌گی و جامعه تلقی کرد، فلسفه‌ی بنیادی بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی و نشان‌دهنده‌ی شکلی خطرناک از متافیزیک اجتماعی است. این یکی از گمراه‌کننده‌ترین تحریف‌های پژوهش واقعاً عینی و تجربی است. این تجربه‌گرایانه، ترسان از متافیزیک، به قلمرو اثبات‌گرایی می‌گریزند، در این قلمرو آنها از قضاوت‌های ارزشی و مفروضات هنجارین که «مخفیان» وارد پژوهش و مدل‌های نظری آنان می‌شوند آگاه نیستند.

برای آنهایی که به لزوم تحلیل فارغ از ارزش معتقدند، این گذار از مرزهای روش‌شناسی رشتیمی جامعه‌شناسی به برداشتی تفسیری و نقادانه از موقعیت انسان در جامعه سکولار، ممکن است نسبتاً خطرناک به نظر آید. با داشتن نمونه‌هایی از فلاسفه اجتماعی مانند اسپینگلا یا توبینی و اوصاف خیالی آنها از زوال و سیر قهقراپی تمدن غربی، انسان می‌تواند به حق درباره‌ی ترک کردن قلمرو نسبتاً امن رشتیمی خویش درنگ کند. مطمئناً،

اگر انسان از مرزهای علم فراتر رود، پیامد آن ممکن است داستان علمی تخیلی یا غیب‌گویی باشد. از نظر جامعه‌شناس روشنفکر صادق بسیار مطمئن‌تر است که به داده‌ها بچسبد و تمامی پرسش‌هایی را که بیرون از تحلیل عینی داده‌ها قرار می‌گیرند، نادیده بگیرد. ولی در چنین وضعیتی او ممکن است به اثبات‌گرایی ساده و خوش‌بینی ساده‌لوحانه‌ی درباره‌ی مسایل واقعی انسان و جامعه سکولار کشیده شود و بررسی دقیق این مسایل را به روزنامه‌نگاران و غیب‌گویان واگذارد. به نظر من این مسأله، مسأله مسوولیت و شهامت روشنفکری است، یعنی جرأت گذر از علوم اجتماعی به فلسفه و اخلاقیات اجتماعی. غیب‌گویان به دقت به داده‌ها گوش نمی‌سپارند. آنها داده‌ها را به طور گزینشی به کار می‌برند تا ساخت‌های نظری خود را اثبات کنند. ولی، متخصصان علوم اجتماعی نیز هنوز بیش از اندازه مسحور آیین داده‌های تجربی هستند.

به ادامه ص ۲۴ ماریو وارگاس ...
گزینش نویسنده آثار سیاسی برای بلندترین قله ارجزاری، دال بر صحنه گذاشتن افکار و اندیشه های سیاسی هموست به ویژه که کمیته ژوری ستاکهلم رسماً به آگاهی میرساند که گزینش جوسا برای جایزه ادبی نوبل بیشتر بخاطر آثار سیاسی همو بوده است. به پندار من، نه تنها سیاست و اقتصاد در دنیای نامتوازن امروزی رهبری میگردد بلکه نیز تصمیم جدی هنری و ادبی از زیر نظر کنترلگران میگذرد. اینکه واگرایی جایزه به جوسا غیر مترقبه عنوان میگردد، ضرور نیست که باور گردد. استوار بر آن، نویسندگانی که دیدگاه سیاسی همگون با سیاست جهانی دارند، شانس بیشتر برای نایل آمدن به جایزه را دارند. من فکر میکنم، امروز دنیا «محافظه کارانه» و چنین میچرخد.

در عرصه ادبیات، وارگاس جوسا به نویسندگانی تعلق میگیرد که راههایی را که روشن میسازند، نمیروند. او در «سور ماندگار» شایستگی گوستاو فلوبر را برجسته میسازد ولی خود با نثرنویسی آمیخته با خیال و تمنا و نوعی ریاضت کشی بدرد میگوید. او جان کارلوس اونیتی را میستاید بی آنکه در راه تلخ و تاریک اندک او را همسفر گردد. جوسا عشق بیپایانش را به ویکتور هوگو بیان میکند ولی درونمایه اجتماعی آثار هوگو را بکلی نادیده میگیرد. مردم پرو جوسا را چندان از خود نمیشمارند چه او را با وجود ادعای خودش بصفت نماینده فرهنگ مردم اندن نمیپذیرند. همچنان نویسندگان متعهد امریکای لاتین عدم ابتکار جوسا را در امور اجتماعی سخت میگویند. جوسا بنام انتقاد از هر نوع دیکتاتوری، انقلاب کوبا را با همه دستاورد های آن با کودتای خونین پینوشه برابر میداند و نقش تبهکارانه ایالات متحده امریکا را در تعزیرات اقتصادی اضافه از پنجاه سال علیه کوبا و سرنگونی حکومت انتخابی و قانونی سلوادور الینده در شیلی نادیده میگیرد.

جوسا ادبیات را «بیان زیبای آزادی انسان» و «یاری دهنده زندگی» میداند. آیا در جایی که مردمان به خواندن و نوشتن بلدیت نداشته باشند میتوان به آزادی دست یافت؟ جوسا بایستی کم از کم از این زاویه به دست آورد انقلاب کوبا در نبود سازی بیسوادی در کوبا، نیکارگوا، بولیویا، ونیزویلا و دیگر جاها میدید و آنرا ارج میگذاشت. یکی از روزنامه های معتبر آلمان دلیل موفقیت جهانی جوسا را با دو بیان نواختن یعنی به سنت و مدرنیته پرداختن عنوان کرده است. در صورتی که یکی از خواسته های مدرنیسم بیداری خلقهاست. از خود میپرسم، جوسا که مدعی فرهنگ

مردمان بومی قاره امریکای لاتین است در کجا از خواسته های لیبرال خلقهایی که هم در فرهنگ و هم در سیاست خواهان تبارز هویت شان اند، دفاع کرده است. «گرانما» ارگان حزب کمونیست کوبا در اکتوبر سال روان نبشت:

«هر آنچه را که جوسا در زمینه ادبیات آفریده بود، در آزمایش اخلاقی نشیبهای نیولیبرالی انکار از اصل خود و فرمانبرداری از دیکتاتور امپریالیستی تخریب کرد. امری از مردمان بومی امریکای لاتین وجود ندارد که جوسا از آن پشتیبانی و استقبال کند. اگر مردمان امریکای لاتین در ستاکهلم حق رای میداشتند، در آنصورت به جوسا جایزه انتی نوبل را میدادند.» توماس بورهی یکی از شخصیت های مشهور نیکارگوا و امریکای لاتین در اینروزها چنین نبشت: «جای تاسف است که میان آفرینش ادبی ناولنویس و تمایل و عدم تمایل ایدئولوژیک و سیاسی وی عدم توازن و فاصله وجود دارد.»

ماریو وارگاس جوسا که پیوسته فعال سیاسی بوده، در سال ۱۹۹۰ برای پست ریاست جمهوری پرو خویش را کاندید کرد و در برابر رقیبش - البرتو فوجیموری شکست خورد. او در نخستین رمانهایش چون «شهر وسگها» و «صحبت در کلیسای جامع» و سپس در مهمترین آثارش - «جنگ آخرالزمان» و «جشن سوربز» به شکل شفاف موضع سیاسی اختیار کرده است. هفتاد و چهار ساله امروزی، در سالهای جوانی سخت تحت تاثیر پیروزی انقلاب کوبا قرار داشت و از چپهای دو آتشه بود. او هنگام دانشجویی در پیروی از مدل سوسیالیسم خواب پایه گذاری یک سازمان کمونیستی را میدید. در سالهای هشتاد با خوردن سن به لیبرالیسم گرایید و در سال ۱۹۸۷ یکتن از موسسان حزب محافظه کار - موویمینتو لیبرتاد شد. او هنگام تبلیغ کمپاین ریاست جمهوری برای ریفورمهای نیولیبرالیسم سخن زد.

چرخش وارگاس نیز از سوی روزنامه معتبر زیوددوچی تسایتونگ آلمانی نقد میگردد و طی تبصره بی زیرکانه «محافظه کارانه» خوانده میشود. این روزنامه مینویسد که «وارگاس جوسا در رمان نو اش - خواب سلتی [قبیله سلت در اروپای مرکزی و شمالی حدود ۷۰۰ سال پیش از ترسا میزیسته]، آورده که نژادپرستی بدترین شالوده آمهاسست اما جنگ امریکا علیه عراق یا بهتر است بگوییم لشکرکشی امریکا به عراق را درست میخواند.

نیولیبرالیسم و مخالفت آن با لایه های پایینی

پافشاری بر مدل نیولیبرالیسم که خارج

ساختن بازار از کنترل دولت و ترویج تجارت جهانی را میرساند، از سوی دولت امریکا، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مطرح گردید. کشور های جنوب برای پیاده ساختن آن به شکلی از اشکال زیر فشار قرار گرفتند. امروز روشن گردید که وضع اقتصادی کشور های جنوب نه تنها بهتر نگردید بلکه دشواریهای بیشتر و نو سر راه شان قرار داده شدند. از آنجایی که در مدل نیولیبرالیسم دولت تلاش میکند تا برای کاهش برآمدهای اجتماعی، خدمات آموزشی و درمانی از بازار آزاد پشتیبانی و محافظت کند، پس پیشاپیش از همه مراکز خدمات آموزشی و درمانی را خصوصی و جریان رقابت را میان آنها در یک فضای «قانونی» مهیا میسازد. با خصوصی سازی مکتبها و دانشگاهها، دانش آموزان و دانشجویانی که توانایی پرداخت مصارف را ندارند، از آموزش بی بهره میمانند. شفاخانه ها و مراکز درمانی در خدمت شمار ویژه جامعه قرار میگیرند. در ضمن ارچند انتقال و توسعه چنین مراکزی به دهات و نقاط دورافتاده کشور مطرح میگردد، در عمل اما، توجه دولت که در همکاری با کمکهای خارجی تصمیم را اتخاذ میکند، به مراکز صحنی شهر ها جلب است.

شرکتهای کوچک و میانه توانمندی رقابت را با شرکتهای بزرگ و مقاومت را ندارند. شرکتهای بزرگی که باهم ادغام کرده اند، آنها را میبلعند. شرکتهای غول پیکری که به وسیله ادغام بوجود آمده اند، در آغاز کالا را به قیمت نازل به بازار عرضه میکنند و از این بابت شرکتهای میانه را توانمندی رقابت با آنان نیست، پس از میان برداشتن کوچکتر ها روی بازی را عوض کرده و قیمتها را به شکل سرسام آور بلند میبرند. فوزیونها همچنان، کار ماشین را بر کار آدم بخاطر برآمد نازل برتر میدانند و گام به گام کارمندان را سبکدوش میکنند. بدینگونه دامنه بیکاری نیز روز تا روز گسترش مییابد.

شرکتهای مهم و بزرگ خصوصی داخلی، تحت کنترل شرکتهای بزرگ جهانی می آیند و شرکتهای خارجی در حقیقت سرمایه را بدست میگیرند. بدینگونه برای شرکتهای خارجی هر گاهی که میسر گردید به ترک کشور میزبان مبادرت ورزیده، سرمایه کشور را به خارج انتقال میدهند.

به پندار من، فهمیدن روند کاری این مدل در نگاه نخست پیچیده، چندان دشوار نیست و ما که هر روز شاهد تماشای افزونی بیکاری، انفلاسیون و سوء استفاده از لایه های پایینی و عمیق شدن شکافهای اجتماعی هستیم چه در کشور های جنوب و چه در اروپا و امریکا.



دانشتنی ها

انتخاب از دوست

پر معنی ترین کلمه "ما" است
 آن را بکار بندیم
 عمیق ترین کلمه "عشق" است
 به آن ارج بنهیم
 بی رحم ترین کلمه "تفر" است
 آن را از بین ببریم
 سرکش ترین کلمه "هوس" است
 با آن بازی نکنیم
 خود خواهانه ترین کلمه "من" است
 از آن حذر کنیم
 ناپایدارترین کلمه "خشم" است
 آن را فرو ببریم
 بازدارترین کلمه "ترس" است
 با آن مقابله کنیم
 با نشاط ترین کلمه "کار" است
 به آن بپردازیم
 پوچ ترین کلمه "طمع" است
 آن را در خود بکشیم
 سازنده ترین کلمه "صبر" است
 برای داشتنش باید دعا کنیم
 روشن ترین کلمه "امید" است
 به آن امیدوار باشیم
 ضعیف ترین کلمه "حسرت" است
 توجهی به آن نداشته باشیم
 تواناترین کلمه "دانش" است
 آن را فراگیریم
 محکم ترین کلمه "پشتکار" است
 ایگاش آن را داشته باشیم

سمی ترین کلمه "غرور" است
 باید در خود بشکنیمش
 سست ترین کلمه "شانس" است
 به امید آن نباشیم
 شایع ترین کلمه "شهرت" است
 دنباله رو آن نباشیم
 لطیف ترین کلمه "لبخند" است
 آن را همیشه حفظ کنیم
 حسرت انگیز ترین کلمه "حسادت" است
 از آن فاصله بگیریم
 ضروری ترین کلمه "تفاهم" است
 سعی کنیم آن را ایجاد کنیم
 سالم ترین کلمه "سلامتی" است
 به آن اهمیت بدهیم
 اصلی ترین کلمه "اطمینان" است
 به آن اعتماد کنیم
 بی احساس ترین کلمه "بی تفاوتی" است
 مراقب آن باشیم
 دوستانه ترین کلمه "رفاقت" است
 از آن سوء استفاده نکنیم
 زیباترین کلمه "راستی" است
 با آن روراست باشیم
 زشت ترین کلمه "درویی" است
 یک رنگ باشیم
 ویرانگرترین کلمه "تمسخر" است
 دوست داری با تو چنین کنند؟
 موقرترین کلمه "احترام" است
 برایش ارزش قایل شویم
 آرام ترین کلمه "آرامش" است
 امید داشته باشیم تا به آن برسیم
 عاقلانه ترین کلمه "احتیاط" است

حواسمان را جمع کنیم
 دست و پاگیرترین کلمه "محدودیت" است
 اجازه ندهیم مانع پیشرفتمان بشود
 سخت ترین کلمه "غیرممکن" است
 باور کنیم که وجود ندارد
 مخرب ترین کلمه "شتابزدگی" است
 مواظب پل های پشت سرمان باشیم
 تاریک ترین کلمه "نادانی" است
 آن را با نور علم روشن کنیم
 کشنده ترین کلمه "اضطراب" است
 آن را نادیده بگیریم
 صبورترین کلمه "انتظار" است
 منتظرش باشیم
 بی ارزش ترین کلمه "انتقام" است
 بگذاریم و بگذریم
 ارزشمندترین کلمه "بخشش" است
 سعی خودمان را بکنیم
 قشنگ ترین کلمه "خوشرونی" است
 راز زیبایی در آن نهفته است
 تمیزترین کلمه "پاکیزگی" است
 رعایت آن اصلا سخت نیست
 رساترین کلمه "وفاداری" است
 چه خوب است سر عهدمان بمانیم
 تنهاترین کلمه "گوشه گیری" است
 بدانیم که همیشه جمع بهتر از فرد بوده
 محرک ترین کلمه "هدفمندی" است
 زندگی بدون هدف، واهی پیمودن است
 و هدفمندترین کلمه "موفقیت" است
 پس همه با هم پیش به سوی موفقیت

به ادامه ص ۲۴ ماریو وارگاس ...

مکتبهای فرایبورگ و شیکاگو - نخستین مکتبهایی که میتوان آنها را تا جایی زیر مدل نیولیبرالیسم آورد در سال ۱۹۳۰ ایجاد گردیده اند که از آن به عنوان تکمیل کننده مدل لیبرالیسم کلاسیک - نظام اقتصادی نامتوازن نیز یاد کرده اند. در مورد پیشینه آن دیوید هاروی نویسنده کتاب « تاریخ مختصر نیولیبرالیسم » بدین باور است که نظریه لیبرالی « به قرن هژدهم - به جان لاک، آدام اسمیت و نویسندگانی از آن سنخ برمیگردد. » همو می افزاید: « نیولیبرالیسم تجدید حیات واقعی آموزه های لیبرالی قرن هژدهم در باره اختیارات و آزادیهای فردی در ارتباط با دیدگاه بسیار خاص نسبت به بازار است و چهره های اصلی آن در امریکا میلتون فریدمن و در اتریش فریدریش قون هایک هستند. آنها در سال ۱۹۴۷ انجمن مون پلرین را برای پیشبرد ارزشهای نیولیبرالی شکل دادند. این انجمن کوچک بود اما شرکتها و پشتیبانان مالی ثروتمند بمنظور مشارکت در نظرات آن جانبداری فراوان از آن کردند. » با قبول اینکه میلتون فریدمن و افراد جمع شده بدور وی در مکتب شیکاگو را « پدران فکری » و یا « پدران آغازین » نیولیبرالیسم میدانند،

دهه هفتاد سده پیشین از « لحاظ دگرسانی امور اقتصادی از لیبرالیسم درونی شده دوره پس از جنگ به نیولیبرالیسم بود که در حقیقت در دهه ۷۰ شروع به حرکت کرد و در دهه های ۸۰ و ۹۰ مستحکم شد. »

در جان گرفتن اندیشه های نیولیبرالی بیگمان کودتای شبلی در سال ۱۹۷۳، رویکار آمدن مارگریت تاچر در انگلستان و رونالد ریگن در امریکا، حاکمیت نیولیبرالها بر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سایر نهاد های بین المللی، رشد چشمگیر چین و سقوط حاکمیت سوسیالیسم در کشور های اروپای شرقی و اتحاد شوروی نقش برجسته و انکار ناپذیر داشته است.

با آنچه گفته آمدیم، اگر مدل نیولیبرالیسم - مدافع نظام سرمایه داری، استعمار نو امریکای لاتین (سزاوار نیشته جداگانه) و کشور های جنوب نیست، پس چیست؟

از کسی که مدعی جایزه نوبل است میتوان انتظار داشت که کم از کم به انتقاد جهانی از نیولیبرالیسم و شکست شعار های آن توجه داشته باشد. چگونه ماریو وارگاس جوسا از هومانیسیم و مورالیسم میگوید در حالی که همو به پشتیبانی جورج دبلیو بوش و جنگ امریکا علیه عراق بپا خاسته بود و بی اعتنا

است به نابرابری نظم اقتصادی و مالی بین المللی، مساله جنگ و صلح، بهداشت، حفاظت و نجات محیط زیست و دهها مساله حیاتی دیگر؟

شنادی، دسامبر ۲۰۱۰

پا نوشت

از این چشمه ها کمک جسته ام:

۱. از دو دوست گران ارج - دانشوران پژوهشگر که نمیخواهند نام شان ذکر گردد، بخاطر یادداشتهای ارزشمند و روشنگرانه شان یک جهان سپاسگزارم.

۲. Litratur – Nobelpreis für Mario Vargas Liosa, Andrea Kreye und Jörg Hätzschel, Süddeutsche Zeitung, 66. Jahrgang, Nr. 233

۳. Nobelpreis für zwei Klaviere, Lothar Müller, همانجا

۴. Die konservative Wende, Peter Burghardt, همانجا

<http://de.wikipedia.org/wiki/5>

Mario_Vargas_Llosa

<http://de.wikipedia.org/wiki/6>

Neoliberalismus

به ادامه ص ۱۵ آیا بعد از...

بی‌گمان، پاسخ سئوالات فوق را می‌توان با رجوع گزری به واقعیات موجود دریافت نمود و نشان داد که ماشین جنگ و کشت و کشتار و ناامنی‌های موجود نه تنها کاهش نیافته است بلکه وخیم‌تر هم شده است و همچنان دارد قربانیان بی‌دفاع را در حلقوم گشاد خود جای می‌دهد. عراق، لیبیا، سوریه، افغانستان و دیگر قاره‌های جهان دارد این حقیقت را در مقابل‌مان قرار می‌دهد که تداوم جنگ در منطقه خاورمیانه، شمال افریقا و دیگر مناطق، محصول سیاست‌های زورگویانه در سطح جهانی‌ست و بن لادن و بن لادن‌ها هم از درون چنین مناسبات گنبدیده و سودجویی سر در آورده‌اند. به اثبات رسیده است که در برهه‌ی از زمان سرمایه‌داران جهانی عناصری را بمنظور پیشبرد سیاست‌های منفعت‌جویانه‌ی خود علم می‌نمایند و در دوره‌ی دیگر و بنابه مصالح تازه، به کنار گذاشته می‌شوند. به عبارتی دقیق‌تر بن لادن و بن لادن‌ها مجری و بازیگران سیاست‌های جنگ افروزان اند و بدون کمترین شک و شبهه‌ی دنیا نه با وجود بن لادن، قادر به کسب آزادی و امنیت برای میلیاردها انسان محروم بود و نه با مرگ وی "امن‌تر" و قابل "تحمل‌تر" خواهد گردید!! به همان دلیل روشن که با بر کناری حکومت بعث و با اعدام صدام حسین، مردم عراق با آرامش و امنیت فاصله‌ی بسیار زیادی گرفته‌اند؛ به همان دلیل که با سقوط حکومت جمهوری افغانستان توسط تنظیم‌های وابسته به غرب زنده گی، امنیت و آسایش مردم کشورها به وخامت هر چه بیشتری گرانیده است. مهمتر از همه‌ی این‌ها مشاهده شده است که هدف و منفعت زمامداران جهان، بسیار و بسیار فراتر از منفعت دولت‌ها، حکومت‌ها و عناصر اجیر شده‌ی خودی‌ست؛ مشاهده است که از منظر قدرت‌مداران جهانی، دولت‌ها، حکومت‌ها و هم چنین دانه‌های ریز و درشت‌شان تاریخ‌مصرفی دارند و طبعاً روزی و بنایه مصالح طبقه سرمایه‌داری بزیر کشیده خواهند شد و بعضاً از آنان و بنابه دلالتی، به پای میز محاکمه کشیده می‌شوند و سرشان به چوبه‌دار خواهد رفت. نمونه‌ها در این زمینه‌ها فراوان‌اند. کنار گذاشتن جنرال نوریگو، این مهربانی حلقه بگوش امپریالیست‌ها، اعدام صدام حسین، بزیر کشیدن حکومت طالبان در افغانستان و بر کناری بن علی از تاج و تحت‌الش و بالاخره حسنی مبارک و غیره بیان‌گر آن واقعیاتی است که جهان در این چند دهه شاهد آن بوده است. دیده‌ایم که مردم منطقه خاورمیانه، شمال افریقا نه تنها از قید و بندهای اسارت بار خلاصی نیافته‌اند بلکه در ابعادی گسترده و غیر قابل باوری زنده گی، امنیت و جان و مال‌شان به خطر هر چه بیشتری افتاده است. دیده‌ایم که در دنیای تعریف شده‌ی سرمایه‌کسی از فردای خود نمی‌داند. می‌خواستند با اشتغال و جنگ و با اعدام صدام حسین، امنیت به سرقت برده شده را به مردم عراق باز گردانده‌اند؛ می‌خواستند با بر کناری حکومت طالبان، آسایش را برای مردم ستمدیده‌ی افغانستان به ارمغان آورند و می‌خواستند مردم مصر را از شر مناسبات گنبدیده حسنی مبارک نجات دهند و دموکراسی و آزادی را جای‌گزین دیکتاتوری چندین دهه نمایند!! اما همه‌ی این‌ها چیزی جز فریب افکار عمومی نبوده است و توده‌های رنج دیده این مناطق علی‌رغم هزینه‌پردازی‌های گزاف نه تنها به خواسته‌های ابتدائی خود دست نیافته‌اند بلکه نظاره‌گر جابه‌جائی قدرت آن ارگان و آن عنصر وابسته، به این ارگان و عنصر خود فروخته‌ی دیگری بوده‌اند.

حقیقتاً که در یک‌ساله‌ی اخیر اوضاع شمال افریقا تا حدودی معادلات را در هم ریخته است و دامنه جنگ، این مناطق را هم فرا گرفته و در این‌میان بن لادن به مهربانی سوخته تبدیل گردیده است. بن لادن را کشتند به این دلیل که فضای دنیای بعد از یازده سپتامبر و بویژه در یکی دو ساله‌ی اخیر تغییر کرده است؛ بن لادن را کشتند به این دلیل که دنیای سرمایه - و بویژه امریکا - نیازمند تحریک احساسات افکار عمومی و نیازمند "تنبیه مسببین" فاجعه‌ی یازده سپتامبر بود؛ بن لادن را کشتند به این دلیل که او بامان نیازمند کسب محبوبیت مجدد بمنظور پیشبرد و اداره‌ی بهتر کشور و جهان کنونی بود؛ بن لادن را کشتند تا در جامعه‌ی بدون بن لادن، زمینه‌های خروج هر چه سریع‌تر از شهرهای افغانستان را فراهم نمایند؛ چرا که خواسته‌ها و سیاست‌های آنها و بویژه امریکا در این جامعه به تحقق در آمده است؛ چرا که منطقه‌ی شمال افریقا این روزها به منطقه‌ی جوش و تحرکات توده‌ها و آن‌هم بعد از چندین دهه تبدیل گردیده است و آشکار شده است که غربیها بمنظور کنترل فضای در هم ریخته‌ی این مناطق، نیازمند سیاست تازه‌اند.

خلاصه آن‌چه را که می‌توان با صراحت تمام اعلان نمود این است که دنیای بعد از بن لادن، دنیای آرامی نخواهد بود و ماشین جنگ و خون و خون‌ریزی میلیون‌ها انسان محروم توسط سلاح‌های گنبدیده جنگ افروزان از حرکت باز نخواهد ایستاد. در حقیقت زمانی مجازیم تا سخنی از امنیت مطلوب‌تر به میان آوریم که طبقه‌ی خونخوار توسط جریان‌ات صلحجویانه مورد خطاب قرار گیرند؛ زمانی مجازیم نوید امنیت بهتر را سر دهیم که با حمایت و با بسیج مردم ستمدیده، جنگی را علیه‌ی مسببین رنگارنگ دنیای کنونی سازمان دهیم؛ پر واضح است تا زمانی که دشمن بر میداین متفاوت سطره انداخته است و تا زمانی که انقلاب مسیر و راه صحیح خود را باز نیابد و مهمتر از همه‌ی این‌ها تا زمانی که میداین صلح طلبانه از فقدان سازمان‌های روشنگرا و عمل‌گرا در رنج و عذاب‌اند، مسیر جهان کنونی، مسیر امنیت بهتر و قابل تحمل‌تر را نخواهد پیمود. /

د ولسی جرگی وکیلانو ته دالی
ما د مخه و، لیدلی بس یو کار په دی جرگه کی
ورکوه ورته دالری وو دا چار په دی جرگه کی
د جرگی واکدارن نور دي پکي ناست دي
ما لیدلی وو د مخه بل وکدار په دی جرگه کی
توپک مار توپک سالار او نور پکي دي
ما لیدلی ده پیر کار په دی جرگه کی
چامندلی وي په پوزه کی لاسونه پیر یی نه وي
څوک نیم وین و نیم ویده وي په قرار په دی جرگه کی
پیری وخورل د دی ولس سرونه او لا خوري یی
مالیدلی لوی بنامار په دی جرگه کی
د فاشیست رهین لپاره بس دوی بڼه دي
ځکه نشته دی غم خوار په دی جرگه کی
چی دالر څوک ورته ورکړي د هغه دي
ما لیدلی رشوت خوار په دی جرگه کی
چی یی عمر وي تیر کړی په ظلمونو
څوک به وکړي څه سم کار په دی جرگه کی
خدایه ته د دی ولس نور سبب وکړي
هیڅ نور نه لري غم خوار په دی جرگه کی
نور نو بس ده زمونږ نشته کومه هیله
بس روان دي وي بنډار په دی جرگه کی
آرین تل لاس په دعا کوي بنیرواي
خدایه خوار کړي دغه خوار په دی جرگه کی
محمدالله ارین

قدر دانی

مشعل از کمک مادی دوستان گران
ارج خویش با نو سهیلا
زحمت، آقايان محمداقاسم دهاتی
، حفیظ مصدق، نثار صدیقی، شعیب
اسحاق زی، ولی زیارمل، حمید
رحمانی، هاشم زحمت، تاجزی و
ضیا صدیقی که بمنظور بهبود کار
مشعل انجام داده اند، ابراز سپاس
و امتنان مینماید .

به ادامه ص ۲۵ کاش کوچه ما ...

" .. نویسنده از بخش های ۱۰۰ تا ۱۰۸ و .. کوشیده که نظرمساعد یا همدردی یا نفرت خواننده را نسبت به دوره بی از تاریخ یا شخصیت های عمده داستان خود جلب کند؛ اما نتوانسته او را چنان بیاراید و در چنان حوادثی شرکت دهد که عکس العمل او طبیعی بنماید. در توجیه وقوع هر حادثه بی علل و جهات کافی موجود باشد و هر حادثه در شرایط و اوضاعی که اتفاق می افتد، طبیعی جلوه کند. فقط یک مشت حوادث تاریخی به دلخواه نویسنده دستچین شده و به زور برتنه داستان تحمیل شده است. اکثریت حوادث اصلی و فرعی این بخش ها با یکدیگر وابسته گی ندارند. با هم ترکیب نشده اند و با حادثه ماقبل و مابعد خود ربطی نداشته و لازم و زاید از هم تشخیص داده نشده، فقط آن چه اهمیت دارد سیر و بازتاب حوادث خرد و بزرگ تاریخی است و حب و بیغض نویسنده در برابر کرکترهای عمده داستانی و رجال سیاسی و مرحله خاصی از تاریخ اخیر کشور. "

آری! به نظر من نیز چنین می رسد که همین دادگری های آکنده از حَب و بیغض سیاسی درباره وقایع تاریخی و شخصیت های سیاسی که در داستان نقش داشته اند باعث شده است که دره زرفی میان نویسنده و خواننده بی که بر مسایل و رویداد های آن برهه هایی تاریخ آگاهی داشته و یا خود از جمله بازیگران آن صحنه ها بوده اند، به وجود آید. در جلد اول "کوچه ما" از محمودی فقید گرفته تا طالب کندهاری و غبار و سردار محمد هاشم صدراعظم و برادرش شاه محمود خان سپه سالار ملقب به پدر دموکراسی و ظاهر شاه و سردار محمد داوود بانی نظام جمهوری در افغانستان و دیگران به حیث رجال سیاسی با نقش های تاریخی شان یاد آوری شده است. اما در این بررسی ها هیچ سخن تازه بی که به درد تاریخ بخورد و پژوهشگران و جوانان را به کار آید به چشم نمی خورد. آن چه گفته می شود، حاصل رنج نویسنده گان و پژوهشگرانی است که سال ها دود چراغ خورده اند و خامه رنجه کرده اند. اگر حرف هایی هم در دهان این رجال گذاشته شده، یا نقل قول دست کاری شده بی است از این کتاب و آن کتاب و یا از شخصیت هایی همچون ضیاء خان مجید قوماندان گارد ویاور رئیس جمهور -- که به خاطر تکرار آن سخنان در این جا و آن جا از ارزش تاریخی اندکی برخوردار اند -- به چشم می خورد. زیرا در این سخنان یا ابی از پرداخت های ادبی سایه افکنده و عین سخنانی نیست که ممکن است سردار محمد داوود یا زنده یاد محمودی و یا مثلاً مرحوم فیض محمد خان وزیر داخله نخستین جمهوری افغانستان بر زبان آورده باشند و یا چنان آکنده از تناقض اند که خواننده را به گمراهی و بیراهه می کشانند. طور مثال نویسنده کوچه ما در صفحه ۵۸۴ در مورد مشاجره لفظی که بین وحید عبدالله وزیر خارجه و فیض محمد وزیر داخله وقت رخ داده باشد، چنین می نویسد:

" .. فیض محمد وزیر بی ترس داخله که به داشتن تمایلات چپی معروف بود بر وحید عبدالله می غرد: گپت را برابر دهننت بزن. تو کی هستی که شطحیات باد می کنی؟ مگر دهان رهبر تو هستی؟ " وحید عبدالله با بی پروایی جواب می دهد: بلی دستت خلاص! "

حالا اگر این دو تن از جمله رجال سیاسی نمی بودند و مانند محسن آغا و آکه موسای یهودی از جمله قهرمانان داستان می بودند، شاید این گفتار آکنده با لفظ قلم فیض محمد خان مرحوم قابل پذیرش می بود؛ ولی از آن جایی که ما زنده یاد فیض محمد را می شناسیم و می دانیم که زبان مادری وی پشتو بود و به زبان فارسی تسلط فراوانی نداشت، چگونه واژه " شطحیات " را که حتی همین حالا هم بسیاری ها معنایش را نمی دانند در این دیالوگ به کار برده باشد؟ درست است که وی دلیر مرد بی همتایی بود؛ ولی

هرگز با کسی به درستی و زشتی سخن نمی گفت، چه رسد با یک وزیر کابینه. وانگهی وحید عبدالله مرحوم نیز شخص مؤدبی بود و با وصف اختلاف نظرهایی که بعدها بین اعضای کابینه جمهوری بروز کرد، برخورد وی با افسران و شخصیت هایی که در کودتا اشتراک داشتند، بسیار صمیمانه بود. نکته دیگر که این سخنان را بی اعتبار ساخته و از ارزش تاریخی شان می کاهد، این است که راوی داستان در بسی حالات سخنان این شخصیت ها را دست کاری کرده و مطابق ذوق و سلیقه و شیوه نوشتاری خود تعبیر داده است، مثلاً من چطور باور کنم که آن چه با گفته های من شده است، با گفته های دیگران هم نشده باشد. مثلاً در صفحه ۵۸۹ در رابطه به پیوستن من به حزب د.خ.ا. افغانستان چنین می نویسد:

" همین طور نبی عظیمی که در شب قیام، و زیر دفاع را خلع سلاح کرده بود و اولین حامل مژده پیروزی به سردار بود، آورده است که: " مانند دیگر رفقایم از نظر اقدام و در فرقه هفت ریشخورد، تقریباً هیچ کاره شدم. روزی عبدالوکیل عضو برجسته حزب دموکراتیک خلق به ملاقاتم آمد و به نماینده گی از سازمانش به من پیشنهاد عضویت داد. چون رانده تحقیر شده درگاه رهبر بودم، به آن حزب پیوستم. " و این در حالی است که من در آن موقع در فرقه هفت ریشخورد ایفای وظیفه نمی کردم و یگانه علت پیوستن من و رفقایم به حزب دموکراتیک خلق افغانستان عقده های شخصی ما نبود. ما توسط ذبیح الله زیارمل به حزب جذب شدیم نه توسط عبدالوکیل. این جریان در صفحه ۱۲۰ چاپ دوم اردو و سیاست چنین بازتاب یافته است:

" .. بالاخره من همراه با آصف الم وستارخان بعد از روزهای طولانی دودلی و تردید، در حالی که سرخورده گی و عقده های شخصی ما، نسبت به دست اندرکاران رژیم بالای ما غالب گردیده بود و پیوستن در یک سازمان سیاسی مترقی را یگانه راه ترقی و تعالی کشور می پنداشتیم به گروه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوستیم و شروع کردیم به جلب و جذب سایر همکاران و رفقای نزدیک خود به حزب دموکراتیک خلق افغانستان. "

بدیهی است که اگر نویسنده جریان پیوستن من را به حزب در بین گیمه نمی آورد، معلوم بود که آن چه آورده است، خلاصه بی بوده است از آن جریان؛ ولی او آن گفته ها را در بین گیمه گرفته که معنای آن نقل قول دقیق و معتبر است از سخنان یک شخص.

به همین ترتیب آیا می توان آن ماجرا و دیالوگی را که بعد از دعوت در خانه عبدالرزاق ضیایی یکی از دوستان شخصی سردار محمد داوود گویا بین دونفر از سرکرده های بخش پرچم حزب دموکراتیک خلق صورت گرفته باشد، باور کرد؟ نویسنده "کوچه ما" در صص ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵ و ۵۲۶ جلد اول آورده است که عبدالرزاق ضیایی به منظور جلب همکاری و معلوم ساختن نظریات سرکرده های (نویسنده به عوض واژه "سران" به منظور اهانت و تحقیر هر چه بیشتر رهبران حزب از واژه "سرکرده" که معمولاً برای باندهای دزدان و قاچاقبران به کار برده می شود، استفاده کرده است.) جناح پرچم حزب توسط امین به دوتن از آنان پیغام می دهد که امشب مشتاق دیدار شان است و از سردار داوود برای شان پیامی دارد.

خلاصه آن دو را امین در تاریکی شام به منزل وی می برد و ضیایی بعد از استقبال گرم از آن ها می گوید که داوود خان امیدوار است تا جریان پرچم از چپ نمایی بیشتر پرهیز کند و از نوشتن مطالبی چون " درود به لنین! " اجتناب نماید. پس از این حرف ها در کنار سفره می نشینند، می خورند و می آشامند. سرها گرم می شود و صفا و صمیمیت بین شان برقرار می گردد. در این میان ضیایی شروع می کند به دادن پند و اندرز به این دو سرکرده. به هر حال شب پخته می شود و یکی از مهمان ها که علاقه مفراط به

گوشت و مشروب دارد، با ولع تمام لقمه می زند و پیای مشروب می نوشد. چون ضیایی این وضع را می بیند آهسته به امین می گوید: " رفیق ما مثل فیل می نوشد. خدا پرده کند! " دوست دریا نوش متوجه می شود و با انگلیسی مغلوط و شکسته به ضیایی می گوید: " گرسنه های تاریخی مثل من می خورند و می نوشند و این کار هیچ عیب ندارد. "

بالاخره آنان خداحافظی می کنند و در آخرین لحظه کسی که مشروب زیاد نوشیده است در گوش ضیایی می گوید به سردار بگو " چرا مرا نمی بینی؟ این هردو پایت یا گدی هستند. " ضیایی خشمگین می شود و به امین و همراهانش می گوید واقعاً جای شرم است، اکنون که هیچ کاره هستی همدگر را تخریب می کنی چه رسد به روزی که مملکت به دست شما بیفتد. سپس دروازه را با شدت بسته می کند و آن سه نفر را بهت زده برجای می گذارد.

این عکس العمل اهانت بار میزبان، نشئه مهمان دریا نوش و پرخورد را می پراند و با دستپاچه گی به رفیقش می گوید: " به رفاقت ما سوگند که دروغ می گوید. او ایجنت است، ایجنت امپریالیسم! " دومی به زبان پشتو می گویدش: " گنه خورخاین! همه چیز معلوم شد. "

«آن اما این دو کی ها هستند؟ اگر چه نویسنده در این جا نامی از آن دو نگرفته است ولی در صفحات بعدی مثلاً ص ۸۹ جلد دوم به وضاحت می نویسد که یکی از آنان زنده یاد ببرک کارمل بوده است: " اما بعد از اقتضاح رهبر در خانه رزاق ضیایی، بار نخست این اعتماد چشم و گوش بسته خدشه دار شد و از ضیایی شنید که مرشد شان اوراد حقیقت یک گدی یا بازیچه می بیند و از سردار می خواهد که ارتباطش را مستقیماً با شخص خودش قایل کند تا به اصطلاح با هیچکساره ها. " حالا شناختن شخص دیگر مشکل نیست؛ زیرا که هم سرکرده بوده است و هم به زبان پشتو صحبت می کرده و هم سخت مورد احترام سردار داوود بوده است. پس چه کسی می تواند باشد به جز استاد خیبر فقید؟

حالا انصاف بر شماس است، آخر ببینید، این ببرک کارمل پسر ارشد یک جنرال مقتدر و پاک نفس اردوی آن وقت افغانستان است که می گوید: " گرسنه های تاریخی مثل من می خورند و می نوشند... " مگر زنده یاد ببرک کارمل در خانواده فقیری زنده گی می کرد که گوشت را برای بار اول دیده باشد؟ یا مشروب را؟ آیا پدرش دست کم توان خریدن یک کیلو گوشت را هم نداشت که پسرش در پشت میز ضیایی صاحب! با چنان ولع گوشت بخورد و باعث آبرو ریزی میزبان به نزد بانوی منزل گردد؟

وانگهی " ما " که استاد خیبر را می شناختیم و از بس که انسان وارسته، آزاده و مذهب بود وی را " مرد مقدس " می گفتیم، چگونه می تواند با چنان کلمات زشت و ناشایستی دوست خود را مورد سرزنش قرار دهد؟ جملاتی که حتی یک فحاش بازاری نیز به ندرت به کار می برد. پس چه چیز باعث شده است که نویسنده "کوچه ما" این واژه مردار را به دهن شخصی می گذارد که برای نخستین بار خودش وی را استاد خطاب می کند؟

در جلد دوم که نویسنده ماجرای داستانی را تقریباً فراموش کرده و گزارشگر ماجراهای پراکنده و برخی حوادث تاریخی می گردد، درباره رجال و شخصیت های سیاسی مانند نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، عزیز آگسا، استاد زهما، زنده یاد ببرک کارمل، استاد خیبر، دوکتور نجیب الله، رهبران برخی از تنظیم های جهادی و دیگران به چهره نگاری می پردازد و اعمال خوب و بد شان را از پرویز انتقاد گذشتانده به دادگری می نشیند.

به ادامه ص ۵۲ کاش کوچه...

واما نویسنده "کوچه ما" درباره سایر بازیگران حوادث تاریخی کشور، هرچه نوشته و هر دادگری که کرده موضوع مورد بحث این نباشته نیست؛ زیرا پرداختن به آن ها مثنوی هفتاد من کاغذ مانند "کوچه ما" می شود که از توان و صلاحیت این ناتوان خارج است؛ اما من می خواهم درباره آن ادعا هایی مکتب کنم که جناب کاندید اکادمیسین اکرم عثمان برای چندمین بار در این کتاب مطرح نموده و قتل بی رحمانه استاد فرزانه حزب ما را به دوش زنده یاد ببرک کارمل انداخته است. راوی داستان در صص ۶۵۱-۶۵۲ چنین می نویسد:

>> بلاخره قربانی را به خاک می سپارند و سخنرانی ها شروع می شود. یکی از سرکرده ها می گوید: " ما به خون تو سوگند یاد می کنیم که انتقامت را بگیریم. توطلمس سکوت پنج ساله راشکستی " یکی از شیفتگان آن قربانی که به مقتول بسیار نزدیک بود و از راه حدسیات قریب به یقین، سر نخ های توطئه به دستش افتاده بود، با آرنج رفیق همرازش را که پهلویش ایستاده بود تنگه می زند و می گوید: " چه دلاور است زدی که به کف چراغ دارد! " و ریفیش می گوید: " به چنین سرکرده هایی باید افتخار کنیم. دلسوزی از این بیشتر نمی شود که آدم برکشته دست خویش چنین زار بزند و اشک بریزد! " اولی می گوید: " صد آفرین، به راستی که این ها همه، اشک تمساح می ریزند. آهسته حرف بزن، ورنه چون خیبر، سر ما هم زیر بال ما خواهد شد. <<

ببینید که این حرف های میان تھی را چه کسی می نویسد؟ همان کسی که پیش از نوشتن "کوچه ما" آدم کمی نبود و از یک عالم حیثیت، و جاهت علمی، ادبی و سیاسی در نزد هزاران هزار روشنفکر و اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان برخوردار بود. همان فرزانه دیروزی که ادعا دارد با جرأت و جسارت خاصی در یک فضای بسته و مختنق "دراکولا و همزادش" را نوشت و نزدیک بود که به خاطر نوشتن آن جانش را از دست بدهد. آری همین شخص است که بدون داشتن هیچ سند و مدرکی از روی حدسیات قریب به یقین! رهبر ارجمند حزب را که به گفته "بینا" یکی از خواننده گان سایت کابل پرس: "ببرک کارمل حتی جولانگی را که در اپارتمانش تار تنیده بود، از بین نبرد، بل در کاغذی نهاده و در بیرون خانه اش رها کرد"، با کمترین احساس مسیوبیت و داشتن یک وجدان بیدار، قاتل استاد خیبر بزگوار می پندارد. وانگهی مگر اختلاف بین این دیوار شبان و روزان زندان آن قدر ژرف بود که تنها و تنها یکی باید دیگری را از بین می برد؟ از سوی دیگر چه خطری می توانست در موجودیت زنده یاد استاد خیبر متوجه رهبر حزب باشد که صرف با از بین بردن وی می توانست رفع گردد؟ درست است که سلیمان لایق و غوربندی و چندتن دیگر به خاطر آن که استاد عضو بیوروی سیاسی حزب نشده بود، همیشه باسخنان تحریک آمیزشان آتش نفاق و شقاق رادربین رهبری حزب - بنابر هر منظوری که داشتند- دامن می زدند و در حلقه خود وی را سزاوار رهبری حزب می پنداشتند و تبلیغ می کردند؛ ولی این کوشش های مذنوجانه را هیچ کسی جدی نمی گرفت؛ زیرا و جاهت سیاسی ببرک کارمل و توانایی های او در سازماندهی و استدلال و سخنرانی های پرشور و دلیری و شهادت وی را در مبارزه رویا روی با دست اندرکاران نظام شاهی کسی نمی توانست نادیده بگیرد. و از سوی دیگر این برجسته گی های معنوی و ذاتی امتیازاتی بودند که به کس دیگری مجال نمی داد تا این شانس را پیدا کند که در برابر وی ایستاده شود و به رقابت بپردازد. پس آیا زنده یاد ببرک کارمل می توانست استاد شهید را رقیب خود بپندارد و برای از بین

بردنش اهتمام ورزد؟

اما بیا ببینیم که آیا واقعاً این اختلافات آن قدر عمیق و این رقابت ها آن قدر شدید بود که یکی تشنه خون دیگری گردد؟ اکادمیسین دستگیر پنجشیری یکی از مؤسسين بنام "جمعیت دموکراتیک خلق/۱۱جادی ۱۳۴۳خ" در صص ۵۸،۵۹ کتاب مستطابش "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در این مورد چنین می نویسد:

"... در این روزها درباره اختلاف شدید ببرک کارمل و خیبر و دید و باز دیدهای خیبر و لایق با داکتر حسن شرق و نورمحمد تره کی نیز افواها و سخنانی شنیده می شد... [خیبر] در آخرین روزهای زنده گی پرچم، طرفدار تشکیل جبهه متحد و همکاری با حزب "انقلاب ملی" و جتی طرفدار انحلال فرکسیون پرچم بود و به گفته بارق شفيعی و سلیمان لایق در همان روزها پیام تهدید آمیز کارمل به وسیله نور احمد نور نیز به خیبر ابلاغ گردیده بود تا از مشی انحال طلبانه خود صرف نظر کند."

پس می بینیم که زنده یاد ببرک کارمل برای سلامت و مصالح سازمانی که رهبری آن را به عهده داشت و برای برپایی و ایجاد آن رنج ها و ممرات های فراوانی را متحمل شده بود، انگار به پیام تهدید آمیزی مبادرت می کند. اما آیا این ادعا دقیق است؟ و اگر واقعاً بنا به اظهارات بارق و لایق چنین پیامی به استاد هم فرستاده شده باشد، محتوای این پیام چه می تواست باشد؟ استیضاح در یکی از جلسات بیوروی سیاسی یاکمیته مرکزی حزب؟ تنزیل مقام حزبی؟ اخراج از عضویت کمیته مرکزی؟ یا مثلاً ترور و نابود ساختن فیزیکی آن استاد فرزانه که فقط زاده تصور و وهم و خیال جنون آسای افسانه پردازان و اتهام زنان می تواند بود و پس.

اتفاقاً همین دیشب تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۰ ضمن صحبتی که با جناب نور احمد نور داشتم از محتوای آن پیام پرسیدم که سخت شگفت زده شد و فرمود که آن دو رهبر برای صحبت کردن رویاروی هرگز نه مشکلی داشتند و نه به پیغامبری احتیاج؛ زیرا فضای روابط بین ایشان تا آخرین روز زنده گی استاد خیبر هرگز اینقدر تیره نشده بود که نتوانند و یا نخواهند به صورت مستقیم و رویاروی با هم صحبت کنند. جناب نور احمد نور در پاسخ یک پرسش دیگر گفت که عدم ارتقای میر اکبر خیبر به عضویت بیوروی سیاسی حزب، مخالفت ببرک کارمل نی، بل مخالفت رهبر حزب در آن وقت و زمان بود که با تائید اکثریت رفقای حاضر در جلسه صورت گرفته بود. همچنان من از جناب نور احمد نور پرسیدم که آیا استاد خیبر تا این حد می توانست - حتی - پس از نوشیدن مشروب از خود بیگانه شود که ببرک کارمل و یا کس دیگری را با چنان الفاظ رکیک و مستهجن و با لهجه و تحکم دشنام بدهد؟ که البته پاسخ منفی داد و با تأکید گفت که نه استاد خیبر در آن سطحی بود که چنین سخنانی بر زبان آورد و نه ببرک کارمل با آن مناعت طبع و غور ذاتی که داشت به کسی چنین احازه یی می داد.

جناب دستگیر پنجشیری برخلاف آن چه راوی داستان "کوچه ما" درباره جریان قتل نوشته است، در صص ۶۲ ظهور و زوال می نویسد:

"... ۹ بجهه همین شب میر اکبر خیبر هنگامی که قدوس غوربندی را تا وزیر اکبر خان همراهی می کرد و به سوی مکروریان اول و به منزل خود بر می گشت، در مکروریان دوم و مقابل مطبعه دولتی سینه اش هدف گلوله دشمنان قرار گرفت..."

جناب سلطان علی کشتمند صدراعظم پیشین و عضو بیوروی سیاسی حزب د. خ. ا. در صص ۳۲۵ و ۳۲۶ ج ۲ کتابش "یاداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی" درباره این حادثه در دنک می نویسد:

"تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ خیبر به پیشنهاد و همراهی یک تن از اعضای کمیته مرکزی

(عبدالقدوس غوربندی) از منزل خویش به عزم قدم زدن برون برآمد. معلوم نیست که چرا وی از مکروریان تا شیرپور (منزل غوربندی) رفت و هنگام بازگشت در چند صد متری رخداد از جانب نامبرده تنها گذاشته شد... در رابطه به شهادت خیبر حدسیات گوناگون به وجود آمد؛ ولی کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب حفیظ الله امین برده می شد. زیرا او از دیر باز با خیبر به تندی خصومت می ورزید و او را که انسانی با استعداد، محبوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در میان نظامیان از شهرت خوب برخوردار بود، رقیب سرسخت خویش می پنداشت. بعد ها معلوم شد که عبدالقدوس غوربندی با حفیظ الله امین روابط معین زد و بند داشته است."

اما تفاوت دیدگاه های استاد زنده یاد و ببرک کارمل فقید آن گونه که در دانش نامه آریانا می خوانیم عبارت از این بوده است که خیبر براندیشه های ملی گرایانه تأکید داشته و استدلال می کرده است که حزب باید ابتدا با دنبال کردن منافع ملی سعی در تقویت پایگاه اجتماعی خود کند و بعد با این پشتوانه در عرصه بین المللی تبارز کند. ولی کارمل بر این عقیده بود که مشغول ماندن به مسایل داخلی نتیجه یی جز انزوای سیاسی حزب ندارد و حزب راهی ندارد مگر این که با نزدیک شدن به قدرت های بزرگ از فرصت های بین المللی استفاده کند. البته آن طوری که کارشناسان می گویند، حب و بغض ها و تکروری ها و خود خواهی های شخصی هر کدام از رهبران ح. د. خ. ا. را نیز نباید از نظر دور داشت؛ ولی به هر حال ببرک کارمل به سوی رابطه نزدیکتر با رهبران شوروی و نزدیکی خیبر با محمد داوود رییس جمهور ملی گرای افغانستان نشان عملی تفاوت دیدگاه های آن ها می تواند بود.

برگردیم و از جناب کاندید اکادمیسین بپرسیم که آیا ببرک کارمل آن طور یک رهبر سیاسی خام، بی تجربه و نابخشودنی بود که شخصیت مشهوری مانند استاد میر اکبر خیبر را به مرگ تهدید کند و پس از چند روزی نیت خویش را عملی سازد؟

و اما آخرین انکشافات در مورد قتل بی رحمانه استاد خیبر:

و حید مژده یکی از اعضای پیشین حزب اسلامی حکمتیار که نویسنده و پژوهشگر مسایل سیاسی است دو سال پیش نوشته یی به نام "قتلی که کودتایی در پی داشت، / ۲۶ می/ ۲۰۰۷" در رابطه به قتل استاد خیبر شهید افشاگری های جالبی دارد که قسمت هایی از آن را در این جا نقل می کنم:

"در سال ۱۳۵۹ ه. ش حکمتیار سفری به تهران داشت. در آن زمان در مطلبی که در نشریه راه حق ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان در تهران به نشر رسیده بود، اشاره شده بود که خیبر به دست جناح خلق به قتل رسیده است. حکمتیار در صحبتی که صاحب این قلم حضور داشت گفت که این سخن درست نیست و خیبر به دست برادران محاهد خود مابه قتل رسیده است. نه او بیشتر از این در مورد توضیحات داد و نه کسی خواستار وضاحت بیشتر شد. این سخن حکمتیار برای من جالب بود و وقتی به پاکستان رفتم، تلاش نمودم تا یکی از اعضای حلقه یی را که در آن زمان در کابل علیه داوود خان فعال بود، بیابم و در مورد معلومات بیشتر به دست آورم، سرانجام این امکان میسر شد."

در سطوری بعدی می نویسد که سر انجام مسؤول دستگاه اطلاعات حزب اسلامی به پاس دوستی که با وی داشت حاضر شد که این اطلاعات را در اختیار من قرار دهد. دوست آقای مژده می گوید که گروهی برای کشتن سران حزب تعیین شده بود که در ترکیب آن خودش و دو جوان دیگر به نام های عبدالصمد کوچک و داکتر لطیف عضویت داشتند.

به ادامه ص ۵۳ کاش کوچه...

آقای مژده می نویسد که برای کشتن ببرک کارمل لطیف که دانشجوی طب بود هر روز با صمد در جلو بلاک زنده یاد ببرک کارمل درحالی که کتابی در دست داشتند می نشستند و اپارتماناش را زیر نظر داشتند تا این که هنگام شام یکی از روزهای ماه اگست مرد وزنی از آن اپارتمان خارج می شوند که مرد مذکور از عقب از لحاظ انداز و اندام شباهت کامل به ببرک کارمل داشت و به همین سبب لطیف و صمد تا برگشتن آن دو صبر می کنند و هنگامی که دیر وقت شب باز می گردند توسط لطیف بالای مرد فیر صورت می گیرد و نامبرده که کسی به جز انعام الحق گران (پیلوت آریانا) نیست به قتل می رسد.

وحید مژده ادامه می دهد:

" چند ماه بعد در ماه مارچ ۱۹۷۸ بود که صمد و لطیف بار دیگر در منطقه مکروریان کابل ظاهر شدند. این بار هدف میراکبر خیبر بود. آن ها طبق عادت در تاریکی شب حمله و رمی شدند و این فرصت بعد از غروب آفتاب در یکی از روز های ماه اپریل میسر شد.

میراکبر در نزدیکی مطبوعه دولتی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از پا درآمد و لطیف و صمد بار دیگر به وسیله همان بایسکل از منطقه فرار کردند. کسانی شهادت دادند که پس از شنیدن صدای گلوله، جیبی را دیدند که به سرعت از آنجا دور شد. هر چند این مسأله تصانیف بیش نبود، اما جریان قتل را پیچیده جلوه داد. ح.د.خ. دولت را در این قتل مقصد دانست و تشییع جنازه خیبر به تظاهرات ضد دولتی مبدل شد. ... داکتر لطیف اندکی پس از کودتای کمونیستی از پوهنتون کابل دستگیر و سپس مانند هزاران زندانی دیگر در سال ۱۳۵۷ به شهادت رسید، بدون این که دستگیر کننده گانش وی را به عنوان قاتل خیبر شناخته باشند. .. اما صمد کوچک که بعداً به عبدالصمد مجاهد مشهور شد، بعد از کودتای کمونیستی در جهاد مسلحانه شرکت کرد و سرانجام در حمله بالای قلعه ملیشه های خلقی در ولایت غزنی، هنگامی که می خواست یک بمب دستی را از روی دیوار پشت دیوار] به داخل قلعه پرتاب نماید، کارش مانند کشتن خیبر نتیجه معکوس به بار آورد. همان گونه که وی با کشتن خیبر به جای تعویق موجب تسریع کودتا شد. این بار نیز بمب پس از اصابت بالای دیوار به روی خودش افتاد و جا به جا جان سپرد."

حالا اگر به تاریخ نشر این مقاله نگاه کنیم متوجه می شویم که آقای وحید مژده سه سال و اندی پیش پرده از راز این قتل برداشته است و کتاب رمان گونه آقای عثمان مند ها پس از آن اقبال چاپ یافته است. بنابراین می بینیم که نویسنده بزرگوار "کوچه ما" یا بیخی از نوشته آقای مژده آگاهی ندارد و یا اگر دارد خوشتن را به "کوچه حسن چپ" زده و حتی خواسته است با نوشتن یادداشت جداگانه بی پیش از طبع کتابش در ایران (سال ۱۳۸۶) از دادگری و حکم قاطعی که در زمینه این قتل نموده است، تردید نشان بدهد. و انگهی سوال این است که این اتهامات را چرا نویسنده "کوچه ما" در زمان حیات ببرک کارمل در نوشته جداگانه بی به طور جدی مطرح نکرد که حالا سال ها پس از وفات آن زنده یاد چنین اتهام هولناکی را عنوان می کند؟ آخر، مگر مرده ها می توانند از خود دفاع کنند؟

از سوی دیگر این اتهامات و برچسب هایی که به آدرس زنده یاد ببرک کارمل از سوی حلقه معینی که خود را ها هواخواهان استاد می نامیدند؛ ولی با حفیظ الله امین خون آشام و یا با سردار محمد داوود این ناسیونالیست متعصب و خود خواه تاریخ چندین دهه پسین روابط تنگتنگ داشتند و به ساز یکی از آن دو می رقصیدند زده می شود، زیاد هم تعجب برانگیز نیست. آخر چه کسی نمی داند که عبدالقدوس غوربندی یکی از عمال نفوذی حفیظ الله امین در جناح

پرچم حزب بوده است یا مثلاً چه کسی یکی دیگر از آن ها را که بلافاصله پس از سرکوب جناح پرچم حزب، صاف و ساده در یکی از جراید سرکاری وقت - برای خوش خدمتی به امین- چیزی شبیه این نوشت: "ببرک کارمل به زیر چتر امپریالیزم پناه برد." نمی شناسد و یا یکی دیگر از همین قماش را که پس از پیگرد پرچمی ها هنوز هم در دستگاه رژیم خون آشام پست مهمی داشت و با هر رفیق پرچمی اش که تا هنوز به زندان نرفته بود، مقابل می شد، می گفت: "باند کارمل نابود شد. به زودی حساب کسانی را که تا هنوز هم حیا نکرده و کارمل کارمل می گویند، خواهیم رسید" را فراموش کرده خواهد بود؟ -- البته شگفتی آور است که همین ها پس از پیروزی مرحله نوین انقلاب به چه مقاماتی هم که نرسیدند--، همچنان کسانی را هم که عمال نفوذی سردار داوود در جناح پرچم حزب بودند و بسیاری وقت ها در ارگ ریاست جمهوری دیده می شدند نیز رفقای آن زمان که در کارگرد ریاست جمهوری خدمت می کردند، به خوبی می شناسند؛ اما جای خوشبختی است که یکی از آن ها را نویسنده کوچه ما معرفی کرده است: امین قهرمان داستان "کوچه ما"! همان کسی که سردار داوود وی را با آمدن هر تازه واردی در پشت گلپتبه های حویلی بزرگ منزلش پنهان می کرد!!

بدین ترتیب نویسنده "کوچه ما" بدون داشتن کدام سند و دلیل خاصی سعی می کند تا نه تنها ببرک کارمل فقید را قاتل بهترین و عزیزترین یار راه و همراه زنده گیش معرفی کند، بل تلاش فراوان به خرج می دهد تا با گفتن و نوشتن کتره و کنایه آن زنده یاد را تحقیر کند و مثلاً منزلتاش را در نزد خواننده گان شهکارش پایین بیاورد: به طور مثال در صفحه ۲۶۸ ۲۶۹ دربار نخستین کفرانس مطبوعاتی حرف می زند که در قصر چهلستون دایر شده بود و ببرک کارمل درباره مشی سیاسی حکومتش با خبرنگاران داخلی و خارجی صحبت کرده بود. او پس از آن که بازگشت دوباره ببرک کارمل و ولادیمیر ایلیچ لنین را از تبعید با هم یک سان می پندارد، لباس پوشیدن آن دو را نیز شبیه پنداشته و چنین می نویسد:

"... این وجه شباهت، رهبر جدید را که از قدیم فریفته ادا و اطوار و حتی لباس پوشیدن لنین بود، ترغیب می کند که در مهمترین شب جلوس که همان گفت و شنود مطبوعاتی بود در کسوتی همانند با بنیاد گذار انقلاب اکثر ظاهر شود. به همین منظور به تقلید از لنین نیت می کند که قبل از ورود به تالار بالاپوش جدید مشکی رنگش را بر شانه هایش بیاندازد و در برابر دوربین قیافه بگیرد."

و چند سطر پایین تر در مورد کلاه کاسکت چرمی که مطبوع طبع لنین بود و زنده یاد ببرک کارمل نیز گویا با تقلید از وی بر سر می گذاشت چنین می نویسد:

"... او [لنین] به خاطر تعلق مفرطش به آرمان کارگرها تقریباً همیشه یک کاسکت چرمی کارگری سر می کرد. چنان کلاهی نیز مطبوع ببرک کارمل بود و او سال ها پیش، قبل از این که به قدرت برسد در مظاهره ها و میتینگ ها به اصطلاح کلاه لنینی سر می کرد و چون لنین قیافه جدی می گرفت."

اما، این نتابنده خدا که در آن شب و روز به صفت فرمانده فرقه هفت ریشخور تعیین شده بود - چون امنیت دوروزدیک آن قصر به عهده فرقه ۷ بود- و اتفاقاً در آن محفل رفته بود، به یاد می آورد: سالن بزرگ با سقف بلند قصر چهلستون رادر آن زمستان سرد که با وصف موجودیت یکی دو بخاری هنوز هم به زمهریری می مانست و بیخی یاد می آید که هنگامی که زنده یاد ببرک کارمل بالاپوش خود را از تن کشیده و می خواست داخل سالن شود، شاد روان محمود بریالی مداخله کرده و گفت که شما سرما خورده اید، سالن هم بسیار سرد است، بهتر است

بالاپوش تان را با خود داشته باشید و البته بعد از همان نشست، من هرگز در جریان ریاست جمهوری اش ندیده ام که ببرک کارمل فقید بالاپوش و یا کرتی اش را بالای شانه بیاندازد و یا در کدام جلسه رسمی با کلاه کاسکت بنشیند و در برابر دوربین قیافه بگیرد. و انگهی ما را به لباس پوشیدن اشخاص چه کار؟ مگر بالاپوش یا کرتی و یا چین را بالای شانه انداختن و کلاه کاسکت یا پکول پوشیدن عیب است؟ یکی دوست داردماند جناب حامد کرزی چنینش را نپوشد و بالای شانه هایش بیاندازد. یکی خوش دارد بدون کلاه در برابر دوربین فلمبرداری قیافه بگیرد و دیگری میل دارد با کلاه پکول بنشیند و برخیزد و حتی بخوابد و سومی همچنان که در کوچه ما آمده است، کلاه پیکارویا کلاه بیره را با پیراهن و تنبان فولادی رنگ بر سر کند و ببوشد. و دیگری مثلاً مانند مکانات کلاه شاپو بر سر گذارد و یا پتویش را مانند آقای اشرف غنی احمد زلی بر شانه ها و زیر بغلش محکم کند و یا دیگری مثلاً مانند داکتر صاحب شمشید دوست دارد، گهگاهی دستار ببندد با شمله بسیار بلند! سوال این است که هرکسی که مثلاً مانند متخصص کمیدین معروف و موفق تلویزیون آریانی افغانستان کرتی اش را بالای شانه هایش بیاندازد، تقلید از لنین کرده است؟ سوال دیگر این است که مگر استاد خیبر کلاه کاسکت بر سر نمی گذاشت؟ پس چرا در مورد آن یکی این همه غوغا و در مورد این دیگری این همه سکوت؟

در همان صص (۲۶۹-۲۶۸) می نویسد:

"... به همه حال رهبر جدید می کوشید مثل لنین که اغلب قاطع و سختگیر بود، با دوست و دشمن تصفیه حساب کند. بنابراین با تحکم صدا می زند: ژورنالیست های دوست در سمت راست و ژورنالیست های دشمن در سمت دیگر. این دستور آمرانه و غیر مترقب به عده زیادی برمی خورد و موجب حیرت روزنامه نگارانی می شود که پیش از هرکاری خود را در برابر درستی و اصالت خبر متعهد می دانند و می کوشند حتی المقدور رویدادها را با کمترین حب و بغض و حد اکثر امانت گزارش کنند..."

واما، این درست است که زنده یاد ببرک کارمل آن جمله را خطاب به ژورنالیستان گفتند، ولی نه با آن لحن و لهجه بی که در "کوچه ما" آمده است. برخلاف کاملاً به یادمانده است که هنگام گفتن آن جمله لبخند بر لب داشتند و بلافاصله گفتند ببخشید، مزاح کردم. و انگهی آیا نوشتن این حرف ها ارزش آن را دارد که یک پژوهشگر و مؤرخ که ادعا دارد: این کتاب عمدتاً یک رمان سیاسی - تاریخی است که حدود نیم قرن را در بر می گیرد با نوشتن چنین جزئیات مضحک وقت خواننده گان را تلف کند؟ مگر آن که کسی خواسته باشد با پرداختن به این جزئیات به قطر کتابش بیفزاید. زیرا اگر قرار باشد هر رویداد با اهمیت و بی اهمیتی را ثبت تاریخ کنیم، تصور می کنم که برای نوشتن و تر کردن سرفلم وانگشت نه آب بحر کفایت کند و نه هفتاد من کاغذ.

مثلاً سفر امین را در نظر آورید: این سفر به تاشکند و ماسکو (شوروی وقت) را که بیشتر از صد صفحه را دربر می گیرد و جز نظریه پردازی های طولانی و خسته کن و حرف های تکراری و تاریخ اعمار چند مسجد و مدرسه و آرامگاه و یکی دو بیستی که از کفر ابلیس مشهورتراند: بوی جوی مولیان آید همی / یاد یار... همی / حرف دیگری ندارد، چگونه می توان توجه کرد، جز این که بگوییم: ده درکجا و درخت ها درکجا؟ مگر می توان بیهیاتی را که بسیاری ها می دانند و بارها و بارها خوانده و شنیده اند، تاریخ خوانند؟ به گفته دوستی: این همه بیگانه پروری و رندی و خسرو پروریز نمایی و مصحف گویی ها است که انسان را کلافه می کند.

به ادامه ص ۵۴ کاش کوچه ما ...

باری! نویسنده "کوچه ما" در صفحات بعدی این تصنیف طوماری از معایب! ببرک کارمل را برمی شمارد و نامبرده را از قول داوود خان متهم به توطئه چینی و به هم اندازی و تفتتین و دغل بازی می نماید، اما ضرور نمی بیند که یکی دو مثالی بیاورد از این همه توطئه چینی و دغل بازی و تفتتینی که انگار بر سردار و امین قهرمان این داستان معلوم بوده و دیگران از این اعمال زشت رهبر خود بی خبر بوده اند. اما دل اکرم عثمان هنوز هم مانند ابر بهار پر است و نه تنها به این اتهامات اکتفا نمی کند بل در صفحه ۲۷۴ ج ۲ بر ببرک کارمل اتهام قسی القلب بودن را می بندد و برای اثبات این قساوت به نقل قول خیالی از وی اتکاء می کند:

"از فلم های امریکایی بیشتر فلم های وسترن را می پسندم. هیچ کس به مهارت و چابکی کابوای ها به حساب دشمن نمی رسد. وقتی که یک کابوای بر دشمنانش مثل صاعقه نازل می شود و آن ها را در یک آن به خاک و خون می غلتاند، دلم یخ می شود. اگر روزی دستم برسد با مفت خوارها و ستمگرها مثل یک کابوای برخورد خواهم کرد!"

خوب خواننده عزیز! شما چه تصور می کنید، آیا این سخنان ببرک کارمل است که در بین گیمه گرفته شده است؟ اگر هست، پس چرا نام کسی که سخنان وی را موبه مو و به اصطلاح مردم ما "بینه به بینه" برای نویسنده "کوچه ما" نقل کرده، ننوشته است. هر چند در این شکی نیست که ببرک کارمل گهگاهی با رفقایش به سینما می رفت و ممکن است از فلم های وسترن هم خوشش می آمده است؛ اما این که دیدن فلم را محک قساوت و یا رقت قلب کسی در نظر آوریم، دوران انصاف می تواند بود. با این همه تا جایی که حافظه من یاری می دهد و دوستان نیز گواهی می دهند، آن زنده یاد را غالباً هنگام به نمایش گذاشتن فلم های روسی و فلم های تاریخی غرب در سینما آریانا همراه بابری از رفقای رهبری جناح پرچم حزب مانند نوراحمد نور و یا استاد خبیر دیده ام.

و اما اگر زنده یاد ببرک کارمل شخص قسی القلبی می بود، چگونه کسی را که بروی اتهام بسته بود: "ببرک کارمل زیر چتر امپریالیسم پناه برد" عفو کرد و به مقام های بالای حزبی و دولتی نصب نمود. دیگری را که می گفت: "آن ها یک باند بودند و نابود شدند" نه تنها از زندان رها کرد بل پس از مدت کوتاهی به وظیفه مهمی مقرر کرد. آخر مگر آدم قسی القلب می تواند هزاران زندانی از جمله امینی های خون آشام و اخوانی های نابکاری مانند سیاف را عفو کند و از زندان رها کند؟ هر چند که نویسنده "کوچه ما" رهایی این زندانیان را توطئه و فریبی می پندارد که برای اغفال مردم به راه انداخته شده بود تا باور کنند که آزاد شده اند. راوی داستان مگر فراموش کرده است که همین آدم قسی القاب! تنها و یگانه شخصیتی بود که در برابر پیشنهاد به قتل رسانیدن سردار محمد داوود و خانواده اش واکنش منفی نشان داد ولی یکی از همان افرادی که هم با آقای اکرم عثمان و هم با استاد خبیر بسیار نزدیک و در یک حلقه بود به تأیید پیشنهاد حفیظ الله امین با صدای بلند گفت: "دا فرعون باید ووژل شی!"

در صفحات دیگر از افسر روسی به نام اوساد چی یاد می کند که انگار قیوم و لکسه (پرستار) ببرک کارمل بوده باشد. حرف های میان تهی و کم ارزشی که هرگز به درد تاریخ نمی خورند. اما این افسر روسی را که حیثیت پیشخدمت رئیس حزب و دولت را داشت، همه اعضای حزب می شناختند. این شخص اگر افسر هم بوده باشد، آن قدر شخص مطیع و شکسته و فروتن بود که همین که صدای زنده یاد ببرک کارمل را می شنید، دستپاچه می شد و می ترسید که میباید عملی از وی سرزند که مورد مواخذه وی قرار بگیرد. چه رسد به این که چنین آدم بی

زبانی امر ونهی کند و یا صحبت های زنده یاد کارمل را با هم صحبتش اخلاص نماید. وی این اتهامات را در حالی می نویسد که چند سطر پایین ترنا خودآگاه آن ها را رد می کند: "ببرک آدم حساس و فراز جو بود، دیگر از هیچ طرف نمی خواست تحقیر شود... پس چنین آدمی که هم حساس بود و هم فراز جو و هم توانسته بود "رهبران کله خشک اتحاد شوروی را که تندیس هایی از تکبر و جزم اندیشی بودند"، قناعت بدهد و به تمکین در برابر پیشنهادات خود وادار سازد، چگونه در برابر یک افسری که نقش ووظیفه پیشخدمت را داشت، می توانست تا این حد حرف شنوی داشته باشد؟ آخر این اوساد چی را ببین که به رییس دولت یک کشور امر ونهی می کند و آن ببرک کارملی را بنگر که چشمش از شیر نمی ترسید و حالا بنا به گفته کاننید اکادمیسین برای نوشیدن یک گیلان آب و دود کردن یک دانه سگرت از خدمتگار خود اجازه می خواهد؟

و اما محالین ببرک کارمل هر چه می خواهند، بگذار بگویند؛ ولی همان طوری که فرزانه بی نوشته بود، حقیقت این است که "ببرک کارمل مانند بسیاری از رهبران راستین انقلابی روزگار، یکی از قربانیان دوران نامیوم گذار بشریت از جریان اعتلایی مبارزه اجتماعی به دوران رکود وید اقبالی جنبش های ترقیخواهانه بود. این عمری که در گذر است و سخت ناپایدار، برای هرکسی عزیز است و کسی مفت و رایگان آن را به هدر نمی دهد؛ ولی ببرک کارمل از مرده آن انسان های آزاده بی بود که سراسر زنده گانی اش را در گرو آرمان وطن و زحمتگشان آن گذاشت. او یار و یاور کارگر و دهقان، دلسوز و مددگار مردم و رهبر روشن ضمیر این کشور بود. سخنران آتشین، رهبر آگاه و آینده نگر، سیاست گزار هوشمند و انسانی آراسته به فضایل و الای انسانی. هنگامی که غبار نفس گیر دوران های گذار فرو نشیند، آن گاهی که عقل انسان ها بر احساس آلوده به نفرت و بدبینی و کدورت ناشی از ترسب یاهه سرایی های جارچیان جهل و جعل غلبه کند، زمانی که تاریخ با تعقل تاریخی به سنجش گرفته شود و آن گاهی که صفوف با خون از هم جدا شده وطن رنجور ما در جلگه هموار آینده مشترک در هم آمیزد، آن گاه به اضافه هزاران و صد ها هزار دوستدار کنونی ببرک کارمل، کارگر و دهقان، کسبه کار و روشنفکر، زن و مرد، پیر و جوان با یادی شور انگیز از تعلق و خدمت ببرک کارمل به همه انسان های وطن ما، با محبت و دل شاد یاد خواهند کرد..."

آری، این دوران دیگر در راه نیست، آغاز شده است. فقط در کوچه، پس کوچه های وطن گشت بزیند نه در "کوچه ما" و ببینید که مردم سیه روزگار در خرابه های وطن با چه حق شناسی از دوران طلایی حاکمیت حزب ما به ویژه از مرحله نوین انقلاب ثور سخن می گویند.

شراب و "کوچه ما":

با جرأت می توان گفت، بسیاری بخش های جلد اول این اثر را که بخوانی و با هرکسی که در این "کوچه" مقابل شوی چه سرش به تنش بیارزد و چه مانند مولوداد ستمدید و سیه روزگار باشد، از دهن و دامنش بوی الکل برمی خیزد، سرپایش آلوده با شراب است و دامن خشکی ندارد؛ گویی: از این میخانه کس بی دامن تر بر نمی گردد / وانگهی همیشه و هر وقت که بخواهی در "کوچه ما": المنته الله درمیکده باز است. شراب خوری و مستی ورندی از همین کوچه آغاز می شود و آرام آرام همه شهر را در برمی گیرد. در این جا شرابی ها نخست مست می شوند و سپس سیاه مست و بعد به گفته راوی هم خود شان به فرق سوار می شوند و هم کوچه گی ها را به فرق سر سوار می کنند. داستان کوچه از شراب نوشی محسن آغای انتیک فروش و آکه موسای یهودی آغاز می شود. بعد امین را به نوشیدن شراب

تشویق می کنند و پسان تر رفقایش را. بعد از حاجی گک گرفته تا ترکاری فروش و ملی فروش و مولوداد مظلوم و بازاریان و بازرگانان و اهل سیاست و خبره گان و آواز خوانان همه شرابی می شوند. و سرانجام خرهای پهلوان ترکاری فروش نیز (صص ۲۲ و ۲۳ ج ۱):

>> [او] در محمد پهلوان ترکاری فروش [هر روز دم نیم چاشت سری به دکان آغا می زند و پانزده بیست دقیقه خلوت می کند. وقتی از آن جا می براید، چشمهایش مثل قوغ آتش سرخ می شوند و صورت مردانه و سفیدش از غوانی رنگ می شود. همه پی می برند که آغا باز پهلوان را به فرق سوار کرده؛ ولی از ترس به رویش نمی آورند و با خود می گویند: "سربد به بلای بد." <<

پس از آن که پهلوان در گل صبح سه چهار پیاله صبحی سر می کشد، در حالی که دوتا مرکب سفید مصری اش را که ترکاری بار کرده پیش می اندازد، خود بر نرخ سیاه درشت اندامش می نشیند و چهار نعل راهی حاجی یعقوب می شود:

>> هر سه خر پهلوان با آن فیه های سرخ دور گردن، بوپک های کوچک سر، ابروها و پیشانی و پال بندهای چرمه دوزی در مسیر تمام کوچه ها و پسکوچه ها جفتک می اندازند، عرعر می زنند و مانند اسب های تازی چهارترات می دوند و همه از دیدن چنین اعجوبه هایی به حیرت می افتند. پهلوان خرهایش را نیز شراب نوش کرده بود. <<

و این همه در روزگاری رخ می دهد که مردم این کشور اصلاً شراب رانی شناسند. فقط نام آن را از ملا ها و مولوی ها شنیده اند و می دانند که نوشیدن آن حرام است، مثل زنا و لواط و قمار. مردمی که می دانستند که اگر محتسب مسجد حاجی یعقوب که در یک قدمی آن کوچه قرار دارد کسی را در هنگام شراب نوشیدن با شراب انداختن دستگیر کند، ذره خوردن و رویش را سیاه کردن و بالای خر سرچپه سوار کردن که هیچ، حساب و کتاب بعدی اش نیز با کرام الکاتبین خواهد بود.

پرسش دیگر این است که این همه شراب در آن دوران از کجا شد که حتی خرهای پهلوان در محمد نیز که در حقیقت کاسب تنگدستی بیش نیست، نه یک روز، نه یک هفته؛ بل هر روز و سالپُر می نوشند و مست می شوند و جفتک و فرترک راه می اندازند و خلاق نیز به آن ها کوچی می دهند و راه شان را چپ می کنند؟ بیایید حساب کنیم که اگر در آن هنگام مستخدم کدام سفارت می توانست دوسه بوتل ویسکی و دکا را کش برود و بالای محسن آغا به نرخ کاه ماش هم به فروش برساند و محسن آغا نیز به بهای ناچیزی به پهلوان بفروشد، آیا می توان باور کرد که هم صبحی هر روز پهلوان را کفایت کند و هم صبحی خرهای مصری اش را؟

این موضوع را هم نباید از نظر دور داشت که در دورانی که راوی "کوچه ما" از آن سخن می زند، یعنی در دوران استبداد خانواده نادری آن قدر شراب خانه گی نیز تولید نمی شد که به خر ها برسد و یا سلیمان کبابی خندان و لغزخوان در چاپنک های شلغمی قاشقاری برای مشتریانش پیشکش کند که با نوشیدن دو سه پیاله آن "فلک الافلاک" راسیر کنند. احیاناً اگر کسی شراب هم می ساخت، به مقدار کم و با هزاران ترس و لرز از ملا و محتسب و شحنة و دور از چشم تیزبین دستگاه مخوف ضبط احوالات سردار محمد هاشم و سردار شاه محمود و سردار محمد داوود.

بدینتر تیب می بینیم که در آن دوران با شراب کوچی نفس می کشد، با شراب کوچی زنده است و بی شراب این کوچی می میرد. شرابی ها هم همه دریا نوش هستند و سخت قهار.

به ادامه ص ۵۵ کاش کوچه...

آغا همیشه "سرشته مند" است و تیراقش پر است از بوتل های مشروب دو آتشه و کچالوی بریان که به سوی هم پیاله های جوان آغا مخصوصاً عارف قوغ دست همیشه چشمک می زند. همان عارفی که هم سنتگ است و هم خرمگس و هم مانند اکبر قوغ دست که باجنگاندن گیلانش به گیلان امین دل بالا می خواند: من ار شراب می خورم، به بانگ کوس می خورم/ پیاله های ده منی علی الرؤس می خورم. / باشراب بحث ها و فحوص ها آغاز می شود، با شراب راه های رسیدن به آرمان های مردم بررسی و حلای می شود، با شراب درد های دل تسکین می یابند، شراب قلب ها را به هم نزدیک می کند، احساسات را بر می انگیزد، کدورت ها را رفع می کند، زیرا: بی نشئه زنده گانی چندان نمک ندارد/ حیف است زین خرابات می ناچسبیده رفتن/ و به همین سبب است که امین به همدارموسای خاخام گردن می نهد:

>>... دل امین به دک دک افتاد و گلویش خشک شد. با زلیخا چشم به چشم شد و از آن نگاه مشتاق و شیفته فهمید که "بنوش! دمی از این خوشتر چی باشد؟" شراب تلخ، جرعه جرعه از جدار گلو تا معدده امین راه کشید و سرفه های پیاپی راه نفش را بست. همه با لهله و شادمانی کف زدند و آغا گفت: "آفرین! احسنت، شاه مردها امین جان" << ص ۵۵

کاندید اکادیمیسن اکرم عثمان درص ۵۳۶ ج ۲ در باره تاثیر جادویی این مایع اثیری چه زیبا می نویسد: "اکه موسی که شراب نوش قهاری بود و بارها در سمرقند، خویه و بخارا تا سرحد بیهوشی کامل مست کرده بود و می دانست که شراب شهکار آفرینش است و هیچ اکسیری انسان درمانده را دریک آن چون باده ناب از کف خاک تا فرازهای آزادی و رهایی بالا نمی کشد، با احتیاط تمام بوتلی را از آستین ردایش می کشید و جرعه جرعه آن را به آخر می رساند. آن وقت خود را سبک و سبک تر می یافت. با باد خفیفی از زمین کنده می شد و به هوا می رفت. بر سر نارون ها بال می کشید؛ بر بلند ترین برگ سپیدارها می نشست، همگام با شبیره ها، عطر یاسمن ها، نسترن ها و شب بو ها را بو می کشید؛ و از گلی به گل دیگر پرمی کشید. سپس به نرمی و سبکی یک قاصدک از باغ می برآمد و دامن مهتاب را می گرفت که بی پروا با پاره سنگ ها، گندم زارها و چمن ها همستر شده بود. سپس تر دربی وزنی، قاصدک را پشت سر می گذاشت و در جهان غیر مرئی اثیری چون ذره ای، جزء منظومه های بی نهایت کهکشان ها می شد و هر آن، حالت تازه ای را تجربه می کرد..."

متأسفانه این است پیام تشویق آمیز "کوچه ما" برای هزاران جوان وطن سیه روزگار ما که در گنداب مواد مخدر و درلجنزار شراب نوشی درحال غرق شدن هستند و دولت دست نشانده هم به دستور دنیای سرمایه و سود آنان را به امان خدا رها کرده است و برعکس به ترویج و گسترش این مواد مرگبار و به گفته حافظ: "آن تلخ وش که صوفی ام الخائنش خواند/ اشتهی لنا و اهلی من قبله العذا را/ هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی / کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را/ روز تا روز می پردازد.

شاید به همین سبب است که در ادبیات داستانی روزگار ما - به ویژه در کشور ما - بسیار کم و به ندرت مسأله نوشیدن شراب و لذت بردن از آن مطرح شده است. ولی اگر در داستانی هم به نوشیدن شراب اشاره شده باشد، چندان برجسته گی ندارد. اما در ادبیات منظوم کلاسیک مثلاً در اشعار حافظ و خیام و دیگران بارها و بارها به می و میخانه و ساغر و ساتگین و پیمانه و صراحی و صبوحی و قفل مینا و ساقی گلرخ برمی خوریم که جلالت دیگری دارد و

مخصوص همان عصر و زمان است؛ ولی شاعر امروز که شاعر عصر پیشرفته ترین تکنالوژی و پیشرفت های محیر العقول بشری است دیگر وقتش را به پراختن به می و میخانه تلف نمی کند. تکرارهای دلآزار در "کوچه ما":

اگر چه زبان "کوچه ما" سخت فکیم و شیرین است و نویسنده برای بیان مطالبش با مهارت زیاد و درخور تحسین خامه زنی کرده و توسط شعر و امثال و حکم و گهگاهی سخنان طنز گونه آن را ویرایش و پیرایش کرده است؛ ولی برخی از این اشعار و امثال و حکم که نه یک بار؛ بل دوسه بار یا به دفعات و به تکرار ثبت شده اند، خواننده را خسته کرده و دلآزار گردیده اند. به ویژه که بیشترین این ابیات و امثال و ضرب المثل های عامیانه را بسیاری ها می دانند و نمی خوانند وقت گرانبهای شان را با خواندن دوباره و سه باره چنان نکته هایی که حتی احوال حفظ دارند به هدر میدهند. مثلاً نگاهی بیندازیم به صص ۵۵، ۵۴، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۲۴۲، ۱۰۹، ۲۴۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۴۱۰ که اکثر این ابیات را خواننده در مکتب خواننده واز حذف دارد و آرزو ندارد به تکرار بشنود و یا بخواند مثلاً: باخدا داده گان ستیزه مکن/ که... ص ۱۹، یا اگر این مکتب است و این ملا/ ص ۵۸۸، و... یا: بوی جوی مولیان آید همی.../ صص ۵۷، ۴۱۴ ج ۱: لنگ حمام است این دنیای دون/ هر زمان در کون ناپاک دگر/ صص ۲۱۰ ج ۲، ۴۳۸ ج ۱ و... یا: من ار شراب می خورم، به بانگ کوس می خورم / پیاله های ده منی، علی الرؤس می خورم/ صص ۴۶۱، ۵۷۱ ج ۲ و به هر رنگی که خواهی جامه می پوش/ ص ۲۹۸ و... دوپاندشاه دریک اقلیم ننگجد/ ص ۳۴۵، ۳۲۵، ۵۸۸ ج ۲ و... گوشت خر و دندان سنگ/ ص ۱۲۵، یا بار کج به منزل نمی رسد و چاه کن را چاه در پیش است / و... در صفحات دیگر این تصنیف.

در "کوچه ما" اگر چه حکایات و سخنان طنز گونه به شاخی باد می شوند؛ ولی برخی از آن ها بارها به تکرار ثبت شده اند، از آن جمله اند: بیزاری امین از دیدن رویش در آینه و مسأله "بروتوس" و حکایت والی اطرافی و آشپزش و فرمایش دادن "پودین": "... سال ها پیش یک والی اطرافی در ضیافتی در کابل پودینی بسیار خوشمزه خورده بود که طعمش هرگز از دهان او نمی رفت. وقتی که دوباره به ولایت تحت فرمانش بر می گردد، دستور می دهد که در اختیار آشپز حرم سرا پیاز، کچالو، گوشت، برنج، روغن و مصالح دیگ بگذارند تا آشپز پودین بپزد. آشپز با عجز تمام عرض می کند: "جناب والی صاحب! باین ها می توان پلو، چلو، و شله گوشتی پخت؛ ولی پختن پودین از این ها ناممکن است."

والی می غرّد: "پیاز همین، کچالو همین، گوشت و برنج همین، چرا پودین نمی پزی؟" و اما این پوزخند و ریشخند آقای کاندید اکادیمیسن بر دهاتیان ساده دل و مردم شریف اطراف و اکناف کشور نه تنها در صفحه ۴۳۶ بل چندین بار دیگر و از جمله در صص ۵۱۴ و ۵۷۹ ج ۲ تکرار می شوند. گفتنی است که این بار نخست نیست که مردم اطراف و دهاتیان ساده دل در داستان ها و نوشته های این بزرگوار اهانت و تحقیر می شوند. مثلاً هر کسی که داستان کوتاه "نقطه نیرنگی" را خوانده باشد، متوجه شده است که این "دریاب" مسکین یکی از صدها جوان با استعداد ولی نهایت فقیردهاتی است که با حاصل دسترنج پدرز حمتکش و تهی دستش برای ادامه تحصیل به دانشگاه کابل پا نهاده و در لیلیه یا خوابگاه آن دانشگاه زنده گی می کند. اما فقط به خاطر فقر و اطرافی بودنش است که خواننده در نگاه اول تصور می کند مورد ریشخند و تمسخر دانشجویان همصنفش قرار می گیرد، در حالی که این نویسنده داستان است که وی را به خاطر اطرافی

بودنش ملعبه دست خلاق ساخته و تا اخیر داستان با طنز و تحقیر به جوانان دهاتی و اطرافی می نگرد. اگر اشتباه نکرده باشم، سال ها پیش یکی از منتقدین پر آوازه و چیره دست ادبیات داستانی که "حلامیس" تخلص می کرد و گفته می شد نام مستعار سعادت صافی گوینده رادیوی بی.بی.سی. بوده است، در نقدی که بر داستان های اکرم عثمان نگاشته بود، در مورد داستان های این نویسنده چیزی در همین حدود نوشته بود که وی به زنده گی پایینی ها و فرودستان جامعه توجه چندان ندارد و نگاه او نسبت به این قشر مانند نگاه یک اعیان زاده است، یعنی نگاه آکنده از تمسخر و تحقیر. همان طوری که منتقد امروز ادبیات داستانی آقای حسین فخری نیز می نویسد: "در زمان کوچه ما به سپاهیان و سپاهی لشکر و یا برهنه گان و توده های خاموش و هزاران نفری که به مثابه چوب سوخت حوادث تاریخی و نزاع های سیاسی و قدرت طلبانه اخیر کشور سوخته و ساخته اند، توجهی نشده و اگر کس یا کسانی از آنان در این جا و آن جا سرک کشیده اند، در پیشبرد حوادث سهمی ندارند و غم ها و شادی های آنان جلوه بی درمان ندارد."

بروتوس:

این حکایت هم از زمره چندین قصه با مزه و بی مزه بی مانند قصه خروشچف و خبرنگار و مردی که پاهای آدم ها را به اندازه تخت خواب می برید تا در تخت خوابیده بتواند، است که دست کم دوسه بار تکرار شده ولی هدف خاصی را تعقیب می کند. مثلاً بعد از آن که استاد خیبر مرحوم از خواب پریشانی که مدتها پیش دیده بوده است، پیش از ترور شدنش توسط تروریستان حزب اسلامی حکمتیار برای امین قصه می کند و می گوید:

"... روز ابر آلودی بود. من و یکی از بهترین های ما دو به دو از دامن هندوکش بالا می رفتیم و قرار بود بر تیراج میر، بلند ترین قله اش برآیم. رفیقم زبونی وضعف نشان می داد، دم به دم عرق می ریخت و نفسش می سوخت. اما من به سرعت و چابکی بز کوهی از سنگی به سنگی می پریدم و بالا می رفتم. لحظه به لحظه از او بیشتر و بیشتر فاصله می گرفتم. در کمربند کوه متوجه شدم که او از پا مانده است و دیگر نمی تواند بالا بیاید. دلم به حالش می سوزد. بی درنگ پایین می آیم تا کمکش کنم. ناراضی و برافروخته چپق می زند: "چرا پایین آمدی؟ چی می خواهی؟"

جواب می دهم: "می خواهم کمکم کن تا با هم به قله کوه برسیم." جواب می دهد: نباید به من کمک کنی، در آن صورت بازنده و برنده معلوم نمی شود." جواب می دهم: "نه اشتباه می کنی. این یک مسابقه نیست. ما هدف مشترک داریم و باید به قله کوه برسیم."

می گوید: "نه هرگز نه. چه بخواهیم و چه نخواهیم زندگی یک مسابقه است. من وقتی که با خودم هستم با هیچ کس هدف مشترک ندارم. فقط به خودم فکر می کنم. به خودم که همیشه باید آدم اول باشم و فاتح تمام قله ها."

خلاصه دوست خیبر صاحب در موضع خود که همانا تک تازی و قهرمان شدن و نفر اول شدن است پافشاری می کند و نفرت عمیق استاد را نسبت به خود بر می انگیزد. پس هر آینه استاد می خواهد بازویش را رها کرده و وی را در قعر دره پرتاب کند؛ ولی بنا بر حکم وجدان وی را رها نمی کند و تا بالا ترین قله و تا آخرین بلندا می رساندش. ولی دوست وی همین که به آن جا می رسد، بدون این که دست استاد را بگیرد و وی را با خود بالا بکشد، بی محابا صدا می زند: "زنده بودن تو به عنوان شاهد، این افتخار را زیر سؤال می برد. سپس با تفنگچه اش به سویم شلیک می کند و من از خواب می پریم."

به ادامه ص ۵۶ کاش کوچه...

>> .. امین می گوید : استاد ! کاش قبل از پریدن از خواب با طعن و تمسخر به او می گفتید " بروتوس توهم ؟ " .. خیبر می گوید : " بروتوس را نمی شناسم ، او کی بود ؟ " امین جواب می دهد " نامردی که دست پرورده سزار روم ولی نعمتش او را چون فرزندش می پرستید و دوست داشت. در توطئه قتل سزار ، با دشمنانش همدست شد و اولین کسی بود که از قفا کارد آغشته با زهر را بین شانه های پدر معنوی اش فرو کرد. سزار آخ گفت، روبرگرداند وبا حسرتی آمیخته با اندوه پرسید : " بروتوس توهم ؟ " خیبر جواب می دهد : " حقا که سؤال مناسبی بود. کاشکی از خواب بیدار نمی شدم. با این حال اگر با توطئه ای مقابل شدم و مجال سؤال از بروتوس را نیافتم توبه نیابت از من بپرس : " بروتوس! توهم؟ "

همان طوری که سردار عبدالولی در هنگام گرفتاری اش از طرف سربازان کوماندو به ضیا مجید لمری بریدم قطعه انطباق که در آن جا ایستاده بود می گوید : " ضیاء توهم؟ ص ۵۴۵ ج ۱ یعنی بروتوس توهم؟ "

در صفحه ۴۹۹ ج ۱ نیز راوی داستان اطرافیان نزدیک شاه امان الله خان را که وی راتنها را کرده بودند، متهم به خیانت می کند و می نویسد که بروتوس های اطرافش (یاران نزدیکش) شهامت آن را نداشتند که بعد از خیانت چون بروتوس غیرتمند رومی ندامت بکنند و خود کشتی کنند. امادر این صفحات (۶۵۷، ۶۵۸، ج ۱) راوی داستان که این نام رومی را پس از یک خواب خیالی به تکرار می نویسد، منظور دیگری دارد. او می خواهد بگوید که استاد خیبر مرحوم در آن شب خواب دیده بود که انگار زنده یاد ببرک کارمل پس از آن که در قله کوهی به کمک رفیق شفیقتش (خیبر) بالا می شود، در آخرین لحظات خواب با تفنگچه دستیش به سوی وی شلیک می کند ..

البته که خواب جالبی است ولی ترسم از این است که این خواب را استاد خیبر ندیده باشد ، بل محصول خیال و ذهنی گرایی هایی باشد که بر روی این داستان بارها غالب شده و یا به گفته خودش " سپاهی پخچ" اش- ص ۲۱۹ ج ۱- کرده باشد. آخرمگر استاد که به شهادت تاریخ کمونیست برجسته یی بود و تحلیل ها و ارزیابی های منطقی و دیالکتیکی اش در پیرامون بسا مسأله های زنده گی شهرت داشت و غالباً الهام بخش شاگردانش مانند آقای عثمان بوده است ، می توانست تا این حد ایده آلیست شود که به خواب و رؤیا و کف بینی و سحر و جادو یا چنین مسأله های فرا زمینی اعتقاد داشته باشد؟ از سوی دیگر چه شباهتی بین خیبر و شاه امان الله و سزار روم می تواند وجود داشته باشد؟ در حالی که شاه امان الله حکمروای یک کشور و سزار فرمانروای روم و ولینعمت و مولای بروتوس بود، آیا خیبر هم حکمروا و ولی نعمت و پدرمولای کارمل بوده است؟ آیا ببرک کارمل که به آن درجه شهرت رسید و در اذهان و قلوب هزاران روشنفکری که خواهان شگوفایی این وطن بودند، جا گرفت و به گفته یکی از فرزانه گان (استاد زریاب) از وجاهت ویژه سیاسی برخوردار شد، همه از خیرات سراستاد خیبر بود ورنه کارمل هیچ هیچ بود و بنابراین به هیچ جایی نمی رسید؟ عجیب نیست؟ باز هم می ترسم که قضیه برعکس بوده باشد. از سوی دیگر شاید هم این خواب ها باز تاب همان عقده هایی باشد که امین قهرمان داستان برای عضو بیوروی سیاسی شدن حزب داشت ؛ ولی حقش را خوردند و خدماتش را نادیده گرفتند :

>> او (امین) بارها سخن های اغراق آمیز مسؤول اول حزب در مورد خودش را شنیده بود که : " تو یک هیرو هستی! اشرف زاده ای مانند تو چنین مرتبه از کارگزاران های هیچ کاره ما درست تر و مؤثرتر

عمل می کند. اگر تو را نمی داشتیم ، در فرصت های بسیار دشوار حیات حزب ، سردچار مصایب غیر قابل جبران می شدیم. توبودی که رزاق ضیایی را برانگیختی که از اصغر خان وزیر عدلیه اجازه نشر دوباره پرچم را بگیرد. توبودی که هنگام صادرات اعتمادی باعث شدی چه در انتخابات و چه در مقابله با ارتجاع جانب ما را بگیرد و حتی هنگام مسافرت انگبو معاون رئیس جمهور امریکا به کابل تو بودی که خطر ناشی از سنگ پرانی اعضای حزب به سوی موتر او را کاهش دادی و وانمود کردی که جوان های خودسر و نا وابسته به حزب مرتکب چنان خطایی شده اند و بالاخره تو بودی که سال ها حامل پیام های متقابل محمد داوود به ما و از ما به محمد داوود بودی. اگر قدر خدمات تو در مقیاس رسمی حزب قابل سنجش می بود، جای تو در بیروی سیاسی بود. اما حیف که تو در بخش های دیگری فعال هستی و علنی کردنت در وضع حاضر به معنی خلع سلاح کردن توست. باید مصلحتاً منتظر بمانی تا در وقت وزمانش تورا آفتابی کنیم و ادای دین نمایم . "

شنیدن چنین توصیف هایی هرگز به امین اجازه نمی داد که در درستی و صحت مطلق شان شک کند. از این رو مرتاض وار خود را ملزم می دید تا آخرین لحظه زنده گی وقف آرمان هایش باشد .. <<

پس معلوم است که همین بی اعتنایی هادربرابر کسی که سبب شد تا جریده تابناک پرچم بار دیگر نشراتش را از سر بگیرد و زنده یاد نوراحمد اعتمادی نه به خاطر گرایش های ترقی خواهانه اش بل به خاطر ملحوظات تباری و قومی جانب حزب را بگیرد نه جانب ارتجاع را و به خاطر آن که امین حامل پیام های مهم از جانب حزب به محمد داوود و برعکس بود این امر سبب شده بود که نامبرده خویشن را مستحق بزرگترین پاداش ها تصور کند ؛ ولی چون چنین نشد که وی می خواست ناگزیر از سیاست دست کشید و توبه نصح کرد و گوش سپرد به حرف های "مرد میدان دیده" یعنی اکه موسی یهودی. اما سوال این جااست که آیا یک انقلابی حق دارد که مثلاً خدماتی را که در حقیقت برای مردمش انجام داده است، بر شمرد و ادعای خسارت کند؟

خوب دیگر! اگر به گفته نویسنده کتاب، استاد خیبر شهید تصور کرده باشد که ببرک کارمل شاگرد خیبر و خیبر مولای وی بوده و به مقام رهبری حزب از برکت وی رسیده بود، پس بیایید از زبان یکی از همزمان دیگر ببرک کارمل که در طول سال های دشوار پرچم مبارزه را با وی یک جا بلند نگهداشته بود یعنی از زبان و قلم جناب سلطان علی کشتمند، عضو بیروی سیاسی و صدراعظم پیشین جمهوری افغانستان بشنویم و بخوانیم که دانش و درک و استعداد سازماندهی در وجود او ذاتی بود و نتیجه کار و تلاش و مطالعه شبان و روزان بسیار وی یا نتیجه زحمات استاد خیبر؟ :

جناب سلطان علی کشتمند در نخستین صفحات کتاب معروفش " یاداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی " اندر باب آشنایی با ببرک کارمل و تأثیری که شخصیت کارمل بروی و تعداد کثیری از جوانان گذاشته بود چنین می نویسد :

" من برای نخستین بار با ببرک کارمل پس از راهی اوازندان ملاقات کردم. او برای تعداد کثیری از جوانان و روشنفکران مرجع قابل اعتمادی برای طرح مسایل سیاسی روز بود. وی باطمینان و خوشبینی نسبت به آینده صحبت می کرد. او معتقد به دموکراسی سیاسی و تشکل روشنفکران در یک حزب دموکراتیک بود. در آن هنگام هنوز مسایل مارکسیستی در صحبت های وی انعکاس نداشت. در زندان او آثار زیادی مطالعه کرده و زبان انگلیسی را فرا گرفته بود. صحبت های سیاسی وی گیرا ، آموزنده و مستدل بود و خیلی به زودی موفق به جلب شماری از جوانان پیرامون خویش گردید. آشنایی

و دوستی من با ببرک کارمل بر پایه درک های مشترک مان از مسایل سیاسی ماندگار شد و باتشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحکیم یافت. "

در صفحه ۹۷ همین جلد و همین کتاب درباره جاذبه سیاسی ببرک کارمل و اثر گذاری افکار و اندیشه هایش بالای جوانان و آشنا ساختن جوانان با افکار و اندیشه های شخصیت های مطرح سیاسی آن دروان چنین می نویسد :

" ببرک کارمل در چندین حلقه مطالعاتی به طور متناوب شرکت می ورزید. او در برخوردها و صحبت هایش خیلی با احتیاط و متواضع بود؛ ولی عملاً نظریات سیاسی وی به جانبداری از دموکراسی که خیلی گیرا و مجاب کننده بود، سر تاپای مباحثات جلسات را احتوا می کرد. او به مثابه پلی میان بقایای مبارزان آزادیخواه گذشته و جوانان و روشنفکران تازه به پا خاسته ، بنابر شناختهایش از هر دو جانب ، سن و استعداد سیاسی خویش ، نقش ایفا می نمود. وی زمینه های بازبیدار ها و صحبت های متناوب را با شخصیت های سیاسی دوره هفتم شورای ملی برای بسیاری از جوانان به وجود آورده بود که عمناً عبارت بودند از : شخصیت های خانواده دوکتور عبدالرحمن محمودی و شخصیت های دیگر حزب خلق، میر غلام محمد غبار .. ، میر محمد صدیق فرهنگ .. ، فتح محمد میرزاد معروف به فرقه مشرو براتعلی تاج و سایر رهبران سیاسی هزاره ها و دیگر شخصیت های حزب وطن، رهبران و پیش زمیان و از جمله نورمحمد تره کی عبدالرؤف بینوا و بقایای اتحادیه محصلان دوره هفتم که همقطاران وی بودند و شخصیت های مستقل و منفرد مانند می اکبر خیبر و دیگران . "

بگذریم :

اما تمام آن اتهامات بالا را بر ضد ببرک کارمل کی می نویسد؟ هموکه از زبان اکه موسی ده ها بار لنین را به صواب دانستن ترور مخالفین محکوم می کند ، اما خود برای ترور مردم بیچاره و وطنش بازی اوپراتیفی را با آخوند های ایرانی بنا بر هدایت حکومت وقت افغانستان آغاز می کند و از سیل اسلحه یی که به دستور آخوندها و توسط طیاره های ایرانی برای ادامه برادرکشی و کشتن ترور مردم بیگناه این کشور فرستاده می شود ، نه تنها جلوگیری نمی کند؛ بل به کارمندان مؤظف سفارت افغانستان در تهران دستور می دهد تا چشم های شان را ببندند و بگذارند که آخوند های ایرانی هر چه می خواهند انجام دهند.*

پس ببینید که در چه دوران غداروچه زمانه آشوب زده و پراز نبرنگی زنده گی می کنیم ؟ لنین پیشوای زحمتکشان جهان تروریست معرفی می شود و آخوند های ایرانی و یهودی های صیهونیست خادم انسان و مصلح و بشر دوست و افغان پرست !

پس مگر اخوان ثالث درست نفرموده بود : هیچکس بی دامن تر نیست؛ اما پیش خلق دیگران پوشند و ما بر آفتاب افکنده ایم.

به همین سان اگر کوچه ما را به دقت بخوانیم متوجه می شویم که بسیاری از حوادث آن را، سال ها پیش از آفرینش این اثر از طریق امواج رادیو افغانستان وقت به صدای خود آقای عثمان شنیده ایم و یا در داستان های کوتاه و نوشته های قصه گونه اش خوانده ایم که حالا بار دیگر و به عبارت دیگر تکرار و تکرار می شود. مثلاً همین قصه ء سرخابی و قصه کلینر موتوری که برای جلوگیری از سقوط موتروسوس به داخل دره و نجات بخشیدن زنده گی مسافرین خویشن را در زیر تاثیر موتر محل و جان به جان آفرین تسلیم نمود و در همان محل دفن شد و امروزه در همان محل مقبره یی موجود است که به نام "قبر کلینر" یاد می شود، سال ها پیش از " کوچه ما " از طریق امواج رادیو شنیده شده بود.



به ادامه ص ۵۷ کاش کوچه...

گفتنی است که چنین قبری در منطقه سالنگ جنوبی نیز موجود است و حالاً معلوم نیست که این همان کلیتر است که در کوتل شیر خود را زیر تایلر موتر انداخته بود یا از کدام کلیتر از جان گذشته وقهرمان دیگری است. یا مثلاً ملاقات باقی قابل زاده با جواد فاضل داستان نویس ایرانی (صص ۸۳-۸۶ ج ۱) را که من خود بارها با اشتیاق تمام از طریق رادیو افغانستان و با صدای خوش داکتر صاحب گران قدر شنیده ام. یا همین موضوع حمام رفتن امین و مشیت و مال شدنش به وسیله کیسه مال، مگر تکرار حادثه حمام رفتن موسی در داستان کوتاه "سؤال حتمی" نیست؛ منتها به عبارت دیگر؟ مانند داستان "عروسی" در مجموعه داستانی "قسط سالی" که با داستان "درز دیوار" شباهت فراوانی دارد و برخی از صحنه های آن مانند دایره زدن و آهسته برو خواندن و باجه خانه بلدیه کابل حتی در "کوچه ما" به تکرار ثبت شده است.

یا همین بیزاری امین از آینه دیدن رویش را در آن چندین بار نمی خوانیم؟

"... ماموران دم دروازه که در تکبیر دست کمی از بالا داستان شان نداشتند با تفرعن از او سؤال های بی جا می کنند. امین جواب می دهد: "آقای عزیز! من از دیدن روی خودم در آینه بیزار هستم، چه رسد به دیدن روی دیگران! من به میل خودم به اینجا نیامده ام، آمران شما احضارم کرده اند." ص ۴۹۳ ج ۲، در حالی که درص ۳۰۰ همین جلد نیز چنین خوانده بودیم:

"... شخص موظف با تفرعن علت رجوع و چگونگی آمدن او را می پرسد. امین با بی پروایی تمام جواب می دهد که مدت هاست نه تنها اشتیاق زیارت کسی را ندارد، بلکه از دیدن روی خودش در آینه هم سیر شده است..."

همین طور است داستان "ما ملک ها را کجا می برند؟" و جملاتی مانند به "فرق سوار کردن" که بارها تکرار می شوند و خواننده را از فرط ملالت به فرق سوار می کنند.

سکس و کوچه ما:

راوی "کوچه ما" گهگاهی چنان صحنه های غیرواقعی از معاشقه امین و زلیخا را به تصویر می کشد که در یک کشور سنت زده اسلامی مانند افغانستان و آن هم در قلب شهرودر روزروشن از جمله محلات و ناممکنات است. مثلاً در صفحه ۴۰۲ این اثر چنین می خوانیم:

"... امین خندید و از فرط علاقه زلیخا را سخت در آغوش فشرد. در آن حال زلیخا گفت: "هوا بوی عشق می دهد. چه سرمست کننده است!"

امین لب بر لیش نهاد و گفت: "حالا کاملاً حس می کنم. چه هوای خوشی! بوی شراب دو آتشه می دهد." و (-عجب مقایسه مضحکی! مگر شراب دو آتشه مانند هوا بوی خوشی دارد؟) در این فرصت نفس سرباز مسافری که پاسبان نوبتی سفارت ترکیه بود به شمار می افتد و دلش دگ دگ می زند. او از دقایقی پیش بی صدا ولرز از پشت شیشه غرفه چوبی کوچکش شاهد بوس و کناران ها بود. او هرگز کسی را نبوسیده بود.

والبته این بوس و کنار طولانی در پیاده رو سرک کم عرض و مشجری که حد فاصل سفارت ترکیه و خانه شاه محمود خان و به گفته راوی زیبا ترین ویی سروصدا ترین گذرگاه های شهر نو بود، رخ می دهد. در حالی که آن سرک نه کم عرض بود و نه چندان بی سر صدا حتی در آن دوران و در آن شامگاه. ولی حتی اگر چنین هم بوده باشد مگر یک سرباز شاهد این معاشقه نبوده است؟ پس چگونه باور می توان کرد که آن امین خجالتی و تا حد فراوانی محافظه کار بدون ترس از سپاهی و شحنه و شگرده لب بر لب دختری بگذارد و به گفته راوی "

محرومیت جنسی "په ره دار را نیز به بادش بیاورد: "په ره دار سفارت ترکیه قصداً بسیار بلند سرفه می کند و به آن ها می فهماند که شاهد هم آغوشی و معاشقه شان بوده است" و زلیخا که می گوید: "وای الله چه بد شد." امین در پاسخ می گوید: "محرومیت، آن هم محرومیت جنسی گذشته است. او با همین یک سرفه سخت ترین مشککش را بیان کرد. بدون شک خاطرهم امشب تا سال هادرنش باقی خواهد ماند و آن را با آب و تاب برای دیگران قصه خواهد کرد."

البته که در بسیاری از داستان ها چنین حوادثی رخ می دهند، زیرا حوادث عجیب و صحنه های نادر و کمیاب روح و روان یک داستان می تواند بود؛ ولی سؤال در این جاست که کاش این گذرگاه با نام و نشان معرفی نمی شد و وجود واقعی نمی داشت و در هر لحظه عابری یا موتری از آن نمی گذشت، مانند کوچه نزدیک که نه در درس درصص ۸۰-۷۹ ج ۱ تا خواننده به غیر واقعی بودن این حادثه داستانی انگشت نمی گذاشت:

"... بالآخر آن دو به استقامت جاده عربضی که "کارته چهار" را از "نهر درس" جدا می کرد، پیش رفتند و نرسیده به نیمه آن راه عرض سرک را بریدند و خود را به کوچه خلوتی زدند که در آن پشه هم پر نمی زد. ... سپس زلیخا دست هایش را بر گردن امین حلقه می کند. سر زلیخا تا زیر زنج امین می رسد. زلیخا خرمن موهایش را بر زرخان و گردن امین می مالد و هردواز بیقراری همدیگر را بغل می کنند و تا می توانند از شربت لب های هم می مکند." در صفحه ۳۸ ج ۱ نیز تصویری می دهد از یکی از گوشه های دنج پارک شهرنو که انگار میعاد گاه عشاق بوده باشد و دختر ها و پسر ها بغل به بغل و در حال بوس و کنار دیده شده باشند: "مردم درباره این خلوت گاه ها و رازها و نیازها، شایعات زیادی پراکنده بودند و حتی کم نبودند کسانی که دخترها و پسرها را بغل به بغل در حال بوس و کنار دیده بودند."

در حالی که پارک شهر نو را همه دیده اند که زیاد بزرگ نیست و درازا و پهنای آن به سختی به صد تا صد و پنجاه متر می رسد. پارکی که از چهار طرف با سرک های مزدم اصلی و فرعی احاطه شده است. نکته جالب این جاست که این بیشه یا خلوتگاه عشاق را راوی داستان در دورانی وارد داستان می سازد که هنوز رفع حجاب صورت نگرفته بود و دختران و زنان هرگز نمی توانستند بدون پوشیدن چادری از منزل خارج شوند. بنابراین آیا آنان با چادری و دلاق در آن بیشه می رفتند و یا دلباخته گان شان نرد عشق می باختند و بغل به بغل می شدند؟ اما تا جایی که من به خاطر دارم در برخی از جاده ها و پیاده روهای شهر کابل بعد از رفع حجاب پسر ها و دختر های جوان بعد از رخصتی مکتب باهم ملاقات می کردند. یکی از این جاده ها که به نام جاده عشاق معروف شد، سرکی بود که از پل باغ عمومی به سوی مندوی کابل امتداد می یافت. در این جاده پسران و دختران جوان مکتبی باهم دید و باز دید می کردند و گهگاهی در یکی از شیرخ فروشی های آن جا می نشستند، شیرخ و فالوده می خوردند و یا "آب ولایتی" می نوشیدند و با هزاران ترس و ولرز با هم رازدل می گفتند، البته بدون هیچ بوس و کناری. اما در مورد پارک شهرنو باید گفت که چون این پارک به صورت دوام دار از سوی گرمه های قطعه انضباط شهری به منظور دستگیری سربازان خاطی و بی انضباط و قطعه گریز تحت نظر این قطعه بود و بنده نیز بیشتر از شش سال در آن واحد نظامی ایفای وظیفه می کردم، هرگز چنین گوشه دنجی را ندیده بودم. البته در این شکی نیست که در این پارک و حتی در پارک زرنکار که در قلب شهر بود، گهگاهی تریاکی ها و چرسی ها و شرابی ها دیده می شدند ولی چنین میعادگاهی که

دختر ها و پسر ها یکدیگر را بغل کنند و به بوس و کنار و صد کار دیگر بپردازند چگونه می توانست در چنین جا هایی وجود داشته باشد: درپاتوق چرسی ها و شرابی ها؟

زن و "کوچه ما":

گزینه های نویسنده "کوچه ما" از قشر زنان که نیمی از نفوس جامعه را تشکیل می دهند، از چند تا زن و دختر انگشت شمار در این کتاب تجاوز نمی کند: عالیله بیگم مظهر روحیه، گفتار و کردار زنان اشرافی، زلیخا نوجوان دختری که بر بال های اثری عشق سوار است، در رویا به سر می برد و برای رسیدن به امین مانند اکثر دختران داستان های ایرانی و سریالی های مبتذل هندی تا مرز خود کشی پیش می رود. حسینه مادر کم حرف و گوش به فرمان و محبوب امین و بختاور زن مولاداد خدمتگار خانواده سفیر که زنی است از فرودستان جامعه و تحت ظلم و استعمار پیوسته فرادستان مفت خور و بهتان زن و زورگو. و عذرا روسپی دختری که حضورش انگار لازم شمرده شده است برای دکور و تزئین وزیب و زینت "کوچه ما"! دیگران مانند آنچه زن

یهودی، بیوگل، ننه، محبوبه، باصره و یکی دوتای دیگر نقش برجسته بی در این داستان ندارند و اگر دارند هم بسیار کم رنگ و ضعیف است که تا آخر داستان خواننده آنان را فراموش می کند. اما، در این داستانی که نویسنده آن در پیشگفتار کتاب ادعا دارد: "این کتاب عمدتاً یک رمان سیاسی - تاریخی است. رویدادهایش اکثراً در کابل و گرد و نواحش می گردد. ... درباره رفع حجاب فقط یک سطر نوشته شده است. در حالی که رفع حجاب یکی از همان اتهاماتی بود که قشر روحانیون و عناصر سنت گرای جامعه بر امان الله خان بسته بودند و در فرجام اسباب سقوط دولتش را فراهم کردند. و انگهی اگر این رمان سیاسی و تاریخی است پس کجا شد نهضت زنان و سازمان دیموکراتیک زنان که تقریباً همزمان و همپا با تاسیس حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به رهبری شیر زن افغان و مادر معنوی اعضای حزب به ویژه پرچمی ها (داکتر اناهیتا راتب زاد) به وجود آمد و نقش برجسته و فعالی را در بلند کردن صدای دادخواهانه زنان افغان برای دستیابی به حقوق مسلم شان یعنی تساوی زن و مرد در امور سیاسی و اجتماعی جامعه ایفا کردند. و انگهی شیر زنان بسیاری در این سازمان بودند که پرچم مبارزه را با بی عدالتی های اجتماعی افراشته نگاهداشته بودند و با بی ترس و بی دریغ به کارسازمانی، به تبلیغ در میان زنان و دختران مکتب ها و دانشگاه کابل، اشتراک در مظاها، توزیع شب نامه ها و فروش جرابید تابناک پرچم و خلق مباردت می کردند. همین ها بودند که به جرم تعلیق سازمانی در زمان حفیظ الله امین خون آشام به زندان رفتند و همین ها بودند که در دوران مخفی با وصف فضای ترس و رعب و پیگرد پولیسی آن دوران به کار مخفی سازمانی می پرداختند و در بسی حالات ارتباط رفقای حزبی را با همدیگر و سازمان مخفی سراسری حزب تأمین می کردند. بنابراین آیا نویسنده داستان نمی توانست یکی از این پرسناژ های زن را از جمله بانوانی انتخاب کند که برای رهایی زن از یوغ عقب مانده گی قرون می رزمید، با جرأت و زیرک و زبان آور می بود و با عالیله بیگم های اشرافی، ظالم و مستبد در داستان دست و پنجه می کرد؟

اتهامات دیگر بر اعضای حزب د.خ.ا در "کوچه ما": امروزه دیگر مانند آفتاب درخشان این حقیقت درخشش دارد که اعضای حزب د.خ.ا. پاکترین، باتقوی ترین و مؤمن ترین افراد جامعه را تشکیل می دادند و می دهند. حقیقتی که هم دوستان حزب و مردم عادی کشور به آن باور و یقین دارند و هم دشمنان و مخالفین حزب ما بارها به این امر اعتراف کرده اند.



به ادامه ص ۵۸ کاش کوچه...

حتی همین گلبدین حکمتیار که یکی از دشمنان سوگند خورده این حزب بود و هست، بارها به فرماندهان حزب اسلامی یاد آور می شد که بروند و تقوی و پاکدانی را از اعضای حزب د. خ. ا. یاد بگیرند. او در بیانیه‌ی که در برابر فرماندهان و اعضای حزب اسلامی در پوهنتون ننگرهار ایراد نموده بود، چیزی شبیه این جملات را خطاب به آنان بیان کرده بود: کمونیست‌ها نه به مال مردم دست درازی کرده اند و نه به ناموس مردم و نه به خزانة و داری دولت؛ ولی شما؟ اگر از شما پرسیده شود که این قدر پول و جایداد را از کجا کرده اید، در حالی که حتی یک خر لنگ نداشتید چه جواب می دهید؟ همان طوری که مولوی عبدالباقی ترکستانی یکی از فرماندهان سرشناس مجاهدین باری در تلویزیون مزارشریف در سال ۱۳۷۳ خ گفته بود: "در طول چهارده سال حکومت، کمونیست‌ها یک سوزن ملت و دولت را چور نکردند؛ ولی ما مجاهدین در ظرف یک سال یک سوزن هم برای دولت و ملت باقی نگذاشتیم."

از سوی دیگر اگر امروزه از هر شهروند عادی افغانستان درباره صداقت و خیانت اعضای حکومت گذشته و کنونی پرسیده شود، خواهید دید که همه در یک امر متفق القول اند: حزبی‌ها پاکترین، صدیق‌ترین، خدمتگزارترین و وطنپرست‌ترین افرادی بوده‌اند که در تاریخ معاصر افغانستان عرض اندام کرده‌اند. اما نویسنده کتاب "کوچه ما" که از برکت همین حزب به مقام‌های بلند تا سطح دیپلمات و سفیر رسیده بود به این نظر نیست (ص ۳۷۷ ج ۲):

"به هر روی مقامات بالانشین حزب و دولت در ظرف دو سه سال در کار تجارت و آوردن و بردن اشیای کارآمد دوطرف معامله چنان از خود درخشش و استعداد نشان می دهند که کمتر تاجری به پای آن‌ها می رسد. بدین منوال در تمام عرصه‌های زنده گی خصوصی اشرافیت حزبی پا می گیرد و سوسیال سرمایه دارها با تلاش جنون آمیزی می کوشند که اقامتگاه‌های شان را با نفیس‌ترین قالی‌ها، گرانبهارترین موبیل‌ها و اعلاترین ظروف تزئینی بیارایند و خود را بیش از پیش سیرخورده و آقا منش نشان بدهند. همسران این عده در زمینه‌های دیگری هنر و کفایت شان را نشان می دهند. آن‌ها در تمام سفرهای شان که در هر فصل یکی دویار اتفاق می افتاد، مرغوب‌ترین و بهترین پیداوار مغازه‌های شهر نو کابل رامی جینند و به قیمت گزافی در بازارهای مسکو، کیف، لنینگراد و آسیای میانه آب می کردند و از آن طرف با کیسه‌ها و چمدان‌های پر برمی گشتند."

اما اگر چنین می بود و مقامات بالای حزب اعم از اعضای بیوری سیاسی وزیران کابینه و مامورین بلندرتبه دولت و جنرالان و فرماندهان ارتش آن زمان از راه رفت و برگشت به آسیای میانه ثروت اندوخته و سرمایه دار شده بودند، پس چه شد آن همه پول و آن همه جایداد منقول و غیر منقول. پس کجا شد، بلند منزل‌های حزبی‌ها؟ کجا شد سرای‌ها و مغازه‌ها و فابریکه‌ها و بانک‌ها و ایرلاین‌های این بالانشین‌های حزبی؟ مثلاً همین آقای حکیم سروری را که هم معاون صدراعظم بود و هم شهردار شهر کابل و هم یکی از دوستان نویسنده کتاب "کوچه ما" مثال بدیم، به یاد می آوریم که هنگامی که به ماسکو رسید حتی به چند روپل محتاج بود که کرایه خانه اش را در ماسکو بدهد. بیخی به یادم است که در بلاک ما که دوعضو بیوری اجرائیه حزب زنده گی می و شأن اجتماعی شان باشد، وجود نداشت. دورنرویم و زنده یاد محمود بریالی را در نظر آوریم. مگر او برادر رئیس جمهور، معاون اول صدراعظم و عضو بیوری اجرائیه حزب نبود؟ پس چه شد آن همه

ثروت و مکتب این سرمایه دار؟ کدام حزبی فراموش می کند که هنگامی که او سردر نقاب خاک کشید، برای انتقال میت و کرایه رفت و برگشت اعضای خانواده اش و مراسم به خاک سپاری اش در کابل رفقای حزبی و هوا خواهانش که کم نبودند و نیستند از دل و جان و با طیب خاطر و با افتخار فراوان مایه گذاشتند و آن رفیق روزهای دشوار شان را با شاندارترین مراسم به خاک سپاریدند. بنابراین اگر یک معاون صدراعظم و عضو بیوری اجرائیه حزب چنین تنگست می توانست بود، پس چگونه می توان به چنین اتهامات بی اساس در مورد سایر مقامات حزبی و دولتی آن زمان باور کرد. رفقای که پس از سقوط حاکمیت مجبور به ترک وطن شدند، قصه می کنند که تمام اثاثیه منزل و فرش‌های نفیس! و چند تکه ظرف شان حتی به هزار دالر به فروش نرسیده بود. از سوی دیگر بیابید حساب کنیم که ارزش مثلاً دوسه تخته قالین مور، یک یا دوسه تخته مبل گرانیه و چند تکه ظرف کریستال در آن زمان به چند دالر می رسید؟ تا جایی که به یاد داریم دویست و سیصد می کنند حتی در بهترین حالات از دو تا سه هزار دالر تجاوز نمی کرد. پس شما خود قضاوت بفرمایید که با داشتن دوسه هزار دالر کسی سرمایه دار گفته شده می تواند؟ اگر پاسخ آری است پس نویسنده کتاب "کوچه ما" نیز که دیپلمات بود و مصوونیت دیپلماتیک داشت و خانواده اش هم دارای پاسپورت‌های سیاسی بودند و مصوونیت دیپلماتیک داشتند، باید از درک بارها رفت و برگشت به کشورهای آسیای میانه و ایران و توران سرمایه هنگفتی اندوخته باشد. ولی اگر اشرافیت و ثروتمند بودن مگر نه؟

را نویسنده کتاب به حساب خوش لباس بودن، پاک و ستره بودن و سرووضع آراسته داشتن عوضی گرفته باشد، باید گفت که بلی پرچی ما این افتخار را داشتند و دارند که هم منزل و محیط زیست شان را پاک و ستره و معطر نگهدارند و هم لباس مناسب و پاک و خوشبوخت به برون کنند و هم آراسته و پیراسته از خانه بیرون شوند.

مردم کابل به یاد دارند که بعد از سقوط حاکمیت در همین مکروریانی که نویسنده "کوچه ما" آن را همچون نگینی در انگشت شهر می خواند و محل بودباش اشرافیت جدید، چه رخ داد؟ مگر کسی از فرط بوی چرس و نسوار و سرکین و تپی گاو و گوسفند از این محله گذشته می توانست؟ مگر همین مجاهدین کرام بالکن‌های مکروریان‌ها را طویله گاو‌ها و گوسفند‌های خود نساخته بودند؟

در بخش ۱۳۱ چنین می خوانیم:

"... اشرافیت جدید حزبی و دولتی اکثرأ مقیم منطقه مکروریان بودند... مکروریان چون نگینی گرانیه در انگشت شهر جا گرفته بود و پایتختی در داخل پایتخت به نظر می رسید."

و این‌ها را همان بزرگوار می نویسد که به گفته بسیاری‌ها - از جمله یکی از خویشاوندانش -، از داکتر صاحب نجیب الله شهید یک باب اپارتمان در منزل دوم بلاک ۳۵ الف مقابل غند ۵۲ مخابره ستردرستیز وقت به حیث تحفه - شاید درازای همان بازی اوپراتیفی که در تهران انجام گرفته بود - به صورت رایگان و یک عراده موتر لادای جدید به رنگ سفید - ظاهراً به اقساط طولانی - به دست آورده بود. گفته می شد که نامبرده تا آخرین روزهای اقامتش در کابل در همان اپارتمان می زیست و در همان موتر راننده گی می کرد. پس حالا سؤال این است که وی خود جزئی از این اشرافیت جدید حزبی که در مکروریان شکل گرفته بود محسوب نمی گردید؟ بگذریم، زیرا اگر به پاسخ این گونه اتهامات که در "کوچه ما" علیه اعضای پرافتخار حزب دموکراتیک خلق افغانستان وارد شده است، مکت نماییم، مجبوریم مانند کتاب "کوچه ما" مثنوی

هفتاد من کاغذ بنویسیم که در حوصله این یادداشت‌ها نیست. ارزش تاریخی - هنری این کتاب: این کتاب اگر دقیق خوانده شود، نه ارزش هنری فراوان دارد و نه ارزش تاریخی بسیار. زیرا بنا بر دلایلی که در این یادداشت‌ها آمده است سر تا پا آکنده از اتهام است، اتهام نسبت به اشخاص و افراد و سازمان‌های مشخص سیاسی. مملو از حب و بغض است و سرشار از عقده و عقده‌گشایی. ارزش هنری آن به نسبت عدم مراعات برخی از عناصر داستانی که در این یادداشت‌ها ذکر شده است، اندک و یا تقریباً هیچ است. ما در این داستان شاهد هیچ حادثه داستانی نیستیم. داستان نه اوج دارد و نه فراز و نه فرود. روایت داستان خطی است و صحنه‌ها به ترتیب زمان ذکر شده‌اند. شخصیت پردازی داستانی در مورد بسیاری‌هایی که در این داستان نقش دارند، کمرنگ و ضعیف است و اکرم عثمان فقط به ظاهر شخصیت آنان پرداخته است نه به درون و روان این آدم‌ها. در این داستان پینه‌های بدریخت بسیاری از حوادث تاریخی و فلسفه بافی‌های غیر ضروری آن قدر فراوان است که موضوع اصلی داستان و شخصیت‌های طراز اول آن بارها فراموش می شوند. فقدان پرواز تخیل و تلفیق خیال با واقعیت و حوادثی که وجود خارجی داشته و همه آن‌ها را به یاد دارند و نمی توان آن‌ها را وارونه جلوه داد، یکی از عیوب برجسته این داستان است. پیام داستان روشن نیست. مجهول و مبهم است. نثر داستان هم آفت و خیزهای فراوانی دارد و اگر چه فحامت قلم نویسنده برجسته گی ویژه‌ی به داستان بخشیده است، با آن هم هنگامی که راوی یا یکی از قهرمانان داستان لب به دشنام و یا تمسخر این وان می گشایند، دیگران احساس خوشایندی را که خواننده از نثر نویسنده مثلاً در داستان، مردها ره قول است - همان داستان درازی که منتقدین می گفتند شبیه "داش آکل" صادق هدایت است - احساس می کرد، فراموش می کند و حیران می ماند که چگونه راوی داستان که می بایست بی طرفی اش را تا پایان داستان حفظ کند، طرف واقع می شود و اتهام پشت اتهام به کسانی که دوست ندارد، می بندد. و این متأسفانه بدین معنی است که حتی برخی از بزرگان بنام و آفرینشگران فرزانه کشور ما تا هنوز هم نتوانسته‌اند و یا نتوانسته‌اند، از تأثیرات منفی آلودگی‌های سیاسی در عرصه ادب و فرهنگ خویشان را به دور نگهدارند. بدون تردید این حرف بدان معنی هم نیست که آفرینشگران ادبیات داستانی ما از بی‌تاب دادن حقایق و رخداد‌های دهه‌های اخیر در آثار شان خودداری ورزند و مانند "پارناسین"‌های قرن نهم فرانسه به مقوله "هنر برای هنر" بچسبند، بل هدف آن است که آن چه را می آفرینند، با واقعیات گذشته، حال و آینده جامعه سنتی ما مطابقت داشته و با تصویرها و توصیف‌های هنرمندانه آذین یافته باشد.

اما اگر ارزش تاریخی این اثر را از پرویز نقد ببینیم و از صافی انصاف بیرون بکشیم باید گفت که حلقه مفقوده این نوشته‌های تاریخ گونه، نبود اسناد قابل باور و مأخذ قابل اعتماد و جانبداری نویسنده از شخصیت‌ها و وقایع ویژه است. و از سوی دیگر اگر چه نویسنده از مأخذ‌هایی هم استفاده کرده است؛ ولی چون اصول پژوهش و تاریخنگاری بنا بر هر ملحوظی که بوده است نقض شده، روایت یا نقل قول اعتبار خود را از دست داده و برای خواننده کنجکاو و یا پژوهشگری که می خواهد از همه جریان‌ها آن برهه تاریخ سردر آورد، سؤال برانگیزگر دیده است. مثلاً خاطره نویسی که نویسنده از نوشته‌های وی درص ۴۹۲ ج۲ نقل قول کرده است اصلاً مؤرخ است یانی و سخنان وی درباره ویکتور پلیچنکه سرمشاور ریاست جمهوری وقت تا چه حد درست است و تا چه حد نادرست، نام کتاب وی چیست و این مطلب در کدام صفحه کتابش بازتاب یافته است:

به ادامه ص ۵۹ کاش کوچه...

>> در توصیف آن مرد، چند سال بعد تاریخ نویسی که خود شاهد ماجرا بود چنین نوشت : "ویکتور پتر پتروویچ شخصی بسیار فربه و قوی هیکل بود و از لحاظ جسامت شباهت زیادی به دکتور نجیب الله داشت. حتی بزرگ جثه و فربه تر بود. این شخص در تمام مسایل و شئون زنده گی و ماشین دولتی دکتور نجیب الله دخالت می کرد. وی شخص زورگوی و خود خواهی بود. این مشاور شکم پرور برای خویش حیثیت و اتوریته خاص قایل بود و خویش را بالاتر از سفیر کبیر شوروی می دانست ، به طوری که بدون اجازه و دستور وی مقامات ریاست جمهوری هیچ کاری انجام داده نمی توانستند. او مدعی بود که در برخی از کشورها کودتا های ضد دولتی را به پیروزی رسانیده است. او می گفت در ماسکو از او می ترسند و حتی میخائیل گرباچف از او حساب می برد. او لافزن قهار بود و این موضوع را نه تنها افغان ها بلکه بعضی از اعضای کوردیپلماتیک نیز می دانستند و می خندیدند "

در این مطلب که از ص ۳۳۳ کتاب " اردو و سیاست در سه دهه اخیر " نقل شده است، می بینیم که نویسنده آن که نه نام کتابش معلوم است و نه نام خود نویسنده ذکر شده است ، به حثت تاریخ نگار معرفی می شود. در حالی که او فقط یک خاطره نویس است و این موضوع را بارها در آن کتاب بازتاب داده است و آگاهان می دانند که نه خاطره نویس و نه واقعه نگار و نه گزارشگر و حتی پژوهشگر مسایل تاریخی به هیچ صورتی از صور، مؤرخ شمرده نمی توانند شد؛ زیرا همان طوری که گفته آمد نوشتن تاریخ برای خود اصول و قواعد و نورم های فراوانی دارد که یکی از مهمترین این اصول استفاده از منابع مؤثق و اسناد تّقه و غیر قابل انکار با بیطرفی مطلق مؤرخ می تواند بود. بنابراین نباید هرابجخوانی مانند این ناتوان را که کتابکی نوشته ، مؤرخ خواند و هرکسی که در سرچوک حرفی زده ، آن سخن را حجت تاریخی حساب کرده و به آن گفته هایی که غالباً نادرست اند، اتکاء نمود. نکته دیگر این است که چون نویسنده آن کتاب (اردو و سیاست...) نام مشاور را اشتباهاً و وکتور پتر پتروویچ نوشته است، بنابراین همین طور اقتباس شده است، در حالی که نام این شخص و وکتور پتروویچ پلیچنکه بوده و در چاپ سوم اردو و سیاست این نام به همین شکل اصلاح و آمده است ؛ ولی جالبتر این که این مشاور مادر مرده درص ۵۶۰ جلد دوم " کوچه ما" و وکتور مّلی نیچکه شده است. خنده دار نیست ؟

متأسفانه تعداد این نویسنده گان بی نام و نشان که از نوشته های شان در " کوچه ما" استفاده شده است، و بنابر هر ملحوظی که بوده نه نام های خود شان و نه نام های اثرشان در این کتاب آمده است، کم نیستند که من به حثت مشت نمونه خروار در بالا مثال آوردم. موضوع دیگری که ارزش تاریخی این اثر را اندک می سازد ، این است که برخی حوادث آن کاملاً از حقیقت به دور است. مثلاً وی در ص -۳۹۹ ج ۲ می نویسد:

" ... به دنبال آن پرس وجو ، در همان هفته شبی نیروهای روسی به اشتراک سربازان دولتی بر قریه های بینی حصار هجوم می آوردند و تعدادی از مجاهدین را از آن قریه ها دستگیری کردند. همان شب خبر چینی از میان دهقان ها به گوش قوماندان دولت می چکاند که عده ای از مخالفین دولت در کاریز آن منطقه مخفی شده اند و او هم روس ها را آگاه می کند و بالنتیجه به دستور فرمانده روس ، اول در کاریز بم گاز دار منفرج می کنند و بعد از آن به خاطر این که خوب خاطر جمع شوند ، کاریز را در چندین جا چنان منهدم می کنند که خاک برداری و صاف کردن مجددش زور فیل و بازوی رستم می

خواهد. بدین منوال نه تنها چهل، پنجاه نفر در کاریز زنده به گور می شوند ، بلکه شاهرگ گردن بینی حصار را نیز می برند و خشکسالی بی هنگام را بر باغ ها و کشتزار ها تحمیل می کنند. "

حالا مرا به این کاری نیست که راوی داستان چه ضرورتی داشته است که در داستان خود نام منطقه مشهوری را که در سه چهار کیلومتری جنوب کابل واقع واز کفر ابلیس مشهورتر است بیاورد واز موجودیت کاریز ویا کاریزهایی در آن منطقه یادآور شود که اصلاً وجود خارجی نداشته و ندارند. زیرا من که در قریه شیوه کی سال های کودکی و نوجوانی ام را سپری کرده و به گفته راوی داستان " کوچه ما " اطرافی شمرده می شوم، هزاران بار از وسط همین قریه یعنی از میان بازارک کوچک بینی حصار گذشته و نه تنها با مردم و دکانداران و بازاریان و کشاورزان آن قریه آشنایی دارم؛ بل با سنگ و چوب و وجب و وجب آن جا آشنا هستم ، بنابراین می دانم که حتی یک کاریز نیز برای آبیاری زمین هایی که در شمال دریای لوگرو واقع هستند ، یعنی قریه جات نیازی، قلعه بغلک، بینی حصار، پل سفید و قلعه وجود ندارد. زیرا این مناطق از نهر بزرگ و تقریباً همیشه پرآبی که از دریای لوگر کشیده شده و تا چمن حضوری و منطقه جشن امتداد می یابد، سیراب می شوند. اما در مناطق جنوب این دریا، تا جایی که حافظه ام باری می دهد کاریز های ذیل وجود دارند:

- کاریز دامنه کوه برنتی، برای آبیاری تربوزکاری های منطقه دامنه کوه سهک شیوه کی .
- کاریزهای قریه مموزایی (محمد زایی) های شیوه کی .
- کاریز " چینو غندی " موسهی لوگر که آب شفاف و ماهی های زیاد دارد؛ ولی کسی آن ماهی ها را نمی گیرد؛ زیرا معتقدند که خوردن آن ماهی ها بد شگون است و کوری و میرگی را به دنبال دارد. -
- کاریز موچی موسهی لوگر
- کاریز دامنه مینار چکری که مربوط خاک جبار می باشد.

بنابراین خواننده بی که از آن منطقه ولایت کابل است، چگونه به صحت این داستانی که بنابر ادعای نویسنده اش عمدتاً تاریخی خوانده شده است، باور خواهد کرد؟ از سوی دیگر در بینی حصار قریه های متعددی وجود ندارد. زیرا بینی حصار متشکل از چند خانه و چند قلعه و زمین های کشاورزی است همراه با چندتا دکان. از سوی دیگر این مسأله نیز قابل تردید است که انگار شوروی ها در سه کیلومتری شهر کابل جایی که در آن زمان در محراق توجه ژورنالیستان و جاسوسان شرق و غرب بود، بم گاز دار استعمال کرده باشند. همچنان تا جایی که من می دانم ، بینی حصار و قریه جات اطراف آن هرگز خط پیشترین مدافعه دولت به مقابل مجاهدین - حتی در بحرانی ترین و دشوارترین سال های جنگ -- نبوده است تا مجاهدین بتوانند در عقب این خط چه از طرف روز و چه از طرف شب فعال باشند و به این سوی خط نفوذ کنند. و از سوی دیگر نه من و نه هیچ افسر و سربازی که در آن زمان در قوای مسلح افغانستان خدمت می کردند، هرگز نه شنیده و نه دیده بودیم که روس ها برای از بین بردن مجاهدین سابق به استعمال بم های کیمیاوی یا اسلحه کشتار دسته جمعی متوصل شده باشند، زیرا دولت شوروی وقت نیز مانند اکثر کشورهای جهان امضاء کننده میثاقی بود که در آن از استعمال اسلحه کیمیاوی و باکترلوژی در هرگونه شرایطی هشدار و اخطار داده شده بود. اما سر و صدا هایی که دکتر صاحب در مورد استعمال اسلحه کیمیاوی از طرف روس ها شنیده است، در آن زمان از سوی رسانه های غربی به راه انداخته شده بود و این تبلیغات چی های آنان بود که به گفته دکتر صاحب شب و روز " قوله " می کشیدند و این مسأله را تبلیغ می کردند ؛ اما هیچکسی نتوانست تا آخرین

روز خروج ارتش سرخ از افغانستان کوچکترین سند محکمه پسندی در این زمینه ارائه کند. بنابراین مشکل نویسنده کتاب به تصور من این مسأله می تواند بود که در تاریخی که نوشته است بیشتر به تبلیغات مخالفین ویا افواهاات سرچوک کابل قیمت داده است تا به واقعیت های تاریخی آن زمانه ها . مثلاً وی در صفحه ۲۸ ج ۲ با چنان قاطعیتی از دفن محمد داوود و هفده جسد دیگر که در روز هفتم ثور به قتل رسیده بودند در تپه مرنجان و در چند قدمی قبر نادر شاه خبر می دهد که انگار خودش در هنگام به خاک سپردن اجساد در آن محل موجود بوده باشد :

>> " .. عصر روز نهم ثور هفده جسد سوراخ سوراخ را به تپه مرنجان در چند قدمی مزار نادر شاه انتقال می دهند. این اجساد همه به خانواده رئیس جمهور سابق تعلق داشتند. .. نزدیک شامگاه باد هرزه ای دامن سفید دختر جوانی را که با خاک و لکه های خون بود و کنار نعش محمد داوود افتاده بود، پس می زند و یکی از افسران انقلابی که سردسته گورکن ها بود به رفیق دم دستش می گوید : " رفیق ! ما زن کُش و کونک کُش نبودیم. اما حالا چرا؟ " رفیقش با گلوی بغض کرده آهسته جواب می دهد : " عاقبت به خیر! می ترسم خون ناحق دامن همه را بگیرد! " پیش از فرا رسیدن تاریکی ، آن هفده نفر را بدون کفن به نادر شاه تحفه می کنند ! و افسر پرسشگر چند لحظه پیش گمان می برد که نادر شاه به او می گوید: " به زودی انتقام می گیرم و این پشته را از کشته پرمی کنم! " <<

و این در حالی است که همین امسال همه مردم کشور از طریق رسانه های خبری و تصویری خواندند و دیدند و شنیدند که جسد محمد داوود و اعضای خانواده اش که در منطقه پلچرخ کابل در زمان حفیظ الله امین جنایتکار زیر خاک شده بود، بنابر کمک و رهنمایی " جنرال پاچا میر" که در هنگام دفن اجساد در آن جا حضور داشت، کشف و پس از باز شناسی با تشریفات خاص دولتی در یکی از تپه های عقب قصر دارالامان به خاک سپاریده شد. گفتنی است که نویسنده و پژوهشگر سرشناس کشور آقای صبورالله سیاه سنگ نیز در یکی از نوشته های گرانسنگ پژوهشی اش " وان گوله باران بامداد بهار " به چند و چون و چگونه گی این حادثه پرداخته و بسیاری از حقایق و حرف های ناگفته را در مورد کشته شدن محمد داوود و اعضای خانواده به میان کشیده است. نکته جالب و واقعاً خنده آور در این بریده بی که از ص ۲۸ ج ۲ کوچه ما " آورده ام حرف های نادر شاه است ، همان مرد عهد شکنی که در تاریخ به نام نادر غدار مشهور است، زیرا سوگندی را که به قرآن خورده و در حاشیه آن امضاء کرده بود، شکسته و امیر حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاء را با جمعی از یارانش با غدر و نیرنگ به توپ پرانده بود. آری همین شخص قرآن خور و سوگند شکن در " کوچه ما" صاحب چنان کراماتی می شود که به خاطر انتقام گرفتن از قاتلین محمد داوود و خانواده اش می تواند تپه مرنجان را از کشته پُر کند!! بگذریم.

بدینگونه نکات فراوان دیگری که من خود در باره آن ها آگاهی کامل دارم در این اثر تاریخ گونه مشاهده می شود مثلاً درص ۲۰ ج ۲ چنین می خوانیم :
" .. تقریباً جنگ مغلوبه می شود و قذیر نورستانی وزیر داخله ، با قوماندان گارد و جمعی از مدافعان شهامت و پایداری کم نظیری از خود نشان می دهند. قذیر زخمی می شود و صاحب جان قوماندان گارد جان می بازد. "
اما صاحب جان مرحوم در گارد ریاست جمهوری جان نمی بازد ؛ بل چون قطعات تحت امر وی پس از ساعت ها نبرد با قیام کننده گان تلفات فراوان دیده و رئیس جمهور بیهوده بودن مقاومت بیشتر رادارک می کند،



به ادامه ص ۶۰ کاش کوچه...

به صاحب جان وظیفه می دهد تا دست از مقاومت بردارند. این جریان را فضل الرحمن جگرن آمر اوپراسیون گارد جمهوری به صورت مفصل نوشته و در " آن گلوله باران بهار .. " نوشته صبورالله سیاه سنگ انعکاس یافته است. بنابراین، پس از آن که قیام کننده گان داخل گارد می شوند و افراد را خلع سلاح می کنند، صاحب جان خان نیز گرفتار و به رادیو افغانستان انتقال می شود و پس از مدتی بنابراین امین جنایتکار تیرباران می گردد. اگرچه من نیز جریان مقاومت دلیرانه گارد جمهوری و بعداً جریان اسپیشدن قوماندان گارد صاحب جان را در صفحات ۱۴۲ و ۱۴۴ اردو و سیاست به صورت فشرده آورده ام، اما باید گفت که روز هشتم ثور پس از آن که از دارالامان به خانه رسیدم پس از ساعتی با یکی از دوستان به رادیو افغانستان که ستاد فرماندهی قیام مسلحانه بود برای دیدن رفقا و دادن گزارش از صحتمندی افسران قرارگاه فوایمرکز رفتیم. در آن جا بنا بر برخی از دوستان ملاقات کرده و چون از کنار استدیویی که صاحب جان مرحوم وعده می داد افسران و رجال دولتی در آن نگهداری می شدند می گذشتیم، به آن استدیو نیز داخل شدیم. در آن جا صاحب جان را دیدم که هنوز هم لباس افسری با علائم جگرنی به برداشت و سخت پریشان، ناامید و آشفته حال به نظر می رسید. البته از دیدن وی در آن جا و بیان حالت بسیار متأثر شدم، زیرا وی دوست من بود. ما در یک قطعه خدمت می کردیم. او به من سخت اعتماد داشت و تنها این من بودم که می توانستم وی و ضابط تولی وی بریدم جان محمد سالم را به سرنگونی نظام شاهی آوردن نظام جمهوری دعوت کنم که چنین هم شد و من این موضوع را با تفصیل بیشتر در اردو و سیاست آورده ام. باری، اشک های صاحب جان با دیدن من بی اختیار جاری شد و با ناامیدی فراوان گفت خدا می داند سرنوشت من چه خواهد شد؟ اما اگر تومی توانی لطفاً همین حالا به خانواده ام در خوشحال مینه خبر بده که تا همین لحظه زنده هستم و برای شان بگو که برایم دعا کنند تا زنده و سلامت به نزد شان برگردم. من وی را دلداری داده و رویش را بوسیدم و به هر ترتیبی که بود به خانواده اش پیغام وی را رسانیدم. اما دریغاً که آن خفاش خون آشام در شب همان روز و یا بعد از گذشت چند روز وی را بدون محاکمه تیر باران کردند و من پس از آن روز هرگز وی را ندیدم. خدایش بیامرز!

همچنان تا جایی که به من معلوم است قدیر نورستانی نیز در گارد جمهوری زخمی نشده بود، بل وی هنگامی که برای سازماندهی مقاومت در برابر قیام کننده گان جلسه وزرا را ترک کرده و به سوی دفترش می رفت، در عرض راه زخمی شد و به شفا خانه چهار صد بستر اردو انتقال یافت.

اما این گونه کاستی ها و اشتباهات اگر در نوشته های ابجد خوانانی مانند من دیده شوند، باکی نیست زیرا خواننده می داند که نه مسلک من نویسنده گی و تاریخ نویسی بوده است و نه در این رشته کدام سابقه و سابقه بی داشته ام؛ اما آنان از نویسنده گان مطرح و صاحب نام مثل آقای اکرم عثمان توقع دارند که حرف دقیق و مستند و آخر را بزنند. نه سخنانی را که بر اساس شایعه و آوازه و افواه نوشته شده و بیش از این نیز شنیده اند. به چند مثال دیگر که نمایانگر عدم دقت نویسنده در تاریخی که نوشته است می باشد، توجه فرمایید:

در ص ۵۴۴ ج ۱ چنین می خوانیم:

" .. در همین لحظه اقامتگاه سردار عبدالولی در محاصره سربازان ضیاء مجید بود و مبادله شدید آتش بین محافظان خانه و سپاهیان مهاجم در گرفته بود. " این در حالی است که ضیاء مجید مدیر پیژند قطعه انضباط فوایمرکز بود. در تشکیل آن مدیریت یک

معاون، یک تالیست و یک امربر موجود بود که با ضیاء مجید جمعاً چهار نفر می شدند. پس حالا این همه سربازان را ضیاء مجید از کجا پیدا کرد که با آنان خانه سردار عبدالولی را محاصره کرده باشد؟ یا در ص ۵۶۱ ج ۱ چنین می خوانیم:

" ... ذقایی بعد میوندوال ملبس با لباس سرمه ای و سروروی آراسته آماده رفتن می شود و کنار دست عظیمی در موتر جیب می نشیند. عراده راهی ارگ جمهوری می شود. "

در حالی که میوندوال مرحوم سوار موتر تیز رفتار سرخرنگ خود شد، نه سوار موتر جیب قطعه انضباط. درپورش که مرد سالخورده بی بود و موتر را راننده گی می کرد از من پرسید کجا بروم؟ گفتم به سوی ارگ جمهوری. بعد میوندوال مرحوم از من خواست تا درپهلویش در سیت عقبی موترش بنشینم که امرش را اطاعت کردم. اما برخی ها خواهند گفت که مگر این موضوع کوچک قابل یادآوری می تواند بود؟ بلی، زیرا نشستن شخصیت برجسته سیاسی مانند میوند وال در موتر جیب می توانست دست کم تحقیری پنداشته شود نسبت به آن مرد محترم از طرف این تنابنده. اما من که مامور و معذور بودم و هیچ چاره بی جز اجرای امر رئیس دولت که در آن موقع وزیر دفاع نیز بود، نداشتم تا آخرین لحظه بی که آن مرحومی را در کنار دروازه کوتی باغچه ارگ ترک گفتم، با کمال احترام مطابق شان و مقام وی برخورد کرده بودم. در همین رابطه در ص ۵۶۳ ج ۱ بدون این که نام مأخذ را بگیرد از ص ۱۰۶ اردو و سیاست که آمده بود: " .. عبدالقدیر که در آن وقت قوماندان ژاندارم و پولیس بود، در محضر ما به نزد محمد داوود قسم خورد که نامبرده خود کشتی کرده است. "

با تغییر دادن برخی کلمات چنین نقل قول می کند: " .. می گویند محمد داوود از شنیدن خبر خودکشی آن مرد سخت تکان خورده بود و قدیر نورستانی - قوماندان ژاندارم و پولیس - در محضر اعضای کمیته مرکزی سوگند یاد کرده بود که هیأت تحقیق - افسران زیردستش وی را نکشته اند. "

گفتنی است که این جانب نه عضو کمیته مرکزی بود و نه این حرف ها را قدیر در کدام اجلاس کمیته مرکزی نکر کرده بود؛ بل نامبرده در صبح همان روزی که خبر خودکشی میوندوال نشر شده بود و اتفاقاً من و دوسه تن از اعضای محکمه نظامی که در رأس ما دکتر جنرال غلام فاروق خان مرحوم رئیس محکمه نظامی به خاطر موضوع خاصی به نزد رئیس جمهور رفته بودیم، دفعتاً داخل دفتر رئیس جمهور شد و پس از شرح ماجرا سوگند خورد که موضوع خود کشتی میوندوال حقیقت دارد.

به همین ترتیب در ص ۳۹۶ ج ۱ در مورد واقعه سوم عقرب ۱۳۴۴ خ بدون این که درباره کسی که امر فیرا بر شاگردان مکتب ها و محصلین دانشگاه کابل داده بود، روشنی بیندازد و حتی نامی از وی بگیرد، باز هم بدون ذکر هیچ منبع و مأخذ چنین الله توکلی وار می نویسد: " .. مظاهره چی ها را که اغلب جوانک های پانزده بیست ساله بودند و مثل شگوفه های نوشگفته و معطر به نظری آمدند رگبار گلوله های آتشین تکاند وده ها کشته و زخمی زیدرخت ها فرش شدند .. "

در حالی که بنا بر شهادت تاریخ تعداد کشته شده گان آن حادثه از سه تن تجاوز نمی کرد. و تعداد زخمی ها نیز آنقدر زیاد نبود که زیدرختان فرش شده باشند. شاهد این موضوع هم نویسنده این سطور است که در همان روز بنا بر امر قوماندان کندک به محل حادثه رفته بود. و هم جناب سلطان علی کشتمند که در تظاهرات اشتراک داشتند و به همین جرم پس از پایان ماجرا همراه با زنده یاد طاهر بدخشی زندانی شدند. جناب کشتمند در ص ۱۱۶ جلد اول یادداشت های سیاسی خویش نوشته اند که از اثر فیر سربازان سه نفر که یک تن آنان محصل ودوتن دیگر محصل

نبودند به قتل رسیده وعده ای زخم برداشتند. اکادمیسین جناب دستگیر پنجشیری نیز که خود یکی از اشتراک کننده گان فعال این تظاهرات بوده و همراه با شهرا الله شهپرار تباط رهبری حزب رابا رهبری مظاهره (طاهر بدخشی، سلطان علی کشتمند) تأمین می کردند، در صص ۱۸۴-۱۸۹ " ظهور روزال .. " جریان سوم عقرب را به صورت مفصل نوشته و متذکر شده است که از اثر فیر سربازان، شکر الله معلم و دل جان که نام اصلی اش حسن و پیشه اش خیاطی بود با یک تن دیگر جان باختند و عبدالرب پنجشیری با یک تعداد دیگر جوانان زخمی شدند. اما نه جناب پنجشیری، نه سلطان علی کشتمند و نه هیچ پژوهشگری ننوشته اند که تعداد کشته ها و زخمی ها آن قدر بوده باشد که در زیر درختان فرش شده باشند. بنابراین می توان گفت که اگرچه نویسنده داستان حق دارد برای پیشبرد داستانش چنین هم بنویسد:

" .. ده ها کشته و زخمی زیر درخت ها فرش شدند " ولی حق ندارد یک حادثه تاریخی را که مردم شاهد آن بوده و جریان آن را به چشم سرمشاهده کرده اند، خلاف واقعیت بازتاب دهد.

به همین ترتیب در ص ۵۷۶ ج ۲ اشتباه تاریخی دیگری مرتکب می شود که همه افسران و سربازان گارنیزون کابل و از جمله من و مسؤولین امنیتی میدان هوایی کابل شاهدش بوده ایم:

" یک روز پیش تر، عصر یا شامگاه روز کودتا بنین سیوان که برنامه اش را به طور قطع شکست خورده و بر باد رفته دیده بود، می کوشید بر اساس تعهدی که به نجیب سپرده بود، جانش را نجات دهد و او را با خود به خارج ببرد. شب آن روز استثنایی، همراه با رئیس جمهور به میدان هوایی می رود تا از آنجا به دهلی پرواز نمایند .. "

در این نوشته نخست معلوم نیست که منظور نویسنده از استعمال واژه کودتا چیست؟ زیرا چه در آن شب و چه در روزان و شبان پسین آن روز کدام کودتایی در شهر کابل به وقوع نپیوسته بود؛ ورنه نه تنها شهریان کابل بل تمام جهانیان از آن آگاه می شدند.

نکته دیگر این است که دکتر نجیب الله حین اقدام به ترک گفتن نا فرجام کابل و رها کردن اعضای حزب به دست سرنوشت موهوم و مظلم شان همراه با بنین سیوان به طرف میدان هوایی کابل نمی رفت. همراهان دکتر صاحب در آن نیمه شب آقایان جنرال توخی، جنرال جفسر، شاهپور احمد زی و عونوی بوتسالی معاون بنین سیوان و جناب فلیپ کاروین مامور عالیرتبه ملل متحد و نویسنده کتاب " سرگذشت غم انگیز افغانستان " بودند که در موتر دارای آرم نماینده گی ملل متحد نشسته و نارسیده به میدان هوایی کابل از سوی پسته های لوی دوم گارد ملی متوقف ساخته شده بودند. اما سیوان در آن موقع هنوز در طیاره ملل متحد بود و سربازان جنیش ملی برایش اجازه نمی دادند تا از طیاره پائین شود.

آری خواننده عزیز! نکات بسیار دیگری هم است که من به خاطر دراز دامن نشدن این متنوی از خیر آن گذشتم، زیرا همین قدر هم احساسات رقیق برخی از دوستان عزیز " کوچه ما " - راکه حتی این کتاب را تا هنوز ندیده و نخوانده اند - چنان جریحه دار ساخته است، که بی حوصله شده و با شتاب تب آلودی شروع کرده اند به تلک و ترازو کردن نویسنده این یادداشت ها، نه به نقد کردن و سره را از ناسره جدا کردن در این خز عیلات. اما مثل این که آنان آب رادرهاون می کوبند، زیرا با دشنام دادن و ناسزا گفتن که نمی توان از کسی دفاع کرد. اما آیا شگفتی آور نیست که همین آقایانی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان را متهم به خفه نمودن دگر اندیشان می نمودند، خود با شنیدن کوچکترین صدای مخالف رگ های گلو را می پنداندند و هر چه از دهن مبارک شان بیرون برآمد نثار کسانی می نمایند که مانند آنان نمی توانند ببیندیشند. ***

به ادامه ص ۶۱ کاش کوچه...

نکته دیگری که به ارتباط ارزش تاریخی این اثر می توان گفت ، این است که "کوچه ما" آن طوری که ادعا شده است دربرگیرنده تمام وقایع سیاسی و تاریخی پنجاه سال اخیر نیست. زیرا این کتاب به شرح ماجراهایی پرداخته است که بیشتر مورد دلچسپی نویسنده و دوستانش بوده است. مثلاً ببینید که وی چگونه از دوران طولانی حکومت دوکتور نجیب الله یعنی از کودتای ۱۴ ثور ۱۳۶۵ که برضد ببرک کارمل فقید انجام یافته بود الی سقوط حاکمیت ح.د.خ.ا که در حدود هفت سال می شود، با چه ساده گی وبا چه اختصار می گذرد ؛ ولی مسأله "بروتوس تو هم ؟" را چندین بار تکرار می کند. مگر در این سال ها که آتش و خون در شهر کابل می بارید ، ساکنین "کوچه ما" راحت وآرام بودند و هیچ خطری متوجه شان نبود؟ مگر در همین سال ها سازمان القاعده به سرکرده

گی اسامه بن لادن به کمک مجاهدین سابق نشناختند و نخستین کاروایی شان راکت باران پیهم شهر کابل در مطابقت کامل با پلان آی اس آی پاکستان که کابل باید بسوزد جامه عمل نپوشید؟ مگر در همین سال ها مجاهدین سابق با مرگبار ترین راکت های ضد هوا (ستنگر) ازسوی امریکایی ها مجهز نشدند و چندین

هواپیمای مسافربری نظامی و ملکی را از بین نبردند؟ پس در کدام سطر و صفحه این اثر حتی اسمی از اسامه و سازمان القاعده گرفته شده است؟ مگر در همین سال ها خوست سقوط نکرد و سقوط خوست فتح بابی نشد برای تحت فشار قرار دادن گردیزو لوگر و تحت فشار قرار دادن کابل و "کوچه ما" ؟ باشندگان "کوچه ما" باید به یاد داشته باشند که در همان سال های نخستین ظهور اسامه در افغانستان یکی از راکت های کوری را که توپچی های عربی بالای کابل فیر کرده بودند، درست در جوار مسجد حاجی یعقوب یعنی چند متری شمال "کوچه ما" اصابت کرده بود که از اثر آن ده ها نفر قربانی شده بودند. بیخی یادم است که حتی پارچه های گوشت تن رهروان آن سرک به درختی که در مقابل جلیبی و ماهی فروشی وجود داشت، آویزان مانده بودند. پس اگر این کتاب تاریخی است و مسایل سیاسی کشور را به بررسی گرفته است چرا سال های دفاع مستقلانه را که تمام منسوبان قوای مسلح افغانستان سه سال تمام در برابر تجاوزهای پیهم نیروهای مختلط عربی ، پاکستانی و مجاهدین سابق از خود پایمردی و شهامت نشان دادند و کودتای شهناز تتی را نیز خنثی کردند، منوط به طرفداران داکتر نجیب می داند ، نه به دیگر افسران و سربازان؟ مثلاً درص ۵۷۳ ج ۲ می نویسد : " نیروهای وفادار به داکتر نجیب الله که عمدتاً در سپاه نیرومند زرمی وزارت امنیت دولتی خلاصه می شد ، توطئه تتی را خنثی می کنند. " و درص ۵۶۶ ج ۲ نیز به تکرار می نویسد :

" نیروهای وفادار به داکتر نجیب الله در نبردهای زیادی جنگاوران مخالف را به عقب می رانند و مجاهدین - که گمان می بردند به محض خروج نیروهای شوروی دولت کابل سقوط خواهد کرد- خلاف تصور درمی یابند که تا پیروزی کامل هنوز راه درازی باقی است. در جنگ جلال آباد که با پشت گرمی و حتی حمایت لوزستیک و نظامی سپاهیان

پاکستانی به وقوع پیوست ، نیروهای دولتی شکست سختی را بر طرف مقابل تحمیل کردند..." در حالی که هم درختنی ساختن آن کودتا قطعاً دیگر قوای مسلح اعم از اردو و حارندوی و حتی اعضای ملکی حزب د.خ.ا. نقش برجسته داشتند و هم در جنگ جلال آباد که پرچمی و خلقی مشترکاً نه به خاطر گل روی داکتر صاحب نجیب الله شهید ؛ بل به خاطر نجات وطن و دفع و طرد تجاوز بیگانه گان بر حریم مقدس کشور و حفظ استقلال و تمامیت ملی افغانستان تا پای جان رزمیدند و حماسه بی آفرینند که در تاریخ حرب منطقه بی نظیر و بی بدیل بوده است.

نکته دیگر این که اگر این کتاب را ورق بزنیم و بخواهیم نقش کشور های همسایه را در قبال اوضاع افغانستان بدانیم، می بینیم که آکه موسای یهودی از نخستین صفحات شروع می کند به توضیح و تشریح نقش منفی همسایه بزرگ شمالی . او هم لنین را و هم حزب کمونیست آن کشور را به چهار کتاب کافر قلمداد می کند

و رهبران شوروی را در بسیاری حالات مسؤول تمام بدبختی ها و کشت و خون های سال های پسین می شمارد. اما این " آکه موسای روزگار دیده و میدان دیده " حتی یک بار هم از ایران یاد نمی کند و نمی گوید که آخوندهای

ایرانی چگونه برای برادر کشی و ادامه جنگ با دیسانت کردن هزاران قبضه اسلحه سنگین و سبک به مناطق هزاره نشین و قلاچاق اسلحه به مرزهای شرقی شان، دست می یازیدند و بر آتشی که می توانست به سوی خاموشی برود، نفت می پاشیدند یک کلمه هم نمی گوید.

از سوی دیگر آیا با آوردن چند نام فرهنگی و یاد کردن چند نام نویسنده و شاعر می توان ادعا کرد که این کتاب عمدتاً مسایل سیاسی - فرهنگی پنجاه سال اخیر را به بررسی گرفته است؟ مگر خواننده بی که به آرزوی خواندن یک رمان جالب ۲۵ دالر پرداخته است، برای آشنایی با اشعار باقی قابل زاده و طالب قندهاری نمی توانست به تاریخ ادبیات کشور مراجعه کند و یا برای شناخت چهره های سیاسی کشور به ده ها کتاب و مجله بی که با دادگری بی طرفانه این آقایان را معرفی کرده اند ، رو آورد؟

سال ها پیش نویسنده جوان دلیری (ضیاء افضلی آتش ، گرداننده و بلاگ غزل امروز افغانستان) پس از خواندن داستان های مجموعه " قحط سالی " جناب کاننید اکادمیسین اکرم عثمان ، نقد کوتاهی نوشته و در اخیر نوشته اش این پرسش را نیز مطرح کرده بود که " آیا زمانش فرا نرسیده که شماری از آگاهان عرصه ادبیات و هنر کشور ، اخوان ثالث وار بسرایند :

رسیده ایم من و نویتم به آخر خط نگاه دار جوان ها بگو سوار شوند پاسخ من که آری است. تا از شما چی باشد؟ پایان رویکرد:

* در ارتباط به قتل میر اکبر خیبر بر علاوه نوشته آقای وحید مزده یکی از اعضای دیگر حزب اسلامی که برگردان کننده کتاب " داوود خان در جنگال کی جی بی " از زبان پشتو به دری است و حامد نام دارد



درص ۳۰۲ این کتاب که در سال ۱۳۷۶ از طرف مرکز نشراتی میوند به نشر رسیده است چنین می نویسد: " واقعیت امر این است که خیبر توسط دوتن از اعضای حزب اسلامی افغانستان به اسامی داکتر عبداللطیف (نصرالله) و عبدالصمد مجاهد ترور شد. به گفته فعالین حوزه مرکز حزب اسلامی ، از خزان سال ۱۳۵۶ این تحلیل در حزب وجود داشت که شوروی درصدد انجام کودتایی در افغانستان است و به همین منظور مانور ها و تطبیقاتی در اردو به راه می اندازد. حزب اسلامی مصمم شد که در اقدامی جلوگیری و بازدارنده به ترور و تصفیة فزیکایی کدرهای سیاسی - نظامی مهره های کریمین مبادرت ورزد. خیبر که بزرگترین نظریه پرداز کمونیزم سرخ به شمار می رفت باید از اولین کسانی می بود که مشمول تصفیة فزیکایی قرار گیرد. در کتابی که مترجم در مورد داوود خان در دست تألیف دارد ، این جریان به صورت مفصل تشریح خواهد شد. ان شاء الله. "

* خرمگس رمانی است از اتل لیلیان وینچ نویسنده انگلیسی

قضاوت

گزینش از دوست

مردی چهار پسر داشت. آنها را به ترتیب به سراغ درخت گلابی فرستاد که در فاصله پی دور از خانه شان روئیده بود:

پسر اول در زمستان، دومی در بهار، سومی در تابستان و پسر چهارم در پاییز به کنار درخت رفتند.

سپس پدر همه را فراخواند و از آنها خواست که بر اساس آنچه دیده بودند درخت را توصیف کنند .

پسر اول گفت: درخت زشتی بود، خمیده و در هم پیچیده.

پسر دوم گفت: نه.. درختی پوشیده از جوانه بود و پر از امید شگفتن.

پسر سوم گفت: نه.. درختی بود سرشار از شگوفه های زیبا و عطر آگین.. و باشکوهترین صحنه بی بود که تابه امروز دیده ام.

پسر چهارم گفت: نه!!! درخت بالخی بود پر بار از میوه ها.. پر از زنده گی و زایش!

مرد لبخندی زد و گفت: همه شما درست گفتید، اما هر یک از شما فقط یک فصل از زندگی درخت را دیده اید! شما نمیتوانید

در باره یک درخت یا یک انسان بر اساس یک فصل قضاوت کنید: همه حاصل آنچه هستند

و لذت، شوق و عشقی که از زنده گییشان برمی آید فقط در انتها نمایان میشود، وقتی

همه فصلها آمده و رفته باشند!

اگر در " زمستان " تسلیم شوید، امید شگوفایی " بهار " ، زیبایی " تابستان " و

پاروری " پاییز " را از کف داده اید!

مبادا بگذاری درد و رنج یک فصل زیبایی و شادی تمام فصلهای دیگر را نابود کند!

زنده گی را فقط با فصلهای دشوارش نبین ؛ در راههای سخت پایداری کن: لحظه های

بهتر بالاخره از راه میرسند!

به ادامه ص ۳۷ گردنبدن مروارید...

او بی آنکه باورش را به عشق از دست داده باشد، ضعف هایش را می داند و قوت هایش را می شناسد. این نیلاب در دشت نخواهد خشکید. این نیلاب راهش را به سوی اوقیانوس خواهد کشید.

محبت خانواده و زادگاه دو دستگیر نیلاب موج سلام در برخاستن پس از افتادن بوده است. بخشی از نبشته نیلاب در مورد مادرش و مادران زادگاهش از باب دوم کتاب تحت عنوان "وصله زن پرده های تن، قلب و روانم" زیبا و بسیار دلنشین است:

"مادر من یگانه است. کسی که پرده های تن، قلب و روانم را وصله زده است.

گاهی که در کنارش آرام می گیرم، هر دو روزنه دلهای مان را به روی هم می گشاییم. به هم می گوئیم، از ده و از درخت ها. این دنیای سرشار از عاطفه را نتوان به هیچ دنیایی مانند کرد.

او زنی است از تبار ستاره ها. او فرشته یی است در کنار ما، در کنار خانواده اش. او گرمی آشیان ماست و بی او نمی توان پر کشید و بالید.

درخت سبز دستانش پر از میوه های شیرین وطن است.

دامنش از جنس نارنج جلال آباد است و انجیر تاشقرغان. از جنس ناک اندراب است و انار قندهار، از جنس انگور هرات است و شاه توت شمالی...

دامن مادر من بزرگ است به سان آسمان پر ستاره بزرگ است، به بزرگی شط مهربانی.

این دامن، این چشمان، این روان به مادران سرزمین وابسته اند.

به مادرانی که فرش زیر پای شان خاک است و سقف بالای سر شان خیمه. چه غریبانه و نجیبانه مادر می شوند، چه زنانه عاشق و چه نگونبختانه تھی دست می مانند.

تشنه از جویبار عشق می نوشند. مادرانه از باغستان عاطفه برای فرزندان خویش بر می چینند. دست ها به شاخه های بلند تاک انگور می رسند. این دستها، دستان مادران میهن هستند که به شاخ بلند تاک می رسند!

همت این مردمان بیگانه هرگز با خانه بدوشی در دیار خود و بیگانه، دست سایی در کارهای سنگین و شانه فرسایی زیر بار تحقیر و توهین به پستی نمی گراید. همت کسانی را که شهید داده و شهید گشته اند، مرزی نیست."

نثر نیلاب موج سلام در این کتاب زیبا و شاعرانه است. هنگامی که نیلاب نوجوان بود، من همیشه از خوانش نثر او در مجله "بهاران" که با خط بسیار خوش و خاص خود او همراه بود، لذت می بردم. در سال های مهاجرت با بعضی از ترجمه های نیلاب مشکل داشته ام. یعنی شده یک بخش را چند بار بخوانم تا مفهوم بگیرم. یک دلیل آن شاید این باشد که او نثر را چون شعر می شکند و جای فعل را عوض می کند. لیکن نثر این کتاب برای من زیبایی و شگفتی های خویش را به همراه داشت و خوانش آن امید مرا به امروز و فردای بهتر و روشنتر زنان افغان در داخل و خارج از مرزهای کشور بیشتر ساخت. آب قلم نیلاب نیلی و جاری باد!

به ادامه ص ۲۹ هشتم مارچ...

وزارت کار و امور اجتماعی که از جمله، مناسبات و برابری حقوقی میان مردان و زنان را در رابطه با کار همآهنگ میساخت، خدمات برجسته ای برای کارگماری زنان و پرورش کادرهای فنی آنان انجام میداد. رسیدگی به زندگی و کار معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدا و بیوه ها از جمله وظایف آن وزارت شمرده میشد. شایان یادآوری است که هشتم مارچ در میان زنان معیوب و از جمله درمکتب نابینایان برگزار میگردد.

درحالیکه درسال های پیش ازدهه هشتاد شرکت دادن زنان در حیات اجتماعی خصلت نمایشی و محدود داشت، ولی هنگامیکه ازسال های هفتاد خورشیدی یا نود میلادی درافغانستان حرفی درمیان آید، نخستین مطلبی که در ذهن هر انسان آگاه و روشن نگر تداعی میگردد، عقبگرایی وحشتناک وضع فوق العاده ناهنجار زنان و دختران است. درآن سالها هرآنچه ایجاد شده بود و ازجمله دستاوردهای زنان کشور نیست و نابود گردید. زنان خود درنیمه اول آن دهه چنان به حاشیه رانده شدند که صرف بعنوان ایزاری درخانه و جامعه درنظر گرفته میشدند و دست کم به فراموشی سپرده شده بودند. خشونت های ناروایی که درخانه و جامعه دربرابر ایشان اعمال میگردد، گویا طبیعی تلقی میشد. درنیمه دوم آن دهه درتحت حاکمیت طالبان، زنان چنان مورد اهانت و اذیت، تحقیر و توهین قرار گرفتند که این یکی از مشخصه های منفی برجسته آن دوران شناخته میشود.

درسالهای اخیر، ازنخستین سال سده بیست و یکم باینسو، اگرچه زنان بلحاظ شکلی دستاوردهایی داشته اند و برخی از نهادها ظاهراً به حمایت از آنان بوجود آمده است. ولی این تغییرات بیشتر خصلت سطحی و نمایشی داشته است. درواقع زنان هنوز بعنوان افراد درجه دوم درجامعه شناخته میشوند. خشونت دربرابر زنان و دختران به مقیاس هایی رسیده است که مرزهای هرگونه مصئونیت را شکسته است. فرهنگ معافیت دربرابرخشونت علیه زنان و دختران درعمل دست بالا یافته و بجز برخی گزارشدهی ها از خشونت های فجیع و آتش زدن های وحشتناک زنان و تقبیح لفظی عاملین خشونت ها عملاً بخاطر شکستن معافیت در برابر خشونت و بیرحمی علیه زنان کاری انجام نمی گیرد تا آنان درزیر یک چتر گسترده حمایتی قانونی احساس امنیت و

مصئونیت نمایند. خشونت های سیاسی و اجتماعی در برابر زنان افغانستان چنان وخیم گردیده که نگرانی جدی جامعه بین المللی را برانگیخته است. چنانکه بیش از ده سازمان اختصاصی ملل متحد و کمیسیون های معین آن در رابطه به خشونت علیه زنان افغانستان با ارائه گزارشهای تکانهنده شدیداً ابراز نگرانی کرده اند. زنان از ویرانگری ها، بی امنیتی ها و از دست دادن فرزندان، همسران و برادران خود و از اوضاع بد اجتماعی رنج میبرند. شمار مرگ و میر مادران، نوزادان و کودکان درکشور یکی از بلندترین آمارها و درصدی ها درجهان است. فقر و تهیدستی، تغذیه ناکافی و سوء تغذیه، سطح پایین مراقبتهای صحی و بهداشتی و درمانی، دوران حامله داری و زایش نوزادان را خطرناک ساخته است. درصدی بزرگی از دختران هنوز بیسواد مانده اند. همه اینها درحالی است که گفته میشود تادیبه بیش از ۵۰ میلیارد دالر به افغانستان درسال های اخیر ازسوی کشورهای پیشرفته جهان تعهد سپرده شده است و گویا بیش از ۳۵ میلیارد آن هزینه گردیده است. ولی هنوز افغانستان یکی از پسمانده ترین کشورهای جهان است. درچنین اوضاع و احوالی چقدر ضرورت احساس میگردد تا سازمان های زنان برخاسته از میان خود آنان بوجود آیند و از حقوق زنان مندرج درمنشور سازمان ملل متحد و سازمان های دفاع از حقوق بشر که برابری زنان را با مردان درتمام عرصه ها و زمینه ها اعلام داشته اند، پشتیبانی نمایند.

ازآنجا که اصول عمده برای آزادی و برابری زنان درکشورهای گوناگون جهان در روز هشتم مارچ برجسته میگردد، آرزومند است که زنان افغانستان نیز تلاش های خویش را برای برآوردن خواسته های برحق خویش متمرکز بسازند و بتوانند درکلیه امور زندگی درکشور، همپا با مردان سهم بگیرند. چنانکه هشتم مارچ بمثابة یک میراث تاریخی برای زنان سراسر جهان و از جمله برای زنان افغانستان نیز، اعلام میدارد که بدون مشارکت کامل زنان درزندگی اجتماعی ومدنی و دستیابی آنان به برابری و عدالت، پیشرفت واقعی درعرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی امکانپذیر نخواهد بود.

بگذار جنبش هشتم مارچ در همه جا و از جمله در افغانستان به پیروزی های درخشان دست یابد!
فرخنده باد هشتم مارچ!

معرفی کتاب

گردنبند مروارید

دکتر پروین پژواک

«مشعل» از شما و برای شما است. ما ارزومندیم چون پلی وصلی برای انانی که بخاطر میهن عزیز ما می اندیشند و می نویسند قرار گیریم. به «مشعل» مضمون بفرستید، ما وعده میدهیم که همه نبشته های هموطنان خویش را بدون تعصب چاپ و نشر می نماییم. به «مشعل» اشتراک نمایید و ما را یاری رسانید تا بتوانیم این مشعل را برای همیشه فروزان نگهداریم.

مسئولیت از نوشته ها به دوش نویسنده گان آن است. صرف سر مقاله بازتاب دهنده دیدگاه «مشعل» می باشد. لطفاً در صورت امکان مطالب تان را تایپی ارسال دارید. مشعل در کوتاه ساختن مطالب طویل دست باز دارد، ولی این کار تسلسل مقالات را اسیب نمیرساند، و عمدتاً مطالبی را به نشر می سپارد که در سایر نشرات قبلاً چاپ نگردیده باشد.

مدیر مسوول: **مصطفی روزبه**

Editor - in - chief

Mustafa Rozbe

Tel/ +31-79-351-66-59

Fax/+31-84-757-63 -81

نشانی ما:

Gershwinrode -8

2717 EK - Zoetermeer

Nederland

آدرس ما بر روی صفحه انترنت:

www.mashal.org

پست الکترونیکی ما:

mashalafghanistan

@hotmail.com

و یا

info@mashal.org

وجه اشتراک سالانه:

هالند: ۳۰ اوپرو

اروپا: ۴۰ اوپرو

سایر قاره ها: ۵۰ اوپرو

حساب بانکی مشعل:

Postbank N.V.

Gironr:3062779

International

Banking Account:

Bic: pstbnl21

IBAN:

nl 93pstb0003062779

و "مشعل" می باشد.

ترجمه و معرفی شخصیت های چون فریدا کالو (نقاش سورریالیست)، گیونتر گراس (داستان نویس)، فعال سیاسی، پیکر تراش و برنده جایزه ادبی نوبل)، پیتر ریومکورف (شاعر معروف آلمان) و هنرمندان سرشناس هومانیت چن هربرت گرینر مایر و ژافیر نایدو برای نخستین بار از سوی او برای هموطنان ما صورت گرفته است. همچنان معرفی فلم های ماندگاری چون "عطر"، "بیمار انگلیسی" و "پیانو".

دکلمه اشعار به صدای نیلاب موج در "یو تیوپ" موجود است.

نیلاب موج و گردنبند مروارید

نیلاب موج چند سال قبل نبشته اش "پروین پژواک از کرانه دیگر" را با یادداشتی ختم نموده است. او "در یک اشاره و یک پرسش" نوشته است:

"اشاره به روزهای شاد دوران کودکی و نوجوانی، آن گاه که من و نیلاب پژواک با پافشاری های همیشه گی ما خواهران بزرگ مان لونا سلام تایب و پروین پژواک را مجبور می ساختیم، با ما به بازی های سفر میان امواج پر تلاطم دریا و فرار از دزدان دریایی که هرگز وجود خارجی نداشتند، بپردازند. اکنون که گردباد حوادث هر کدام مان را به گوشه یی پرتاب نموده است، می پرسم کجاست خانه رویایی، آسمان آبی و کشتی طلایی ما؟"

ادامه در ص ۳۳



اسم: نیلاب موج سلام

متولد: کابل، افغانستان

مکتب ابتداییه: کامدیش، کابل

مکتب عالی: ابوالقاسم فردوسی، کابل

مهاجرت: ۱۹۹۲

کالج: ۱۹۹۶-۱۹۹۹ رشته تجارت، هامبورگ، آلمان

ادامه تحصیلات و اخذ دیپلوم: ۲۰۰۰-۲۰۰۱،

رشته تجارت، شهرک شپرینگی مربوط هانور،

آلمان

وظیفه: ریاست عرضه یکی از مارک های

جهانی "ایسپری" در شهر هامبورگ، آلمان.

فعالیت های ادبی و فرهنگی در افغانستان:

سنبله ۱۳۷۱-۱۳۶۵ نشر مجله خانگی "بهاران"

همکاری قلمی با مجله های "دکمکیانو انیس"،

"جوانان امروز" و "سپاون".

کارهای نبشتری و فرهنگی در غربت:

۱۹۹۴-۱۹۹۹ ترتیب مطالب و گویندگی در برنامه

تلویزیونی "نای" کانال آزاد هامبورگ.

۲۰۰۴-۲۰۰۵ فراگرفتن اساسات ادبیات و ادبیات

شناسی نزد داکتر اسدالله حبیب

۲۰۰۶ چاپ کتاب "پرنیان سخن"، برجیده هایی از

بهترین آثار و افزوده هایی از نیلاب سلام

۲۰۱۱ چاپ کتاب "گردنبند مروارید"، مجموعه

مقالات و یادداشت ها

نیلاب موج از همکاران قلمی وب سایت های وزین

ادبی چون "فردا"، "کابل ناتھ"، "آسمایی"



فریدون مشیری

با تمام اشک‌هایم

شرم تان باد ای
خداوندان قدرت
بس کنید!
بس کنید از اینهمه ظلم و قساوت
بس کنید!
ای نگهبانان آزادی!
نگهداران صلح!
ای جهان را
لطف تان تا قعر دوزخ رهنمون
سرب داغ است اینکه می بارید بر دل‌های مردم
سرب داغ!
موج خون است این که می رانید بر آن کشتی
خودکامگی موج خون!
گر نه کورید و نه کر،
گر مسلسل هاتان یک لحظه ساکت می‌شوند
بشنوید و بنگرید:
بشنوید این وای مادرهای جان آزرده است
کاندرین شب‌های وحشت سوگواری می‌کنند!
بشنوید این بانگ فرزندان مادر مرده است؛
کز ستم‌های شما هر گوشه زاری می‌کنند.
بنگرید این کشتزاران را که مزدوران تان
روز و شب با خون مردم آبیاری می‌کنند.
بنگرید این خلق عالم را که دندان بر جگر،
بی‌دادتان را بردباری می‌کنند!
دست‌ها از دست تان ای سنگ چشمان!
بر خداست!
گر چه می‌دانم
آنچه بیداری ندارد ،
خواب مرگ بی‌گناهان است و وجدان شماست!
با تمام اشک‌هایم باز نومیدانه خواهش می‌کنم
بس کنید!
بس کنید!
فکر مادرهای دلواپس کنید
رحم بر این غنچه‌های نازک نارس کنید!
بس کنید!